UNIVERSAL LIBRARY

THE BOOK WAS DRENCHED

THE HONORABLE

SIR THOMAS HERBERT MADDOCK, KT.

President of the Council of India and Deputy Governor of Bengal,

&c. &c. &c.

IN THE HOPE,

THAT THIS TRIBUTE OF

PROFOUND RESPECT AND ADMIRATION

FOR HIS

PUBLIC AND PRIVATE WORTH AND VIRTUES,

WILL BE ACCEPTABLE,

THE FOLLOWING PAGES

ARE,

WITH THE WARMEST SENTIMENTS OF ESTEEM AND GRATITUDE,

DEDICATED BY

HIS MOST SINCERE FRIEND,

GHOOLAM MOHUMED.

RUSSAPUGLAH, *4th September*, 1846.

KÁRNÁMA I HYDARY,

OR

MEMOIRS

OF THE

BRAVE AND NOBLE HYDER SHAH,

SURNAMED

HYDER ALLY KHÁN BAHÁDUR.

TO WHICH IS ANNEXED

A SKETCH OF THE HISTORY OF HIS ILLUSTRIOUS SON,

TIPPOO SULTAN.

COMPILED FROM THE DIFFERENT WORKS

WRITTEN BY

ENGLISH, FRENCH, AND ORIENTAL AUTHORS.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS, CIRCULAR ROAD.

1848.



THE HON'BLE SIR T. H. MADDOCK, KNT.

کارنامه حیدری

یا

سیر سروری

و مآثر صفدری

حیدرشاه عرف حیدرعلیخان مغفور

بانی دولت اسلامیه میسور

مذیّل

بحال و مآل فرزند ارجمندش طیپو سلطان مسرور

فرا گرفته

از روایات مندرجه کتب سه قوم انگریز و فرانسیس و هندوستانی

که لقب تاریخیش

تواریخ گزیده

۱۲۶۳

است

در دارالاماره کلکته

در مطبع مشن پریس در سنه ۱۸۴۸ع بپیرایه انطباع پوشید :

جناب محامد انتساب

محترم و معظّم سر طامس هربرط مادک بهادر سرکردهٔ کونسلیانِ
دیوان دولت برطنیّه هندوستان و نائب ناظم بنگاله
بالقابه الشریفه وصفاته المنیفه،

بدین امیدواري

که این هدیه ستایش بل باج واجب الادای نیایش ازبرای خاصه
خجسته ملکات وعامه فرخنده اخلاق آن برگزیده انفس و آفاق

مقبول خواهد بود

این سواد آینده را دوستدارش صادق الولا شاهزاده محمّد سلطان
(عرف غلام محمّد) ابن طیپو سلطان جنّت مکان بنام نامي ولقب گرامیِ
آن والا نظر ستوده سِیر

باغایت مهرجوئي وسپاس گستري
ونهایت آزرم خوئي وستایش پروري

اختصاص بخشید؛

چهارم سپطنبر سنه ۱۸۴۶ع

بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله الواجب الوجود والشهود، مبدأ كل موجود ومشهود، والصلوة على سيد طوايف الاسلام، مقنن شرايعهم والاحكام، وعترته الاطهار اصحاب التقى والسداد، وصحابته الاخيار ارباب الهدى والرشاد؛

گفتار عبرت بار، وابسته بی ثباتي اين نشأت ناپايدار، و تجدد عوالم كن فكان، بتجدد انظار پاك يزدان، كه دنباله اش باجمالي بيان فوائد مطالعه اسفار مآثر و سير، و ترجيح بعضی از آن بر بعض ديگر می كشد، و خاتمهٔ آن باظهار سبب تاليف اين اوراق تواريخي می انجامد كه قطره از آن دريا، و ذره از آن صحراست،

اگرچه درين منزلگاه امكاني وايرمان سراى فاني، كه بسبب تجدد انظار يزداني نسبت بدين تيره خاكدان هيولاني، جنود وجود در هر زمان و هر مكان، قافله قافله آيان و روان است، و هر كوني از اكوان در هر سني از اسنان، در ديگر وضع و شان، بل در هر دو آن نايكسان مان،

مطلع

درین دیر فنا یکره اگر از چشم جان بینی
دمادم کاروانهای روان هر جا روان بینی

هر پارهٔ خاک در نظر دیده وران کامل ادراک تماشا گاهیست مشحون، از غرائب کن فیکون و عجائبِ بوقلمون؛

بیت

هر زمان هر زمان دگر نیرنگ   هر نفس هر نفس دگر بازار

واز نیرو که نهمین از تصاریفِ لیل و نهار، مظاهر کونیه را کسوتهای گوناگون از بود و نمود در کنار، و از تقالیبِ خزان و بهار، خلعتهای وجودشان بافته رنگارنگ پود و تاری باشد، بلکه از قبالِ تغیّر اعمار و تبدّل از منهٔ روزگارش نیز هر مولودیرا از موالید، از آغازِ میلاد، تا اوان مرگ و فساد، در طیِ مراحل انسان در هر زمان منزلی است نو و مقامی جدید، عارفان ارباب بینش در تماشاگاهِ آفرینش، در عرصه استدادِ بود و هستیِ هر ذیحیات، هزاران فساد و ممات، در نظر دارند، و در پیٔ هر فساد کونی دیگر، و از ینجهت که سیرو مآثر عالم بشري را که معظّم آن در عرف عام انساني آنگونه واردات و وقایع اند که ددي و درندگي را در آن گرمي بازار،

و احکام مردمي و لوازم انسانيت در آن يکسر معطل و بيکار مي باشد ، در ضمن کتاب الحيوان از اصل صحائف آفرينش برنگاشتهٔ انگشت پاک يزدان ، بچشم سر راست نگر مشاهده مي نمايند ، بمطالعه کتب اخبار و آثار رقمزدهٔ کلک و بنان انساني نسخه گرفته از آن صحائف آسماني کمتر سرفرو مي آرند که گفته اند ،

بيت

چشمي داري و عالمي در نظرت   ديگر چه معلم و کتابت بايد ؛

و ليکن بنظر تعميم فوائد و تکثير عوائد نسبت بطبقات مردم و اصناف امم توان گفت که تذکار سرگذشت پيش رفتگان ازين دار مجاز ، و معبر جواز ، بهين سرمايه اعتبار از براي پس آينده گان جوياي اخبار و آثار است ، که بذريعهٔ آن پي مي برند که چسان آنان در هر عهد و اوان خيل خيل از هر قومي از اقوام در هر جا و مقام در گذشته اند ، و نيک و بدي که کرده و خوب و زشتي که بعمل آورده ، بيادگار باز پس گذاشته و آنچه کاشته اند همان صد چندان درووده ، آنان که تخم نيکي کاشتند دوستکام زيستند نيک فرجام مردند رحمت و آفرين بردند و آنانکه تخم بدي کاشتند دشمن کام زيستند بدانجام مردند

لعنت و نفرین بر دند ؛ مادامیکه ایشان خود شان نیز برسبیل استمرار برهمان و تیره و هنجار برابر و یکسان شتابان اند ددوان ، و هر شام و بامداد ان کاروان کاروان روان ؛

مثنوي

شکاریم یکسر همه پیش مرگ — سری زیر تاج و سری زیر ترگ
چنین است کردار چرخ بلند — بدستی کلاه و بدستی کمند
چو شادان نشیند کسی با کلاه — بخم کمندش رباید زگاه
کجا آنکه بر سود تاجش بابر — کجا آنکه بودی شکارش هزبر
نهالی همه خاک دارند و خشت — خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت
زمین گر گشاده کند راز خویش — نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود — برش پر ز خون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش — پر از خوب رخ چاک پیراهنش

قطعه

جانان بنگر قوافل جان — زین دیر چگونه همین گذشتند
گریان زادند و مانده پرشمان — چندی ، زار و حزین گذشتند
چون ریگروان سپاه و شاهان — چالش کن و گرم کین گذشتند
بیش از که و دانه کشتورزان — خرمن بر و خوشه چین گذشتند

وز موی فزون گلیم پوشان   از کوچهٔ آن و این گذشتند
وز سبزهٔ و برگ گل زیاده   خوبان سمن جبین گذشتند
وز حرف کتاب هم فزون تر   دانشمند ان دین گذشتند
در زیر همین زمین خزیدند   بر روی همین زمین گذشتند

تا درین پنجروزه اقامت راه راستي وسلامت پویند ، و از طریق کینه توزي و آتش فتنه افروزي کناره جویند ، و اگر بجهتی از جهات بدواعي اقبال وایسار فرا رسند بدان چندان ننازند وبسیار برخود نبالند ، بلکه آنرا از محض عطیّات ربّاني برشمارند ، و بر سپاس و ستایش او سرنیایش فرود آرند ، که او سبحانه مومیای دلهای شکسته وکلید درهای بسته بدیشان ارزاني فرموده ؛ و اگر بسببی از اسباب بابواعث ادبار واعسار دوچار شوند تا توان با آن بسازند وزار ننالند ، بلکه آنرا سرمایه خود شناسي وعبرت پذیري انگارند ، و براحوال آن کسان که نسبت بخود شان مستمند تر و بیچاره تراند و بسیار ند و بیشتر ، نظر برگمارند که یکی از فرزانگان پیشین گفته است وگوهر انصاف سفته ،

قطعه

زمانه پندی آزاده وار داد مرا   زمانه را چو نکو بنگري همه پند است

بروز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری
بسا کسا که بروز تو آرزومند است

وهمواره دران کوشند که این دو روزه حیاتِ مستعار خرسند
و بی آزار بسر آرند، و درین میان از فحوای این ابیات
نظر بر ندارند،

نظم

بدین زور و زر دنیا مشو غرّه چو کالوسان
که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی
که گر عرشی بفرشش آئی و گر ماهی بچاه افتی
و گر بحری بسر گردی و گر باغی خزان بینی
گهی اعضات را حمّال، موران زمین یابی
گهی اجزات را نقّال، ماران زمان بینی
چه باید بالش و نالش باقبالي و ادباري
که تا بر همزني دیده نه این بیني نه آن بیني

اکنون ای خوانندهٔ سعادت یار بصریرِ خامهٔ داستان نگار
گوش دار که مطالعهٔ سیر و آثار اسلافِ عالي مقدار از
ارباب فضل و کمال و اصحاب عزّ و اقبال که مورد عطایای
جزیلهٔ یزداني و مصدر مزایای جمیلهٔ انساني بوده اند عموماً و نظرِ

وقایع و اخبار بادشاهان نامدار و سلاطین ذوی الاقتدار
پیشین که عزمات وسطوات شان زایندهٔ تقالیب
اوضاع و اطوار در کافه بشر از خواص و عوام، و وانمایندهٔ
گوناگون خیر و شر نسبت بطوایف انام گشته است
خصوصا وملاحظهٔ نوادر صفات و بدایع ملکات آن والامنشان
ارجمند و گرامیمایگان همت بلند که بعالی فطرت و فرخنده نهاد،
و عزایم ماضیه وآرای خداداد، مبدای فتوحات جلیله، و موسس
ریاسات نبیله شده اند علی الخصوص، کشایندهٔ ابواب تجارب
گوناگون و رنگارنگ خبرت وآزمون بر روی اعقاب
سعید تجربت آموز و اخلاف رشید عبرت اندوز
می باشد، سیما ازین طبقه علیه پسین مطالعه کارنامه آن
اقبالمندان نامجوی و دولتیان خجسته خوی که غرائب واقعات
وعجائب واردات ایشان از جهت قرب ازمنهٔ وقوع
آن هنوز بر السنه جمهور جاري و مذکور، ومانند امثال سائر در میان
مردم دائر و مشهور اند، چه ازینرو که راویان سیر و اطوار
و حاکیان اخبار و آثار ایشان بسیار اند، تصحیح روایت
آن واقعات که بسبب تخالف مراتب روات
اختلاف و دوگونگي در آن راه یافته است یسیر است
وآسان، و انتقاد سره از ناسرهٔ آن متیسر، نزد ناقدان متبصر؛

و خداوندانِ آن غرائب واقعات و عجایب واردات هم ولایت و هم اقلیم می باشند نسبت بخوانندگان آن، زیراکه مردم هر اقلیم از مطالعهٔ سوانح مملکت خویش نسبت بوقایع ممالک بیگانه بیشتر فائده برمیدارند و بداعیه غیرت قومی که در جبلت اصناف بشر مضمر است ساکنانِ هر ولایت بمطالعهٔ آن گونه بدایع و قایع که مصدر آن یلانِ نامور و گرانمایگان و الاگهرآن کشور شده اند بدل رغبت می نمایند، و بدان فقاع می کشایند؛ و نیز آن عالي همتان اولی العزم خداوند درایت و کفایت و حزم، با طوائف امم گوناگون مطارحه و معامله و محاربه و مجادله داشته اند، و مطالعه آثار و اخبار شان بالاجمال ملاحظه احوال آن طبقات مردم و طوایف امم است، و بناچار اسفار حاکي سیر و اخبار آن اشخاص والامقام از مقوله اسفار حاکي آثار جمهور انام است و خوانندگانِ آنرا در اثنای تذکره و تکرار مآثر آن نامورانِ بزرگوار بر خصوصیات عباد گوناگون نظر، و بر کیف و کم بلادِ بوقلمون گذر می افتد؛ مبین این مقال و مفصل این اجمال اخبار و آثار نواب حیدر علیخان مغفور، باني اساس دولت اسلامیه میسور است که نوادر واقعاتش گویی دیروز یست و خواندن آن نسبت بما هندوستانیان باعث دلگرمي و روان فروزي که ازین تیره ظلمتستان خاصه درین ازمان،

آنچنان نیّری درخشان برتافته که عالمی ازان فروغ و ضیا یافته، وکارنامه بدایع آغاز و نوادر انجام و اخبار و وقایع غرائب التیام او، تماشاگاه ناظران اولی الابصار، و روز بازار جویندگان عجائب سیر و آثار است؛ چه این همایون بخت خجسته نهاد نه بمشاطگی رای رزین و فکر متین، سلطنت آبائی را رنگ و آب و فروغ و تاب داده بلکه بقیادت همت بلند و هدایت سایقه ارجمند، دولت گرانمایه جدید را بنیاد نهاده و با همه فقدان تعلیم و تربیت عرفی آنچنان آئینهای گزیده و دستورهای پسندیده درباره رفاهیت عامه رعایا و استمالت کافه برایا ایجاد کرده که بدان ایشان نه همین خود را مصروف خیرسگالی و هواخواهی ادمی داشتند، بلکه تخم مهر و محبّت او (که اعلا درجهٔ سعادت سلطنت و ریاست است) در مزرع سینه می کاشتند؛ معاملهٔ او باقاطبه لشکریان* و سپاهیان بدان جوانمردي و رادي قرین بود که ایشان نه همین رطب اللّسان سپاس و ستایش او بودند، بلکه

---

* دربارهٔ حق شناسي وقدر داني مردان نبرد ازحیدرعلیخان روایتی است، اگرچه درکتابی دیده نشد که نوبتی هنگامیکه سپاهیان پردل انگریزي بر بعض قلاع او حمله آورده بودند وبا کمال جلادت و جگرداري باوجود شدّت مدافعه و آتشباري که از قلعگیان بعمل می آمد، بکار قلعه گیري اشتغال میداشتند، ازدور بر کریوهٔ بلند اینواقعه رامشاهده نموده برزبان آورد، ای کاش اینچنین سپاه دلاوروجانباز مرابودی زنهار نگذاشتمی که احدی از ایشان هنگام چالش و لشکرکشي زحمت پیاده پائي کشیدی، بلکه مانند یوز و پلنگ شکاري ایشانرا درمیان گردونها سوارهٔ بردمی و هنگام یورش وحمله براعادي مرداد می؛

بسبب دلداري وشيرين كاري كه نسبت بايشان در معاشرت
مراعات مي فرمود ، و بجهت مجازات حقوق عرقريزي
و جانفشاني شان ، جوانمردانه ، و مقاسات محن لشكركشي
وشدائد جنگ و پيكار با ايشان ، برابرانه ، مانند رعايا ،
لواي والاي او ، برمي افراشتند ؛ بعلو درجهٔ حسن تدبير
و اصابت راي منير او در مهمات ديواني ، ازينجا پي توان
برد كه هم از حريفان پخته كار پيش بين و پرفنون (كه عبارت
از طبقهٔ انگريزان باشد) وهم از غنيمان كجباز مكيدت آئين
و پرفسون (كه كنايت است از جماعه مرهته) عيّارانه دادمي برد،
وهردو فريق را بسا هنگام در ششدرهٔ حيرت مي انداخت ؛
وسمو مرتبهٔ شجاعت وبسالت او را دركار وبار ميداني
برين قياس توان كرد كه در مصاف دليران جنگي آتش دست
شعله بار ، و پردلان سنگي آزموده كار در شيوهٔ رزم
وپيكار ، قدم ثبات وپايداري مي افشرد ، وبسا هنگام علالاي
ظفر وفيروزي بلند مي ساخت ؛ سلوك او با قريبان وخويشان
هماغوش غايت مدارا وشيرين زباني ، ونهايت مواسا و مهرباني

---

* مهرباني ومواﻻتش باقريبان وخويشان و دلسوزي ومواساتش بايشان بدان مثابه بود كه موشير م د ل ط فرط ظهور اين سجيّه بهيّه و شيمه كريمه نفس انساني را از در ضعف فطرت حيدرعليخان انگاشته وازجمله نقائص آن مهرپرور محبت توأمان پنداشته ؛

بوده ، و رفتار او با تاجران و دیگر اهل معامله ، مقارن راستی
و دیانت و درستی و امانت ؛ چنانچه اینهمه دعاوی از سواد آینده که
شمائل نفسانی حیدر علیخان ، درست و راست وامی نماید ، نیکو واضح
و روشن ، و بگواهی شاهدان عدل* مبیّن و مبرهن ساخته خواهد شد ،
و چون از میان شرائط سیر نگاری ، این دو امر آینده
پر مهمّ بوده ، و مراعات آن بر متصدّی این کار واجب و متحتّم
یعنی تصحیح یا تحقیق روایت ، و تنقیح یا تدقیق حکایت ،
تصحیح روایت ، نقد کردن روایت آن سیر و اخبار است
که داستان نگار ثبت کردنش مطمح نظر میدارد ، تا سره
از ناسره ممتاز و راستی از کاستی منحاز گردانیده شود ،
و هر سِفر اخبار که ازین اصل اصول سیر نگاری بی بهره و عاریست ،

---

* زیرا که راویانِ تمامی این سِیَر و اخبار مردم فرنگستان اند خاصه انگریزان که در ملّت
و دین و رسم و آئین یکسر مبائن و مخالف و در ادّعای حکومت دکهن ، خصیم مطالب
و حریف غالب حیدرعلیخان بودند و خیلی مستبعد و دور از قیاسِ خرد می نماید
که اینچنین کسان که حیدرعلیخان دشمن جانی ایشان و همواره در صددِ استیصالِ شان
از هندوستان بوده بجای اینکه در افشای رذائل (چنانچه از عاداتِ مستمرهٔ مردمان
دنیا است) و اخفای فضائل او کوشند ، یا بجای آنکه بفحوای ع بس بود خاصه
زخصمان قوی اقراری ، باقرار خشک و اعتراف سرسری اکتفانمایند ، بهتبیان مکارم
صفات و محاسنِ ملکاتِ او ترزبان بودندی ؛ وبجد پرداختندی ؛ بناچار چون این دشمنانِ
فرزانه بیشتر نسبتِ بخویشانِ یگانه بلطائف خفیه از شمائل روحانی او وارسیده داد
استحسان محامد و مناقب او داده اند ، همانا کمالات نفسانی حیدرعلیخان نه ازا
مقوله خواهد بود که کسی را از مخالف و موالف دران مجال چون و چرا باشد *

همانا از قبیل دستان و افسانهٔ پاستان شمرده خواهد شد نه از مقولهٔ داستان ، وکارنامهٔ عهد راستان ؛ و تنقیح حکایت ، وانمودن آن اخبار و آثار نقد کرده شده است ، بدان گونه عبارت سلیس و طرز ساده که کُت و مُت بران دلالت کَند بی شائبه از شوائب بیشي و کمي ، وبدون اضافه از اضافات مدحي و ذمّي ، بحدّیکه داستان طراز ، رنگ بستِ تشبیه واستعاره گردانیدن عبارت ساده را از باب هتک حمای سِیر نویسی انگارد ، و بمثابهٔ مرآتِ صیقل زده ، دشمني و دوستي محکي عنه یا موضوع سخن را هیچ منظور نا داشته بیگانه وار آئینه داري اوکند ، و بمنزلهٔ مصوّر شبیه پرواز ، وانمودنِ خط و خال و خم و چم واقعي اورا وظیفهٔ خود گرداند ، و هر کارنامه که ازین جوهر گوهري عاطل و بریست همانا از عالم تُرّهات خیالي شاعرانِ گزاف پیشه خواهد بود نه از وادي اخبارِ واقعي سِیر نگارانِ تنقیح اندیشه ؛ ونیز چون این دو امر ، تعیین ازمنهٔ واردات که بتخصیص بنام تواریخ ، و تشخیص امکنهٔ آن که بنام جغرافیای آن خوانده مي شود ، از لوازمِ ناگزیر داستان طرازي است وازجهت پر ناگزیري و عظمت شانِ شان ، این دو امر ، دو دیدهٔ آن علم نامیده میشوند که تحقیق ِروایت ، نیروی

جاني و تدقيق حكايت ، كالبد جسماني او است ، و هيچ كتاب از كتب متكفل شرح احوال حيدر عليخان و خلف الصدق او (طيپو سلطان) نبود كه بدرست محتوي بر اين شرايط چارگانه كه گوئي عناصر اربعهٔ علم سير و اخبار اند ، باشد ، يا از عهدهٔ مراعات لوازم و شرايط شان چنانكه بايد و شايد برايد ، جز آن كارنامه ها كه برنگاشتهٔ خامهٔ تحقيق اهل فرنگ ، خاصه انگريزان خداوند دانش و فرهنگ است ، زيراكه اين طبقه عليه در خصوص اخبار نگاري زنهار مداهنه و مسامحه را روا نمي شمارند ، و در تبئين محاسن و مطاعن خويش و بيگانه هرگز افراط و تفريط را جايز نمي انگارند ، و در حكايت آنگونه رو داد كه درميان خودشان و دشمنان ايشان صورت گرفته است ، ميتوان گفت كه اخفا نمودن خطاهاي خويش و اصابت آراي بدانديش را از باب كفر شريعت داستان نگاري مي پندارند ، و با اينهمه درستي و راستي در روايت و حكايت ، در پژوهش اخبار پنهان و كاوش اسرار نهان ، و تميز جد و هزل ، و پي بردن به نيت و ارادت خفي از ظاهر كار و عمل ، و استنتاج نتايج از علل ، به نيكو داوري و امثال آن كه مبادي درايت داستان طرازي است ، از ديگر طبقات ناس بحظ اوفا و قدح معلا

ممتاز اند؛ بنابران شاهزاده عالي فطرت بلند همّت ستوده خوی حقجوی مومین دل مومن جنان محمد سلطان* ابن طیپو سلطان ، جرت خیراته ، وسرت مبراته ، بمولّف این اوراق اشارت فرمود تا احوال حیدر علیخان و طیپو سلطان را از رسالهٔ موسومه به تذکره حیدر علیخان و طیپو سلطان که میجر چارلس اسطوارط مدرّس السنهٔ خاور زمین در مدرسهٔ شرقي هندوستاني کمپني که در قصبه هرطفورد از قصبات انگلستان واقع است از چندین کتب التقاط نموده جزوی ازان صحیفه لطیفه اش گردانیده که آنرا بنام دسکرپطیو کطه لاگ اف اورئینطل لیبرری اف طیپو سلطان [یعني تفسیري فهرست (که متکفل اجمالي بیان مقاصد کتب باضمیمه ذکر تختي هر کتاب و نحو خط و اسمای مصنّفان آن باشد) شرقي کتبخانهٔ طیپو سلطان] نامیده ، در پارسي زبان ترجمه کند؛ و ازینرو که در اثنای ترجمه معلوم گردید که میجر موصوف را درین تالیف غرض اصلیش استیفای احوال حیدر علیخان و طیپو سلطان ، و تدوین† کتابی جامع و کافي دران خصوص (چنانچه خودش درین باب جرسی

---

* معروف به غلام محمد و تلقّب الابن بلقب ابیه احمد ؛

† درخصوص تالیف تذکرهٔ نواب حیدر علیخان وطیپو سلطان که ضمیمه کطه لاگ گردانیده ام

جنبانیده) نبوده ، بلکه برسبیل تذکره و ترجمه ایشان ، کلمهٔ
چند برنگاشته و یادگاري مختصر از ایشان باز پس گذاشته
است ، و بناچار میجر ممدوح اکثر درین تذکار راه اقتصار
می پوید و بعضی از وقایع نامدار آن کشورکشای دولتیار را
یکسر میگذارد ، و بعضی را بایجاز مُخل میگزارد ، مؤلّف این
اوراق کشان بران آورده شد که از بهر تکمیل
این تدوین از دیگر کتب انگریزي که همین آهنگ میسرایند ،
روددادهای مقصود را که در رسالهٔ مسطور ناقص یا مفقود
است ترجمه نموده منضاف اصل کتاب سازد ؛ — این
است تفصیل کتابها که ازان التقاط صورت گرفته ؛

۱ هسطوري اف حیدر علیخان نواب بهادر ، در دو جلد
تالیف کردهٔ موشیر م د ل ط سرکردهٔ ده هزار سپاهي در لشکرِ
دولت مغولیه و پیشتر سپهدار فرمانده توپخانه حیدر علیخان
و سردار جماعه فرنگستانیان در خدمت همان نواب ،
و منطبع گردانیده در دارالسلطنت لندن سنه ۱۷۸۴ ع ،

۲ بریطش ملیطري بیا گریفي یا تذکرهٔ بهادران انگلستان ،

هیچگونه دعوي استحسان از جمهور خوانندگان ندارم مقصود من ازین تدوین همین
بوده که بعضی از خوانندگان کتاب من از مطالعهٔ اجمالي بیان وابسته احوال آن بزرگواران
گونه منفعت یا سود خواهند درود ، وبسیاری از روایات درباره نسب و عروج حیدر علیخان
که برغلط نزد مردم شهرت گرفته بذریعه این تذکره از خواطر محو گردانیده خواهد شد ؛

محتوي بر لشکري اخبار آن مملکت از عهد پاستان تا زمان حال ، که در دار السلطنت لندن سنه ۱۸۱۴ ع نخست صورت انطباع پذیرفته ،

۳ آتهنطک ممائرس اف طیپو سلطان متضمن ترجمه وشمائل حیدر علیخان که بعضي از منصبداران کنپني آنرا تالیف کرده وفلیپ پریرا آنرا در دار الامارت کالکته دوم بار در سنه ۱۸۲۰ ع کسوت طبع پوشانیده ،

۴ مارکوئس ویلزلیس ڈسپاچیز ، در پنج جلد مطبوعهٔ دار السلطنت لندن سنه ۱۸۳٦ ع ،

۵ ئیسٹ انڈیه گزیتیر تالیف کرده والٹر ہملٹن در دو جلد مطبوعهٔ لندن سنه ۱۸۲۸ ع ،

٦ ہسٹوري اف نادرشاه تالیف کرده جیمس فریزر مطبوعهٔ لندن سنه ۱۷۴۲ ع ،

۷ کتاب فتوحات حیدري تالیف کرده لاله کہیم نرائن ،

۸ کتاب نشان حیدري تالیف کرده میر حسین علي کرماني ،

۹ کتاب جارجنامه نظم کرده ملّا فیروز ،

۱۰ تواریخ حمید خاني تالیف کرده منشي حمید خان که در مهم دکهن ملازم رکاب گورنر جنرل مارکوئس کارنوالس بوده ؛

List of Authorities from which the following work is either wholly or partly translated.

1.—Memoirs of Hyder Aly Khan, and his son Tippoo Sultan, By Charles Stewart, Esq. M. A. S.

2.—The History of Hyder Aly Khan, Nabob Bahader, By M. M. D. L. T.

3.—British Military Biography, from Alfred to Wellington.

4.—Authentic Memoirs of Tippoo Sultan, By an Officer in the East India Service.

5.—The History of Nader Shah, to which is prefixed a Short History of the Mogol Emperors, By James Fraser.

6.—The Despatches, Minutes, and Correspondence, of the Marquess Wellesley, K. G.

7.—The East India Gazetteer, By Walter Hamilton.

8.—A view of the origin and conduct of the war with Tippoo Sultan, by Lt. Col. A. Beatson.

9.—The United Service Journal, and Naval and Military Magazine for 1841, part 2.

10.—Historical Sketches of the South of India, in an attempt to trace the History of Mysoor, By Lieut. Colonel Mark Wilks.

اجمالي بيان در تحديد هندوستان، در عهد حال و پاستان، و توصيف بعضِ اعاظم عطاياى خاصه آن،



اين ولايتِ وسيع و فراخ، در جنوبِي بهره از برِ اعظم أشيه يا بلادِ سُمران واقع است، و جنوباً و شمالاً بتقريب محاط است در ميانِ هشت، و سي و پنج درجه عرض شمالي، و شرقاً و غرباً در ميان شصت و هشت، و نود و دو درجه طول شرقي از نصف النهار گرينوِچ (رصدگاه انگلستان كه حساب طول اِمكنه در نقشه هاى انگريزي از انجا گرفته ميشود) ازين بيانِ روشن است كه طول اين ولايت از جنوب بشمال ميكشد و اعظم اطوالش قريب ۱۹۰۰ ميل انگريزي است، و عرضش از شرق بمغرب ممتد ميگردد و اعظمِ عرضش قريب ۱۵۰۰، وليكن از رهگذر ناموزوني شكلِ وى (يعني نبودنِ طول و عرضِ آن در همه جايكسان اى نه طول در همه مقام ۱۹۰۰ و نه عرض ۱۵۰۰) مساحت روى زمين آن بيش از ۱۲۸۰۰۰۰ مربّع ميل انگريزي حساب كرده نميشود؛

برحسب روايت هنود پيشين، وسعت و فراخيش

(در اعلادرجات حدودش) بر امتداد چهل درجه در یکیک طول و عرض احتوا داشت و تقریباً برآنقدر روی زمین که مساوی آن فرنگستان باشد محیط بود ، حد غربی آن که از ممالک ایران دیرا ممتاز گرداند کوهستان سیستان ، و حد شرقیش بهره های چینی بود از سرزمین جزیره نمای شرقی بیرون گنگ ، و بر جانب شمالی محدود بدشت ترکستان و خفچاق ، و بر جانب جنوب ، امتدادش تا بجزائر سندا ممدود میگردید ؛ اینحدود ممدود محتوی است بر جبال شامخ تبت و وادی جنت نظیر کشمیر و تمامی ممالک قدیم اندوسیتهیه (ای هندو تورانی) وخطه های نیپال وبهوتان وکامرد وآشام باضمیمه سیسم وآوا وارکان یارخنگ وریاسات مجاور آن تا آنقدر که چین هندوان است وصین جغرافیادانان عربستان و تمامت غربی دیار زمین جزیره نمای هند و جزیرهٔ سیلان ؛

این معنی بدشواری توان یافت که براهمه قدیم این کشور وسیع راکه بران کیش و عقیدت شان استیلا داشت وآنرا گاهی بترکیب اضافی وگاهی بتوصیفی میخواندند بچه نام اختصاص میدادند ، ایشان گاهی آنرا بدین ترکیب توصیفی مدهیاما (مرکزی بهره) میخواندند (چه بگمان ایشان موقع هندوستان بر مرکزی

بهره پشتِ آن کشف واقع است که کرهٔ زمین بر پشت دارد)، وگاهی بدین ترکیب اضافی پُنیابهومی (زمین خیر رسانی)، و میگویند که این بهره از بسیط زمین، بخشِ بهارته بوده یکی از نه پسران آن پدر که بر تمامت روی زمین فرمانروائی داشت، وبنام بهارته کهنده خوانده شده؛ واین ولایت ممالوکه بهارته را ایشان مرکزی بهره یا پاره میانگی جنبودیپ می پندارند،

وگاهی برهمنان، ولایت خود را آنقطعه از بسیط زمین می انگارند که درمیانِ جبال هماله ورامیسرام (ستون رام) که جزیره ایست کوچک درمیان آبنای مابین جزیره سراندیپ وزمین جزیره نمای هندوستان؛

هندوستان که نام جدید این کشور است ترکیبِ پارسی است یعنی بوم و بر سیاهان، ولیکن همین نام از مدت متمادی درمیان هندوستانیان و دیگر طبقات انام شهرت گرفته است؛

نزد سیرنگاران اسلامی، لفظ هندوستان عبارتست از آن مملکت، که در تصرف بادشاهان دهلی بود، واین مملکت در ۱۵۸۲ع بفرمان جلال الدین اکبر بادشاه نخست در یازده بهره تقسیم کرده شده و هر بهره بنام صوبه خوانده، بدین تفصیل،

۱ صوبه لاهور ۲ صوبه ملتان ۳ صوبه اجمیر ۴ صوبه دهلي ۵ صوبه آگره ۶ صوبه آلهاباد ۷ صوبه اوده ۸ صوبه بهار ۹ صوبه بنگاله ۱۰ صوبه مالوه ۱۱ صوبه گجرات ، و ازان پس برحسبِ توسیع حوزه حکومت وازدیاد شوکت و مکنت، این صوبجات آینده بدان مضاف گردید ، ۱۲ صوبه کابل ۱۳ صوبه کشمیر ۱۴ صوبه سند ۱۵ صوبه برار ۱۶ صوبه خاندیس ۱۷ صوبه احمد نگر یا اورنگباد ۱۸ صوبه بیدر ۱۹ صوبه حیدراباد ۲۰ صوبه بیجاپور ۲۱ صوبه اودیسه ، همگي بیست و یک صوبه ؛ در اواخر عهد عالمگیر تمامي دولت دهلي بر این بیست و یک صوبه محتوي بوده ؛

این است تحدیدِ پاستانیان از هنود و تحدیدِ پسینیان از اهل اسلام ،

ولیکن در عهد حدیث که عهد مسیحیان خورده گیرد شخوار پسنداست ، حدود هندوستان را همان طول و عرض پنداشته میشود که در عهد قدیم هنود پنداشته میشد ؛ و همانا این نقشه را ازین جهت بالائی و رجحانست که محاط است بسرحدات گوهري استوار تر از سد سکندري ، و دران هیچگونه احتیاج بتحدید صناعي نیست ؛ برحسب این قرار داد ، نقشه هندوستان بر جانب شمال از بر و بوم تبّت جدا ساخته شده است بکوهستان هماله یا نیپال که از ملک سند

بقرب ۳۵ درجه عرض شمالي مي آغازد ، و بر همان عرض بر سر زمين كشمير گذشته از انجا بسوی جنوب شرقي بر مسافت نا محقق گذشته تا بدانجانب بهوتان ممتد ميگردد؛ و بر جانب جنوب يكسره محاط است ببحر محيط و بجانب مغرب برود خانه سند ؛ وليكن بر جانب مشرق ، تحديدِ سرحد هندوستان بسيار دشوار است مگر سرحد اين جانب كه بغايت ممتاز باشد سلسله كوهستان و جنگلستان است كه بر مرز و بوم چاٹگانو و تپرا از صوبه بنگاله مشرف است ، و بسوی شمال ميكشد تا رود برہمپتر كه دران نزديكي آن رود عظيم پس از جريان تا دور بسمت راستِ مغرب ناگهان بسمت جنوب متوجّه ميگردد ، درميانِ اينحدود كه حالي مسطور گشت هندوستان درچار بهره عظيم منقسم ميگردد؛



بهره اول ، هندوستان شمالي ،

اين بهره وسيع ناهموار بسوی مغرب ازرود ستلج مي آغازد واز انجا بسوی جنوب گرايان بمشرق ميكشد تا آنكه ميرسد برودخانه تپتا كه طول شرقيش فح ل است ، وبسوی شمال محدود است بجبال نيپال كه مخاز ميگرداند آنرا از جنوبي مرز و بوم تاتار و تبّت ، و بسوی جنوب ممتاز ميگردد ازقديم

حکومت اسلامی بدان سرحد که سلسله کوهچه هادر انجا بوسیع بادیهٔ شرق رود گنگ متّصل میگردد ؛ بوم و بر یا اقطاع و اراضی واقع این بهره بدین تفصیل است ؛

۱ سرزمینیکه در میان رود خانه ستلج و رود جمن واقع است ؛

۲ گروال که بنام سرینگر اشتهار دارد ؛

۳ خطّهٔ که بنام سرچشمه یا منبع گنگ اختصاص میبابد ؛

۴ کماؤن که محتویست بران عرصه که در میان رود گنگ و رود کالی است ؛

۵ پینکها ندی ؛

۶ بهوتان ؛

۷ ممالک نیپال ؛

چون ساکنان این مرز بوم کوهستانی تا قریب زمانه حال با ساکنان سواد اعظم هندوستان اختلاط و آمیزش کمتر میداشته اند ، بنابران نسبت بایشان در تهذیب و دانش بسیار فرومایه تر اند ؛



بهره دوم ، هندوستان خاص ،

این بهره نسبت بدیگر بهره های سه گانه بغایت فسیح و وسیع است که بجانب جنوب منتهی میگردد برود نربده که

شمالي حد دکهن است و محتویست بریازده صوبه کلان که
هریک مساوي ریاستي یا مملکتي است با ضمیمه دو صوبه
دیگر که کشمیر و سنده باشد؛ ۱ بنگاله ۲ بهار ۳ الهاباد ۴
اوده ۵ آگره ۶ دهلي ۷ لاهور ۸ کشمیر ۹ اجمیر ۱۰ ملتان
۱۱ سنده یا کچهه ۱۲ گجرات ۱۳ مالوه؛ این صوبجات از دیرباز
بسیر حاصلي و غنا ممتاز، و مستقرّ حکومت بادشاهان گردن فراز
بوده اند؛ قبائل سخت کوش شمالي مغرب زمین
هندوستان بارها بتسخیر آن پرداخته اند؛ اکثر باشندگان
این بهره برساکنان دیگر صوبجات فضل و بالائي دارند
هم در تناوري و زورمندي جسماني و هم در ظرافت و
نیرومندي نفساني؛ براهمه قدیم این بهره را از هندوستان
از بهر تمیز آن از شرقي و جنوبي بهره هایش بنام امید صیادیس
یا مرکزي بهره موسوم ساخته بودند؛



بهره سیوم' جنوبي هندوستان

سرحد شمالي آن محدود است قدري برود نربده و قدري
بجانب شرق بحد خیالي که میکشد در همان عرض تا جنوبي
هوگلي یا غربي شاخ رود گنگ، و جنوبي، بحدود شمالي دکهن که
رود کشتنه و تنبهدره باشد، و شرقي، بخلیج بنگاله، و غربي، ببحر هند؛

این بہرہ ہندوستان ، ممالک آیندہ را تقریباً احاطہ میکند ؛
۱ کندوانہ ۲ اودیسہ ۳ شمالي سرکارات
۴ خاندیس ۵ برار ۶ بیدر ۷ حیدراباد ۸ اورنگ اباد
۹ بیجاپور ؛



بہرۂ چہارم ' دکھن یا خاص جنوبي هندوستان

این بہرہ بہ ہنگام بنام جزیرہ نما اختصاص دادہ میشود ؛
اگرچہ شکل این بہرہ بسیار مانا است بمثلثی متسادي
الساقین کہ حد شمالي آن رود لشتنہ ' قاعدہ ' و ہر دو ساحل
شرقي و غربي یعنی کرومندل و ملیبار ' دو ساق ' و راس کمران '
سر آن مثلث است ؛

بر و بوم واقع این بہرہ بدین تفصیل است ؛ ۱ کنرہ
۲ ملیبار ۳ کوچین ۴ تراونکور ۵ بالاگھاٹ ۶ میسور
۷ کوئنباتور ۸ سالم و بارہ محال ۹ کرناتک ؛

اکنون دانستنیست کہ ہیچ جزیرۂ درخور اعتبار '
متصل ہندوستان بجز سراندیب نیست و آن مرز
و بوم کہ در جوار و ہمسایگي ہندوستان واقع اند بدین
تفصیل اند (بجانب مغرب) ۱ بلوچستان ۲ افغانستان
(بسوی شمال) ۳ تبت ۴ بہرہ شمالي ہندوستان

۵ بهتان ، (بسوی شرق) ٦ آشام ۷ ریاسات متّصل آشام ۸ آوا و ملک برمها ؛

مباهات و نازش هندوستان ، رودهای خجسته نهاد او است خاصه رود گنگ پاک روان پرستش را شایان که هم سرزمین آنرا شاداب و سیر حاصل میدارد و هم حاصلات و اجناس آنرا از جائی بجائی میرساند ، در موسم بارش از قبل سیل ریزان از کوهستان این رودها را عظیم طغیان و فراخي پدید می‌آید ؛ اگرچه در اکثر نامهای خطط و بلاد هندوستان از جهت اختلاف السنه و ادیانِ حکّام تغیر راه یافته است ، ولیکن اسمای انهار و رودخانها هنوز ازین تغیر پاک و مصئون است ؛

این است نامهای انهار مشهوره هندوستان با تقریبي مسافتهای خاصه شان از منبع تا بحرمحیط و تا رود گنگ و رود سند ،

رودهای شمالي هندوستان

		میل انگریزي
۱	سند	۱۷۰۰
۲	گنگ	۱۵۰۰
۳	جمن (تا ملاقاتش با رود گنگ ۷۸۵) ...	۱۰۰۰

		میل انگریزي
۴	ستلج (تا ملاقات رود سند ۹۰۰) ...	۱۴۰۰
۵	جهیلم (تا ملاقات رود سند ۷۵۰)	۱۲۵۰
٦	گندک (تا ملاقات رود گنگ ۵۰۴) ...	۹۸۰



رودهای جنوبي هندوستان

		میل انگریزي
۷	گوداوري	۸۵۰
۸	کشتنه	۷۰۰
۹	نربده	۷۰۰
۱۰	مهاندي	۵۵۰
۱۱	تپتي	۴٦۰
۱۲	کاویري	۴۰۰

دیگر رودها که مسافت شان نیکو معلوم نیست از بزرگ و کوچک بسیار اند ، چون برهمپتر و گهاگهره و راپتي و گومتي و سون و رادي و بیاه و چناب وغیره ؛

از میان جبال هندوستان ، دو سلسله شرقي و غربي کوهستانست در ممالک دکهن که بنام شرقي گهات و غربي گهات خوانده میشود غربي گهات از راس کمران که نهایت جنوبي بهره دکهن است تا رود تپتي

یا زود و سورت میکشد ؛ قلّه های این سلسله جبال جابجا از پنجهزار تا شش هزار فُط یا ذراع از سطح دریای شور بلند تر است ، و لیکن قلّه های سلسله کوهستان شرقي نسبت بغربي پستر اند ؛ و این سلسله ممتد میشود از یا ک عرض شمالي تا رود کشتنه یو عرض شمالي و جدا میکند بر و بوم بالا گهات را از پائین گهات که ممتد میگردد در سواحل شرقي کارومندل ؛ در حدود مدراس بغایت مُرتفع قلّه آن سه هزار ذراع بلند تر است نسبت بسطح دریای شور ، و طبل لند* بنگلور بسمت هسکوته نسبت به بسیط دریا سه هزار ذراع بلند تر است ؛ و لیکن از عجائب این عالم کوهِ همالہ است که بارتفاع آن کوهی در دنیا نیست ، این کوه والاشکوه که از حدود ملک خراسان تا سرحد غربي هند میکشد و در محاذات چندین بلاد میگذرد در هر کشور بنامی یا لقبی خاص موسوم می شود ، در ممالک غربی رود سند مردم ملکِ بالا خراسانیان و کابلیان آنرا بنام هندوکش میخوانند ، و ساکنان بلاد شرقي آن رود بنام همالہ (یعنی

---

* قعطه زمین هموار واقع سر کوه که قابل بود و باش است در انگریزي زبان بنام طبل لند خوانده میشود ، چنانچه سرزمین میسور و غیره که بالای غربي گهات است نیز طبل لند آن کوهستان نامیده میشود ،

ماوای برف) می نامند؛ از شمال شرقي کشمیر این جبل بر سمت جنوب شرق گرائیده بر منابع تمامي رودهای پنجاب بجز رود ستلج مرور میکند، ودرین حدود کوهستاني بهره لاهور را از تبت کوچک منحاز میسازد وبرهمان سمت پیشتر شتافته سرچشمهٔ رود گنگ وجمن را قطع میکند ومجرای شان بسوی جنوب برمیگرداند، وامتداد سلسله اش ازین بیش بسوي شرق اختلال می پذیرد وشاید سبب این اختلال نفوذ رود گندک وارن وکوسي وتستي است در قواعد آن، بیرونسوي بهتان سررشته سلسله اش دربر و بوم نامعلوم گم میگردد ومیگویند تا بحیره چین میکشد، تا آنمقدار ازین سلسله که محاذي هندوستان است ارتفاع قلّه هایش عظیم است ومیوان گفت که بدان ارتفاع کوهی درتمامي روی زمین نیست؛ بلندترین قلّه هایش قلّه دهوله گیري است که از بسیط دریا بیست وهفت هزار ذراع یا قریب پنج میل انگریزي بلندتر است؛

گرانمایه اجناس تجارتي که هندوستان بدان اختصاص دارد وگوئي تمامي اقالیم عالم درینخصوص ممنون اویند توابل یا ابازیر ویست که از جزائر شرقي هندوستان از قدیم الایّام

بممالک دیگر می برده اند و هنوز می برند و جواهر گرانبها و مروارید نیز
زان اجناس طبیعي است که سبب مزید غنا و زینتِ
وي، و گردن اصناف اُمم درین خصوص زیر بار منّت
او است؛ القصّه خیرات طبیعي این خیرالبقاع ازانگونه
که هم حاجات گوهري بشري بدان روا نموده و هم
هوسهای بربسته عالم انساني بدان زدوده شود بدان
موفوري درین بلاد عشرت بنیاد پیدا میگردند که ازین
رهگذر توان گفت که مختلف اقوام از سوالف ایّام
بالطبع بسوی وی مائل و راغب بوده اند و خیرات
و برکات او را خواه بوسیلهٔ ملک گیري و تجارت
خواه به بهانه اشاعت دین و ملّت طالب و جالب؛
و ازین جهت است که ساکنان این دیار، ابواب
تجارتي ضروري حیات بسیار میفروشند و حاجت خریدن
بسیار کمتر دارند؛ سیم و زر فراوان از بلاد دوردست
بوجه تجارت دران فراهم می آید و سرمایه تونگري و غنای
اهل آن بدان می افزاید، الحق روزافزون ثروت
و یسار اهل این دیار از حیّز حساب و شمار بیرون
بودی اگر حکّام معدلت التّسام در اخذ باج و خراج راه
انصاف پیمودندی و سلوک طریق نهب و تاراج بحبالهٔ

باج و خراج که در حقیقت مزد پاسبانی یا چوپانی است جائز نداشتندی یا کم از انکه این زرهای بباج و خراج برده را در همین بلاد خرج کردندی و بدیار بیگانه نبردندی ؛ اگر فراوانی خیرات گوهری هندوستان در ثروت و توانگریش افزوده است و ابواب برکات* گوناگون برروی اهالی آن کشوده مفاسد لازمهٔ یسر و فراخی که از فرط تنعّم و تناسانی میخیزد ، و گوناگون خاک مذلّت و خواری بر سر اصحابش می پاشد ، نیز بسیار است و اعظم آنها این ، پر دلدادگی بدواعی طرب و نشاط و صحبت زنان ، و کثرت اولاد و احفاد ، و تناسانی و آسایش دوستی ، و زحمت دشمنی و ملازمت اوطان ، و منافرت از سفر و سیاحت بلدان ، و تقاصر همم از ارتکاب اخطار و اهوال ،

---

* از جلائل صفات که مردم این دیار خاصه هنود بدان ممتاز و شاید کمتر از اصناف بشر دران با ایشان انباز اند این ستوده خصال و گزیدهٔ اعمال اند ، نرم دلی ، و مهر جوئی ، و خاکساری و آزرم خوئی ، ناجان آزاری بل بر ضعاف جانداران رحم آری ، و کثرت خیرات† و صدقات و اجتناب از لحوم حیوانات ، و تعظیم مظاهر علیّه یزدانی از ارکانی و اکوانی نباتی و حیوانی ، زود آموزی زبان و روش و هنجار مردم بیگانه و غیره ؛

---

† اگرچه این ستوده صفت مستلزم قباحت عظیم گردیده است و آن بدید آمدن گوناگون طبقات درویشان و فقیران و جوگیان و سنّاسیان و غیر ایشان است ؛

وعدم ترقي و فزوني در هر گونه هنر و کمال، و دون همتي و فرومايگي، و بشيوه هاي رذل انساني تن در دهي، و فرط طمع زر بهر طريقه از زور و خديعتگاري يا مذلت و خواري که دست دهد، و سر بذلت مردوسي بيگانه مردم فرود آري، (آري چه خواري و دوني و ناکسي و زبوني ازين بيشتر خواهد بود که مردم ملکي، بقوت و قوت بيگانگانرا ياوري نمايند و خودشان زير بار گران بندگي و فرمانبرداري ايشان بفرسايند،) و تکثر مراسم کيش و کنش که بزرگ سبب اختلاف و نفاق و سترگ علت دشمني و شقاق گرديده و خوش خوش سنگ تفرقه در جمعيت تمدنيش انداخته؛
و از همين جهاتست که از عهد پاستان، ساکنان اين ديار، مقهور و مغلوب اقوام ممالک بالا بوده اند و از مدت متمادي غاشيه بل يوغ حکومت بيگانگان بر دوش تسليم و انقياد برداشته و کشيده؛ و بهمين اسباب نسبت توان کرد آنهمه استنکاف و نفرت را از توطن درين بلاد که سلاطين پاستان که بتسخيرش همت برگماشته اند

---

* همان کرپاس يا پارچه هاي نخي و کلفت يا گنده ابريشمي که پيش ازين بچند هزار سال يافته ميشد حالا نيز همانست و سليقه خاص شان در ديگر حرفت وصناعت و شيوه زراعت و عمارت همان خام و ناتمام است که بود بقليلي از تفاوت که سبب آن، اختلاط و آميزش با مردم فرنگستان گرديده؛

می نموده اند ، چنانچه این ابیات گرشاسپ نامه اسدی که ضحاک ، گرشاسپ سپهسالار خود را که از بهر کفایت بعضی از مهمّات بهندوستانش فرستاده بود دران وصیّت میکند بهمین معنی اشارت می نماید ؛

مثنوی

وصیّت چنین کرد گرشاسپ را — که در هند پدرود کن خواب را
نداری زخون سیاهان دریغ — همی کار فرما درخشنده تیغ
بچستی ده انجام کار بزرگ — برایشان چنان زن که برگاه گرگ
نمانی دران بوم سالی تمام — که لشکر گران گیرد از ننگ و نام
گرت بگذرد چار موسم دران — ز فرهنگ و مردی نیابی نشان

واگر کسی را دریناب ارتیاب باشد که آب وهوای هندوستان و معیشت کذائی هندوستانیان چگونه نامردی و اُنوثت خیز است باید بحال خاندانهای قدیم مغولیه وافغانیه نظر کند که چسان نبائر و نیازادگان آن امیران شیردل پلنگینه پوش از گریبان روباه وخرگوش سر برآورده اند و از غایت بیشرمی و دونی خصال زنانه را بر ملکات مردانه برگزیده ؛ اگرچه طبقه انگریزان خداوند دانش و فرهنگ که از میان فرهنگیان فرنگ بمزید تجربت وآزمون ممتاز اند و توان

گفت که بسزا و استحقاق بحکمراني این بلاد سرفراز بمفاسد تعدیه آب و هوای نامردم خیز این ممالک نیکو وا رسیده اند و از گزین تدابیر ملکي شان یکی این است که سرداران ایشان را از توطّن بدین ممالک نهي میکند و زنهار جائز نمی شمارد که اعاظم این دولت درین بلاد سُکنا برگزینند بلکه بمقتضای همّت بلند و آرای ارجمند درین باره نیکو بذل جهد میکنند که هندیان را بتربیت وتلقین از اسفل سافلین جهالت و نامردانگي به اعلا علّیّین بسالت و فرزانگي برسانند و بجای اینکه خود شان متسنّن بسنن نکوهیده شان گردند ایشانرا متادّب آداب پسندیده خود گردانند شکِرتْ بالخیر مساعیهم و نُصِرَتْ بالفوز دواعیهم ؛ ولیکن مفاسد فرط زر دوستداري و غایت تنعّم و استنکاف از رنجبرداري که آن صفت گوهرِي عالم سوداگري و تجارت ، و این لازمهٔ ناگزیر حالت ثروت و امارتست بسیار است و یکسر ازان پاک وبري تا دیر ماندن دشوار وچه دشوار ؛

اکنون سطری چند وابستهٔ حکومت قوم براطنه در هندوستان بترتیب ازمنه، تاریخ وار برنگاشته میشود که چگونه در امتداد مدت دو صدسال گام بگام افزوده است ؛

شهرمدراس باضمیمه بوم و بر پنج میل برساحل دریا درطول

	سنين عيسوي
ويک ميل بسوی خشکي در عرض	۱۶۳۹
جزيره بمبئي	۱۶۶۴
قلعه سنت ڈيوڈ بر ساحل کرناتک	۱۶۹۱
کلکته	۱۶۹۶
جاگير در کرناتک	۱۷۵۰ – ۱۷۶۳
بيست و چهار پرگنه	۱۷۵۷
چاٹگانو و بردوان و ميدني پور	۱۷۶۱
بنگاله و بهار و چهار سرکار شمالي	۱۷۶۵
بردبوم سالسيتي	۱۷۷۶
زميداري بنارس	۱۷۸۱
سرکار گنتور	۱۷۸۷
مليبار کنرہ کوئمباٹور ڈنڈيگل سالم باره محال و غيره که از ممالک طيپو سلطان برگرفته شده	۱۷۹۲
مملکت سريرنگپٹن از طيپو سلطان جنت مکان	۱۷۹۹
بالاگهات و بوم و بر بلاري و کڑپه	۱۸۰۰
خطه هاي واداده نواب اوده بازاي اعانت دايمي انگريزان يعني مملکت روهيل کهنڈ مشتمل بر بريلي مراداباد شاه جهان پور وغيره و پائين دواب و بوم و بر فرخ آباد وآلهاباد و کانپور و گورکهپور و اعظم گره وغيره	۱۸۰۱

	سنین مسیحی
صوبه کرناتک محتوی بر تمامی خطط متصرفه نواب کرناتک	۱۸۰۱
دهلی آگره دواب بالا هریانه سهارنپور میرته علی گره اتاوه بوندیل کهند کتک بالاسور جگرناته وغیره	۱۸۰۳
حصه مملوکه دچ از درونی بهره جزیره سیلان	۱۸۰۳
بوم و بر واداده پیشوا و گیکوار در صوبه گجرات	۱۸۰۳
خطط مفتوحه از مملکت نیپال مشتمل بر بر و بوم کوهستانی واقع در میان رود ستلج و جمن و گروال و کماؤن	۱۸۱۵
مملکت کاندی در سیلان	۱۸۱۵
انجار و مندادی و دیگر ناحیه در کچه	۱۸۱۶
پونه و تمامی ممالک پیشوا خاندیس ساگر و دیگر بوم و بر در صوبه مالوه و اجمیر در راجپوتانه سنبهلپور سرگوجه گرامندله و دیگر خطه های واداده راجه ناگپور	۱۸۱۸
خطط مفتوحه از مملکت برمها یعنی آشام و کاچار و منیپور و رخنگ و مارتبان دئی و توائی و تیناسیرم و جزائر مرگائی	۱۸۲۵

ازین اجمالی بیان بر پژوهنده هوشمند واضح خواهد گردید که اکنون تمامت هندوستان که در تحت تصرف دولت تیموریه (هنگام غایت اقتدارش) بود بجز این چهار صوبه کابل و کشمیر

ولاهور و ملتان باضمیمه مرز و بوم شرقي از مملکت برمها و خطه های جنوبي تا اقصای دکهن باجزائر شرقي و بوم و بر شمالي از مملکت نیپال یکسر و تمام در قبضهٔ تصرّف دولت برطینه هندیه است که حدود اربعه اش بسوي مغرب رود خانه ستلج و بسوی مشرق بقیّه مملکت برمها و بسوی جنوب اقصای دکهن و بسوی شمال کوهستان نیپال است مگر اینکه بر بعضی از مرزبانان و ناحیه داران قدیم چون بادشاه اوده و نواب حیدراباد و راجه میسور و راجه تراونکور و راجه کوچین هنوز مصالح ملکي دولت برطینه نام حکمراني و فرمان روائي مسلّم داشته است، و از ایشان برسم نعلبندي خراجي مي گیرد و فوجي از طرف خود در مملکت ایشان واگذاشته تاهم حافظ و ناصر شان باشد از سطوت و صولت بیگانه و هم قاضي و داور شان در فصل خصومات خانگي و هم ضابط و قاسر ایشان بر ملازمت جاده اعتدال و اقتصاد و عدم سلوک طریق فتنه و فساد؛ این طبقه را از مرزبانان، هواخواهانِ ملکي دولت برطینه توان نامید؛ و بعضی دیگر از راجگانِ سبکمایه اند چون راجه بهرتپور و مچهري و سرداران اطراف دهلي و سکهانِ جوار ستلج که ایشان نیز مانند طبقهٔ نخستین هواخواهان ملکي دولت برطینه اند ولیکن فوج انگریزي در بوم و بر ایشان نمی باشد؛

وبعضی دیگر زمینداران وراجگان از خانواده های پاستانی اند
چون راجه بوندي وکوته وبهوپال که حالا حوزه ریاست شان
بنسبت بسابق گونه افزوده است وپنج راجه نامدار عهد قدیم راجپوتانه
راجه جیپور وراجه جودهپور وراجه اودی پور وراجه بیکانیر وراجه
جیسلمیر که ایشان هواخواه معاهد دولت برطنیه هندیه خوانده می شوند
وازهر گونه تکالیف دولت برطنیه آزاد وفارغ می زیند همچنانکه
پیشتر می زیستند ؛ همانا نظر مرحمت ونوازش دولت
برطنیه بدیشان بیشتر است ؛



تخته حاصل زرخراج وباج دولت برطنیه

در حدود سنه ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ تمامي حاصل مملکت بنگاله

	روپیه
وهندوستان بابت خراج زمین	۱۳ ۳۴ ۰۵ ۰۲۰
وآن مملکت مدراس	۵ ۵۵ ۷۱ ۲۹۰
وآن مملکت بمبئی	۲ ۸۵ ۵۷ ۴۱۰
جمله	۲۱ ۷۵ ۳۳ ۷۲۰

که جملهٔ آن بیست ویک کرور وهفتاد وپنج لک وسي
وسه هزار وهفصد وبیست روپیه می باشد ؛

دور حدود همین سنه ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ء

	روپیه
حاصل تجارت خاصه نمک	۲ ۰۶ ۰۷ ۶۸۰
حاصل تجارت خاصه افیون	۱ ۱۲ ۵۷ ۲۷۵
حاصل کاغذ اسطام	۲۱ ۵۷ ۶۰۰
باج ممالک قدیمه	۴۷ ۹۰ ۰۱۴
باج ممالک جدیده	۸۴ ۷۴ ۴۹۰
جمله	۴ ۷۲ ۸۷ ۰۵۹

در عهد عالمگیر که نصاب زر خراج و باج بسبب اضافه دو صوبه مفتوحه جدیده حیدراباد و بیجاپور خیلی افزوده بود زر حاصل تمامت بیست و یک صوبه بدین مبلغ میرسید روپیه ۳۱ ۴۲ ۹۶ ۹۲۱ یعنی سی و یک کرور و چهل و دو لک و نود و شش هزار و نه صد و بیست و یک روپیه حال افزونی زراعت یا حاصل زمین را درین روزگار نسبت بسابق ازینجا قیاس توان کرد که اگر خراج واجب الادا بسرکار حاکم فرمانده ۱۰ ، باشد حاصل خاص زمیندار درین روزگار ۵ ، است و در عهد پیشین همین ۱ ، بوده ، و تفاوت درمیان ۵ و ۱۱ ، چهار ، و بناچار توان گفت که در زمان حال ، حاصل زراعت قریب یک ثلث نسبت بحاصل عهد سابق افزوده است ،

تخته تربیع یا مساحت سطحي روی زمین هندوستان بگونه تفصیل اقطاع واضلاع وتعداد تقریبي نفوس انساني دران وابستهٔ سنه ۱۸۲۰ ع

	عدد مربعات میل انگریزي	عدد نفوس
بنگاله و بهار و بنارس	۱ ۶۲ ۰۰۰	۳ ۹۰ ۰۰ ۰۰۰
بوم و بر منضافهٔ هندوستان بعد این سنه ۱۷۶۵ ع	۱ ۴۸ ۰۰۰	۱ ۸۰ ۰۰ ۰۰۰
گروال و کماؤن و عرصه درمیانه رود ستلج و جمن	۱۸ ۰۰۰	۵ ۰۰ ۰۰۰
جمله اندر حکومت بنگاله	۳ ۲۸ ۰۰۰	۵ ۷۵ ۰۰ ۰۰۰
جمله اندر حکومت مدراس	۱ ۵۴ ۰۰۰	۱ ۵۰ ۰۰ ۰۰۰
جمله اندر حکومت بنبئی	۱۱ ۰۰۰	۲۵ ۰۰ ۰۰۰
خطه های دکهن وغیره حاصل کرده سنه ۱۸۱۵ ع از ریاست پیشوا وغیره که ازان باز اکثری ازان منضاف ممالک برطنیه گردیده ؛	۶۰ ۰۰۰	۸۰ ۰۰ ۰۰۰
جمله تخت سلطنت برطنیه هندیه	۵ ۵۳ ۰۰۰	۸ ۳۰ ۰۰ ۰۰۰

ممالك هواخواهان وخراج گزاران دولت برطنيه

	عدد مربعات ميل انگريزي	عدد نفوس
آن نظام علي خان	۹۶ ۰۰۰	۱ ۰۰ ۰۰ ۰۰۰
آن راجه ناگپور	۷۰ ۰۰۰	۳۰ ۰۰ ۰۰۰
آن بادشاه اوده	۲۰ ۰۰۰	۳۰ ۰۰ ۰۰۰
آن گيكوار	۱۸ ۰۰۰	۲۰ ۰۰ ۰۰۰
آن كوته ۶۵۰۰ آن بوندي ۲۵۰۰ آن بهوپال ۵۰۰۰	۱۴ ۰۰۰	۱۵ ۰۰ ۰۰۰
آن راجه ميسور	۲۷ ۰۰۰	۳۰ ۰۰ ۰۰۰
آن راجه ستاره	۱۴ ۰۰۰	۱۵ ۰۰ ۰۰۰
آن راجه تراونكور ۶۰۰۰، آن راجه كوچين ۲۰۰۰	۸ ۰۰۰	۱۰ ۰۰ ۰۰۰
حمايتيان دولت برطنيه يعني راجه بيكانير اوديپور جودهپور جيسلمير وغيره سركردگان راجپوت و هلكر امير خان وراو كچه و بهرتپور ومچهري وغيره وامیران سنده و سكهان و راجگان گندوانه و بهيل وكولي وكاتي،	۲۸۳ ۰۰۰	۱۵۰ ۰۰ ۰۰۰
جمله ممالك دولت برطنيه وآن هواخواهانش	۱۱۰۳ ۰۰۰	۱۲۳۰ ۰۰ ۰۰۰

ریاستهای مستقل

	عدد مربعات میل انگریزی	عدد نفوس
آن راجه نیپال	۵۳ ۰۰۰	۲۰ ۰۰ ۰۰۰
آن راجه لاهور	۵۰ ۰۰۰	۳۰ ۰۰ ۰۰۰
آن امیران سند	۲۴ ۰۰۰	۱۰ ۰۰ ۰۰۰
آن سندهیه	۴۰ ۰۰۰	۴۰ ۰۰ ۰۰۰
آن شاه کابل	۱۰ ۰۰۰	۱۰ ۰۰ ۰۰۰
جمله کلی آن هندوستان	۱۲ ۸۰ ۰۰۰	۱۳ ۴۰ ۰۰ ۰۰۰



تخته محتوی بر تقریبی شمار نفوس بعضی از شهرهای مشهور هندوستان

	عدد نفوس		عدد نفوس
بنارس	۶ ۰۰ ۰۰۰	ناگپور	۱ ۱۵ ۰۰۰
کلکته	۵ ۰۰ ۰۰۰	برووه	۱ ۰۰ ۰۰۰
مدراس با حوالی آن	۴ ۶۲ ۰۵۱	احمداباد	۱ ۰۰ ۰۰۰
عظیم آباد	۳ ۱۲ ۰۰۰	کشمیر	۱ ۰۰ ۰۰۰
لکهنو	۳ ۰۰ ۰۰۰	فرخ آباد	۷۰ ۰۰۰
حیدراباد	۲ ۰۰ ۰۰۰	مرزاپور	۶۰ ۰۰۰

	عدد نفوس		عدد نفوس
ڈھاکہ	۱۸۰ ۰۰۰	آگرہ	٦۰ ۰۰۰
بنبئی	۱۷۰ ۰۰۰	بریلی	٦٦ ۰۰۰
سورت	۱٦۰ ۰۰۰	اورنگاباد	٦۰ ۰۰۰
دہلی	۱۵۰ ۰۰۰	بردوان	۵۴ ۰۰۰
مرشداباد	۱۵۰ ۰۰۰	بنگلور	۵۰ ۰۰۰
پونہ	۱۱۰ ۰۰۰	چھپرہ	۴۳ ۰۰۰

بینکی چند در بیان اجمالي خصوصیات جنوبي بهرهٔ هندوستان که جهت قرب خط استوا و اعتدالِ ازمنه ظلمت و ضیا زایندهٔ خیراتِ حسان و برکاتِ بیکران است و محامد نوّاب مکارم انتساب حیدرعلي خان فردوس مکان که موسّسِ بنیان حکومت اسلامیه سریرنگپتن، وفرازندهٔ لوای فتوحات تا اقصای ممالك دکهن، و مناقب بادشاه سلطان نشان ٹیپو سلطان جنّت آشیان، که طرازندهٔ سریر سلطنت و زیبندهٔ افسر دولت و مکنت بوده، مذیّل بتوصیف لطائف صفات وشرائف ملکات ارکان دولت سنیّه برطنیّه که حالا بر تمامت ممالك هندوستان بسزاداراِئي، وازسواحل شرقيِ ارضِ جزیره نمای هند تا سواحل غربيِ آن واز اقصای دکهن تا کوهستان شمالي هندوستان فرمان روائي دارند،



همایون کشوری خرّم زمینی | طربزا مرز بومی دل نشینی
وطن گاهی نشاط وخرّمي را | طرب گاهی پري و آدمي را
صفای آب شیرینش روان بخش | ریاح بادمشکینش توان بخش
مزاجش زاعتدال استوائي | بعنبر بیزي وگوهر فزائي

هوایش را نشاط زعفران زار — نسیمش را شمیم زلف دلدار
جبالش معدن یاقوت و گوهر — بحارش مخزن لولو و عنبر
گیاهش زعفران و آس و سنبل — نباتش فلفل و جوز و قرنفل
کهستان در کهستان لاله زارش — گلستان در گلستان نو بهارش
مغاص دُرّ و مرجان ساحل او — خراج جمله گیهان حاصل او
ابازیرش بیابان در بیابان — ریاحینش خیابان در خیابان
برند از وی ابازیر و توابل — بکشورها قوافل در قوافل
ز ساج و آبنوس و عود و صندل — زبان و بید مشک و رند و مندل
بهشتی گشته اش یابی بیابان — بداغ رشک ازو فردوس رضوان
ندیده کس چنین آب و هوائی — بدین خوبی همانا نیست جائی
زبان در وصف آن فرخنده کشور — بود لال و کند خامه نگون سر
بسعت این فضل کش بر هر تخوم است — که آدم بوالبشر را زاد بوم است
وکهن زینرو شده دار الخلافت — مصون بادا ز هر آسیب و آفت
خنک باش ای زمین مهر پرور — نوازشگر سعادت بار آور
جمادات تو هارِ گردن حور — نباتاتت توان جان رنجور
نه تنها ناتوانانرا توان بخش — که جانرا نیز وافزای و روان بخش
بدینخوبی گیاهست و جمادت — چه باشد گلشن و جانبخش بادت
گلت گر باشد این بستان چه باشد — ستانت این بود ایوان چه باشد
چو دهلی را چراغ سلطنت مرد — گل و بستان او افسرده پژمرد

دکهن مانده تهی از تاجداری | دلیر نامجوی بردباری
بهر بوم و بر آن از تباهی | مهی برکرده سر از جیب شاهی
نخستین حاکمانش راجه بودند | که بر هر خطه دارائی نمودند
ازایشان زان سپس بازوردستان | ستد پور علی حیدر علی خان
سپهدار مهین شیر سلحشور | که بنهاده اساس ملک میسور
چو سام اندر توانائی و چستی | چو رستم در کمانداری و رستی
قوی رای وقوی بازو قوی بخت | سرش زیب کلاه پاش افسر تخت
نمود از تفّ تیغ گندناگون | دل رایان ملک هند را خون
امیران دکهن از سطوت او | رمان از وی چنان کز شیر آهو
دکهن بد بیشهٔ آن شیر شرزه | چو روبه دشمنان از وی بلرزه
سمات مهتری پیدا از کارش | نشان حیدری از کارزارش
بهر بارو که عزمش کرده آهنگ | کلیدش را نهاد اقبال در چنگ
ظفر از چاوشان موکب او | دوان در پیش مرکب طرّقوگو
چو آن دارای دین رخت از جهان بست | بتختش خسرو آفاق بنشست
شه سلطان نشان زیبای شاهی | همای سلطنت ظلّ الهی
مهی بهرام کین و مشتری خو | طرفدار دکهن سلطان ٹیپو
خدیوی نامجوی و رنج بردار | دلیری گرم کین و برق پیکار
بکین و مهر زهر و انگبین ریز | برزم اسکندر و در بزم پرویز
جهانگیری به تیغ هندی نژاد | جهانداری بکلک پهلوی زاد

بآب تیغ برق کشت بیداد — ز بد دینان جهانرا شست وشو داد

رواج دین احمد بود کارش — چو عهد مهدی آمد روزگارش

صناعت خانه‌ها بنیاد کرد او — جهان از داد و دین آباد کرد او

بسی آئین شاهی کرد ایجاد — بسی دولت سرا بنهاد بنیاد

زگوناگون عمارات نو آئین — زر نگارنگ باغات و بساتین

زبس آرایش وسامان وسازش — که بست این مملکت رازان طرازش

شده یکسر دکهن چون خلد رضوان — پر از ناز و نعیم و حور و غلمان

ازان غیرت که او در ابد در اسلام — چو پروانه بر آتش زد سرانجام

بمرد و نیک نامی از جهان برد — چو ماند نام نیکو خوش توان مرد

چو دولت نوبت است و خم گردون — بهر نوبت رزد رنگی دگر گون

زمانه آن ورق را در نوشته — بسته نقش دیگر بر نبشته

کنون آن تاج و تخت از داد ذوالمنن — در آمد زیر فرمان بریطن

کنون ای خامهٔ اعجاز پرواز — برافکن پرده از روی سخن باز

فراترها منه از حد خود پای — سخن سنجیده گوی و سخته بسرای

نگوییم راه مدح و شاعری پوی — هر آنچه فرض شد گفتن همان گوی

زمهر و داد این دولت سخن ران — حدیث شرم و آزرمش فرو خوان

ز ارکان و ز اعیانش نشانی — بده با نغز و زیبا تر بیانی

که نبود ز و بیانی در دری به — خرد احسنت گوید دانشت زه

چه دولت مظهر الطاف یزدان — چه دولت مطلع اوصاف یزدان

همه آئین و دستورش همایون گزین هنجارش و فرخنده قانون
اساسش بر سداد و مهر و داد است از آن پاینده چون سبع شداد است
بنامیزد خرد پرور گروهی صفا پرور نوازشگر گروهی
دلیر و چابک و چست و سبکخیز شگرف و کاردان نغز و دلاویز
براه نیکنامی گرم پویان بکیش دلنوازی نرمخویان
همه خوشخوی و آزاد و هنرمند همه دلجوی و راد و پاک پیوند
همه لطف و همه مهر و همه شرم تهی از کینه و لبریز از آزرم
بمهر آمیختن فرخنده دین شان زکین بگسختن آئین گزین شان
ز حکمت هر همه سرمایه دارند همه شان یکدل ار صد گر هزارند
چو آئینهٔ مصفّا سینه ها شان عیان زان مهرها و کینه ها شان
جهان پیما چو سیّاحان افلاک چو صحن خانه شان این خطّهٔ خاک
چو مرغان هوا آزادهٔ و خوش بسیر اینجهان دلدادهٔ و خوش
بهر گلشن زمانی خوش بپایند درآیند و سرایند و برآیند
بدان سامان و ساز و رخت و کالا کز ایشان هر یکی دارد بدنیا
همه آزاده بزیند و سبکروح گران و تیزرو چون کشتی نوح
سلیمان وار اندر مرکب باد ازین کشور بدان گردند دلشاد
گزین دستورها را تازه کردند ز دانش دهر پر آوازه کردند
هنر را عهد شان شد روز بازار چه دانش را که نگرفتند در کار
شده از فرّشان این ظلمتستان فروغ آگین چو یونان حکمتستان

عجب نبود ازین پس گر ازاین بوم | صنایع را برند در چین و در روم
بتدبیر و بدانش کار سازند | بتاب فکر خارا را گدازند
شکیب و آگهی و دوربینی | همه آلات کار شان به بینی
قلم در کار یابی تیغ بیکار | سپر حزم و زبان شان تیغ پیکار
فگنده اسلحه در تاب آتش | وزان زنجیرها پرداخته خوش
کزین بندند دست و پای اشرار | نه زان بُرّند تیغ و شاخ ابرار
سخن کوته بسی هشیار کارند | دو روزه زندگانی خوش گذارند

در وانمایش* چگونگی مملکت میسور و شهر سریرنگپتن دار الملك آن که اساس دولت اسلامیه دران، بنانهادهٔ نوّاب حیدر علیخان مبرور بود و آرایش و پیرایش دادهٔ طیپو سلطان مغفور

میسور صوبه ایست در جنوبی بهره هندوستان، بوم و برش مرتفع و هموار و آب و هوایش شیرین و خوش گوار، ارتفاع آن از روی دریای شور، سه هزار ذراع، جابجا ازان کوهچه های سر بهوا بر کشیده از رهگذرِ بلندی آن

---

* مترجم از کتاب آتهنطك ممایرس اف طیپو سلطان تالیف کرده یکی از منصبداران افواج برطنیه هندوستان؛

بروبوم، آب وہوایش صحّت آگین وباغایت اعتدال
ہمقرین است ؛ دراواسط صد ہیژدہم مسیحي نوّاب
حیدرعلي خان آن مملکت را از تصرّف راجہ فرمانروایش
کہ پیشتر یکی از خراج گزاران دولت دہلویہ بود انتزاع
نمودہ باستقلال دران حکومت راندہ ؛ سریرنگپٹن
دارالملک میسور شہریست حصین واستوار در جوار
غربي ساحل ملیبار واقع درمیان کیپي وگوئہ گرداگرد آن زمین
سنگلاخ است ورود بار وبناچار ملاذیست ایمن از آفات
واخطار ، حیدرعلي خان نخستین کسیست کہ درافزوني رونق وبہاي
این بقعہ افزودہ وطیپو سلطان در نیکو آرایش وپیرایش آن
بذل جہد نمودہ عرض شمالیش یب الہ است وطول شرقي از
گرینوبچ (رصدگاہ انگلستان) عو ما ؛ این دارالملک درجزیرۂ
واقع است کہ آنرا دو شعبہ رود کاویري احاطہ میکند طول
جزیرہ چار میل وعرضش یک ونیم میل انگریزیست ؛ قلعہ
سریرنگپٹن ، مجاور حد غربي جزیرہ ، دران مقام واقع است کہ
ہردو شعبہ کاویري ازہم جدا میگردد ، وبرحد شرقیش جائیکہ
آن دو شعبہ باز باہم مي پیوندند بادشاہي بوستانست مشہور
بنام لعل باغ ، سابق برین ایام درین جزیرہ شہري بود نیکو
آبادان بنام گنجام خواندہ کہ بر تمامي زمین جزیرہ جز باغ کوچک

موسوم دولر باغ یا باغ راجه بر شمالي شاخ کاویري، محتوي بوده؛
ولیکن هنگام یساق و چاپش افواج متفقه سرداران هم عهد،
کلان ترین بهره شهر قدیم منهدم گردانیده شده بود تا بجای آن
دمدمه و مورچال توپ از بهر حمایت و حراست جزیره برپا
ساخته شود؛ بهرهٔ کوچک از شهر قدیم قریب مربع نیم
میل انگریزي که باقي گذاشته شده از بهر مصلحت اقامت
تجار مسافر و سکونت افواج سلطاني بوده؛ و این قطعه
باقیمانده که بنام پیتهٔ (یا آثار باقي) شهر گنجام نامیده مي شود
و متصل است به بوستان لعل باغ، بسور گلین استوار محاطست
و آنچه درین مقام بیشتر شایستگي تذکار دارد این است
که خارج جزیره بیرون سوی هر دو شاخ رود کاویري، عرصه
ایست از زمین احاطه کرده بخاربست درهم بافته تا بمنزله
سرحد بیروني دارالملک باشد هنگام هجوم و تاخت افواج
اعادي سکنه جوار و همسایگان آنحدود دران محوطه که ملجائیست
حصین پناه جو میگردند؛ محوطهٔ بیرون جنوبي شاخ رود، یکسر معمور
و آباد است ولیکن محوطهٔ شمالي در تصرف افواج دولت
میسوریه مي باشد درون این محوطه که بهرهٔ آنرا نهری پهناور
و عطفات رود لکوني برگرفته و فرو پوشیده است شش قلعچه
یا حصن حصین بر مواضع مرتفع آن برآورده شده است تا سپاه

حراست پیشه بحمایت و پاسداري جزیره از سطوات اعادي خیره پردازند ؛

عمارات شهر سریرنگپتن که از خشت و سنگ برآورده شده اند نیک شگرف و موزون و باقرینه اند ، مردانِ آنجا اکثر تنادرو صحّت آگین ، و زنان ، شیرین شمایل و پدرام و کامل اندام ، دل دادهٔ آرایش و تزئین ، اغلب رختهای شان سپید و فراخ بکمرگاه گرد بسته ، نخستین زاده را از فرزندانِ توأم باقتضای رسم وسواس انگیزِ آن مملکت در دریای اندازند (شاید این رسم از رسوم قدیم این ملک بوده است مگر از عهد نواب حیدر علي خان منسوخ شده) و برحسب عقیده هنود اکثر زنان عفّت بنیان این ملک پس از مرگ شوهران خویش بطیب خاطر خود را با جسد ایشان زنده می سوزند ؛ سرزمین آنخطه دلگزین سیر حاصل میوه خیز است گوناگون اثمار و اصول (یعني بیخهای خوردني نباتات) و غلّجات وحویج وغیره دران پیدا می شود ؛ اغلب قوت اسافل ناس برنج و ماهي است گوشت آنجا لاغر و ناخوشگوار می باشد ؛ ساکنانش اکثر مالدار اند و تونگر خداوند گله نرگادان و حلقه فیلان ، اکثر مال و نعمت ازان غنایم است که از معمورات نزدیک و دور بتاراج و غارت آورده شده بودند ؛

ممالکت میسور در حدود سال ۱۷۶۳ ، و مرز بوم بدنور در میان
سال ۱۷۶۳ و ۱۷۶۵ و سونده در ۱۷۶۶ باره محال در میان سال
۱۷۶۵ و ۱۷۶۴ و خطّه های کوچک از آن راجگان یا زمیداران
و پرسرام بهاو در اواسط سال ۱۷۷۴ و ۱۷۷۷ کرناتک
بالاگهات بیجاپوری در سال ۱۷۷۶ کرناتک بالاگهات
حیدر آبادی در میان ۱۷۷۶ و ۱۷۷۹ ، بتصرّف نوّاب
حیدر علي خان در آمد ؛ و طیپو سلطان پس از جلوس بر سریر
فرمانروائي ، نواح ادهوني بلّاري کورگ گتّي اناگندي را
بر ممالک تسخیر کرده والد ماجدش اضافه نموده ؛ این امیر مولع
مکنت و جاه که بسزا یکی از جبابره یا فرمان فرمایان جبّار
شرقي دیار خوانده شده بود از پدر نامدارش بمیراث ،
سرمایهٔ نعمت و مکنت گرانمایه اندوخته بود چنانچه حوزه
حکومتش کمتر از هشتاد هزار مربّع میل آنگریزي نبوده مبالغ
زر سالانه خراج و باج آن پس از وضع اخراجات دربایست
ملکداري سه کرور روپیه در خزانهٔ عامره می رسید و شمار
عباد ساکنان آن بلاد از شش کرور بالاتر ، از آن میان
یک لک و سي و پنجهزار سپاه بودند در فنون سپاهیگري
و سلحشوري ماهر و پرکار که از بهر حمایت کافه رعایا و رعایت
عامه برایا در حصون و ثغور و قلعجات ممالک محروسه متعیّن

بودند ؛ علاوه این جمعیت سطور قریب یک لک و هشتاد هزار نفر از سپاه ؛ ملازم بارگاه بودند از بهر پاسداري و حمایت جان و خانمان و خزاین و قلعه و شهر سلطان از گوناگون طبقات و مختلف خدمات از سوار و پیاده چون جانداران و حارسان و قلعه داران و توپچیان و نیزه داران و بان داران و کمانداران و گرزبرداران و غیر ایشان از گوناگون طوائف انام چون دکهنیان و کرناتکیان و ایرانیان و حبشیان و فرانسیسان و مانندشان ؛

باشندگان سرنگپتن در باره دین و کیش یا رسم و عادت خویش تخصیص سخت گیر اند و متعصب و با جماعه مخالف خود در عقیده کمتر آمیزند ؛ پیشتر ازین ایام تخالف عقاید عوام سبب خونریزي و کشت و خون عام گردیده است اگرچه این مرزبوم بکثرت مال و نعمت ؛ موسوم است ؛ ولیکن از طبقات مردم همین اهل خدمات عالیه بسیار مالدار و توانگر و بفراواني سیم و زر مخصوص و مشتهر اند و بس ؛ غله و ابواب جلیله تجارت را از آن سرکار ساختن از آئینهاي پسندیده نواب حیدرعلي خان بود و ٹیپو سلطان این عادت نحوست فشان را از پدر بزرگوارش بمیراث در گرفته ؛

در اشارت بل واعي فساد وازنظام افتادگي دولت كلّيه تيموريه كه علّت موجبهٔ كون وهستي پذيري رياستهاى جزئيه در ديار جنوبيه وممالك شرقيه وغربيه شد ه

چون پرسنگدلي وقساوت اورنگ زيب عالمگير (پسين فرمانفرماى نامدار دولت تيموريه) كه او را بى باكانه برريختن خون برادران وكشتن پدرش در زندان وسفك دماى بسياري ديگر ازخدابندگان دلير كرده بود، وفرط جلادت وهوس از ديا د جاه ومكنتش كه وير ا بى محابا بر تغلّب وتصرّف مرزوبوم (مجاور ممالك محروسه) مماوكه مرزبانان ديگر، قائد گشته، ومزيد گربزي وداهيش كه خويشان ونزديكانش را باهم درمقام كينه ورزي ونامهرباني وباخودش درمحلِّ توهم و بدگماني واداشته، وشدّت تشرّع وتعصّبش در دين وملّت (زاينده هزار گونه رنجوري وعلّت) كه راجگان وطرفداران هندوستان را بالطبع بربدسگاليش باعث گرديده؛ اوّلاً سرير سلطنت تيموريه را گونه سست بنيان ومتزلزل اركان، وارکان دولت واعيان حضرت آن دولت عظيمه را بددل وبدگمان ساخته بود، وثانياً جنگ وپيكار

و ستیزه و شنار اولاد و بنائرشش که پس از انتقال او ازین دار ناپایدار صورت گرفته و تنعّم و بیزاری ایشان از رنجبرداري در تمشیت مهمّات شهریاري ، و در صحبت زنان نابکار هندوستان وفرومایگان نابسامان آن ، درمستي و بیخبري شب وروز بغفلت بسر آري ، یوماً فیوماً در جمعیت و انتظام آن سلطنت ومکنت ، سنگ تفرقه وپریشاني دراندا ختند ، حاکمان صوبجات آنمملکت وسیع الفضا سر از گریبان استقلال برآوردند واز تسلیم واطاعت ظلّ الٰهي که وجود ظلّیش رو بکاهش وتباهي نهاده چون سایه نیمروزان ازان جزنام نشاني باقي نمانده بود ، سر عصیان برتافتند ؛

واز جهت برافتادن نواحي واطراف ممالکت از نسق ونظام بسبب خالي ماندن تخت سلطنت از وجود بادشاهی خداوند اقتدار و شکوه که حدود واطراف آنرا بسیاست و هیبت نیکو نگاه ، وایادي جماعه ظلمه وفئه متغلّبه را از تعدّي وتطاول کوتاه داشتی ، در هر ناحیه سرداری و در هر خطّه دعویداری سر از زاویه خمول برآورده علم ریاست برافراشت ؛ احمدشاه درّاني در افغانستان و فرقه مرهتّه در مرز و بوم دکهن و جماعه انگریزان در صوبه بنگاله و سواحل غربي سرزمین جزیره نماي هندوستان ، و نوّاب حیدرعلي خان مبرور در بوم وبر میسور

وکانور وکرپه و بدنور وشانور وکنره ونگر وکالیکوت و ملیبار ودیگر نواحي و اقطار آن دیار ، مباني حکومت را اساس نهادند ؛

آن حوادث و تقالیب اوضاع روزگار که در دیار دکهن کار حیدر علیخان را از حالت سپهداري و سرگروهي ، درگذرانیده او را بر سریر فرمانروائي وکشور خدیوي و دارائي متمکن گردانیده تقریباً معاصر آن سوانح وانقلابات ادوار بوده در صوبهٔ بنگاله که دنباله آن منجر بدان گشته که شرقي اندیه کمپني یعني تاجران انگریزي نامزد شرقي صوبه هندوستان از حالت تجارت مختصر بمنصب جلیل دیواني این سه صوبه بنگاله وبهار واودیسه اختصاص یافتند وازان پس ازمطلع دیواني دراندک زمانه نیر جهانفروز سلطاني طلوع نموده بر تمامي مرز بوم محتوي بر ناز و نعمت فراوان زاینده خیرات بیکران پرتو انداخت ،

داعیه ارتقای حیدر علي خان بر معارج حکومت در حدود جنوبي هندوستان همان باعثه عروج کمپني انگریزان بوده برمدارج سلطنت در ممالک شرقي آن ، وعلت مشترک آن داعیه واین باعثه هرج مرجي نمایان بود که از رهگذر یغما وتاراج افواج غربیه بقیادت نادرشاه ایراني واحمدشاه دُراني در ممالک هندوستان صورت گرفته ، وبناچار ، پس ازانکه از ناستوده شیم عالمگیر (چنانچه بالابدان اشارت رفت) آن دولت مشرف باختلال شده واز

جنگ وجدال بسیار وکشت وخون خانگي فراوان که درمیان
اولاد واحفادش بوقوع آمده کارش بفتور وزوال گرائیده بود از
نهب وتاراج نادرشاهي اولاد از یغماگري وغارت گستري
احمد شاه ابدالي چند باره اثري از آثار سلطنت باقي نمانده ودست
روزگار خاک مذلت گوناگون برمفارق واپس ماندگان دوده
شهریاري افشانده ؛ حاکمان وصوبه داران آن دولت
عظیم الشان که بر چندین صوبجات فراخ ووسیع که یکیک
ازان بسرخود مملکتي بود احتوا داشت از اطاعت ونیابت
آن دولت سر برتافته دم از استقلال واستبداد زدند
وبدواعي رشک وهم چشمي درصدد استیصال یکدیگر
شدند ؛ چنانچه مشاهده این خصوصیات نهمیین کنپني تاجران
طبقه انگریزي وحیدر علیخان را درین زمان دعوت کرده بود
که بناي حکومتي دران نهند واین چنین فرصت کار را از
دست ندهند ؛ بلکه جماعه مرهتّه را نیز که بنیان ریاست شان
پیش ازین روزگار صورت تاسیس پذیرفته بود نیک
قابو داده تا فتوحات خود را از سرکار شمالي مملکت حیدرآباد
تا حدود دهلي وآگره واز خلیج کنبي که بر سواحل غربي زمین جزیره
نماي هندوستان واقع است تا خلیج بنگاله یا سواحل شرقي
آن ، وارسانیدند وهیبت وسطوت خود را درسرتاسر

ممالک که مابین اینحدود واند درانداختند ؛ و ازینجهت که دار الملک این فرقهٔ متغلبه در مرکزي بهره هندوستان است و اسپان آنمکان خاصه مادیان سرزمین ایشان خیلی سبکتاز و تیزجولان می باشد یکسر مصائب صوبجات شکسته بسته گرد پیش خودرا باخیول تیزتک و باد رفتار و افواج یغماگر جبارخویش دوبالاساختند ؛



دربیان فطرت ارجمند وهمّت بلند و مطامح دور و دراز نواب حیدرعلیخان وسلیقه درست خداداش درکفایت مهام سپهسالاري ومهمّات ملکداري و شمائل نفساني آنسپهبد کامگار دولت جدید رابانی ؛

اگرچه اختلال نظام مهام دولت دهلویه بسبب بروزِ چندین طرفدارِ فرصت وقت غنیمت شمار گردیده ، ولیکن از میان آنهمه جاه جویان، نواب حیدرعلي خان ممتاز و بمزید قابلیت کشورکشائي و صلاحیت دارائي ممتاز بود چه این سپهدار بختیار نه مانند دیگر نوابان وصوبه داران، پس از نیابت و باجگزاري دعوي استقلال در حکومت وطرفداري کرده ؛ و نه مانند قدیم راجگان هندوستان سراز اطاعت و فرمانبري برتافته باسترداد مرزباني خانداني خویش، قدم همّت برافشرده ؛ ونه چون

رئیسان قبیلهٔ والوس، که در هوس بلندی نام و از دیاد ننگ و ناموس بهمداستانی وپای مردی ایشان خاصه در این چنین زمان در ممالک توران و ایران مصدر امور جلیله میگردند، رنگی برروی کار آورده؛ ونه به برافراشتن رایت امامت یا ولایت وگرد آوردن خلائق بدعوت چنانچه اکثری از پیشینیان وکمتری از پسینیان بدان حیله وبدین وسیله از مرتبهٔ ولایت وپیری بدرجهٔ علیهٔ حکومت وامیری رسیده اند، از حضیض مروسی باوج رئیسی ارتقا نموده، بلکه بمحض سعادت طالع وبلندی فطرت وعلوی همت ومزید هوای جاه ومکنت وفرط آرزوی بلندنامی ورفعت که توانائی وصلابت اعضا وتیزی وقوت حواس ظاهر ونیرومندی واصابت قوای باطن وکمال تفرس وتفطن ووفور تیقظ وبیداری در مهام ملکداری وتطلع بر آثار واخبار دور ونزدیک از بلاد وعباد وتفحص از ضمایر وسرایر اعدا وتحمل مشاق روزهیجا وبخشش وبخشایش بجا وتدبیر ومشورت در مهام عظام ومانند آن خجسته صفات وفرخنده ملکات، او را نیکو شایسته آن هوا واین آرزو گردانیده بود از حضیض سپهداری باوج گرانمایهٔ کشورخدیوی وشهریاری ترقی نموده؛ همت والانهمت او در هوای کشورکشائی وهندخدیوی نهمین مقصور بود بر اینکه دولت دودهٔ تیموریه از آب وتاب رفته را

برونق وبهای پیشین باز آرد وسطوت باغیان وغاصبان آنرا
برشکند، سپس سیر آن آب بجو باز آمده را بسوی دوده حیدریه
(یعنی خاندان خویش) باز گرداند بلکه آن امیر دولتیار بر درایت
وکفایت خود درباره کشورکشائی وتاسیس بنیان دارائی
آنقدر وثوق داشت که مطمح نظر بلند وفطرت ارجمندش این
بود که بتجدید آن دولت را چنان اساسی نهد وحوزهٔ آنرا چنان
سعتی دهد ومدت آن دولت را چنان پاینده گرداند که نسبت
به نخستین بنا استوارتر وفراختر وبناچار پایدارتر باشد؛ وامیران
باغی سست بنیاد وصوبه داران طاغی خدیعت نهاد راکه برخرابهٔ
آن دولتسرا وویرانهٔ آن شاهانه بنا بمواد وخرد وریزه باقیمانده اش
عمارت امارت براورده بودند آنچنان خوار ومبتذل می پنداشت
که زنهار شایستگی آنمنزلت ومقام که برحسب اقتضای بخت
واتفاق، متصرف آن شده بودند نمیداشتند واز شعار ودثار
مردی وحردمی وکفایت ودرایت که درروز میدان، مهمات
رزم آرائی ودشمن شکنی را شایستی، ودرروز دیوان مصالح
مملکت اندیشی ورعیت پروری را بایستی، یکسر عاری وعریان
اند، وبجای آنکه آن امیران پست فطرت را خلل انداز
عزایم جلیله خود انگاشتی اموال ورجال ایشان را بتدبیر
شایسته خود برحسب اقتضای مقام زایندهٔ نعمت ووبال خود

شان می پنداشت، درمیان امیران عهد خویش، همین جماعه مرهته را مخلّ مقصد و مرام خود توهم میکرد، ولیکن چون از مدت متمادی با آن غافلان ناعاقبت اندیش آنگونه نرد حریفانه می باخت وآنچنان حیله وفسون برهمزن جمعیت آن یغماگران که وضع خاص حکومت شان بدان بآسانی برهم میخورد بکار می برد که دران بکام دل فیروز میگردید اورا ازینمعنی مایوسی نبود که بمقناطیس زر دلهای ایشان برباید یا بفتنه انگیزی خانگی اتفاق واقتدار ایشان معطل وبیکار دارد تا آنزمانکه افزونی اقتدار دولت روز افزونش دست تطاول ایشان بسته گرداند و پای تگاپوی شان در شکستن عزوشانش شکسته؛ ولیکن تمامی اندیشه های دور ودرازش درباره افزایش دولت وجاه خام ماند ویکسر منصوبه هایش ناتمام وجنگ وجدال متمادی ملالت انگیز که در کرناتک صورت گرفته بود اورا مثمر سودی ومنتج امید بهبودی نگردید، واگر در تمشیت مصالح دشمنانش خلل انداخت مفاسد آن برابرانه بسوی او عائد گشت؛ او برای پیش بینش دریافته بود که عهد آشتی واتفاق درمیان انگریزان وجماعه مرهته اگرحالی صورت نگرفته احتمال قویست که عنقریب بعمل آید واین معنی بدلایل عقلی قبل از وقوع نزد وی ثابت شده بود که سبب همداستانی این دو فرقه بدسگالان که از افزایش جاه

و جلالتش در تب رشک می سوختند واز دست و بازوی مردانه او سرپنگهای نمایان و شکستهای عیان خورده بودند تقسیم ممالک محروسه اوست که مطمح نظر ایشانست ، ونیز به نظر دور نگرش مشاهده کرده بود که انگریزان همگی افواج خود را بسوی او متوجه خواهند کرد ، و جنود بنبئی و بنگاله تمامت جد و جهد خود را بر رغم او در حدود ملیبار بکار خواهند برد جائیکه سپاه حمایت پیشه اش بسیار کم است ویسیر ونباچار آن ناحیه بی پناه از ممالک او بیورش ایشان تباهی پذیر ؛

القصّه عهد صلح و صلاح که حیدر علی خان آنچنان از و میسّر سید درمیان فریقین بد اندیشش بوساطت مادهوجی سیندهیه بسته وبکار دانی وسلیقه شعاری مسطراندرسن سر براه نموده شد ؛ شرط نهم از شرایط عهد و میثاق بسته این بود که حیدر علی خان همگی بوم وبر را که از دولت انگریزیه تصرف کرده بود باز پس دهد وتمامی اسیران را که برگرفته واگذارد و در آینده از تاخت ویورش احتراز کند ،

برحسب پیش گوئی حیدر علی خان از بنبئی جمعیتی از سپاه بقیادت جنرل ماتهیوس بسواحل ملیبار بیاریگری کرنیل هنبرسطون که بگام اضطرار خائب وخاسر از پلاچری میرفت فرستاده می شود طیپو صاحب باستماع این خبر برسبیل ایلغار از کرناتک

تیز بشتافت تا راه تلاقی شان زند و با جمعیّت گران از سپاه مصحوب مسطر لالی سپهدار قشون فرانسیسیه بهیئت مجموعی برافواج انگریزی حمله آورد ولیکن بمدافعه پردلانه کرنیل مالیوڈ ناکام بازگردانیده شد؛ آنگاه طیپو صاحب بزودی خیمه ها برکنده از راه پلاچری بر جناح استعجال بازگشت؛

موجب بازگشت ناگهان طیپو صاحب، خبر وحشت اثر بیماری یا مرگ حیدر علی خان بود که بدو رسیده؛ مرگ این سپهسالار نامی اگرچه چندی پنهان داشته شده ولیکن گمان غالب همین است که در اخیر سال ۱۷۸۲ع این واقعه ناگزیر صورت گرفته؛

الحق نواب حیدر علی خان یکی از فرمانروایان عظیم الشان و سپهداران بدیع العنوان هندوستان بوده فطرتش عظمتی داشت و سعتی که بیک مرتبه بر تمامی خصوصیات سپهسالاری و شهریاری میرسید و بر خطوب میدانی و مهام دیوانی احتوا می نمود؛ از کار و بارش چنان پیدا میگشت که گوئی تمامی هنر و کمال که در بایست تاسیس و تایید سلطنت جلیله باشد مانند عطایای وهبی یا طبعی از فطرت ارجمند او بر رسته بود، و بکمال ژرف نگاهی از کوچکترین نمایش یا آغاز امری بانجام آن پی می برد که زنهار از نظر شاملش غایب نمیگردید؛ ساختن آنچنان جیش سلحشور پرچابک و چست از مردم هندوستان که از ان گاهی بر نخاسته

وشاید برنخواهد خاست، و تسخیر کردن بعض ممالک بزور شمشیر، وبدست آوردن دیگر بلاد بقوّت راي و تدبیر، وبرداشتن این ممالک وبلاد رابدان درجه از عمارت ورفاهیت وامنیت وشگفتگي که پیشتر ازان دران نشاني نبود کرشمهٔ بود ازدرایت وکفایت نواب حیدرعلي خان وشمّهٔ از فطنت و فراست آن باني سلطنت جدید در هندوستان، علاوه بنیاد نهادن دولت جلیله و فرود آوردن طبقات اهل فرنگ که سرباوج حکومت وایالت برداشتن مي خواستند بتخفیض حالت نخستین شان که تجارت وکارخانه داري باشد تابمشابه دیگر رعایا یکسر تحت حمایت وفرمابرداري سلطنت هندوستاني زندگاني میکرده باشند، همّت والایش بدان مرتبه علیه رسیده بود که نهمین میخواست که مرتبه عظیمه ملک التّجاري راکه ازان برتر پایه در عالم تجارت نباشد ازآن دولت هندیه در آشیه یابلاد سمران قایم گرداند، بلکه ازین مقام بالاتر پر وازکرده بدان اوج رسیده بود که در ممالک شرقیه هیچ همّت بلندی کمندی بکنگره اش نینداخته یعني مطمح نظرش این بود که بناي سنگاري از جهازات یاجمعیّتي گرانمایه از مراکب جنگي دریائي برنهد؛ تابوسیله آن سواحل شرقي وغربي هندوستان از تاخت وتاراج وتغلّب وتصرّف بیگانگان همواره محفوظ وازرفاهیت وامنیت محظوظ بوده باشد، اگرچه حیدرعلي خان

آئینگري وقانون سازي را شیوه نورزیده باري در ممالک محروسه خویش ظاهرا بهنر وکمال گوهریش آنچنان دستورات آرمیده فرمانروائي وقوانین سنجیده دارائي را تاسیس نهاده که نهمین رعایاي چندین بلاد تسخیر کرده جدید؛ هواخواه و مهرورز وجود کرامت آمودش باقصي الغایه بودند بلکه ساکنان دیگر بلاد مجاور ممالک محروسه اش بدل آرزوي آن داشتند که در کنف حمایت وحراست او درآیند و در سایه عطوفت عام او خوش وخرّم زندگاني کنند؛ همین جماعه نائران از میان رعایاي او بسرکشي و طغیان که خاصه آن طبقه است مستثنابودند چه اینجماعه طاغي اگرچه ظاهرا بسهولت مسخّر گردیده بودند هنوز سرشت عاصي وسرکش شان از تسلیم وانقیاد ابا مي نمود؛

نهمین حریفان جنگجو در امور وابسته رزم وپیکار باحیدرعلي خان در مقام ترس وباک بودند بلکه در فنون وتدابیر ملکداري نیزاز وحساب میگرفتند وپرحذر زندگاني میکردند؛ القصّه هیچ ارتیاب درین باب نیست که او یکي از جلیل القدرترین مردم روزگار خود بود در خصوص ملکداري خواه در ولایت فرنگستان خواه در ممالک شرقي آن؛

(از همین ملکات او یکي این بود که) از ستمگري وبیرحمي آنقدر پاک و بري مي زیست واز مردم آزاري آنچنان مجتنب ومحتاط مي بود که مي توان گفت که او درین باب از تمامي کشورکشایان قدیم بلاد

شرقیه که اخبار ایشان بما رسیده گوی سبقت ربوده یا بمزید شرف ممتاز بوده، ولیکن چون او از خیانت و ناهنجاری خانگی پر متنفّر بود و امانت و دیانت را خود شش بجد کار می بست و شرایط جنگ و پیکار را نیک مراعات میکرد، بنابران در عقوبت مجرمان و مکافات خاینان بغایت سختگیری می نمود چنانچه در بعضی ازین گونه صورت نزد مردمان ظاهر بین خاصه آنانکه از حقیقت واقعه آگاهی ندا شتند و در پژوهش آن اعتنانه، چنان مخیّل میشد که مگر او از طبقه جبّاران یا جرگه سنگدلان و خدادوران است و (از گزیده عادات او یکی این بود که) از بیهوده و انمایش وحشمت و نخوت آمیز شان وشوکت که از مهین عادات دربارهای هندوستان است نفرت میداشت، و باد وستان و درباریان و منصبداران باغایت همدمي و موالفت و آشنائي ومباسطت می زیست؛ واز تمتّع و احتشام که سجیّه امیران شرقي است می پرهیزید و در خانه و در حضر چنان بی تکلّف و آزادانه زندگی میکرد که در لشکرگاه و سفر،

اگرچه نواب حیدر علي خان نسبت بطبقه انگریزان ازرهگذر خطاهای خود شان وقدری از جهت رخنه گري و خلل اندازي ایشان در منصوبه هایش کار عداوت و عناد را بغایت رسانیده بود و گوئي دشمن جاني ایشان گردیده از امارات

دونی ونا کسی حلیه نگار یا ترجمه نویس او (که ا فرقه انگریزانست) پنداشته خواهد شد که بدین سبب در اظهار کمالات او از خود بقصور راضی گردد یا گرانمایه ملکات او را بپوشد ؛ عیبی که هنرهای او را گونه داغدار کند، (وکیست که بمضمون

بیت

سیر کردیم در زین دیر زمه تا ماهی
هیچکس نیست که بیداغ بود در عالم

یکسر از عیب بشری پاک و بریست) ، این بود که در افزودن سرمایه ثروت و غناء در نهب و تاراج بلاد و قتل و سفک دماء عباد هیچگونه وا ایستادی و تاملی نمیکرد و از ین رهگذر نام جباری را گوئی نقش نگین خود گردانیده ؛

مجملی از احوال اسلاف کرام و آبای والا مقام نوّاب معالی انتساب حیدرعلی خان بهادر مغفور، بانی دولت اسلامیه میسور؛



اجداد امجاد نوّاب فرخنده القاب به قبیلهٔ جلیلهٔ قریش انتساب
داشتند بر تعیین اینمعنی که در چه عهد و کدام کس از ایشان
از عربستان نخست در هندوستان وارد شده روایت
ساعدت نمیکند آبای عظام نواب همایون فرجام در قصبهٔ کولار
بعزّت و احترام زندگانی میکردند و بعضی از ایشان بمنصب قضا
از میان اقران ممتاز بودند؛

"(میگویند که پدر جد بزرگوار آن امیر سعادت یار شیخ ولی محمد
بعزیمت زیارت بقاع متبرّکه درزیّ صوفیه از بلدهٔ دهلی برآمده
در عهد حکومت محمود بن ابراهیم عادلشاه فرمانفرمای بیجاپور بشهر کلبرگه
دکهن در جوار مزار سیّد محمد گیسودراز که از مریدان شیخ نصیرالدین
چراغ دهلی است و از راه کمال اکرام و اعزاز ایشانرا دران دیار
بلقب شاه بنده نواز میخوانند سکنا گزیده خودش سجّاده آرای
عبادات و اوراد و تلقین و ارشاد گردید و پسر سعادتمند خود را

(از نشان حیدری)

(که محمد علي نام داشت وهمپای شیخ از دهلي آمده بود) بتحصیل علوم دیني و معارف یقیني مشغول گردانید چون آن نونهال سعادت واقبال از اقتنای سرمایهٔ فضل وکمال پرداخته بسن شباب رسید پدر عالیمقدار دختر بعض موالي آن درگاه راکه بشرافت نسب وکرامت حسب امتیاز داشت بسلک ازدواج فرزند ارجمندش درکشید ازین صدف بحر عفّت و شرف چهار گوهر شاهوار پدید ارشدند بدین ترتیب ۱ شیخ محمد الیاس ۲ شیخ محمد علی ۳ شیخ محمد امام ۴ شیخ فتح محمد ۵ شیخ ولي محمد پس ازانکه روزگار دراز تااواخر حکومت علي عادلشاه در طاعت وعبادت جناب احدیّت بسر بردیجوار ایزد پاک ازین تیره خاک انتقال نمود و شیخ محمد علي که بعلي صاحب شهرت داشت پس از ارتحال پدر بزرگوار از شهر کلبرگه بااهل وعیال به بیجاپور انتقال کرده بمحلّهٔ مشایخ پوره بخانه برادران حلیهٔ اش که هفت تن و دررفاقت شیخ منهاج الدین سپهسالار والي بیجاپور در جرگه رساله داران منسلک بودند رحل اقامت افگند وایشان ازرهگذر فرط محبّت که باخواهر داشتند قدوم شیخ محمد علي رافوز عظیم انگاشته در تقدیم لوازم خدمتگزاریش بجان میکوشیدند و دقیقه از ملاطفت و دلجوئي نامرعي نمیگذاشتند شیخ نیک نام هنوز روزکی چند درآنمقام باآسایش وآرام باایشان بسر برده بود که

ادوار بوقلمون زمان، سنگ تفرقه در جمعیت ایشان انداخت وآن برادران نامجوی در مصافیکه میان جنود سلطان دهلی که باستخلاص بیجاپور آمده وافواج والی آنولایت که بسرکردگی شیخ منهاج الدین بمدافعه آن تعئین نموده شده بود اتّفاق افتاده و تلاقی فئتین در ظاهر کلبرگه روداده دلیرانه جنگیده هر هفت تن شهید شدند؛ ونام نیک پردلی ازین جهان بردند؛ شیخ علی صاحب ازین واقعه جانگسال نیک خسته خاطر و تنگدل گردید و ازین بیش بود و باش آنجا خنک و بیمزه انگاشت بنابران با خاتون غمزده ومحزونش (که در سوگ مرگ ناگهانه هفت گرامی برادر، دل نالانش برآذر بود ومشاهده آثار باقیماندهٔ آن از نظر نور فتگان هر زمان وحشت تازه اش می افزود) معه دیگر وابستگان بصوب کرناتک بالاگهات نهضت نموده در قصبه کولار نزول کرد شاه محمد دکهنی که مردی ستوده صفات واز قبل قاسم خان صوبه دار خطه سرا بحکومت آن مکان می پرداخت بسابقه معرفتی که با شیخ داشت ورود اورا در آنمقام بتعظیم واکرام تلقی نموده مقامی شایسته از بهر سکونت ایشان تعئین فرمود و پس از چندی از جهت وفور دیانت ومزید امانت که در شیخ بزرگوار معاینه کرد زمام نظم ونسق تمامی امور خود بکف کفایت اوواسپرد تا آن نیکونهاد مدّتی مدید دران مقام بعزّت واحتشام بسر برد؛

وچون شیخ علي صاحب در سنه ۱۱۰۹ ازین جهان فاني رخت بسراي جاوداني کشید پسر کلانش شیخ محمد الیاس به نیابت پدر مرحوم پرداخته در نظم مهمّات وابسته سربراه کاري وامور متعلّقه خانه داري کفایت ودرایت راکار فرموده وبرادران ومنتسبان خودرا نیکو پرورش نموده ؛"



عروج شیخ فتح محمد بر اوج سپهداري وطلوع اختر ولادت نوّاب حیدرعلیخان ازافق توفیق باري ؛

چون شاه محمد حاکم کولار رحلت نمود شیخ فتح محمد بفتواي بسالت وپردلي گوهري بیکار درخانه نشستن را ننگ مقام نامجوئي ومردانگي دانسته بي اجازت برادر کلانش که مرد درویش مشرب قناعت پیشه بود رهگراي کرناتک پائین گهات گردید ودر آنجا بسابقه مستقیمي که در تحصیل معاش داشت بزودي در سرکار نواب سعادت الله خان صوبه دار ارکات راه مداخلت پیدا ساخته اوّلا بسرگردگي پانصد پیاده وپنجاه سوار سرمایه اعتبار اندوخت وباسم سپهدار موسوم گشت وآنگاه بمرور زمان مصدر تردّدات شایان شده بمرتبه بلندتر متمکّن گردیده بقیادت ششصد پیاده وپانصد سوار پرداخت درهر معرکه که میرفت مظفّر ومنصور باز میگشت تا آنکه در اواخر حکومت نوّاب موصوف در

جنگیکه بمقام چنجي از اعمال کرناتک راجه سیسکه را با نوّاب اتّفاق افتاده و راجه شیردل با چهارده نفر سوار از رود سکراتیرت که در عین طغیان بود در گذشته خود را بی محابا بر فیل سواری نواب که در قلب ایستاده در میان پنجهزار سوار و سیزده هزار پیاده دیگر طرف رود صف آراسته مستعد جدال استاده بود زده میخواست که سنان نیزه از سینه نواب بگذراند درینزمان همین شیخ فتح محمد سپهدار بود که از میان تمامي افواج پیشتر شتافته سپر حمایت نواب ازان نائبه گردید و بضرب شمشیر، راجه بی باک را بر خاک هلاک انداخت بجلدوي این کار مردانه بانعام علم و نقّاره سربلندي یافت؛ سپس چون نوّاب سعادت الله خان وفات کرد و از رهگذر نزاع و پرخاش که درمیان عزیزان و خویشان او صورت گرفت اختلال تمام دران ریاست راه یافت شیخ فتح محمد از بود و باش ارکات دل برکنده با حشم و خدم خود بسوی بالاگهات معاودت نمود و اهل و عیال خود را در کولار گذاشته بعزم ملاقات برادرزاده اش حیدر صاحب پسر شیخ محمد الیاس که در رفاقت راجه میسور روزگاری بکام داشت بمیسور بشتافت و دران سرکار بخدمتی شایسته منصوب گردیده بخطاب نائک (که در زبان سنسکرت مرادف سپهدار

است) عزّ اختصاص یافت ؛ و پس از انکه نظام امور سرکار میسور برهم خورد فتح محمد نائک ازان خدمت استعفا خواسته بکولار مراجعت کرد و چندی درانجا بیاسود و هنگام اقامت کولار حضرت آفریدگار او را دو پسر کرامت فرمود نخستین ایشان باسم شهباز صاحب نامیده شد و دومین که بعد دو سال بعرصه شهود آمده بود (و باسم ولي محمد خوانده) در عهد گهوارگي در مهد فنا خفته ؛

چون همّت والانهمت فتح محمد نائک هنوز جویای نام بلند و پایهٔ ارجمند بود با جمعیت چارصد پیاده و دوصد سوار آن سپهر اربختیار مترصّد منصب جدید پیش درگاه قلیخان صوبه دار سِرا* رفت خان قدردان مردم شناس سؤل اورا بشرف قبول پذیرفتاري نموده بقلعه داري حصار بالاپور نامزدش فرمود و سپهدار کامگار با جمعیّت پیاده وسوار که همراه رکاب داشت بدانصوب گرائیده بوظائف قلعه داري پرداخت وچون آب و هوای آن مکان بمزاج او خیلی سازگار آمد وابستگان خود را از قصبه کولار درجوار خود طلبید و روزگاری دراز دران ناحیه باپهجت و شادماني بسر آورد درین مقام سعادت قرین ایزد جهان آفرین او را در سال ۱۱۳۴ هجري فرزندی بختیار ارزاني فرمود که از انوار

---

* خطه کلان بقرب یکصد میل انگریزي بجانب شمال سریرنگپتن ؛

جبینش دودمان منوّر گردید واز شواهد طالع همایون ودلایل زایچه میمونش چنان معلوم گردید که آن لعل شبچراغ درج سعادت وبختیاري گوهر شاهوار زیبنده دیهیم امارت وشهریاري خواهد گردید وچون آثار سروري وایالت ونشان پردلي وبسالت از صفحات وجنات او هویدا بود آن گل سرسبد دودهٔ علي بنام حیدر علي خوانده شد؛) اینست آنچه مردم عامي درین باب روایت کرده اند؛

ولیکن راویان ثقات چنین حکایت میکنند که شیخ محمّد علي جد بزرگوار نواب حیدر علي خان پس از انکه دختر سید پارسارا که یکي از اعیان کولار بود در حباله نکاح خود آورد وابستگان خود را بدانجا نقل کرده طرح سکونت درانمقام انداخت از بطن این بانواو رایک پسر ویک دختر پیدا شد پسر بنام فتح علي موسوم گردید ودختر هنوز نزاده بود که پدر جهان فاني را بدرود نمود؛ فتح علي بخانه جد مادري خویش تربیت وتعلیم یافت واز جهت سیادت خؤلت (یا خاندان مادري) اورا بمیر فتح علي میخواندند؛ میگویند که میر فتح علي خداوند ملکات نامي وصفات گرامي بود وچون بسن شباب رسید جمعیتي از سپاه از پیروان پدر مرحومش وغیر آن فراهم آورده دررفاقت نواب دلاور خان حاکم سرا چندي بعزت واحترام بسر برد؛ ودران مقام مصدر کارهاي شایسته شده آخرکار

بسپهداری دو هزار پیاده و پانصد سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت
و بلقب نائک ممتاز ساخته شد؛ چون روزگاری برین منوال
بگذشت باری چنان اتّفاق افتاد که میر فتح علی نائک بابرات
مبالغ خطیر در وجه بقیّه تنخواه خود که حاکم سرا بر میر علی اکبرخان زمیندار
بعضی از نواحی آن خطّ نوشته بود بدان ناحیه رفت میر نامبرده
چون زر نقد نداشت قطعه تمسّک آن بمیعاد ششماه به میر موصوف
داد ؛ ولیکن هنوز زمانه ادای برات طی نشده بود که برات
زندگانی میر بپایان رسید ؛ وآنچه از نقد و جنس ازو باز پس مانده
بعلّت بقیه خراج که بر ذمّه او بود کارکنان حاکم سرا بحیّز ضبط
در آوردند فتح علی نائک بر میعاد موعود باتمسّکی که داشت
پیش بیوه میر مرحوم رفته درخواست زر یادگار (که از میر مرحوم
یادگار مانده بود) نمود بیوه مسکین چون استطاعت ادای زر
نداشت و دامادی نائک را ناپسندیده نمی دانست زر
تمسّک را کابین آن نازنین شمرده اورا بمیر فتح علی نائک
بزنی واسپرد ؛

میگویند هنگام بارداری این خاتون که مجیده بیگم نام داشت
اورا بزیارت پارسائی که بطهارت ظاهر و باطن دران
مواطن موصوف بود و بنام حیدر شاه معروف از بهر دریوزه
همت بردند ؛ آنمرد خدا پرست بشارت فرزند نرینه داد و فرمود

تا او را بنام حیدر علي موسوم کنند ؛ چنانچه فرزند سعادتمند در سال یکهزار و یکصد و بیست و نه هجري مطابق یکهزار و هفصد و هجده عیسوي که بچندین وجه قرین قیاس می نماید در موضع دیونهلی در جوار کولار* از مادر بزاد و درهای فیروزي و اقبال بر روي دودمان واکشاد ؛

فتح علي سپهدار در خدمت حاکم خطهٔ سرا باهمان جمعیت روزگاری دراز خرسند وکامگار بسرآورد و هوای ازدیاد مکنت و جاه پیرامون خاطرش نگردید تا آنکه امور حکومت دلاور خان از نظام درافتاد ؛ وکار سپاه از جهت بی زري به تنگی و عسرت کشید ؛ درینحال بفتوای ضرورت سپهدار موصوف بجستجوي خدمت دیگر درآمده عزیمت سریرنگپتن نمود و درانجا روزگار باو سازگاري و بخت و دولت یاري کرد تا در سرکار راجه میسور بسپهداري دو هزار پیاده و پانصد سوار که همراه خود داشت سرافراز گردید ؛ و این رو داد که سرمایهٔ تمامي جاه و مکنت و شان و شوکت آینده او بود در سنه یکهزار و یکصد و چهل هجري یا یکهزار و هفصد و بیست و هفت عیسوي صورت گرفت ؛

از قدیم الایّام زمیندار خطهٔ میسور که محتوي بود بر سي و دو قریه خراج گزار راجه چکراپتّن ، و این راجه یکی از باجگزاران خدیو اعظم مهاراجه اناگندي بود که نسبش بدودمان والاشان راجگان

* قصبه حاکم نشین هفت پرگنه بمسافت سي و پنج میل شرقي بنگلور؛

و بجانگر می پیوندد که در بعضی از ازمنهٔ سالف بر سر تمام ممالک هندوستان واقع زمین جزیره نمای هند فرمانروائی داشتند ؛

اگرچه بتقالیب روزگار از شهر چکراپتن اکنون بجز نام نشانی در میان نیست ولیکن از آثار عمارات آن می توان پی برد که مقام آن بر شمالی کناره رود کاویری بقرب سه میل از سریرنگپتن بوده است ؛ پس راجه این مقام سری رنگه رائل بود و چون او در سال یکهزار و ششصد و ده عیسوی مرد و قایم مقامی باز پس نگذاشت لقب راجگی و زمینداری او براجه واتریار زمیندار میسور باز گردید ازان باز اهل خانواده میسور لقب راجگی برخود گرفتند و بنای نشستن بر تخت نهادند و بمرور ایام گام بگام به تسخیر املاک و اراضی رئیسان قرب و جوار، حوزهٔ مملکت خود را وسیع و فراختر گردانیدند ؛

در میان این خاندان دستوری بود مستمر که هرگاه راجهٔ از ایشان لاولد مردی خویشان و قریبان، تمامی نوزادگان خورد و بزرگ خاندان را که باراجه مرحوم در یک سلسله نسبی منظوم می بودند در انجمنی فراهم آوردندی و از آنمیان کودکی سه ساله یا پنجساله را به مهتری برگزیدندی و بدین وسیله تا مدت دراز خود شان بتکفل مهام امور حکومت بنام اولیای راجه صغیر پرداختندی و درین عهد وظائف تربیت و فوائد

مملکت درمیان سرکردگان آن خاندان منقسم بودی ویکی از ایشان بنام دلوائي یعني دستور کارفرمایا وکیل مطلق ممتاز ساخته شدی ؛

روداد ی ازین مقوله پس از آمدن فتح علي نائک درین سرکار بزمانهٔ قلیل صورت گرفت چون راجه در سال یکهزار و هفصد و سي و شش عیسوي جامهٔ عنصري گذاشت و فرزندی جانشین نداشت بدستور سطور کودکی سه ساله را برگزیده بنام چیک کشنه راجه موسوم کردند و زمام حل و عقد حکمراني بدست گوراچري نندراج دا سپردند ؛ واین دستور خیانت پیشه بمکائد و فنوني که داشت در اندک روزگار اقتدار راجگی را بر نهج غصب، خودش متصرّف گردید فتح علي نائک بحسن سلیقه که در استماله و استرضای این دستور بکار برده و بمساعي جمیله که درکفایت مهام مرجوعه بوي بتقدیم رسانده آنچنان در دلش راه پیدا ساخت که درکفایت تمامي مهمّات عظیمه، دستور کارفرمای میسوراورا بر دیگر منصبداران رجحان دادي و فوج او را بر دیگر افواج مزیّت نهادی ؛

چون فتح علي نائک در سال یکهزار و هفصد و سي و هفت عیسوي سرای فاني را پدرود کرد و زمام سپهداري

جمعیّت پیروانش بطریق میراث بدست فرزندانش علي نائک شهباز خان وحیدر علي در افتاد این جوانان چالاک در قلیلی از زمان از پیشگاه دستور کار فرما بخطاب سپهداري ممتاز گشتند؛ ولیکن در عرض دو سال بعد این روداد از جهت بعضی حرکات ناملایم مزاج دستور از ایشان متغیّر شده رقم عزل بر منصب شان کشید بناچار این هر دو برادر با اتباع و اشیاع خویش راه ارکات پیش گرفتند و در آنجا بسرکار نوّاب صفدر علي خان که در ان زمان از بهر مقاومت افواج مرهتّه که در سال یکهزار و هفصد و چهل و پنج در سرزمین کرناتک تاراج ویغما گري را بنا نهاده و دست ستمگري بر رعایای آنحدود کشاده بودند در نگاهداشت افواج جدید اشتغال میداشت نوکر شدند؛ در عنفوان جواني حیدر علي نائک را بادودماني بلند اتّفاق رشته و پیوند دست داد یعني دختر میر معین الدین حاکم قلعه کرّپه خواهر میر علي رضا را در سلک ازدواج کشید از بطن همین بانوي نیکخوي در حدود سال یکهزار و هفصد و چهل و نه عیسوي فرزند گرامیش طیپو صاحب بوجود آمد؛

چون در سال یکهزار و هفصد و چهل و دو عیسوي نوّاب صفدر علي خان بردست خویشاوندش مرزا علي ویلوري کشته شد این هردو برادر باز از منصب خویش معزول گشتند؛ آنگاه

مکتوبی در خدمت دستورکار فرمای میسور ارسال داشتند
واو بتصور فوائد عائد شدني از رفاقت این پردلان و جمعیت
پیروان شان ملتمس ایشانرا بشرف اجابت مقرون گردانید
حیدر علي نائک پس از مراجعت در میسور بزمانه اندک زوجه
دیگر، خواهر مخدوم صاحب دختر قاضي سریرنگپتن را بحباله نکاح خود
درآورد و در سال آینده چون برادرش شهباز خان وفات
کرد همگي اموال وجهات پدر را متصرف و بر تمامي جند و حشم
بر سبیل استقلال سپهدار فرمانفرما گردید ازین پس
اورا از سپهداران بلند نام شمردندی و بلقب حیدر علي
نائک خواندندی ؛

اکنون حیدر علي نائک بجای پدر والامقام در مرتبه سپهسالاري
متمکن گردید و دستورکار فرمای میسور بر درایت و کفایت او
وثوقی تمام داشت و سپهدار نامجوی بتقدیم مساعي جمیله
وکارسازي مشاغل جلیله بتاکید استحقاق خود میکوشید؛ چنانچه در آخر
شگرف کاري و حقگزاري نائک موصوف آنچنان در دل
دستور میسور ثابت و راسخ گردید که در هر مهمّی که پیش
آمدی رجوع باستصواب رای رزین و فکر متین او کردی ،
و هر جنگ و پیکار که رو نمودی استعانت از دست و
بازوی مردانه آن سپهدار چابک و فرزانه جستی ؛ درین

ایّام کارگزاری و شگرف کاری حیدر علی نائک زبانزد خاص و عام گردیده بود و ازان شیر شکاری و خوشخوئی و پایمردی و دلجوئی که در بدست آوردن دلهای کافهٔ سپاهیان خاصه جماعهٔ اسلامیان بکار می برد ایشان را اسیر دام هواخواهی و محبّت خود گردانیده ؛

درین جزو زمان صورت حال این نواح برین منوال بود که از رهگذر تزلزل و سستی که در اساس دولت دیجانگر در اواسط شانزده صد سال عیسوی راه یافته تمامی زمینداران و باجگزاران این دولت ، گردن حال خود را از بندگی و اطاعت آزاد ساخته هر یکی از ایشان لقب خواجگی بر خود بر بسته بود و از ننگ فرمانبرداری و باجگزاری وارسته ، گرانمایه و تونگرترین ایشان زمیندار بنگلور بود لچهمن راج نام که بر مرز و بوم فراخ و وسیع مجاور سمت شمال غربی میسور فرمانروا بوده ؛ و علاوه دارالملکش که مدینهٔ بود محکم نهاد قوی بنیاد ، قلعه سیون دُرگ که دران روزگار حصار نامدار و دور از در افتتاح شمرده می شد دردست تصرّف او بود این راجه ساده نهاد از جهت پندار سطوت و اقتدار خویش و حسن ظنّی که نسبت بکار فرمایان میسور که از قدیم الایّام باوی در مقام غایت مودّت و ایتلاف بودند میداشت

از نگاهداشتن آنقدر عدّت سپاه که از عُهده رعایت
وحمایت آنمملکت وسیع الفضا بیرون آمدی تساهل
و امساک می ورزید واز انجام کار این شیوهٔ ناهنجار نمی اندیشید؛
و چون این غفلت نمایان از راجه بنگلور نه ازان جنسِ
امور بود که بر مرآت ضمیر سپهدار میسور که در استخبار نهاني
اسرار و انتهاز فرصت کار ید بیضا داشت پرتو ظهور نینداختی
بنابران بباعثه حرص افزوني که اکثر غشاوه دیده راستي ودیانت
خاصه نوجاه طلبان میگردد دستور کارفرمای میسور را از راه اِطماع وتحریص
بران آورد که اورا اجازت دستبردي ناگهان بر بنگلوریان
غفلت توأمان دهد؛ دستور میسور بدینگونه اِغوا از راه رفته
بدین ناهنجاري رضا داد؛ وحیدرعلي نانک در سال یکهزار وهفصد
وچهل وشش عیسوي باجمعیّت بیست هزار مرد برگزیده اش
از سریرنگپتن بتسخیر بنگلور نهضت نمود راجه بنگلور که در عین
بی سرو ساماني درین بلای ناگهانيِ مبتلا شده بود هیچ تدبیر بجز این ندید
که درون حصار استوارش متحصّن گردید، وبدینوسیله تایکماه
اندرون آن حصن حصین محصور واز آسیب افواج غنیم دور
ماند؛ وپس از انقضای آن مدّت سپهسالار میسور بدین شرط
که راجه بنگلور چهار لک روپیه نقد حالي بدو سپارد وضِعف
آنمبلغ هر سال بطریق خراج براجه میسور میداده باشد از محاصره

دست برداشت ؛ و سنبهو ناتهه نامی را بنیابت خویش در بنگلور
گذاشته مظفّر و منصور بصوب میسور رحلت نمود دستور
میسور بدین رو داد نصرت بنیاد آنچنان مسرور و دلشاد گردید
که سپهدار نامدار را باکمال اکرام و اجلال استقبال کرده انواع
عطوفت و نوازش نسبت بوی مبذول نمود و بلقب بلند
فرزندار جمند ممتاز فرمود ؛

ولیکن راجه بنگلور همینکه از هجوم این بلیّه مشؤم رهائی یافت
در صدد انتقام در آمده همّت بر نگاهداشت جنود نو برگماشت
و بر تهیّه اسباب حرب و آلات طعن و ضرب نیکو متوجّه
گردید و چون ازین جهات وا پرداخت کوس بغاوت
وعصیان بر سبیل اعلان بنواخت و نیز نائب حیدر علي نائک
را بزندان محبوس ساخت ، چون این خبر بمیسور میرسد
بزودي حیدر علي نائک باجمعیّت بیست هزار پیاده و سوار نیزه
گذار باز متوجّه تسخیر بنگلور میگردد و در ششم ماه صفر سال یکهزار
و یکصد و شصت هجري مطابق یکهزار و هفصد و چهل و هفت
عیسوي بردوري بیست و چهار میل از دار الملک بنگلور
باافواج راجه دو چار می شود ؛ راجه ناآزموده کار اعتماد بر پردلي خویش
و وفاداري سپاه جدید نموده بامیسوریان پخته کار آزموده کارزار
گرم رزم و پیکار میگردد ؛ پس ازانکه تا دیر آسیای ستیز و آویز

سخت گردان ماند سپاه راجه همگي پشت دادند و راجه خودش در دست سپاه مظفر اسير گرديد ؛

سپهدار نامدار انتهاز فرصت نموده بمحاصره دار الملک پرداخت محصوران تاب محاصره نياورده بزودي شهر را واسپردند و برهمين نمط ديگر قلاع و اضلاع آن ممالکت بدست تصرف ميسوريان درآمد ؛ سپهسالار نامدار فتحنامه اين ظفر نامور باغنايم و اسارا روانه ميسور نمود ؛ و لختي از جنود خاصه خود را بحراست و حمايت دار الملک بسرکردگي سنبهو ناته نائبش واگذاشت ؛

و انگاه سپهدار دولت يار همت بر پرداخت احوال آن ممالکت مصروف نمود و پس از انکه بمراتب جزوي و کلي آن نيک وا رسيده بود دستور العملي گزيده از بهر تحصيل باج و خراج معين فرمود و نقل اين دستور العمل پيش دستور کار فرماي ميسور ارسال داشت ؛ دستور پخته کار بدر يافت مساعي جميله آن سپهدار بختيار بسيار شادمان گرديد ؛ وليکن چون ميترسيد که مبادا خويشان و نيک انديشان راجه اسير، مصدر شورش و بلوائي گردند و با نتزاع آن ممالکت لشکر کشند، نواحي بنگلور را در وجه تنخواه سپاه خاصه آن سپهدار نامجوي برسبيل جايداد بروي واگذاشت ؛ سپهدار نامدار

فرصت کار غنیمت شمرده بهانه حراست و حمایت این ممالکت ٬ عدّت سپاه را از آنچه بود دو چند نمود و گام بگام حوزهٔ حکومت خود را فراختر ساخته زمینداران و راجگان همسایه و جوار را مطیع فرمان خود گردانید اگرچه از رهگذر سانحه جدید که درین روزگار ناگهان صورت گرفته آنهمه عزایم که سپهدار جاه طلب درباره فزوني مکنت و شوکت خود در نظر داشت و در تمشیت آن همّت والانهمت برمی گماشت چندی در حیز تاخیر مانده بود ولیکن چون اختر اقبالش یار و بخت و دولت بیدار بود همگي موانع در آخرکار از میان راهگذر برخاست و درخت خاردار میوه خوشگوار بار آورد که کام امیدش بدان شیرین گشت ؛ توضیح این مقال و تفصیل این اجمال اینکه در سال یکهزار و هفصد و پنجاه و یک عیسوي محمد علي خان نوّاب کرناتک حینیکه در دست انواع محن مبتلا بود و افواج حریف غالبش چندا صاحب و جماعه از فرانسیسان او را در قلعه ترچناپلي تنگ محصور داشتند بذریعه ارسال سفیری پیش راجه میسور ٬ مسألت امداد و اعانتش بسپاه و زر نمود ؛ سفیر مسطور تعلیم کرده شده بود تا در تحریض راجه میسور بر امداد و اعانت مزبور نیکو جد و جهد کند و آنهمه مراتب بدسگالي و عداوت که چندا صاحب نسبت بآن راجه داشت خاطر

نشین او گرداند که چگونه هنگام حکومت ترچناپلي چند محال نیکو آبادان از اعمال میسور غارت و تاراج کرده و چند ماه حصنِ حصین کارِ در متعلقه آنسرکار را محاصره نموده بود، بنابران این معنی خیلی قرین مصلحت ملکداري خواهد بود که در هدم بنیان این دشمن طرفین نیکو کوشیده آید؛ ورنه در صورت فیروزمندیش در استخلاص کرناتک هیچ شک، نیست که دست تطاول برآن حدود خواهد کشود، وآنچه پیشتر نکرده اکنون خواهد کرد ونیز این سفیر اختیار داده شده بود که اگر این گونه استدلال ثمری نبخشد بوعده گرانمایه مبلغ زر در تحریض راجه بران کارکوشد وهر شرط که راجه ازبرای انجاح مرام پیش کند انگشت قبول بر دیده نهد؛ دستور کارفرمای میسور که مردی ذوفنون و عیّار و یکی از بزرگ محتالان روزگار بود واز دیر باز بدل میخواست که حوزه ریاست رای میسور را ازانکه بود فراختر گرداند و تمامي بالوکات وابسته ترچناپلي را منضاف آن سازد، در مقابله آن مبلغ زر وکمک سپاهِ درخواسته بهیچ شرطی از شروط راضي نشده جزاینکه نواب آن بالوکات و قلعه را براجه واسپارد؛ اگرچه پذیرفتن این شرط خیلی ناگوار طبع نواب بود بفتوای ضرورت بسوگند و یمین پذیرفته شد که پس ازانکه چنداصاحب هزیمت داده و دشمنانش از ممالک محروسه اش بدر کرده خواهند شد قلعه

ترچناپلي بابلوكات وابسته آن بكاركنان ميسور تسليم نموده خواهد شد ؛

القصّه برحسب اين عهد و پيمان جنود ميسور دركاتور فراهم آمده و پس از انكه دستور ميسور شش هزار نفر ديگر از جماعه مرهته نوكر داشته بود باتمامي حشم و سپاه در آغاز سال يكهزار و هفصد و پنجاه و سه عيسوي بصوب كرناتك نهضت كرد و در ششم فبروري با جمعيّت دوازده هزار سوار و هشت هزار پياده در ترچناپلي رسيد ؛

بروايت ثقات بثبوت رسيده كه در اثناي اين جنگ و ستيز كه هنگام محاصره ترچناپلي صورت گرفت حيدر علي خان سپهدار كه بارسالهٔ خاصه اش بچابكيهاي نمايان و دستبردهاي شايان از ميانه تمامت سپهداران خودرا ممتاز ساخته بود؛ با اوقات تنها با معدودي از پيروانش محرّك سلسله جنگ و پرخاش ميگرديد ؛ چنانچه درين وقايع چندين كسانرا از جماعه اعدا در صف جنگ تن تنها كشته سرهاي شان بمعسكر بطريق نشان و نمونه فيروزمندي و ظفر خويش آورده ؛ بوسيله اين نوع كارهاي مردانه منظور نظر خاص و عام گرديده ؛

پس از هزيمت و قتل چند اصاحب و شكست جماعه

فرانسیس ہواخواہانش، کار فرمای میسور از نوّاب محمد علی خان درخواست ایفای عهد و پیمان نمود ولیکن بباعثه بی انتظامی امور سرکار نوّاب و بلحاظ حمایت و خویشتن داریش این معنی از حیز امکان نوّاب بیرون بود که آن حصن حصین حواله چنان حریف غالب و متین کند بنابران چنگ بذیل معاذیر نادلپذیر زده بجای آن، بدادن قلعه مُدراو باو کاتش باضمیمه دیگر پیشکشهای ارجمند راضی شد؛ ولیکن کارکنان دولت میسور از قبول آن ابا نمودند و پس از انکه هردو فریق دم گرم ازیاری و دوستداری میزدند سر از گریبان دشمنی و جفاکاری برآوردند؛ آری

بیت

عشقهای کز پئ رنگی بود   عشق نبود عاقبت ننگی بود

آغاز جنگ حیدرعلیخان با انگریزان و آموختن رسم و راه اهل فرنگ درجنگ و پیکار وبرسرآمدن درین شیوه از اهل روزگار خاصه امیران آن دیار

اگرچه راویان حالات بسالت سمات نوّاب حیدر علی خان درباره تهاوری و نیرومندی و پردلی و همّت بلندی و بیداردلی و هوشیاری و چابکی و رنج برداری و دلجوئی طبقات سپاه و استطلاع بر اخبار اعادی کینه خواه و دیگر گزیده ملکات

و پسندیده صفات که لازمه پایه علیه ملکداری و سپهسالاریست اتّفاق دارند که این همه عطایای نبیله و مزایای جمیله در ذات نوّاب حیدر علی خان بر وجه ابلغ و احسن فراهم آمده بود ؛ ولیکن درین خصوص که آداب حرب و پیکار و تعبیه صفوف کارزار و فنون دشمن شکنی و حصار کشائی بآلات ایجاد کرده اهل فرنگ و رسم و راه یتاق و طلایه داری و دیده بانی روز میدان و جنگ و مانند آن که مردم فرنگستان درین خصوص نیکو ماهر و بنابران باندک جمعیّت سپاه بر لشکر گشن ممالک دیگر غالب و قاهر می باشند ، (و این شیوهٔ جلیله بجز ورزش و ممارست نیکو دست بهم نمیدهد) چگونه در گوهر جوهر نوّاب حیدر علی خان (که درین فنون آیتی بود) پیدا شده و از کجا فراهم آمده و در چه عهد و چسان باکتساب آن پرداخته همداستان نیستند ؛ وقایع نگاران فارسی درین باب عظیم هیچگونه بیان شافی ندارند ؛ مگر ملا فیروز صاحب فتوحات برطنیه در ممالک هندیه که سر رشته روایتش بحقایق نگاران انگریزی میرسد چنین می نویسد ،

مثنوی

زگاه مسیحا شماره زسال	چو شد هشت بابیست بر غین و ذال
زمادر جدا گشت آن نامور	شده شادزان پور فرّخ پدر

سنه ۱۷۲۸ ع

چو می تافت زو فرّهٔ پهلوي | و را نام بنهاد حیدر علي

بپرورد تا شد ز خوردي بزرگ | برزم و به پیکار کردن سترگ

ده و بیست ساله چو شد نامور | سوی فالچري شد بگفت پدر

بهمراه او بود پنجه سوار | دو صد هم پیاده و را بود یار

که بوده فرانسیس را یار جنگ | پدید آور رسم و راه پلنگ

رسیده بدانجایگه سرفراز | بیاسوده از رنج راه دراز

بدیدار آن شهر بنهاده روی | بدیده دژ و باره و شهر و کوی

ز بس گونه گون ساز و سامان جنگ | همان راه و آئین جنگ فرنگ

سپه دیده هر روزه در مشق کین | فراوان شگفتید و کرد آفرین

درخشان چو آئینه آلات حرب | همان راه و آئین پیکار و ضرب

چو دیدار بد بخت هشیار مرد | پسندید آن رسم و راه نبرد

خود و لشکر خویشتن نامور | دل و جان بپرداخته از خواب و خور

هنرها که آید گه کار زار | دلیران پیکار جو را بکار

یکایک بیاموخته آن هنر | به پیش فرانسیس پرخاشخر

چنان شد که در هند از هندیان | نه بُد کس که با او ببندد میان

مر آنرا که یاور بود کردگار | گزینند همه نغز و شایسته کار

ندارد ز آموختن هیچ ننگ | اگر رفت باید بچین و فرنگ

فرومایه مردم شود از هنر | گرامي تر از کان گنج و گهر

خداوند سازد هنر بنده را | سرافراز مرد سرافگنده را

هنر بی نیازي دهد از نژاد　　کسی از نژادش نیارد بیاد
اگر شاهزاده بود بی هنر　　به ننگ آورد دودمان پدر

دسطرچارلس اسطوارط در مآثر نوّاب حیدر علي خان وطیپو سلطان که این اوراق از انجا ترجمه کرده شده چنین بر می نگارد؛ که در جنگهای آینده که حیدر علي خان را با مسطر لارنس و کایو دست داده او آن هنر و دیده وري در امور جنگ آوري آموخته بود که سپس بدان بر تمامي مهتران و سر کردگان دیار دکهن که باد بنیاد جنگ و جدال نهادند مظفر و فیروز گردید و برقتال عام کردن یکسر دو قشون انگریزي نیرومند و توانا گشت و نیز بر مقابله کردن با تمامي افواج هندیه برطنیه در میدان کارزار جسارت و یارا پیدا کرد؛

هفدهم آگسط یکهزار و هفصد و پنجاه و چهار عیسوي در جوار ترچناپلي جنگي عظیم در میان لشکر انگریز و سپاه فرانسیس که هر دو طایفه افواج هواخواهان خاص خود از بهر حمایت جانب خویش همراه داشتند صورت گرفت؛ در اثنای این جنگ حیدر علي خان سپهدار (که مسطر اورم بهین سپهداران میسورش میخواند) چون می بیند که بنگاه لشکر انگریز بی پناه واز بدرقه خالیست قشوني را از فوج خود فرمان میدهد که سواران تنجاور را در مقدمه بلطائف الحیل مشغول دارد و خودش

باجمعیتی از سواران چابک و چست گرد تاخته خود را یک ناگاه برد نباله چنداول یاساقه لشکر دشمن می زند و در میان ایشان آشوبی برپا میکند و سی و پنج گردون را که پر از اسلحه و اذوقه و دیگر ذخائر جنگی بود در می رباید؛

چون در میان فریقین جنگجوی فرنگستان بعد چندی گونه صلح در میان آمد و راه پرخاشخري و جنگجوئي در میان شان بسته گردید بناچار آثار پردلي و دستبرد میسوریان خاصه سپهدار نامدار شان حیدر علي خان سپهدار که از هواخواهان طبقه فرانسیس بودند چندی بظهور نرسید؛ دستور رای میسور که از رهگذر عهدشکني نوّاب محمد علي خان چنانچه بالامذکور شد طیّ بساط موالفت نموده سرگرم انتقام از وشده بود، و همّت به تسخیر قلعه ترچناپلي برگماشته تامدّت مدید بمحاصره آن پرداخته ولیکن از جهت ذوفنوني نوّاب و استمدادش از جماعه فرانسیس که پس از برهم شدن کار چنداصاحب بهواخواهي نوّاب سر برآورده بودند مدّت محاصره دراز کشید و اثری بران مترتّب نشد درین اثنا خبر وحشت بار بدستور موصوف رسید که جماعه مرهتّه بالشکر سنگین برحدود میسور تاخته بتخریب بلاد و سفک دمای عباد اشتغال داشته میخواهند که بر مملکت میسور خراجي سالانه تحمیل

کنند بناچار از اتمام آن مهم دست باز داشته بصوب دار الملک میسور نهضت میکنند هنگام مراجعت لشکر میسور از ترچناپلی سرکردگی ساقه به حیدر علی خان سپهدار تفویض کرده شده بود تا او بمجرد رسیدن لشکر بحدود میسور بسوی دندیگل (که محالیست سمت جنوبی سریرنگپتن) شتافته بحمایت آن از دستبرد غنیم پردازد ؛

چون دستور بدار الملک سریرنگپتن رسید راجه میسور را که در مدت متمادی غیبتش خودش متصدی انتظام مهام مملکت گشته و بسپاه قلیلی که در میسور مانده بود بحراست و حمایت دار الملک اشتغال میداشت ، از خوف حملات غنیم بغایت سراسیمه و پریشان خاطر یافت ؛ بنابران آرای کارکنان دولت میسوریه بران قرار گرفت که سپاه کینه خواه بمدافعه یغما گران طبقه مرهته نامزد گردد ؛ ولیکن ازین جهت که سپاه ، زر تنخواه چند ماه نیافته بودند سرکشی و بغاوت را بنا نهادند و نایافته زر باقی از رفتن سر باز زدند ؛ و پس از بحث و تکرار بسیار چون سرانجام زر باقی و استرضای جماعه سپاه باغی نموده شد ، دستور بسرداران سپاه خطاب میکند تا کیست که متعهد قیادت سپاه کین توز ازان جماعه آتش فتنه افروز گردد ؛ همه شان بتصور کثرت جنود غنیم وقلت

جمعیّت آن سپاه که از بهر مدافعه و مقابله ایشان تعئین نموده
می شد از تکفّل این مهمّ مرد آزماروی همّت بر تافتند آخر کار
سخن بران مقرّر شد که حیدر علي خان سپهدار را که از بهر
حراست سرحد جنوبي مملکت فرستاده شده بود و بر جرأت
و جلادت او خاصه در چنین روزگار محنت وثار اعتماد کلّي
داشتند از برای کفایت این مهم باز خواندند؛ آن شیردل یگانه
که بدل جویای اینچنین مصاف مرد آزما جوهر بسالت وانما
بود بشنیدن این پیام نصرت التئام بسرعت تمام
متوجه دار الملک سرینگپتن گردید؛ و بسپهسالاري سپاه
که از بهر مدافعه افواج مرهتّه نامزد شده بود علم امتیاز برافراخت؛
ولیکن پیش از انکه او متکفّل قیادت سپاه کینه خواه گردد
یغماگران مرهتّه بر جناح استعجال پر متّصل دار الملک
رانده کار بر ارکان دولت میسوریه آنچنان دشوار کرده بودند
که ایشان بدین شرط که آن تاراج پیشگان از اضرار وایذای
سکّان آن مملکت دست برداشته بمستقر ریاست
خویش پونا باز گردند بیست لک روپیه نقد بدیشان دادند؛
این رو داد در ماه اپریل سنه یکهزار و هفصد و پنجاه و شش عیسوي
صورت گرفته؛ اگرچه حیدر علي خان پس از نامزد شدنش
بسپهسالاري افواج ، مصدر کاري نشده ازینرو که فرصت کار

درین مهم از دست رفته بود ؛ ولیکن از جهت بسیار عتش
در قبول این فرمان و آمادگیش در اهتمام سرانجام نمودن آن ،
و نیز از رهگذر شایسته آداب و قواعد میدان جنگ
و بایسته ورزشهای سپاهیگری ایجاد کرده مردم فرنگ
که او پیشتر از جماعه فرانسیس در آموخته بود و بعد از ان
در میان طبقات سپاه میسور در آورده وایشان را در خور کارهای
بزرگ و مهمّات سترگ ساخته ؛ او خود را منظور نظر غایت
عاطفت و کمال ملاطفت راجه فرمانفرمای میسور گردانیده بود ؛
در اواخر این سال محفوظ خان برادر کلان نوّاب محمد علي خان
صوبه دار کرناتک سر بعصیان برکشیده خطّ تینوالي را که یکي
از ان بلوکات یا اعمال است که بر اقصای جنوبي بهره ارض
جزیره نمای هندوستان واقع اند متصرّف گردید و از کارکنان
دولت میسوریه در خواست امداد و اعانت نمود ؛ درین
خصوص که آیا کارگزاران دولت میسوریه ملتمس او را مقرون
اجابت نموده باعانتش پرداخته بودند یا نه هیچ روایت
در میان نیست ؛ ولیکن در ماه اکطوبر سال یکهزار و هفصد
و پنجاه و هفت عیسوي حیدر علي خان سپهدار بافوجی گران
در محال ڈندیگل رفت و در ماه آینده از انجا پیشترک
بجانب جنوب شتافت و قلعه شولاوندن بجیز تسخیر

درآورده درمحال مدره که مجاور محال تینوالي بجانب شمال است درآمد ؛

ولیکن درین مقام پس از اندک زمانه محمد یوسف کمیدان جنود طبقه انگریزیه بر وحمله آورده اورا به دندیگل باز گردانید ؛ درین محل انتظار تلاقي جماعه از سپاه فرانسیس تا سال آینده کشید ؛ وازان پس باتّفاق ایشان عنان عزیمت بازگردانید و بر شهر مدره و مضافات آن تاخت آورد ؛

دراواخر ماه جنوري سال یکهزار وهفصد وپنجاه وهشت عیسوي قشوني از جماعه فرانسیس محتوي بر هفتاد وپنج مرد فرنگي وسه صد سپاهي هندوستاني بسرکردگي موشیر اسطرک در شهر دندیگل رسید ؛ ولیکن ازین جهت که جمعي مرهته باز برسر میسور تاخت آورده درخواست چاریک خراج ملک نموده بودند مکتوبي از دولت میسوریه بحیدر علي خان میرسد که ازعزیمت تسخیر بلاد دوردست عنان عزیمت برتافته برجناح استعجال بحمایت دارالملک سریرنگپتن که از تطاول آن یغماگران ؛ مبتلاي انحاي رنج ومحن است پردازد ؛ بناچار حیدر علي خان باجماعه فرانسیسان آنحدود که بزودي عازم پیوستن بالشکر خویش بودند که درآنزمان قلعه ترچناپلي را در شدید محاصره میداشت طبل ارتحال مي کوبد ؛

ولیکن پیشتر کہ فرا رسیدن حیدر علی خان بسریرنگپٹن معاملہ جماعہ مرهته یکسو ساخته می شود و کارگزاران دولت میسوریه بوا دادن مبالغی از زر، کالای ثمین ایمنی و امان از ان تاراج پیشگان وا می خرند؛ اکنون چون خاطرها ازین رهگذر قرین طمانیت میگردد، سپهدار نامجوی ازبهر تجدید انتظام امور خطّهٔ بنگلور جایدادش که درین غیبت متمادی از نظام در افتاده بود رخصت انصراف می یابد و بزودی بدانصوب می شتابد؛



برانگیختن حیدرعلیخان دل دستور میسور بر تسخیر چلك بالا پور و پس از استرضای او لشکر کشیدن و فیروز گردیدنش بران حدود و افزودن جمعیّت سپاهش برآنچه پیشتر بود؛

پس از چند ماهه اقامت بنگلور، آن سپهدار سلحشور بباعثه فطرت بلند دل دادهٔ کار، دشمن آرامش و قرار، راه فتوحی تازه و فیروزی بی انداز، بر رای دستور کارفرمای میسور می کشاید و اینچنین تحریض او برین کار می نماید که بدین فتوح که مطمح نظر اوست هم حوزهٔ ممالك دولت میسوریه نیکو فراخ و وسیع خواهد گردید، و هم خزانه عامره که از رهگذر خرچ مبالغ سنگین که دریورش ارکات صورت گرفته و فدیهٔ

گرانمایه که بدان دهان بندی گرگان مرهته دو بار نموده شده، خالی شده است باز معمور خواهد گردید؛ دستور میسور که چشمش از غشاوهٔ طمع زر، کور، و از دیدن غرض پنهان ساخته پردهای تو بر تو بافتهٔ حیدر علی خان مستور بود، بدین عزیمت عرض داشتهٔ او، رقم قبول راند؛

تفصیل این اجمال آنکه بمسافت هفتاد میل انگریزی برسمت شمال شرقی بنگلور خطهٔ چک (یا کوچک) بالاپور واقع است و این محال خطه ایست دلچسپ و نزهت انگیز سیر حاصل و زر خیز، جاسوسان اخبار، بسپهدار نامدار چنین وانموده بودند که زمیندار آن خطه، نرائن شاهی نام مردیست مالدار و خداوند نعمت بسیار و با این همه نعمت و ثروت از همت و جرأت که متکفل حراست و حمایت آن تواند بود یکسر بی بهره؛ این اخبار مسرت بار از ان دلکش و دلفریب تر بود که سپهدار جاه طلب ما از هوس تسخیر آن وا ایستادی یا در پی احراز آن نیفتادی؛ بنابران پس از استحصال اجازت دستور، جمعیتی فراخور از سپاه فراهم ساخته در بعض شهور سال یکهزار و هفصد و پنجاه و هشت عیسوی از بنگلور بصوب کوچک بالاپور نهضت مینماید؛ و پیش از انکه زمیندار آنخطه که ازین بلای ناگهانی در عین غفلت

و ناداني بود، آگاه شود، بدان خطّه در می آید، زمیندار مذکور در حصن نندي دُرگ متحصّن میگردد، ولیکن پس از انقضای همین دو روز، تاب محن محاصره نیاورده فرار بر قرار اختیار میکند و مال و اسباب فراوان بازپس میگذارد، سپهدار نامجو از ان همه نقود و نفایس که در قبضه تصرّف او درآمده نوادرِ چند با تهنیت نامهٔ بلند بدار الملک میسور میفرستد، و از اموال باقي، بهرهٔ بر سپاه خود میپاشد و دیگر بهره از ان در سرکار خاص خویش نگاه میدارد، و از طرف خود عاملان کارگزار از بهر ضبط و سیاست آن دیار بر میگمارد، و این خطّهٔ دلکشای جدید را مضاف جایداد قدیم خود میگرداند ؛

اکنون حیدر علی خان چون اوضاع روزگار را با خود مساعد ویار دید و نونهالان مساعي خود را در سرابستان نامجوئي بارآور اثمار خوشگوار یافت فطرت بلندي گرایش خواست که حوزهٔ ریاست خود را فراختر سازد، و بناچار بهانهٔ حراست ممالک مفتوحه جمعیّت سپاه قدیم را از آنچه بود بیفزود ؛ و رسالهٔ جدید از سواران که بر حقگزاري و وفاداري شان وثوق تواند نمود، در خاص خدمت خود نگاه داشت ؛

حسد بردن کنار و دستور بمشاهده افزونی عزّوشان آنسپهدار دولتیار وچاه کندن در راه آن جوینده نام وجاه وخودش اوفتادن دران چاه و رسیدن سپهدار کامگار بمرتبه جلیله وزارت رای میسور ومتصرّف گردیدن در مهمّات امور،



چون خبر این رودادهای تازه که سپهدار نامدار مصدر آن شده بدستور میسور میرسد از خواب غفلتش بیدار میگردد، وبناچار آن دستور خامکار حالا بتحریض راجه میکوشد تا با آن سپهدار نامدار بل حریف پرکار نردکج بازد وبلطائف الحیل بدار الملک سرینگپتن طلبیده اورا مقیّد سازد؛ بنابران نامهٔ از پیشگاه دولت میسوریه مشحون از ستایش و تملّق گوناگون بطلب آن سپهدار یگانه که مصدر آنهمه تردّدات مردانه شده بود فرستاده میشود،

حیدر علی خان سپهدار که از فنون امرا و وزرا عموماً و مکائد دستور میسور خصوصاً نیک آگاه و باخبر بود وبناچار بمقتضای احتیاط وعزم دوربین منهئ تیز هوش را بمشاهره گرانمایه از طرف خود پنهان در دیار میسور معیّن کرده بود تا همواره بانهای اخبار لازم

الاعلام می پرداخته باشد؛ چنانچه پیش از انکه نامهٔ خدیعت ختامه بوی رسد آن منهی پخته کار بر تمامی خدایع دستور گربزو مکّار اورا نیکو خبردار ساخته بود؛ بنابران پس از اندیشهٔ شایسته و تدبیر بایسته اوّلا آن سپهدار دولتیار از بالاپور به بنگلور نهضت می نماید ودرانجا تمامی جنود خودرا فراهم ساخته بسرگردگی ایشان متوجّه دارالملک سرینگپاتن میگردد؛ وچون بدانمقام میرسد درحوالی شهر فرود آمده خیمه میزند؛ و شامگاهان مصحوب چندی از دلاوران سپاهش که بر ایشان وثوق میداشت بملاقات دستور میرود؛ ولیکن با آنکه دستور پخته کار پیش از آمدن سپهدار نامدار از بهر گرفتن ومحبوس کردن یا کشتن او تدبیرها اندیشیده بود همه سوداهایش درین باره، خام واندیشه هایش ناتمام میماند؛ فرصت از دست میشود وکاری از پیش نمیرود، سپس چون آن وزیر پرتزویر دید که دراوّل ملاقات منصوبهٔ بدسگالیش بعمل نیامده بار دیگر خواست که هنگام ملاقات دیگر همان دام درراهش نهد وحریف غالب خودرا بردوماتی دهد؛ ولیکن چون دوستان هواخواهِ آن سپهدار نامدار وران دربار از بدسگالی دستور آگاهی داشتند براین راز سربسته، پیش از وقوع اورا مطلّع ساخته بودند؛ اگرچه آن سپهدار از بداندیشیهای دستور خیانت کار

پیش ازین واقعه خبر داشت ما این همه بفتوای پخته کاریش درین واقعه نامرضیه اظهار شگفت و استعجاب نموده انگشت حیرت بدندان گزید یعنی از چنان فرزانهٔ نیکخواه اینچنین اندیشه های تباه کی میسزید و پس از استشاره از دوستان خیرسگال عزم جزم کرد که آن دستور خیانت پیشه را از پایهٔ وزارت وکامگاری بروز سیاه عزلت وخواری بنشاند؛

از بهر اتمام این عزیمت پس از چند روز ببهانهٔ ملاقات بمنزل دستور میرود بعد ازانکه جمعیی از سپاه خود بر دروازه اش مینشاند، و با معدودی از جانداران برگزیده اش درون خانه در آمده بی هیچگونه مدافعه ومزاحمه احدی اورا اسیر میکند وآنگاه جماعتی از سپاه بتسخیر دولتسرای راجه فرمانفرمای میسور میفرستد، ولیکن راجه ازین واقعهٔ تنگدلی و پریشانی را بخود راه نداده اظهار اطاعت و انقیاد کرد وحیدر علی خان را طلبیده باکمال اعزاز و اکرام تلقّی نمود و در بارگاه عام برسرِ انجمن چنین فرمود که راه وروش نند وراج از چندی آنچنان از جادهٔ راستی واعتدال منحرف گشته، واز جهت ارتکاب امور نامرضیه، او آنقدر ظنون مرا نسبت بخود فاسد کرده بود که پیش نهاد خاطر حق گزین من همین بود که رقم عزل بر جریدهٔ روزگارش کشیده شود و دست وزارت بچنین سپهداری کفایت پیشه زیب و زینت

پذیرد الحمد لله که آنمهم بی مداخلت این نیازمند درگاه احدیت
نیکو سرانجام پذیرفت اکنون باکمال طیب خاطر وخوشنودی
میخواهم که زمام حکومت درکف کفایت چنین سپهدار
کارگزار سلیقه شعار واسپارم ؛ چون حیدر علیخان سپهدار
بکام دوستان کار فرمای میسور را در این واقعه اینچنین ترسان
ولرزان می بیند زبان مبالغه پرور ؛ بدلجوئی راجه میکشاید ومراتب
محبّت و هواخواهی خود را بر وجه ابلغ خاطرنشین وی مینماید ؛
واز بهر براءت ساحت خویش درین سانحهٔ هولناک ؛ چنین
میگوید که اگر دستور پرزور قصد جانِ وی نداشتی حاشا که او
مصدر این همه شورش واذا گردیدی ؛ نواب حیدر علیخان ؛ دستورِ
اسیر را با دو پسرش درین قلعه محبوس گردانیده وظیفهٔ شایسته
از بهر ایشان تعیین نمود ؛ پدر تا سیزده سال بعد سنوح این
نکبت و وبال در قید حیات بود وآنگاه پدرود این جهان گذران
نمود ؛ پس از انکه حیدر علی خان حریف غالب خود را
بروز سیاه زندانیان درنشانیده تمامی مناصب جلیله دولت
مسوریه را خودش متصرّف گردیده بود یکسر مهمّات ملکی برای
ورویّت خود کفایت کردی وباستصواب راجه کمتر سر فرود
آوردی با این همه. بسیاری از زمینداران وراجگان دوردست
از اطاعتش سر پیچیده از اعتراف نمودن. بحکومت واقتدارش

سر باز زده بودند ؛ ولیکن چنان می نماید که ناخشنودی این جماعت را نزد او هیچ وقعت نبود چه در ماه می سال یکهزار و هفتصد و شصت هنگامیکه موشیرلالي فرمانفرمای پاندیچري ازو درخواست کمک نموده بود تا افواج وظیفه پرورد خود را با توپخانه که در تحت فرمان برادر حلیانه اش مخدوم علي خان بود بامداد جماعه فرانسیس بفرستد ؛ پس از روانگي این سپاه آنقدر وثوق بر دست و بازوی مردانه خود داشت که با همین جمعیّت سه صد سوار برگزیده اش که بحمایت و جانداریش میپرداختند تا چندگاه در مقام دریا دولت باغ که بر مسافت سه میل از قلعه سریرنگپتن است بسر برد ؛



روانه کردن نوّاب حیدر علیخان مخدوم علیخان را با جنود و توپخانه باعانت جماعه فرانسیس بقلعه پاندیچیري و بتصرف در آوردن انگریزان آن قلعه را ومراجعت نمودن مخدوم علیخان ناکام و بمعرض عتابِ نواب درافتادن وسپس بشفاعت مردم فرانسیس ودیگر منصبداران ازان رهائي یافتن ،

پوشیده مباد برخوانندگان اخبار نواب حیدرعلی خان که چون واقعه درخواستن موشیرلالي کمک شایسته از حیدرعلیخان از بهر حمایت پاندیچیري از دستبرد جماعه انگریزان وروانه

ساختن آن سپهدار دولتیار گوئی تمامت سپاه و توپخانه
خودرا بسرگردگی مخدوم علي خان خسر پوره اش ، وبدر رفتن
پاندیچیری از تصرف جماعه فرانسیسیه و بناچار ناکام
برگشتن خان موصوف و بمعرض عتاب وخطاب حیدر علیخان
درآمدنش بادیگر خصوصیات وابسته آن واقعه ، شعر برگونه طرفگی
ومُنبی از شهامت و مکرمت وحریت و مرحمت نواب
حیدر علیخان بود که اساس این مختصر بر اعلام امثال این چیزها
نهاده شده ، وصاحب تذکره نواب حیدر علیخان که این اوراق
ازان مترجم شده گوئی آنرا یکباره قلم انداز کرده بود ، مناسب
چنان نمود که این مقام از کتاب مآثر حیدر علیخان بهادر
برنگاشتهٔ موشیر م د ل ط فرانسیس ترجمه کرده باصل
کتاب ملحق گردانیده شود ، وهمچنین دیگر مآثر واخبار شایسته یادگار
ازان کتاب برگرفته باقتضای مقامات خویش برین مختصر
اضافه کرده خواهد شد ؛ اکنون بر سر حرف باید شد ؛ در سال یکهزار
وهفصد وشصت عیسوي در آنزمان که حیدر علیخان بهادر بحمایت
مکنت واقتدار خودش از سطوت و دستبرد جماعه مرهته
اشتغال میداشت پاندیچیری مستقر جماعه فرانسیسیه
ازصولت انگریزان بمعرض خطر عظیم بود بنابران برحسب
استمداد موشیرلالي ، حیدر علیخان هفت هزار مرد جنگي را ازسوار د

پیاده با توپخانه بسرکردگی مخدوم علي خان روانه آنصوب نمود ؛ و آن مرد بردل پس از مدافعه جمعیّتي از افواج انگریزي که از عبور رود مانع جنودش شده بودند در حوالي پاندیچیري رسیده تا دو ماه در آنجا اقامت نمود و درین اثنا چندین بار سپاه خود را درون قلعه بحمایت آن فرستاد و بارها بتحریض موشیرلالي همّت بر گماشت تا بیرون قلعه آمده بجنگ انگریزان مصاف آرا گردد ولیکن بر دل موشیرلالي آنقدر صولت و سطوت افواج انگریزي استیلا یافته بود که زنهار بر تحریض نمودن مخدوم علي خان و دل دادن سپاه خودش اثري مترتّب نگردید ، و بناچار بباعثه جبن و نامردي ، مفاتیح آنچنان قلعه حصین را استوار بدست سرکردگان افواج انگریزي واسپرد ؛ و خودش از ان میان رخت بدر برد ؛

بنابران مخدوم علي خان از انجا به بنگلور باز گردید و یکسر سواران فرانسیس را که در رساله سیوس آلن دهیوگل بودند وتمامي اهل حرفه و پیشه وران را که در انجا اقامت داشتند همراه خود آورد ؛ در آمدن این جماعه فرانسیسیه فوزي عظیم بود که در فیروزمندي و نیک سرانجامي نواب حیدر علي خان افزود ؛ چه اکثري ازین پیشه وران از مقوله زرّادان یراق و جوشن ساز و آهنگران و صیقلان و نجّاران آلات و اسلحه جنگ پرداز

بودند که مردم فرانسیس از بهر قور خانه پاندیچیري بجستجوی تمام و خرچ مبلغ گرانمایه فراهم آورده بودند ؛ چون نواب حیدر علي خان نسبت بقوم فرانسیسیه خیلی خوشگمان ، و دلیري و چابکي ایشان را بسیار استحسان می نمود ، درآمدنِ سوارانِ آنطبقه در جرگه سپاهش اورا خرّم و شادمان ساخت ؛

و ازینجهت اسباب شادماني او دوبالا گردید که همراه سواران فرانسیس جمعي از پیشه وران آنطبقه آمده بودند که او بسوی ایشان بسیار حاجت میداشت ؛

اگرچه حیدر علي خان بغراز آمدن این جماعه ، بسیار شادمان گشته بود ولیکن از رهگذر ناکام بازگشتن برادرش مخدوم علیخان از پدیچیري خیلی آزرده شده خان موصوف را باکمال سردمهري تلقّي نموده مورد عتاب گردانید که کار خود را ناتمام واگذاشت و از محاصره پاندیچیري دست برداشت و کار این عتاب را بدان درجه رسانید که بدون آنکه جوابِ این سوال از داستماع نماید ، اورا از منصب سپهسالاری معزول گردانیده در جرگه سوارانِ سرسري منسلک ساخت یعنی که او شایستگي فرماندهي و سپه سالاري ندارد ؛ ازین سلوک که نواب نامدار مانسبت به برادر خود پیش کرد ، عالمیان ، انگشت حیرت بدندان لزیدند ؛ و منصبداران

و سپاهیان که شریک این مهمّ بسر نیامده بودند خیلی اندوهگین و دلگرفته شدند؛ بسیاری از ایشان خاصه مردم فرانسیس که همراه آمده بودند بشفاعت مخدوم علی خان پرداختند چون از سُننِ گزیده آن سپهدار نامدار بود که اگرچه بر امر ناشایسته اظهارِ غضب می نمود از راه انصاف انحراف نمی فرمود بنابران چون سخنان شفیعان درباره عدم قصور خان مذکور استماع فرمود برین معنی همداستان گشته تمامی منصبداران افواج او را طلب داشته از ایشان خصوصیات راه و روش خان موصوف درین مهمِ پاندیچیری نیکو استفسار نمود؛ تمامت ایشان یکدل و یکزمان، جوهر مردانگی و فرزانگی او را بستودند؛ و از هرگونه نقیصت، براءتِ ساحت او نمودند؛ بمجرّد شنیدن این سخنان، نواب حیدر علی خان فرمان داد تا سواری خاص او را با سایر ساز و سامان شوکت و توزک بزودی بیاراستند؛ هنگامیکه آن سپهدار نامدار درین کوکبه پرشکوه و شان با انبوهِ مجلسیان متوجّه خانه مخدوم علیخان بود او را دربار از پیاده پاروان مانند یکی از عامه سپاهیان یافت؛ همینکه نظر آن سپهدار نامجو بر او افتاد، از فیل خاصه سواری خود پیاده گشت و بزودی نزدیک خانِ موصوف شتافته او را باغوش شفقت درگرفت و چند کرّت بدل بادی معانقه کرد و تقریباً بدین عبارت دلجوئي

او نمود و عذر خطای خود خواست ؛ از تقریر هواخواهان شما حالا
برمن چنین روشن گشت که درین لوم و عتاب ، دور از صواب
بوده ام و بخانهٔ شما بگام اِعتذار میرفتم تا عذر خطای خود از شما خواهم
و شاد شدم که شما را در راه دیدم تا این اعتذار برسر بازار که میکنم
نیکو اِبرای ذمّت شما نزد کافهٔ مردم نماید ؛ سپس او را بر فیلِ
خاص خود سوار گردانیده و خود ش بر اسپ سوار شده
باتمامي کوکبه و توزک سواریش پیش او میرفت و دیگر
مردمان و سپاه در عقب او بودند از وقوع خوشدلي سپهدار
نامدار با مخدوم علي خان ، جمهور مردم آنچنان شادمان گشتند
که در اثنای راه محمدت و ثنای آن سپهدار که مذیّل بستایش
مخدوم علي خان بود سرایان میرفتند ؛

اگرچه ظاهر این حال ، دلالت برین داشت که باعثِ
سلوک آن سپهدار نامدار در هر دو صورت خشم و رضا
با برادرش همین تاسّي جادهٔ انصاف و تخالفّ از راه اعتساف بود
و لیکن بر ناظران حال و مقام آن سِپهدار نامجوی نیکو روشن است
که این نمط خطاب و عتابش نتیجهٔ مصلحت ملکداري و لازمهٔ
سیاست سپهسالاري بوده زیرا که چون او دران زمان درصددِ
اقتنای جاه و مکنت عظیم بود و سرش آرزوی ملکداري و کشور
خدیوي داشت این عتاب ، بمضمون ——— ع

ای در بتو میگویم دیوار تو هم بشنو ، سبقی بود از بهر دیگر منصبداران تانیکو یاد دارند واز خاطر فرو نگذارند که چون او در قصور وابسته امور نام و ننگ و مهمّات پیکار و جنگ بر برادرش که نزد او چون جانش عزیز و گرامي بود نبخشود و پاداش شایسته کردار در کنارش نهاد زنهار در امثال این صورت بر دیگران ، راه عفو و بخشایش نخواهد پیمود ؛



لشکرکشیدن ویسواجي پندت سردار مرهته بر سر میسور و پنهاني برانگیختن راجه میسور ، اورا برگرفتار کردنِ حیدرعلي سپهدار و آگاهي یافتن و کناره گزیدنش پیش از وقوع این سانحه دلازار ؛

در ماه جون سال یکهزار و هفصد و شصت عیسوي فوجي از مرهته بسرکردگي ویسواجي پندت بعزیمت مطالبه نمودن چاریکِ خراج بحدود سرینگپتن رسید ، راجه میسور ، رسولي را زدان پنهاني نزد این سپهسالار فرستاده حال نکبت اشتمال خود را بروی شرح داد و باکمال ضراعت و ابتهال ازوی درخواست تا او درباره استخلاصش از قید و بند مسلماني نامرومند (یعني حیدر علیخان) سعي نماید ، سپهدار مرهته بباعثهٔ تعصّب دیني یابداعیهٔ طمع زر بر . بمعني همداستان شده باتمامي جمعیّت سپاه خویش

بصوب دار الملک سرینگپتن بعزم یورش لشکر میکشد حیدر علیخان ازین مکر دوستان هیچ آگاهی نداشت اولاً پیش آمدن افواج مرهته را بر مطالبهٔ چاریک خراج (چنانکه دستور ایشان بود) حمل نموده؛ ولیکن پیشتر که هجوم شان بساعتی چند بر تمامی منصوبهٔ راجه وسگالش مرهته مطلع شده دانست که قصد ایشان گرفتار ساختن اواست؛ بنابران فرصت کار از دست نداده بفور از انجا با تنی چند از جانداران، پنهان بجانب بنگلور که سپاه خاصه خودش (چنانچه بالا مذکور شد) بضبط وحراست قلعه آن تعئین نموده بود میشتابد؛

میگویند که هنگام بر آمدن نواب حیدر علی خان از قلعهٔ سرینگپتن بعزم بنگلور، منتسبان راجه برین معنی آگاه گشته چندین گلوله از توپهای قلعه بروسر دادند وجماعهٔ از سواران مرهته نیز در دنبال وی تاختند ولیکن اثری بران مترتب نگردید و سپهدار نامدار صحیح وسالم بقلعه بنگلور رسید؛

فرستادن راجه میسور جیشی بسرکردگي کناري را واز بهر محاصرهٔ بنگلور و هزیمت یافتنش از جنود نواب حیدرعلي‌خان و درآمدن سپهدار مظفّر بقلعه سرینگپتن و پس از محبوس گردانیدن راجه خودش بالاستقلال مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور، حیدرعلیخان مسرعی پیش مخدوم علیخان میفرستد تا بزودي هرچه تمامتر با آنهمه افواج که پیشتر ازین بکمک فرانسیس به پاندیچیري فرستاده شده بود، از آرکات روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بضبط حصارهای داخل حکومتش می پرداختند برمی نگارد تا بحراست وحمایت محالات مفوّضه خویش نیکو پردازند و هرقدر مردم کار و سپاه کارزار که بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرصت پیش بردن کار و حمله آوردن بر حریف ماهر دقایق کارزار پیشتر که از بازگشتن افواجش از آرکات از جمله مغتنمات می شمرد بزودي آنقدر جنود که ممکن بود فراهم ساخته بسرکردگي سپهسالارش کناري راو به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو کوشند ؛ ولیکن حیدرعلي خان

که درین عرصه روزگار جمعیتی از پیاده وسوار از هواخواهان و وابستگان خود فراهم ساخته بود آنچنان سپاه غنیم را محقر وناچیز شمرد که بفتوای جرأت انتظار یورش ایشان اندرون قلعه نمودن از دربددلي ونابکاري شمرده باجمعیت سپاه خویش ازقلعه برآمده پذیره شان می شود ولشکر راجه راهزیمت فاحش میدهد وکناري را وسپهسالار لشکر راجه را اسیر میکند* درینمقام از روایات ثقات هیچ مفهوم نمی شود که آیا درین جنگ وپیکار که حیدر علي خان راباافواج راجه میسور اتفاق افتاده جماعه مرهته حاضر بودند یانه ؛

حیدر علي خان سپهدار مظفر ومنصور باسپهسالار اسیر به بنگلور مراجعت می نماید؛ وپس از اندک زمانه که مخدوم علیخان باجنود مجنده اش بدو ملحق می شود ؛ حیدر علي خان باتمامی سپاه کینه خواه متوجه دارالملک سریرنگپتن می گردد وبی هیچگونه مقابله ومزاحمه اندرون قلعه می شتابد، راجه رادرون حرمسرایش محبوس می نماید وشیران وکارگزاران اورابیرون میراند؛ ویکسر مکنت واقتدار وشان وشکوه راجگي رابزور متسلط میگردد ؛ این واقعه جانکاه دراواخر سال یکهزار وهفصد وشصت عیسوي صورت پذیر شد ؛

* میگویند که سپهسالار میسور را درقفص آهنین مقید ساخته بود ؟

پیشتر کی استخلاص انگریزان پاندیچیری را از دست جماعه فرانسیس که در اواخر سال یکهزار و هفصد و شصت عیسوی صورت گرفت موشیر لالی یکی از ائمّه دین را که بنام اُسقُف مالیکار ناسیرس خوانده می شد نزد ویسواجی پندت سپهسالار طبقهٔ مرهته که دران روزگار در صوبهٔ کرناتک بسر می برد فرستاده استمداد کمک نمود، از بهر وانمایش عظمت شان این سفارت سه هزار سپاهی از مردم فرنگ بسرکردگی موشیر آلین همراه سفیر کرده بود ولیکن چون کار طبقهٔ فرانسیس درین جز و زمان از رونق وبها افتاده و بحدود زوال مشرف گردیده بود بر تمطق وزبان آوری اُسقُف مذکور اثری مترتب نگردید و پیش از انکه موشیر آلین از معسکر مرهته رخصت انصراف یابد خبر استخلاص شدن پاندیچیری بدو رسید بنا بران باتمامی جمعیتش متوجّه سریرنگاپتن گردید. بمجرّد رسیدنش در آنمکان حیدر علی خان سپهدار که حالا درزی شهریار بر آمده بود این جماعه را در سلک ملازمان خویش منظوم ساخت و ایشان پس از چندی دران سرکار، مصدر کارهای شگرف و سود مند گردیدند سپاه پیادگان او را آداب و قواعد جنگ خاصه مردم فرنگ آموختند و توپخانه اش را بفروغ و تاب دیگر بر آراستند،

توسّل جستن میر شریف علیخان نواب بسالت جنگ برادر نواب نظام علیخان اسد جنگ صوبه دار ملک دکن به نواب حیدر علیخان بهادر از بهر تسخیر صوبهٔ سرا و قلعه آن مشروط بشرایط چند



پس از آنکه مملکت میسور بر آن سپهدار نامدار مسلّم گردید او تمامی محال و اعمال وابسته آن را که از جهت عزلت و گوشه نشینی رای، و بد دلی و سوء تدبیر دستور تیره رای بتصرف حکمهٔ متغلّبه در آمده بود مستخلص نموده منضاف مملکت میسور گردانید خاصه کانور و کرپه و سانور که افاغنه بتغلّب، متصرف آن گشته بودند از ایادی ایشان انتزاع نموده داخل ممالک محروسه ساخت؛ ازین جنگ و جدال که سپهدار نامدار در تسخیر این سه ناحیه از دست افاغنه که پردلی و تهوّر شان در تمامت هندوستان مثل است بکار برده و غاصبان متمرّد را نیکو مقهور و مخذول گردانیده مظفّر و فیروز شد، آوازه شیردلی و جلادت و صیت سپهسالاری و بسالت او در گوش جهانیان رفته و مهتران نزدیک و دور از و حساب گرفتند و بمقام بیم و امید نسبت باو در آمدند چنانچه نواب بسالتجنگ

برادر نظام علي خان صوبه دار دکن که فرمانفرمای کشور ادهوني بود
ودران روزها ، به محاصره قلعه صوبه سِراکه از دیر باز بتصرّفِ
جماعهٔ متغلّبه مرهتّه در آمده بودمی پرداخت ومیخواست تا از
ایادي ایشان مستخلص ساخته مضاف ادهوني گرداند ، بنابران
ازان پردل نامدار درخواست تائید نموده ؛ تفصیل این اجمال
آنکه چون در سال یکهزار و یکصد و شصت و شش هجري
نواب نظام علي خان اسد جنگ پس از آلودن دامن مردمي
بخون برادرش نواب صلابت جنگ که بعد کشته شدن
برادرش نواب ناصر جنگ پسر مرحوم نظام الملک
فرمانفرماي دکن بر دست افاغنه ، روزکی چند بر مسند حکومت
متمکّن شده بود ، بمسند صوبه داري بر نشست ، بداعیه طمع افزودنِ
اسباب ثروت ونعمت و باعثهٔ غیرت دین وملّت
هوای آن در سرش پیچید که بنهب و غارت شهر پونه
دار الملک دولت پیشوایان مرهتّه پردازد بنابران
هنگامیکه زباني جاسوان حالي او گردید که بالاجی را و فرمانروای
پونه باتمامي جنود وعساکر خویش از بهر نظم ونسق ملکِ
خاندیس رفته است فرصت کار غنیمت پنداشته بالشکرِ
گران بصوب پونه بشتافت وپس از تاراج کردن
مال ونعمت فراوان دران شهر آتش زد ومعابد هنود را

سوخته با خاک برابر ساخت و هیچ دقیقه از دقایق خواري و بیحرمتي
فرو نگذاشت ولیکن همینکه این خبر وحشت اثر گوش گذار
پیشوا گردید بطریق ایلغار با حشري بیشمار از سپاه کینه خواه
چون مرگ ناگهان بر معسکر نظام علي خان متّصل همنا باد
فرو ریخت و لشکریان دشمن را فرصت سر خاریدن نداده
بقصد انتقام تیغ بي دریغ در ایشان بنهاد اکثری از سرداران
نظام علي خان کشته شدند و برخي اسیر گشتند نظام علي خان خودش
همگي ساز و سامان حشمت و جاه و خیمه و خرگاه باز پس
گذاشته نخست بقلعهٔ که دران حدود بود ملتجي و پناه جو
گردید وانگاه بفرستادن پیشکش هشتاد لک روپیه
نقد بطریق سر بها، جان خود را از دست پیشوا که قاصد انتقام
شدید از و بود واخرید علاوه آن زر نقد، صوبه برهان پور باضمیمه
دولت آباد و احمد نگر و صوبه سرا بتصرّف کارگزاران
دولت پیشوا واگذاشت و ازان پس این صوبجات
در قبضه دولت پونه بماند؛ الحال فرمانفرمای پونه بالاجي راو
پیشوا را کار کمنت و اقتدار بجائی میرسد که هیچکس را
از امیران هندوستان بحساب نمیگیرد و جز خویشتن را
در عالم نمي بیند چنانچه بعد قلیلي از ایّام و لد ارشد خود
بسواس راو را مصحوب سداشیو پندت عرف بهاؤ

با جمعیّت سه لک سوار و خزاین بیشمار و توپخانه گران از بهر تسخیر دار الخلافه شاه جهان آباد و ممالک مجاورِ آن روانه میکند و ایشان درانحدود رفته دست یغماگري و تطاول بران مرز و بوم میکشایند و تمامت سرزمین صوبه دهلي ولاهور را پي سپرِ هیونان جهان گرد می نمایند حال تسلّط و تمکّن ایشان دران حدود برین منوال می ماند تا آنکه احمد شاه دُرّاني فرمانده افغانستان با جیوش بحر جوش چون سیل دمان از ملک کابل متوجّه هندوستان می گردد و خیل سواران جماعه مرهتّه را با لشکر افغانان در ظاهر پاني پت تلاقي صورت میگیرد آنان در شیوهٔ جنگ و پیکار، تاب مقاومتِ اینان نیاورده راه فرار می پیمایند و یکسر ساز و سامان و مال و نعمت بیکران براعادي مظفّر وا میگذارند درین جنگ شصت هزار نفر از ایشان کشته شدند چون این خبر نکبت اثر به پیشوا رسید کارش از سراسیمگي و وحشت بمالیخولیا کشید و در همان حال ازین جهان ارتحال نمود نظامِ دولت پونه اختلال پذیرفت و آن مکنت و اقتدار رخ بزوال بنهاد، اکنون هواي روزگار، میر شریف علي خان بسالتجنگ برادر نظام علي خان، مرزبان ادهوني را دیگ هوس ملک گیري در جوش می آرد چنانچه مرار را و حاکم گُتّي

و افغانان کرپه را همراه خود گرفته باافواج گران متوجّه هسکوته (پرگنه از مضافات صوبه سِرا) گردید و قلعه آنرا محاصره نمود ولیکن از رهگذر عدم ورزش خودش در امور وابسته جنگ آوري و قلعه گشائي و سایه پروردگي سپاهش، محصورانِ حصار که قلعه دارش مکند سربت نام داشت و در فنونِ سپاهیگري ماهر بود آنچنان بدافعه افواج محاصِر نیکو پرداختند وسخت کوشیدند که نزدیک بود که نَواب صاحبِ ما باکمال بدنامي و رسوائي دست از محاصره بردارد، درین میان باشارت بعض از مشیران خود، مکتوبي، به حیدر علي خان که آوازه سانحشوري و شیر زوري و دشمن شکني و قلعه گیريِ او، در آن زمان، گوشزد جهانیان شده بود متضمّنِ مسائلت یاریگري وامداد، ارسال داشت ولیکن سپهدارِ پخته کار پیش از آنکه بامداد او پردازد با نواب موصوف شرایط آینده استوار و ممهّد گردانید که آن سپهدار باجنود و توپخانه اش برظاهر قلعه خواهد آمد و باتّفاق لشکر نواب موصوف بمهم حصار گیري اشتغال خواهد نمود و پس از تسخیر قلعه هر یک از فریقین آن بهره را از قلعه بتّصرفِ خود درخواهد آورد که بدانسو حمله برده است؛ و تمامت توپخانه و ذخیره ساز وسامان جنگي و هرگونه مال و متاع دیگر

که بدست فریق حیدری افتد از آن نواب ممدوح خواهد بود خواه او آن اشیارا بجنسه بگیرد یا قیمت آن از و باز یافت نماید ؛ و آن سپهدار بأزای آن جد و جهد ' قلعه و مضافات آنرا متصرّف خواهد گردید ؛

سپهدار نامدار باجنودِ آداب فروسیت ورزیده و شدائد عرب و پیکار دیده و بزرگ توپخانه که گوله اندازانش همه مردم فرانسیس بودند فرا رسیده بزودي بامور وابسته قلعه کشائي اشتغال ورزید . بنهجیکه یکسر مباین آن منهاج بود که افواج نواب صاحب ما پیشتر مسلوک داشته بودند ؛ چنانچه در عرصه قلیل نقبها کنده و از باروت پر کرده دو تا برج و پارهٔ از حصار را بپرانید ؛ ازین نمط کار ' محصوران قلعه مضطر گردیده بزودي قلعه را تسلیم کردند و خود شان جان بسلامت بردند ؛

پس از فتح قلعه نواب بسالتجنگ (که سپهدارِ نامدار ازان پس اورا بلقب تاجر یاد میکرد) همه اشیای بدست آورده قلعه را بر دست حیدر علي خان بزر نقد فروخت و باوي عهد کرد که بقیّة العمر سر از جادهٔ اتّحاد او بیرون نکشد و در راه رضاجوئي ثابت قدم باشد و بوسیله عرضداشت ' بنای دوستي و اتّفاق و اساس یکجهتي و وفاق فیمابین آن سپهدار

وشاه دهلی موسّس گرداند چنانچه پس از انقضای روزی چند سفیر محمد شاه پادشاه دهلي بااتحاد نامه وسپر و شمشیر مرصّع کار و پالکي جهالردار و چتر جواهرنگار وماهي و مراتب وکوس وعلم با دیگر هدایا ونوادر روزگار رسید وآوازه فتوحات تازه و بلند نامي بی اندازه اش آویزه گوش جهان وجهانیان گردید؛ اکنون سپهدار نامدار بالقب غرّاي نواب حیدر علیخان بهادر خوانده شد وازین پس این امیر کبیر درین کتاب بهمین لقب یاد کرده خواهد شد؛ نواب حیدر علیخان بهادر پس از تسخیر قلعه باجماعه مرهتّه همواره در جنگ و پیکار غالب آمده قلعه مرگسرا و مکهیري که از مضافات صوبه سِرا بود از ایشان بزوربرگرفت وخطّه ابسنگر یا یاسا را بتصرّف خویش درآورد؛



استغاثه مهابُد هی متبنّای بیلّ رسنبهو راجه بلّ نور دارالملكِ کنتره از حیدرعلیخان تابل ستیاري او بر مسند راجگي که حق او بود ورانی بیوه بغصب متصرّف آن شده متمکّن گردد،

درسال یکهزار وهفصد وشصت و دو عیسوي بید رسنبهو راجه بدّنور لاولد مرد اگرچه پیش از وقوع این سرگذشتِ ناگزیر، برحسب شریعت هندوي برهمن. بچه مُهابدهي نام را بپسر خوانده یا بمتبنّائي برداشته بود ولیکن بیوه راجه، پسر خوانده

مذکور را هیچ محل ننهاده و در امور ریاستش دخل نداده خودش مسند آرای حکومت گردید ؛

چون حکومت کنزه از مضافات صوبه سرا شمرده می شد برهمن بچه شکایت نزد حیدر علی خان که حاکم آنصوبه بود برده دریوزه دستیاری ازو نمود تارانی را از مسند حکومت بیرون راند و اورا بجایش بر مسند راجگی بنشاند ؛ نواب حیدر علی خان که همواره این چنین واقعه را از فتوحات غیبی می شمرد فرصت کار مغتنم شمرده نخست ، فرمانی باحضار رانی صادر فرمود ؛ ولیکن چون رانی در برقع زنان ، دل مردان داشت و از رهگذر اختلال امور سلطنت دهلی از دیر باز خوکرده آن شده بود که احکام بادشاه و دیگر اعیان دولتش را خوار دارد و سر باطاعت آن فرود نیارد ، رسول حیدر علی خان را چنین پاسخ داد که من بسر خود این دیار را فرماندهم و بنابران سر برخط فرمان کسی نمی نهم چون اینگونه جواب ، ناملایم طبع حیدر علیخان که حیله ، از بهر لشکر کشی و ملک گیری میخواست ، آمد ، عزیمت جنگ را تصمیم نمود ، ولیکن صعوبات طرق دشوار گذار آن بوم و بر سنگلاخ ، عایقی بود عظیم از بهر عبور لشکر ؛

برخوانندگان این سواد پوشیده مباد که بدنور بلده حاکم نشین ولایت کنره یکی از شهرهای نامی هندوستان شمرده می شود دران زمان عدد سکانش کمتر از پنجاه هزار نبود ولیکن این قلت عدد با وسعت و فراخی آن بلد که دوره اش از سه فرسنگ متجاوز است هیچ مناسبت ندارد، وزینهار این حرف فراخی، محمول بر مبالغه نخواهد گردید هنگامیکه بر خصوصیات آینده نظر کرده خواهد شد که کوچه و برزن های شهر بدنور اکثر تا دو فرسنگ بر خط مستقیم میکشد و در اغلب محلات آن، اعیان و ارکان دولت کنره اقامت دارند که خانه های ایشان در میان باتین وسیع می باشد که محتویست بر آبگیر و خانچه ها و انواع درختان بلند که بر تمامی طرق و سبل سایه می اندازند و بر دو رسته بر زنهای شهر جویهای آب شیرین و صاف و روشن که دیدنش دیده را نور و سینه را سرور بخشد روان است و شوارع و طرق، دیگر گونه تبلیط بجز فرش سنگریزهای کوچک ندارند؛

این زیبا شهر عشرت بهر در جوار کوهچه واقع است که بر قله آن حصنی است حصین و استوار و پس ازانکه متصرف دولت حیدری در آمده در تحصین و احکام آن

اهتمام بیشتر رفته واین کوهچه در میدان گاهی است که
قطرش پنج یا شش فرسنگ است و گرداگرد آن جبال
و غیاض متشاجر که بهر جانب تا بیست فرسنگ بیش
ممتد میگردد بنحویکه عبور ازان هرائنه دشوار است . بجز از
کوچه تنگي که بر هر مسافتی کوچک قلعه دارد از بهر حمایت
راه از هجوم افواج بیگانه ، وهمانا این نوع عقبات از بهر لشکر
قاصد آن شهر سدّی است مانع از عبور زیراکه بر هر چند گام آنرا
بفوجی سبکمایه دران راه تنگ میتوان معاوقت نمود
و اقامت گاهی دیگر از برای آن لشکر . بجز همان رهگذار
ضیّق نیست و در آنجا عرصهٔ اخطار از حملات سکنهٔ آن دیار ،
زیراکه ایشان از کوچهها و طرق تنگ آن آگاه اند
وبر اعادي ازان تنگچهها همواره کمین کشادن میتوانند
وجنگل آن اکثر از قصبات وجود پذیرفته که بریدن آن
دشوار است و سوختنش دشوار تر و تمامي بیشهها وغیاض
ماوای شیر و پلنگ و خرس و فیل ، و پر از حیّات
و میمون وحشرات زهرپاش و مهیل ؛
اینچنین عوایق وموانع نامندفع ساختني هرآئینه سنگراه بزرگ
بودی از بهر عزیمت حیدري اگر آن پسر خوانده راجه
که محبوب ساکنان آن دیار و امیران آن دربار بود

خضر راه او درین ظلمات نگردیدی؛ اکنون نواب حیدر علیخان
بارادت تسخیر آن بوم وبر، بنگر را بگذاشت و پور
خوانده راجه را همراه خود گرفته بسرکردگی شش هزار مرد
از بهین سوارانش و جمعی از پیادگان که خو کرده طیّ
جبال و غیاض بودند روانه منزل مقصود گردید درین یساق
پایه لشکر حیدری همین عدّت کثیر از نرگاوان بود که بران
برنج بار کرده بودند دیگر هیچگونه اسباب واساس لشکر
همراه گرفتن مناسب حال نه پنداشته جریده با اسپ
و قمچی بسرعت قبول و دبور بسوی شهر بدنور بشتافت،
کوچ لشکر حیدری بدان تیزی و اخفا صورت گرفته که
در راه با هیچ معاوقی از طرف رانی دوچار نگردید و پیش
ازانکه رانی ازین چالش و جنبش خبر یابد لشکرش بسواد بدنور
رسیده بود سوارانش که معوّد جنگ هرگونه بوم وبر بودند در دلهای
بدنوریان که ازین جنس جیش سلحشور پیشتر ندیده بودند
از ترکتاز خود عظیم دهشت و هیبت درانداختند، مشاهده
نیکو ورزش و سبکخیزی افواج حیدری و حضور پور راجه
وارث مسند راجگی در هر مقام حیدر علي خان را مقبول
خلایق گردانید بلکه مردم آن دیار او را قطب محافظ آن
بلاد انگاشته باکمال دلگرمی و احترام پذیرفتاری نمودند؛

بمجرّد رسیدن افواج حیدر علی خان بهادر در میدان بدنور سوارانش جمعیّتی را از جنود رانی که از بهر مدافعه او پیش آمده بودند هزیمت داده از هم پاشیدند و رانی خودش که آنقدر فرصت وقت نیافته بود که خود را بجامی رساند و از دستبرد سپاه حیدری خود را دور تر گرداند در عین گریز، تعاقب کرده و بر گرفته و پیش حیدر علیخان آورده شد؛ و روایتی دیگر این است که رانی تاب مقاومت افواج حیدری نیاورده در قلعه متحصّن گردید ولیکن پس از برداشتن صعوبت محاصره بیست و هفت روزه آخر کار بفتوای اضطرار سر تسلیم پیش نهاد و سند راجگی بحریف غالب وا داد؛ مهابدهی که حیدر علی خان بهادر بادی عهد و پیمان موکّد با حلاف و ایمان بسته بود اکنون فارغ البال بر اوج دولت و اقبال مرتقی گردیده خود را از مکاره روزگار ایمن شمرد ولیکن از رهگذر گوش نهادن بمشورتهای بد آن زن نابخرد کارش از مسند امیری بمحبس اسیری انجامید؛ تفصیل این اجمال آنکه پیش از مقابله و محاربه که با رانی صورت گیرد برهمن زاده متبنّا با حیدر علی خان عهد و پیمان بسته بود که بازای این اعانت و امداد، بندر بنگلور با ضمیمه خطهٔ از آن مملکت که با سرحد مملکت میسور اتّصال

دارد برکارگزاران دولت حیدري واخواهد گذاشت
چنانچه پس از برنشاندن وی بر مسند راجگی، حیدر علیخان
بکام دل دوستان با جمعیتی از سواران متوجّه منگلور گردید
تا بضبط و تصرّف آن پردازد، ولختی از سپاه خود را در ظاهر
شهر رانه بدنور باز پس گذاشت؛
راني بوقوع این روداد حرمان بنیاد، خیلی خسته خاطر
می زیست و هیچ نمیدانست که با چنان حریف غالب
که او را بدین روز سیاه درنشانیده چه تدبیر کند تا درکارِ
او شکست و تباهي راه یابد؛ آخرکار رو بدین حیلت
درآورد که باپور خوانده راجه، اظهارِ دلخوشي وملاطفت کرده
ریاکارانه او را براجگي قبول دارد و تا توان خود را خیرسگال
و هواخواهش وا نموده در تباهي نواب حیدر علي خان فکری
کند یا چارهٔ اندیشد؛ بنابران تا نزد آنجوانِ ساده دل
خیر اندیشي و نیک خواهي خود را بمقام ثبوت رسانیده
باشد، نخست بازبان هرچه تمامتر چرب و شیرین
در عنوان هواخواهي او را سرزنش کردن گرفت که
باقتضای خردسالي و ناعاقبت اندیشي بنام خشک راجگي
قانع گشته اقتدار و اختیار خود را بردست مسلماني بددین
و سفّاکی نگوهیده آئین واسپرد که احتمال قویست که بعد

چندی او را از باقی مانده ریاستش نیز بی نصیب، و تمامی آن مملکت را از آن خویش گرداند؛ القصه بامثال این سخنان ابله فریب آنجوان ساده دل را آنچنان در دام کشید و رام گردانید که او از عهد و میثاق بسته اش باحیدر علی خان، نادم و پشیمان گردید، و منصوبه رانی که از بهر اهلاک نواب حیدر علی خان بسته بود در نظرش مستحسن نمود؛

در زمان اقامت حیدر علی خان در بدنور، دولتسرای راجه کنره منزل گاه او بود و گمان غالب آنکه هنگام مراجعتش از منگلور در همان دولتسرا نزول خواهد فرمود؛ و ازین مشکو تا معبدی بزرگ دران نزدیکی، راهی بود پنهانی زیرزمین که هیچکس جز رانی بران آگاهی نداشت، رانی، عزیمت آن جزم کرده بود که بنیاد و بوم آن مشکو را از خشت و گل تهی گردانیده بباروت پر کند و در شبیکه حیدر علی خان با خاصان و منصبدارانش درون آن، بخوردن طعام مشغول باشد بآتش دادن باروت، آن مکان را بپراند، و در همان زمان افواج ریاست کنره درعین جوش و خروش و هنگامه و پریشانی بسرکردگی راجه زاده دمار از روزگار جنود حیدری برآرند؛ الحق این منصوبه بآسانی تمام صورت گرفتی چه برهمن

دوستدارِ راني با برهمنان آن معبد نهاني درساخته بود و ایشان را از آنِ خود گردانیده؛ اکنون نواب حیدرعلي خان از منگلور باز گردید و آنوقت که اهلاک حیدرعلي خان دران اندیشیده شده بود پیش آمد؛ قضارا برهمني از برهمنانِ آنحدود که از کردار برهمنِ زاني و راني نیک متنفر بود بحیلهٔ خودرا دران انجمن درآورد و بر تمامي منصوبه پنهاني آن نگوهیده خصال راني، نواب موصوف را مطّلع گردانید، حاضران، انگشت بدندان گرفتند ولیکن نواب حیدردل، هیچگونه از جا نرفته بکشف این ماجرا فرمان داد تا پس از انکشاف حقیقت حال، راني را با شوهرش برهمن ناستوده فن و دیگر همکاران آن زن بزاري بکشتند، و پورِ خوانده راجه را اسیر کرده بقلعه مگهیري فرستادند، بدین نمط آن کشور سرتاسر ضمیمه مملکت حیدري گردید؛

از کتاب فتوحات برطنیه در ممالک
هندیه مشهور بجارجنامه



تظلّم نمودن پسر راجه ملك کنره یا کناره از تسلّط مادرش بر مملکت موروثي پیش حیدرعلیخان وتمکّن گردانیدن حیدرعلیخان اورا بجای پدر وصلح دادنش با مادر وبتصرّف درآودن شهر منگلور اوّلا وتمامي مملکت بعد ازان بعلّت غدری که راني نسبت باو اندیشیده بود ،

شگفتي ز کردار حیدر شنو — نوای نو آئین دیگر شنو

چو آورد بوم سرا را بدست — سرسرکشان کرده یکباره پست

روان بود اختر بِبهرو ز یش — فزایش همي داد در روز یش

کنارا که بد کشوری بس بزرگ — نشیمنگه راجگان سترگ

زبس خوبي خاک آن پاک بوم — شدی آشکارا انگبین از زقوم

درختش همه صندل وساج وعود — کشیده همه سر بچرخ کبود

پراز مینک وفافل وجوز وهیل — همه بیشه ودشت وراغ وسبیل

در انجایکی رای بُد کدخدای — چوزین خاکدان شد بدیگر سرای

بجایش یکی خورد کودک گذاشت — بجزوی دگر جانشیني نداشت

پسر نارسیده بده زانش مام | گرفته بکف کارها راز مام
چو مردان بپا داشت کار جهان | بهر شهر و جا داشت کار آگهان
ز کشور نماندیش پوشیده راز | چه از راه کوته چه راه دراز
سپه را بآئین نگه داشتی | ره و رسم شایسته نگذاشتی
کشاورز و بازارگان سربسر | ز هر گونه گون مردم پیشه ور
گرفته همه را بزیر پناه | به نیکی نموده بهر کس نگاه
چو رایان و فرماندهان سترگ | جهان راند تا گشت خوردش بزرگ
رسیده چو شد کودک نارسید | دلش مهر و پیوند شاهی گزید
نشستن بجای پدر کرد رای | ز مادر نشد آرزویش روای
پدر چون شود خاک در قعر گور | کم از خاک گردد پدر مرده پور
بخوردی ممیرا د کس را پدر | کشاورز باشد اگر تاجور
چو زن از زنی سر بشاهی کشید | بجز خود سزاوار شاهی ندید
بشاهی دلش چون شده شیفته | جوان را بامید بفریفته
بامروز و فردا کشادی زبان | زبانش نبود آشنا باروان
سخن بود و زد راستی ناپدید | ز مادر چو فرزند شد ناامید
بیازرد از مام و پژمرد روی | زحیدر ازان درد شد چاره جوی
بگفت ار بمردی ببندی کمر | مرا بر نشانی بجای پدر
ز ماهی بمه برفرازی سرم | گشاده کنی دست بر کشورم
سپاس ترا پاس دارم بجان | بگنج پدر آنچه باشد نهان

سپارم فراوان ازان خواسته   بگوهر همه چیز آراسته

جدا کرده از کشورم منگلور   بخشم نباشم ز فرمانت دور

تو باشي بران مرز برمرزبان   چنان چون بود تن بفرمان جان

مر آن شهر باشد بفرمان تو   کسی سر نه پیچد ز پیمان تو

چو بشنید حیدر سپه برنشاند   بسوی کناره به تندي براند

بنزد دژ آمد چو از دور راه   زن رای آمد برون با سپاه

دو لشکر چپ و راست سربر زده   زمین گل شد از خون هردو رده

پس از آنکه بسیار پیکار شد   زن از بخت واژون گرفتار شد

تنابید با شیر نرماده شیر   بیفتاد در چنگ حیدر اسیر

برخویشتن خواندش آنسرفراز   نکرده بد دست بروي دراز

پسر را بیاورده نزدیک مام   سوی آشتي نیز بسپرده گام

دل هر دو از کینه پرداخته   دو سینه ز کینه تهي ساخته

دو نا سازگر را بهم سازگار   نمود وز دو دو از روانها غبار

دل مام خشنود شد از پسر   بآئین بدو داد جای پدر

نشیمن شدش جایگاه مهي   کشاده دو دستش بفرماندهي

ز بازوی حیدر رسید او بکام   همش مهربان گشت آشفته مام

چو شد رای زاده برائي بلند   بعهد و پیمان شده کاربند

بجا آوریده همه سربسر   نکرد ایچ از گفتهٔ خود گذر

وفا پیش خوانده جفا کرده دور   سپردش دژ و بارهٔ منگلور

جدا گشته زو حیدر نامجوی   بدانسوی با لشکر آورده روی
که آنجایگه را بگیرد بدست   بدانسان که شاید دهد بند و بست
نشاند ز خود مرزبان جابجا   گمارد ز نزدیک خود پیشوا
چو شد حیدر از زاده رای دور   برغمش سخن رانده مادر بپور
چه گفتش بگفتا که ای پور خام   ندانسته از سروری جز که نام
نبایست او را ترا گشت دوست   ترا در جهان بدترین دشمن اوست
بد آید بانجام زین کار کرد   به پیش آیدت رنج و تیمار و درد
بود او مسلمان و بیگانه دین   به بیگانه دینان بود پر ز کین
مسلمان اگر چون فرشته بخوست   چو وابنگری بدتر از دیو اوست
بود نیک شان بد ز بد شان سخن   سراید اگر کس نیاید ببن
بگیرد همه کشورت را بدست   بکیش نیاگانت آرد شکست
شود زو تبه کشور و دین ما   برافتد ازو نام و آئین ما
دلیریکه همتای او اژدها   نباشد ازو چون شوی تو رها
اگر تو بگردون برائی بلند   کشد بر زمینت بخم کمند
شوی گر بدریا ز بیمش نهان   چو ماهی بشستت آردت بیگمان
چو او باز گردد بدین جایگاه   وراساخت باید نهانی تباه
برآورد باید ز جانش دمار   بدستان و نیرنگ نی آشکار
تنش چون شود از روانش تهی   بماند بتو فر فرماندهی
دگرنه تو مر خویش را مرده گیر   سر و تن بخون اندر آورده گیر

جوان چون ز مادر شنید این سخن — فروشد باندیشه سر تا ببن
بگفتار مادر نهاده دو گوش — سپرده روان و دل و جان و هوش
گذشته ز رسم و ره راستان — بکردار بد گشت همداستان
بپاداش نیکی چو شد بدسگال — بزندان بسر برد بسیار سال
سگالیده با همگر مام و پور — که چون وا رسد حیدر از منگلور
بکاخی بیاورده اورا فرود — گسسته نهان کاخ را تار و پود
فرود آوریم آنسرا بر سرش — بخاک اندر آید سر و افسرش
سگالش بدینگونه آمد بجای — میان زن و پور ناپخته رای
کنون حال زن بشنو ای نیکخوی — که چون بود کارش پس از مرگ شوی
چو جوینده کام بود و هوا — چنان چون بود راه ناپارسا
گزیده بکامش یکی برهمن — از و شاد زانسانکه از بت شمن
ورا خواند نزدیکش آنچاره گر — بگفت آنچه بودش بدل سربسر
برهمن پرستار بتخانه بود — بنزدش یکی خانه شاهانه بود
فراوان بآذین بیاراسته — بزینت چو فردوس پیراسته
پی حیدر آنخانه کرده پسند — که بر جانش آرد بدانجا گزند
بگفتش ز بتخانه تا آنسرا — نماید زمین راتهی جابجا
گشاید بزیر زمین ره فراخ — رساند سر نقب تا زیر کاخ
بدانسانکه فرمود آنشوم زن — بانجام آورد آن برهمن
چو حیدر بپرداخت از منگلور — بیامد بجائیکه بد مام و پور

پذیره شده پور و مام و سپاه | دران کاخش آورده از گرد راه

بپیوسته با او ز هر گون سخن | همی جست هنگام آن خیره زن

که ایوان ز مردم چو ماند تهی | بجیدر فرود آرد از ابلهی

کسی را که ایزد بدارد نگاه | نگردد ز دستان دشمن تباه

بفرمان دارندهٔ جان و تن | بکاخ اندر آمد یکی برهمن

نشسته درانجای بدرای نو | همان مادر کشور آرای نو

جز اینان سران سپه سربسر | نشسته یکی ایستاده دگر

بجیدر سخن گفتن آغاز کرد | سر راز پوشیده را باز کرد

نهان بخیه افگند برروی کار | برو نقب پنهان نمود آشکار

شنید و روانش برآشفت سخت | بران مادر و پور گمکرده بخت

کسانیکه بودند انباز کار | بفرمود بستن ببند دراز

همان دم زن و راز داران او | دران کار انباز و یاران او

بدژخیم فرمود کز تیغ تیز | برانگیزد از جان شان رستخیز

ببسته ببند گران پای رای | فرستاد در شهر و بوم سرای

برو کرده زندان یکی از حصار | نشانده بپاسش بسی استوار

سوی رانه بد نورشه با سپاه | که آن شهر بدرای را تختگاه

شد آن شهر و کشور مر او را رهی | فرهمند را شد فزون فرهی

بدست آمدش خواسته بیشمار | ز رایان و نام آوران یادگار

که آنرا کران و کناره نبود | شمردی اگر کس شماره نبود

زر و سیم آموده انبارها　　ز هرگون گهر بود خروارها
طرایف ز هرگون با انبوه بود　　نفایس بسی توده چون کوه بود
تگاور هیونان و پیلان مست　　زر و گوهر آموده جای نشست
چو الماس شمشیر زرّین نیام　　ز زرّین و سیمین رکیب و ستام
ز درع و ز خنجر ز خفتان و خود　　بکس هیچ اندازه پیدا نبود
ز بسیار کس گنج اندوخته　　باندوختن در جگر سوخته
چو فرخنده بدر و ز فیروز مرد　　بدستش بیفتاد بی رنج و درد
ازان کشور و گنج و آن خواسته　　فراوان بشد کارش آراسته
ز گردون ورا بود چون یاوری　　رسانده بشاهان سر همسری
مهان جهان زد گرفته شمار　　ز نامش هراسان بسی نامدار
چو زان بوم آمد بدستش زمام　　بگرداند از رانه بدنور نام
بفرمود تا مردمان سر بسر　　مر آن شهر خوانند حیدر نگر

القصّه، استکشاف این خدیعت پنهان، سبب ازدیاد حوزه مملکت نواب حیدر علی خان بسوی سواحل زاینده گوناگون محاصل، و محتوی بر چندین بنادر خداوند فراوان نوادر، و مقدّمه فتوحات تازه بسیار، در مرز و بوم ملیبار گردید، تمامی ملک کناره یا کنره که کشوریست سیر حاصل مشحون از انواع خیرات سمائي و انحای برکات ارضي و مائي و مخزن ازکنوز بحري و کاني شایسته روائي حاجات حیواني

و بایسته هوسنزدائی اهوای انسانی، برنج که غالب غذای ساکنان آن ممالک است از حیز نجیدن و پیمودن بیرون، و فلفل گرد و دار چینی و میخک و هیل و جوز وغیر آن از توابل و مروارید و بسد و صندل وعاج بدان فراوانی و کثرت دران مرز و بوم پیدا می شود و ازانجا بدیار دور و نزدیک می برند که آن ممالکت را ازینجهت ذخیره گاه و انبار خانه تمامي هندوستان می نامند؛ درکوهستانش معادن طلا و الماس و یاقوت ولعل و دیگر احجار بیش بها است و درقلعه رانه بدنور خودش که دارالملک آن ممالکت است گرانمایه کان زراست؛ هنگامیکه نواب حیدرعلي خان بهادر متصرف آن مقام شد، گنج شائگان بل کنوز بیکران از زر مسکوک و خشتها ولعبتهای زر وزیورات و احجار ثمین و جواهر زواهر ندرت آگین دران موجود و ذخیره کرده یافت، اگر بروایت مردم فرانسیس که درین یساق همراه حیدرعلي خان بودند اعتبار کرده شود ایشان میگویند که نواب فرمود تا خزینه مروارید و احجار گرانبها پیش نظر ایشان به پیمانه های غله به پیمایند؛ درانجا چندتا انبار از زر وزیورات مروارید وغیره فراهم ساخته بودند که هریک در ارتفاع از بلندي آدم که براسپ بلند سوار باشد متجاوز بوده؛

درین فیروزمندی حیدرعلیخان قاطبه لشکریان و منتسبان دور ونزدیک خودرا بانعام یکنیمه ساله مشاهره مبتهج وشادمان گردانید وقلعه داران وسپاهیان را نیز که برصوبجات متعین بودند فراموش نساخت و ازین خیر بی بهره ومحروم نگذاشت؛ نام منگلور را به کوریال یا شاه بندر تبدیل نمود ورانه بدنوره را به حیدر نگر (چنانچه بالا مذکور شد) اختصاص بخشید، وخودرا بلقب بادشاه کنره و کارگس (کوچک ریاستی واقع بر جنوبی سرحد کنره و محاط بکوهستان که اورا از کنره و ممالکت میسور ومرز وبوم ملیبار ممتاز ومنحاز می کند،) ملقب گردانید،



توجه فرمودن حیدرعلیخان بتسخیر آن نواح که ازین مملکت بتصرف جماعه پرطکیشان درآمده بود واعانت جستن قوم ماپله ازحیدرعلیخان وجزئیات احوال دیگر که درین یساق روی نمود،

پس از اعراز دار الملک کنرهٔ حیدرعلیخان در بهرهای ممالک جدید خود رفته کیف وکم آنرا پژوهش نمود وهرجا بفرمانروائی مقبول ومسلم گردید؛ سپس خواست تا آن خطهٔ را که پرطکیشان ازین ممالکت جدا ساخته در تصرف خود

داشتند باز منضاف آن گرداند ؛ چون اینجماعه سر بانقیاد او فرو نیاوردند او بی هیچگونه تأمّل و اندیشه بر ایشان حمله آورده باندک صعوبت ناحیه کاروار و قلعه اش اوپر را که در سرزمین سند واقع است و سابق ازین از ممالکت کنره جدا ساخته شده بود بقبضه تصرّف خود در آورد ؛ وچون هنگامیکه او در تهیهٔ محاصره قلعه رامه بود که در سرحد راس رامه واقع است و همین یک عایق و سنگ راه پیش رفتن او بود به بانده گوشه نشین قدیم پرطکیش ، یکسر مردم فرنگستان فرانسیس وغیره از یاریگری حیدر علی خان بهادر بر جنگ پرطکیش سر باز زدند و حیدر علی خان می دانست که از افواج هندوستانی برگرفتن آنقلعه از حیّز امکان بیرون بود بناچار باجماعه پرطکیشان طرح آشتی افگند و ایشان نیز این مصالحه را مغتنم شمرده ناحیه کاروار را تسلیم وی نمودند ؛

چون حیدر علی خان از بوم و بر پرطکیش به منگلور باز گردید درین مقام سفیری با احتشام از قبل قوم ماپله نزد او آمد ، گروه ماپله طائفه اند تازی نژاد از روزگار دراز بر تمامت سواحل مالیبار پاشیده و در آن ممالکت سکنا بر گزیده ، اوقات زندگانی بسوداگری می گذرانند یکسر تجارت خشکی وتری آن دیار مقصور برین قوم است بنابران ایشان دران ممالکت از تونگرترین

مردم شده اند و همگي سرداران و رئيسان آنجا هنگام ضرورت از ايشان بسودي خيلي سنگين وام ميگيرند ، چنانچه تموّل اين مردم ازينگونه سود و ازبار بار در حساب گرفتن و مضاف اصل وام گردانيدن آن ، روز افزدن گرديده است و مهتران آن ديار ازين ممر بروز سياه تهيدستي و افلاس نشسته ؛ وچون كثرت مال و نعمت اغلب سبب خود بيني و باد بروت مردم مي افتد اين طائفه درين زمان يكپاره از مرتبهٔ شيوهٔ خود ، پا فراتر گذاشته بودند وهواي مهتري و سرداري در سر ايشان پيچيده بود خاصه بمشاهده نمودن عروج علي راجه كه جواني بود از قبيله خود شان بفراز سنگاسن راجگي يا سرير فرمانفرمائي آن ديار ؛ واين علي راجه پسر يكي از اغنياي قوم ماپله* مردي بود خوبرو و اقبالمند در عهد جواني دختر راجه كانانور از قوم نائر+ بروي عاشق گرديد و پدرش

---

* اصل و نسب قوم ماپله بعرب مي پيوندد و ليكن شكل وصورت ايشان باعراب چندان مشابهت ندارد ؛

+ از باستاني تواريخ چنان مفهوم ميگردد كه قوم نائر شرفاي قديم سواحل مليبار اند يكي از رسوم قومي ايشان كه از گونه طرفگي خالي نيست اينست كه بجز اولاد نرينه خواهر ، هيچكس را بوراثت قبول نمي دارند يا وارث ايشان منحصر است در خواهرزاده ميگويند كه داعي برتقنين اين دستور خلاف جمهور مزيد غيوري وفرط و لع ايشان بردشمن شكني و عدومالي بوده تا ازجهت نا داشتن آل و عيال ازبهر مقابله اعادي و مقاتله ايشان نيكو آماده و مهيّا بوده باشند ؛ وچون خواهرزادگان شايسته استعمال حربه و سلاح

باهمه اختلاف دین و ملّت بر رغم عقیده قومش که رشته
و پیوند با قوم دیگر جائز نمی شمارند دختر خود را برضا و رغبتش بزنی
علي داد و در مرض موتش از راه وصیّت حکومت کانانور
بردي گذاشت و علي را علي راجه ساخت ؛
سرداران نائر بدیدن این نحو اوضاع و اطوار متکبّرانه طبقه ماپله
بر آتش رشک و غیرت می سوختند و اکثر از ایشان
خاصه سرداران خداوند حکومت و اقتدار در ادا کردن زر
وام ایشان نیز مضائقه می نمودند ؛ این بود حال مردم ساکنان
مالیبار و معامله رئیسان و مرو سان آن دیار دران زمان که
حیدر علي خان بر ممالک کنره و جوار سواحل مالیبار که ریاست
کانانور بسر حد آن واقع است فرمان فرما گردید ؛ علي راجه

جنگ میگردند درجنگ و پیکار پیروي خال خودمیکنند و دیگر رسم این که بر رغم
مسلمانان که مردان شان چارتازن نگاه میدارند زنان مردانه اینقوم چارمرد اختیار
میکنند وخانه زن که از دیگر خانه‌ها جداگانه می باشد چار تا دروازه دارد هرگاه یکی ازان
شوهر چارگانه بزیارتش می آید گرد خانه میگردد و شمشیر خودرا برسپرش میکوبد
تا ازان صدای برآید و انگاه دروازه خاصه‌اش باز می کشاید و چاکر خودرا با سلاحش
دردهلیز واگذاشته خودش اندرون میرود و درین حال اگر مرد دیگر وارد شود چاکر
باعلامش می پردازد که بي‌بي مشغول است درهفته یکبار هرچهار دروازه وامی گردد
و دران روز همه شوهران بي‌بي بزیارتش می آیند و باهم طعام میخورند و مانند عناصر
اربعه دریك تن ساعتی همداستان می باشند ؛ هریك ازین چاریار مبلغی از زر هنگام نکاح
به بي‌بي میدهد و تیمار و تربیت اطفال برذمّت همت وی حوالت میرود نائر زادگان
نام خاص پدر خود نمیدانند بلکه ازشوهران مادر یا خال خود حرف میزنند ؛

و مهتران قوم ماپله بدین اعتماد خود را در ظلّ ظلیل او انداخته بودند که نوّاب حیدر علي خان بپاس اتّحاد دین و ملّت البتّه حمایت و رعایت ایشان خواهد فرمود و برباز یافت گردانیدن وام از قوم نائر؛ امداد و اعانت از ایشان دریغ نخواهد داشت؛

این سفارت را حیدر علي خان باکمال اعزاز و احترام تلقّي نموده سفیران را با هدایای گرانبها سرفراز فرمود و حمایت و رعایت خود را خاطرنشین ایشان گردانید؛ چون طبقه ماپله بهره از جهاز راني داشتند و علي راجه چندین جهاز پربار آماده روانگي داشت و حیدر علیخان از بهر این مصلحت ملکي که او حلقهٔ از مراکب دریائي مهیّا داشته باشد تا سواحل ممالک او را از تاخت و تاراج مرهتّه و دیگر رهزنان دریائي حمایت و حراست نمایند؛ علي راجه را بزرگ امیر البحر خود گردانید؛ و شیخ علي برادر او را سربراه کار امور دریا و بنادر و دریائي تجارت ممالک خود ساخت؛ نیز مبلغ گرانمایه از زر بدو داسپرد تا جهازات نو بحر دو بنا سازد؛

حیدر علي خان مملکت کنره را از مهین عطیّات یزداني در حق خویش دانسته و از بهترین مواریث که بعد از خود بوارثانش واگذارد پنداشت (الحق پندار او قرین راستي بود

و از پرتو نیکو داوری بی بهره نی) بنابران خواست تا حیدر نگر را دار الملک سر تا سر ممالک خود گرداند ، سپس تمامی مردم خانواده را بدانجا نقل نمود و اراده صمیم حیدر علیخان بهادر همین بود که درین ممالکت آنگونه حکومت مکرمت آئین مرحمت قرین را بنا نهد که بدان خود را محبوب ساکنان آن مرز و بوم گرداند و ایشان باوی بجای اطاعت و انقیاد مهر ورزند (و این خود غایت سعادت این جهانیست) و میگویند که او درین امید بیش از آرزو کامیاب گردید ؛ و حکمرانی دیگر ممالک محروسه را برخویشاوند و قریبان خود بدین نمط توزیع نمود ؛

حکومت بنگلور و توابع آنرا بعم خود ابراهیم علی خان تفویض نمود و او تا مدّت مدید ازین ریاست بهره ور ماند ، و مخدوم علیخانرا (که در سند ممالکت بخشی او را بلقب مخدوم علیخان بهادر یاد کرده بود) به فرمانروائی سلطنت میسور اختصاص بخشید ؛ و مرزا صاحب را به طرفداری سرا و مضافات آن نامزد فرمود و عمزاده خود امین صاحب را بفرماندهی بسنگر ممتاز گردانید ؛

چون علی راجه امیر البحر حلقه از جهازات فراهم آورده بود در آغاز موسم سفر دریای هند ، جزائر مالدیوه را بهانه اینکه نسبت بقوم او از ساکنان آن جزائر حیفی رفته است

مفتوح ساخت و پس ازانکه بادشاه آن جزائر را باسیری گرفته بود، از غایت سنگدلی هردو جهان بینش از چشم خانه برآورد؛ چون سپاه و نشان حیدری برمراکب خود برده بود هرجا که در دریا می رفت بحریان باکرام و احترام او را متلقّی می شدند؛

چون علی راجه باجهازات مظفّر خود به منگلور مراجعت نمود از بهر ادای وظائف خدمت بحضور نواب حیدرعلیخان آمد و راجه مالدیوه را نزد او حاضر آورد چون نواب از بیدادگری و بیدادپسندی خیلی اجتناب می ورزید بمشاهده این ستمگری که علی راجه، مصدر آن، نسبت براجه مالدیوه شده بود آن قدر آشفته و ناخشنود گشت که بزودی علی راجه را از مرتبه امیری حلقه جهازات معزول فرمود؛ و از نامردی علی راجه خیلی متاثّر گردید؛ از راجه مالدیوه دریوزه عفو و بخشایش نمود و پس از اظهار اینمعنی که او چقدر از این روداد بیداد بنیاد متالّم و غمناک گردیده و استعمال هرگونه استمالت و دلجوئی که در قدرتش بود، از مشکوی شاهی، دولتخانهٔ از بهر سکونت راجه مظلوم معیّن فرمود و جاگیری که دخل آن فراهم ساختن اسبابِ مسرّت و خوشدلی آنچنان کس محترم را در این چنین مقام کافی و بسنده تواند بود نامزدِ آن بزرگوار نمود؛

انتزاع ممالک کنره که مساعي اورنگ زیب عالمگیر
در تسخیر آن رایگان رفته بود و ثمری نبخشیده و استخلاص
جزائر مالدیوه که در عدد بسیار افزون از حصر و شمار اند و اکثر
سلاطین مغولیه را از آن آگاهي نبود ، آنقدر در مکنت و جاه
حیدر علیخان افزود که تمامي امیران هندوستان و سرداران
آن ، سفیران خود را از بهر ادای رسم تهنیت و مبارکباد
نزد حیدر علي خان بهادر روانه نموده بودند و شاعران مدحت
سرا در قصائد خود مرتبه او را بر رتبه اسکندر ذوالقرنین
وتیمور لنگ ترجیح و بالائي داده* ؛

یک سال پیش گذشته بود که حیدر علیخان از حوالي نگر
دوري نگزیده و از رهگذر اشتغالش بامور وابسته
مهمات دیواني و لوازم عشرت و کامراني چنان مي نمود که او
بدواعي آسایش و استراحت که تا حال ازان یکسر بیگانه
میزیست نیکو شادمان و مسرور بود ؛ درچنین حال مسرت
اشتمال که جهان از کشش و کوشش حرب و ضرب
آسوده بود و ساقي دوران ، رحیق خوشدلي و سرور بر ندیمان
بزم حضور نواب حیدر علیخان مي پیمود ناگاه تذکر آنعهد و پیمان

---

* شاعریکه در دیوان دولت حیدري بمشاهره هزار روپیه بسر کردگي هزارنفر مقرر بود واقعات شایسته و فتوحات بایسته او را منظوم مي ساخت ؛

که حیدر علی خان با قوم ماپله در حمایت و رعایت ایشان نموده بود تهمت والا تهمت او را بران می آرد که بساط عیش و نشاط در نوردد ، و نطاق چالشگری و یساق بر میان بندد ، ندیمان ایوان بزم دوستکامی را الوداع ، و حریفان میدان رزم خون آشامی را مرحبا گوید بر نغمات ملاهی و نوای بربط و چنگ صلیل اسلحه پیکار و طنطنه کوس جنگ برگزیند و بجای ساغر سرشار مدام شمشیر آبدار خون آشام در دست گیرد ،



بقتل آوردن قوم نائر جماعه ماپله را و آمدن نواب حیدر علی خان بهادر با نتقام آن فعل ناشایان و پذیره شدن علی راجه او را و محاربه کردنش با نائران و منهزم گردانیدن ایشان ،

به نائر به بیداد چون ماپله | شده بر رمه همچو گرگان یله
بینلنده هرکس پی دام خویش | بسی مرد بیچاره در دام خویش
شده بینوا سوز آتش باند | رسیده تر و خشک را زان گزند
بهر برزن و شهر فریاد بود | بنائر ازان بهره بیداد بود
چو شد سخت آزرده نائر گروه | ز حد رفته بیداد و آمد ستوه
نشستند یکجا یگه رای زن | برین بر نهادند یکسر سخن

بخون ریختن تیغ کرده یله — درین بوم هر جا بود ماپله
همه را سر از تن نمائیم دور — بر انگیخته به زبد خواه شور
ملیبار اندر یکی تن بجای — نمانیم زین مردم تیره رای
ندیده در آغاز و انجام کار — که شیری چو حیدر بود در کنار
بدینسان ستم کی بهمدین خویش — پسندد کشد بیگمان کین خویش
بخون ریختن تیغ افراختند — بسی ماپله را تبه ساختند
بشهر و ببرزن روان گشت خون — تن کشته پر خاک سرها نگون
بهر جا ز کشته زمین گشت کوه — هران زنده کو مانده بدزان گروه
همه جامه بر خویشتن کرده چاک — بتارک پراگنده تاریک خاک
پریشان روان و پراگنده دل — زخوناب دیده زمین کرده گل
بنزدیک حیدر گریزان شدند — ازان دردجویان درمان شدند
بدرگاه او بانگ و فریاد خاست — زهر گوشه آوازهٔ داد خاست
برآمد ز غوغا یکی رستخیز — چو بشنید حیدر سرش گشت تیز
دلش همچو دریا درآمد بجوش — زبس نالهٔ زار و بانگ و خروش
بفرمود تا بر کشیدند نای — همه دشت پر شد ز پرده سرای
بخرگاه او شد سپه انجمن — تکاور سواران شمشیرزن
دو ره ده هزار از در رزم جنگ — گرفت و روان شد نکرده درنگ
بسوی کنانور آمد سپاه — علی راجه گشتش پذیره براه
شده شاد هر دو ز دیدار هم — بشسته ز آب سخن گرد غم

بنزدیکی شهر بد رود آب — سراپرده‌ها را کشیده طناب
بد انجای آورد لشکر فرود — ز نائر سپه نیز آنسوی رود
پی کینه آمد گروها گروه — زبس مرد پوشیده شد دشت و کوه
کشیده بکینه رده از دو سوی — به پیکار و ناورد بنهاده روی
شد اندر میانه کمابیش جنگ — نیارست نائر نمودن درنگ
یکی آنکه از حیدر شیر مرد — سپه بود خو کرده اندر نبرد
شب و روز ورزیده آئین جنگ — بشمشیر و خنجر به تیر و تفنگ
دگر آنکه هرگز ز نائر سپاه — نبد دیده در گردش رزمگاه
که آید بمیدان برابرش سوار — بدشمن کند کوشش و کارزار
چو ناگاه دیدند اندر نبرد — بر اسپ تگاور سواران مرد
فراوان بترسیده زان ترکتاز — بیابان گرفتند و راه دراز
برفتند بگذاشته رزمخوار — پس اندر روانه تگاور سوار
بکشتند بسیار و انداختند — ز کشته بسی پشته‌ها ساختند
بیفتاد مرده ز نائر گروه — بهر جا در آن دشت مانند کوه

آمدن نوّاب حیدرعلیخان ازکنانوربکلي کوت واستقبال کردن رای ملقّب بساموري وتسلیم نمودن شهر وآنگاه تخویف نمردن برهمني ساموري را بمرتد گردیدنش ازین کردار ازکیش ومردود ازقوم خویش وسوختن ساموري بدین تخویف خودرا بافرزندان ومسلم گردیدن ملیبار بحیدرعلي خان بهادر،

ببوم ملیبار ای نیک بخت	کلي کوت پیوسته بدپای تخت
درانجاکسی راکه منشور بود	بساموري آنمرد مشهور بود
پدر بر پدر بوده اینش لقب	زنامش بجزاین کس نبردی بلب
چوحیدر بپرداخت اززرمگاه	بسوی کلي کوت شد باسپاه
براهش هرآنشهرکامد بپیش	بپیرد نمود آنهمه زآن خویش
چو نزد کلي کوت آمد سپاه	شده کار سالار آنجا تباه
برفته همه کشور او زدست	نمانده بجز جایگاه نشست
سپاهش شده کشته و تار و مار	نه خویش بجامانده نی یارغار
کسی کو بجامانده بدپیش اوی	نیارست کردن به پیکار روی
نجنبید ناکام از جای خویش	نه برداشت ازجای خودپای خویش
به پیکار نفراخته یال وشاخ	نه دروازهٔ شهر بست ونه کاخ

چو در شهر آورد حیدر سپاه — پذیره شدش رای کشور براه
برو کرد هرگونه گوهر نثار — گرفتش بمهر دل اندر کنار
روان گشت دستش گرفته بدست — بیاورد و اورا بکاخ نشست
بتو گفت این بوم فرخنده یاد — به پیش تو چون من بسی بنده باد
بگفتار چرب و سخنهای نرم — نیوشنده در مهر او گشت گرم
بگفتش مخور ایچ تیمار و غم — نیاید بروی تو از من ستم
سپارم بتو کشورت آنچه هست — نگیرم از آن یک بدستی بدست
بر و بومت از من نه بیند گزند — بدانسانکه بودی کنم ارجمند
زهرگونه نیکی بدادش نوید — رمیده روان ورا آرمید
چو کوتاه شد گفتهای دراز — به لشکرگه خویش آمد فراز
چو حیدر جدا گشت از پیش رای — زکاخ اندر آمد بپرده سرای
یکی برهمن بدتر از اهرمن — بداندیش و بدکیش و ناپاک تن
خمیرش سرشته زناپاک آب — سگالش مادر و غرس وگفتار باب
بآتش زن دودمان کهن — سراسوز و کاخ افگن و خانه کن
سزاوار پیغاره و سرزنش — بیامد بر رای آن بدمنش
زبان از زفر کرده بیرون چو مار — گشاده دهان همچو مردارخوار
سرو رو کشیده بهم همچو خوک — فراکرده گردن بمانند لوک
چو گربه برافروخته چشم خویش — بکردار گرگ و بدیدار میش
بگفتش که ای گشته از راه دین — چرا مهر حیدر نمودی گزین

بدو چون شدي يكدل و دوستدار   به بی کیش و بد دین شدي از چه یار
دهی گاوخواره سوی خویش راه   بتر زین چه باشد بگیتي گناه
بد اندیش بتخانه و بت شکن   برارنده جان برهمن ز تن
روانش پر از کینه از کیش ما   به پیدا و پنهان بد اندیش ما
بپاداش این کار نائر گروه   برنجند و گردند از تو ستوه
نمایند بیرونت از قوم خویش   بدانند دورت ز آئین و کیش
چو زنده بوي پیش ناید کست   چو میري یکی تن نیاید پست
نگردد کس انباز با تو بنان   ترا کس نخواند بنزدیک خوان
چو در کیش هند و ازین بد سزا   که داند کس راز دین شان جدا
نباشد پر اندوه شد جان رای   بترسید دارندش از خود جدای
شود در جهان خوار و بی آبروی   ز غم اشک کرده روانه بروی
بآتش برافروخت کاخ و سرای   خود و هر کرا اندر آن بود جای
یکایک بدان تیز آتش بسوخت   جهانرا دل از کار او برفروخت
بران برهمن بیمر و بیشمار   همی باد نفرین ز پروردگار
چو شد سوخته رای با خان و مان   نماند از کسانش بگیتي نشان
ز لکمبوده بختان نائر گروه   پراگندگان گرد گشته چو کوه
یکی لشکر گشن آراستند   بناورد و پیکار برخاستند
سپاهی فزونتر ز مور و ملخ   برابر بجیدر کشیدند نخ
دلاور بمانند شیر ژیان   به پیکار بسته کمر بر میان

بیامد سپه ساخته جنگ را | برانگیخت از جای شبرنگ را
برآمد ده و دار از هر دو سوی | بچوگان شمشیر سرها چو گوی
فراوان بغلطید در تیره خاک | ز پیکان جگرها بسی گشت چاک
چو برق یمان خنجر آبدار | نمایان بتاریک گرد سوار
بسی خرمن زندگی سوخته | چو خس زاتش تند افروخته
ز نائر بسی مرد در رزمگاه | بیفتاد برگشته روز و تباه
سر انجام از رزم برکاشتند | بحیدر بر و بوم بگذاشتند
سراسر شد آنمرز او را رهی | بنیروی بازوی و روز بهی



سرعصیان برتافتن نائران از اطاعت نوّاب حیدرعلیخان بهادر و بپشتی موسم برشکال قصد انتزاع بعضی از قلاع از تصرّف کارگزاران حیدری نمودن وجمعی را از قلعه دارانش کشتن ولشکرکشیدن حیدرعلیخان درعین طغیان سیلاب وجوش وخروش رودبار آن دیار وبتخریب وافساد آن بلاد پرداختن وبه تذلیل نائران سیه بخت سخت کوشیدن

ازین واقعه نوّاب حیدر علی خان بغایت متأثّر گشت و آنچنان برخواهرزادگان ساموری مرحوم که مصدر این تباهی شده بودند آشفته و خشمناک گردید که برسر انجمن سوگند

یاد کرد که زینهار بوم دبراین تبه کاران سنگین دل بازپس
داده نخواهد شد ؛
امیران کالیکوت بیاریگری سرداران ترّاونکور و کوچین
جمعیّتی گرانمایه از سپاه جنگی برکنار رود پانیانی که بر دوازده
فرسنگ از کالیکوت واقع است فراهم آورده بودند
درین مقام از اوضاع شان چنان می نمود که ایشان نسبت
بجنگ پیشین که متّصل رود کنانور صورت گرفته بود
بیشتر و خوبتر بمدافعه و مقابله خواهند پرداخت ولیکن بتقرّب
افواج حیدری آنچنان حواس باخته و ترسان شدند که زنهار
تاب مقابل شدن در خود ندیده سراسیمه وار باتمامی جنود
بگریختند ؛ نواب حیدرعلي خان رود را عبور کرده بر قلعه پانیانی
حمله برد ، اگرچه این دژ درمیان تمامی قلاع این مملکت
در استحکام و حصانت بی نظیر بود هیچگونه تاب حمله حیدری
نیاورده طریق تسلیم پیش گرفت و نواب حیدرعلي خان
هنوز در دنبال سپاه دشمن می شتافت و چون او درین
چالش و یساق به کوچین رسیده و فرمانده آنمرز بوم را مطیع
خود گردانیده تمامی فرق نائر پیروی او کرده سر تسلیم و انقیاد بر خط
فرمان حیدری نهادند و حیدرعلي خان بهادر بدین شرط که ایشان
از جمله رعایای فرمان بردار و خراج گزار دولت حیدری

بوده باشند از سرگذشت وخون ایشان درگذشته تمامت مرز و بوم قوم نائر بدیشان واسپرد ؛

و پس ازانکه سپاه و قلعه‌داران را از بهر حراست و پاسداري کالیکوت و پانیاني تعیین نموده بود حکومت این ناحیه را بر راجه کوئنباتور ارزاني فرمود ؛ و این راجه برهمنی بود فرمانده ریاستی ازمضافات میسور وازان مملکت بکوهستان جداگرد انیده ؛ حیدرعلي خان بهادر این عطیّت را از مصالح ملکي پنداشته که چون اینکس برهمن ومحترم است درمیان طبقات مردم نائر واز کیف وکم آن دیار و رسم وعادات ایشان نیکو آگاه است ایشان رادرمقام آشتي و وفاق نگاه خواهد داشت ؛

چون موسم برشکال که در نواح ملیبار تادیر می پاید و ملازم بادهای تند وسیلابهای جوشان می باشد آغازیده بود حیدرعلي خان بحکم ضرورت آن سرزمین را واگذاشت و لیکن تا این مملکت نو مفتوحه راهنوز درنظرداشته باشد؛ او همین تا کوئنباتور که سکونت گاهِ راجه مزبور بود رفته در دولتسرای او رحل اقامت انداخت زیراکه این مرز و بوم بیرون آن کوهستان است که بنام گهات خوانده می شود و عرضه آن باران وسیل نی که برسواحل ملیبار از وسط ماه اپریل تا آخرماه سپطنبر مستولي می باشد؛ حیدرعلي خان

چنان می پنداشت که جماعه نائر سطوات افواج وشدائد حملات آنرا دیده وشکوهیده اند ، وچون او با ایشان طریق لینت و مواسات پیموده است سر از خط فرمانش بر نخواهند تافت ویوغ اطاعتش را که بر دوش شان نهاده بر نهج تسلیم خواهند برداشت ، ولیکن حیدر علي خان دران زمان از رسم وراه آن جماعه خود بین چنانچه باید آگاه نبوده چه ایشان همین که یکبار آزرده شدند اگرچه جریمه ایشان کبیره باشد عفو و بخشایش را نمی دانند وتا از آزار رنده ، انتقام خود نگیرند نمی آرامند ؛

هنوز ماه می تمام نگذشته بود که در یکسر سواحل ملیبار آوازه بغاوت نائر وخروج ایشان بر رغم حکومت حیدري بلند شد ؛ آغاز این خروج از قتل عام جمعیّت قلیلی از قلعه داران بود که بدست ساکنان قصبه کلان پاندیگاري که در پای قلعه واقع است ناگهان کشته شدند ؛ این باغیان تبه کار ستمگري خود را کار بجای رسانیدند که چند سپاهیان فرانسیس را که قلعه ماهي را واگذاشته میخواستند که در لشکر حیدري درآیند و دران قصبه فردای روز قتل عام رسیده بودند ، قتل کردند ؛

از هرگونه آثار ظاهر ، احتمال قوي همین است که باعث خروج قوم نائر ، سازش پنهانی راجه ترا ونکور و خواهرزادگان ساموري بوده ؛ همانا کار این بغاوت بدان درجه نینجامیدی اگر راجه

کوئنبا تور و علي راجه و برادرش شیخ راجه که انتقام کشي قوم ماپله از نائر بدیشان حوالت رفته بود آنقدر درشتي و ستمگري نکردندي؛

چون کثرت آب باران در سواحل ملیبار کوچکترین جو را رود کلان میگرداند و از رهگذر سیلاب عام که در موسم برشکال دران دیار صورت میگیرد یکسر شوارع و مسالک مسدود مي شوند، نائران که بخصوصیات ممالکت خویش متعوّد اند و در شهور باد و باران یکسر عریان آمد و شد میکنند چنان اعتقاد کرده بودند که ایشان کلیکوت و پانیاني را پیش ازانکه افواج حیدري بدیشان برسد بتصرّف خود آورده قوم ماپله را یکسر کشته و تباه خواهند ساخت و لیکن هیچ خبر نداشتند که منتقم ایشان را هیچگونه عائق و مانع اگرچه ازان سیلاب وطوفان باد و باران سختتر باشد سدّ راه انتقام شدني نیست؛ درین عصیان و بغاوت، ایشان آنچنان کتمان واخفا را بکار برده بودند که رضا علي خان سردار مادیگهري و نواب حیدرعلیخان هنوز ازان بوی نبرده؛

پیشترک ازانکه خبر این واقعه بحیدر علي خان بهادر رسد، افواج نائر، کلیکوت و پانیاني را محاصره کرده بودند؛ واین خبر را بدیشان ملّاحي از جماعه پرطکیشان آورده بود، این ملّاح بامید جزای

گرا نمایه که قلعه دار پانیانی بدو وعده کرده بود از راه جانبازی
جرأت بررکوب رود پانیانی که در عین جوش وخروش بود
کرده بر کشتیکی* از چوب قصب (یابانس) ساخته
ویکسر با چرم پوشیده، برنشست چنانچه این کشتیبان همین
در ظلمت شب جنگل و بیابان که از دام و دد موذی و درنده
خالی نبود طی میکرد و درین شبانه قطع مراحل، هیچکس بجز
قطب نمای جیبی قائد و راه برش نبوده پس از زحمت
و مشقت بسیار به مقام مادیگهری رسید و رضاعلی خان
را از واقعه خروج نائر وازان اخطار که افواج نواب حیدرعلیخان
در کالیکوت و پانیانی عرضه آن بود، آگاهی بخشید ؛

رضاعلی خان آن ملاح را بزودی بسوی کونباتور روانه گردانید
وخودش بر جناح استعجال باافواج متعینه اش باوجود وفور بارش
وعموم سیلاب بسوی پانیانی کوچ کرد ؛

همینکه خبر ایلغار این جیش بجماعه باغیه رسید تیزی وتندی
ایشان اندکی بشکست ؛ ولیکن چون حالی ایشان گردید که

---

* این نوع زورق قصبانی بچرم پوشیده نوعیست از سبد کلان وسپاهیان افواج را خاصه درسواحل ملیبار بسیار مفید نواب حیدرعلیخان اینگونه کشتی ها درلشکر خود بسیار نگاه میداشت دوحمال کالبد یک کشتی را می بردند ودوتا نفر بالاپوش چرمینه اش ودرچاریک ساعت آنرا شایسته استعمال می ساختند دریک کشتی بیست وپنج کس می نشستند یایک ضرب توپ میدانی بران بارمیکردند ؛

آن فوج از وجود سواران خالیست قشونی را از جنود خویش
بمدافعه جمعیّت رضا علي خان فرستادند و این قشون هنگام عبور
از هر رود در تشویش و پریشاني فوج رضا علي خان می افزود و در آخر
از جهت خطای قائد انش بر مراد خود که در انداختن او باشد
در خطرگاهی عظیم که در انجا دو تا رود باهم نزدیک پاندیاگهري
مجتمع شده بود گویي فیروز شدند ؛ چنانچه رضا علي خان دران
خطرگاه آنچنان مقیّد مانده بود که از جهت عمق و تیزي آب
اورا بر هیچ جانب راه عبور و جواز نبود ، و طرفه تر اینکه راه
بازگشت نیز بر و بسته بودند زیراکه آنکوچه هاي تنگبار در میان
جنگستان متشاجر که او هنگام رفتن ازان در گذشته بود از
موفوري درختان که از هر دو رسته اش بریده در عرض آن
انداخته بودند و در اکثر بهره آن سپاهیان خود را در کمینگاه
نشانیده ، طي کردن آن یکسر دشوار گردیده بود ؛ نواب
حیدر علي خان بهادر به مجرّد شنیدن خبر عصیان نائران ، رساله
سواران خود را که بحسن اتّفاق نزدیک کونباتور از قول
جدا مانده بود ، می طلبد ، و از نواح میسور و دیگر بهرهاي مملکتش افواج
سنگین از سوار و پیاده فراهم میگرداند ، و جمعیّتي گزیده از
پیادگان چست و چابک خود نزد خویش مهیّا داشت ولیکن
منتظر اخبار آنجانب ماند پیش ازانکه جنود خود را که از بهر مهمّات

عظیمه دیگر آماده داشته بود عرضه اخطار در این چنین موسم طوفان بار نماید؛

همینکه رضاعلي خان از خصوصیات مقام خویش اعلام داده بود نوّاب حیدرعلیخان با سه هزار سوار و ده هزار پیاده تفنگچي به تیزي سیل دمان و سرعت باد وزان دران بارش و طوفان روانه گردید؛ یکسر سواران و رساله داران وغیره را فرمان داده بود که بر اسپان برهنه پشت برنشینند و پیادگان را چنین فرموده که از تمامي رخت بجز زیر جامه سبک وکفش از همه پوشش عریان گردند، و بهر کس از ایشان قطعه موم جامه واداده شد تا کیسه خود را بدان از آب فرو پوشد، و سپاهیان فرنگ که تازه از پانڈیچیري و کلبنو وا رسیده بودند هر فرد را چتر موم جامه بخشیده شد؛

همگي توپها که بیاریگري این جیش سبکمایه همراه ساخته شده دوازده ضرب از توپهاي میداني بود که بر فیلان بار کرده بودند؛ درست وانمودن صورت حال این چالش ویساق که حیدرعلي خان بهادر جنود خود را دران قیادت نموده بود کمتر دشوار نیست؛ پانزده هزار مرد جنگي از سپیدهٔ صبح تا شام روانه بود درکشوري سرتاسر کوهستان، از کوچه هاي دشوارگذار که بیشتر از سه کس درعرض آن امکان عبور نمي داشتند،

معروض آن چنان بارش است مراز بام تا شام که مصحوب دیوا باد و برق و تندر می باشد ، و در همان زمان متوقّع آنچنان است ساعت بعد نیمروز هر روز که آفتاب می درخشد با آن فروغ و تاب دران ممالک گرم سیر که مساکین بسیار رای احتمال آن کمتر میدارند ؛ و درین میان اکثر عبور رودخانهانموودندي که آب آن تا زنخدان شان میرسید و بسا اوقات شناکنان میگذشتند و شبها بسر می بردند در دهات و قصبات ویران که یکسر ساکنانش آن را وا پس گذاشته بودند ولیکن دران معمورات بکثرت اذوقه می یافتند ، برایشان همین حکم رفته که بهرآبادئي که رسند آنرا بروز سیاه خاک و خاکستر نشانند و از نهب و غارت آن تا توان دست باز ندارند ؛

ازین چالش که ناگهان بعمل آمد فئه باغیه هراسان شده تمامي افواج خود را فراهم آوردند ؛ و گونه تسلّي بجنود رضاعلي خان پیدا آمد اگرچه بسیاری از ایشان بسبب فقدان اذوقه و اخطار طریق که دران مبتلا شده بودند هلاک شدند ، مهتران نائر از سهو و نتایج بغاوت خویش بر رغم نوّاب حیدرعلي خان که صولت و سطوتش را حالي مشاهده کرده بودند ترسان و لرزان ماندند ، با این همه پشتي و حمایت

معسکر مورچال بسته یا خندق زدهٔ خویش که بر دست چپش دهی داشت بچاردیوار و خندق و دار بزین (که احاطه باشد از چوبها ساخته) محکم استوار گردانیده و بتوپخانه سنگین که حامیان آن جماعتی پردل بودند بایکدیگر همداستان و همعهد گشته که جان دهند و جاند هند، میخواستند که با افواج حیدری دوچار گردند؛

از بهر حمله بردن برین معسکر حصین حیدرعلي خان بهادر چار هزار مرد جنگي را از بهین سپاهش جناح راست ساخته فرمان داد که بران ده حمله آرند، سرگروهِ این جماعه، لفطننط کرنیل از قوم پرطکیش بود که دران نزدیکی باسه داران دیگر ازان قوم از گوئه آمده؛ و جناح چپ که از تفنگچیان وجود پذیرفته سرکردگیش بسپهداری از طبقه انگریزان حوالت رفته، قائد قول کلان نواب حیدرعلي خان خودش بود و پس آن قول جماعتی بود التمش از سپاه فرانسیس ضمیمه ساخته باجمعیتی گزیده از جوانان طبقه امرا و اکابر دولت حیدري و آن سپهداران و سپهسالاران که دران روز بقیادت ورهنمائي سپاه جنگي نمی پرداختند؛ این جماعه گزیده همه شان پیاده بودند و سلاح شان همین شمشیر و سپر، ایشان بطیب خاطر خود، پیر و سپهدار سپاهیان فرنگ گشته بودند؛

چون جمعیّت سواران درین یورش بکار آمد نبود از پس
فوج التمش مقام برگزید برحسب نظم و نسق افواج که مرتّب
ساخته شده بود سپهدار پرطکیش با چهار هزار سپاه خاصه
خویش بسوی آن ده، متوجّه گردید وایشان را با چابکي وچستي
تمام تا لب خندق برد؛ ولیکن بدون آنکه گامی پیشتر شتابد
برهمین قدر از یورش بس کرد که سپاهیان خود را فرمود
تا تفنگهای خود را سر مي داده باشند؛ چون این سپاهیان پناهگاهي
نداشتند یکسر از گلوله های اعادي که از رخنهای دیوار مي انداختند
خسته وتباه شدند؛ بدین آتشباري که تا دو ساعت پایید
وکاری نکرد حیدر علي خان که دمبدم بدو خبر این چالش میرسید،
که دران بهترین افواجش عبث تلف گردیدند بسیار
دلگرفته وآشفته گشت؛ سپهدار فرانسیس سرکرده
قشون فرنگستاني که تازه در سلک ملازمان حیدري منسلک
شده ومحلّی شایسته وانمودن هنر وکمال سلحشوریش هنوز
نیافته بود، درخواست تا با فوج التمش درین مهم اقدام نماید
وبسرکردگي سپاهیان ممتاز گردد؛ حیدر علي خان دعوت او را
قرین اجابت نموده گفت که آنچه مناسب حال داند بعمل
آرد؛ چنانچه این سپهدار بزودي باسپاه خود که از بهر جنگ
وپیکار نعل در آتش داشتند وپرمولع انتقام کشیدن از نائران

بودند که باکمال قساوت چند نفر فرانسیس را بی سبب درپاندیگهری کشته بودند چنانچه فوج فرنگ بسرکردگی این قائد بهادر وپردل مصحوب جمعیت گزیده امیران و اکابر باغایت ولع بیورش بشتافت؛ ازان تنگنا که درمیان قشونهای سپاهیان پیش رفته بود درگذشته درکندک بی محابا فروریختند و بیک چشم زدن ازان عبور کرده مجحر را باز شگافته بمقابله اعادي پرداختند؛ و بی هیچگونه رحم و امان تیغ درجمع دشمنان نهادند؛ چون گروه اعادي این چنین طیش و شدت ازایشان درسفک دما دیدند همگي ایشان بدون آنکه درمقاومت و مدافعت دست و پازنند کشته شدند؛ بمشاهده شعله که از دهِ آتش داده بلند شده بود وسمت پرواز گلوله ها که بسوی نائران بغاوت نهاد عرصهٔ کینه وعناد می شتافت نیکوحالي نواب حیدرعلیخان گردید که ده مسطور تسخیر اولیای دولت منصور درآمد؛ اکنون تمامت جیوشش بهیئت مجموعي درحرکت می آید تا برلشکرگاه خندق زده شان حمله کند، ولیکن چون دشمنان معاینه کردند که جنود حیدري ده حصین پشتیبان لشکرگاه ایشان را بیورش گرفته بودند دل باخته جوق جوق باغایت هراس هرسو گریختند ومعسکر خود را واگذاشته بزودي سراسیمه وار پراگنده گشتند؛

چون نواب حیدر علیخان میدانست که درین مهم، دشمنان
دست از جان شسته نیکو جنگیده باشند این یورش پر دلانه
که از جرأت و دلیري امیرزادگان دولت حیدري که
درین یورش یاریگر بودند و بحظّ او فابهره ور، آب و تاب
دیگر یافته بود، باعث کمال دلخوشي و مسرّت نواب
والاجناب گردیده؛ سپهدار فرانسیس را که فاتح باب
فیروزي بود بلقب اغر بهادر عز امتیاز بخشید؛ و همان روز
شامگاهان بعطای سند سپهسالاري ده هزار سوار که در دولت
مغولیه بلندترین مرتبه در طبقه سپاهیان است اورا محسود
امثال و اقران ساخت و بخطاب میرآتش یا سرخیل
توپخانه احترام و احتشام اورا دوبالا گردانید و یکیک سپاهیان
را بجائزه سي و زخمیان را که عدّت ایشان بسیار بود
بجائزه شصت روپیه اختصاص بخشید، همین یک کس
از سپاه مجروح اینطرف مرده بود و بس؛ مردم فرنگستاني
بدین کشش و کوشش روع عظیم در دلهای جماعه مرهتّه
افگندند و از بهرافزودن هیبت تازه حیدر علیخان بهادر این
آوازه درانداخته بود که چندین هزار سپاه دیگر عنقریب
از فرنگستان بجنود او ملحق و مضاف شدني اند؛ و این
هیبت و شکوه را باذاعت این غلغله، سمت از دیاد

بخشیده که سپاه فرنگستان سخت ستمگاره اند و مردم خواره ؛
و این آوازه را آن درشتي و شدّت که بدان فرنگیان ملازم
حیدري انتقام کشتگان بیگناه خویش از جماعه نائر کشیده بودند
در اعتقاد ساکنان آن دیار نیکو وثوق و استواري داده ؛
بنابران هر سو که جیوش حیدري رو می آورد از وجود اعادي بلکه
از مطلق مردم زاد اثري پیدا نبود یکسر معمورات خالي و ویران
افتاده بودند و ساکنان آن جلای وطن نموده پناه بجنگل و کوهستان
برده و از مسافت دور بدیده حسرت آگین این تماشای
وحشت قرین می نمودند که خانه های شان یکسر سوخته است
و با خاک سیاه برابر ساخته و درختان میوه دار تمامي بریده برزمین
افتاده و مواشي و چراگاه همگي بر باد داده و تباه و معابد و اوثان تمامت
علف آتش سوزان گردانیده ؛ بدعهدي و خیانت نائران
بدان درجه رسیده بود که زنهار بقول برهمنان که نواب
حیدر علي خان بجنگل و کوهستان از بهر باز گردانیدن این سیه
بختان بسوی اوطان شان فرستاده بود اعتماد نکردند و بمکافات
این سرکشي و طغیان و سر بر تافتن از عهد و پیمان ، نواب
حیدر علي خان حکم داده که هر کس را ازین فراریان یابند
بیدریغ بیاویزند و زنان و بچگان ایشان را اسیر و برده سازند
بسختي و نرمي هر دو در باز گردانیدن این شقاوت شعاران

بسوی بامدان یکسر بی ثمر بود بنابران علي راجه و دیگر سرداران
متّفق شده بنواب حیدرعلي خان بهادر بطریق صواب
اندیشي عرض نمودند تا سپاه حیدري ازانجا کوچیده بسوی
کوئنباتور نهضت نماید باشد که بدین وسیلت فرط سهم
و هیبت او که در دلهای شان مستقر گشته است بکاهد،
پیش ازانکه موکب حیدري آن دیار را پدرود نمود چنین
فرمان موکّد صادر شده بود که جماعه نائران از تمامي القاب
وحقوق قدیم خویش محروم و بی بهره گردانیده شوند وآنانکه مرتبه
شان در عزّت، بعد برهمنان است پائین تر همه قبائل شان
باشند و با جماعه پریه و دیگر اسافل طبقات ایشان، راه تواضع
و تعظیم واسپارند به پیش دویدن یا بجاو رفتن پیش
ایشان چنانچه دیگر ملیباریان پیش نائران میرفتند دیگر آنکه
همه قبائل بجز نائر سلاح پوشند و پیشتر ازین همین نائران
بدین سلاح پوشي اختصاص داشتند و دیگران بدان مجاز و
ماذون نی و حکم عام داده شد که هر کس یکی از نائران را سلاح
پوشیده بیند هر که باشد بکشد، باصدار این احکام درشت
مطمح نظر نواب حیدرعلي خان همین بود تا دیگر قبائل ملیبار
که جماعه نائران پیش ازین به چشم کم بسوی ایشان
میدیدند دشمن شان گردند و بمشاهده این انقلاب دلخواه

که روی نمود بدل شادمان شوند که همان قوم جبّار و متکبّر که
پیش ازین برایشان قاهرانه فرمان میراندند بدین ددنی منقهر
ایشان شدند و بناچار نخوت نائران باخاک برابر گشته باشد
چون این احکام شدید پس از صدور از پیشگاه حیدری نفاذی
نیافت چه ایشان مرگ را بر این چنین زندگانی زشت
و زبون ترجیح می دادند ؛ بناچار نواب حیدرعلی خان دستور نو
درباره ایشان بنیاد نهاد که هرکس ازین طبقه دین اسلام را
قبول کند بروی تمامی حقوق و رسوم قدیمه دودمان اورا بحال دارند؛
بسیاری از شرفای نائر درین هرج مرج شعار و دثار اسلامیان
برخود بستند ؛ ولیکن اکثری ازایشان درحالت آوارگی ماندند
و بر پذیرفتن حکم پسین، جای وطن و پناه بردن را در مرز و بوم
تراون کور ترجیح دادند ؛
اگرچه بسبب نزدیک رسیدن فصل خوش وخرم و پرکار گرم گردیدن
هیبت و سهم که حیدرعلی خان بهادر دران بوم د برپاشیده بود
توهّم بغاوت دیگربار از جماعه نائران مبتلای سرپنجهٔ مصیبت
و ادبار نبوده هنوز نواب موصوف بفتوای حزم و احتیاط
چندین جیوش را از سپاه خود دران سرزمین واگذاشت
و بر مواضع شایستهٔ آن که در صورت ضرورت باهم متعاون
یا بریاریگری دلمک یکدیگر ازان، بآسانی توانا باشند، توزیع

فرمود ، و بقیّه سپاه پیادگان خود را در جوار مادیگهري مقیم گردانید ؛ و همین تنها جماعه سواران خود را همراه گرفته متوجّه کوئنباتور گشت ؛



رشك بردن جماعه مرهتّه ازین تسخیر و فیروزي که حیدر علیخان بهادر در ممالك ملیبار مصدر آن شده و لشکر کشیدن برسر بدنور ؛

طبقهٔ مرهتّه که از رهگذر تقرّب و نزدیک رسیدن حدود ولایت حیدر علي خان بسرحد مملکت ایشان بر آتش رشک میسوختند از جهت درخواست ساکنان بدنور ، امداد و اعانت را از ایشان بر کوتاه ساختن دست تطاول نواب موصوف در سال یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوي لشکری جرّار از شصت هزار سوار و پانزده هزار پیاده فراهم آورده از بهر انتزاع ممالک از دست حیدر علي خان فرستادند ؛ و نواب حیدر علي خان بهادر مقابله افواج مرهتّه مصلحت وقت ندیده همّت خود را مقصور بر حمایت شهر بدنور گردانید ، و تا آغاز موسم برشکال بر مدافعهٔ افواج غنیم بخوبي توانا گردید و دران زمان جماعه مرهتّه از محاصرهٔ آن دست برداشته عزیمت مراجعت نمودند ؛

لشکرکشیدن نواب حیدرعلیخان برمحال پالیکاران چیتل درگ وغیره ؛

در حدود سال یکهزار هفصد و شصت و پنج عیسوي نواب حیدرعلي خان برمحال پالیگاران وراجه چیتل درگ لشکر میکشید ؛ و آن نواحي سهل و هموار را بآساني هرچه تمامتر بتصرف خویش در می آرد ؛ ولیکن پس ازمحاصره قلعه چیتل درگ تاپنجماه آخرکار بدواعي ضرورت واضطرار از استفتاح آن مایوس شده ناکام بازگردید ؛ اگرچه در سال آینده باز آمده دیگر باره بمحاصره پرداخت و پس از امتداد شش ماه برآن قلعه دست یافت ؛



ازکتاب فتوحات حیدري تالیف لاله کهیم نراین

نهضت فرمودن نواب حیدرعلیخان بهادر از برای تنبیه نواب عبدالحکیم خان حاکم شانور و هزیمت یافتن خان موصوف ؛

چون نواب حیدرعلي خان بهادر از برای استیصال راني بدنور نهضت فرموده بود عبدالحکیم خان حاکم شانور دوهزار سوار و چهار هزار پیاده بکمک راني فرستاده، خودش

برلب جوی بلاری دایرهٔ لشکر کرده بتدبیر زدن راه رسد ٭
بالشکر ظفر پیکر نواب حیدر علی خان بهادر رمی پرداخت و
هیبت جنگ بخشی از حضور فیض گنجور از برای مقابله عبد الحکیم خان
تعین شده همیشه با افاغنه بازار زد و خورد را گرم میساخت
و عبد الحکیم خان هرچند سعی میکرد که محاصره کرده کار هیبت جنگ
تمام سازد آن رستم دل تکیه بر افضال ایزد کرده
مردانه وار می کوشید لیکن از آنجا که آن جماعه در پناه جنگلی متراکم
و شعاب جبال متواری بوده بقابوی وقت حمله آور میشدند
ساعی جمیله هیبت جنگ نفعی نمی بخشید و در همین
حیص بیص تا عرصهٔ دو سال جنگ ترازو ماند و از جانبین فتح
و شکست متمیّز نگشت بعد انقضای این عرصه ممتد چون نواب
والا جناب را از تنظیم و تنسیق ملک بدنور و تسخیر
قلاع و گوشمال راجه های آن نواحی اطمینان و انفراغ کلّی
دست داد بیش ازین جسارت ورزی عبد الحکیم
خان برطبع اقدس گوارا نشده بطریق ایلغار با افواج قاهره
وقت شب بالشکر هیبت جنگ پیوست و رساله های
بار و سواران خنجر گذار و توپ خانه آتش بار در کمین گاه
گذاشته بجماعه پنداره فرمان داد که بمقابله افاغنه شتافته آن اجل
گرفتگان را بجنگ زرگری برروی توپ خانه آرند علی الصباح

چون حیل پنداره دررزمگاه نمایان گشت افغانان که از ورود موکب منصور خبر نداشتند اینهارا همان سواران لشکر هیبت جنگ دانسته دلیرانه پیش آمدند پنداره‌ها بحکمت عملي جنگ زرگري کرده افاغنه را مقابل کمین گاه آوردند و بیک ناگاه گوله اندازان سحرپرداز و تفنگچیان قادر انداز به شلیک اتواپ و بنادیق دود از نهاد آن تیره روزان برآوردند و بقیة السیف را سواران تیز جلو بسیف و سنان ره گرای وادي عدم ساختند نواب عبدالحکیم خان چون از ورود رایات عالیات نواب والاجناب خبر یافت تمامي خیام و کارخانجات و توپخانه بمقام گاه واگذاشته و پا از سر نشناخته بجانب قلعه شانور بگریخت نواب مستطاب باستماع این نوید، شادیانه فتح نواخته بسواران تازه زور حکم محکم صادر فرمود که ایشان را هر جا که بیابند بتعاقب شان بشتابند حسب الامر والا پاشنه کوب تا قلعه عنان باز نکشیدند درین اثنا نواب فریدون فر با افواج خاص جلوریز دررسیده حکم محاصره قلعه و ساختن ساباط و دمدمه صادر فرمود عبدالحکیم خان چون بیقین دانست که بفکر قلعه بندي افتادن ابواب سلامت برروي خویشتن بستن است و باچنین فولاد بازو پنجه کردن ساعد سیمین خود شکستن از کرده پشیمان

شده بعجز گرائید و بوعده ایصال یک کرور روپیه خواست
تا متاع جان و ناموس خود را او خرد نواب حیدر علي خان بهادر اگرچه از
جسارت ورزي و گستاخي هاي مشار الیه زنگ ملال بر آئینه خاطر
صفا مآثر داشت پنجه شاهد تمنّای او را بحنای اجابت رنگین ساخت
و عبد الحکیم خان چون سر انجام آنقدر زر نقد از حوصلهٔ طاقت
خود افزون دید تمامي اسباب توشکخانه خود که اندوخته حکّام
سلف بود معه افیال کوه تمثال و اسپان صبا رفتار و اتواپ
قلعه شکن ضمیمه زر نقد کرده بحضور نواب عالي جناب ارسال
نمود و او بعد وصول پیشکش از آن مقام طبل مراجعت نواخت
مگر بحکم احتیاط تا در آینده عبد الحکیم خان باغوای کجروان
شعبده باز و خوشامدیان خانه برانداز پا از اندازهٔ گلیم خود بیرون
نتواند آورد در بنکاپور و چرولي و هرولي و هرني که از توابع شانور
بود تهانه هاي مستحکم گذاشته و اذوقه و سامان حرب و پیکار
بقدر مناسب در هر مقام آماده داشته سواد غربي نگر را مخیّم
سرادقات جاه و جلال فرمود و بانتظام قلعجات متعلقهٔ
بدنور که بر سواحل دریا واقع است همّت برگماشت
و هیبت جنگ بخشي را فرمان داد که با فوجي گران بضبط
و ربط نواح صوبه سرا بشتابد و زرهاي واجب سرکار
از راجگان آن ممالک بمعرض وصول در آرد و بعد چند روز

مرزا حسین علي بیگ که خال بزرگوار صاحب زادهٔ کهین نواب
عبد الکریم صاحب بهادر بود برای تسخیر بسواري درگ
دستوری یافت و با فوجی گران از بهادران از حضور انور
بدان سمت بشتافت و بر ساحل رسیده دید که قلعه
بسواري درگ از کنار دریا بفاصله دو میل بر سر کوهی در دریا
واقع است و آب دریای شور از هر چهار جانب محیط وي
گردیده پس مرزای معامله فهم تسخیر آن قلعه را بجنگ
مشکل دیده بر کشتیها با مردان کاري نشسته در دامن کوه
رسید و خطی متضمّن تهدید و تحریص و مواعید اضافه شاهره
و جاگیر و مفصّل حقیقت اسیر شدن راني و مفتوح شدن تمامي
قلعجات آنملک و عزم نواب حیدر علیخان بهادر از برای
افتتاح این قلعه بقید قلم آورده بمصاحبت سفیري دانا بالای کوه
فرستاد و قلعه دار بمطالعهٔ آن کار نامهٔ دلاوري دل از دست داده
امان خواست و بعد سه روز قلعه را تسلیم مرزا حسین
علي بیگ نمود مرزای شجاعت پیرای اموال امانت داشته
سوم سنکر متوفّا که شوهر راني بود ده صندوق پر از لآلي شاهوار
و یواقیت و لعل های آبدار و ده صندوق مملو از دیگر زیور مرصّع
گران بها و دو عدد جل فیل که بجای کلابتون و ابریشم از تارهای
نقره و طلا گل دوزي کرده بودند و دو عدد زنجیر طلائي و دو عدد

گلوبند مرصّع که برای آرایش گردن فیلان ساخته شده بود دو عدد زین مرصّع بقبضه تصرف آورده و تهانهٔ مستحکم دران قلعه گذاشته مراجعت نمود و باستلام عتبهٔ فلک رتبه سر مفاخرت برافراخته و به گذرانیدن اموال سرخروئی اندوخته بعطیّات جزیل محسود اقران گردید و نواب والاجناب را چون خاطر مقدّس از انتظام ملک بدنور باطمینان گرائید در قلعه مرجان وانگوله که تعمیر کرده سیف الملک از امرای عادل شاهیه بود وکوتریال بندر وسراشیو.کدّه ومنکی موی سرد دهمناور دپتکل که از امکنه قلب آن دیار بودند تهانه های مستحکم نشانیده بدار الحکومت سرینگپتن بفرخي وفیروزي معاودت فرموده سایهٔ هماپایه بر مفارق منتظران قدوم میمنت لزوم انداخت و هیبت جنگ که از حضور انور شرف ترخیص یافته برای انتظام نواحي صوبه سرا شتافته بود اوّل بر کنک گري تاخته و دو لک روپیه باقي پیشکش سه ساله از راجهٔ آنجا بعرض وصول آورده بطرف هرپن هلّي رو آورد و از مرزبان آنجا هم شش لک روپیه گرفته سمت چیتل درگ لشکر کشید و از زمینداران آن مقام نیز چهارده لک روپیه وصول کرده در سواد رای درگ رسید و از حاکم آنجا هم طلب زر پیشکش نمود راجهٔ آنجا عذر ناداري بسبب پایمالي

ملک خود از تطاول و تعدّي راجهٔ بلاري بيان نموده در ايصال زر پيشکش مقرّري تساهل و تغافل ورزيد هيبت جنگ را چون عذر او بخاطر گران گذشت براي چشم نمائي قلعچه آني کل را که از توابع راي درگ است محاصره نمود و راجهٔ آنجا هم به حميّت ننگ و ناموس با پنج شش صد سوار و دو هزار پياده آمادهٔ جنگ گرديده در قطع کردن راه رسد بلشکر هيبت جنگ ساعي شده در خلال اينحال پروانه حضور پرنور نواب حيدر عليخان بهادر بنام هيبت جنگ بدين مضمون شرف صدور يافت که يک هزار جوان مردانه از لشکر خود انتخاب کرده بي سلاح روانه حضور نمايد هيبت جنگ امر والارا پذيرفته يک هزار جوان بي سلاح از لشکر خود چيده و برگزيده و پانصد سوار و دو رساله بار بدرقه داده روانهٔ حضور ساخت چون آن جماعه بفاصلهٔ دو فرسنگ رفته فرود آمدند سواران راجه از ميان بيشه متراکم، وقت شب بران غنودگان بستر غفلت ريخته دقيقهٔ در مراتب خونريزي باقي نگذاشتند و بسياري از جوانان بي سلاح را از بار هستي سبک ساختند سواران بدرقه اگرچه بار ساله هاي بار متفق شده شيلک بناديق بکار بردند ليکن سودي نه بخشيد و يغماگران ملازم راجه بهمان راهي که آمده بودند رجعت قهقري کرده سلامت بدر رفتند صباح

آن چون سانحه غیرت افزا بگوش هیبت جنگ رسید
فوج خود را بتوزک آراسته جماعت سواران و پیادگان راجه
را در میان آورده خون هزاران کس بر خاک خواري ریخت
وخطّی بدین مضمون براجه مذکور قلمي ساخت که اراده چنان
بود که از حضور انور نواب حیدرعلي خان بهادر عذر جرایم او
خواسته فکر امان جان و مال و ناموس بعمل آرم مگر ازین شوخي ها
واضح شد که سرعافیتش بدرد آمده بهرحال اکنون که کار از مدارا
درگذشت انشاء الله تعالی بسزای لایق خواهد رسید
راجه را از ملاحظهٔ خط زهره آب شد و دانست که فوجی تازه زور
بکمک هیبت جنگ از حضور خواهد رسید ناچار امان
خواسته دیوان خود را معه شش لک روپیه نزد
هیبت جنگ فرستاد و آن شجاع رستم جگر دیوان را
معه زرِ پیشکش همراه گرفته بسعادت ملازمت حضور
پرنور فایز و مقضيّ المرام گشت ؛

نهضت نمودن مادهوراو پیشوا از پونه برای انتزاع ممالك محروسه نواب حیدر علي خان بهادر و معاودت کردن او ازین ملك و مسخّر نمودن نواب نامدار چند قلاع دیگر بتوفیق حضرت آفرید گار ؛

چون بالاجي راو پیشوا فرمان روای پونه بسواس راو نام پسر خود را معه سداشیو پنڈت عرف بهاؤ از برای تسخیر هندوستان بایک لک سوار و پیادگان بي شمار فرستاده بود وآن هردو سردار ذوالاقتدار معه شمشیر بهادر پسر بالاجي راو (که از بطن زن رقّاصه مسلمه بوجود آمده و بالاجي راو او را بلحاظ نسبت مادریش بطریقهٔ اهل اسلام پرورش ساخته و بعد بالغ شدنش دوازده هزار سوار همراهش داده و شمشیر بهادر نام گذاشته بود) از دست غازیان لشکر احمد شاه درّاني فرمان روای کابل و قندهار بمطموره عدم شتافتند و ازان لشکر گران اثری نماند و بالاجي راؤ پیشوا از سنوح این واقعهٔ هایله خبط دماغ بهم رسانیده بعد چندی ره گرای وادي فنا گردید بعد انتقال بالاجي راو مادهوراو پسرش بصوابدید ارکان دولت بر مسند ریاست پونه جلوس نمود و چند

سال در انتظام آن ملک وسیع بسر برد درینولا که طنطنهٔ شوکت وجاه نواب حیدرعلي خان بهادر روخبر تسخیر کردنش ممالک وسیع بسمع مادهوراو رسید عرق طمعش بحرکت آمد وبایک لک سوار وشصت هزار سپاهیان بار وسواران پنداره وپنجاه هزار پیاده تفنگچي دکهني وعلي بهادر پسر شمشیر بهادر معه فوج او وتوپ خانهٔ عظیم از پونه طبل رحیل کوفته سمت کرناتک بالاگهات رو آورد واوّل بشانور ورود نموده حاکم آنجا را که مخزن فساد ومنبع عناد بود نیز دران مهم باخود برد وهرگاه سواد چیتل مخیّم گردید راجه آنجاهم شیوهٔ زمینداري را کاربند شده رفاقت اوگزید وچون درصوبه سرا داخل شده محاذي قلعه اعلام لشکر برافراشت میرعلي رضاخان که ناظم آنجابود متحصّن گشت ودوازده روز بازار جنگ توپ وتفنگ گرم داشته آخرکار مقاومت بافوج کثیر ازاندازه طاقت خود افزون دیده کلید قلعه بمادهوراو پیشوا تفویض کرده خود نوکري او اختیار نمود ومادهوراو که مرد زیرک بود میرموصوف را باحترام درلشکر خود جاداده وازانجا بطرف مادّیگهري عزم کرده درعرصهٔ یک ماه به جنگ وجدل آن کوه راهم مسخّر نمود چون این اخبار بسمع اقدس نواب حیدرعلي خان بهادر متّصل رسید

از دار الاماره سریرنگپتّن نهضت فرموده به بنگلور رونق افزا گردید و آن قلعه را از سامان حرب و اذوقه معمور ساخته باز بمقر حکومت معاودت فرمود و چون محاصره لشکر مرهتّه از اندازهٔ خیال بیرون بود و فوج خود را بران آتش سوزان پروانه وار زدن از آئین سپهداري بعید می نمود سواران طویله خاص و فوج پنداره‌ها را فرمان داد که در بیشه متراکم ماکری درگ مخفي بوده دست یغما بر لشکر مرهته مبسوط دارند و خود داخل ارک دار الحکومت شده و گرد قلعه کمین گاه‌ها را بتواپ و بنادیق مستحکم نموده منتظر افضال الهي ماند درین ضمن چون مادهو راو بسواد ماکری درگ رسید خطّي متضمّن تحریص و ترغیب و تهدید بنام سردار خان قلعه دار که فدوي جان نثار نواب حیدر علي خان بهادر بود در قلعه ابلاغ داشت سردار خان که مرد با وقار عالي خاندان و بارها طلای شجاعتش برمحک امتحان کامل عیار برآمده بود باندک تغیر حال از ولي نعمت قدیم خود برگشتن و قلعه را بی جنگ بتصرّف غنیم سپردن عار دانسته بجواب مراسله چند گوله از بالای قلعه بتقریب ضیافت پیشوا بهادر ارسال داشت مادهو راو از جسارت قلعه دار سخت برآشفت و به دلاوران لشکر خود گفت که از فکر انهدام برج و باره حصار در گذشته

یکبار حمله نموده بر فراز کوه برآینده و قلعه را تسخیر نمایند ملازمانش
چون جز انقیاد چاره نداشتند چند هزار کس از اسپان فرود آمده
وخیل تفنگچیان را همراه گرفته دامن همّت بر کمر زده بالا دوي
اختیار نمودند دیدبانان چون خبر بسردار خان رسانیدند آن
بهادر رستم جگر بی خوف وهراس رفقای خود را با چند ضرب
توپ همراه گرفته از قلعه برآمده به شلیک اتواپ وبنادیق
وشمشیر بران وخنجروسنان جان ستان سینه پرکینه آن
تیره باطنان که چون خیل زنبور طنین در گنبد افلاک انداخته بودند
چون شان عسل مشبّک ساخت وبقیّة السیف
رو بفرار نهادند و باز از رسیدن کمک تازه زور قوي پشت
شده چون اخوان الشیاطین بران کوه فلک فرسا اراده
صعود نمودند مگر سردارخان فرشته خصال چنان بزدن شهاب
ثاقب بان و تفنگ برجسم آنها پرداخت که هزاران کس
طعمهٔ اجل گشتند و از کشته ها پشته نمودار گشت روز سیوم
مادهو راو پیشوا غیرت را کار فرموده خود بر پشت فیل
برآمده جمیع مردم افواج وسرداران لشکر خود را حکم محکم نموده که از
سر جان برخاسته حمله نمایند سردار خان درین مرتبه هم پاس نمک
را بر حفاظت جان خود مقدّم داشته دلاورانه پیش آمد
وچنان بارش گلوله توپ وبندوق نمود که احدی را از لشکر

غنیم فرصت از چنگ اجل وارستن نشد و مطلق بالا رفتن
کار میسّر نیامد مادهورا و پیشوا از معاینهٔ این حال غرق عرق
انفعال گردیده چون دیگر چاره نیافت راجهٔ چیتل درک و دیگر
چندکس را که واقف مسالک آن کوه بودند از برای افتتاح
آن قلعه نامزد نمود و آن گروه در حالی که سردار خان بمقابله غنیم
اشتغال داشت نردبانها بر فصیل قلعه استوار کرده بر فراز
دیوار حصار برآمدند و چندین پیادگان را که اندرون قلعه بودند بجان
کشتند سردار خان چون سیل بلا را محیط خود دید در دریای
طوفان خیز لشکر اعدا غوطه زده آب گوهر آبرو نگاهداشت
و رفیقانش کشته گشتند و خود زخمهای کاري برداشته از خون تازه
غازه بر روی شجاعت کشید مادهوراو آن خان جلادت نشان
را از رزمگاه پیش خود طلب کرده دقیقهٔ از مراسم تعظیم
و تکریم نامرعي نگذاشت و اوصاف جوانمردي آن رستم
اسفندیارکش تا دیر بر زبان رانده در لشکر خود جا داد و جرّاحان
حاذق بمعالجه اش برگماشت و روز دیگر تهانه خود دران حصار
نشانیده عازم پیشتر گردید اگرچه سواران طویلهٔ خاص و پنداره های
متعینّهٔ نواب حیدرعلي خان بهادر در غارت گري پس
و پیش لشکر مرهته کوتاهي نمی کردند و دست بردهاي نمایان
بر روي کار مي آوردند مگر از آنجا که آن لشکر افزون از مور و ملخ بود

پشت اعدا رو به شکست نمی نهاد و مادهو راو بتدریج و تامّل از بند و بست بالاپور کلان فراغت نموده خواست که اول قلعجات و پرگنات اطراف را تمامي بقبضهٔ اقتدار خود آورده بعد ازان به تسخیر دارالحکومت سریرنگپتّن کمر همّت بندد باین نیّت سمت بالاپور خورد عطف عنان نمود چون قریب رسید بدرالزمان خان تاب حمله آن لشکر انبوه از حوصله طاقت خود دور دیده مقالید قلعه و دیگر کارخانجات بدست غنیم سپرد و نقد جان خود در دامن کم همّتي بسته از غنیم رخصت گرفته بسوی کرّپه راه نورد گردید پس از تسخیر آن مقام پیشوا بهادر بطرف کولار جلوریز شده از دلاورخان جاگیردار مبلغ زری بمعرض وصول آورده جاگیرش بحال داشت و کوه مرواکال را که در آنجا تهانه نواب حیدرعلي خان بهادر بود محاصره کرده بیورش های متوالي بمعرض تسخیر در آورده و قلعه دار را معه تمامي متحصّنان علف تیغ خون آشام ساخته بسوی گرم کنده تاخته آنرا هم بزور مفتوح ساخت و میر علي رضا خان را که بملازمتش حاضر بود و ابا عن جدٍ تعلقداري آن حدود کرده بود کوه مذکور جاگیر داده و برای نگاهداشت یک هزار سوار و سه هزار پیاده اجازت بخشیده عنان تگاور صحرانورد معطوف ساخت چون زباني جواسیس معتبر این خبر

بحضور انور نواب حیدر علي خان بهادر رسید دست بعروة الوثقای حمایت ایزدي استوار کرده تمامي سواران جگرداز هزبر شکار را همعنان سعادت نموده چون شیر گرسنه در صحرای کوه ماکري آرمید و انتظار میکشید ناگاه هراول افواج غنیم با جمعیّت پنجاه هزار سوار و پیاده و توپ های گران سنگ غافل از کمین گاه نواب حیدر علي خان بهادر متّصل اوتري درگ فرودگاه ساخت و اراده داشت که فردا طبل کوچ نواخته قلعه دار الاماره سرینگپتّن را محاصره سازد نواب عالي جناب باستماع این نوید تمام روز در صحرا بسایهٔ عنایت یزداني بسر برده بعد انقضای نصف شب از عقب لشکر هراول غنیم درآمده چنان شب خون زد که آن خون گرفتگان بیخبر که سر بر بستر خواب داشتند بخواب گران رفتند بهادران لشکر فیروزي پیکر حمیّت شجاعت را کار فرموده و تیغ دلاوري از نیام انتقام کشیده خون هزاران هزار مردان کار بر خاک ریختند و از صرصر تیر و چکاچاک شمشیر و صهیل باد پایان و نعرهٔ مردان شور روز نشور برانگیختند جمعي که به نرسیدن وقت معیّن ازان مهلکه جان بردند بی اسپ و سلاح رو بفرار نهادند و اموال بیقیاس بعوض نیم جان خود برباد دادند نواب مظفّر لوا نقّاره فتح نواخته چون صبح بدمید تمامي

غنایم را بحیطهٔ ضبط آورده غازیان اسلام را باعطای انعامات لایقه راضي و شاکر ساخته مابقي را روانه سرینگپتن فرمود و بهمان مقام لوای نصرت و اقبال بلند نمود مادهوراو را برسیدن خبر شکست لشکر رنگ برروشکست و چون مار سرکوفته به پیچ و تاب افتاد و بهمدرین اثنا پنج شش هزار سوار که حسب الحکم او بطرف بار امحال تاخته بودند اموال و اسلحه خود را از دست پنداره های لشکر ظفر پیکر نواب حیدرعلي خان بهادر بغارت داده شامل لشکرش شدند و این معني زیاده تر موجب ملالت و تحسّر مادهوراو گردید مگر عزّت نام پیشوائي گریبان گیر خاطرش شده بطرف پونه بي نیل مقصود نمیتوانست رفت ناچار با دل سوگوار و دیدهٔ اشکبار از مقام چنتامني کوچیده در دامن کوهستان انباجي درگ مانند لخت سنگ استقامت ورزید بمعاینه این حال نواب والاجناب که عقل کامل و اقبال شامل داشت نقد مآل کار را در میزان خرد خداداد سنجید که عرصهٔ دو سال است که تمامي ملک توابع دار الامارت پي سپر لشکر مرهتّه گردیده و درین مدّت ممتد از تاخت و تاراج آن یغما گران چه جای حبوب بل سبزه بر زمین ندمیده درین صورت اگر چندی دیگر بساط جنگ گسترده باشد حال رعایا بکجا خواهد کشید و بزرگان

فرموده اند که الصلح خیر من الحرب پس باقتضای رای صوا ب
نمای شخصی را که شیر محفل خاص و محرم خلوت سرای صدق و
اخلاص بود بعهدهٔ سفارت مامور فرموده خطی بدین مضمون بنام
مادهوراو بهادر رقامی فرمود که ع دنیا نه متاعیست که ارزد بنزاعی ،
علی الخصوص رعایا و برایا را که بدائع و دایع الهی اند پامال و غارت
ساختن و بار او زار خون های ناحق برگردن خود انداختن از آئین
جوانمردان حق شناس بعید مینماید و این معنی اظهر من الشمس و ابین
من الامس است که تا رمقی از جان در تن مجاهدان این طرف
باقی است آنقدر فرصت نخواهند داد که لشکریان ایشان
نفسی سر بر بالین آسایش گذارند و اگر صد سال درین
کوهستان سر بسنگ خواهند کوفت چه ممکن که نقش
ریاست آنصاحب درین ممالک درست نشیند بنابران
صلاح دولت آنست که به پونه مع الخیر مراجعت فرمایند
و اگر چندی دیگر باغوای خوشامدیان خانه برانداز دور از دیار
خود درین ملک تاخیر خواهند فرمود چون معاندان در کمین
اند اغلب که در انطرف فتنه های خوابیده از بالین سرکشی
سر خواهد کشید و آنوقت غیر از مالیدن دست تأسف هیچ
دستیاب شدنی نیست و رسیدن بدار القرار مشکل
خواهد افتاد و از آنجا که در عالم اتحاد ضیافت دوستانه بعمل

آوردن ضرور بود پاره از تنسوقات وقدری زر نقد ارسال شد
بمقتضای حق همسایگی و عطوفت باطنی بقبول آن مشکور
محبت خواهند فرمود والسلام چون نامه مصالحت ختامه
بمهر خاص مزین و مرتب گردید معه هفت لک روپیه نقد
وبرخی از نفایس اقمشه که از لشکر هراول دو سه روز
بیش ازین باخاطر غنیمت آمده بود انتخاب فرموده چون
گل بیوستان وفلفل بهندوستان ارمغان برای مادهوراو
حواله سفیر باتدبیر فرمود وآن فدوی اخلاص شعار جمالگی
نقود و اجناس را برده بخدمت مادهوراو گذرانید مادهوراو که
نزول اینچنین مایده پرفایده را از جناب الهی بدعا میخواست
ورود نامهٔ ووصول نقود واقمشه را از فتوحات غیبی شمرده
ارشاد نواب عالی جناب را بدامن جان گره زد واسیران
لشکر فیروزی اثر نواب مالک رقاب را بانعام وخلاع
خوشدل ساخته همراه سفیر بحضور آن حیدر دل روانه ساخت
وخود فی الفور طبل مراجعت به پونه نواخت چون میدان
از فوج مرهته خالی شد نواب همایون عقبش طبل نهضت
بسمت بالاپور خورد کوفته نظر توجه برحال رعایا مبذول
فرموده وآن ستم رسیدگان تطاول مرهته را بتقاوی از
سرکار دولت مدار خوشدل فرموده وخراج یکساله معاف

داشته بطرف بنگلور عنان تاب گردید از سوانح اقبال که درآن مقام بوقوع انجامید این است که علي زمان خان نایط هم زلف بدر الزمان خان بوکالت محمد یوسف کمیدان قلعه دار مدهري که محمد علي خان اورا به باغي گري متّهم نموده لشکر باستیصالش برگماشته بود درحضور نواب حیدرعلي خان بهادر حاضر شده استمداد نمود مگر چون در ضمیر خورشید تنویر انتظام نواحي بنگلور وصوبه سرا تصمیم یافته بود به علي زمان خان حکم حاضر باشي اصدار یافت وچون از افراد وقایع معلوم شد که محمد علي خان والاجاه محمد یوسف کمیدان را گرفتار کرده بدار کشید وقلعه مفتوح شد نواب والاجناب علي زمان خان را که نهایت جسیم الخلقت واز سواري اسپ معذور بود بعنایت فیل ممتاز فرموده در زمرهٔ ندیمان خاص منسلک فرمود و همدرین ایام فیض الله خان هیبت جنگ داماد نواب دلاور خان صوبه دار سابق سرا از خسر خود رنجیده پناه بسایهٔ دولت حیدري آورده بود چون در ینولا بسبب فرونشستن فتنه مرهتّه وانتظام یافتن ملک خاطر انور نواب حیدرعلي خان بهادر را خورسند دید بوقت فرصت دعوي خودرا اظهار ساخته اتّهام طغیان بر خسر خود بسته طبع مقدّس را خشم آلود ساخت وباچند سوار معه یک زنجیر فیل

برای حاضر آوردن نواب دلاور خان از پیشگاه جاه و جلال
روانه کولار شد دلاور خان که مرد جهان دیده بود بی تامّل روانهٔ
حضور والا گردید و کیفیّت داماد خود مشرّح و مبسوط بحضور
انور ظاهر نمود و پسران هیبت جنگ را که همراه آورده بود
در جناب کرامت اکتساب حاضر ساخت نواب عالی
جناب صدق مقال دلاور خان بر ضمیر منیر ثبت ساخته
پسران را پیش فیض الله خان هیبت جنگ
رسانید و بدلاور خان ارشاد شد که چون فیض الله خان تربیت
طلب است به پندش توجهّ خاطر عاطر مصروف باید داشت
بعد این کلمات نواب دلاور خان در خیمهٔ علحده که حسب الحکم
والا به فروش نفیسه و جمیع مایحتاج مرتّب بود داخل گردیده
و هر دو وقت با نواب والاجناب شریک تناول اطعمه
الوان میشد و علاوهٔ آن بدیوان سرکار اعلی حکم عالی شرف
نفاذ یافت که تا تشریف داشتن نواب دلاور خان
در لشکر فیروزی اثر یکهزار روپیه یومیه برای مصارف ضروریه
میرسانیده باشد و از بسکه خاطر انور از ملاقات دلاور خان
مسرّت اندوز گردید نواب نور الابصار خان را که برادر زادهٔ
نواب دلاور خان بود بمصاهرت خود افتخار بخشیده سر عزتش
بعنایت سامان جهاز وافر که لایق بسلاطین معاصر و فایق

برتبه اعاظم واکابر باشد بایوان کیوان رساند پس از ایّام چند خود بنفس نفیس پای شجاعت برکاب اشهب همّت نهاده عرصهٔ شش ماه نواحی پنکور و مدن هلّی و مگیسر راپی سپر هیونان جهان پیما ساخته راجه های سرکش را سزای واقعی درکنار نهاده بمستقرّ حکومت رونق افزا گردید و عرصهٔ دو سال کامل چون هیچ فتنه از اطراف و جوانب سر نکشید بدلجمعی تمام توجّه ضمیر خورشید تنویر برآراستگی سپاه رزم خواه و جمع آوردن آلات حرب مرعی فرموده فارغ البال بر مسند اقبال اتّکا داشت درهمانزمان خبر فوت شدن محمد عمر کمیدان بحضور انور رسید نواب والاجناب پسرش را که محمد علی نام داشت بمقتضای بنده نوازی بجای پدرش بکمیدانی همان رساله افتخار بخشید ؛

رسیدن رگھناتھه راو پیشوا بارادہ تسخیر ملک بالاگھات از پونه وباز گردیدن او بی نیل مقصود مانند زبونان وتسخیر فرمودن نواب حیدرعلیخان بهادر اقلیم بادامي وجـــالي مال وغیره بعنـایت رب ودود با دیگر واقعاتے که در سنه یکهزارو یکصد وهشتاد وسه هجري رونمود ؛



چون نراین راو پیشوا بہ ستم گاري راگھو که عمویش بود از دست خویش محمد یوسف گیدان ساغر ممات چشید راگھو که از عهد بالاجي راو وماد هو راو در حبس بوده بکمال تلخ کامي شبي بروز مي آورد قتل برادر زاده موجب استقرار دولت خود دانسته بر مسند ریاست پونه تمکن گزید و چند کس از امرا و ارکان دولت مرهته را بمواعید آینده وانعام نقد از خود ساخته با فوج بی شمار و توپ خانهٔ آتش بار بطرف حیدر آباد روآورد و ناظم حیدر آباد هم باستماع این خبر با عساکر خود بمقابله اش شتافت و صفوف جنگ آراسته گشت از آنجا که افواج ناظم حیدر آباد بسبب آرام طلبي ها سراز بالین خواب برداشتن گوارای طبع نازک نداشتند تاب حملهٔ آن نیاورده از میدان رمیدند و رکن الدوله هم که دیوان مستقل

و ممالک امورات جزئی وکلی بود سلامتی سر خود مقدّم دانسته پهلو تهی کرد و نواب نظام علی خان بهادر از وادید این حال در گرداب حیرت افتاد درین وقت موسی رمو فرانسیس با دو هزار سپاهیان بار فیل مرکوب نواب را درمیان آورده جنگ کنان درون قلعه بیدر رسانید و راگهو پاشنه کوب از عقب در رسیده بمحاصره پرداخت و درچند روز نواب ناظم بواگذاشت مکانات سیر حاصل مثل بیدر و اورنگ آباد و احمدآباد و برار بار گهناتهه راو طریق مصالحت پیمود رگهناتهه راو بعد این فتح نمایان دماغ فرعونی بهم رسانیده بطرف ملک بالاگهات که در قبضه اقتدار نواب حیدرعلی خان بهادر بود عنان پیچید درین عرصه نانا پهرنویس که رکن اعظم مملکت پونه و از کشته شدن نراین راو و تسلّط یافتن راگهو دلی پرداشت و تمارض نموده در پونه مانده بود بناظم حیدرآباد نوشت که راگهو خلل دماغ بهم رسانیده نراین راو را که برادرزادهٔ حقیقی و جوان نیکذات بود بدشنهٔ ستم کشته و انهدام کاخ وجود این سفّاک و خواستن قصاص خون ناحق بر ذمهٔ همّت والانهمت صاحب دولتان اُولو العزم لازم و واجب است بنابران مصلحت آنکه ما و شما بالاتّفاق نطاق شجاعت برمیان جان بسته هیونان جهان نورد

بجولان در آریم و تدابیر شایسته و مساعي جمیله بکار برده
همّت به قتلش برگماریم. بهمین مضمون مکاتبهٔ اتّحاد آمیز بحضور
انور نواب حیدرعلي خان بهادر ارسال داشت نواب
ممدوح بجواب نوشت که در صورت رسیدن ایشان
از آن طرف از ما قصوری نخواهد رفت و بعد ابلاغ این پیام
برای انتشار صیت جوان مردي خود با حضار لشکر فیروزي اثر
فرمان داد چون مراسلهٔ نواب فلک قباب بنظر نانا پهرنویس
رسید و موجب اطمینان خاطرش گردید تدبیری اندیشیده
بسرداران لشکر که بارگهناتهه راو پیوسته بودند پیامها فرستاد
که رفاقت این چنین خوني که قطع صلهٔ رحم کرده برادرزاده
رشید خود را بخنجر بیداد سینه چاک کرده اختیار نمودن از حمیّت
مردانگي بعید است و از چنان ظالم که خون جگر گوشهٔ خود
بکمال بیرحمي بر خاک ریخت توقّع رفاه و فلاح داشتن نزدیک
عقلاء مآل اندیش خیلی غریب لازم آدمیّت آنکه از
همراهي او ابا نموده به پونه بشتابند و بر در حریم عزّت نارایَن راو
مقتول حاضر شده ملازمت اهلیهٔ آن مظلوم که حامله است
نمایند چون این پیغام بسرداران رسید بمقتضای خرد مصلحت
اندیش اکثری بی اجازت راگهو معه احمال و اثقال خود
بطرف پونه ره گرا گردیدند و بعضی به بهانه طلایه و مقلاویزک از لشکر

برآمده جاده پیمای مراحل مقصود شدند الغرض از بیدر تا رسیدن
به رای درگ متنفسی از لشکریان پونه همراهش نماند وراگهو
باخاطری شکسته‌تر از رنگ حنادست تاسف مالیده
باسی هزار سوار پنداره که خود جمع ساخته بود باهستگی طی مراحل
نمود همدرین اثنا چون زبانی جواسیس خبر یافت که ناظم
حیدرآباد هم بصواب دید نانا پهرنویس بافواج قوی ایلغار کرده
می آید مانند خرگوش که در شکار و بنگاه افتاده سراسیمه راه نجات
می جوید مضطر گردیده التجا آوردن بنواب حیدرعلی خان بهادر
قرین مصلحت دیده وکیلی دانا را روانه حضور اقدس ساخت
و نمیقه بدین مضمون نوشت که اگر درین وقت کمک
فرمایند و از حصهٔ چهارم لطف سازند نهایت کرم متصور است
نواب فلک اقتدار بجواب قلمی فرمود که از تطاول
ترک راد در راعایا حالتی باقی نمانده که مال واجب
عاید توانند ساخت پس برای ایشان حصه از کجا
فرستاده شود و در باب کمک که مستدعی شده اند اگر
آن صاحب را با دیگر کسی منازعت درمیان می آمد
بمقتضای اتحاد کمک نمودن مضایقه نداشت مگر درینحالت
که این طوفان از تنور خانه خود شان جوش زده مارا در امورات
خانگی ایشان دخل کردن نمیرسد آینده مارا ازین تکلیف

مالایطاق معاف باید داشت راگهو مکرّر نوشت که درینوقت
که بازار فتن از تمامي جوانب گرم است اگر ده لک روپیه
مهرباني فرمایند تمامي صوبه سرا بلکه آنطرف جوی کشنا تا بادامي
وجاي مال وغیره تفویض گماشتگان حیدري مي نمایم نواب
حیدر علیخان بهادر باصغای این پیام بوکلای او فرمود که اگر موکّل
شما مطابق نوشته خود بعمل آرد ازینطرف هم در انجاح
مرام او تساهل بعمل نخواهد آمد راگهو ازین نوید خوشدل
شده برادر نسبتي خودرا که باجي راو نام داشت معه سه صد
سوار وقطعه تاکید نامه درباب خالي کرده دادن قلعه بنام بابوجي
سیندیه صوبه دار سرا روانه ساخت چون بابوجي راو بحوالي
قلعه رسید وتاکید نامه مذکور پیش صوبه دار قلعه فرستاد او بمجرّد
مطالعه تیزتر از آتش گردیده جواب داد که راگهو قاتل
برادرزاده کیست که بحکمش قلعه خالي کرده دهم اگر خیریت خود
میخواهي بسلامت برو والا بضرب گوله دود از نهادت
خواهم برآورد بابوجي راو چون طاقت مقاومت نداشت
از انجا مراجعت کرده بسرینگپتن رسید وبحضور اقدس
نواب بهادر سعادت ملازمت دریافته استدعای
کمک نموده نواب والا جناب حسب آرزوی
بابوجي راو شاهزادهٔ فیروزبخت همایون طالع را بافوجي شایسته

برای افتتاح قلعه رخصت ارزاني داشت درین اثنا خطوط
نانا پهرنویس از پونه بدین مضمون بحضور رسید که زنهار بر اقوال
وافعال کاذبه راگهو ازجانباید رفت و بهر تدبیری که باشد در قلع
وقمع آن مواد فاسده که وجود ریاست پونه را سقیم ساخته
باید کوشید انشاالله تعالی بعد استیصال آن خوني وخیم العاقبت
هرانچه موجب استحکام آن دولت خداداد خواهد بود ازین
خیرخواه امداد واعانت کلّي بکار خواهد رفت نواب والاجناب
که دعوي جهان ستاني مکنون ضمیر انور داشت اهل کاران
وسران پونه را ممنون احسان داشتن موجب مزید شوکت
خود تصوّر فرموده از دار الریاست پای همّت در رکاب اشهب
دولت گذاشته بافوج قاهره در سواد برجن رای پتّن منجوق
اقبال بعیّوق برافراشت وشاهزادهٔ جهان ستان همعنان
نصرت بقلعه سرا رسیده بمحاصره پرداخت وسیبه وساباط
مرتّب ساخته بضرب گوالیل دمار از روزگار قلعه نشینان
برآورد ودر عرصهٔ سه ماه ساعي جمیله بکار برده قلعه را بکلید
شمشیر عالم گیر مفتوح ساخت و تهانه مستحکم در قلعه
نشانیده بسمت مدگیري عنان تافت ودرعرصهٔ چهارروز
جبراً قهراً آن قلعه راهم تسخیر فرموده قلعه بجن رای درگ را
نگین وار درحلقه محاصره کشید وچون عرصهٔ یکماه جنگ امتداد

یافت روزی بابهادران شیر صولت و غازیان رستم صلابت دامن همّت بر کمر شوکت زده یورش فرمود و قلعه رابزور قوت بازوی مردانگی بکشود و درین عرصه نواب حیدر علي خان بهادر هم از مستقر شوکت نهضت فرموده به تانيّ و تاملّ طي صحاري و بوادي نموده نواحي تمکور رامضرب خیام اقبال فرمود را گهو چون خبر افتتاح چند قلعه به شمشیر کشورکشای شاهزده بلند اقبال شنید و افواج ظفر امواج نواب حیدر علي خان بهادر راهم چون سیل بلامتوجّه خود دید تدبیری به از گریختن ندانسته باشانزده هزار سوار که دران حالت اضطرار همراهش مانده بودند رو بر تافت و اراده رفتن هندوستان نمود و لیکن افواج پونه و ناظم حیدر آباد بتعاقبش پرداخته فرصت سر خاریدنش ندادند و اورا ببرهان پور و ازانجا تا خاندیس واز انمقام بگجرات رسانیدند نواب حیدر علیخان بهادر درین وقت فرصت رامغتنم شمرده بی مزاحمت اغیار گوپال وبهادر پنده ومودگی درگ و چندرگدره که همه قلاع متینه و مواضعات توابع سیر حاصل داشته بقبضهٔ اقتدارخود درآورد وراجه سرهتي راکه غاشیهٔ اطاعت بردوش کشیده بخلعت فاخره سرفرازي بخشیده بتوفیر خزانه وآبادي آن ملک قدغن بلیغ فرمود و در چندروز نول کندہ و جان هلّي را مفتوح فرموده

بسمت هويلي دهاروار لشكر كشيد ، بر متفحّصان اخبار
پوشيده نماند كه در ايّام ماضيه چون نواب حيدر علي خان بهادر
قلعه نگر را مفتوح ساخته تمامي ملك بدنور بتصرّف در آورد
مير رستم خان فاروقي كه از طرف نواب آصف جاه قلعه دار
هويلي دهارواربود حلقه عبوديت نواب حيدر علي خان بهادر
بگوش كشيده قلعه را تسليم اولياى دولت نمود
وخود بمشاهره پانصد روپيه و بخشي گري سواران بارگير عزّت
اندوخت پس از مرور ايّام كه مادهوراو پيشوادر ملك
بالا گهات آمده فتنه ها برپا كرد آن قلعه از تصرّف گماشتگان
حيدري بدر رفته بقبضه تصرّف مرهته درآمد وازان باز بسونت راو
نام شخصي از خويشان گوپال راو ناظم مرچ بقلعه داري
مي پرداخت درينولا كه گذار لشكر قاهره نواب حيدر علي خان
بهادر بدين سمت اتّفاق افتاد ازآنجا سرسري گذشتن و گذاشتن
دور از حميّت سرداري ديده حكم والا براى محاصره قلعه شرف نفاذ
پذيرفت و بگوله اندازان قدغن رفت كه از دور بگوله اندازي
اشتغال دارند ازآنجا كه افتتاح قلعه مستحكم بسرعت متصوّر
نمي شد نواب والاجناب باقتضاى خرد دوربين تدبيري شايسته
انديشيده خطّي از طرف اباجي رام كار پرداز نواحي مرچ بنام
بسونت راو قلعه دار هويلي دهاروار نوشت بدين مضمون كه

ظاهرا نواب حیدر علي خان عزم تسخیر قلعه هویلي دهاتر دار دارد زنهار بیدل نباید شد و مستعد جنگ باید بود اینک فوجي برای کمک روانه می سازم و چون خط مرتّب شد نواب دانادل مهراپاجي رام نام ملازم خود را که همراه لشکر فیروزي اثر بود بران ثبت نموده و دو نفر هرکاره را بالباس مرهتّه ملبّس ساخته روانه فرمود چون هرکاره ها پیش قلعه دار هویلي رسیدند آن نافهم شامت رسیده مطلق پي بمغز مدّعا نبرده آن خط را مرسلهٔ اپاجي رام کار پرداز نواحي مرچ انگاشت و بامیدواري رسیدن کمک بیش از پیش باستحکام برج و باره پرداخت نواب والاجناب بعد چهار روز وقت شب دو هزار سپاهیان بار و سه صد سوار از قوم مرهتّه و راجپوت انتخاب فرموده و سه ضرب توپ همراه داده و گروهي دیگر از سواران بنابر احتیاط تعین کرده و شخصي معتمد را سر لشکر مقرّر نموده رخصت فرمود و آن جماعه در بیشه خزیده براهي که از مرج بطرف قلعه پیوسته است سر برآوردند و از آن شارع بطرف قلعه ره نورد شده چند توپ و بنادیق بي گوله سر نمودند اهل قلعه که بامیدواري رسیدن کمک چشم براه داشتند بمجرّد شنیدن صدای توپ و بندوق رسیدن کمک یقین کرده دروازه قلعه را بخشنودي تمام

بگشادند و تمام سواران و پیادگان را در قلعه جا دادند سردار جماعه مذکور بقلعه دار گفت که مردمان همراهي خود را از قلعه بیرون کن تا بر مورچال مردم نواب رفته شبخون زنند و جماعتی که همراه من از مرچ آمده اند حفاظت قلعه بانها بسپار قلعه دار وقت شب تمیز دوست و دشمن نکرده سپاهیان خود را از قلعه بیرون فرستاد و مردمان تازه وارد را بحفاظت قلعه تعین نمود همین که مردم قلعه پا از حصار بیرون نهادند سردار حیدري بی تکلّف دست و گردن قلعه دار و چند کس از متابعانش استوار بست و تمامي غلّه و آلات حرب که در قلعه بود بقید ضبط در آورده شیلک مبارک باد سر نمود چون قلعه باقبال عدومال بی جنگ بدست آمد علی الصباح نواب گردون جناب سوار توسن جاه و جلال شده داخل قلعه گشت و پس از سیر امکنه اشیای نفیسه انتخاب فرموده آنچه قابل انعام بود بسپاه رزم خواه بخشید و همبرین نسق عرصهٔ یک سال سیر و گشت آن مملکت فرموده واز راجگان آن نواحي مبالغ خطیر بمعرض وصول آورده و تالیف قلوب راجز و اعظم سروري دانسته پنج لک روپیه باتحایف و نفایس برای نانا پهرنویس و دیگر روٴسای پونه روانه فرمود پس از آن باجي راو برادر نسبتي راگهو را که در لشکر ظفر پیکر

چون سایه بدنبال میگردید درحضور طلبیده فرمود که اگر عزم رفتن
داشته باشی برو مارا با تو هیچ گونه مزاحمت و مواخذه
نیست آن درمانده تیره سرگردانی عرض کرد که راگهو از میان
رفته وسرداران پونه بسبب قرابت قریبه باراگهو تشنه
خون من اند حالا غیر از سایهٔ دولت هما پایه ملجا وماوای ندارم
نواب مالک رقاب بر بیکسی او ترحّم فرموده برساله داری
پانصد سوار وعنایت فیل ونقّاره سرفرازی بخشیده درزمرهٔ
ملازمان خود منسلک فرمود وهمدرین ایّام میمنت التیام که
اسباب دولت همه آماده بود و فتح واقبال چون چاکران
غاشیه بدوش وبندگان حلقه بگوش بردر دولت سرا ایستاده
پورنیاز نّاردار را که بجوهر عقل آراستگی داشت وبمشاهره پنجاه
هون پیش یکی از عمده صرّافان لشکر دفع الوقت میکرد
وتحریر وتقریرش از دیرباز منظور نظر مشکل پسند نواب
حیدر علی خان بهادر بود بمقتضای ذرّه پروری از حضیض نکبت
برآورده باوج سروری رسانید ودفتر کنرّی باو تفویض فرمود و
مواجب معقول مقرّر ساخته روشناس عالمیان گردانید و بعد
انتظام امور کارخانجات خاطر انور بیش از پیش متوجّه
آراستگی سپاه رزم خواه شد تا در اندک مدّت آلات
حرب وپیکار افزون از تعداد فراهم گردید وصیت قدردانی

و سپاه دوستی نواب نامدار در امصار و اقطار چون گوهر شهوار آویزه گوش حقیقت نیوش بهادران جان سپار شده جوق جوق با اسلحه مرغوب و اسپان خوب رسیده در سلک ملازمان منسلک میگردیدند و دسته دسته سواران طوایل خاص با اشعهٔ اسلحه زرنشان و البسه رنگهای الوان خار حسرت در سینه گلزار می شکستند تفنگچیان ملبّس بلباس بانات سرخ و زرد و سبز شده چون ابرهای موسم بهار هر جانب قطره زنی میکردند و سواران خفتان پوش مانند دریای موّاج بحر اخضر را غریق آب خجالت میساختند الغرض در عرصهٔ قلیل پنجاه و هشت هزار سوار جرّار و شانزده هزار سپاهیان بار و چهل و پنج هزار پیادگان کرناتکی که در فن تفنگ اندازی بی خطا بودند زیر لوای آسمان سای مجتمع گردیدند و علاوه توپ خانه یک هزار چهار صد شتر انتخاب فرموده حوالهٔ جوانان روئین تن گردید که بطرز افواج عراق و ترکستان شتر نال بران بسته مانند رعد جوشان و خروشان هنگام پیکار برق افشان باشند الغرض چون ضمیر خورشید تنویر از انجام جمیع اسباب سروری جمع گردید معاودت بمستقّر سریر دولت فرموده سایه عاطفت بر مفارق سکنه آن بلاد خجسته بنیاد انداخت

وبعنایت مناصب مناسب و علوفه واجب و انعام خلاع و جواهر زواهر و افیال واسپان بی مثال تامي سایه گزینان دامن دولت را مرهون منّت و آمادهٔ جان فشاني ساخت



رسیدن مادهو راو بارثاني از پونه در ملك بالا گهات بقصد انتزاع و عاقبت الامر صلح کردن وبرگشتن بملك خود بعد قطع نزاع ؛

چون نواب بهادر بعد رفتن مادهو راو لشکری قوي از مردان جنگجوي کار دیده فراهم آورده و توپخانه صاعقه بار جمع کرده براي انتظام ملک بدنور نوند آهنین سم را سبک عنان ساخت ناظم صوبه سرا که از طرف مادهو راو مسلّط بود از نهضت فرمودن نواب عالیجناب بطرف بدنور یقین دانست که آن حیدر دل از نظم و نسق توابع نگر انفراغ جسته باستخلاص صوبه سرا همّت خواهد گماشت بنابران بخود داري کوشیدن و علاج واقعه پیش از وقوع بعمل آوردن اصلح دانسته شرح دار بذریعهٔ عرایض بحضور مادهو راو پیشوا اطلاع بخشید و آن سردار ذوالاقتدار جمعیّت نواب بهادر را موجب پراگندگي دولت خود انگاشته باز امرا و افواج جمع کرده بطرف مملکت محروسه نواب والاجناب رو آورد

و سرداران خود را معه جمعیتهای شایسته برای افتتاح قلعجات متعلقه دولت حیدری تعین نمود نواب والاجناب از آمدن آن نیندیشیده تمامی فوج ظفرموج و توپخانه همراه گرفته از راه سموکه دیواتین عبور جوی تنب بهدرا نموده سواد شکارپور را مضرب خیام اقبال ساخت و افواج غنیم هم از استماع ورود لشکر نصرت اثر محاصرهٔ قلعجات معطل داشته بفاصلهٔ دو میل دایره کرده صباح آن بجنگگاه در رسید و ازینطرف نواب والاجناب هم خود توکل برسر و جوشن صیانت حافظ حقیقی در بر کرده به رزمگاه خرامید و راجهٔ چیتل درگ که درین سفر برهمنونی قاید توفیق غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفته همرکاب بود معه فوج خود در جنگگاه همعنانی گزیده اگرچه بسبب افزونی لشکر مرهته که فزونتر از مور و ملخ بود لشکر ظفرپیکر در محاصره چون نگین در حلقه می نمود مگر ازانجا که شیر عرین از گلهٔ آهو غمی ندارد بهادران ناموس دوست تمامی روز چپقلشهای نمایان کرده بشام رسانیدند و لشکر مخالف از میدان جنگ معاودت کرده بفرودگاه خود رفت نواب فریدون فر که خرد آموز عقل والا بود لشکریان را فرصت اکل دشرب بخشیده شب هنگام ازانجا کوچیده متصل مقام چرولی و نوزلی و چرایشه مترا کم

پس پشت لشکر گذاشته خیام اقبال نصب فرمود و
اطراف لشکر کمینگاه های دشمن شکار تجویز فرموده جا بجا از
سواران و پیادگان یزک استحکام بخشید و ازانطرف مادهوراو
باتّفاق حاکم شانور که این بار هم فسخ عهد کرده همراه او بود
بمحاذي لشکر نصرت قرین دایره نمود و هر روز جوق جوق مردان
کاري از طرفین بمیدان خرامیده جان نثاري مینمودند بعد چند روز
چون سردار مرهته اتواپ گران سنگ برقلال جبال کشیده
گلوله ها علی التّواتر چون تگرگ باریدن آغاز نهاد و مردم بسیار
از اردوی همایون شربت شهادت چشیدند نواب
عالیجناب بیش ازین ضایع شدن بهادران کار آمدني
گوارای طبع اقدس نفرموده وقت شب پنج هزار پیاده تفنگچي
قادر انداز و یک هزار و پانصد سوار جان نثار و چهار ضرب
توپ جلو تیز دو همراه گرفته و جمیع کارخانجات عظمت و
شوکت را باعتماد دلاور خان گذاشته و باقي لشکر نزد هیبت جنگ
داشته بعزم شبخون در بیشه خزید و عزم مصمّم فرمود که
اوّل بر توپخانه غنیم دست تصرّف یافته بعد ازان
دود از نهاد دشمن باید برآورد لیکن چون بخت آن خفتگان
بستر مدهوشي بیدار بود همین که نواب ظفر انتساب
ازان بیشه متراکم برآمد شب بپایان رسید و سفیده صبح

بد میدفوج اعدا از طلیعهٔ لشکر نواب بهادر خبر دار شده وشان عسل را بکام خود یافته چون مگسان از جوانب ازدحام نموده طنین بگیر و ببند بلند نمودند ونواب نامدار را معه همراهان از چهار طرف احاطه کردند نواب کوه وقار دران هنگامهٔ محشر آشوب هر چند بگوله اندازان بیخطا انداز که از تمادی ایّام بمشق آن کار بسر برده بودند فرمان داد و آنها هم قاصر نشدند مگر ازانجا که اختر در گذر وسعادت ونحوست تؤامان است مطلق آتش فتیله بر باروت پیاله توپ نگرفت تا آنکه نواب خود از اسپ فرود آمد وفتیله سوزان بر باروت نهاد هرگز اثری نبخشید ناچار از اتواپ دست بر داشته به تفنگچیان تقیّد فرمود وآن جان نثاران چند شلک بنادیق زده بسیاری را ازخون گرفتگان بدار البوار فرستادند مگر چون لشکر مرهته از حصر و شمار افزون بود و حاضر بودن نواب بهادر دران جماعه اندک برایشان به ثبوت پیوست اختتام جنگ را بهمان روز یقین دانسته ودست ازجان شسته ماد یان های صرصر تردّد وکره های آتش نهاد دکهنی را مهمیز کرده باین غازیان شهادت طلب در پیوستند وبه یراق کوته کارنامهٔ رستم واسفندیار بروی کار آوردند و دران آشوبگاه بیکنت را ازدیوان ازین خاکدان سفلی

بعالم علوي خرامید و علي زمان خان گاگونه زخم بر رو کشید و
بقیّة السیف که رو به اردوی کلان بر تافتند از تعاقب فوج
مرهته رو بخاک عدم نهفتند نواب والاجناب چون رنگ
میدان جنگ دگرگون دید مانند آفتاب جهان گرد یکه تنه
ازان طوفان بلاکناره گزیده بسایهٔ درختی منتظر اعانت کارساز
حقیقي باستاد اتفّاقا طنبور نوازي ملازم حضور ازان میدان
قیامت اثر برآمده زیر همان درخت که بار ور ثمر نصرت واقبال
بود وارد گردید نواب صاحب اقبال رسیدن او را فال
نصرت گرفته بنواختن طنبور فرمان داد چون آواز طنبور در گنبد
گردون پیچید افواج مرهته را اندیشهٔ رسیدن کومک از جا برد
وآنچه از قسم اسپ واسلحه از بهادران لشکر نواب بهادر
بیغما برده بودند بر جا گذاشته وقدري از اسباب خود هم بران اضافه
کرده سبکدوش راه فرار پیمودند ونواب سپهر جناب
با معدودی از مردان لشکر که باستماع آواز طنبور عنان باز گردانیده
زیر آن درخت در حضور انور اجتماع نموده بودند مانند مهر جهانتاب
که از پردهٔ ابر برآید در میدان رزمگاه خرامید بمجرّد ورود
در میدان گردی عظیم از پس پشت نمایان گردید چون
باهتزاز هوای نصرت واقبال دامان گرد چاک گردید بنظر
رسید که هیبت جنگ بخشي فوج ظفر موج بسایهٔ علم اژدها پیکر

با فوج خون خوار و توپخانه و سپاهیان بار ایلغار ورزیده بر سر وقت رسیده نواب هلال رکاب هیبت جنگ را مورد نوازشات بی پایان فرموده با لشکر تازه زور و توپخانه تعاقب فوج مرهته نمود و تیغ خون آشام از نیام انتقام برآورده حکم قتل عام صادر فرمود. بمجرد صدور حکم قضا شیم گوله اندازان چابک دست و تفنگچیان از باده تهوّر مست ببارش گو الیل جماعه اعدا را چون برگ لاله بادل پر داغ بخاک و خون انداختند و سواران ظفر پیمان اسپان باد رفتار را سبک عنان ساخته دست یغما بر نقد روان آن گرانجانان دراز ساختند مادهوراو چون کشتی امید خود از لطمه لشکر طوفان زای در گرداب تباهي دید با آنچنان فوج بیکران روی از معرکهٔ مردان تافته تا سواد بنگا پور عنان باز نکشید چون میدان رزم از وجود معاندان تهي گردید نواب ظفر نصیب شادیانه فتح نواخته در همان مقام نصرت انجام قبهٔ بارگاه باوج ماه برافراخت و بمرهم مراحم و انعامات نقود و اجناس بالتیام جراحت مجروحان پرداخت درین اثنا چون از شروع شدن برشکال کوس ابر در غرّش آمده غلغله در زمین و زمان برانداخت و فرمانروای فلک چهارم برای تهدید خیل نجوم تیغ لامع برق برافراخت مادهوراو در حوالي بنگاپور طرح قشلاق افگند و در انچنان موسم که همه عالم آب بود و سیل ناله

عابران یک نیزه از سر میگذشت بغیرت نام پیشوائی
گوپال راو ناظم مرچ را فرمان داد که بهر نوعی که تواند آنطرف جوی
تنب بهدرا رفته دست یغما بر ممالک مقبوضه نواب بهادر
دراز سازد از انجا که از حکم حاکم گزیر نبود گوپال راو بافوجی گران
از معبر هورل عابر گردیده مواضعات و قریا هرچه پیش آمد
بجاروب غارت رفته و در امکنه آتش زده بخاک سیاه برابر
ساخت و از پالیکار هرپن هلی ورای درگ بعنف و اشتلم
زرهای خطیر بمعرض وصول آورده در تعلقات چیتل درگ
دست تعدی دراز نمود و چون این سانحه بعرض نواب
همایون رسید از انجا که عذر برشکال بخاطر آوردن و از طغیانی
سیلا بها اندیشیدن آبروی شجاعت ریختن است
بی تامل و تانی تمامی اردوی ظفر قرین را بر مقامگاه گذاشته
شش هزار سوار اسپان خاصه و نه هزار سلحدار و چهار هزار
پیادگان بار و شش ضرب توپ همرکاب سعادت داشته
چون ابر صاعقه بار بطرف خرمن اعدا قطره زن گردید و در
سه روز متاعب و مصائب راه پرخطر طی کرده درحالی که
گوپال راو و لشکریانش مطلق از نزول آن سیلاب
بلا آگاهی نداشتند بی محابا ریخت و کسی را فرصت
زین کشیدن و اسلحه گرفتن نداده از لطمه طوفان تیغ و

خنجر برق افشان جویهای خون روان کرده موج متوالی چون آب دریای سرخاب برانگیخت شمشیر زنان آن لشکر هزیمت اثر از ترس مردان رستم جگر چون زال سپر انداختند واز دست برد شطرنجی فلک فیل واسپ سواران چون اشتر بی مهار اازمرکب همت پیاده شده بازی شاه ووزیر پونه رامات دیده رخ از نبرد برتافته نقد هستی درباختند گوپال راو چون دید که منصوبه اش نتیجه برعکس داد ومهره امید در ششدر یاس افتاد بساط نرد دغا را برچیده جمیع اموال سابقه ولاحقه وخیام مملو از اقمشهٔ نفیسه که از پالیکاران و مواضعات بتعدی گرفته جمع ساخته بود بر جا و مقام گذاشته با معدودی از خواص اسپ گریز تیز رانده درپناه قلعهٔ سراکه بتصرف مادهوراو بود رسید ومردان وزنان بنگاهش هر قدر که از ضربت شمشیر خونخوار واسیری بهادران جلادت شعار نواب نامدار سلامت ماندند با نیم جانی که داشتند بلشکر مادهوراو ملحق گردیدند ولب تشنگان وادی ادبار لذت قطره آب خنجر آبدار نواب دریادل خوب چشیدند پس نواب اژدر هیبت غضنفر صلابت از تعاقب آن روباه طینتان که چند روز چون گرگ دندان آز بر استخوان رعایای گوسپند خصال تیز کرده بودند عنان تگاور همت باز داشته نقاره

فتح کوفت و همانجالوای اقبال بلند ساخت و همدران روز
فیروزی اندوز بازي تازه از پرده نیلگون حصار برروی کار آمد که
پنداره های لشکر فیروزی اثر که بطریق منقلا قبل از نهضت
نواب کامگار شرف رخصت یافته به تبدیل لهجه و تغیر
لباس باسواران لشکر گوپال راوچون نشه باشراب
آمیخته بودند وقت فرصت از دست نداده در حینیکه گوپال راو
فرار برقرار اختیار نموده بود بسرخوشي تمام فکر خمارشکني خود
نموده درحالت مدهوشي بسیاری راازبار هستي سبکدوش
ساخته پانسج هزار راس اسپان صبار فتار ونوزده زنجیر
افیال کوه وقار ونود مهار اشتران بختي نژاد بیغمار بوده بحضور
نواب کامگار سالماً وغانماً سعادت اندوز شدند و از انعام
وافره نقود و اجناس کام دل برگرفتند مادهوراو چون دید که
باوصف حاضر نمودن این قدر لشکر کثیر و جمّ غفیر هیچ عقده
بناخن تدبیر نمیکشاید و از طغیاني آبها چون ماهي بی آب راه
بدرررو بطرف پونه نمی نماید معرفت وکلای کاردان راه
آشتي بانواب ارسطورای سکندر فر پیموده و بهانه اخذ
حصّه چهارم ظاهر نموده بردو لک روپیه انقطاع معاملهٔ جنگ
نمود و بعد یک سال و چندماه خایب وخاسر بادلي شکسته
عنان گسسته بمقرّ حکومت خود ره نورد گردید نواب بهادر

بعد رفتن مادهوراو انتظام واقعی آن نواحی نموده قرین فتح و ظفر در سایهٔ عنایت خالق داور از راه نگر بسرینگپتن نزول اجلال ارزانی داشته سپاه رزمخواه را بعنایت خلاع رنگارنگ و نقود و جاگیرات سرفراز کرده رخصت استراحت بخشید بعد چندی نواب دلاور خان که درکنف حمایت نواب عالیجناب روزگاری بکام و آرام داشت باغوای شیطان لعین که از راه بر خردمتین است بی صدور سببی عذر بیماری خود ظاهر ساخته بکولار رفت و ازانجا مع احمال و اثقال خود بی خبر بسرعت بآرکات رفته سکونت ورزید نواب والاجناب باستماع این خبر قرین حیرت و تاسّف گردیده تعلقه کولار را ضبط فرموده حاکم عادل دیگر از حضور بدانمقام تعین فرمود ؛



نهضت نمودن رایات عالیات به تسخیر کورگ و کلیکوت با دیگر سوانح که در سنه یکهزار و یکصد وهشتناد هجری رونمود ؛

در ایّامی که سلاطین بیجاپور سریر آرای خلافت بودند حکّام کورگ و کلیکوت سر بچنبر اطاعت نهاده باج گزاری مینمودند پس از انقلاب آن دولت چون نواب آصفجاه از حضور بادشاه هندوستان به صوبه داری دکهن سرفراز شده سند ریاست

گرم ساخت مرزبانان مذکور بدستور ستمر در ایصال زر
پیشکش تهاون نمی ورزیدند در اواخر عهد چون نواب آصفجاه
با مرهته در آویخت و توجه به جزئیات ملکداري نکرد زمینداران
قابو طلب سستي حکّام دیده کلاه گوشهٔ نخوت بر شکستند
اگرچه نواب حیدر علیخان بهادر را خار تسخیر آن ملک
در خاطر اقدس جا داشت مگر بسبب هرج و مرج کلّي که از ورود
مرهته لاحق حال لشکریان عدو مال شده بود آن اراده از قوّت
بفعل نمي آمد در ینولا که گلزار همیشه بهار بالاگهات بچمن پیرائی
باغبان اقبال بی زوال نواب بهادر بی خار گردید و مرهته از
دست غازیان نصرت شعار سرچنگ رسائی خورده بطرف
پونه ره نورد دید عزم خاطر ملکوت مناظر نواب والاجناب از
مکمن بطون بمنصّهٔ شهود جلوه گر شد و سزای آن بدکرداران که
در ایّام فترات مردم تهانجات سرکار دولت مدار را قتل
و غارت نموده و ملک را بقبضهٔ اقتدار خود آورده دامی و درمی
بسرکار عاید نمی ساختند و لوای استکبار می افراختند بر ذمّه
همّت والانهمت واجب شمرده باحضار لشکر فرمان
داد و چون باسرع اوقات عساکر فیروزي پیکر بسایهٔ
لوای آسمان سای مجتمع شدند بساعت همایون
نواب پیل بند شیر شکار از راه نگر گذشته بر ساحل

دریا جاده پیما گردید و قریب هفصد نفر از زمرهٔ ماهیگیران
معه سفاین شان جمع فرموده سامان رسد از راه دریا
طلب داشت و چون از اذوقه لشکر اطمینان دست داد
بارساله های بارو توپخانه برق آشوب بر سر آن جماعه باغیه طاغیه
چون مرگ مفاجات دررسید و اول بهادران جان نثار را
برای گردن شکنی پالیکار تعلقه بل که در همان نزدیکی بر سر مواضعات
متعلقه دار الاماره تاخته و مال رعایا را غارت نموده و مواشی راحی
کرده برده بود حکم داد پالیکار مذکور باستماع این خبر طاقت
پنجه آزمائی با شیران سرشکن نیافته قلعه را خالی کرده معه عیال و
احمال و اثقال خود در کنام صحرا خزید و فوج حاکم کورگ را با خود
شریک ساخته آماده جنگ گردید چون این خبر سامعه افروز
حضور انور گردید نواب نامدار جمعی از مردان معتمد را در قلعه
گذاشته بر سر آن اجل گرفتگان از راه صحرا تاخت و مانند
شیر ژیان از ان نیستان سر بر آورده بی محابا تیغ کین از نیام
برکشید و از طرفین بازار دهاده گرم گردید پالیکاران باغی چون
رهائی خود از چنگ اجل متعذر دیدند دست از جان برداشته
کارزار نمایان نمودند و بر فوج میسره چنان زور آوردند که قریب
بود تا تزلزلی بپای ثبات راه یابد مگر نواب عالیجناب خود
بنفس نفیس با چهار هزار سوار از قلبگاه جلوریز بمدد رسید و از

عقب فوج مقاهیر بضرب تیغ وسنان زهرآب گون گردن و پشت شان شکسته از گران بار هستي سبک ساخت وهمدرین روزکه نوروز سال دولت واقبال بود صاحبزاده عالم وعالمیان جوان طالع فیروزي نشان جناب ټیپو سلطان که درین سفر فرخي اثر همرکاب سعادت پدر والاگهر بود زباني جواسیس معتبر خبر یافت که پالیکاران مقهوراز انجا بمسافت دو میل جمیع ناموس واموال خود را درمیان صحرا بجای قلب گذاشته اند صاحبزاده والا تبار باآنکه دران روز شهسوار عمر مبارک در مرحلهٔ سال هژ دهم جولانگري داشت مگر ازانجاکه شیران را ازبدو آفرینش برای صید نخچیر حاجت تعلیم نیست بی محابا بادو سه هزار بهادران شیرخصال سمند آهو گیر را مهمیز کرده دران صحرای پرخار متراکم که خم وپیچ زلف گرهگیر عنبرین مویان را در حلقه زنجیر حیرت وبند طوق حسرت میکشید بدان مقام قلب با مستحفظان مال وناموس درآویخت وخون بسیاری ازان تیره درونان برخاک خواري ریخت اگرچه آن مدبران شوم طبع در شیاک بنادیق واستعمل شمشیر وسنان حتی الوسع والامکان کوتاهي نکردند آخر رو بفرار نهادند ومیدان معرکه را پشت دادند صاحبزاده رستم شوکت اسفندیار

صلابت تمامي زنان را بسلسلهٔ اسيري درآورده واموال بيقياس جمع كرده صحيح و سالم قرين فتح وظفر معاودت فرموده جبين نياز را بدرگاه خالق حقيقي و مجازي سجده ريز اطاعت ساخت نواب نامدار گردون وقار آن فتح سترگ را ديباجهٔ جرايد فتوحات آينده تصوّر فرموده فرزند بجان پيوند را در آغوش شفقت كشيد و كلاه گوشهٔ افتخارش را از طرّهٔ ايوان كيوان بلند گردانيد پاليكار از شنيدن خبر گرفتاري ناموس ورفتن اموال چاره جز انقياد نديده با دوسه خواص در حضور لامع النّور حاضر شده سعادت زمين بوس دريافت و باقي خزانه وامتعه واقمشه نفيسه و دندانهاي افيال كه اندوخته آبايش بود پنجاه شتر بار بحضور گذرانيده ذريعهٔ جان بخشي خود ساخت نواب عاليجناب كه ترحّم و شفقت مخمّر وجود باجود داشت بر مسكنت او بخشود و ناموس اورا حكم اطلاق داده وقول و پيمان استوار درباب آبادي ملك و حفاظت رعايا ازو گرفته علاقه اش باز بر و بحال داشته بعد يك روز ازانجا پيشتر نهضت فرمود پاليكار كوترگ چون طوفان بلا متوجه ديار خود ديد واحوال پاليكار قلعه بل وگرفتاري ناموسش شنيد بفكر خودداري افتاده رقبهٔ جان را بربقهٔ اطاعت درآوردن مصلحت وقت دانست و زر خطير و نفايس آن ديار

بطریق پیشکش حاضر آورده حلقه بندگی درگوش کشید نواب
والافطرت انسداد رخنه فساد قرین مصلحت دیده در قلعه پرکرا
که قلب تراز و دران نواحي مکاني نبود تهانهٔ قایم ساخته پیشتر
توجّه فرمود علي راجه مرزبان کنیانور که مرد مسلمان از قوم ماپله بود
ورود مسعود نواب بهادر را که اعلام دین محمدي دران ملک
برافراخته و میان تیره خاکدان شمع هدایت روشن ساخته
نهایت گرامي داشته سعادت دیدار اقدس از جملهٔ
مفروضات و طاعات شمرده بگام شوق شتافته شرف
ملازمت دریافت وآنچه از نقد وجنس حاضر داشت نثار قدوم
میمنت لزوم نمود نواب والاجناب برحسن اعتقادش
آفرین خوانده وواقف کار آن ملک دانسته دران سفر
میمنت اثر بهمراهي خودسربلند ساخت و چنان از اکرام
وانعام تالیف قلبش نمود که او بر عمر گذشته تاسّف نمود
پس دو سه روز در آن سرزمین دلنشین براي آسودگي
لشکریان مقام فرموده طبل کوچ بنوازش درآورد وسواد
کالیکوت را مضرب سرادقات جاه وجلال ساخته به قلع
وقمع مواد فاسده سرکشان آن ملک که از قوم نائر تهوّر کیش
وجهالت شعار اند پیش نهاد همّت والا فرمود وخون آن
بدرگان به آب شمشیر آمیخته زمین تشنه را سیراب نمود

درین اثنا پالیکار چرکل سر از گریبان عصیان بر آورده بجنگ جسارت
نمود بهادران فوج ظفرموج حسب الحکم اقدس از هر طرف اشهب
جلادت برانگیختند و خون بسیاری ازان کوتاه اندیشان بخاک ریختند
آخر کار پالیکار مذکور خود جوشن جهالت در بر کرده چون پروانه بمقابل
آتش سوزان رسید و بحالت نزع بال و پری جنبانیده وجود
خاکی خود را خاکستر گردانید بعد کشته شدنش رزمجویان لشکر
فیروزی اثر اموالش بقید ضبط آورده و پسر هفت ساله اش را بدام
اسیری کشیده در حضور اقدس رسانیده مورد تحسین و انعام گردیدند
نواب والاتبار بران طفلک نظر ترحم مبذول داشته بشرف
اسلام مشرف ساخت و بخطاب ایاز خان ممتاز فرموده
سر افتخارش برافراخت و از انتظام ملک مقبوضه پالیکار
مقتول فراغت یافته بعزم محاصره قلعه کاییکوت لوای همت
بلند نمود حاکم آن حصار مینو سواد چون بوادید احوال پر اختلال
راجگان اطراف نقد حواس درباخت و طاقت جنگ
و ستیز در خود ساقط دید وکلای کاردان روانهٔ حضور کرده دار سال نقود
و اشیای نفیسه را شفیع جانبخشی خود برانگیخته بعد عنایت شدن
عهد نامه سعادت اندوز ملازمت گردیده در زمرهٔ دولتخواهان
سرکار دولت مدار منسلک گردید و از مطیع گردیدن او چون
صیت مسکین نوازی و افتاده برداری نواب مستطاب

معلّا القاب چون در رغرر آویزهٔ گوش اخلاص نیوش سکنهٔ
آن دیار گردید خیل خیل از اقوام ماپله و نایرغاشیهٔ اطاعت
بردوش گرفته میرسیدند و از ذایقه نعمت الوان خوان احسان
نواب صاحب اقبال خلیل نوال شیرین کام میگردیدند چون
از مصفاشدن آن ناحیه هیچگونه غبار تردّد برآئینه خاطر خورشید
منظر نماند تا کنچی بندر پی سپر همونان جهانگرد فرموده و مبالغ
بیقیاس بحیطهٔ تصرّف آورده سمت ملک ملیبار عنان
تاب شد حاکم آنمقام دریای فوج ظفرموج را متلاطم دیده از
انهدام قصر دولت خود اندیشیده تدبیری نیکو اندیشید و بارسال
بایست و هشت زنجیر فیل و هفتاد لک روپیه نقد سدّی
برروی ملک خود کشید نواب مظفّرلوا بیش ازین روادار
تاخت و تاراج ملکش نشده بعضی نایران راکه بنواحی کوئنباتور
در شعاب جبال پنهان بوده سری چون شرری برمی آوردند
بآب شمشیر اطفای نوایر آن مفاسد نموده سردارخان راکه فدوی
عقیدتکیش شجاعت اندیش بود بصوبه داری آن ملک وسیع
ممتاز فرموده و فوجی قوي برای انتظام آن دیار متعین نموده تمامی
آن ملک رشک گلزار را در عرصهٔ دوسال بی خس و خار
ساخته برای استیصال مقاهیر تعلّقه مدکل عنان شبدیز جهان
پیما معطوف فرمود؛

لشکرکشیدن ترملک راو ناناخال مادهوراو پیشوا وچشم زخم رسیدن بلشکر نواب ظفر لواو باز درستی یافتن آن شکست بعنایت خالق داور و معاودت نمودن ترملک نانا به پونه پریشان حال ومضطر؛

چون در سنین ماضیه مادهوراو پیشوا دو بار بالشکر بسیار و خزاین و توپخانه بی شمار برای انتزاع ممالک محروسه نواب بهادر بدیار بالاگهات رسید و باوصف کدوکاوش لاتعد ولاتحصی مساعی اوراه بجائی نبرد زیر بار اخراجات بی نهایت شده چون صدا از کوه برگشت بعد رسیدن پونه چون کباب بادیده گریان وسینه بریان بر آتش غضب می غلطید و آخر بمرض خفقان گرفتار گردیده بملک عدم نقاره کوچ نواخت نارایین راو برادرش مسند آرای سرداری پونه گردیده بر سنت برادر خود کاربند شده خود از پونه حرکت نکرد مگر ترملک راو را که خال او بل خال رخسارهٔ دولتش بود بایک لک و بیست هزار سوار نیزه گذار و شصت هزار پیاده و یکصد ضرب توپ قلعه شکن بتسخیر ملک میسور و تمامی دیار بالاگهات روانه ساخت ترملک راو بعد طیّ مراحل چون وارد سرزمین بالاگهات گردید مرارراو حاکم

گتي و پاليکاران چيتل درگ و رتن گيري و مرکسي و نيگت گيري و ديگر چندکس واقعه طلبان را که در انتهاز فرصت بودند باخود رفيق ساخت و همچنين حاکم شانور هم بدستور ستمره خود جريده شرائط عهد و پيمان برطاق نسيان گذاشته بافوج خود شريک حال ترمک راو گرديد و رسانيدن رسد برذمه خود گرفتند پس ترمک راو خاطر از اذوقه لشکر جمع ساخته چند قلعه متعلقه پتن که آلات حرب و اذوقه چندان دران نبود سخر ساخته و عمال خود را براي انتظام مواضع تعين کرده بطرف دار الاماره رو آورد و سواد آن شهر خجسته بنياد را که رشک گلزار بود بشامت قدوم شوم خويش آشيانه بوم ساخت و هر زميني که پي سپر لشکرش شد چه جاي گياه سبز که پره کاه خشک هم برخانه هاي ني بست رعايا باقي نماند و چون لشکر نواب بهادر از دار الاماره بفاصله بعيد دايره داشت و در نواحي آن شهر فيض بهر عساکري که سنگ راه او شود حاضر نبود افواج مرهته چون سباع خونخوار رعايا را که چون رمه بي شبان ياه بود از هم دريدند و کساني را که براي حفاظت جان و مال و ناموس خود دست بسلاح بردند ته تيغ کشيدند چون اين اخبار وحشت افزا بسمع اقدس نواب بهادر رسيد معه تمامي لشکر و سامان پيکار عازم سريرنگپتن شد و از جميع سامان

قلعه داري خاطر مبارک مطمئن ساخته از راه چني پتن بدامن کوه ماکري درگ آمده اقامت ورزيد و در ضمير الهام تخمير اراده فرموده که چون فوج مرهته بمحاصرهٔ دار الحکومت پردازد از طرف پشت لشکرش راه دخول پيدا کرده گردن مدعي بايد شکست هرکاره هاي مرهته چون خبر ورود رايات عاليات نواب فلک جناب بترمک راو رسانيدند و تدبير نواب حيدر دل بر خاطر او هم پيرايه انکشاف يافت معه لشکر و توپخانه عازم آنطرف گرديد پس نواب روشن ضمير از رو آوردن ترمک راو بدينسو خبردار شده وقت شب بر فوج هراول غنيم دست بردي نمايان بظهور رسانيده برکوه ميلاکوته علم برافراخت صباح آن ترمک راو هم با لشکر قاهره جلوريز رسيده بمحاصره کوه پرداخت نواب دريادل چشمک زني برق توپ و تفنگ دشمن معاينه فرموده چون رعد خروشان وسيل دمان از بالاي کوه بدويد و بيارش تگرگ گوله فوج برگي را بکمال بي برگي پريشان ساخت و بهمين منوال هر روز از صبح تا شام شور هيجا گرم و همان آتش جنگ در کاسه اميد رزم آزمايان طرفين ريخته مي شد نواب عاليجناب عرصه بيست روز مانند کوه پا برجا داشته در خونريزي اعدا دقيقه نامرعي نگذاشت ترمک راو چون ديد که از حمله

لشکریانش عقده کار نمیکشاید وسیل خون از تن اجل گرفتگان فوج او هر روز روان میگردد دست از جنگ بازکشیده کوه را درمیان گرفته همت برضیق محاصره گذاشت وقطع کردن راه رسد بلشکر اسلام منظور داشت آخرکار نواب کوه وقار چون ملاحظه فرمود که رسد از هیچ جانب نمیرسد خوشه پروین که بنظر می آید بر آسمان است وقطره آبی بمردان چون آبرو عزیز و ریختن آن بر خاطرها گران تشریف بردن بدار الاماره صلاح وقت دیده توپخانه را از عقب کوه بعد قطع اشجار انبوه فرود آورده روانه فرمود وخود معه سواران و پیادگان بار از دامن کوه پای شجاعت برآورده بشکوه تمام گام سنج جاده تمنا گردید چون راه عقب کوه نهایت ناهموار و از آب برندهٔ سیلابها تمام زمین شاخ شاخ گردیده ومغاکهای بسیار پیدا شده بود گذار توپخانه سخت مشکل بل متعذر افتاد همین که بهزار مشقت دو سه فرسنگ راه طی شد شب بپایان رسید وروز روشن بدمید یزکداران غنیم چون خبر بسردار رسانیدند او فی الفور فوجی قوی زور به انتزاع توپخانه گسیل کرد وخود هم سوار گردیده بدانطرف تاخت درین عرصه نواب عالیمقدار در حینیکه متصل گرتی کوره از دار الاماره بفاصله سه چهار فرسنگ ره نوردی فرموده زبانی هرکاره بعرض رسید

که ترکمک راو سمند رو ار خود را بر آتشخانه زده در صدد آنست که آب روی مردان بباد خاکساری دهد نواب شیردل از گله آهوان هراسی نکرده معه تمامی کارخانجات که زیر سایهٔ لوای آسمان سای بود فوراً چون تیر بازگشتی برگشت و افواج عدو را که چون ابر غلیظ پیرامون آن کرهٔ آتش دخان نخوت بلند کرده بودند بصرصر سم باد پایان پریشان ساخت و میسره و میمنه و قلب لشکر را بتوزک تمام آراسته و اتواپ را پیش کرده شیلک کنان بسمت دار الحکومت جاده پیما گردید رزم جویان فوج غنیم هرچند چون خیل زاغان از جوانب هجوم می آوردند و فریاد میکشیدند مگر شاهین آهنین چنگال گوله و باز بلند پرواز و تیرباران مجاهدان ظفرکیش بر سر دیده می رمیدند چون سواری خاص بر موتی تالاب رسید و بنظر آمد که گروهی از مقاهیر هشت ضرب توپ بر بند تالاب بالا برده بانسداد گذار لشکر فیروزی پیکر سعی میکنند فی الفور حکم برحمله بردن بنفاذ پیوست و مجاهدان جان نثار حملهٔ رستمانه کرده آنهمه توپهارا معه گوله و باروت بتصرف درآوردند نواب کامیاب قرین خوشحالی گشته بهادرانی را که در گرفتن اتواپ دشمن مساعی جمیله بکار برده بودند بانعام لایقه زیاده تر ستعد جانفشانی

ساخت بعد چند ساعت چون تمامي توپخانه و سواران و
پیادگان و اهال بنگاه جمع شدند خود بدولت باکل ماحضر اشتغال
ورزید و لشکریان هم به ناهار شکني اشتغال ورزیدند
بعد انفراغ از اکل و شرب هواخواهان دولت ابد مدّت
معروض داشتند که چون لشکریان از چند روز مصاعب و
متاعب بیحد کشیده اند صلاح دولت چنان می نماید که امروز
بهمین مقام خیام اقبال قایم کرده شود و چون صبحدم آفتاب
عالمتاب سر از دریچه شرق برآورده ظلمت شب را
بانوار روز مبدّل سازد بمیمنت و فرخي داخل دارالاماره شوند
لیکن از انجا که هر دولتی را زکاتی واجب است و هر فرحتی را
ملالتی درپي نظر برینمعني که ازینجا تا دارالاماره اندک راه باقیست
بسرعت توان شتافت و بیکبارگي معه لشکریان
لذت آرام توان گرفت معروضه هواخواهان مقبول خاطر
مقدّس نگشت و بر اشهب زرین لجام سوار شده جاده پیما شد
و لشکریان را چون رفاقت و اطاعت ضرور افتاد بکمال
بدلي و سستي که تعب بسیار کشیده بودند همه براه افتادند
درین اثنا افواج مرهته که از مور و ملخ افزون بود باز جسارت
ورزیده چند ضرب اتواپ گران سنگ پیش رو داشته
بر لشکر جلادت اثر گوله اندازي آغاز کردند قضارا گولهٔ از

اتواپ غنیم برقطار اشتران محموله بان های سرکار عالي رسید
وآتش در بانها افتاد واز جست و خیز اشتران آن آتش
ازیکی بدیگری سرایت کرده تمامي بانهارا برافروخت وآن
آتش سوزان هزاران هزار سوار و پیاده و مردم بنگاه رابسوخت
علاوه این مصیبت چند بان پریده درباروت که برعرابه ها باربود
درگرفت واز پریدن باروت و شر رهول محشرو هنگامه روزحشر
برعرصهٔ زمین هویدا شد از بال افشاني بان بسیاری از مردان
کاري چون طاران اولي اجنحه برهوا پریدند وخیل خیل نبرد
آزمایان ازطوفان آتش باروت مانند دود برسما رسیدند
دران هنگامه که از شدّت آتش آن صحرا از میدان محشر گرمتر
بود سواران غنیم فرصت وقت مغتنم شمرده چون هوا
بآتش درآمیختند وخون هزاران هزار مردم کارگزار واهل بنگاه
بخاک عدم ریختند لالامیان داماد جناب شهباز صاحب که رستم
راکمین زال عرصهٔ نبردخود میدانست درانحالت پرملالت
حتی المقدور درکشتن اعدا قاصر نشده درآخر بزخمهای کاري شربت
شهادت چشید و فوج غنیم خیره شده میرعلي رضا خان
وعلي زمان خان و دیگر چندکس از اعیان را در حلقه کمند اسیری
کشید و یاسین خان که فدوي جان نثار وبرو بازوی او في الجمله
بابرو بازوی نواب نامدار مشابهت داشت چندکس

را ازان جماعه ضاله مجروح و بیروح ساخته داد جوان مردي داد
و خود بزخم شمشیرها گلگونه شجاعت بر رو کشیده در میدان
افتاد چون گذار سواران غنیم که نواب جویان بودند بر سر
وقتش افتاد و استفسار نام کردند آن مصلحت اندیش
وفاکیش پرده از روی راز بر نداشته گفت که نواب
بهادر منم سواران دشمن که به تجسس آن نعمت غیر
مترقب دندان طمع تیز کرده بودند فی الفور یاسین خان را به نواب
بهادر غلط کرده از رزمگاه برداشته پیش ترک راو فرستادند
و براموال نواب بهادر که اندوخته شهور و سنین بود
دست یغما کشادند نواب والاجناب چون ملاحظه فرمود که
تیری که از شست قضا جسته امکان عود ندارد ازان
آشوب گاه دوري ضروري پنداشته چون آفتاب یک تنه
بر سر کوه چرکولي برآمد درین اثنا غازیخان سرخیل پندارهای
سرکار بحضور حاضر شده بعجز و منت مستدعي مراجعت
به سمت دار الاماره گردید اگرچه هنوز عزم نوابصاحب
چنان بود که اگر درینوقت هم جمعي از سپاه چون انگشتان
دست فراهم آیندی شستی بر کله غنیم توان زد لیکن چون لشکریان را
کار از دست و دست از کار رفته بود ظهور این معنی صورت
نه بست ناچار آن عزم را موقوف بر وقت دیگر داشته

از کوه فرود آمده خانهٔ زین را رشک مطلع خاور فرموده با چهار ده سوار که همرکاب سعادت شدند شبدیز را تیز رانده متصل قلعه سرینگپتن ورود مسعود ارزانی فرموده بمیر اسماعیل خان قلعه دار خبر مقدم فیض توأم رسانید و چون دران هنگامه محشر آشوب که از دود باروت و بان و چپقلش افواج جهان تیره و تار بود و صورت کسی محسوس نمیشد مردمک دیدهٔ بختیاري و نور مردمک اقبالمندي و نصرت شعاري شاهزادهٔ جهان و جهانیان پیر تدبیر طالع جوان ټیپو سلطان از نظر انور دور افتاده بود بنابران خاطر دریا مقاطر بشوق دیدن آن تابنده گوهر نرگس دار چشم بر شارع انتظار دو چار داشته داخل قلعه نگردید و در مشهد مقدس قادر علي ولي که بر ساحل نهر کاویري واقع است آرمید ازانجا که بخت بلندان سکندر جاه را همیشه خضر اقبال راهبري میکند قریب نماز عصر شاهزاده والاتبار که بمقتضای خرد خداداد خود را بلباس یغماگران لشکر غنیم برآراسته بود باد و سه سوار پاشنه کوب در رسید و چشم پدر بزرگوار عالیمقدار را بنور جمال خود روشن گردانید پس نواب نامدار با فرزند جگر پیوند سوار توسن اقبال شده داخل قلعه مبارک گردید و در خزاین وا ساخته هر که از لشکریان پیاده میرسید او را یک مشت زر سرخ انعام مي بخشید

و آنکه با اسپ و سلاح فایز ملازمت میشد باو خلعتی باپنج مشت زر سرخ مرحمت میساخت و پایه عزّتش می افراخت اکابر شهر بادای تهنیت سلامت ذات بابرکات حاضر گشته رسم مبارکباد بجا آوردند و مستحقّان ومحتاجان دامن دامن زر تصدّق فرق فرقدان سای بردند نواب هلال رکاب سران لشکررا به کلمات تسلّی افزا تشفّی نمود و مضمون این ابیات بزبان گوهر بارگوش گذار حاشیه نشینان بساطِ فیض مناط فرمود ؛

نظم

سعادت مساعد بخت من است — فلک چتر و آفاق تخت من است

عنان تابیم موجب عار نیست — که بی جزر و مد بحر زخّار نیست

زصرصر اگر شعله لرزد چه باک — نماید بدم وادی و شهر خاک

اگر خصم البرز باشد به تن — بمن داده حق گرز گردن شکن

اگر نیزه بالا به کین آورم — مه از آسمان بر زمین آورم

اگر سوخت باروت و بان و شتر — ازان جنس دارم بسی قلعه پر

چو باشد بعالم خدا مهربان — ندارم غم ار سوخت باروت و بان

مرا بیخ دولت چو مستحکم است — دو شاخ ار بیفتد چه جای غم است

امیران من نیکخواه من اند — هوا دار فرّ کلاه من اند

خزاین بمن داده حق بیشمار | بپاشم بفرق یلان وقت کار
چو یکدل شتابیم در روز جنگ | شود دشمن ما و دل بیدرنگ
چنان رخنه بندیم بر بدسگال | که ترمک چو کرمک شود پایمال
چو شمشیر ما برق ریزان شود | به پونه چو دونان گریزان شود
چو نبود مرا در خزاین کمی | فراهم بزر میشود آدمی
فراهم کنم لشکر تازه زور | که از جان اعدا برآرند شور
بیفروزم آتش زتیغ و سنان | که ترمک چو کرمک بسوزد دران
بجیدر چه غم گر عدو ترمک است | منم شمع سوزان و او کرمک است
نباشد اگر خیمه ام نیست ننگ | بود خیمه ام آسمان روز جنگ
و گر فرش نبود ازان ننگ نیست | بمردان بسیط زمین تنگ نیست
ندارم غم از خانهٔ خوب و زشت | بود مرد را خانهٔ زین بهشت
بحور بهشتی مرا نیست کار | عروس ظفر بایدم در کنار
اگر تن نیارا ستم نیست غم | بود زینت مرد تیغ و علم
روان لشکری را چو جیحون کنم | ز هر موج او سیلی از خون کنم
پلارگ بر افواج اعدا کشم | سر نیزه را بر ثریا کشم
نماید اگر دشمنم خیبری | نمایم باو حملهٔ حیدری
سر و پای دشمن به بند آورم | بچرخ ار رود در کمند آورم
زنم گر بقوت گران گرز را | کمر بشکند کوه البرز را
چو جولان کنم اسپ در روز جنگ | شود کار بر ابلق چرخ تنگ

چو خنگ جهان گرد راهی کنم
بشمشیر پای صبا پی کنم

فلک هم نتابد شتاب مرا
هوا کی ببوسد رکاب مرا

مه و مهر بیند چو جنگ مرا
نتابد شتاب و درنگ مرا

ثباتم چو خاک و روانم چو آب
شتابم چو باد و چو آتش بتاب

یلانم که دشمن کشیده به بند
بیارم بتائید بخت بلند

ز اموال رفته نگردم دژم
زکاتی گر از مال کم شد چه غم

دگر گنج و گو هر بدست آورم
بزنجیر فیلان مست آورم

گران خواب را بر عدو بشکنم
سر نیزه در چشم او بشکنم

چو اوّل مدد کرده اقبال من
بآخر همایون بود فال من

الا ای سواران شمشیر زن
جوانان شیر افگن و پیلتن

سواری براسپان تازی کنید
بفرق عدو گوی بازی کنید

بر آرید شمشیر کین از نیام
که از خصم لازم بود انتقام

به نخچیر گه گرم آرید رو
بفتراک بندید فرق عدو

به بندید بر باره برگستوان
بگیرید بر دوش گرز گران

بپوشید خفتان و خود و زره
بگیرید پس ناچخ نه گره

فسان تازه گیرید شمشیر را
ز سر راست سازید هر تیر را

ببخشید طعمه ز تیر و ستان
جگر بند دشمن بزاغ کمان

حرام است آرام در روز جنگ
بر آئید از خانه ها چون خدنگ

چو نصرت بیابیم شادی کنیم
پی عیش دایم منادی کنیم

سنانها بروی فسان برکشید   شرر بهر دفع خسان برکشید
به بندید پرچم بزرین درفش   سیاه و سفید و کبود و بنفش
بفوج عدو تیر باران کنید   هوا را چو ابر بهاران کنید
به پیلان به بندید کوس و درای   که تا گاو و ماهی بجنبد ز جای
چو سر برکشد آفتاب از زمین   من و ترک و تیغ و میدان کین

سرداران لشکر چون این کلمات شجاعت افزا از زبان مبارک نواب رستم خصال همایون فال اصغا نمودند از یکدل هزار دل گردیدند و غاشیهٔ انقیاد بردوش و حلقه اطاعت درگوش کشیدند اکنون راقم شبدیز قلم را به تسطیر احوال لشکر یانی که در غیبت نواب نامدار متصل کوه چرکولی مانده بودند گرم جولان می سازد پوشیده نماند که چون نواب فلک جناب حسب استدعای غازی خان بطرف دارالاماره تشریف برد توپخانه و توشکخانه سرکار و اموال دیگر نامداران بقبضه تصرف مرهته درآمد و از آتش بان و باروت خرمن هستی هزاران کس بباد فنا رفت محمد علی کمیدان که خیاط قضا جامه شجاعت بر قامتش دوخته بود چون کشتی امید را در گرداب تباهی دید و میدان نبرد از وجود فیض آمود نواب بهادر خالی یافت بمقتضای جوهر ذاتی به بی همتی در قید مرهته افتادن برخود گوارا نکرده مردان همراهی خود و از ملازمان

سرکار عالی آنانکه زنده مانده بودند همراه گرفته و دامن همت
برکمر بسته بالای کوه برآمد و بی آب و طعام باوصف برداشتن
سه زخم شمشیر بسیاری از لشکریان غنیم را که عزم
بالاروی داشتند بضرب شیلک تفنگ در مغاک
نیستی انداخت و بقوت شمشیر آبدار آبروی مردانگی را
نگاهداشت ترمک را و بملاحظهٔ دست برد آن شجاع
بدل خواهان او شده و بر جوانمردیش آفرین گفته محمد علی نام
ملازم خود و محمد یوسف کمیدان را معه قولنامهٔ امان وابرو پیش
محمد علی فرستاد و نامبردگان پیمان را بایمان موکد ساخته آن
قوی دل را باهراهیانش فرود آوردند دریفرصه چون ظلمت
لیل پرده قیر گون بروی آفاق کشید ترمک را و اسلحه از
همراهانش گرفته و اسباب خوردنی بقدر احتیاج پیش
محمد علی کمیدان فرستاده برای اقبال نوکری سرکار پیشوا
بهادر ترغیب و تحریص و ابرام و اصرار از حد گذرانید محمد علی
که زیرک و دانا بود انکار صریح مصلحت وقت ندانسته
بجواب پرداخت که بالفعل مرا رخصت باید ساخت زیرا که
عیال و اطفال را در سریرنگپتن گذاشتن عقل مآل اندیش
و حمیت مردی رخصت نمیدهد بعد اندمال زخمهای خود اهل و
عیال را از انجا برآورده آنچه شرط خدمت است بجا خواهم آورد

ترمک را و بسخنان چرب و ابله فریب او راضي شده رخصت
داد و کمیدان قوي دل بعد تمام شدن شب یکروز در همان میدان
بسر برده شاهگاه با یکهزار و ششصد کس بی سلاح بطرف
سریرنگپتن ره نورد گردید قضارا گذر کمیدان مذکور برسر
دو هزار پیاده تفنگچي که بطریق یزک از لشکر مرهته بفاصله
دو فرسنگ سه پایه های بنادیق بسته بر بستر مدهوشي
در خواب غفلت بودند افتاد محمد علي که بجان و دل هوا خواه
دولت حیدري بود بی ارمغاني داخل قلعه شدن از همت
بعید دانسته اول با تمامی همراهان خود سنگها برداشته برجم
آن اخوان الشیاطین پرداخته سر پرغرور شان را از بار
مغز سبک ساخت و بسرعت تمام بنادیق آن
پاشکستگان سنگ اجل را بقبضهٔ اختیار خود آورده
چنان شیلکهای علی التواتر زد که یکی هم از ان مهلکهٔ جان
ستان بسلامت برون نجست و پس از قتل
عام بفراغت تمام دیگر همه سلاح و سامان مقتولان بسپاهیان
خود تقسیم ساخته و همه بی سلاحان را با سلاح نموده زیر
دیوار قلعهٔ سریرنگپاتن رسید و شیلک مبارکباد نمود
نواب نامدار از رسیدن محمد علي خبر یافته در حضور اقدس
رخصت بار داده بخلعت گرانبها معهٔ جواهر سرفراز ساخت

و بنادیقِ نوازکار خانهٔ سرکار دولتمدار باو بخشید تا از سرنو بفراهم
ساختن جوانان رزم آزما پردازد و به بخشیان عظام فرمان رفت
که سواران و پیادگان هرقدر بهم رسند در سلک ملازمان
منسلک سازند و بایصال زرهای مواجب واعطای یراق
جنگ همه را بنوازند و پس ازان گرد قلعه سواري فرموده
در کمینها اتواپ دشمن کوب و جوانان کار دیده تعین
فرمود و باطراف قلعهٔ سیبه های مستحکم بنا فرموده از آلات
حرب معمور ساخته بانتظار رسیدن مرهتّه برصدر دولت
متمکّن ماند راوي گوید که چون خبر رفتن محمد علي کمیدان بسریرنگپتّن
و قتال شدن دوهزار پیاده از ضرب دست آن لشکر شکن به سمع
ترمک راو رسید چون مار سرکوفته برخود پیچید و ازانجاکه از میر
علي رضا خان بسبب آنکه نوکري مادهوراو قبول کرده و باز بانتهاز
فرصت بحضور نواب بهادر برخاسته رفته بود دلي پرداشت
میر موصوف را روبرو طلبیده دفاتر شکایت باز کرد و الفاظ
رکیک که لایق شان آن سردار نبود به طیش طبیعت
و سفاهه مزاجي بر زبان آورده مقیّد معه تمامي اسیران لشکر
نواب بهادر که تا آنزمان باختیارش بودند روانه پونه ساخت
و یاسین خان را که بشبهه نواب بهادر در خیمه علحده جاداده
بود باطایف الحیل تسلي بسیار داده گفت که فتح و شکست

آسمانیست بالفعل که گردون بکام پیشوا بهادر گردیده لازمه خردمندي آنست که بصبر باید پرداخت و جمیع پردگیان حرمسرا را معه شاهزاده های والا تبار باید طلبید تا باتّفاق رهگرای پونه شویم بعد فایز شدن بمنزل مقصود هرچه رای صواب نمای پیشوا بهادر دربارهٔ جناب اقتضا خواهد فرمود بعمل خواهد آمد اما یاسین خان که مرد جهاندیده بود باقتضای این

رباعي

گر عاشق صادقي ز نایاب مثال پیدا گردد
وین عقده که بسته است و همت بخیال هم وا گردد
در آبله افتاد بپای طلبت زنهار مایست
شاید که همین بیضه برآرد پر و بال عنقا گردد

باآنکه خبری از صحّت و عافیت نواب بهادر نداشت لیکن صرف توکّل برخدا کرده و مردن خود برای سلامتی ذات مقدّس نواب که رزّاق مطلق سلسله روزي عالمی بدستش سپرده برزیستن مرجّح داشته هرگز لب به لا و نعم نکشود و از طرف نواب بهادر اگرچه راه رسیدن خبر دار الاماره بلشکر ترک چنان بسته بود که هوا را مجال نفوذ نمانده مگر ازانجا که نور شمس

در پردهٔ ابر پنهان نمی ماند بعد هفته عشره غنچهٔ راز گل
کرد و به ترمک راو از ورود نواب بقلعه و فکر لشکر
کشي کردن خبر رسید و خار خار حسرت در دلش
خلید کلماییکه به یاسین خان گفته بود ازان سخت نادم
و غریق لجّهٔ تشویر گشته آه سرد از دل گرم برکشید و بافوج
خود کوچیده پیرامون قلعهٔ سرینگپتّن نزول نموده بساختن
ساباط و سلامت کوچه مشغول گردید و از طرفین آمد و رفت
سفیران گوله بوقوع انجامید درینعرصه که روزی چند جنگ
امتداد یافت بافضال مهیمن لایزال و رهنموني قاید اقبال
طرفهٔ رنگي برروی کار آمد که صیت زر پاشي و قدر داني
نواب بهادر که چون نکهت گل بدماغ عالمیان پیچیده بود
چند سردار لشکر ترمک راو را مایل ملازمت نواب
بهادر ساخت و نوکري ترمک راو را کساد بازار شجاعت
و مزیل شخصیّت خود دانسته باشکر فیروزي اثر پیوستند
و بهمین قسم از اطراف سواران و پیادگان حلقه عبودیت
بگوش کشیده دوازده هزار سوار و پیاده در زیر لوای
آسمان سای جمع شدند شبی نواب عالیجناب به محمدعلی کمیدان
فرمود که چون جسارت غنیم از حد گذشته رای جهان
آرای اقتضای آن میکند که بافوج عدو سوز بمقابله اش پای

در رکاب اشهب همّت در آریم و بلمعات تیغ آتش فشان دود از نهاد آن فرقهٔ ضاله برآریم محمد علي زمین ضراعت بلب ادب بوسیده معروض داشت ؛

بیت

نمی زیبد که خورشید جهانگیر بتاراج سها برزه نهد تیر

امیدوارم که این فدوي جان نثار را رخصت فرمایند تا زور پنجهٔ ترکی بیازمایم و جوی خون اعدا دران پهن دشت روان نمایم نواب دریادل آن نهنگ لجهٔ شجاعت را بتحسین و آفرین نواخته اجازت بخشید و کمیدان جریّ الجنان دو هزار تفنگچیان همراه گرفته از دروازه میسور بیرون شتافته متّصل عیدگاه بر جماعه سه هزار پیاده همراهیان راجهٔ چیتل درگ و دو هزار پیاده ملازم مرارراو که با چهار ضرب توپ و یکهزار سوار بران راه سدّی مستحکم بسته بودند تاخت آورد و ناگهان برسر آن خفته بختان ریخته فتنه عظیم بیدار کرد و بسیاری را ازان جمّ غفیر گرفتار ساخته و خلعت عریاني پوشانیده از بار اسلحه در خوت سبکدوش ساخت و چون بقیّة السیف رو بفرار نهادند کمیدان شجاع اسلحه و اجناس مقتولان و مغروران برسر اسیران بار کرده قرین فتح و ظفر بحضور فیض گنجور سعادت

مجرا حاصل کرده مورد نوازشات بی پایان گردید صباح آن
غنیم پیچ و تاب خورده شمالي کوه گري گتهه برلب جوی
سیبه وسیع بسته و بمورچال خاص نامزد نموده و اضراب گران
سنگ بالا کشیده بگوله زني اشتغال ورزید و بسبب
رفعت ومدمه که از ان گوله درون حصار میرسید سکنهٔ قلعه را
مضرت کلي عاید حال میگردید محمد علي کمیدان که سرمست بادهٔ
شجاعت بود تاب دیدن جسارت غنیم نیاورده مکرر اجازت
جنگ خواست مگر بدرجهٔ اجابت مقرون نشد آخر چون
جرأت و گستاخي دشمن از حد گذشت محمد علي کمیدان از حضور
فیض معمور رخصت جنگ یافته با سه هزار سپاهیان بار
و یکهزار پیاده کرناتکي سلاح جنگ راست کرده و از محاذي
لشکر غنیم بفاصلهٔ دو فرسنگ عبور آب نموده چون
شیر گرسنه در بیشه متراکم خزیده متصل ساباط غنیم سر برآورد
و به مستحفظان آن مقام گفت که ترمک راو مارا برای تبدیل
متعینان مورچال فرستاده است آن مردم که بسبب
رسیدن گوله های اتواپ قلعه خود را هر نفس در دهانِ
نهنگ اجل دیده تبدیل شده رفتن را حیات دوباره تصور
میکردند از شنیدن این سخن قرین نهایت خوشحالي گردیدند
و مطلق بمدافعت و ممانعت نپرداختند محمد علي چون تقدیر

موافق تدبیر یافت بی اندیشه چون فتیله داخل آن مورچال شده آتش فتنه بلند ساخت و بضرب شیلک های بنادیق آن جماعه پروانه خصال را بآن آتش جهانسوز بی پر و بال نموده تمامي تیره بختان را که باستماع خبر تبدیل شدن از امکان چون سپند از جامی جستند از بستر نرم بخاکستر گرم نشانید و بعد قتل و غارت چون معدودي پي سپر وادي فرار شدند اتواپ کلان را در زمین دفن نمود و اضراب تیز جلو را روانه دار الحکومت ساخت باستماع این خبر کلفت اثر اگرچه ترمک راو جماعهٔ دیگر مسلّح و مکمّل بکومک فرستاد لیکن چون اقبال برگشته همه پشت دادند و کمیدان شجاع پیش از طلوع آفتاب عالمتاب مورچال و سلامت کوچه ساخته و پرداختهٔ غنیم را بخاک یکسان ساخته و امکنهٔ نی بست را آتش زده سعادت ملازمت آقای رفیق پرور دریافت و بخلعت فاخره و جواهر و اسلحه گرانبها محسود اقران گردید و صدای آفرین وتحسین از زبان اکابر و اواسط و اصاغر شنید ترمک راو از وقوع این حوادث مضطر شده دست تدبیر از مورچال بندي و حفر کوچه سلامت کوتاه کرده پنڈاره های لشکر خود را برای تاخت وتاراج ممالک متعلقهٔ بالاگهات فرمان داد و خود باجمعي غفیر در میدان چهتر پای در دامن

استقامت پیچید اتّفاقاً بعد انقضای دو سه روز روزی
از اعیاد هنود که درانروز غسل را بمقامیکه دو دریا بهم اتّصال
مییابد موجب نهایت حسنات میدانند در پیش آمد
وبروز معهود ترمک راو سوار شده از راه شرقی کوهچه گری
گتم روانه گشت و ازینطرف نواب دریادل زبانی
جاسوس خبر یافته باسپاه رزمخواه از قلعه بیرون خرامیده
خود بدولت و اقبال باسپاهیان موکب خاص خود
قریب مانامندرف قیام ورزید وشاهزاده سکندر طالع را
معه سواران جان نثار در کمینگاه نشانید تا بوقت
فرار سدّ راه آن یاجوج صفتان باشد و محمدعلی کمیدان را
باغازیخان سردار پنداره‌ها و دلیرخان با چهار هزار پیاده
صف شکن و چهار ضرب توپ بطریق منقلا رخصت
فرمود چون ترمک راو بر مقام موعود رسیده با خواص
خود مثل ماهیان بآببازی و شناوری مشغول گردید وگروهی
انبوه باهستگی از عقب او بی فکر و اندیشه خرامان خرامان
می آمدند محمد علی پیشتر از نزدیک رسیدن آنجماعت
تدبیر اعدا شکنی اندیشیده اتواپ و تفنگچیان را
در نهر خشک به‌لمین نشانیده بود چون دید که مردم
غنیم قریب رسیدند بغازیخان اشاره ساخت و آن بیباک

از پناه سنگستان برآمده با دو سه صد سواران یغما گر با فوج غنیم مقابل گردید و آنها این جماعه را مردم قلیل دانسته در تاختند غازیخان که شیر بیشه شجاعت بود آن مقهوران را بجنگ زرگری برروی کمینگاه آورده خود کناره گزید کمیدان شجاعت شعار فی الفور سر از کمین بیرون برآورده ایشانرا بزیر شیلک اتواپ و بنادیق گرفت و آن مشتاقان آب را پیش از غسل برای ناشناسی از مهمانی نقل گولهٔ تفنگ شکم سیر کرده بخوابگاه عدم رخصت نمود دران هنگامه قیامت اثر سه زنجیر فیل از فوج غنیم معه سه نفر سردار که بران سوار بودند یکبان بر سر خورده بسوی صحرای عدم قدم تیز بر داشتند و فیلان نشان و نقّاره هم از شدّت گوالیل صورت غربال پیدا کرده آبروی لشکریان خود بخاک ریختند چون جمعیّت اعدا از دست برد غازیان اسلام انتشار کلّی یافت و هزیمت را غنیمت شمردند شاهزاده گیتی ستان تیغ برق افشان علم ساخته و غازیخان را همرکاب سعادت داشته تعاقب بخت برگشتگان فرمود و جوهر شمشیر شجاعت آشکارا ساخته چند هزار کس را طعمهٔ نهنگ اجل گردانید و پنجهزار راس اسپان خوب به غنیمت گرفته و دو هزار نفر را بقید اسیری درآورده عطف

عنان سمند جهان پیما نمود ترک راو بمعاینه اینحال خسران مآل با پارچه ترکه هنوز آب ازان میچکید بر اسپی سوار شده پشت بمیدان داد و بسواد موتي تالاب رفته باز بفراهم آوردن لشکر پریشان خود پرداخت و نواب بهادر بوقوع این فتح نمایان شادیانه نواخته داخل قلعه مبارک گردید و روز دوم باز جنگ قراولي در پیش گردید هر روز جمعی از طرفین بمیدان رومي نهادند و شمشیر و خنجر را چون رزم آزمایان فسان میدادند آخر ترک چون دید که کاری از پیش نمیرود از مقابله فوج ظفر موج دلتنگ و دست بردار شده بتاخت و تاراج بعضی پرگنات پایین گهات مثل کونبانور و بالا گهات و دندیگل که در تصرّف نواب والاجناب بودند ان طمع تیز کرد همدرین اثنا زبانی هرکاره ها بسمع او رسید که اسباب رسد ازان اطراف بدرقه نائران بلشکر نصرت پیکر نواب بهادر داخل میشود و سواران و پیادگان هم از همان نواحي جمع شده بلشکر فیروزي اثر ملحق میشوند این معني زیاده تر شورش افزای خاطرش شده چون طوفان بلا بدان سمت تاخت و آن ناحیه را چنان ویران مطلق نمود که چه جای دانه بل هیچ رستني باقي نگذاشت مگر قلعه داران ملازم حضور نواب فلک جناب پاس نمک مرعي داشته چنان

باستحکام برج و باره همّت گماشتند که ترمک راو هرچند سر بسنگ کوفت گوهر مدّعا بدستش نیامد بعد مرور ایّام معدود چون غارت رفتگان پائین گهات در حضور رسیده دبدعتهای افواج مرهتّه ظاهر کرده دست تظلّم برداشتند نواب والاجناب برحال آن ستم رسیدگان ترحّم فرموده اراده کرد که خود بذات اقدس برای مقابله ترمک راو پا در رکاب اشهب همّت نهد مگر محمد علي کمیدان که فدوي جان نثار آن درگاه آسمان جاه بود زمین ادب بلب ضراعت بوسیده معروض داشت که درین اوقات که معاندان این دولت خدا داد از هر طرف در کمین اند از دارالحکومت دوري گزیدن قرین صلاح دولت ابد مدّت نیست انسب چنان می نماید که شاهزاده جوان سال پیر تدبیر را شرف دستوري بخشند تادر نواحي بارامحال رونق افزا باشد و این خانه زاد در رکاب سعادت شاهزاده عالم و عالمیان حاضر بوده در تقدیم مراتب جان نثاري وحق گزاري قاصر نخواهد بود نواب مظفّر عرض اورا بدرجهٔ اجابت مقرون فرموده شاهزادهٔ گیتي ستان را باهشت هزار سوار جوشن پوش تندر غروش و بیست و دو ضرب توپ دستوري آن طرف بخشید و محمد علي کمیدان به جمعیّت

چهار هزار سپاهیان بار و دو هزار پیاده کرناتکي و شش
ضرب توپ بعد نهضت فرمودن شاهزادهٔ والا تبار طبل
کوچ کوفته بر معبر رای کوته سعادت ملازمت شاهزادهٔ
بلند اقبال حاصل نمود و باهم شوره کرده جناب ستطاب
شاهزاده بهادر بمیدان کادیري مضرب خیام اقبال فرمود و کمیدان
صاحب همت بکشن گري محلّ اقامت خود مقرّر نمود
درین اثنا از بانی جواسیس بسرایه انکشاف یافت که قریب
پنجهزار سواران لشکر غنیم بامر ترمک راو اموال مغروته را
که از ممالک بالاگهات و پائین گهات یافته بود با دیگر خواسته ها
و خزاین موفور که در جنگ چرکولي از عساکر نواب بهادر
در قبضهٔ تصرّف در آمده بود بپونه میبرند و ساهوکاران لشکر
ترمک با زر و گوهر بیشمار باآن جماعه همراه اند. بمجرّد استماع
این نوید کمیدان شجاعت آثار باپانصد جوانان بار و یکهزار
پیاده از راه کنکندي که پالیکار آنجا داخل زمرهٔ فدائیان راسخ
الاعتقاد نواب والا جناب بود شبانه طي صحاري کرده از
معبر بیل هلي عابر شده بر شارع کرن پات در دامن کوهی
مانند لخت سنگ استقامت ورزید و بر ساحل دریا
بمعبر مذکور که حاکم آنجا بظاهر نوکر محمد علیخان والا جاه و بباطن حلقهٔ
اطاعت نواب بهادر در گوش داشت گروهی از بهادران

جان باز تعین نمود و آن جماعه بی مزاحمت نگاهبانان معبر از راه دروازه که بطرف معبر بود گذر کرده در برجی که از سابق تیّار بود بکمین فرصت نشستند روز دیگر سواران لشکر غنیم باگله گاه گاوان و طویله طویله اسپان وقطار قطار شتران محموله اموال از معبر کوهچه که کمینگاه محمد علی کمیدان بود بر گذشتند محمد علی چون دریافت که آن گروه بپای خود در کام نهنگ اجل در آمدند بکشکچیان معبر آگاهی فرستاد که بر معبر سدّ راه شده گذرگاه را تنگ ساخته کشتی امید غنیم را در گرداب تباهی دراندازند و ابواب بلا بر روی ایشان کشاده راه عافیت سدود سازند چون گروه معاندان همه مجتمع شده بسوی معبر رو آوردند فوج یزک از پیش و کمیدان شجاع از پس مقاهیر را در میان گرفته به شیلک بنادیق سینه اعدا را چنان مشبّک ساختند که طیور جانهای آن هوش رفتگان بی تکلّف از قفس تن پرواز نمود و سرهای رزمجویان در چوگان قوایم اسپان غازیان تهوّر نشان چون گوی غلطان گردید سران سپاه غنیم چون راه عاقبت تنگتر از دیده مور دیدند تاب سرپنجه شیران فیل شکار در خود ندیده مانند روباه و موش در هوای برشکال بمغاکهای کوه خزیدند هزیمت نصیبان تیره روز بر هر قدم خاک ادبار برسرهای خود

می ریختند و مانند نخچیران تیر خورده با زخمهای خون چکان بعقب میدیدند و می گریختند کمیدان شجاعت نشان بعد خونریزی فراوان تعاقب گریختگان گذاشته تمامی نقود و اجناس و مواشی و اسپان و شتران و بسیاری از اسیران را بقبضهٔ اختیار خود آورده قریب معبر که مقام وسیع و منزه بود عزم فرود آمدن نمود درین اثنا جوقی از لشکریان غنیم که بتانّی و تأمّل از عقب می آمدند در میدان نبردگاه رسیده چون تباهی لشکر خود و بغارت رفتن تمامی اموال شنیدند انگشت تحیّر بدندان تحسّر گزیده و جمعیّت کمیدان را به چشم ظاهربین کمتر دیده جلوریز تاختند و طرح جنگ انداختند محمد علی کمیدان بی خوف و بیم گروهی را بمحافظت اموال گذاشته از پناه خاربستی که درانجا بود چون گل خندان برآمده بصرصر شیلک بنادیق قریب سه صد جوان را ازان گلگون سواران چون اوراق خزان دیده از پا در انداخت بعد این فتح نمایان کمیدان رستم دل تمامی نقود و اجناس مغروته را بار کرده بد لجمعی تمام بلشکری رسیده سبکدوش گشت چون این سانحهٔ هوش ربا بگوش ترک راو رسید خبر عبور کردن محمد علی از معبر کرن پات که تعلّق بصوبه ارکات دارد و مزاحم نشدن ستحفظان دریافته غرق لجّهٔ

متحیر گردیده و دود این اندیشه در دماغش پیچید که اگر محمد علي خان والا جاه هم با نواب بهادر یکدل شده باشد عقده بر عقده خواهد افتاد و بهیچ ناخن تدبیر نخواهد کشاد پس باین زعم فی الفور طبل کوچ نواخته ایلغار کرده و از معبر پنور عبور کرده نزدیک قصبهٔ او تال کیر فرودگاه ساخت محمد علي کمیدان از رفتن غنیم آگاهي یافته سفیر سریع السیر بحضور شاهزاده سکندر فر روانه ساخت و به انهای خبر رفتن غنیم بدان نواحي پرداخت شاهزاده از سطور رای بعد دریافت این خبر همراه داشتن احمال و اثقال صلاح دولت ابد قرین ندیده تمامي خیام واهل بنگاه را روانهٔ سرینگپتن فرموده با چهار هزار سوار جرّار حاضر پاشنه کوب چون قضای مبرم بسمت لشکر غنیم تاخت قضارا دران روز یغما گران لشکر غنیم در سواد دهرم پوري شور محشر برانگیخته چند مواضع را تاراج ساخته کاه و هیمه و اجناس مغروته بر اسپان بار میکردند درین اثنا چون گذار سواري خاص شاهزاده قوي طالع بران سرزمین افتاد برای مغالطه دادن اعدا خود هم بر موضعي دست یغما کشاده از حکمت عملي بجمع آوردن هیمه و کاه اشتغال ورزید همینکه آن بی خبران شتران و فیلان و اسپان را باشیای مغروته بار کرده رد براه نهادند صاحبزاده غضنفر فر همه هیمه و کاه از پشت

اسپان بر زمین افگنده بی محابا تیغ تیز از نیام برکشید و بر جماعه مقاهیر ریخته جوی خون روان گردانید سواران لشکر غنیم تاب آن حمله جانستان نیاورده تمامی اجناس مغروته را بر جا گذاشتند و بحال تباه و روی سیاه گام ادبار بطرف لشکر ترمک برداشتند و شاهزاده گردون وقار چهار هزار راس اسپان و گله گله گاوان و شصت مهار شتر محموله اجناس نفیسه توشکخانه ترمک را که در راه بدست افتاد و بیست زنجیر فیل بیشمار بوده بافر و جلال و میمنت و اقبال بطرف صحرای ماکرتی درگ عنان شبرنگ جهان پیما معطوف فرمود و ترمک راو پشت دست تاسف بدندان گزیده در سواد کاویری پتن خیمه کرده همدران شب محمد علی کمیدان از قربت لشکر نکبت اثر غنیم خبر یافته باجمعیت همراهی خود بعزم شبخون تاخت لیکن چون نفسی چند از حیات آن غنودگان بستر مدهوشی باقی بود هجوم اشجار متراکمه دامن کوه مانع عبور بهادران لشکر اسلام شده پیش از رسیدن محمد علی صبح بدمید و آن رستم دل برآمدن از بیشه خلاف مصلحت دیده در دامن کوه کمین گده پای اضطرار پیچید و ترمک راو از نزول آن آفت آسمانی بیخبر بوده آنروز همانجا مقام کرد بعد شام چون عرصهٔ آفاق مانند بخت غنیم سیاه شد

کمیدان شجاع باجماعه سپاه خود اسلحهٔ جنگ آراسته
از پناه بیشه برآمده بر فوج میمنه غنیم ریخت و به شیلک
بنادیق دران شب تار شور یوم النشور برانگیخت وهزاران
کس را مجروح وبیروح ساخته و توشکخانه غنیم را بتصرف
آورده واسیران لشکر اسلام راکه در جنگ چرکولی
بدست غنیم افتاده بودند از قید برآورده واهل بنگاه را تاراج
ساخته و اعلام وخیام را آتش زده پانصد راس اسپان
وشش زنجیر فیل کلان ویازده مهار شتر جوان پراز خزانه یغما
ربوده بوقت طلوع آفتاب صحیح وسالم از راه دامن
کوهستان داخل رای کوته گردید ودرانجا از تیمار مجروحان
واکل وشرب بهادران آسوده شبگیر زده بانی کل رسید
ترمک راو از تباهی لشکریان اگرچه نه ردی رفتن بهونه
داشت ونه از عهدهٔ بهادران رزمجوی برآمدن میتوانست
مگر ازانجاکه نام سرداری چون اجل موعود گریبانگیر جانش
شده بود باز فوج هراول را بتعاقب محمد علی روانه ساخت
وخود هم بالشکر خود از جاجنبید ودرحینیکه محمد علی کمیدان از
انی کل کوچیده بجان خان هلی رسیده بود فوج غنیم نمایان
گشته کمیدان شجاع را محاصره کرده راه برآمد از جوانب
اربعه مفقود ومسدود ساختند محمد علی درانوقت تدبیر را

باشجاعت توامان ساخته در پناه قلعچه که از دل دشمن هم ویران تر بود پناه جست افواج غنیم بسبب ضیق محاصره راه بیرون شدنش ندیده باطمینان خاطر قرار گرفتند تا آنکه روشني روز بظلمت شب مبدّل گردید و شب تار پردهٔ زنگاري برروی مرآت روز فروهشت محمد علي بمقتضای عقل صلاح اندیش پارچه های کهنه وازکار رفته را بر بروج وباره وکنگره های آن حصار شکسته آدیخته وهیزم وکاه بسیار جابجا انبار کرده ودران آتش زده ازانجا روان شد و از عقب آن حصار در بیشه متراکم خزیده بطرف پشت لشکر اعدا علم برآورد لشکریان غنیم که از روشني آتش و جنبیدن پارچه های سفید بیقین میدانستند که محمد علی در میان حصار متحصّن است و فردا اورا زنده میگیریم همه بفراغت در فکر اکال و شرب خود بودند ناگاه محمد علی چون شیر ژیان برسر آن گله گوسفندان ریخته و از دهان تفنگ اژ در نشان شراره های آتش برانگیخته دود از نهاد آن تیره روزان برآورد و در اثنای این گیرودار پنج شش هزار سوار فراهم شده و دست از جان شسته بمیدان شجاع را درمیان گرفتند محمد علی چون کار برخود تنگ دید چند ضرب اتواپ که از لشکر غنیم

یافته بود از ساچمه پر کرده بران گروه شقاوت پژوه زد و هزاران کس را بخون آغشته چون غنچه های گل سرخ و لاله حمرا ارمغان محفل ملک الموت فرستاد هرچند رزم آزمایان فوج غنیم هم دران شب تار که نمونه روز محشر بود در جان فشانیها قصور نکردند و پنج شش صد کس تفنگچیان همراهی محمد علی را خسته و بیروح ساختند مگر ازانجا که بخت برگشته را بتدبیر راست نتوان نمود و گره فرو بستهٔ دست قضارا بناخن عقل نتوان کشود بقیة السیف رو بفرار نهادند و کمیدان صاحب جگر قرین فتح و ظفر باتمامی غنایم در پناه بیشه ماکری گام سنج گردیده و در کنف حمایت کردگار قرین صحت و عافیت بپاتن رسیده از دیدار فایض الانوار نواب بهادر دیده جان و دل را نورانی ساخته باقتنای خلعت فاخره و نقود و لآلی آبدار آفرین و تحسین ذخیره سعادت دارین اندوخت و ترمک راو از شکست یافتن هراول دلشکسته تر گردیده ازانجا طبل رحیل کوفته سمت میل کوته رفته پا بدامن خودداری پیچید چون خبر رفتن ترمک راو بدانطرف معروض حضور اقدس نواب عالی جناب شد باقتضای رای صواب نمای بیش ازین پایمالی ملک و تاراج شدن رعایا که ودایع الهی اند و آبادی ایشان موجب توفیر خزاین

است بر طبع حق پرست گوارا نفرموده وکیل کاردان را
پیش ترمک راو روانه فرمود تا مفرحی از سخنان تلخ
وشیرین ترکیب داده طبعش را از اخلاط مواد خفقان ناز دارد
ومزاجش راکه مالیخولیای ریاست ملک بالاگهات
بدماغش جاگرفته به نوش داروی لولوی پند و نصیحت
باصلاح آرد وکیل دانا پیش ترمک رسیده هرچند خواست
که چون طبیب مشفق اوّل منضج مدارا بکار برده بعد ازان
به تنقیهٔ کامل مغز فلوس وشربت دینار مواد فاسده را بکلّی
از اعماق عروقش برآرد لیکن بران مریض که بهیجان مواد
سوداوی خون شجاعتش احتراق یافته وعلاوهٔ آن بشدّت
اکل غذاهای ردی الکیموس یعنی اموال رعایای بیچاره
علّت جوع البقر بهمرسانیده بود موثّر نیفتاد و بمقتضای جهل
مرکّب رسیدن وکیل را که عین صلاح حالش بود حمل
بر فروتنی کرده سخنهای نخوت واستکبار مانند هذیان
در حالت بحران برزبان آورد ووکیل را حکم حاضرباشی داده
بعد چند روز تاخت و تاراج ملک بدنور را که از هرگونه
ناز و نعمت معمور بود منظور نظر کوته بین نموده پیش خیمه
بدانطرف برآورد وکیل کارشناس چون بدین اراده پی برد
صورت واقعه بحضور اقدس معروضداشت ونواب والاجناب

از استماع این خبر محفل کنگاش آراست آخر کار جمیع مآل اندیشان
قرعهٔ این فال هم بنام محمد علی کمیدان زدند و آن بهادر میدان جنگ
برضا و رغبت نطاق اطاعت بر میان جان بسته مستعد
گردید پس نواب فیروز طالع کمیدان مذکور را باشش هزار
تفنگچیان حکم انداز و دوازده هزار سوار از اصطبل خاصه چیده
و سی ضرب توپ دشمن کوب برای انهدام قصر شوکت
غنیم شرف رخصت بخشید و کمیدان کاردان از شارع
پریا پتن بر معبر کورگ رسید لیکن پالیکار کورگ که دران
ایّام بسبب تسلّط مرهته از چنبر اطاعت و انقیاد نواب
بهادر گردن بیرون کشیده خود را در زمرهٔ هواخواهان غنیم
منسلک کرده بود بران معبر از تیر و تفنگ بانسداد طرق
کوشیده گذر کردن نداد و محمد علی که عقل کامل باشجاعت
توأمان داشت از کلیّات در گذشتن و بجزئیات متوجه
گردیدن خلاف عقل صواب اندیش دیده انتقام آن
موقوف بر وقت دیگر داشته از انتقام عطف عنان نمود
و صحرای کورگ را بطرف چپ گذاشته ره نورد شد امّا از
اثقال اسباب و ضیق شوارع و تراکم اشجار صحرائی گذاره
توپخانه مشکل بل متعذّر دیده چهار هزار پیاده تفنگچی و دوازده
هزار سوار همراه گرفته باقی اسباب و توپخانه و پیادگان

را همراه اسد خان کمیدان وجهانخان رساله دار روانه حضور
نواب بهادر ساخت و خود با جمعیّت همراهي خود مقابل
فوج غنیم رسیده عقب کوهچه برفراز زمینی مرتفع لوای
عزم برافراخت ترمک راو چون از روانه شدن توپخانه واهل
بنگاه محمد علي کمیدان بطرف سرینگپتّن خبر یافت گروهی
سپاه را از لشکر خود روانه ساخت تا توپخانه را بتصرّف
آرند علی الصّباح دید بانان کمیدان شجاع که از بالای کوه
پیک نگاه را برای جاسوسي هرطرف دوانیده بودند بکمیدان
خبر دادند که جمعی از سواران لشکر غنیم بطرفیکه توپخانه
رفته است میروند کمیدان ذي شعور في الفور بسپاهیان
خود حکم داد که چند بندوق بی گلوله بروی هوا سر دهند تا مردم
غنیم از بودن ماخبر دار شده رو باینطرف آرند از انجا که
تقدیر موافق تدبیر بود بمجرّد شنیدن صدای بنادیق سواران
غنیم از انتزاع آتشخانه دل سرد شده عنان بطرف
آواز بندوق پیچیدند محمد علي پیش از نزول آن بلیّه فکر معقول
اندیشیده چهار هزار سپاهیان بار را در زمین نشیب
که از چشم بد غنیم محفوظ ومصون بود نشانیده خود باسواران
بجانب صحرا تبانّي میرفت درین اثنا ترمک راو خود
بمیدان رسیده چون کشته شدن محمد علي را مواد فتح

خود میدانست قریب شصت هزار سوار را حکم محکم داد که بهر نوع که توانند محمد علي را سر از تن بردارند یا زنده بدست آرند لشکریانش چون از حکم حاکم چاره نداشتند طمع از جان بریدند وبکشش قضا عنان گسسته بران کمینگاه رسیدند صیّادان خونریز چون آن رمه را بمسلخ رسیده دیدند بچابکي تمام چنان شیلک بنادیق زدند که فلک فتنه پرداز را دود حیرت بدماغ پیچید و ملک الموت را از کثرت قبض جانها نفس در سینه نمیگنجید ؛

نظم

روان جوی خون از تن بیشمار | شقایق دمید از صف کارزار
فتاده بمیدان یلان سرنگون | چو ماهي شنا کرده در بحر خون
شده لشکرش در شتاب و درنگ | پریشان چو باد و معطّل چو سنگ
کسی کو ببرداشت ز آهن زره | بشد سفته از ناچخ نه گره
سپرها زبس او فتاده ز مشت | عیان گشته از بحر خون سنگ پشت
فتاده ز سر خودها بیحساب | نمودار زان بحر پر خون حباب
ز بس لطمهٔ تیغ زهر آبگون | شده کشتي بخت دشمن نگون

دران آن که سپاهیان بار شور قیامت بر سر اعدا بر انگیخته بودند محمد علي بمیدان باده هزار سوار جلو ریز از کنار صحرا رسیده

بفوج دشمن در آمیخت و به نیران سیوف برق افشان خرمن وجود آن ناکسان یکسر توده خاکستر ساخته برفرق ادبارشان بیخت لشکریان غنیم چون خود را درکام نهنگ اجل دیدند جان بردن را غنیمت دانسته آنچه باقی ماندند فراری گردیدند ترمک را واز مشاهدهٔ آنحال توپخانه پیش رو کرده بمیدان خرامیده و از غایت غیظ پشت دست بدندان گزیده بشلیک اتواپ حکم داد وگوله اندازان توپهای دور رس مقابل لشکر اسلام چیده بارش گوالیل بیشتر از قطرات باران برروی کار آوردند وصدمهٔ کلّی ببهادران لشکر ظفر پیکر رسانیدند چنانچه یکصد و پنجاه کس از همراهیان محمد علی بضرب گوالیل شهید شدند محمد علی چون اتواپ باخود نداشت تدبیری اندیشیده سپاهیان را حکم داد تالاشهای مقتولان ومجروحان لشکر غنیم را پیش صف خود بصورت دیواری چیده در پناه آن جا گرفته بازار شلیک بنادیق را گرم دارند وخود بکمال خضوع و خشوع دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات برداشت ازانجاکه دعای قلبی را اثرهاست عنایت ایزدی شامل حال شده دیگر ضرری بغازیان نرسید وهرچند گوله اندازان غنیم در انداختن گوالیل قصوری نکردند

هیچ مثمر نیامد الغرض تا شام از سعی سپاه مرهٹه آنهم متمشّی نشد وبقدرت الهی شیالک بنادیق سپاهیان محمد علی در هر بار اعدارا بر بستر عدم میخوابانید چون ظلمت شب روی صحرارا از بخت دشمن سیاه تر ساخت ترمک راو شب را پرده دار رسوائی خود دیده معه توپخانه مراجعت کرده بفرودگاه که بفاصلهٔ دو فرسنگ بود برگردید بعد رفتنش محمد علی که تمامی روز بی طعام آبروی مردانگی نگاهداشته بود ماندن خود را درانمقام صلاح وقت ندیده بسپاهیان مجروح که از ضرب گوالیل دررہ نوردی عذر لنگ بهم سانیده بودند درمیدان گذاشته گفت که من به آبادی استاره شباشب رسیده محفّه ها برای سواری شما خواهم فرستاد وبعد گفتگوی دیگر همه سپاهیان وسواران را همراه گرفته بگام سرعت جانب میسور گامزن شد واگرچه جماعه از لشکر غنیم برای طلایه مانند سرصرعیان بگردش بودند لیکن دران شب تار جنگ انداختن مصلحت حال خود ندیدند و محمد علی بی مزاحمت اغیار داخل قلعهٔ میسور گردید و علی الصّباح ترمک راو بمیدان رسیده چون کسی را از لشکر اسلام آنجا نیافت زبانی مجروحان خبر دریافته بسوی استاره شتافت وهمدران شب باعانت اقبال طرفه رنگی برروی کار آمد که شاهزادهٔ

فیروز بخت سزاوار اکلیل و تخت از صحرای ماکری
ایلغار فرموده باشش هزار سوار خنجرگذار و سه هزار پیادهٔ
خونخوار بر سر رسد آوران غنیم هفت هزار سوار
و ده هزار پیاده که با اذوقه بسیار و سی زنجیر فیل و یکصد مهار
شتر پر از خزانه و صنادیق و عرابه‌های محموله گوله و باروت .
قریب جوی رای پتن بی اندیشه رسیده فرود آمده بود
و سوداگران با اقمشه و امتعه گرانبها و نقود فراوان آن
بدرقه را حامی خود دانسته همراهی گزیده بودند شبخون زد و
بضرب شمشیر آبدار و خنجر جوشن گذار بسیاری را
از ان گروه که بر بستر بیهوشی افتاده بودند مانند خیار تر بدو نیم
ببرید و متنفّسی از ان معرکهٔ هوش ربا جان بیرون نبرد و بعد از
قتل عام تمامی نقود و اجناس بر همان باربردار لشکر غنیم
حمل کرده بحضور پرنور نواب بهادر روانه سرینگپتن
فرمود و خود بدولت و اقبال بطرف نگر اسپ باد رفتار
را مهمیز نمود چون این خبر بترمک راو رسید مانند مرغ
پرشکسته که جایش در قفس باشد طپیدن آغاز کرد و
نمید انست که چکنند درین اثنا که زخم دلش خنده بر ردی الّتیام
میزد جرّاح فلک نمک تازه بر جراحتش پاشید و از
پونه خبر رسید که نراین راو پیشوا خواهر زاده اش که

راس الرئیس جماعۂ مرهتہ بود از خنجر ستم رگهناتهه راو عموی خود کشتہ شد و رگهناتهه راو عرف راگهو بفکر درستی کار خود افتاده امرای قدیم نراین راو را در شکنجۂ تعذیب میکشید بشنیدن این خبر رنگ بر روی ترمک راو بشکست و پای استقلالش لغزش پذیرفت ناچار بمقتضای عقل مصلحت اندیش بوساطت وکلای نواب بهادر که از چندی پیش خود نگاه داشتہ بود طالب صلح گردید و عرف طلب مبالغی بعوض خسارتهای که درین سفر سراسر خطر برداشتہ بود بر زبان گذرانید بعد یک هفتہ از حضور نواب عالی جناب بدین مضمون جواب رسید که اموال آنچه بود در جنگ چرکولی بخانہ شما پیش ازین داخل شده و از دست تعدّي ایشان تمامي ملک پایمال گردیده بالفعل صلاح همین است که بر مال ماضي راضي شده و انتفاع صلح حال را بر زمان استقبال منحصر داشتہ بصحّت و عافیت بسمت پونہ مراجعت نمایند آخر بعد رد و قدح بسیار صلح به ایصال دو لک روپیہ بشرط اطلاق اساراي لشکر اسلام قرار یافت و ترمک راو چون چاره نداشت نمک خوان احسان را غنیمت دانستہ هر قدر مردم که از ابتدای ورودش درین ملک تا حال از نیرنگي تقدیر بقید اسیري او بودند

علی قدر حال خلاع داده حوالهٔ وکلانمود و تهانجات خود را از قلعجات متعلقه ملک نواب والا جناب برداشته و بابوجي سندهیه را بایالت صوبه سرا نواخته رخت سفر بطرف پونه بر بست پنڈاره های لشکر ظفر پیکر نواب بهادر پاس خاطر اینچنین مهمان عزیز لازمهٔ همّت دانسته بطریق مشایعت تا جوی تُنب بهدرا از همراهي پهاوتهي نکرده دقیقهٔ در مراتب نهب و غارت لشکر نکبت اثرش باقي نگذاشته برگردیدند و بعد چندی میر علي رضا خان که مقیّد بپونه رفته بود مصاعب بسیار کشیده بسعی نانا پهرنویس که مرد معمّر و دانا بود از قید رهائي یافته برآستان دولت پاسبان نواب بهادر رسید و نواب فلک جناب حقوق خویشي او مطمح نظر کیمیا اثر فرموده باز بعنایت جاگیر گرم کنده و دَندَیگل سر افتخارش بر فلک رسانید ؛

قرار یافتن صلح درمیان نواب نظام الملک بهادر ناظم حیدرآباد و صاحبان عالیشان انگریز بهادر و بوقوع آمدن جنگهای متواتر نواب حیدر علیخان بهادر را با صاحبان عالیشان و آخر فرونشستن غبار نزاع و خصومت ازمیان هردو دولت ؛

چون نواب نظام الملک با صاحبان عالیشان عهد آشتی درمیان آورده ملک سیکاکول و راج بندری که سی لک روپیه مداخل آن بود برایشان واگذاشت عرصهٔ دو ماه تنور هیجا سرد ماند بعد ازآن جنریل اسمته بهادر حسب فرمودهٔ ناظم حیدرآباد عزم تسخیر ملک بالاگهات مصمم فرموده وافواج قوي زور فراهم آورده و محمد علي خان والاجاه را همراه گرفته پای همت در رکاب سمند عزیمت آورد پیشتر از انبور گده کوچ نمود نواب حیدر علي خان بهادر سپاه کار آمدني را ابرروی توپخانه برق افشان انگریزي ضایع کردن دور از قوانین جهان ستاني دانسته بفحوای الحرب خدعةً دور از ضرب گوله گرد لشکر انگریز بهادر مترصد فرصت کار می بود وبدین عزیمت اثقال کارخانجات و مردم نابکار آمد بنگاه را بطرف انگل و ماکري درگ روانه فرموده سواران

خوش اسپه و سپاهیان بار و پیادگان جرّار کرناتکی همرکاب اقبال داشته بهر جانب که قابو می یافت دست یغما بر اسباب لشکریان انگریز بهادر می کشاد درین اثنا بعرض هرکاره ها حالی جناب نصرت انتساب گشت که از طرف تنجور نگر رسد بسیار و مواشی بیشمار همراه بدرقه دو هزار پیاده و یک پلتن انگریزی و چهار صد سوار و دو ضرب توپ بلشکر انگریز بهادر می آیند نواب کامیاب فی الفور با جمعیّت سواران بدانطرف تاخت و یکایک چون شیر ژیان از پناه کوه و بیشه سر بیرون کشیده جمعیّت بدرقه را پریشان ساخت و همه اسباب رسد و مواشی بدست آورده سالماً و غانماً برگشت و سردار انگریز بهادر در نواحی ترپاتور مقام فرموده فوج تازه زور و اذوقه لشکر قیامت اثر از مدراس طلبداشت بعد انقضای چند روز بحضور نواب حیدر علی خان بهادر خبر رسید که فوج انگریزی از بنبی بر جناح استعجال رسیده کوریال بندر را بزور مردانگی مسخّر ساخت و قریب است که اقلیم نگر هم بقبضهٔ تصرّف آن فوج دریا موج در آید و همدرین حین از عرضی عامل کونباتور دکیفیات بوضوح انجامید که سه پلتن سپاهیان انگریزی و چهار هزار کس از ملازمان رام راجه

حاکم مالیبار عزم تسخیر تعلقات آن نواحی دارند نواب حیدر علیخان بهادر مطلق ازین خبر مضطر نشده تکیه بر افضال ایزد بیهمال نموده برهنمائی قاید اقبال شاهزادهٔ سکندر خصال یعنی جناب طیپو سلطان را با دو هزار سوار و چهار هزار پیادگان بار و یک هزار پیاده کرناتکی بسمت نگر شرف رخصت بخشید و هیبت جنگ بخشی را با چهار هزار سوار برای مقابلهٔ راجه و حفاظت ملک بطرف کوئنباتور و کالیکوت روانه فرمود چون شاهزادهٔ جوان بخت بطریق ایلغار به کوریال بندر رسید بوضوح پیوست که سردار لشکر انگریزی پیش از ورود این لشکر قلعه را استحکام تمام بخشیده و ذخیره اذوقه و آلات حرب نموده مستعد رزم نشسته است شاهزادهٔ پردل به جماعتی که همرکاب سعادت بود محاصره و افتتاح قلعه متعذّر دیده عرضداشت بحضور انور ارسال داشت نواب معلّا القاب انتظام آن نواحی را بر جمیع مآرب و مقاصد مرجّح داشته چهار هزار پیاده تفنگچی قادر انداز و دو هزار سوار انتخابی و چهار ده ضرب توپ همراه گرفته و باقی لشکر بذمّهٔ میر علی رضا خان و محمد علی کمیدان گذاشته از برق و باد پیشی جسته در عرصهٔ یک هفته مسافت بعید را طی فرموده داخل قلعه نگر

گشت و در عرصهٔ دو هفته هشت هزار بندوق چوبین از اشجار آبنوس تیار گردانیده بهشت هزار نفر از رعایای فراهم آورده سپرد و بیرقهای رنگارنگ باآن جماعه برای نمود شکوه همراه ساخته بسمت کوریال بندر نهضت فرمود و بمنزل مقصود فایز گردیده محاذی سا باط انگریزی که بر اطراف قلعه بسته بودند دایره نمود و شاهزادهٔ والا قدر حسب الفرمان بریک سیبه حملهٔ رستمانه کرده مستحفظان را بعد کشش و کوشش فراوان از میان برداشت و سردار انگریز بهادر سپاهی بنادیق آبنوسی را از دور دیده باحتمال افواج کثیر مصاف آرائی دور از آئین حزم دانسته مردم بیرونی را جمع ساخته طرف قلعه راه پیما شد درینوقت دوکس پیاده از لشکر انگریزی فرار کرده بحضور شاهزادهٔ والا تبار این خبر رسانیدند و شاهزادهٔ بهادر پیش از آنکه فوج انگریزی داخل قلعه شود جماعهٔ سواران همراه گرفته و تندرانده داخل قلعه گشت و مستحفظان برج و باره را بزیر تیغ بیدریغ کشید و نواب بهادر هم باستماع این خبر گرم دکیرا شتافته بمدد شاهزادهٔ بلند اقبال رسید و باران تیر و بان و گوله باریدن گرفت و سلک جمعیت اعدا بشدت طوفان حوادث ازهم پاشید ناچار بقیة السیف از قلعه مایوس شده راه ساحل دریا

گرفتند اگرچه از ترک تاز نواب حیدر علیخان بهادر کشتی
حیات بسیاری ازان گروه بگرداب فنا غرق شد مگر
سردار انگریز بهادر چابکی وچستی بکار برده بر جهازیکه موجود
بود سوار شده بسمت بندر بنبئی بادبان برافراشته لنگر
استقامت ازین ملک برداشت پس ازان نواب
همایون بخت معه شاهزادهٔ تهانه ستقیم در قلعه نشانیده
بعد انقضای عرصهٔ یک ماه و پانزده روز بسواد بنگلور علم زد
ودرین مدت جنرل صاحب بهادر وکرنیل صاحب
بیاوری اقبال قلعه وانم باڑی وترپاتور وکگن گڈه وچکدیورا
بزور بازوی جوانمردی مفتوح ساختند و بعد چند روز دست
شجاعت از آستین همت برآورده قلعچه دهرم پوری
را محاصره کردند پاینده خان رساله دار که تهانه دار آن مقام
بود دادمردانگی داده کشته گشت وصاحبان عالیشان آن قلعه
را هم بضبط در آورده عبدالرشید خان دیوان نواب محمد
علی خان والاجاه را برای انتظام بارامحال متعین فرموده قلعه
هوردماستی ومور واکر وکولار وهسکوته راهم فتح ساختند
ومحمد علی خان والاجاه خود در کولار رحل اقامت انداخته
مرار راو حاکم گتی را باعانت خود طلبداشت و بعد رسیدنش
به تنظیم وتنسیق آن نواحی توجه گماشت درین عرصه نواب

حیدر علی خان بهادر از بنگلور نهضت فرموده بلشکری که بسرگردگی میر علی رضا خان وغیره سرداران گذاشته رفته بود ملحق گردید و جنرل صاحب بهادر معه مرار راو که فوج تازه زور همراه آورده بود در سواد نرسی پور علم شوکت برافراخت نواب والاجناب در انتهاز فرصت بوده شبی بر لشکر مرار راو شبخون زده بسیاری را مجروح و بی روح ساخت و مرار راو زخمی شده بهانه معالجه را وسیلهٔ نجات خود پنداشت ودست از اموال برداشته عار فرار اختیار نمود و فوج قاهره نواب بران خوان یغما بفراغ خاطر دست تصرّف کشود درین هنگامه محشر آشوب قلیلی از لشکر انگریز بهادر و جمعی از سواران محمد علی خان والاجاه هم نقد جان در باختند و بعد ازین زد و کشت چون نواب متوجه هسکوته شده صاحبان انگریز بهادر شتّالک کنان بدان سمت ره نورد شدند و بپای استقلال طی راه نموده در میدان شرقی هسکوته لوای شوکت بلند ساختند وازین مقام محمد علی خان والاجاه از ترک تاز لشکر قیامت اثر نواب حیدر علی خان بهادر و مصاعب و متاعب صحرا نوردی عاجز آمده تمارض نموده بساتگده رفت و دیوان خود را هم از گام نهنگ اجل برآوردن صلاح دیده از بارامحال

پیش خود طلبداشت درین اثنا از عریضه محافظان طرف
ترچناپلي بحضور نواب حیدر علي خان بهادر پیرایهٔ ایضاح
یافت که کپتان فوج انگریزي ڈندیگل وکوئنباتور وبالاگهات
وترور ودهاراپور را مسخر ساخته الحال عازم آنست که
بعد رسیدن سامان رسد واضراب اتواپ که آنطرف
ترنالملي ومدهرا وترچناپلي رسیده درقلعه کرور فراهم شده است
از معبر گجل هتي عابر شده نواحي میسور وسرینگپتن را
پي سپرد بهادران صف شکن سازد واگرچه پندارهای
متعینه حضور درجان بازي قاصر نیستند امابی مدد توپ خانه
باافواج انگریزي مقاومت نمي توانند نمود. بمجرد دریافت
مضمون عریضه نواب نامدار تمامي لشکر را همراه شاهزاده
شیر شکار گذاشته خود جریده با شش هزار سپاهیان
بار وچهار هزار سوار وپانزده ضرب توپ قلعه کوب
ایلغار فرموده بدهرم پوري چپاول انداخت ووقت شب
یورش کرده قلعه را مفتوح وقلعه دار را اسیر ساخت
وازآنجا روانه شده ازراه نامنکال بکوچ متوالي درسواد کرور
رسید وقلعچه را که سپاهیان انگریزي دران بحفاظت
رسد معمور بودند محاصره کرده ودمدمه بسته چند ضرب توپ
کلان را بالا کشیده دیوار آنحصار را ازپا در انداخت

متحصنان اگرچه تا دو پاس پای مردی مستحکم داشته در ادای
حقوق نمک قاصر نشدند مگر از شکستن دیوار بنیاد همت
شان متزلزل شد و قلعه را گذاشته رفتند درین وقت
معروض پیش گاه اقبال شد که چهار هزار راس گاوان
حمال غله را چهار پانصد کس بدرقه شده بحکم کپتان انگریزی
برای آوردن رسد می روند نواب عالیجناب بدریافت
این خبر یک هزار پیاده تفنگچی و دو ضرب توپ بر سر
راه تعیین نمود تا بکمین گاه نشستند چون اهل بدرقه غافل
بدانمقام رسیدند جوانان از کمین گاه چست برخاسته
بشلک بنادق و ساچمه اتواپ بسیاری را بصحرای
عدم فرستادند و گاوان راهی کرده بحضور نواب حیدر علی خان
بهادر حسن خدمت بظهور آوردند نواب فلک جناب
گاوان را بر توپ خانه تقسیم فرموده بعد سه روز از آنجا
بطرف پرور اشهب صبا خرام مهمیز کرد کپتان انگریزی
چون از تباهی حال رسد آوران خبر نداشت برای تفحص
احوال آنها و حفاظت اسباب رسد شش صد سپاهی
و دو صد جوان ولایتی را معه چهار ضرب اتواپ به کرور
روانه نمود آنجماعه هنوز زیاده از چهار فرسنگ راه طی
نساخته بودند که خبر بنواب بهادر رسید و آنجناب توپخانه را

در زمین نشیب پنهان ساخته بسواران حکم فرمود که چون
آن جماعه وارد آنمقام شوند جنگ زرگری کرده بر روی
توپخانه بیارند سردار انگریزی چون از ورود نواب خبر
نداشت بی باکانه گام سنج میرفت درین اثنا سواران
حسب الحکم نواب حیدر علی خان بهادر اسپان را
بجولانگری در آورده چند بان سر دادند سپاهیان فوج انگریزی
ازین سواران هیچ اندیشه نکرده مقابل شدند و سواران
بحکمت عملی قدم بقدم آنجماعه را بر روی آتشخانه آوردند
و بیک ناگاه گوله اندازان شتابک اتواپ آغاز کردند
و تفرقه دران گروه افگنده پیادگان کرناٹکی را بعد تاراج اسلحه
ولباس بجان امان دادند مگر دو صد سپاهی ولایتی را طعمه تیغ
بیدریغ کرده دو طفل نه ده ساله را زنده اسیر کرده بردند
و نواب حیدر علی خان بهادر از آنجا کوچ فرموده در ظاهر قلعه
پردر سرادق جاه و جلال برپا نمود ازآنجاکه در فن گیتی ستانی
و تدابیر جنگ گوی سابقت از معاصرین می ربود تدبیری
بخاطر مشکل پسند قرار داده آن هر دو طفل نادان را که
در قید آمده بودند بنعمت آزادی شیرین کام ساخته تمامی
کیفیت تباه شدن رسد آوران و برهمی لشکر نواب والاجاه
وافتتاح چند قلعه به اطفال مذکور تعلیم فرمود و ارشاد کرد که

به کپتان صاحب رفته بگویند که اگر زندگی درکار است لازم
که بگام نیاز و تسلیم شتافته بملازمت نواب فایز شوند
والا فردا سکنهٔ این قلعه هم بارسد آوران ملحق خواهند شد
وبعد زد وخورد اگر طالب امان و صلح شوند منظور نخواهد شد
بعد این تعلیمات اطفال چون رعب زده بقلعه رسیدند
بحضور کپتان صاحب حقیقت کشته شدن سپاهیان
ولایتی که بچشم خود دیده با دیگر تمامی گفتگو که شنیده بودند
من وعن ظاهر ساختند کپتان صاحب چون دریافت که
رسد بهیچ نوع نمی رسد و سپاهیان کارآمدنی هم بسیار
بکار آمدند و نواب حیدر علی خان بهادر وعدهٔ امان بشرط
ملاقات فرموده است بی توقف بر پالکی سوار شده با دو شتر
سوار و هفت نفر سپاهی پس از آنکه یک کس را بسرداری
محافظان قلعه بجای خود گذاشته بود بحضور نواب معلّی القاب
روانه شد چون فایز خدمت گشت نواب بدلجوئی و تسلیه
خاطرش پرداخته در خیمهٔ علحده جایش داد بعد لمحهٔ متصدّیان
حضور پیش کپتان صاحب آمده ظاهر ساختند که اکنون
با شما هیچ عداوت باقی نمانده و چون باسترضای خاطر
عاطر نواب حیدر علی خان بهادر راه مصالحت پیمودید
هیچ گونه مضرت جانی عاید حال شما نخواهد گردید حالا بهتر آنست

که خطی بنام سرداری که در قلعه است در باب واگذاشت
قلعه و اسباب آن نوشته دهید کپتان صاحب هرچند بسخنان
چرب و شیرین تعلّل نمود و گفت که من بقلعه رفته تعلیقه
اسباب کرده تفویض گماشتگان نواب معه قلعه مینمایم
مگر هیچ سودمند نیفتاد کپتان صاحب از حرکت طفلانه خود
نادم شده چون از هر چهار جانب راه تدبیر مفقود دید بناچار
بحفاظت جان خود کوشیدن مصلحت دانسته رقعه بنام
سردار محافظ قلعه نوشته داد و نواب کامگار آن نوشته را
مصحوب یکی از معتمدان خود با چهار هزار سپاهیان بار و یکهزار
پیادگان ملکی بسوی قلعه فرستاد چون رقعه کپتان صاحب
بسردار محافظ قلعه رسید موافق رسم خود که از حکم حاکم خود عدول
نمی ورزند قلعه را باتمامی اذوقه و آلات حرب حوالهٔ سپاهیان
سرکار حیدری نمود و بعد این فتح نواب رستم جگر با نصرت
وظفر از آنجا ایلغار کرده در اردوی کلان رونق افزا شده بملاقات
شاهزادهٔ والا تبار مسرّت و خوشدلی اندوخت و اسیران
لشکر انگریزی که درین تگ و تاز بدست افتاده بودند
بقلعجات مقبوضه خود روانه ساخت و دوسه روز باعداد ساز
و سامان لشکر پرداخته باتمامی خدم و حشم برای مقابله جنریل
استیه صاحب بهادر لوای عزم برافراخت و بُراثنای راه

خبر رسید که جنریل صاحب بهادر از هسکوته مراجعت فرموده
در نواحي کولار خیام شوکت برافراخته و دو پلتن سپاهي و چهار صد
سپاهیان ولایتي را برای آوردن رسد که در قلعه هسور فراهم
است روانه ساخته نواب بهادر في الفور محمد علي کمیدان را
با چهار هزار سپاهیان بار و چند ضرب توپ برای مفتوح
ساختن قلعچه هسور گسیل فرمود و خود از مقام اینکل باسواران
خوش اسپه بر سبیل ایلغار تاخته چون بلای ناگهان بر جماعهٔ
رسد آوران که از هسکوته مراجعت کرده بودند بی محابا
فرو ریخت و شور محشر و طوفان چار موجه دریای آتش
برانگیخت یغماگران لشکر نواب که تقرّب آن اذوقه ها را نعمت
غیر مترقّب پنداشته جلو ریز رسیده بودند جانبین را مشغول
جنگ دیده گاوان باربردار را معه جوال های حبوبات
بتصرّف خود آوردند و گاوان توپ کشي را از بار توپ
سبکدوش ساخته بقبضهٔ اختیار خود کشیدند اما سردار
آنجماعه که از اهل ولایت بود بمقتضای همّت ذاتي در پناه
قلعچه ویران که درمیدان خالي افتاده بود پای ثبات محکم کرده
به شلک بنادیق مردانه وار جنگیده و از آن واقعه هایله که
نمونه روز رستاخیز بود نه هراسیده با حمله های رستمانه افواج
بحر امواج نواب حیدر علي خان بهادر را مقابله مي نمود و در همین

زمان محمد علي كميدان تهانه در قلعچه هسور قايم كرده و چندكس را تاراج واسير نموده برگشت و بحضور نواب حيدر علي خان بهادر حاضر شده رخصت محاصره آن قلعچه ويران كه مامن سردار انگريزي بود يافت و بضرب گوالیاں ديوار قلعچه را بشكست و قريب بود كه يورش كرده به سفك دماي محصوران قلعه پردازد ناگاه فوجي تازه زور كه جرنيل اسمتهه بهادر باستماع آواز توپ كار بر رسد آوران تنگ تصور نموده بمقتضائى عقل دوربين روانه كرده بود دررسيد بكمك آن دلاوران متحصنان قوي دل گرديدند واز شدت محاصره نجات يافتند وهردو جماعت سابق وحال از رخنه ديوار شكسته برآمده شتاك كنان بلشكر جنرل بهادر ملحق شدند نواب حيدر علي خان بهادر ديگر درآنمقام سكونت داشتن تضيع اوقات تصور فرموده بعزم تسخير هسكوته كه تهانه انگريز بهادر دران بود عنان تگاور گيتي نورد منعطف فرمود وبمنزل مقصود فايز گرديده قلعه را نقطه وار در دايرهٔ محاصره فوج گرفت قلعه دار انگريزي كه مرد شجاع بود باستحكام برج وباره پرداخت و از اشتعال نواير توپ و تفنگ حملهٔ بهادران لشكر شكن نواب را رد ميساخت چون اين خبر بسمع جنريل بهادر رسيد از كولار سمت هسكوته

عازم شد و نواب حیدر علي خان بهادر از روانگي جنرل صاحب آگاهي یافته شاهزادهٔ همایون طالع رابع میر علي رضا خان و فوجي شایسته و توپخانه بایسته براى انسداد طرق ورود جنریل صاحب گسیل فرموده براى تسخیر قلعه به بهادران رزم خواه قدغن بلیغ فرمود و محمد علي کمیدان نردبان ها بر دیوار قلعه قایم کرده بپایمردي همت برفراز فصیل قلعه برآمد و علم حیدري برافراشت متحصنان چون جماعهٔ قلیل بودند زنهار خواستند و نواب از جان فشاني آن جماعه خوشدل شده برحال ایشان بخشود و از سر قتل درگذشته همه را از قلعه بیرون کرد و تهانه خود نشانیده براى مقابله فوج طوفان موج جنریل صاحب بهادر عنان تاب شده قریب عیدگاه لواى شوکت برافراخته توپخانه بقاعده جنگ برچید و از آنطرف جنریل بهادر که از دست رفتن قلعه خبر نیافته بود قریب تسکوته رسید بمجرد ورود لشکر انگریز بهادر نواب عالي جناب سبقت کرده توپ خانه را مقابل لشکر جنرل بهادر آورده آنچنان بشلک بنادیق و اتواپ علي التواتر پرداخت که از دود باروت زمین و زمان چون آسمان تیره و چشم جهان و جهانیان از پریدن گرد باد پایان خیره گردید از آنجا که افواج انگریزي طي منازل کرده حالي از گرد راه رسیده و لمحه نیارمیده بودند

دران هنگامه قیامت اثر بسیاری بخاک و خون آغشته گشتند و جنریل بهادر اتلاف باقي ماندگان خلاف عقل مصلحت اندیشی دیده فوج خود را در مغاک ها و زمین نشیب پنهان ساخت تا بوقت یورش سواران برخاسته شبانک نمایند واز آسیب گوالیل و بان محفوظ مانند و باین رای درست میدان جنگ را تا شام قایم داشت چون ظلمت لیل مانع رزم خواهان گردید و هریکی بمقام گاه آرمید نواب والا فطرت وقت شب چند نفر از اسیران هسکوته و دیگر قلعجات که بزور بازوی همّت در چنبر قید داشت رهائي بخشید وآن تنی چند در حضور جنریل صاحب بهادر از مفتوح شدن هسکوته و دیگر قلعجات خبر دادند جنریل بهادر باستماع این اخبار موحش متامّل شده صباح آنشب جنگ موقوف داشت و بعد شام چند توپ ازکار رفته را در میدان انداخته وطبل کوچ نواخته درنواحي کولار لوای عظمت برافراخت و نواب حیدرعلي خان بهادر هم ازان رزم گاه کوس رعدآواز بنوازش آورده در سواد نرسي پور قبهٔ بارگاه برافراخت بعد دوسه روز هرکاره ها معروض جناب اقدس نمودندکه بدرقه یک هزار سوار و دو پلتن رسد بلشکر جنریل صاحب میرسد نواب

نامدار باستماع این نوید با چند توپ سبکرو و سواران
خوش اسپه تاخته بر معبر بن هلّي در کمین نشست و همین
که رسد آوران از آب عابر شدند نواب از کمین
برخاسته تیغ بید ریغ برکشید و یک نیزه آب بالا از سر
عابران گذرانید سواران و سپاهیان بدرقه حتی الوسع
والامکان جنگیدند و چون از شدّت گوالیال و شیلک
بنادیق خود را بدریای آتش درگام نهنگ اجل دیدند
دست از محافظت رسد برداشته رخت هستي بساحل
نجات کشیدند و نواب دریادل آنهمه غنایم را همراه گرفته
بلشکر نصرت پیکر داخل گشت و جنریل صاحب بهادر
باستماع خبر غارت شدن رسد رنج غلا شامل حال لشکریان
دیده و بهمرسانیدن آذوقه را اهم مقاصد و مآرب ملک
ستاني دانسته چند روز بساط جنگ درنوردید نواب
حیدر علي خان بهادر چون از اراده جنریل صاحب بهادر
اطّلاع یافت شبی سرداران لشکر خود را جمع فرموده محفل
کنگاش آراست وارشاد فرمود که چون جنریل صاحب
در ملک بالاگهات پای استقرار افشرده است
و مراجعت کردنش بالفعل از قراین حالات معلوم نمی شود
یقین است که از نایابي آذوقه لشکریانش دست تطاول

بر رعایای این ملک دراز خواهند نمود وتمامي دیار بالاگهات چنان خراب وتاراج خواهد گشت که سالها اثر روئیدگي برزمین باقي نخواهد ماند وآنچه از دست سپاه رزم خواه انگریز بهادر سالم خواهد ماند افواج قاهره مانا هارشکني خود ازآن خواهد کرد پس رعایا مطلق نیست ونابود خواهند شد ورعایای خودراخود پامال کردن در هیچ شرع وملّت جایز نیست بنابران عقل مآل اندیش اقتضای آن میکند که تاجنریل صاحب بهادر از ملک بالاگهات دست بردار شده مراجعت نفرماید ماهم درتاخت وتاراج ملک پائین گهات که تعلق بمحمد علي خان والاجاه وانگریز بهادر دارد دقیقهٔ فروگذاشت نفرمائیم سران سپاه رزم خواه دست قبول برسینه نهاده عرض کردند ؛

نظم

که ما بندگانیم فرمان پذیر ❊ نداریم از حکم داور گزیر

نه خوفی زآتش نه بیمی زآب ❊ نشینیم برباد پایان شتاب

برآریم ازحکم توبي درنگ ❊ زصحرا هزبر وز دریا نهنگ

اگر خصم چون سنگ گیرد قرار ❊ درآئیم درقالب او چون شرار

توئي سایه پرورد فضل خدا ❊ نباشیم چون سایه از تو جدا

جهاندار گیتي نگهدار تست   بروز وغا یاور و یار تست

نواب نامدار چون کلمات دولتخواهي و فرمان پذیري از سران لشکر اصغا فرمود بساعت مسعود داوان محمود باتمامي سپاه کینه خواه بعزم تسخیر ملک پائین گهات لوای اقبال برافراخت واز معبر رای کوتهٔ عبور کرده اول کشنگري را متصرف شده پس در قلعچه ترپاتور ووانم باري تهانه گذاشته و مواضع و قریات متعلقه انبور گده باتش قهر خاک سیاه کرده بر نواحي انبور گده و ساتگره و رای ایلور وادهوني گده وارني دست یغما کشاده به ترناملي خیمه و خرگاه قایم فرمود و شاهزاده نصرت مندرا بطرف مدراس نهضت فرموده میر علي رضا خان را بافوج شایسته بسمت تنجاور ونتهر نگرو غازي خان ومهامرزا خان را بسوی چتور و نیلور مرخّص فرمود و آن جماعه بی باک در اندک مدّت مواضع و قراي آنولایت را بجاروب غارت پاک رفتند و آتش در آبادي ها زده دود از دل سکنهٔ آن بلاد برآوردند چون این اخبار بتواتر و توالي بسمع حق نیوش جنریل صاحب بهادر رسید از آنجا که سجیّهٔ رضیّه آن قوم والاصفات چنان است که بعد فتح دست غارت بر رعایای دشمن هم دراز نمي فرمایند و اولاد و احفاد دشمنان

جاني را هم از خوان احسان بهره مند ميدارند خرابي احوال رعيت ملک مقبوضهٔ محمد علي خان والا جاه که في الحقيقت تعلق بسرکار دولت مدار کمپني انگريز بهادر داشت گوارای طبع رحيم نفرموده از معبر کرناټک عابر شده واز ستگره درگذشته بسواد رای ويلور اعلام عظمت برافراخت درين حال محمد علي خان والا جاه چون ديد که نواب حيدر علي خان بهادر و صاحبان عاليشان چون دو پيل مست وشيران عرين باهم زور آزمائي مي فرمايند و بمقتضای علو همت وحميت رياست وشجاعت يکی هم پای کم نمی آرد و در کشاکش اين هر دو گروه رزم خواه هزاران هزار خون رعايای بی گناه هم ريخته مي شود و در هوس طمع تسخير ملک بالاگهات اقليم پائين گهات مفت بی چراغ ميگردد درينصورت بی آنکه طريق مصالحه با نواب حيدر علي خان بهادر پيموده شود چارهٔ ديگر بنظر نمی آيد چون اين تدبير در خاطرش راسخ گرديد مکاتبه مشعر بر مضمون صدر بحضور جنريل صاحب بهادر والاشان ارسال داشت جنريل صاحب بهادر باقتضای خرد حق پسند بجواب ارقام فرمودند که اينهمه جنگ و جدل برای حفاظت ملک وپاس خاطر شما بوقوع آورده ايم والا مارا با نواب حيدر علي خان بهادر

نزاعی نبود واز چند سال امریکه محرّک سلسلهٔ عناد وفساد باشد از طرفین بظهور نرسیده وحالاکه شما رضا بصلح دادید در عالم اتّحاد مخالفت رای شما مارا منظور نیست درانچه موجب امنیت ملک ورفاه خلق الله بنظر آید بعمل آرید نواب محمد علي خان والاجاه بعد ملاحظهٔ جواب نجیب خان ودانشمند خان راکه معتمدان سرکارش بودند با مراسلهٔ محبّت آمیز وبرخی از نفایس وچهارده لک روپیه نقد بخدمت بابرکت نواب حیدر علي خان بهادر روانه ساخته سلسله جنبان مصالحه گردید چون وُکلا فایز ملازمت شدند نواب حیدر علي خان بهادر که از پایمالي ملک خود ومقتول شدن هزاران مردان کار دل نگرانیها داشت پیش آمدن این معامله را محض از فتوحات غیبي وتائیدات اقبال لاریبي تصوّر فرموده بقبول هدایا ونقود پرداخت ومکتوب اتّحاد اسلوب رقم پذیر خامه محبّت ساخته وعلي زمان خان ومخدوم علي خان نایط را از جانب خود بعهدهٔ وکالت مامور نموده رخصت فرمود وُکلای خردمند بملازمت محمد علي خان والاجاه مستسعد گردیده بنای صلح را به عهود ومواثیق مستحکم ساختند ومحمد علي خان والاجاه تعلّقه کرور تر هم برگماشتگان نواب بهادر واگذاشت واهل

و ناموس چندا صاحب نایط متوفا و امام صاحب بخشي را
که از مدتی در قید بودند بپاس خاطر نواب حیدر علي خان
بهادر رهائي بخشید بعد حصول اطمینان خاطر نواب همایون فر
اکثر جاگیرداران و منصب داران قوم نایط را مثل مهدي
خان جاگیردار اول کنده و مرتضی حسین خان منصب دار
کرکته پاله و محمد نقي جاگیردار دندوسي و محمد سعدي خان
منصب دار برموکل گده که از محمد علي خان والاجاه اطمینان
نداشتند بعنایت مساعده راضي و شاکر ساخته در سلک
ملازمان سرکار خداداد منسلک فرمود و بفرخي و فیروزي
از ملک پائین گهات عطف عنان تگاور گیتي نورد
فرموده در ملک بالا گهات سایهٔ شفقت بر مفارق
سکنهٔ آن دیار که منتظر قدوم میمنت لزوم بودند انداخت ؛



لشکرکشیدن نواب حیدرعلیخان بهادر بطرف کرپه وکرنول وبلاري ودیگر وقایع

در ایام ماضیه که نواب حیدر علي خان بهادر مشغول مجادله
با صاحبان عالیشان انگریز بهادر بود نواب عبد الحلیم
خان مرزبان کرپه بقاعدهٔ مستمرهٔ زمینداران که مترصد
وقوع فتنه و فساد مي باشند و آنرا وسیله عصیان و سرکشي

انگاشته سر بشورش و هنگامه بر میدارند گردن نخوت بلند ساخته سواران ملازم خود را برای تاخت و تاراج آن مواضع که داخل ملک محروسه نواب حیدر علي خان بهادر و قریب کرپه واقع بود تعین ساخته خیلی اذیت بسکنهٔ آن نواحي رسانیده بود همبرین منوال نواب منوّر خان حاکم کنول هم باقتضای حق همسایگي بانواب عبدالحلیم خان همداستاني نموده دست تعدّي بر رعایای بیچاره دراز کرده در غریب آزاري قاصر نشده بود و هم چنین نایک بلاّري نیز در نزدیکي رای درگ غبار شورش برانگیخته خلایق را در آزار داشت اگرچه این اخبار بر سبیل تواتر بسمع اقدس نواب حیدر علي خان بهادر می رسید لیکن نواب والاجناب بی اصلاح کلّیات متوجّه جزئیات شدن دور از آئین سروري دانسته اغماض می فرمود درینولا که بفضل الهي با صاحبان عالي شان انگریز بهادر مصالحه دست داد و بساط آشتي گسترده شد نواب همایون طالع سزای شوخ چشمان مرقومة الصدر برذمّهٔ همّت والانهمت لازم و متحتّم دیده احمال و اثقال لشکر نصرت پیکر را معهٔ ناموس سرداران نوایط که از قید محمد علي خان والاجاه رهائي یافته بودند بدارالحکومت سرینگپتن روانه فرمود و خود بدولت

و اقبال با فوج سواران و پیادگان و عمله توپ خانه که زیاده
از شصت هزار بود برای گوشمال عاصیان سرکش
ناقباحت فهم کوس جاه و جلال بلند آوازه فرموده غلغله
در زمین و زمان انداخت و سیرکنان و شکار افگنان
اوّل بسمت کرّپه تاخت و بسواران یغماگر که از حدّت
تیغ و سنان شان برق خاطف در پردهٔ ابر رومی نهفت
برای تاراج و احراق مواضع متعلّقه کرّپه فرمان داد. بمجرّد
صدور حکم والا سپاه کینه خواه بران حدود تاخته و بآتش تیغ
خاکستر ساخته بسیاری را از سکنهٔ آن دیار در خاک و خون
انداختند چون این سوانح هوش ربا بگوش حاکم کرّپه رسید
مضطر شده وکیلی آداب دان را مع پنج لک روپیه نقد
و دو زنجیر فیل کوه شکوه و چهار راس اسپان عربی
بازین مرصّع و عریضهٔ عبودیت طراز متضمّن استدعای عفو
جرایم گستاخیهای خود در حضور نواب عطاپاش جرم پوش
روانه ساخت و عهد و میثاق بمیان آورد که آینده گاهی نقش
عبودیت این درگاه را از نگین دل نیاز منزل زایل
نسازد و جمعی از سپاه خود مدام در حضور اقدس تعین داشته
هرگاه امر شود بسردر راه انقیاد تازد نواب عالی جناب را
چون دیگر مصالح انتظام ممالک منظور خاطر دریا مقاطر بود

معروضات او را معه پیشکش شرف قبول بخشید و پروانه
فیض نشانه مشعر نصایح و اندر زمعه خلعت خاصه عنایت
فرموده وکار را مقضی المرام رخصت فرمود و یکی از ملازمان
معتبر را حکم داد که پیش عبد الحلیم خان بعهدهٔ اخبار نویسی
حاضر بوده همیشه از ماند و بودش بعرض باریابان حضور فیض
گنجور میرسانیده باشد و بدر الزمان خان را که در ایام سابق
از طرف حضور بقلعه داری بالاپور خورد سرفرازی داشت
و در هنگامه ورود مادهو راؤ پیشوا آبروی مردی ریخته
بغنیم پیوسته قلعه باو سپرده بود و بعد اطفای نوایر آن فتنه
و فساد غرق آب خجالت شده نوکری حاکم کرپه اختیار
نموده بود نواب والاجناب آن قدیم الخدمت را از
سعادت حضور محروم داشتن دور از حوصلهٔ جوانمردی
تصور فرموده معرفت علی زمان خان که همزلف او بود
بعنایت پروانه محتوی نوید امان جان و آبرو و تشریف
خاصه بنواخت و بوقت ملازمت مشمول عواطف
بی پایان فرموده به بحالی جاگیر و خدمت بخشی گری بدستور
سابق در امثال و اقرانش سربلند ساخت و از آنمقام
بطرف بیکن هلی لوای عظمت برافراخت قلعه دار آنجا
که از قوم سادات میر غلام علی نام عرف میان کلو بود

از جهالت یک گولهٔ توپ بر فیل پون گج نام که نواب
فلک جناب بران سوار بود انداخت و آتش
غضب نواب گیتي ستان را برافروخت سواران
لشکر ظفر پیکر برحسب امر عالي بگوشمال او تاختند و در
طرفة العین قصبات اطراف قلعه را بخاک تیره برابر ساختند
میر غلام علي را چون نشتر برگ جان رسید از گران
خواب غفلت برجسته وکیل خود را معه عریضهٔ مشعر
معاذیر ناموجّه و دولک هون و پنجاه هزار روپیه جرمانه آن
حرکت بیجا ارسال حضور اقدس نموده سیادت را
پیش خدنگ حوادث سپر نمود و میر حسن علي خان
و میر اسد علي خان هردو برادرزاده میر غلام علي مذکور سعادت
ملازمت دریافته به بخشي گري دسته سواران سرفرازي
یافتند و چون پیش خیمه والا از آنجا بسمت کرنول
روانه شد راجهٔ آنجا بمقتضای فهم و شعور مآل کار خود در مرآت
خیال نظر کرده سفیر باتدبیر معه عرضداشت و دولک روپیه
نقد ارسال حضور لامع النور نموده افواج قاهره را که چون
بحر موّاج بانهدام قصر دولت او رو آورده بود ارسال
پیشکش را سفینهٔ عافیت خود کرده رخت هستي
بساحل سلامت کشید و ازان سمت چون گذار لشکر

ظفر اثر بسرحد تعلقات مرار راه اتفاق افتاد اگرچه سزای
آن نفاق پیشه امر ضروري بود مگر بپاس مصلحت
بسرداران لشکر حکم محکم شرف نفاذ یافت که مطلقا
روادار اذیت متنفسی ازآن نواحي نشده بگذرند بعد طي
شدن آن سرزمین چون سواد کنول مضرب سرادق
جاه وجلال شد نواب منور خان حاکم آنجاکه بخدمت شاه
سکین نام مجذوب دست بیعت داده بود از ورود
مسعود نواب فلک جناب پیر روشن ضمیر خود را
مطلع ساخت آن فقیر که در صغر سن کشف براو واقع
شده بود و خارق وارد گشته زهرخندي بکار برده گفت که
ای منور شاد باش دشمنان ترا منهزم میسازم منور خان
که درجهٔ آن صاحب دل را مافوق نبي و اندکی پائین تر از خدا
مي دانست اقوال حضرت مرشد را مقرون بیقین
داشته باسپاهی که همراه داشت خیمه بیرون زد وشب
در سرانجام حرب پرداخته صبحدم صف هیجا برآراست
چون خبر بنواب حیدر علي خان رسید لشکر ظفر پیکر آراسته
بمیدان نبرد رو آورد همین که از طرفین صفوف رزم آراسته شد
شاه سکین برپشت برهنه فیلی چون دیو آتش
بازی سوار شده باده سه صد کس افغان از صف برآمده

در میدان نا امید چون مردم لشکر نصرت اثر آنصورت موحش را مشاهده کردند از آنجا که طبایع مختلف و شناسائی فقرای صاحب حال و کمال بهر یک دست دادن مشکل بل متعذر است چند کس از مقرّبان حضّار بحضور عرض کردند که بمقابلهٔ اینچنین لشکر خونریز با معدودی آهنگ ستیز کردن کار هر کس نیست شاید این مرد از جملهٔ اولیا و ابدال و اوتاد است که برای اعانت مرید خاص خود عازم شده از آنجا که بزرگان سلف رنجش خاطر اولیاء الله بهیچ نوع جایز نداشته اند اندیشه آنست که مبادا چشم زخمی بلشکر فیروزی اثر رسد یا ملالتی بذات شریف و عنصر لطیف آن والاجناب لاحق گردد نظر برین آنسبب چنان مینماید که از سر تسخیر قطعه زمینی که در تصرّف منوّر خان است دست برداشته شود نواب ذوالعزم ازین سخن روی درهم کشید و چین غضب برجبین افکنده بحاضران خطاب فرمود که این سخن بگوش همه رسیده باشد که ایزد جان بخش و داور جهان آرا بر روی هر بنده که ابواب عنایت مفتوح میسازد و درزق عالمی را مقرون با روزی او عطا میکند البتّه یکی از اولیا و ابدال برای حفاظت لشکرش از غیب متعیّن میباشد پس خدای جهان آفرین که برما درهای

رحمت باز کرده و زیاده از سه لک کس متعین ما فرموده بگوئید که آیا درین لشکر هم کسی از اولیا و اتقیا و ابدال حاضر بوده باشد یا نه همگنان عرضداشتند که البتّه کسی از مردان خدا درین لشکر ظفر پیکر هم حاضر خواهد بود ازین سخن نواب والاجناب تبسّم فرموده گفت که اگر چنین میدانید پس چرا مضطر می شوید اگر دلی سپاه منوّر خان پیش می آید دلی لشکر ما با او جنگ خواهد کرد حاضران را ازین ارشاد دل قوی گشت و بعد این گفتگو نواب عالی جناب فیل فلک شکوه مرکوب خود را بضرب کجک پیش راند همین که حضرت حقایق پناه معارف آگاه فیل نواب را چون موجهٔ نیل جوشان و خروشان دید مانند صدا از کوه فورا برگشت و بدرون قلعه رسیده و در میان حجرهٔ تاریک خزیده منوّر خان را طلب داشت و فرمود برار شاد ما عمل نما و هرچه نقد و جنس داری بنواب برسان مگر خاطر خود جمعدار قلعه تو هرگز نخواهم داد و من بر تو رحم نموده در قلعه برگشته آمده ام و اگر بیرون می ماندم اینهم میر فت منوّر خان کرامت مرشد کامل و هادی آگاه دل را بچشم خود دیده و تحفهٔ آفرین بخدمت پیر روشن ضمیر گذرانیده از کرده خجل شد و فی الفور دیوان خود را معه قطعهٔ عرضی و اسباب ضیافت روانه حضور

پر نور ساخت و ارسال پیشکش را بر فردا گذاشت نواب رحیم الطبع نظر نوازش بر حال دیوان مبذول فرموده بمردم لشکر نصرت پیکر فرمان داد که امروز دست جرأت از آستین شجاعت بر نیارند چنانچه حسب الحکم قضا توأم افواج قاهره بر کنار رود تنبهدر که غربی قلعه میگذرد اعلام و خیام اقبال بلند کردند علی الصباح منوّر خان موازي پنج لک روپیه از نقد و جنس و نفایس و نوادر بطریق پیشکش ارسال حضور نمود و در پیشگاه عظمت و جلال عزّ قبول یافت پروانه متضمّن اطمینان بنام منوّر خان صادر گردید و نواب حیدر علي خان روز دوم از آنجا کوس نهضت کوفته از راه بني کنده و پندي کنده گذشته سواد بلّاري را مضرب سرادق اقبال نمود و منشاء این عزیمت آن بود که مطمح نظر نواب بهادر آن بود که چون نواب بسالت جنگ حاکم ادهوني پیشتر باغوای راد سازش کرده چند قریه از ملک محروسه سرکار خداداد تاراج کرده بود اگر حالا هم حرکتی که منافي صلح باشد بعمل آرد دست غارت بتخریب ملک متعلقهٔ ادهوني باید کشود و الا براجهٔ بلّاري که در ایّام روبکار بودن مناقشه با صاحبان عالیشان انگریز بهادر در نواحي رای دُرگ مصدر

شوخي ها شده نواير فتنه مشتعل ساخته بود گوشمال واجبي
بايد نمود مگر چون از طرف نواب بسالت جنگ نوعي
بوي نفاق بمشام نرسيد حكم قضا توام بفوج ظفر موج صادر
شد كه قلعه پائين گره را بضرب گواليل مسمار سازند
و پس ازان كمند همّت بشرفه حصار كه بالاي كوه وملجا
و ماواي راجه است مستحكم انداخته مفتوح سازند بهادران
جان نثار حسب الامر والا باسرع زمان سيبه و ساباط
مرتّب نموده گوله زني آغاز نهادند و دريك روز بشدّت
ريزش گوله برجي را از حصار منهدم ساختند و شب هنگام
بعزم يورش تاختند ليكن راجه كه مرد دلاور بود از جان
برخاسته و كمر همّت بدامن استوار نموده دلاورانه جنگ
نمود و دران شب آبروي مردانگي را از افتادن بخاك نامردي
نگاهداشت علي الصباح نواب عالي قدر از جرأت و دلاوري
راجه مذكور باسم نايك مشهور بهم برآمده بگوله اندازان
قدغن بليغ فرمود و آن آتش مزاجان سنگهاي كلان
در قنباره ها پر كرده و بطرف شمالي بركوهچه كه سركوب
قلعه بود بالا كشيده آتش زدند و آن سنگها بزور باروت
بهوا پريده اندرون قلعه افتادند و دست و گردن چند زنان
درحرم سرايش بشكستند و شور محشر بلند شد و تمامي

پردگیان او دست فریاد در دامن نایک زدند و ابرام از حد گذرانیدند که از برای خدا عرمت ما را نگاهدار و هر چه داري بملازمان نواب بسپار ناچار نایک مسطور مضطر شده وکیل را با عریضه و دو لک روپیه نقد بحضور فرستاد و قصر دولت خود را از لطمهٔ آن بحر جوشان وارهانید نواب فریدون فر پیشکش او را بمعرض اجابت مقرون ساخته پروانه تشفّي بخش حوالهٔ وکیل فرمود و اخبار نویسي از حضور بدان مقام تعین نمود هدرین روز از معروضهٔ منهیان بسمع مقدس رسید که سردار مرهتّه ناظم مرچ باغواي گوبندراؤ وامرت راؤ اسپ شجاعت بمیدان تاخته در نواحي وهارواروبادامي متعلّقهٔ این دولت خداداد آتش فتنه بلند ساخته است باصغاي این خبر نواب حیدر علي خان بهادر صیانت آن ملک را بر تسخیر این دیار مرجّح دانسته از معبر کرکنات عبور رود تنب بهدرا فرموده وایلغار نموده همینکه قریب بنکاپور سایه هماپایه لواي آسمان ساي انداخته بود که غنیم از هیبت و صلابت آمد آمد کوکبهٔ لشکر قیامت اثر بیدل و بی جگر شده بمقرّ حکومت خود برگشت و نواب فلک جاه ازان راه عطف عنان سمند گیتي نورد فرموده در سواد شانور اوتاد خیام فلک

احتشام مستحکم نمود عبدالحکیم خان که پیش ازین چند بار سر چنگ رسای خورده بود این بار بتوفیق خرد مآل اندیش براه راستي خرامیده واظهار خلوص واتحاد نموده بگام شوق طریق استقبال پیمود واظهار قلّت مداخل وکثرت مخارج نموده خرچ یک روزهٔ لشکر ظفر پیکر که یک لک وسي وپنجهزار روپیه تخمیناً قرار یافت داخل خزانه فیض نشانه نمود نوّاب دریادل ازآنجاهم نقّارهٔ اقبال بلند آوازه ساخته از راجگان سري هتّي ودتّل وکیل گري پیشکش هاي شایان بمعرض وصول آورده بنواحي بیجانگر عرف آناکندي خیمه جاه وجلال برافراشت وتمراج راکه حاکم آن مقام بود بحضور طلبداشت امّا ازآنجاکه تمراج از نسل کشن راج ورام راج قوم چهتري بوده وبکسي سلام کردن مرسوم آن گروه نبود ودر ایّام سابق تمامي ممالک کرناتکي وملیبار تاکنار رود کشنا درقبضهٔ تصرّف آنها بود وآخرکار درمحاربات سلاطین قطب شاهیه وعادل شاهیه ونظام شاهیه ملک بسیار ازقبضهٔ تصرّف شان بدر رفته ودرعهد خلافت بادشاه جم جاه اورنگ زیب محي الدین عالمگیر بادشاه غازي صعوبت بسیار بحال آن خاندان راه یافته برچند محال

که بطریق یتول عنایت شده بود قانع گشته ایّام حیات
بسر میکردند درینولا که حکم نوّاب حیدر علي خان بهادر برای
حاضر شدنش رسید چون دیگر چاره نداشت بیماري خود
را بهانه انگیخته پسر خود را بایک لک هون بطریق نذر
روانه پیشگاه جلال نمود نوّاب عالي همّت نظر بر حرمت
آبا و اجدادش فرموده از تکلیف حاضر شدن معاف داشت
و در انجاهم اخبار نویسی مقرر فرموده پیشتر نهضت فرمود
واز راه بوکاپتّن گذر فرموده بسواد هکل واري نزول رایات
عالیات اتفاق افتاد و چون اخبار بلاهت و سفاهت
تمراج راجهٔ آنجا مکرّر از خارج بسمع مبارک رسیده بود
برای انبساط خاطر و تفریح طبع مقدّس برای احضار او فرمان
رفت پوشیده نماند که راجهٔ آنجارا که مردمان آن بلاد
بحماقت منسوب میکردند اتّهام نبود بل ایزد تعالی از بدو
فطرت وجودش بآب بی عقلي سرشته بود و حرکات
وسکناتی که ازو بوقوع می آمد ساختگي دران دخل نداشت
چنانچه یکی از حماقت او آنست که همه محاصل تعلقه را
در خرید افیون صرف میکرد و از خانه بیرون نمی آمد همواره
خواهان افیون و همدم پینک می بود عقب دیوار حرم او
تالابی وسیع و بر ساحل آنطرف کوهچه واقع بود گاهی

که بتقریب سیر بر پشت بام میرفت و نظر
بر تالاب وکوه مینمود بکار پرداز ان خود میگفت که دیگر
جز این هوسی ندارم که این کوه سربسر افیون شود
تاباب تالاب آمیخته در یکهفته بخورم وچون زنش برای
اکل طعام بدرون محل می طلبید بعد تقاضای چند پاس که
پرستاران دست وگردن گرفته می کشیدند درحرم سرا
رفته اندکی شیر وبرنج میخورد واگر گاهی برای سیر باغیچه که
از حویلی اوبفاصله یک تیر پرتاب بود قدم رنجه می نمود
واز صبح روانه شده درعرصهٔ دو پاس داخل باغ میشد
اگر احیاناً چشم میکشاد از خادمان می پرسید که چند روز
شد که ازمحل بر آمدیم معلوم نیست که باز کی بحرم خواهم
رسید چون کسی میگفت که اگر قدم بردارند مسافت
محل چندگام بیش نیست می خندید و میگفت که باین
سرعت رفتن کار کبوتر است الغرض حکم حضور رسید
وکارپردازانش کشان کشان حاضر آوردند نوّاب فلک
جناب بمشاهده طلعت بوالعجب او علامت حماقت
تفرّس دریافته پیش طلبید و پرسید که چه حقیقت
است وچه نذر آوردهٔ بعد تامّل بسیار سر از جیب تفکّر
برآورده گفت که دوسه صد من افیون موجود است

و چند گاو شیردار هم دارم و اهلیهٔ من که کنیز شما است
اندکی زیور نیز دارد اگر بخواهید و قدر دان افیون باشید
اندکی میتوانم داد و خاطر جمعدارید دو سه صد گاو شیردار هم
که از لوازم افیون است نذر خواهم کرد نواب آن
عجایب المخلوقات را اسم با مسما دیده بسیار خندید
و امینی دیانت دار برای تحصیل مال واجب در تعلقهٔ او از
حضور تعین ساخت و برای خرج افیونش یک ده سیر حاصل
جدا کرده ویرا بنواخت و چون از تنظیم آن نواحی و وصول
پیشکش از راجگان انفراغ کلی دستداد باجهان جهان فرخی
و فیروزمندی بطرف دار الاماره سرینگپتن اعلام اقبال
بلند گردانید و هریکی از صغیر و کبیر و برنا و پیر از اشعهٔ جمال
باکمال او دیده دل و جان را نورانی ساخته بکام دل رسید ؛

لشکر کشیدن ناظم مرچ و گوبند راو بن امرت راو و دیگر سرداران مرهته واتّفاق ورزیدن ابراهیم خان المخاطب به دهونسا و گرفتنا شدن سران مرهته وناکام رفتن ابراهیم خان و تسخیر نمودن نواب حیدر علي خان بهادر ملك بلاري ؛

دریٖولا که گردش گردون بکام نواب حیدر علي خان بهادر بود و بادهٔ عشرت در جام مراد موج زني می نمود هریکی را از حکّام اطراف خار عناد و رشك در سینه می خلید علی الخصوص نواب بسالت جنگ ناظم ادهوني و مرار راو ناظم مرچ که باهم دگر نرد موافقت باخته هردم منصوبه ها می انگیختند که بنوعی مهرهٔ اقبال نواب حیدر علي خان بهادر را در ششدر ادبار باید انداخت و بهر نهج که سبزه زار دولت آن نخلبند گلشن شوکت پایمال حوادث شده رنگ زریري گیرد اسپ عزم در میدان تدبیر باید تاخت چنانچه نواب بسالت جنگ بوسیلهٔ ارسال عرایض بحضور ناظم حیدرآباد مهم تسخیر ممالک محروسه نواب حیدر علي خان بهادر آسان وانموده اورا بر آن آورد که ناظم موصوف ابراهیم خان المخاطب بدهونسا را

(یعنی نقارهٔ کلان) که بوفور شجاعت کوس لمن الملک
دران ملک می نواخت برای افتتاح آن عقده مالاینحل
روانه ساخت و درین اثنا زبانی جواسیس بحضور نواب
حیدر علي خان بهادر بپیرایهٔ انکشاف یافت که نواب
بسالت جنگ سپه سالار لشکر خود را که صفدر
جنگ خطاب دارد باتّفاق موسیر لالي فرانسیس
المشتهر برستم جنگ برای تسخیر قلعه بلّاري فرستاده
چنانچه آن هر دو سردار قلعه مذکور را محاصره کرده اند اما نایک
راجهٔ آنجا در حالت محصوري پای شجاعت قایم کرده
جواب شان بسفیر گلوله تفنگ و توپ حواله مینماید
و ابراهیم خان غلغله شجاعت خود بلند ساخته می آید
نواب غضنفر دل باستماع این اخبار محمد علي کمیدان را
با پنج هزار سپاهیان بار و هفت هزار سوار خونخوار خنجر
گذار و باجي راو خسر پورهٔ ترمک راو را که از مدّتی در
سلک ملازمان حضور بود بافوج همراهیش خلعت
رخصت عطا ساخت چنانچه محمد علي کمیدان ایلغار کرده
در عرض پانزده روز بدهارواړ رسید و محاذي قلعه میداني
وسیع را که دران نهری خشک بود برای فرودگاه پسندیده
اتواپ همراهي خود و سپاهیان بار در کمین گاه نهر خشک

قایم ساخته خود بر کناره آن که مرتفع بود باسواران در صدد
نصب خیام گردید اتفاقا آنروز روز دسهره بود که دران
درمیان اقوام مرهته چنان مرسوم است که لباس های
رنگارنگ دربرکرده و اسپان و فیلان را بیراقهای
سیمین و زرین و رنگهای گوناگون آراسته سوار میشوند
و درمیدان های وسیع جولان میکنند و از تماشای رقص
و سرود خوشحالی می اندوزند و دران روز یک دوموضع
را اگر از ملک دشمنی باشد بهتر ورنه مملو که خود را
آتش میزنند و تاراج میکنند و روز دویم بتلافی می پردازند
واین امر شنیع را از برای خود فال نیک میگیرند الغرض
درحینکه محمد علی کمیدان به افراشتن خیام و اعلام می پرداخت
و هنوز بار از پشت گاوان و شتران فرود نیاورده بود که
سرداران مرهته باجمعیت سی هزار سوار و هشت هزار
پیاده و شانزده ضرب توپ وامردان زرینه پوش
و زنان حور تمثال بر مادیان های دکهنی نشسته خرامان
خرامان بمیدان دررسیدند و چون دو روز پیشتر زبانی
هرکاره های خود وسعت آن میدان را پسندیده اراده
نزدل در همان صحرا داشتند بی محابا بفاصلهٔ یک تیر
پرتاب از کنار نهر خشک آمده باطمینان خاطر خرامیدند

و با آنکه سواران همراهی محمد علي کمیدان بنظر افتادند مگر چون
میل قضا دیده دل شان کور ساخته بود آن گروه را هم جمعي
از تماشائیان دسهره خیال کرده بی تکلّف بازنان و طفلان
مطایبه کنان چند قدم دیگر پیشتر راندند محمد علي بکمین داران
اشاره نمود و گوله اندازان شیر شکار و تفنگچیان خونخوار
بیکبار سر از کمین گاه بر آورده چنان شیلک اتواپ
پر از ساچمه و بنادیق آتش بار نمودند که از شدّت خونریزي
اعادي جوی ها روان گردید و از دلهای اعدای دین ارغوان
و لاله زار در آن صحرای قیامت آشوب بر دمید و از طرف
دیگر محمد علي کمیدان با فوج سواران بادپایان آتشین نعل
را مهمیز زده باخیل اعدا در آمیخت و از تیغ و تیر هزاران
هزار مردان گلگون پوش را چون اوراق خزان دیده بر خاک
خواري ریخت دران هنگامه قیامت نشانه تانتیا بهادر
که راس الرئیس آن جماعه بود از بس جسامت
و گراني خانهٔ زین را تهي ساخته بر خاک افتاد و هوش و خرد را
جواب داد و هدرین اثنا یغماگران همراهي محمد علي تمامي لشکر
را غارت نموده و تانتیا بهادر را با دیگر دوازده نفر سرداران
مرهتّه و خیلي از زنان سیمین تن زرینه پوش در چنبر
اسیري کشیده پیش محمد علي حاضر نمودند و بقیّه السیف

از لشکریان مرهتّه بانیم جانی که داشتند رو بفرار نهادند
و دست از اموال و شتران و فیلان و اسپان برداشته
دولت واقبال را پشت دادند محمد علی سجدات شکر
الهي بتقدیم رسانید و جمیع نقود و اجناس غنیمت را یکجا کرده
نصفی ازآن برفقرای دعاگو که چهل و پنجاه کس همواره در سفر
وحضر همراه لشکری باشند و مجاهدان نصرت شعار که دران
روز مصدر کارهای نمایان گردیده بودند توزیع نمود و نصف
باقي را بر فرد کاغذی از برای ارسال حضور لامع النور نواب
حیدر علي خان بهادر ثبت نمود و در میدان رزمگاه نقارهٔ
فتح نواخته و به تیمار مجروحان لشکر خود پرداخته شب باستراحت
بسربرد بوقت صبح اموال مغروته ملفوف عرضداشت
مشعر تهنیت فتح بحضور ترسیل نمود چون عرضي آن
دولتخواه بالا اشتباه بنظر اشرف گذشت نواب غریب
نواز قدر افزای فدویان جان باز بزبان مبارک آفرین وتحسین
فرموده خلعت گران بها معه جواهر گران سنگ و مالهٔ
مروارید و کمر مرصّع و اسپ تپچاق بازین و یراق مطلّا
برای کمیدان مذکور مرحمت فرمود درین اثنا عرایض سوانح
نگاررای درگ مکرر بدین مضمون بحضور اقدس رسید
که سپه سالار لشکر بسالت جنگ بهادر که از سه ماه

قلعهٔ بلّاري را محاصره دارد هرچند سربنگ میگوید که
هنوز قفل حصار به کلید تدبیرش نکشوده و راجهٔ آنجا تحصّن
جسته داد دلاوري مي دهد و ابراهیم خان دهونسا که دم از
ولاغیري میزند با فوج خود سمت کنک گري و کپل
رسیده و از صدمهٔ دورباش هیبت او رعایا در گرداب
اضطراب افتاده اندیشهٔ غرق شدن کشتي امید از طوفان
بلا دارند نواب والاجناب في الفور شقّهٔ خاص بنام محمد علي
کمیدان بدین مضمون صادر فرمود که چون در ممالک هند
زدن مشت را گهونسا میگویند بنابران آن شجاعت
دستگاه را بخطاب گهونسا سرفراز فرمودیم لازم که براي
صیت نام خود تا پیش خلایق اسم با مسمّا بوده باشد
خود را برروي دهونسا بزند و انشاء الله تعالی ما هم از راه راي
درگ نهضت مي فرمائیم از طرف کومک خاطر جمع داشته
همّت بگوشمال اعدا برگمارد و اسیران را روانه درگاه
سازد کمیدان شجاعت شعار بعد ورود شقّهٔ خاص
اسباب غنایم را بدرقه سه هزار سپاهی جرّار روانه
حضور اقدس ساخت و خود بر جناح استعجال گوشمال
فوج دهونسا را مطمح نظر نموده بکوچ هاي طویل آنطرف
تاخت بعد انقضاي ایّام معدود نواب نامدار از دارالاماره

سریرنگپتن نهضت فرموده در سواد رتن گری خیمه زد و اهل بنگاه و اثقال کارخانجات و توپخانه ذمهٔ پورنیا دیوان گذاشته و لشکریان همراهی را برای برداشتن ماکولات دو روزه حکم داده با سواران تیزجلو و سپاهیان بار تندرو ایلغار فرموده در عرصهٔ دو روز و شب طیّ بوادی و صحاری نموده شب سیوم بر سر لشکر سپه سالار نواب بسالت جنگ ریخت و به شیلک بنادیق و طعن نیزه و چکاچاک شمشیر و شپاشاپ تیر شور قیامت بر سر آن افتادگان بستر بیخبری برانگیخت دران شب تاریک هر که بطلب اسپ دوید در مغاک عدم شتافت و هر کس به پیچیدن دستار دست بالا کرد غنچهٔ پیکان بر سر یافت ؛

نظم

شب تیره از تیغ رخشان شده | سنانها چو انجم درخشان شده
شب تیره از شدّت بعث و نشر | خبر دار می کرد از روز حشر
ز بس کشتگان خفته اندر مغاک | نمانده دگر جای در بطن خاک
سواران رستم دل شیرگیر | دل چاک را دوختندی به تیر
یلان سبکدست بی ترس و بیم | زده بر کمرگاه دشمن دو نیم

فرو برده سر ساچمه در بدن   چو زنبور در خانهٔ خویشتن
شب تیره از گرد شد تیره تر   سلامت نمانده نه پا و نه سر
دران هنگامه قیامت نشانه که کسی خبر از خویش و بیگانه
نداشت هر کسی بهر طرف که اتّفاق افتاد بی اسپ
و سلاح بحالی که نصیب کس مباد رو بفرار نهاد سپه سالار
آن لشکر هزیمت اثر سر و پا برهنه تنها افتان و خیزان
در میان سپاهیان موشیر لالي فرانسیس که بقاعدهٔ
ولایت خود در زیرک داري هوشیار بودند رسید و فرانسیس
مذکور آن مرغ نیم جان را در قفس امان نگاهداشته
اتواپ گرد لشکر خود داشته از رزمگاه بیرون شتافته
صحیح و سالم به ادهوني رسانید چون دران شب تیره که از
گرد و غبار چشم انجم خیره بود نواب حیدر علي خان بهادر
بنواختن شادیانه حکم فرمود و صدای کوس و طنبور گوش
سیّحان ملاء اعلی از گلبانگ نصرت بر آمود راجهٔ محصور
از بالای بروج حصار مشاعل افروخته پیک نگاه برای وادید
آن هنگامه دوانید تا که زباني هرکاره او را از ورود مسعود
نواب حیدر علي خان بهادر و مقتول شدن لشکریان
سپه سالار و رفتن موشیر لالي با آن هزیمت نصیب
خبر رسید چنان رعب و هراس بر خاطرش غالب

شد که ناموس خود و قدری خزانه و جواهرات که بآن سرعت برداشتن توانست بار کرده از دریچه عقب قلعه برآمده سمت بیجاپور چنان شتافت که بعد ازان کسی از حال مرگ و زیست او خبر نیافت علی الصّباح حینیکه نواب والاجناب مصروف ضبط تمامي خیام و افیال و اسپان سپه سالار بود نوید سراسر امید فرار نمودن راجه و بی جنگ فتح شدن حصار بگوش رسید نواب حیدر علي خان بهادر معتمدان را برای جمع آوردن اسباب مغروته لشکر سپه سالار گذاشته خود بر جناح استعجال شتافته داخل قلعه گردید و بی منازعت و ممانعت اغیار اموال بی قیاس که اسلاف آن راجه در سنین و قرون بی شمار دران حصار سپهر آثار فراهم ساخته بودند بتصرّف اولیای دولت نصرت مدار رسید نواب معلّی القاب بشکر این عطیّهٔ عظمی و موهبت کبرا جبین نیاز بدرگاه کریم کار ساز بسجدهٔ عبودیت نور آگین ساخته لوای شوکت برافراخت و برآوردن پنبه غفلت از گوش نواب بسالت جنگ برذمّهٔ همت والا نهمت واجب و لازم دانسته در سواد ادهوني رسیده قبّهٔ بارگاه باوج ماه بلند ساخت و روز دویم بنواب بسالت جنگ

زبانی معتمدی پیغام فرستاد که از دو ماه لشکر ظفر پیکر در تاب و تب اسفار گرفتار است و طلب خزاین از دار الاماره متعذر و دشوار لازم که مبلغ ده لک روپیه بالفعل برای انجام لابدّیات فوج ظفر موج ارسال سازند والا بهر نوعی که مناسب باشد فکر وصول آن بعمل خواهد آمد نواب بسالت جنگ چون نهنگ یلا را دهن گشاده دید بی چون و چرا زر مطلوب ارسال داشت و زمانه سازی را کار فرموده بترسیل مکتوب اتّحاد اسلوب بنای دوستی گذاشت بعد انفصال این معامله نواب همایون طالع چوب تادیب در دست اقتدار گرفته بطرف دهونسا طبل کوچ کوفت و محمد علی کمیدان هم با فوج همراهی خود از یکطرف بمقابله لشکر ابراهیم خان دهونسا رو آورد چون صدای آمد آمد لشکر ظفر پیکر بگوش دهونسا رسید تباهی لشکر سپه سالار و انقیاد پذیرفتن نواب بسالت جنگ را ترجمان حال خود دانسته بی جنگ و پیکار طبل بازگشت نواخته برجعت قهقری بحیدرآباد بازگردید یغماگران لشکر نواب حیدر علی خان بهادر لشکریان دهونسا را چون گلّه گوسفند در پیش انداخته بضرب چوبدستی خوب پشت و پهلو نرم کردند و چهل و پنج مهار شتر محموله اشیای

نفیسه توشکخانه و ده ضرب توپ و سی زنجیر فیل و اسباب لشکریان بقبضهٔ تصرّف آورده زده زده تارای جور تعاقب کردند و مرار راوُ حیاه گر که در لشکر دهونسا بوده و شب و روز ترغیب و تحریص وی بر تخریب ممالک محروسهٔ نواب حیدر علي خان بهادر می نمود وهمبرین نمط حلیم خان حاکم کرپه و راجهٔ چیتل درگ که هرسه تن چون ارواح ثلاثه در قالب ابراهیم خان گنجیده بهیجان مواد فاسد می کوشیدند چون دیدند که از آن کوس بی مغز صدای بر نخاست آن هرسه کس از وجدائي گزیده بدار القرار خود رفتند و نواب والاجناب عروس فتح و نصرت در آغوش کشیده بسمت بالّاري نهضت فرمود ؛



ذکر تسخیر فرمودن نواب حیدرعلي خان بهادر قلعه گتّي و توابع آنرا بزور شمشیر عالم گیر وگرفتار نمودن مرارراؤ فتنه آثاررا درکمند تدبیر که در سنه یکهزار ویکصد وهشتاد وهفت هجري بوقوع رسید ؛

مرار راوُ از مشاهدهٔ دولت خداداد نواب حیدر علي خان بهادر همیشه تخم حسد در مزاع سینهٔ خود می کاشت به درم

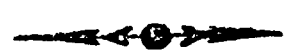
و قدم و قلم قاصر نشده در انهدام قصر شوکت نواب همّت
می گماشت چنانچه در ایّامیکه ترمک راؤ خال مادهو راؤ
پیشوا از پونه رسیده در ملک محروسهٔ نواب عالی
جناب مصدر فتنه و فساد شده بود و نواب حیدر علي خان
بهادر باقتضای مصالح ملکداري محرّک سلسله صلح گردید و او
نیز تلف لشکریان و تحمّل اخراجات لشکر کشي را
مدّ نظر داشته خواست که روابط اتّحاد را مستحکم ساخته
مراجعت نماید مرار راؤ ترغیب و تحریص تسخیر ممالک
بالاگهات نموده آتش فتنه را دامن زده بود تا در
جنگ چرکولي صدمه عظیم بلشکریان نواب والاقدر رسید
و ترمک راؤ بی نیل مقصود جان بسلامت بردن غنیمت
دانسته رفت و با این همه نواب دریادل بتالیف
قلب مرار راؤ پرداخته لیکن آن ناتوان بین شب و روز
تدابیر برهمي دولت خدادادی می اندیشید و چون از جوانب
دیگر کشاد کارش متصوّر نشد نواب بسالت جنگ ناظم
ادهوني را بعداوت برانگیخت و ابراهیم خان را که در
حیدر آباد بر بستر آرام غنوده بود از تشویق تسخیر ملک
بالاگهات خسک در بستر ریخت نواب والاقدر
اگرچه بالکل از ته کار آگاهي داشت مگر سزای آن بدکردار

موقوف بروقت دیگر داشته در ینولا که بفضل کریم
کارساز لشکر بسالت جنگ گوشمال واجبی یافت
و دهونساهم بدوال مستحکم صدای الحفیظ برآورده رواز
میدان تافت نواب والاجناب برچیدن خار از گلشن
اقبال خود صلاح دیده. بسمت قلعهٔ گتي که مرار راؤ دران
معه عیال واموال خود جاداشت نهضت فرمود وچون
سواد شهر مضرب سراداقات جاه وجلال شده بایکی از
معتمدان بمرار راؤ پیغام فرستاد که اگر قلعه گتي تسلیم اولیای
دولت قاهره نماید تعلقه شوند که مکان سیرحاصل دبانزهت
وصفاست به تیول او مقرّر میفرمایم وآن تعلقه همیشه از
تصادم تاخت وتاراج لشکر حیدري مصئون ومحفوظ خواهد ماند
لیکن راؤ موصوف مطلق این گوهر شهوار نصایح را که
سراپا موجب جمعیّت خاطرش بود بگوش رضا جاندا د
نواب والاجناب چون دید که کار از مدارا در گذشت
آخرکار به بهادران لشکر شکن حکم محکم صادر فرمود که قلعه
را محاصره نمایند وبرای افتتاح آن در محکم توجّه برگمارند. بمجرّد
ورود حکم قضا توأم بهادران نصرت شعار اتواپ قلعه
کوب برفراز بلندي ها کشیده پیام دندان شکن بزبانی
سفیران گوله ارسال نمودند واز آنطرف مرار راؤ

هم ازینروکه دود نخوت بدماغش پیچیده بود جواب
سوالات این طرف بتقریر وکلای هم جنس حواله می نمود
آخر مرارراو چون دید که بهادران لشکر حیدری هر روز
خیره شده بچیره دستی کار از پیش میبرند واز گوالیل اتواپ
وقنباره ضررکلی بسکنه و امکنه قلعه میرسانند بحفاظت برج
وباره پرداخته جنگ را طول میداد و هر روز خطوط متواتر
بصحابت قاصدان روانه پونه ساخته اعانت می جست
مگر سپاهیان یزک که بحکم نواب حیدر علي خان بهادر
برای انسداد رسیدن رسد بقلعه برطرق وشوارع محافظ
بودند قاصدان مرارراو را معه مراسلات گرفته بحضور
می آوردند ازین جهت تیر تدبیر بهدف مراد نمی رسید
آخرالامر چون ایام محاصره بطول انجامید واز هیچ طرف
مدد وکمک نرسید وآب تالاب که اندرون حصار
موجب زیست خلایق بود خشک گردید مرارراو
عاجز شده وکیل از جانب خود بحضور نواب پوزش
پذیر زود بخش دیر گیر فرستاده استدعای عفو جرایم نمود
نواب سپهر جناب بر مسکنت او بخشوده عنایت
نامه مشعر نوید امان جان بذریعهٔ وکیلش مرحمت فرمود
ومرارراو بسواري پالکي معدودی از خدمتگاران همراه گرفته

در لشکر ظفر پیکر داخل شد کارپردازان درگاه حسب الارشاد او را در خیمه علحده فرود آوردند و بهادران قلعه شکن بموجب ارشاد نواب سپهر جناب تهانه مستحکم در قلعه قایم کردند مرار راؤ هرچند لجاجت کرد و مستدعي ملاقات شد مگر عرض او پیرایه استجابت نیافت و بعد دو سه روز اهال حرم او را بعزّت تمام از قلعه بیرون آورده باد سپردند و مرار راؤ را معه ناموس او بسریرنگپتّن بردند بعد این فتح نمایان و ضبط شدن اموال بی پایان نواب حیدر علي خان بهادر برای انتظام تعلقه سوندر لوای نصرت برافراخت و بهمین مقام معروض پیشگاه جاه و جلال گردید که کارپردازان پونه از نوشتجات نواب بسالت جنگ خبر محصور شدن مرار راو شنیده چهل هزار سوار برای کمک او روانه ساخته بودند مگر آنجماعه قریب کورگل رسیده چون خبر مسخّر شدن قلعه گتّي و مقید شدن مرار راؤ شنیدند بپونه برگشتند در خلال این حال مزاج تقدس امتزاج جناب مستطاب نواب معلّی القاب از محمد علي کمیدان مکدّر گردید از آنجا که طبع او مایل اسراف شده بود زیاده از دخل خرچ می نمود و مضمون آیه کریمه والله لایحبّ المسرفین بخاطرش نمیداشت این معني ها بر خاطر

اقدس گران آمده او را از نظر انداخت لیکن پرورش او بهر نهج منظور خاطر دریا مقاطر بود مگر چون از اسراف دست بردار نمیشد و بی اجازت حضور مصدر صرف اموال کثیر می گشت چشم نمائی بچشم مرحمت واجب شمرده رساله اش هم از وی جدا ساخته وظیفه شایسته برای او ماهواري مقرر نمود و همدرین اثنا قلیچه هر پل و تعلقه نیگت گري که مرار راو بتعدّي از تصرّف راجه برآورده درقبضهٔ خود داشت بضبط اولیای دولت خداداد درآمد ؛



ذکر تسخیر چیتل درگ و گرفتار شدن راجه مقهور بعنایت رب غفور با دیگر سوانح که در سنه یکهزار و یکصد وهشتاد هجري بظهور رسید ؛

پوشیده نماند که در ایّام ماضیه که نواب والاجناب باطفای نوایر فساد راگهو پیشوا تعلّق خاطر داشت شخصی از کارپردازان هرپن هلّي که نواخته و پرداخته راجه چیتل درگ و واقف از حالات لشکر و ذخایر و اموال او بود از آقای خود طریق بغاوت پیموده بحضور انور نواب حیدر علي خان بهادر رسیده درپی انهدام قصر شوکت راجه سطور مساعي جمیله بکار می برد و همیشه خاطر عاطر نواب ممدوح را برای

تسخیر چیتل درگ ترغیب وتحریص می نمود چنانچه نواب والاجناب روزی چند هیبت جنگ بخشي را هم معه فوج بدانطرف تعین فرموده بود چنانچه تفصیل این حکایت در اوراق سابق رقم زده کلک بیان گشته بعد چندی راجه چیتل درگ بودن آن شخص که غمّاز رازهای نهاني او بود در حضور نواب بهادر موجب زوال وفنای دولت خود اندیشیده بحضور عرضداشت ارسال نمود که اگر آن شخص بدارالمقراز حضور رخصت شود بمصاحبت او پیشکشي لایق بحضور ملازمان ارسال خواهم داشت نواب والا جناب معروضه اورا قرین صدق تصور فرموده آن کارپرداز را معه مرزبان آنچه برای اصلاح کار و دولتخواهي سرکار مامور فرموده رخصت انصراف ارزاني داشت چون آن کارپرداز بخدمت سوم سنکر راجه چیتل درگ فایز گشت آن مزوّر حیله گر برای تالیف قلب رمیده اش خلعت گران بها وگلوبند مروارید وپدک الماس وغیره عطا کرده زمام مهام تمامي امورات مالي وملکي باو مفوّض نمود کارپرداز مذکور از آنجا که بدفطرت وتنگ حوصله وکم مایه بود درعرصه چند روز آبروی بسیار کس از رعایا را بخاک ریخت راجه اگرچه از تعدّي او بجان آمده بود مگر قابوی وقت

میجست عاقبت الامر چون بیباکی و سفاکی آن کار پرداز
از حد گذشت وحوصلهٔ راجه تنگی کرد روزی آن بد اطوار را
براسپ خاصه خود که زین مطلا و مرصع داشت سوار کرده
عنایت های بیش از پیش بحالش مبذول ساخته درمغالطه
انداخت بعد لمحه که کار پرداز بخانهٔ خود رفت راجه مکار
ده نفر از عیاران خونریز باخنجرهای تیز در حجره نشانیده آن
کار پرداز را ببهانه آنکه مصلحتی ضروری درمیان آوردن
است ازخانه باز طلبید کار پرداز مذکور بی تکلف حاضر شد
وحسب الامر راجه دران حجره که خلوت گاه قرار یافته
بود درآمد بمجرد رسیدنش آن ده نفر گماشتگان عزرائیل
برسرش تاختند و بضرب خنجر جسد پلیدش بخاک
وخون انداختند راجه زیرکی بکار برده باندیشه آنکه مبادا
باستماع خبر کشته شدن کار پرداز آتش غضب نواب
حیدر علی خان بالا گیرد بنابران بمقتضای دور اندیشی از
قلم تراش انگشت دست خود بریده لباس خود خون آلوده
ساخت و مرزبان آنچی رافی الفور پیش خود طلبداشته
گفت که فلان کار پرداز حقوق نمک و پرورش من
فراموش کرده خنجر بر من راند چنانچه دستم بریده شد مگر
زمانم چابکی بکار برده مرا از شر او رهانیدند وآن وخیم العاقبت

را بد ارالبوار فرستادند لازم که شما مهرباني کرده بحضور
نواب حيدر علي خان بهادر عرضداشت نمائيد و عذر بي تقصيري
من بخواهيد چون اين واقعه از معروضه زميندار آنچي بسمع
اقدس نواب بهادر رسيد بنا بر اشتغال بديگر امورات
ضروري و نظم و نسق پرگنات و قلعجات آن نواحي
اغماض عين فرموده سزاي راجه چيتل درگ بر وقت
ديگر ملتوي داشته بود درينولا که نسيم نصرت و ظفر از
مهب عنايت حضرت خالق داور بر شقهٔ لواي جهان
کشاي نواب فريدن فر وزيد فيض الله خان که از سرداران
معتبر بود براي گوشمال آن راجه با فوجي گران دستوري
يافت و فيض الله خان بي آنکه کار بجنگ منجر شود آن
سفيه ناعاقبت انديش را بمسلک سلامت رهبري
نمود و آن سرگشتهٔ تيه ضلالت هزار اشرفي و هفتاد هزار
روپيه جرمانه گستاخي ها سواي پيشکش مقرري قبول کرد
چون اين مراتب از معروضه فيض الله خان بحضور اقدس
لمعه ظهور يافت برهمي رياست قديم راجه مذکور منظور
خاطر ملکوت مناظر نداشته بعنايت خلعت و سند بحالي
ملک بدستور سابق مرحمت فرمود و فرمان قضا جريان
بنام راجه شرف نفاذ يافت که فوجي از همراهيان خود

متعین لشکر ظفر پیکر میداشته باشد چون نوید امان جان
و مال بآن بدخصال رسید بفراغ خاطر بمقر حکومت خود
استقرار ورزیده دوهزار پیاده و شش صد سوار روانه
اردوی معلی ساخت درین عرصه نواب ثریا جناب
از سنخیر گوری کوته و مکال و دوبری وغیره فراغت
یافته و تهانجات گذاشته راجه چیتل درگ را بملازمت
طلبید لیکن آن حیله جو بمعاذیر ناموجه در حاضر شدن تقاعد ورزید
پس نواب حیدر دل بوساطت دیگر راجگان که در
لشکر فیروزی اثر باریاب سعادت ملازمت بودند
بآن سفیه ارشاد فرمود که خیریت او دران است که
قلعه چیتل درگ بتصرف اولیای دولت قاهره گذاشته
خود حلقه اطاعت بگوش کشیده در عساکر نصرت مآثر
حاضر باشد و بجاگیر پنجاه هزار روپیه قناعت نماید مگر آن ابله
بر متانت قلعه و وفور اذوقه و آلات حرب مغرور شده
گوهر مواعظ را بگوش رضا جانداد و دیگر سرداران
کافرکیش را که مطابق آئین ضلالت آگین خود جنگ
با اهل اسلام موجب مثوبات اخروي تصور می نمودند باخود
یکدل و یکزبان ساخته پیمان را با عهود و ایمان مغلظه موکد
ساخت و شعاب جبال را به پیادگان جرار مضبوط

گردانیده باستحکام برج و باره قلعه پرداخت چون این
وقایع ناملایم معروض حضور انور گردید نواب هلال رکاب با توپخانه
آتش بار و افواج خونخوار روبدان نواحي آورده عرصه یکسال مساعي
کشورکشائي بکار برده و هزاران هزار کفّار نابکار را علف
تیغ بیدریغ ساخته و تمامي کمین گاههای اطراف قلعه را بقبضهٔ
تصرف خود آورده قریب قلعه نزول فرمود وحسب الفرمان
قضاجریان بهادران قلعه شکن آن حصار فلک آثار را
محاصره نموده توپ اندازي آغاز نهادند و هر روز از درون
قلعه گروهی از جان بازان بیرون شتافته داد کوشش
و مردانگي میدادند و اگرچه بیل داران لشکر قاهره تیشه
و تبر را برفسان مردانگي آب گری نموده اشجار
اطراف قلعه را بریده و بر سر راه برآمدن متحصنان خار بست
استحکام کشیده بودند و گوله اندازان چابکدست برفراز کوهچه
که شمالي قلعه بمنزله سرکوب است اتواپ برآورده هر روز
لختی از دیوار قلعه منهدم میساختند مگر محصوران شبانه
بکار گل دیواری جدید بنا نهاده بجنگ می پرداختند و از بس
قساوت قلب گاه گاه وقت شب از طرق نامعروف
بر مورچال حیدري ریخته در قتل قاصر نبودند و سرهای بهادران
شهید را در رشته کشیده و مانند تسبیح بگلوی خود انداخته

از راجه جوایزکای می ربودند نواب فلک جناب از امتداد
ایّام جنگ دلتنگ شده محمد علي کمیدان راکاید افتتاح
قلعه تصور فرموده برای احضار حکم فرمود بدر الزمان خان
و علي زمانخان و غازي خان او را حاضر آوردند چون شرف
قدمبوس دریافت نواب مستطاب از راه نوازش
خداوندي رو بحضّار کرده بر زبان گوهربار گذرانید که چون
محمد علي اسپان و فیلان بفقیران می بخشد پس ما بدولت
بغازیان و مجاهدان که تیغ زنیها مینمایند کدام چیز عطا فرمائیم محمد علي
زمین ادب بوسیده عرض نمود که هرچه ارشاد میشود
عین صواب است مگر ازین چه خوشتر خواهد بود که کمترین
غلامان سرکار اسپ و فیل بفقیران بخشد مگر
عنایت مناصب و جاگیرات که خاصهٔ ذات اقدس
است اگر بعمل می آورد البته مجرم میشد نواب دریادل
ازین جواب لب مبارک به تبسّم آشنا فرموده محمد علي
را بعنایت خلعت فاخره و پدک مرصّع و گلوبند چهارده سلک
مروارید بیش بها و فی نفر دو روپیه ماهواري اضافه
جوانان رساله اش سرفرازي بخشیده به تسخیر قلعه
فرمان داد و محمد علي چون بفیض صحبت فقرا چندان دلبستگي
باموال دنیا نداشت بمجرّد رسیدن به خیمه خود اجناس

انعام حضور را فروخته طرح ضیافت دوستان و فقرا
ولشکریان انگیخت و همتی از درویشان خواسته
وسلاح نبرد آراسته باهمراهیان خود در همان شب بر ساباطی
که برای حفاظت قلعه ازان صعب تر مقامی نبود حمله آورد
و بزور بازوی شجاعت آنمکان سخت را که در کریوه
ناهموار واقع بود بتصرف خود درآورد و اگرچه از جماعه
مخالف دو سه هزار کس جوشن مردانگی در بر کرده در
کشش و کوشش قصور نکردند مگر از ضرب تیغ بهادران
اسلام سر انداختند و هر روز آثار عجز بر محصوران هویدا میشد
حتی که از بیم پلارک خاراشگاف از قلعه برآمدن و با جنود
اسلام چهره شدن موقوف کردند و چون سیبه و ساباط
بهادران لشکر ظفر اثر قریب قلعه رسید ترس و هراس
بر خواطر متحصنان مستولی شده جوق جوق بحیله و بهانه آوردن
هیمه وکاه و دیگر اجناس ماکول از قلعه برآمده در لشکر فیروزی اثر
داخل شده در سایهٔ عاطفت بامان جان بسر می بردند
لیکن قریب شش هزار پیاده که همجنس راجه و از قدیم
الایّام نمک خوار او بودند از سر جان برخاسته از بروج
قلعه و پناه سنگستان به تفنگ اندازی مستعد مانده
آسیبی بعساکر نصرت مآثر میرسانیدند بدین رنگ

چون عرصهٔ ممتد منقضي شد و طول جنگ اختصار نپذيرفت نواب فلک جناب تدبير افتتاح قلعه بدل الهام منزل قرار داده پنجهزار پياده کرناتکي و دو هزار سپاهيان بار و يک هزار سوار براي تاخت و تاراج نواحي قلعه تعين فرموده خود بدولت و اقبال معهٔ اردوي کلان طبل کوچ نواخته بفاصله چهار فرسنگ مضرب خيام جاه و جلال ساخت و علت غائي اين اراده چنان بود که اگرچه راجهٔ باغي خيره شده از قلعه بميدان رو آرد بيکبار يورش فرموده برسرش بايد تاخت ازين مقام مير علي رضا خان بجهت رفتن خانه خود شرف رخصت حاصل نمود و نواب معلی جناب بزبان گوهر بار بخان مذکور ارشاد کرد که از حالات ماند و بود و ما في الضمير نواب حليم خان حاکم کرپه دريافته مفصل معروض پيشگاه حضور سازد که بر جادهٔ مستقيم اطاعت ثابت قدم است يا نه از آنجا که پيشکاران قضا و قدر در انصرام مهام نواب حيدر علي خان بهادر ساعي بودند و هر عقده که پيش مي افتاد بناخن تقدير مي کشودند درباب افتتاح قلعه چيتل درگ که موجب خلجان خاطر الهام مناظر نواب بهادر بود از مکمن غيب تدبيري دلپذير بعرصهٔ شهود جلوه گر شد تبئين مقال اينکه مرزبان ديگر

خسر راجه چیتل درگ که باداماد خود در قلعه تحصن داشت
او را دو پسر سعادتمند بودند روزی برای پرستش
بتخانه که بیرون قلعه بفاصله یک فرسخ بود اجازت
گرفته هر دو برادر با چند سوار و پیاده ره نورد شدند بعد رفتن
شان غرض گویان خانه برانداز براجه چیتل درگ ظاهر ساختند
که هر دو برادران نسبتی تو برای ملازمت نواب بهادر
رفتند همین که این خبر سامعه خراش آن ادبار نصیب شد
بی تامل و تفحص آن خسر الدنیا والآخرة سر خسر بی گناه خود را
بدشنهٔ بیداد از تن جدا ساخت و اموال او را غارت
کرده خانه اش را بآتش بیداد بسوخت چون این واقعه
جگر سوز بگوش آن هر دو برادر رسید بمشیر کار خود
مشورت کرده سر از پا نشناخته بلشکر ظفر پیکر نواب
ثریا جاه تاختند و جبین ضراعت بر آستان فیض نشان
سوده خاک آن عتبهٔ قدسیه را صندل پیشانی سعادت
ساختند نواب دریادل بر بیچارگی آنها ترحم فرموده بمعرفت
راجه هرپن هلی هر دو برادر را رخصت بار بخشیده بعطای
خلاع فاخره و جواهر گران سنگ بنواخت و بعد فتح
بعنایت سند بحالی تعلقه های موروثی شان کامیاب
و امیدوار ساخت چون هر دو برادر را اطمینان حاصل شد

کمر اطاعت بر میان سعادت چست بسته از حضور
رخصت رهنمائي یافتند و همراه فوج قیامت اثر از راهي
که تنگ تر از دل بخیلان و پر پیچ و تاب چون کاکل
عنبرین مویان بود بر فراز قله هاي شامخ آن جبال فلک
تمثال بشتافتند غازیان شیر صولت و تهمتنان اسفندیار
صلابت تا عرصهٔ یک هفته محنت شبانه روزي اختیار
کرده بپرانیدن سنگهاي کلان از قنباره اژدرهان بسیار
کس را از محصوران از بار متاع هستي سبکدوش
ساختند و بغریدن اتواپ آتش افشان و شیلک
بنادیق جانستان صداي صور قیامت در گنبد نیلگون
در انداختند از هر سو گوله اندازان بدرخشیدن آتش
باروت دل معاندان آب دیده بر محصوران میخندیدند
و از هر جانب غازیان لشکر اسلام بر جماعه مقاهیر که از قلعه
بر آمده عازم گریز بودند دست ستیز کشوده و اسلحه و اموال شان
بزور بازوي همت مي ربودند چون پریشاني جمعیت مقاهیر
بنهایت رسید و غلغله فریاد و فغان ایشان بگوش خالي از
هوش راجه رسید بجوش شجاعت که محض جهالت
بود اسلحه جنگ بر تن خود راست کرده از قلعه بر آمده دید
که مردان کاري او بر خاک افتاده اند و نامداران لشکرش

از ضرب دست غازیان لشکر اسلام چون اجساد بیحس و حرکت سر بر خاک نهاده اکثری از وجع زخم های منکر بیقرار اند و سلامت ماندگان سرگرم فرار راجه هرچند بر پیادگان و مستحفظان قلعه بانگ زد که یاران کجا می روید برگردید لیکن بر شور و شغف او کسی گوش ننهاد و هر یک براهی افتاد راجه چون بخت را سرگشته دید و اقبال را برگشته ناچار بحالت اضطرار چون نقش دیوار ساکن باستاد درین اثنا محمد علی کمیدان با بهادران لشکر نصرت قرین بی ممانعت اغیار درون حصار در آمد و بر در حرم سرای راجه و دیگر کارخانجات ثروت او مستحفظان معتمد گذاشته و راجه را همراه خود گرفته سعادت ملازمت نواب سکندر طالع حاصل نمود و نواب ارسطو رای راجه را معه منتسبانش روانه سریرنگپتن ساخته و در قلعه تهانه مستحکم مقرر فرموده و شادیانه فتح نواخته پایه عزت و اعتبار محمد علی کمیدان بیش از پیش افزود و مجاهدان لشکر را که در افتتاح قلعه شجاعت نموده بودند بعطای انعامات لایقه خوشدل فرمود ؛

مفتوح فرمودن نواب حیدرعلي خان بهادر قلعه کنچي کوته وغیره به کلید عنایت ایزد منان وگرفتار شدن حلیم خان حاکم کدپه وتباه شدن آن خاندان ؛

چون نواب عالي جناب بکد و کاوش سه سال در اواسط سنه یکهزار ویک صد و نود و یک هجري از تسخیر قلعه چیتل درگ و انتظام محالات و پرگنات توابع آن انفراغ کلي حاصل نمود بخاطر الهام مناظر چنان خطور نمود که عیار طلای اخلاص دولتخواهان گرفتن و آزمودن مکنون ضمیر معاندان این دولت خداداد برذمه همت جهان کشا واجب و لازم است بنابران دو سه روز عمدا اظهار تمارض فرموده باچند خواص واقف اسرار درخیمه خلوت برمسند راحت اتکا فرمود وامرای نامدار حسب الاشاره عالي خبرانتقال آن جان عالم ازین جهان باطراف درانداختند وصندوقی درمخمل سیاه گرفته واز عنبر وکافور اندوده باجماعه مولودخوانان بطرز اهل اسلام روانه سریرنگپتن ساختند اگرچه اهل کاران خردمند در ضبط و ربط مهمات چنان ید بیضا نمودند که مطلق تخلل در انضباط ملک ومال راه نیافت مگرچون تمامي لشکریان که افزون از شمار بودند پی باصل مدعا وباعثه

کار نبرده بودند از واویدِ تابوت جامه های شکیبائی قباکردند و نعرهٔ آه و واویلاه و وامصیبتا تا چرخ اثیر رسانیدند چون وقایع ناملایم باطراف عالم منتشر گشت تمامی هواخواهان و صداقت کیشان دولت خداداد بعزا نشستند الا نواب عبدالحلیم خان حاکم کرپه که از طرف نواب بهادر خار حسد در سینه داشت بمجرد استماع این خبر سجدات شکر مودی ساخته انواع شیرینی بمردمان شهر تقسیم نمود و شادیانه بنواخت چون این خبر بگوش راستی نیوش نواب حیدر علی خان بهادر رسید نوایر غضب حیدری التهاب پذیرفت و مانند خورشید نیمروز که از تتق ابر برآید از خلوت خانه بکمال جاه وجلال بیرون خرامیده بر مسند اقبال تکیه زد و از سران لشکر فتح پیکر و قلعه داران اطراف که آثار نمک بحلالی ها بظهور رسانیده بودند خوشدل و مطمئن شده فراخور حال هریک خلاع فاخره و جواهر و اسپ و فیل وسلاح عنایت فرمود و بساعت سعود و اوان محمود پیش خیمه والا بطرف کرپه روانه نمود و همدرین اثنا از عرضداشت میر علی رضا خان منکشف ضمیر انور گشت که حلیم خان در اجتماع سپاه و آلات حرب وپیکار مشغول است باصغای این مضمون زیاده تر بحر غضب

بجوش آمد و آن حیدر دل غضنفر مال باکمال شوکت و اجلال تمامي سپاه رزمخواه و توپخانه همرکاب نصرت داشته بصوب کرپه نهضت فرمود نواب عبدالحلیم خان چون آن سیل دمان را متوجه طرف خود دید از انهدام قصر شوکت خود اندیشیده محمد غیاث نام معتمد خود را بعهده سفارت روانه حضور انور ساخت و آن وکیل کاردان سعادت بار دریافته خواست که بآب ملایمت و لجاجت آن آتش سوزان را فرونشانیده بنای آشتي را بدستور سابق مستحکم سازد لیکن چون مکنون ضمیر نواب عبدالحلیم خان بر ردی روز افتاده بود نواب والاجناب چین غضب بر جبین افگنده بوکیل خطاب فرمود که موکل تو حقوق سلوک ما را فراموش کرده و از شعلهٔ غضب ما اندیشه نکرده دود نخوت بدماغش پیچیده است این بار یقین داند که ناشنیدنیها خواهد شنید و تا دیدنیها خواهد دید و بالفعل که محرک سلسله یگانگي و مظهر دولتخواهي میگردد چون باستماع خبر انتقال ما بدولت تقسیم شیریني کرده نوبت نواخته بود دیگر دلیل و برهان بر هوا خواهي ضرورت نیست علاوه آن چون زباني جواسیس راستي ترجمان بپیرایهٔ انکشاف یافته که عبدالحلیم خان بگردآوري

سپاه مشتغل است از آنجا که نهنگ شمشیر فوج ظفر موج تشنهٔ خون عدو است زود برو و بموکّل خود بگو که اکنون کار از رفق و مدارا در گذشت جنگ را آماده باشد اینک رسیدیم محمد غیاث چون دید که درین مرتبه آتش غضب نواب بهادر بآب تدبیر منطفي نخواهد شد و اگرچه مزاج وهاج نواب معلّی القاب نهایت حلیم و سلیم است مگر بقول مشهور نعوذ بالله من غضب الحلیم این بار یقین است که گوشت و استخوان حلیم خان در مطبخ عزرائیل صرف شدني است آخر ناچار شده بی نیل مقصود برگشت و آنچه دیده و شنیده بود پیش آقای خود ظاهر نمود بعد ایّام چند معروض پیشگاه جاه و جلال شد که نواب حلیم خان فوجی بسر گردگی برادرزادگان خود بطرف دهور فرستاده بود چنانچه با میر علي رضا خان جنگ اتّفاق افتاد و دران رزم غلبه از طرف افاغنه بظهور آمد نواب حیدر علي خان بهادر باستماع این خبر پای عزیمت در رکاب همّت آورده با مردان رزم آزما یلغار فرمود و از برق و باد پیشي جسته در شب تار بر سپاه دشمن ریخت و بضرب تیغ و سنان و توپ و بندوق و بان آتش فشان شور محشر برانگیخت برادرزادگان حلیم خان چون شیرازهٔ جمعیّت

فوج همراهي گسیخته دیدند باوصف ناتجربه کاري هاپای جرأت افشردند وچابکي هابکار بردند آخرچون معاینه نمودند که اختر طالع ازاوج روبه حضیض نهاده وابواب بلا از هرجانب کشاده است برپشت افیال برآمده نقّاره زنان راه کرپه گرفتند نواب والاجناب بدریافت این خبر باسواران تیز جلو بتعاقب شان عنان گسسته راند چون مسافت چهار فرسنگ طي شد وسواري خاص قریب آبادي بانس بهلي رسید صبح روشن بدمید وبچشم بهادران لشکر نصرت اثر صورت خویش وبیگانه محسوس گردید پس جماعه اعدارا از هرجانب درمیان گرفتند وبازار ستیز وآویز گرم گشت افاغنه اگرچه کمتر بودند مگر ازآنجاکه بادهٔ نخوت درکاسهٔ دماغ این قوم ریخته ساقي تقدیر است مطلق ازکثرت فوج قیامت موج هراس نکرده بضرب تیغ دودستي میدان پیکار رارشک لاله زار ساختند وبقوت بازوی بهادري دوهزار جوان کارآمدني ازلشکر فیروزي پیکر ازپا افگنده لرزه بجان رستم واسفندیار انداختند برادرزادگان نواب عبدالحلیم خان داد تیراندازي داده مورد تحسین دوست ودشمن گردیدند وازطلوع آفتاب تانصف النهار بازار کارزار گرم داشته درقلعچه که میان

راه بود درآمده نفسی چند که از حیات مستعار باقي بود آرمیدند گوله اندازان لشکر ظفر پیکر حسب الامر والا بتشنگ اتواپ پرداختند و بضرب گوله های کوه انداز دیوار حصار را منهدم ساختند نوجوانان افغان اگرچه دران هنگامه محشر آشوب دلیرانه جنگیده داد مقاتله دادند مگر آخرالامر بضرب پالارک مغفر شگاف بهادران حیدري سپر انداخته سه صد جوان ازایشان در دام اسیري افتادند نواب فلک جناب بعد این فتح نمایان شادیانه نواخته و اسلحه لشکریان افاغنه اسپان و شتران وفیلان وگاوان بار بردار و خیام و ملبوسات بضبط سرکار درآورده پیشتر نهضت فرمود و بیک حمله رستمانه شهر کرپه را مسخر فرمود و سواد آن شهر لطافت بهر را مضرب سرادق اقبال ساخته رشک سپهر بوقلمون نمود و بکار پردازان درگاه جاه و جلال قدغن بلیغ بکار رفت که هردو برادرزادهٔ حلیم خان را درخیمه علحده فرود آرند و باقي اسیران افاغنه را درخیام جداگانه نظربند داشته جوانان قوي پنجه براي حفاظت برگمارند علی الصباح نواب حیدر علي خان بهادر به ابو محمد که ملازم و دولتخواه قدیم و سرحلقهٔ یساولان حضور بود فرمان داد که پیش آن نوجوانان رفته بملاطفت و چرب زباني

اسلحه شان بستاند ابو محمد حسب الحکم پیش آن
ناتجربه کاران رفته ظاهر نمود که خاطر مقدس نواب عالی جناب
بمشاهدهٔ جلادت و تهور شمار از پایهٔ غضب فرو تر آمده
بر سر ترحم و شفقت است و منظور ضمیر الهام تخمیر
چنان که شمارا بکارهای عمده و خدمات لایقه بنوازد و بجلدوی
این شجاعت و همت بدرجهٔ اقصی سرفراز سازد درینحالت
اسلحه راکه منشاء فساد و مورث اساس عناد است
باخود داشتن باعث افزونی تشکیک و موجب
افزایش شبهه مفاسد است لازم دانائی آنست
که اسلحه خود را بمن حواله سازید تا بحضور انور بسپارم
و خاطر مقدس را از شبهه عناد و اندیشه فساد
برآرم آنجوانان بمقتضای جهالت جبلی جواب دادند که
خوبیهای عمر گذشته معلوم بالفعل تا جان داریم میکوشیم
و گرفتن اسلحه ما تا سر بر تن است توقع نباید داشت چون
ابو محمد این جواب ناصواب بموقف عرض باریافتگان
بارگاه فلک اشتباه رسانید جمعی از پیادگان نیزه بردار
و بندوقچیان را فرمان شد که خودرا بصورت تهدید انگیز درنظر
افاغنه جلوه دهند شاید بدین تدبیر آن سرمستان نشهٔ تهور
اسلحه خود بگذارند همین که پیادگان درخیمه رسیدند و آن

جوانان از سر گذشته دست از جان شیرین شستند و آماده تجرّع بادهٔ تلخکامی مرگ نشستند از آنجمله چهار برادر پسران نواب عبد الرّزاق خان دولت زئی که جبّار خان و رحمان خان و ستّار خان و قادر خان نام داشتند شمشیرها از نیام آخته بر جماعت نیزه داران و تفنگچیان حضور انور تاختند و چون برق خاطف خرمن وجود چند کس سوخته عزم در آمدن در سرادق جاه و جلال ساختند درین اثنا کشکچیان سراپرده اقبال کار سه کس را از ان اجل گرفتگان تمام نمودند مگر یکی از آنها پای جرأت از دامن همّت بر آورده در صحن خیمه خلوتخانه که نواب عالی جناب بر صدر مسند شوکت اتّکا داشت در آمد و یکی از ملازمان حضور تیغ بر گردن آنجوان زده از بار هستی سبکدوش ساخت نواب والاجناب چون جرأت و جهالت ازان چهار جوان مشاهده فرمود بمقتضای آنکه ریاست بی سیاست نمیشود برای قتل جماعه اسیران افغانان فرمان داد بمجرّد ورود حکم قضا توام همه بیاسا رسیدند و لاشها تشهیر شدند مگر چند نفر که خود را شیخ و سیّد وانمودند از دهان اجل رهائی یافتند پس از انطفای نوائر این فتنه نواب ذو العزم برای حفاظت شهر گروهی از سواران و پیادگان معتمد تعین

فرموده سواران یغماگر را قدغن بلیغ فرمود تا بطرف سدهوت
که حلیم خان در آنجا مامن جسته است بشتابند مگر پیش
از ورود سواران چون عبدالحلیم خان از تباهي فوج و کشته
شدن برادرزادگان و دیگر سرداران لشکر و از دست
رفتن شهر کرپه خبر یافت باستحکام برج و باره قلعهٔ
سدهوت پرداخته منادي کرد تا تمامي ملازمان و سکنهٔ
شهر و رعایا شبگیر زده اموال و ناموس خود بنواحي چیتل
که مقام محفوظ است برسانند چون حسب الامر او بعمل
آمد عبدالحلیم خان زر و جواهر خود هم همراه شهریان از قلعه
برآورده روانه ساخت قضارا این خبر بگوش سواران
یغماگر رسید و وقوع این حرکت را یاوري اقبال بي زوال
نواب حیدر علي خان بهادر تصور کرده اسپان تیز خرام
را مهمیز کردند و در اثنای راه دست بران خوان یغما کشادند
و اموال بي قیاس بتصرف آورده در آنجماعه تیغ بي دریغ
نهادند اکثري از آن گروه شقاوت پژوه بضرب تیغ و سنان
و بنادیق آتش فشان دران صحرای وسیع از تنگنای
هستي برآمدند و آنانکه از نحوست طالع نفسي چند برای صعوبت
کشي ها زنده ماندند در دام اسیري درآمدند روز دوم سواران
یغماگر چون بحضور انور معه اموال مغروته و اسیران حاضر

شدند نواب هلال رکاب آن شجاعت منشان را
بانعام اموال پابند قید احسان فرمود و از آنجا نقاره فتح نواخته
بسمت سرهوت نهضت نمود و بعد طي راه بمنزل
مقصود فایز شده حصار را محاصره انداخت و برای آسودگي
سپاه رزمخواه سواد شهر مضرب سراوقات دولت
و اقبال ساخت عبدالحلیم خان چون صورت قبیح مکافات
عمل خود در آئینهٔ خیال معاینه کرد جفت غم گردید و طاقت
مقاومت طاق دید ناچار بادل سوگوار محمد غیاث را
کرت ثاني برای عذرخواهي واستدعای عفو جرایم خود بحضور
فیض گنجور روانه ساخت نواب والاجناب را از زار
نالیهای نامبرده که شخص زبان آور و وکیل کاردان بود دریای
کرم و ترحم بتموج آمد و از زبان گهربار ارشاد شد که اگرچه جرایم
عبدالحلیم خان از اندازه عفو متجاوز است مگر بمقتضای عاجز
نوازي میفرمایم که سلامت جان و حفاظت ناموس
و ملک خود اگر خواسته باشد کلید قلعه کنجي کوته و ده لک
روپیه نقد تسلیم اولیای دولت نماید والابعد گذشتن
کار از اصلاح پشیماني خواهد اندوخت محمد غیاث بي نیل
مقصود برگردیده موکل خود را از پیام حضور آگاه ساخت
مگر از آنجا که سرانجام ده لک روپیه از طاقت حلیم خان

بیرون بود سر بجیب تفکّر فرو برده لب بلا و نعم نه کشود
چون عرصهٔ سه چهار روز منقضي شد وازان گنبد بی در
صدای برنخاست نواب والاجناب را ماده غضب
بهیجان آمده میر علي رضاخان را با فوج قاهره جهت افتتاح
قلعه کنچي کوته فرمان داد وآن مرد میدان جنگ بیدرنگ
قاصد آنطرف شده قلعه مذکور را در عرصهٔ یک هفته بکلید
شمشیر وخنجر خارا شگاف تدبیر مفتوح ساخته عرضداشت
متضمّن نوید فتح بحضور لامع النّور ارسال داشت نواب
والاجناب بدریافت آن نوید برای شلیک مبارکباد
امر فرمود وأمنای کاروان برای انتظام آن نواحي فرستاده
میر علي رضاخان را در حضور طلبداشته مورد نوازشات
نمود چون خبر مسخّر شدن قلعه کنچي کوته بحلیم خان رسید
چون ماهي بی آب بر تابه اضطراب طپیده عبد الرّسول خان
دیوان خود را مع محمد غیاث مرّةً بعد اخری در پیشگاه جاه
و جلال روانه ساخت وآن هردو کس بوساطت حاشیه
نشینان بساط فیض مناط رخصت باریافته گوهر عرض
بدین آب بر طبق نیاز کشیدند که عبد الحلیم خان از غایت
ندامت غرق عرق انفعال شده روی آمدن بدرگاه آسمان
جاه ندارد و فرزندان و عیال خود را در حجرهٔ پر از بارود

نشانیده فتیله در دست استاده است اگر از حضور عاجز
نواز نوید امان جان و ناموس بگوشش رسد کشتي امیدش
از غرقاب بلا نجات یافته بساحل مراد خواهد رسید والّا
بباد دامن غضب این درگاه در آتش سوزان افتاده
بطرفة العین مشت خاکستر خواهد گردید نواب سکندر
طالع ارسطو رای اگرچه خار وجود حلیم خان را دامن گیر
ریاست خود میدانست مگر کشته شدن او معه عیال
واطفال هم گوارای طبع رحیم نبود پس صلاحی بخاطر الهام
مناظر تجویز فرموده بعبد الرسول خان و محمد غیاث ارشاد
نمود که چون ملک و دولت دنیا در معرض زوال است
و مارا جز ثبت کردن نام خود بر نگین روزگار منظور نیست
اگر خاطر عبد الحلیم خان طالب صلح و امان است لازم که
گروهی را از افواج قاهره از درون رفتن بقلعه مانع نشود
تا بر فراز فصیل ساعتی چند نشان حیدري برافرازند و طنبور
فیروزي بنوازند اگر اطاعت این امر از موکّل شما بوقوع
خواهد رسید خط عفو بر جریدهٔ جرایم او کشیده خواهد شد وکلا چون
این نوید شنیدند مانند بلبلان فصل بهار ترنّم کنان و بال
افشانان بقلعه شتافته گلبانگ تهنیت بگوش عبد الحلیم خان
رسانیدند چون بصرصر حوادث چراغ عقل عبد الحلیم خان

خاموش شده بودتن برضا در داد و علاوه آن تاکید پسر
روشن ضمیر او که رزّاق شاه نام داشت معین استرضای
خاطرش شده تمامي مستحفظان قلعه و سرداران افاغنه را که
طالب نام و ننگ و خواهان جنگ بودند بیرون قلعه
فرستاد . بمجرّد بدر شدن آن جماعه چهار هزار سپاهیان بار
بوقلمون پوش اژدها خروش باد و نشان ظفر توامان که
حسب الحکم نواب فلک جناب مستعد بودند درون
قلعه بي مزاحمت اغیار شتافتند و زیارت خان حلیم الطبع
که در دیوان خانه چون سنگ فرش پای استقلال
بر مسند فشرده بود دریافتند پس بهادران قانون شناس
بر در حصار و حرم سرا و کارخانجات او محافظان معتمد گذاشته
و خان والاشان را در پالکي برداشته بحضور فیض معمور
نواب ثریّا جناب آوردند نواب همایون طالع خان ذي شان
را معه تمامي اهل حرم او و بهلو خان نام دامادش در خیام
علحده باحترام فرود آورد و بعد ازان میر علي رضا خان را برای
حفاظت شهر کرّپه و انتظام ملک توابع آن سرفرازي
بخشیده بسمت دار الاماره سرینگپتّن کوس مراجعت
کوفت و با هزاران فرّخي و فیروزي سایه شفقت
بر مفارق عالمیان گسترده دیدهٔ انتظار دیدهٔ منتظران را نور

وسینه را سرور عطا فرمود و به کار پردازان بارگاه شوکت
حکم شد که نواب عبد الحلیم خان را معه لواحقانش در
آبادي گنجام بمکان متنزّه و مصفّا باحترام نگاهدارند و تا درانجام
ضروریات شایسته و دیگر لابدّیات هیچ گونه تصدیع نیابد
احتیاط بعمل آرند چنانچه عبد الحلیم خان دران مقام چندی بآرام
بسر برده از دار فنا بعالم بقا پیوست و تبعه و لحقه او هم یکی بعد
دیگری انتقال نموده از کشاکش مکارهٔ دنیوي وارستند ؛



فوج کشي نمودن نواب حیدر علي خان بهادر بعزم
تسخیر پائین گهات بترغیب نواب نظام علي خان ناظم
حیدرآباد وکارپرداز ریاست پونه که در سنه یکهزار
ویکصد ونود وچهار هجري بوقوع انجامید وفتوحاتی که
دران نواحي نصیب اولیای دولت قاهره گردید ؛

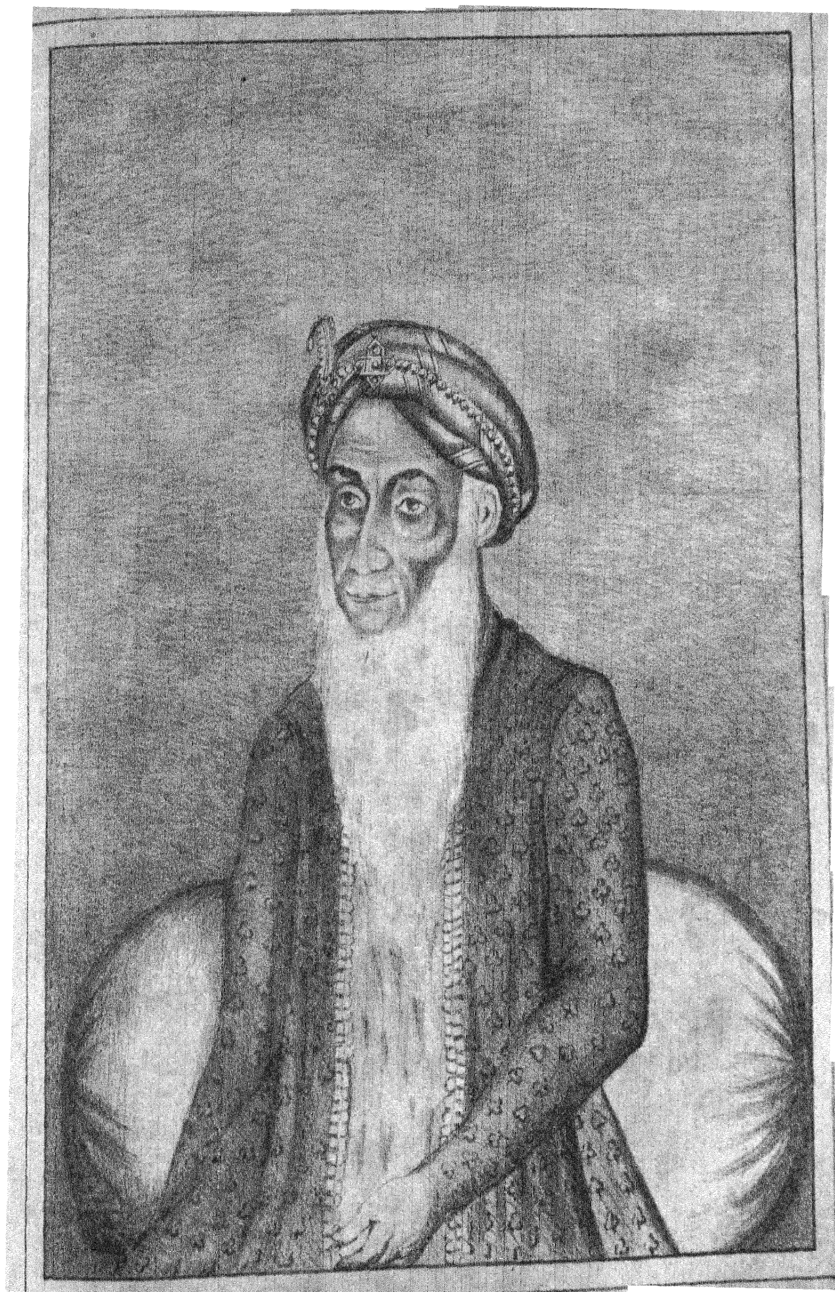
هرچند دانایان پیشین بغض و عناد و حسد و حرص را از جمله
خصایل رذیله وافعال ذمیمه شمرده اند مگر اهل دول را که
انتظام ممالک و ازدیاد خزاین و وفور سپاه و توسعه ملک
بحکم حاکم حقیقي وابسته رای صافي و کف کافي ایشان
است ازین معني گزیر نیست بل خون هزاران هزار
عباد الله ریختن و در اکناف عالم بصرصر قهر طوفان بلا انگیختن

از لوازم اُلو العزمي است درین ایّام میمنت انجام که دولت واقبال چون بندگان حلقه بگوش جبین نیاز بر آستان فیض نشان نواب حیدرعلي خان بهادر نهاده بود و فتح و نصرت چون شاطران غاشیه بدوش بر در بارگاه فلک اشتباه استاده فوج ظفر موج .بهر طرف که رومی آورد فتح و فیروزي همعنان می دوید و هر سرداریکه گردن رعونت می افراخت سرش از تن جدائي می گزید حکّام اطراف را بمعاینه ترقّي جاه و حشمت روز افزون خار حسد در دل می شکست علی الخصوص ناظم حیدرآباد و حاکم پونه که کمال دولت نواب حیدرعلي خان بهادر را زوال شوکت خود می دانستند بنابران باهم متفق شده شب و روز درهمین تدبیر بودند که بنوعی اساس ریاست و دولت نواب فلک جناب را متزلزل باید نمود مگر چون یقین داشتند که باآن بهادر در میدان جنگ آویختن پنجهٔ خود را رنجه کردن است قرار برستیزد آویز نمیدادند و به رد و قدح تدابیر خود باهمدگر مشورت واستصلاح کرده هردم بنای تدبیر بوضع دیگر می نهادند آخرکار بعد تامّل و تفکر بسیار رای ها بران قرار گرفت که چون شبدیز همّت و شجاعت صاحبان انگریز در کشورکشائي گرم مهمیز است و توپخانه آتش بار آن گروه باشکوه

چون برق لامع خرمن سوز و بلا انگیز صلاح آن است که
نواب بهادر را برای جنگ صاحبان انگریز ترغیب باید نمود
و خود محفوظ از دست برد هر دو سردار ذوالاقتدار تماشائی
بوده بر بستر راحت باید آسود پس باین تدبیر درست
ناظم حیدرآباد و کارپرداز پونه مراسلات معه تحایف و نوادر
بحضور نواب حیدرعلی خان بهادر بدین مضمون ارسال
داشتند که تسلط صاحبان عالیشان انگریز بهادر منجر
بمفاسد عظیمه است و چون ممالکت وسیع بنگاله که نقطه
انتخاب دفاتر اقالیم سبعه است بزور بازوی شجاعت
در قبضهٔ اختیار آن گروه والاشکوه درآمده و حاکم ملک
پائین گهات نیز اطاعت ایشان سرمایهٔ آرام خود
دانسته در کنف حمایت آن قوی بازوان غزیده درینصورت
یقین که بمقتضای اُولوالعزمي دست تصرّف براقلیم بالاگهات
و پونه و حیدرآباد هم دراز خواهند نمود لهذا لازم هوشمندي
آن است که پیش از وقوع طغیان سدّی برروی سیل
دمان باید بست و چون آن جماعه بیدار دل هشیار
مغز بحمایت راگهوشتي که برادرزادهٔ رشید خود را
به خنجر بیداد ذبح نموده بود پرداخته اند و اختلال کلّي در ریاست
پونه انداخته این معني دلیل قاطع است که صاحبان عالیشان را

بار ئیس پونه صفای قلب حاصل نیست نظر برین وجوهات
ارادهٔ تسخیر بندر بمبئی که مقر جهازات صاحبان عالیشان
است مصمم کرده ایم ترصد که آن موید بتائیدات ربانی هم در
معاملهٔ جنگ وجدل صاحبان انگریز بهادر باما شریک و یکدل
باشد نواب والاجناب بعد دریافت مضامین آن مکاتبات
بهر دو سردار ذو الاقتدار جواب قلمی ساخت که چون آن
صاحبان زمام اختیار مهمات مالي وملکي خود بکف اختیار و قبضهٔ اقتدار
کارپردازان نادان سپرده اند بنابران شاهد تمنا در مرآت
حصول رخ نمی نماید و بتجربه رسیده که عهود و مواثیق هر دو سرکار
دولت مدار از پایهٔ اعتبار ساقط است و افواج ایشان بهنگام
جنگ در فکر نام و ننگ نمی کوشند و از جانفشانی خایف
شده و سلامت نفس خود بر تحمل مصاعب و متاعب
مرجح دانسته پای همت در گلیم نامردي می پیچند ورو در نقاب
نامرادي میپوشند و باکسانی که ارادهٔ مخاصمت و منازعت
منظور خواطر کرده اند آنها گروهی اند یکدل و یکزبان هر نفس و هر لمحه
بکار خود هوشیار اند و بظاهر اگرچه کم می نمایند اما بمعني بسیار اند
از بسکه حمیت مردانگي گریبان گیر خاطر صاحبان عالیشان است
از گریختن عار دارند و از آنجاکه از جام شجاعت نشهٔ رسا دارند
در میدان رزم کشته شدن را حیات جاوید می شمارند با این

چنین صاحب جگران پنجہ نمودن کار ہر بیدل ہراسان نیست و با این قوی بازوان مشکل پسند دعوی مقاومت آسان نہ پس درین باب مشاورت کردہ اگر فی الحقیقت فتنہ خوابیدہ را بیدار کردن ضرور دانند لازم کہ افواج و خزاین جمع نمودہ از دار المقرّ خود خیمہ بیرون زنند و از ممالک محروسۂ خود برآمدہ در ملک پائین گھات درآیند در آنوقت این دوستدار ہم از شراکت پہلوتہی نخواہد کرد و اگر این بار ہم مثل سابق نقش بر آب می کشند مخلص را ازین تکالیف مالا یطاق معاف دارند چون این جواب بہ پیش ناظم حیدرآباد وکارپرداز پونہ رسید باہم گرمشورت نمودہ مرّةً بعد اولی بنواب حیدر علی خان بہادر پیمان را بایمان مستحکم نمودہ قلمی ساختند ورای ہابران قرار گرفت کہ ناظم حیدرآباد برای انتزاع و تسخیر راج بندری و مچھلی پٹن پای در رکاب اشہب ہمت نہد وکارپرداز پونہ افتتاح بنبئی بندر را پیشنہاد خاطر سازد و نواب عالی جناب برای انصرام مہم پائین گھات بطرف آرکات کہ دار الامارہ آن ملک است با فوج ظفر موج بتازد بعد ملاحظہ مراسلات اگرچہ نواب برہنمائی عقل مآل اندیش یقین میدانست کہ گل اقوال ناظم حیدرآباد وکارپرداز پونہ رنگ وبوی راستی ندارد مگر امتحان عہد و پیمان



صفدر علی خان عرف عبد الکریم و

کریم شاه بهادر برادرِ بادشاه خلد مکان ٹیپو سلطان شهید در عمرِ هشتاد و دو سالگی در سنه ۱۲۴۶ هجری برحمتِ حق پیوستند

هر دو دولتمند مطمح نظر در بین فرموده باحضار لشکر قیامت اثر
فرمان داد و بایام معدود چون ساز و سامان حرب پیراسته و لشکر
نصرت پیکر زیر لوای آسمان سای آراسته شد و بخشیان
عظام عرض سپاه رزم خواه دیده افراد موجودات سپاه بنظر
اقدس گذرانیدند واضح گردید که دوازده هزار سوار رساله خاص
و بیست و دو هزار سوار یغماگرد و پانزده هزار سوار سلحدار و بیست
و چهار هزار سپاهیان بار تهوّر شعار سوای افواج راجگان سعادت
آثار بر آستان دولت حاضراند پس در اواسط ماه رجب
سنه یکهزار و یک صد و نود و چهار هجري نواب هلال رکاب
باآن افواج قاهره و هفتاد ضرب توپ قیامت آشوب و چند
هزار اشتر محموله زنبورک و بان و چند هزار جزائل بردار مانند بحرِ
زخّار بطرف آرکات موج زن گردید و از معبر حکم عبور فرموده
در نواحي کالسپاک قبهٔ بارگاه باوج ماه برافراخت و شاهزادهٔ کهین
نواب صفدر علي خان بهادر عرف نواب عبدالکریم بهادر را
بافوج سواران یغماگر بطرف محمود بندر روانه فرمود و خود بدولت
و اقبال از آنجا نهضت فرموده کوهچه ترنامل را از دست محافظان
ناظم آرکات بر آورد پس ازان قلعه چیت هته را از قبضهٔ
تصرّف کریم بخش نام قلعه دار بعد محاصره و زد و خورد مستخلص
ساخت و ازین مقام میمنت فرجام شاهزادهٔ والاشان

طیپو سلطان را با فوجی قوي به تسخیر آرني و تمري نام زد فرموده خود بافوج بیکران و توپخانه آتش فشان لوای آسمان سای سمت شهر آرکات برافراخت و بمنزل مقصود فایز شده باطراف غالب پوره مضرب خیام اقبال نموده حصار عالم پناه را بمحاصره درآورده غلامان جان نثار و فدائیان شیرشکار را برای آراستن مورچال و دمدمه و ساباط حکم محکم صادر فرمود و اندرون قلعه نایب آنصوبه که بخطاب راجه بیربر امتیاز داشت و دیوار حصار عالم پناه که محافظ شهر است بنا نهادهٔ او است و نجیب خان سالار جنگ بهادر با پنجهزار سپاهیان بار و دو هزار سوار و چهار صد مردم اشراف دار الاماره را بذخایر ماکولات و آلات حرب مملو ساخته آمادهٔ رزم و پیکار گشتند و علاوه آن سه هزار کس از سکنای شهر که عیال و اطفال در شهر داشتند باقتضای پاس حرمت فدائي وار کمر جان سپاري بسته پیش نایب صوبه جمع آمدند و از انعام نقود و خلاع خوشدل شده بر برج و باره حصار بر آمده دست جرات گشادند و پای ثبات افشردند و وکلای آتش زبان کوله دهان از طرفین تگاپو آغاز نهادند چون سخن بدینجا رسید برای شادابی سخن و درستي سلسلهٔ عبارت برخي از روداد لشکر نصرت پیکر شاهزاده عالم و عالمیان جناب مستطاب طیپو سلطان و شاهزاده والامناقب نواب

صفدر علی خان بهادر نوشتن ضرورت افتاد بررای بیضا ضیای متفحصان اخبار ستتر نماند که چون اوّل شاهزاده کهین از حضور پدر والاقدر بشرف رخصت یافته بمحمود بندر شتافته بی ممانعت و مزاحمت غیری به ایلغار تاخت و وقت شب فایز منزل مقصود گردیده معموره مذکور را که ملجا و ماوای تجّار ذوالاقتدار بود محاصره نمود و خانهای سوداگران بجاروب غارت پاک رفته بسته های اقمشهٔ الوان و امتعه نوادر دوران و خریطه های سیم و زر و درجهای مروارید لعل و یاقوت و گوهر را متصرّف گردید و اثاث البیت خانه محمد مکرم نام سرحلقهٔ اهل تجارت را که سه منزل جهاز پر از متاع گران قیمت از بنادر و ولایت دوردست بصرف چند کرور روپیه طلبیده نگاهداشته بود و سی و پنج زنجیر فیل گران بها و شصت راس اسپان پیکو که گوی سبقت از صرصر می ربودند و بسته های قماش کشمیر و بنگاله و بنارس و چین و برهان پور و مچهلی پتن که دیدهٔ روشنان فلک از دیدن آن خیره می شد بالکل بحیطهٔ ضبط در آورده و بر پشت افیال و اشتران و گاوان و عرابه ها بار کرده و محمد مکرم مذکور را معه اثاث مذکور خانه اش اسیر نموده طبل مراجعت کوفت و سالماً و غانماً بحضور پر نور نواب مستطاب سعادت زمین بوس دریافته سرمایه مفاخرت اندوخت و مهین پور خاندان عظمت

و سلاله دودمان شوکت که بسمت آرني سمند آهوتگ
را سبک عنان فرموده بود چون سواد مقام سطور مضرب
سرادق جاه وجلال گردید بهادران رزم دوست را براي محاصره
قلعه فرمان داد و بدر الزمانخان بخشي حسب الامر قضا جریان
دریک روز دمدمه رفیع بسته و توپ قلعه شکن بالا برده چند
گوله توپ بطریق رقعه دعوت از طرف مهتر عزرائیل
پیش حسین علي خان قلعه دار و تابعانش ارسال نمود قلعه دار
مذکور که صورت میدان جنگ را گاهي در مرآت خیال هم
مشاهده نکرده بود بمجرّد نزول گوالیل دل از دست داده باکاید
قلعه شتافته و سر از پا نشناخته پیش بدر الزمان خان حاضر شد
و همراه آن بهادر سعادت ملازمت شاهزادهٔ همایون طالع
حاصل نموده بعرض پرداخت که چون در قلعه سادات بسیار
متمکّن اند نظر بر حفاظت ناموس شان قلعه تسلیم ملازمان عالي
نمودم والا تا سلامتي من افتتاح قلعه ممکن نبود شاهزادهٔ جوان
بخت والا گهر بریاوه گوئي و ژاژخائي او متبسّم شده او را بموکلان
سپرد و در قلعه تهانه مستحکم از مجاهدان رزم خواه قایم فرموده و سیدي
امام نام شخص معتبر را بخدمت قلعه داري نواخته نواحي تمري جولان گاه
هیونان گیتي نورد ساخت وقلعه دار آنجا هم که در جلگرداري بر حسین علي
خان تفوّق مي جست پیش از آنکه صداي توپ موجب

تشویش دماغ کرد قلعه باولیای دولت تسلیم نمود و از محنت محافظت قلعه برآسود پس ازان شاهزادهٔ فیروز بخت قلعه ترواپور وکاویری پاک مسخر فرموده وتهانجات قوي قایم نموده بطرف اردوی ظفرقرین طبل مراجعت کوفت ؛



ذکر تشریف آوري جنرل منرو صاحب بهادر ازمدراس سمت کنچي وورود کرنیل بیلي صاحب بهادر ازطرف منگل گري وخرامیدن کرنیل صاحب بهادر ازین دنیای فاني به بهشت جاوداني وتسخیر فرمودن نواب کامیاب قلعه آرکات را بعنایت یزداني واسیرشدن شکوه الملك نصیرالدوله عبدالوهّاب خان برادر نواب محمد علي خان والاجاه برکوه چندرگري بقدرت ایزد سبحان با دیگر سوانح که درهمین سال روی نمود ؛

چون بیاوري افضال ایزد بی مثال و تائید اقبال قلاع منیعه و رفیعه متعلّقه ملک پائین گهات بتصرّف اولیای دولت نواب حیدر علي خان بهادر درآمد واز تضئیق محاصره کار بر محصوران قلعه آرکات هم هر روز تنگ ترمیشد نواب محمد علي خان والاجاه که در قلعه دیگر دور از دارالاماره بسرمي برد تاب مقاومت درخود طاق دیده بحضور صاحبان عالیشان انگریز بهادر زار نالیها نموده استعانت

جست و صاحبان والاعزم جنرل منرو صاحب بهادر را با شش
هزار سپاهی و یک هزار و پانصد ترک سوار و دو پلتن گوره شرف
رخصت بخشیدند و چون دران ایّام نواب بسالت جنگ
ناظم ادهونی از اندیشهٔ ترک تاز لشکر نواب حیدر علی خان بهادر
تعلّقه کویور را برای مصارف لشکر قاهره انگریز بهادر تفویض
نموده بود و کرنیل بیلی صاحب بهادر برای انتظام آن ملک
نهضت فرموده مگر پیش ازان که فایز بمنزل مقصود شود
در اثنای راه خبر تشریف آوری جنرل منرو صاحب بهادر استماع
فرموده باسه پلتن سپاهیان رزمخواه و چهار صد جوانان شمشیر
زن ولایت و هشت ضرب توپ بسمت آرکات
معاودت نمود چون منهیان این خبر بسمع نواب بهادر
رسانیدند شاهزادهٔ جوان طالع باسواران خاص و سلحداران
بااختصاص و چهار ضرب توپ برای مقابله کرنیل صاحب
موصوف دستوری یافت و بسواران یغماگر و بان داران
بسرکردگی سیدی هلال که از زمرهٔ عماید و مرد شجاع بود فرمان
شد که باطراف لشکر قاهره جنرل منرو صاحب بهادر ترک تازی
نموده بانسداد رسد رسانی جمیله برروی کار آرد و اگر فوجی دیگر
بطریق کمک رسد جنگ را آماده باشد چون شاهزاده رستم
صلابت را با فوج کرنیل صاحب بهادر در سواد آبادی ستوید

مقابله دست داد خود شروع جنگ بشیلک توپ و تفنگ کرده سواران را حکم فرمود که گرد و پیش لشکر انگریز بهادر از هر طرف که توقع رسیدن رسد باشد چپادل انداخته دست یغما بر کشایند چنانچه سواران تیز جلو چنان بانسداد طرق و شوارع کوشیدند که توقع رسیدن ماکولات بالکل مفقود گردید مگر کرنیل صاحب بهادر ازین همه رنج و تعب بمقتضای شجاعت ذاتی که ازبد و فطرت مخمّر ذات والاصفات آنجماعه اولوالعزم است مطلق هراسی بخاطر راه نداده عازم جنگ شده بفاصله شش کروه از قلعه کنچی رسیده دایره فرمود و از حالات عسرت اذوقه و غیره دکاه بخدمت جنرل منرو صاحب بهادر اطلاع قلمی فرمود جنرل صاحب موصوف بمجرّد مطالعه مکاتبه یک پالتن مکمّل و چهار کمپنی سپاهیان تازه زور از لشکر خود منتخب فرموده معه سامان رسد و باروت و گوله و دیگر ضروریات از ماکولات و مشروبات روانه فرمود و خود هم عزم ملحق شدن بکرنیل صاحب مصمّم نمود مگر چون شعبده بازی تقدیر گنجایش پذیر ضمیر کسی نیست چنان اتّفاق افتاد که بعد رسیدن سپاه کمکی و اذوقه لشکر کرنیل صاحب بهادر را تدبیر شبگیر زده رسیدن به کنچی که چندان بُعد مسافت نداشت بخاطر نگذشت و نظر بر آرام سپاه رزم خواه خود همانجا مقام فرمود لیکن چون جاسوسان این خبر بنواب حیدر علی خان بهادر رسانیدند

فکر آنطرف مرجّح بر جمیع مقاصد داشته محاصره آرکات معطّل داشت و پنجهزار سوار برای غارتگری ملک راجگان نواحي آرکات تعین فرموده خود باتمامي فوج دریاموج ایلغار کرده وقت دمیدن سفیده صبح حینیکه کرنیل صاحب بهادر طنبور کوچ نواخته عازم کنجي بود در میدان رسیده به بهادران جان نثار حکم داد که فوج انگریز بهادر را از چار سو احاطه کرده راه رفتن بسمت کنجي سدود سازند. بمجرّد صدور حکم قضا شیم غلغله در زمین و زمان افگندند و سر تیغ و سنان نیزه بعزم خونریزي بلند کردند ؛

نظم

چو شد صبح نواب گردون جناب — علم زد دران دشت چون آفتاب
برآراست برتن سلاح نبرد — پراز شور شد لنبذ لاجورد
ز بار سمندش بمیدان کین — خم افتاد در پشت گاو زمین
وزان سوی کرنیل صاحب وقار — تگاور برانگیخت درکارزار
برآشفت آن میر عالي جناب — ز عرعر گرد برد اندر شتاب
بفرمان او جمله فوج فرنگ — کشیدند صفهای کین بی درنگ
بفرّید کرنیل درپیش صف — نهنگی بزیر اژدهای بکف
دو لشکر بمیدان کین آمدند — ز غیرت جبین پر ز چین آمدند
جوانان بمیدان کشیدند صف — دها ده برآمد ز هر دو طرف

چو غرّید توپ دمان در مصاف　　بلرزید سیمرغ در کوه قاف
چو زنبورک جان ستان شور کرد　　تن پر دلان شان زنبور کرد
خدنگ پرکرگسین وقت جنگ　　پس وپیش پران چو خیل کلنگ
روان بان ها در هوا بی حساب　　بر جم شیاطین چو تیر شهاب
بنادیق مردان عالي دماغ　　صدا متّصل داده چون خیل زاغ
زخون دلیران بمیدان جنگ　　سراسر زمین گشت بیجاده رنگ

القصّه دران آشوب گاه رشک محشر سپاهیان لشکر انگریز بهادر جنگی که ناسخ کارنامهٔ رستم واسفندیار باشد بظهور رسانیدند وقریب سه هزار کس از بهادران صف شکن لشکر نواب حیدر علي خان بهادر را شربت مرگ چشانیدند مگر کرنیل صاحب بهادر هر چند عزم نمود که جنگ کنان خود را تا معمورهٔ کنجي رساند لیکن چون محمد علي کمیدان وشیخ الله بافوج قوي وموسیر جاني فرانسیس باجوانان بار وموسیر لالي فرانسیس که از پیش بسالت جنگ ناظم ادهوني برخاسته آمده بحضور مقدس نواب عالي جناب رسیده باده هزار سپاهیان بار وپانصد کلاه پوشان ویکصد وپنجاه سوار از قوم الیمان در زمرهٔ ملازمان منسلک بود از چهار طرف هجوم آوردند وبه شلک اتواپ وبنادیق وآتش دنباله دار بان شور قیامت برانگیختند مردم بسیار از فوج انگریز بهادر مجروح وبیروح شده سرخروئي ابد اندوختند وکرنیل صاحب

بهادر در پناه باغی باباقي ماندگان پای شجاعت استوار داشته
ومتحمل این صدمات شده بجواب دهي این همه افواج مي پرداخت
درین اثنا گوله توپی در ذخیرهٔ باروت لشکر کرنیل بهادر که در پناه
درختان بر عرابه ها بار بود رسیده آتش فتنه برافروخت و شعله
زن گردیده خرمن وجود بسیاری از جوانان کار آمدني پاک بسوخت
کرنیل صاحب بهادر چون معاینه فرمود که آتش فتنه انگیخته و شیرازه
جمعیت سپاهیان گسیخته شد بادلی قوي پابدامن صبر پیچیده
سپاهیان باقي مانده را جمع ساخته تقید شاناک انداختن مي کرد
که ناگاه موشیر جاني وموشیرلالي فرانسیسان با فوج خود ها هجوم آوردند
وکرنیل صاحب بهادر اسیر سر پنجه تقدیر گشت چون میدان
جنگ از وجود آن بهادر با نام وننگ خالي گشت سواران یغماگر
از لشکر نواب حیدر علي خان بهادر از جوانب تاختند وبسیاری
را بقید اسیري آورده اهل بنگاه وتمامي لشکر غارت ساختند
نواب بهادر بعد دست داد این فتح نمایان شادیانه نواخته بطرف
لشکر جنرل صاحب بهادر که در سواد کنجي سرادق جاه وجلال
بر پاداشت نهضت فرمود وبفاصله دو فرسنگ شتافته بارگاه
باوج مهر وماه برافراخته سواران یغماگر را برای انسداد طریق رسد حکم
فرمود اما چون خبر اسیري کرنیل بیلي صاحب بهادر وپامال شدن
لشکر همراهي وي بسمع عالي جنرل صاحب بهادر رسید با فوج

قلیل با آنچنان لشکر کثیر در آویختن و جوانان کار آمدنی را ناحق درکام
نهنگ انداختن از آئین شجاعت وکارداني بعید تصور فرموده
وجنگ را بر وقت قابو منحصر داشته بتوزک شایسته شب هنگام
بطرف جنگل و بیشه طبل کوچ نواخت و یغماگران لشکر
نواب حیدر علي خان بهادر که باستماع این خبر تعاقب شتافته
بودند بی نیل مقصود معاودت کرده بار دوی معلی پیوستند نواب
بهادر چون بمیزان عقل سنجید که حالا بعزم رزم جنریل صاحب
بهادر قصد کردن سودی ندارد در روز دوم از آنجا کوس نهضت بلند
آوازه ساخته باز شهر آرکات را محاصره فرمود بهادران حسب الحکم
اقدس به بستن دمدمه و ساباط کوشیدند و از ریزش گوالیل
قلعه شکن و بانهای آتش افکن روی هوا را پوشیدند محصوران
خسته جان در آنحالت اضطرار که شعله بجان و کارد باستخوان
رسیده بود جگرداري را کار کرده بدفع حمله هاي البرز شگاف
می کوشیدند و از ضرب گوله و بان سینه ها را سپر تیر قضا ساخته شربت
واپسین می نوشیدند دو کمپني سپاهي که تربیت یافتگان لشکر
جلالت اثر انگریز بهادر بودند بر فصیل قلعه پای ثبات افشرده
چنان جنگ رستمانه می کردند که دیده نظارگیان از مشاهده چابک
دستي شان خیره میشد و درین جنگ نواب حافظ علي خان
که بامدادي جناب مستطاب نواب معلی القاب شرف

اختصاص داشت بروضهٔ رضوان خرامید و دیگر چند سردار نامي و سواران
و پیادگان کار آمدني هم شربت شهادت چشیدند و از محصوران
سیّد فرید الدین خان که کوتوال شهر و آنصوبه بود و بحلیهٔ شجاعت
آراستگي داشت داعي اجل را لبّیک اجابت گفت آخر
چون ایّام محاصره بسه ماه کشید و از بیرون کسی بمدد قلعه گیان نرسید
و آلات حرب هم بنهایت انجامید و دیوار قلعه هم بضرب
گوالیل مشبّک و منهدم گردید شبي نواب والاجناب
بکمال غضب بهادران لشکر را قدغن بلیغ برای تسخیر حصار
فرمود و آنجماعه جان نثار نردبان های استوار بر فصیل و کنگره حصار
استوار کرده بالای فصیل برآمدند و محافظان برج دباره را علف تیغ
بیدریغ نموده اچناپندت را معهٔ عیال و اطفال بدام اسیري
کشیدند و ارشد بیگخان و حسیني یار خان سردار شریف زادگان
شهر که برای مدد اچناپندت فراهم شده بودند و سیّد حمید کمیدان
و دیگر چند کس که اعزّه و متشخّص بودند بقید افتادند مگر نجیب خان
با سپاهیان انگریزي در قلعه ارک درآمده ابواب را مسدود کرده
آماده جان سپاري نشست علی الصباح چون نواب معلّی
جناب قرین خوشدلي و شادماني داخل شهر شده حکم منادي صادر
فرمود که کسی از لشکریان و یغماگران دست بمال و ناموس رعایا
و جمیع سکنه قلعه دراز نکنند بعد انقضای دو سه روز یکی از معتمدان

معه قول نامه امان جان وناموس پیش نجیب خان وسرگروه
سپاهیان انگریزی رفته وباستمالت پرداخته بحضور عالی حاضر
آورد ونواب والاجناب بپاس قول نامه خود آنهمه را باعزاز واکرام
شایسته شرف رخصت بخشید ودوصد سواران بطریق بدرقه
همراه فرمود که بچینا پتن برسانند وسید حمید کمیدان که مرد شجاع
بود چون استرضای خاطر خود برای نوکری حضور ظاهر نمود نواب
ستطاب او را بعطای یک منزل پالکی وخلعت خاصه وسرداری
چهار هزار تفنگچی وچهار صد روپیه مشاهره ذات بنواخت وعلاوه
آن هر کس از شرفا ونجبای سکنهٔ شهر جبین ارادت بر عتبه
اطاعت سود هر یکی را فراخور قدر ومنزلت بعطای خلاع وجواهر
تقرر مواجب عذب البیان ورطب اللسان فرمود ومیر محمد
صادق را که از اولاد میر احمد خان جاگیردار صوبه سرا بود واز مدّتی
بکوتوالی شهر آرکات بسر میبرد بصاحب صوبگی آرکات
فرق عزت برافراخت چون نواب فریدون فراز فکر رفاه حال
رعایا وانتظام کارخانجات متعلقه قلعه مطمئن گردید شاه کریم الله
چشتی وعلی رضا خطیب ونور علی شاه متولّی روضهٔ مقدّسه ومنورهٔ
مقبول درگاه یزدانی وخلاصهٔ موجودات سبحانی گنجور اسرار
حضرت منّان جناب ستطاب حضرت طیپوستان قدس
سره العزیز که صاحب ولایت آن دیار واز اعاظم اولیای روزگار اند

سعادت قدوم میمنت لزدم بدرگاه آسمان جاه مبذول داشته تبرکات روضه قدسیه و تسبیح خاک پاک ویک جلد کلام مجید مرقومه ولایت بحضور نواب حیدر علي خان بهادر که نظر کرده خاصان وچراغ نور پرورد سایهٔ دامن عنایت حضرت رحمان بود گذرانیدند نواب قدر شناس آن بزرگ کردگان ایزدي را ازحالات وکرامات جناب مغفور حضرت طیپوستان مبرور تادیر بسخن درپیوست وبوقت رخصت دامن امید هریک را به نقود فراوان مالامال ساخته یکصد ویک اشرفي بطریق نذر وشامیانه زربفت مع استادهای طلا برای آستان ملایک آشیان حضرت طیپوستان علیه الرحمة والغفران ارسال داشت وبداروغه مطبخ خاص حکم شد که اطعمه لطیفه ونظیفه فراوان بتکلف تمام درروضهٔ مقدسه تیارسازد واز قسم عطریات وگلهای الوان ودیگر همه ضروریات شایسته که بوقت فاتحه احتیاج تلاش هیچ شي نیفتد از کارپردازان هرکارخانه گرفته ببرد چنانچه حسب الحکم بعمل آمد درین ثنا زباني جواسیس بعرض همایون رسید که عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علي خان والاجاه قلعه چتور را از ذخیره واسباب حرب انباشته وحفاظت بذمه دیوان خود وچند نفر راجگان موافق گذاشته خود در قلعه چندرگري قیام ورزیده واراده دارد که عنقریب بچیناپتن رسیده واز صاحبان

عالیشان انگریز بهادر استمداد نموده بطرف آرکات رو آورد
نواب والاجناب را باستماع این خبر شعلهٔ غضب ملتهب
شده خواست که برای استیصال عبدالوهاب خان پای در رکاب
اشهب همت در آورد مگر میر علی رضا خان بسابقه معرفتی که
باخان والاشان داشت طرح شفاعت ریخته بعرض پرداخت
که عبدالوهاب خان از برادر خود رنجیده در گوشهٔ قناعت
آرمیده است آن بیچاره چه قدرت دارد که اندیشهٔ جنگ
با عساکر نصرت قرین در ضمیر بگذراند بل یقین است که اگر
از حضور حرف طلب بر زبان گذرد خان بدی پرهیز پای سر
شتابد و سعادت ملازمت دریابد نواب والاجناب را
بآب استمالت میر علی رضا خان آتش قهراندکی منطفی شده
بمیر معین الدین عرف سید صاحب برادر زادهٔ میر علی رضا خان
فرمان قضا جریان صادر شد که با فوجی از دلیران صف شکن بر جناح
استعجال شتافته عبدالوهاب خان را بحضور انور حاضر سازد و بمیر
علی رضا خان حکم شد که با فوج همراهی خود برای گوشمال راجگان نواحی
آرکات و انتظام ملک روانه گردد و شاهزاده والا تبار عالیمقدار را
به جمعیت پنجهزار سپاهیان بار و ده هزار پیاده احشام و یکهزار
سوار برای افتتاح قلاع غربی آرکات و ضبط ملک توابع آن شرف
رخصت ارزانی فرمود چون سید صاحب با جنود قاهره سرگرم

خدمت ماموره خود شد اول بقلعه چتور رسیده بمحاصره پرداخت
وقلعه دار را برای سپردن قلعه پیام داد چون قلعه دار عذر عدم اجازت
عبد الوهاب خان درمیان آورد سید صاحب روز دیگر دامن
شجاعت بر کمر همت استوار کرده راه بالا دوي پیش گرفته
چنان سعي مردانه بکار برد که کار بالا روندگان بالا گرفت و بالا نشینان
بضرب تیغ وسنان وشلک بنادیق آتش فشان از اوج رفعت
بحضیض نیستي افتادند وآن حصار فلک آثار که افتتاحش باین
سرعت از اندازهٔ فهم ووهم متجاوز بود مفتوح گردید سید صاحب
بعد این فتح نمایان تمامي اموال وآلات حرب بتصرف خود
آورده وقلعه دار معتمد در قلعه گذاشته گرم وگیرا بسمت قلعه چندر گري
بشتافت ودر سواد آبادي که در دامن کوه واقع است نصب
خیام احتشام نموده رقعه بخان محصور متضمن ایمای حاضر شدن بحضور
نوشت از آنجا که خان ذیشان را باستماع خبر وحشت اثر
تسخیر شدن قلعه چتور طایر حواس از آشیانهٔ دماغ پریده بود
وشیران صاحب اقتدار واختیارش بمشاهدهٔ بوقلموني روزگار
ومطالعه صفحات ادبار سر بکنج خموشي کشیده ناچار خان امارت
نشان از اهل عزم استشاره صلح وجنگ نمود ودر تحریر جواب
مکاتبهٔ سید صاحب اهمال فرمود روز دیگر چنان اتفاق افتاد که
چندکس از لشکریان سید صاحب که برای هیمه بدامن کوه

رفتند و چند تن از سواران نیز بجستجوی کاه و دانه زین برابرش
کشیده بجولانگری در آمدند قلعه دار ساده لوح چون از فراز قلعه سواران
و پیادگان را مشاهده کرد حمل بر یورش گرده گلوله توپ از حصار
بر آنها انداخت پس وقوع این حرکت که منافی آثار صلح بود
بر طبع سید صاحب بهادر ناگوار آمده عرضداشت متضمن بغی
ورزیدن عبد الوهاب خان ارسال حضور انور نمود و توپی کلان
بر یکی از قلل رفیعه جبال بر آورده گلوله سر داد آن گلوله قلعه شکن
درون حرم سرای خاص خان رفیع المکان افتاده لرزه براندام پردگیان
تتق عفت انداخت و گوله دیگر بر بام مطبخ رسیده و سقف
را منهدم ساخته گرمی دیگ شجاعت خان را سرد ساخت
خان عالیقدر از وقوع این واقعه ها یله و معاینه جزع و فزع مستورات
حریم دولت بمرض خفقان مبتلا گردید و چون مریض سکته از
حس و حرکت باز مانده پا بر بستر مدهوشی دراز کشید مخدره
سرادق عفت آن خان عالیقدر چون خانصاحب را مانند چراغ
صبحدم در حالت نفس شماری دید التماسی از طرف خود
بدین مضمون نوشته پیش سید صاحب بهادر فرستاده که اگر
مدعا بگرفتن قلعه و ملک مقبوضه ما است حاضر است مگر چون
مزاج خاوند ما از جادهٔ اعتدال منحرف است به توپچیان حکم باید
داد تا از صدای توپ دماغ او را پریشان تر نسازند چون آن

مکاتبہ بسید صاحب رسید بجواب قلمی ساخت کہ بفراغ
خاطر تشریف باید آورد نوعی در پاسداری عزّت وحرمت شما
فروگذاشت نخواهد شد بعد رسیدن این مراسلہ خان جلادت
نشان معہ عیال واطفال خود از قلعہ بیرون خرامیدہ در لشکر سیّد
صاحب رسیدہ در خیام علاحدہ بر بستر راحت تکیہ زد و سید صاحب
قلعہ دار امانت شعار در قلعہ گذاشتہ واموال بحیطہ ضبط در آوردہ معہ
خان رفیع مکان وجمیع لواحق او طبل مراجعت نواختہ در حضور
اقدس نواب عالی جناب فایز شدہ سرمایۂ مفاخرت
اندوخت و نواب معلّی القاب خان سموّالمکان را معہ تبعہ
ولحقہ بدرقہ معقول ہمراہ دادہ روانہ سریرنگپتن فرمود وشاہزادۂ
جوان طالع پیر تدبیر کہ از حضور عالی شرف رخصت یافتہ بود در عرصہ
یک ماہ قلعہ ماہی مندل وکیلاس گدہ مفتوح ساختہ بالشکر
فراوان وآلات حرب بی پایان بطرف ساتگدہ کہ در ہفت
اقالیم مشہور است ودم ساوات باہفت اختر وذات
البروج می زند عنان عزیمت معطوف داشت و بمحاذی قلعہ
در میدان وسیع بسواری فیل چون مہر انور کہ از کوہ خاور طلوع
نماید خیرہ ساز دیدہ بدبینان شدہ توزک سواری بکمال جاہ وجلال
جلوہ گر فرمود ؛

نظم

سواران اسپان تازي نژاد ‏ بسرعت گرو برده از تند باد
زسم سواران زرین رکاب ‏ زره پوش گردیده ماهي در آب
سنان هاي نيزه بردي هوا ‏ چو انجم درخشان شده بر سما
علم هاي سرخ و سفيد و سياه ‏ بگرداند رنگ از رخ مهر و ماه
به بسته بهر توپ گلگون لوا ‏ چو آتش فشاند لب اژدها
زخيل جوانان بندوق بند ‏ فزوده دران دشت رونق دو چند
قباهاي رنگين بميدان جنگ ‏ چو ابر بهاري شده رنگ رنگ
درخشيدن چار آئينه ها ‏ شده صيقل زنگ از سينه ها
کمان کياني يلان کرده زه ‏ به ابروز کين بر فگنده گره
بدوش يلان نيزهٔ ده ارش ‏ سنانها بسم يافته پرورش
درخشان بنادیق زهر آبگون ‏ چو ماري که از پوست آيد برون

چون سواري شاهزادهٔ رستم صلابت دران ميدان وسيع باين دبدبه و صلابت نمودار گرديد اگرچه ولي محمد خان قلعه دار آن حصار فلک آثار و سيد مخدوم رساله دار و محمد مولا که از معتمدان نواب والاجاه محمد علي خان بهادر با دو هزار سپاهيان بار بمحافظت مامور بودند و قلعه از اذوقه و اسلحه معمور بود مگر از معاينه کوکبه جاه و جلال شاهزاده رستم شکار رنگ رو باختند و حفاظت جان خود را

بر صیانت قلعه مقدّم و مرجّح دانسته پیش از آنکه نوبت بشمشیر رسد سپر انداختند ولی آنکه وسیله انگیزند خود معه کلید قلعه بر در دولت سرا حاضر آمده باولیای دولت قاهره وا سپردند واز عنایت خاص بنوید جان بخشی سرفراز شدند پس شاهزاده والاتبار یکی را از معتمدان جان نثار معه جوقی از پیادگان بحفاظت قلعه گردون آثار گذاشته متوجّه تسخیر انبورگدّه که از آنجا بمسافت سه کروه واقع بود همیون جهان نورد را تیز گام فرمود اگرچه در حصار یکی از سران سپاه انگریز بهادر با معدودی از سپاهیان سکن داشت واذوقه هم ذخیره نبود مگر از انجاکه این جماعه شجاعت نهاد قلّت فوج خود را بنظر نیاورده بر سپاه کثیر حمله میفرمایند آنصاحب رسم جگر با همان چند سپاهی آماده رزم گشته پانزده روز داد تهوّر و قلعه داري داد و آخر کار چون دیوار حصار بضرب گوالیل بی شمار منهدم گردید صاحب مفخر الیه بیش ازین همراهیان خود را باتش سوزان انداختن مصلحت ندیده قلعه را تسلیم نمود شاهزاده کیوان منزلت قلعه داري تفویض زین العابدین خان نایط داماد اسد خان مهکري فرموده وطبل مراجعت نواخته بسعادت پای بوس پدر خورشید وقار رسید واز انجاکه نقش پذیر لوح خاطر عاطر نواب بهادر بود که هر طرف که شاهزادهٔ اقبال مند سمند گیتي نورد مهمیز می کند شاهد فتح در مرآت تمنّا رو می نماید ثانیاً حکم شد که برای کمک محمد علي کمیدان

عازم شده در تسخیر قلعه رای ایلور تدبیر فراوان وکوشش بی پایان
بکار برد اگرچه بسمع گرامي شاهزادهٔ بهادر زباني منهیان مفصل
رسیده بود که دران قلعه کرنیل لانگ صاحب بهادر پای ثبات
افشرده وقلعه را بماکولات ومشروبات وآلات حرب
وپیکار پرکرده است وتا که تمامي اردوي ظفرقرین جاده پیمای آنطرف
نشود محاصره آن قلعه متعذر است مگر چون از حکم قضا شیم گزیر نبود
تاآنکه هنوز گرمي زین از پشت اسپان محنت کشیده فرونشده بود
بازسامان سفر آراسته ره نورد شده ومحمد علي کمیدان رامعه فوج
همراهي او قرین رکاب سعادت داشته بسمت رای
ویلور شتافت چون کرنیل صاحب بهادر از ورود شاهزادهٔ
والاتبار خبر یافت فی الفور سپاهیان قادر انداز را بر کوه ساجره کوجره
ومرتضی گره تعین داشته واتواپ صاعقه بار در پناه سنگستان
تعبیه نموده چنان جنگهای رستمانه نمود که بهیچ نوع کمند تدبیر بذروه
تسخیر نتوانست رسید اگرچه محمد علي کمیدان مکرر حمله های مردانه
نمود وخواست که بر کوه ساجره به نردبان سعي صعود نماید امّا از شدّت
شلّک بنادیق واتواپ بالارفتن کار میسّر نشد شاهزاده والا
تبار چون افتتاح آن قلاع رابی رسیدن افواج دیگر وتوپ های
کلان متعذر دید بحضور نواب والاجناب عرضداشت نمود
نواب روشن ضمیر آن نور دیده شوکت را دور از نظر داشتن

و مردان کاري را پروانه وار بر آتش انداختن مصلحت ندیده پروانه کرامت نشانه در باب مراجعت صادر فرمود و بسردار سواران یغماگر حکم شد که سه صد سوار همراهي خود و یکهزار سپاهیان احشام تعاین آن جبال دارد تا بزدن راه رسد میکوشیده باشند وپس ازآن تسخیر ملک جنوبي آرکات منظور خاطر اقدس شده رستم علي خان با دو هزار سوار و دو هزار پیاده کرناتکي و یکهزار سپاهیان بار بافتتاح کوهستان چنجي دستوري یافت و روشن خان دسته دار حسب الامر والا با دو هزار پیاده و یکهزار جوانان بار و یکهزار سوار خوش اسپه به تسخیر کوه موکل نام زد گردیده بدانطرف بشتافت و باجماعتي که همراه داشت غربي قلعه در میدان سطح فرود آمده بمسطر جوزف که از طرف سرداران عالیشان انگریز بهادر بقلعه داري مامور بود پیام فرستاد که اگر بانواب حیدر علي خان بهادر مسلک اطاعت بپیماید و قلعه تفویض نماید مثل موشیر لالي بعطاي مناصب مناسب و جاگیر لایق سرمایه کامراني خواهد اندوخت مگر صاحب منخر الیه حمیت مردي را کار فرموده مطلق پیام صلح را بگوش رضا جانداد و باجوانان قوي دل آماده جنگ شد روشن خان چون باب صلح رابسته یافت آبادي دامن کوه را باتش غضب خاکستر ساخت و برین اکتفا نکرده عیال سپاهیان محصور که در قریات دامن کوه قیام داشتند بقفص اسیري آورد

تا شاید سپاهیان بشنیدن خبر اسیری اطفال و عیال دست
از جدال برداشته بپای اطاعت بشتابند امّا آن جوانان پاس
نمک را بر رهائی عیال خود مرجح دانسته رقبهٔ شجاعت بربقه
اطاعت در نیاوردند و نشهٔ همت آن بهادران مطلقا رو به تنزّل
ننهاد و با آن حالت پرملالت اکثر بر مور چال ریخته و از شلک
بنادیق طوفان بلا انگیخته بسیاری از رزم جویان همراهی روشن خان
را بر خاک هلاک می انداختند و رستم خان که بجانب چنجی تگاور عزم
برانگیخته بود بسعی یکهفته کوه کشن گده و جنید گده که رفیع تر از دیگر
جبال بود و دیگر چند قلعچه که باهمدیگر اتّصال داشتند مفتوح ساخت
ومحی الدین خان قلعه دار والاجاهی را با یککس عهده دار انگریزی اسیر
نموده و قلعجات را بدولتخواهان سپرده بطرف ترناملی عازم گردیده
و شاه زادهٔ اقبال بلند که بافوج ظفرموج برای تسخیر کرناتک گده
و دیگر قلاع منیعه آنطرف از حضور شرف رخصت یافته بود
راه ادهونی گده و علی آباد را پایمال سم ستوران جهان نورد
ساخته محاذی قلعهٔ کرناتک گده که تیغش از ایوان کیوان در گذشته
بمیدانی وسیع مخیّم جاه و جلال ساخت دبه بهادران لشکر حکم محکم
صادر فرمود تا بگوالیل خاراشکن دیوار حصار را منهدم سازند توپچیان
بهرام صولت فی الفور توپ های آتش بار بر قلال جبال شامخه
تعبیه کرده دود از نهاد محصوران برآوردند لیکن بسبب رفعت

کوه چون رسیدن گوله بدیوار مشکل بود شاهزاده والا خرد روز
چهارم تدبیری اندیشیده چند کس را از زمرهٔ اسیران متوطن
آرکات بانعام خوشدل ساخته رهائی بخشید و آن محنت کشیدگان
از امان جان به ثنای سلطانی رطب اللسان و عذب البیان
و مرهون احسان گشته و بالای کوه اندرون قلعه رفته تمامی کیفیت
مسخر شدن شهر آرکات و متواری بودن نواب محمد علی خان
والاجاه و مسخر شدن قلاع لاتعد بکلید شمشیر عالمگیر مجاهدان لشکر
نواب حیدر علی خان بهادر پیش قلعه دار و کمیدانان محافظ قلعه
ظاهر ساخته همه را در گرداب تحیر و اضطراب انداختند و آن جماعه
بعد فتح قلعه بجرم جنگ خود را در معرض هلاک دیده سلسله جنبان
صلح بشرط عنایت قولنامه امان جان و ناموس شدند و شخصی
معتبر را بعهدهٔ سفارت در حضور شاهزاده والا تبار فرستادند
بمجرد ورود او در لشکر نصرت اثر چون سلطان بهادر ملاحظه فرمود
که نقش مدعا درست نشست فی الفور قولنامه عنایت فرمود
و آن گروه قلعه تسلیم اولیای دولت نموده بدر رفتند شاهزاده
بهادر شادیانه نواخته و اموال قلعه بضبط در آورده و قلعه داری معتبر تعین
فرموده و عرصهٔ چند ماه در انتظام محالات توابع آن قلعجات مفتوحه
بسر برده بسمت کوه رادت نیلور لوای شوکت برافراخت
و در عرصهٔ دو روز آنرا مفتوح ساخته اشهب شوکت را بجانب

تپاک گدهٔ سبک عنان فرمود چون دران قلعه تهانه از طرف صاحبان عالیشان قایم بود و سردار آنمقام باد و صد جوان بمحافظت می پرداخت از بالای قلعه ملاحظه کرد که شاهزاده اقبال مند برکنار تالاب سمت غربی قلعه اعلام نصرت انجام برافراخته است پس آماده پیکار گردید و بهادران لشکر را فرصت از شدّت گوالیل دست نمیداد که برکوه صعود نموده در شعب جبال مورچال قایم سازند مگر از انجاکه دران ایّام اختر بخت نواب محمد علی خان والاجاه رو بهبوط داشت هواخواهانش هر تدبیری که می کردند تقدیر آن را برهم می زد چنانچه قلعه دار این قلعه که بهادری بهرام صولت بود اگرچه باد و صد جوان در مقابله باآن فوج دریا موج پای کم نمی آورد مگر اتّفاق چنان شد که کول آبی که اندرون قلعه بود یکایک خشک گردید و از شدّت عطش محصوران را یک نیزه آب گریه از سر گذشت وهمه متّفق اللفظ والمعنی از سردار خود مستدعی آن شدند که بنای مصالحه باشاهزاده والاتبار باید نهاد تا نیم جانی که باقی است مفارقت از ابدان نکند ناچار آن قلعه دار صاحب جگر بیدلی همراهیان دیده بدینصورت پیغام فرستاد که امشب دست از گوله اندازی کوتاه سازند فردا قلعه تسلیم خواهم نمود شاهزاده والاقدر ازین پیام خوشدل شده توپچیان را ممانعت فرمود قضارا دران شب سقّای تقدیر طرفه آب بر روی کار آورد که ابری

سیاه بی موسم برخاسته بشدّت تمام بارید چنانچه برکه خشکیده که در میان قلعه بود لبالب گردید علی الصباح چون سردار قلعه آب رفته بجو یافت از همراهان استشاره نمود همه ها معروضداشتند که در قلعه از اذوقه و گوله و باروت هیچ کمی نیست و آب که موجب حیات بود بی منّت غیری از عنایت باری بهمرسیده حالا صلح ضرور نیست جنگ باید کرد و کشته باید شد لیکن قطرهٔ آبرو برخاک بیغیرتی نباید ریخت آن سردار جگردار چون سپاهیان را رزم طلب دید بساط صلح در نوردید و مهیّای زدن گوله و بندوق گردید شاهزاده فیروزمند چون رنگ معامله دگرگون دید از غایت غضب توپچیان رستم توان را بسر آوردن اتواپ برقلل کوه حکم داد و از هر طرف جوانان قوی بازو در پناه سنگستان خزیده هرروز مورچال پیش می بردند و ازانجا که محصوران در پناه حصار بودند هرروز صدمه عظیم از ایشان بلشکریان منصور میرسید آن سردار عالی مقدار عرصه بیست و هشت روز با آنجماعه قلیل کارنامه رستم و اسفندیار را منسوخ نموده با آن فوج قیامت موج جنگید لیکن ازانجا که تیر قضا از نه سپهر گردون میگذارد تالاب که در قلعه بود باز خشک شده قطرهٔ آبی جز آبروی مردان باقی نماند و طاقت سپاهیان قلعه نشین از غایت عطش سلب گردید باز بمجبوری خواهان امان شدند لیکن چون این بار کار از مدارا در گذشته بود و بسیاری

از بهادران نامي لشکر منصور آب فنا نوشیده بودند معروضه محصوران درجه پذیرائي نیافت وحکم یورش وقتل عام صادر گردید جوانان شیرشکار بمجرد صدور حکم دامن همت برکمر جلادت استوار کرده بالای کوه برآمده آب شمشیر درگلوی آن جگرسوختگان چکانیدند وقلعه دار عالیمقدار را باحترام بحضور شاهزادهٔ عالي قدر رسانیدند بعد افتتاح آن حصار متین شاهزاده والاشکوه در تمامي خطط مقبوضهٔ عمّال وامنای کاروان مقرر ساخته ومعتمدان را بقلعه داري دژهای منیع تعین ساخته بعد عرصهٔ ده روز بانقود واجناس فراوان بحضور فیض گنجور نواب ثریّا جناب رسیده سرمایهٔ سعادت کونین اندوخت؛



لشکرکشي فرمودن جرنیل صاحب نامدار عالي مقدار جرنیل کوت بهادر از مدراس بقصد انتزاع بالاگهات ازقبضه اختیار نواب کوه وقار سپهر اقتدار؛

راوي گوید که چون شاهزادهٔ عالي تبار معه غنایم موفوره بحضور نواب حیدر علي خان بهادر کامیاب سعادت ملازمت شد زباني جواسیس کاردان بعرض مقدّس رسید که جرنیل کوت صاحب عالیشان سموّالمکان که درفنون صف آرائي یگانه وبوقت پنجه آزمائي بااسفندیار صولتان رستم زمانه است از انتظام ملک

بنگاله مطمئن شده تشریف فرمای ولایت شده بود در ینولا باز ازانجا
بکفایت مهم جنگ نواب بهادر مامور شده رونق افزای مدراس
شد و با نواب محمد علي خان والاجاه ملاقات کرده دو هزار تفنگچي و سه صد سوار که
در آنوقت پیش محمد علي خان بهادر حاضر بودند بهمراهي خود برگزیده وخزانه
وافر از سرکار کمپني انگریز بهادر برداشته و سامان رسد خاطرخواه
بر گاوان و اشتران و فیلان بار کرده بنواحي و کال و یلور خیام
شوکت برافراشته است نواب والاجناب باستماع این خبر
سواران را بسرکردگي سیدي هلال و غلام علي خان بخشي بطریق
منقلا رخصت ساخته خود هم عقبش از آرکات طبل نهضت
نواخت اما پیشتر از ورود نواب عالي جناب جرنیل صاحب
عالیشان قلعه کرگ پاله را که بتصرف ملازمان حیدري بود محاصره کرده
پیش از آنکه صبح صادق بدمد بهادران لشکر انگریزي از نیروی
همت بیاوري طناب وسلم بران قلعهٔ متین برآمده حارسان
حصار را بزیر تیغ بی دریغ کشیدند قلعه دار دو ساعت باجماعتی
که همره داشت داد مردي داده امانت جان شیرین بخازن ارواح
سپرد و جرنیل صاحب بعد این فتح نمایان اذوقه و دیگر اجناس
که در قلعه بود بالشکریان منصور خود تقسیم فرموده و ازآنجا نهضت
نموده در سواد اجرواکم لوای آسمان سای برافراخت و روشن
خان دسته دار که بکشایش برموکال گره از حضور نواب

والاجناب شرف ترخیص یافته باتّفاق رستم علي خان فاروقي کاربر متحصّنان تنگ ساخته بود چون دریافت که بسبب قریب رسیدن لشکر قاهره جنرل صاحب بهادر قلعه دار را استظهار کلّی بهم رسید وقلعه باین سرعت مفتوح نخواهد گردید لهذا دست از محاصره برداشته روانه اردوی معلّی گردید وجنرل صاحب عالیشان بقلعه برموکل گرده بی منازعت غیری رسید وقلعه دار را بجلدوي جگرداري بعطوفت ونوازش نواخته واورا همرکاب میمنت انتساب داشته وسرداري دیگر را بقلعه داري گذاشته روز دیگر بجانب پهاپحري کوچ نمود واز شخصی تاجر اسباب رسد فراوان خرید فرموده سمت کوه مورشتافته درمحاذي قلعه پای ثبات افشرده برای ارسال سامان جنگ واذوقه از راه دریا بکونسل مدراس قلمي ساخت درین عرصه نواب والا جناب هم بالشکری فزدن تراز مور وملخ رونق افزا شده بفاصله دو فرسنگ خیام واعلام شوکت برافراخت وبدریافت مکنون ضمیر جنرل صاحب بهادر روزی چند بصف آرائي نپرداخت آخر چون پپیرایهٔ انکشاف یافت که جنرل صاحب تارسیدن جهازات ازطرف مدراس سبقت بجنگ نخواهد فرمود نواب والاتبار میرعلي رضاخان را بافوج تعیناتی او وسیدی هلال را باپنج هزار سوار وغازي خان را معه سواران یغماگر بمقابلهٔ لشکر

قیامت اثر جنرل صاحب بهادر گذاشته خود با توپ خانه ولشکر بسمت محمود بندر نهضت فرمود وشاهزادهٔ والاتبار را باهفت هزار سوار خونخوار وپنج هزار پیادهٔ جرّار وبیست وپنج ضرب توپ صاعقه آشوب حکم فرمود که در نواحي نتهرنگر وتجاور آتش غضب برافروزد وهرچه ازتر وخشک بنظر اید بنوایر قهر بسوزد چنانچه شاهزادهٔ رستم شوکت اول در نواحي تجاور که بخوبي آب وهوا وافزوني سبزه ورياحين صحرا رشک باغ ارم بود چپاول انداخته باحراق امکنه وغارت گري اسواق ودکاکين آشیان گاه بوم ساخت ؛

نظم

بهر جا که طوفان لشکر رسید   تو گوئی که صرصر به آذر رسید
ازان بوم کندند اشجار باغ   در وبام شد آشیان گاه زاغ
زبس سوختن در تمامي دیار   نمانده یکی چوب جز چوب دار

وبعد قتل وغارت از اجناس مغروته آنچه قابل ارسال پیشگاه حضور بود روانه ساخت وخود برای ترمیم قلعه نرکات پلي وشاکوته بکار پردازان تقید فرموده بسمت نتهرنگر تاخت ودر ایلیاپور ودیار پاله تهانجات گذاشته ازآنجا شبگیر کرده برساحل رود کاویري دکوردم دیرهای قدیم را که از اقمشهٔ نفیسه وجواهر نادره مملو بود چون دست اهل همت خالي نمود وبعد انعدام وانهدام

اصنام و انفراغ از قتل عام عبور نهر دو رود کرده بطرف کلی کوته که
شرقی حصار ترچناپلی بمسافت شش میل واقع است گلگون
صباخرام را مهمیز کرد هنوز فایز منزل نشده بود که کوکبهٔ جاه و جلال
نواب سپهر جناب جلوه گر گردید شاهزاده سعادت توامان
در اثنای راه دولت قدمبوس حاصل کرده چون فتح و نصرت
همرکاب روان شد و نواب والاجناب بعد قطع مسافت طرف
قلعه ترچناپلی رو آورده بسواران برای تاخت و تاراج آن نواحی
فرمان داد و آن یغماگران دقیقه در مراتب نهب و غارتگری باقی
نگذاشتند درین اثنا سرداری سترهال نام که از قلعه برآمده
در تعلیم سپاهیان نو ملازم اشتغال داشت با شش صد
سپاهی رزم خواه و دو ضرب توپ گرم و گیر اشتافته بشیلکهای
متصل گرمی ترکتاز یغماگران سرد ساخت و بتعاقب سواران
روان شد و آن گروه آهسته آهسته بطرف چرکل جائیکه سواران
معه توپخانه در کمینگاه به انتهاز فرصت و قابو بودند رسیدند چون
سترهال ازان حال خبر نداشت بی باکانه شیلک میزد و قدم
پیش می نهاد تا که قریب کمینگاه رسید و جوانان مسلح
و پیادگان احشام از هر جانب ستر موصوف را محاصره کرده
به شیلک بنادیق و اتواب پرداختند و از سپاهیان آنطرف
که هنوز مشق شیلک بکمال نرسانیده بودند بسیاری را

مجروح و بی روح ساختند ستهال چون نقشهٔ جنگ برین منوال
دید خون تنی چند برزمین ریخت و چون برق خاطف اشهب
طوفان خصال را بجانب قلعه برانگیخت در آن حالت علی نواز
نام سواری از جنود نواب حیدر علی خان بهادر ضرب شمشیری
بقوت تمام بر سر ستر موصوف فرود آورد مگر چون صیانت
ایزدی سپرداری کرد آسیبی نرسید و آن شجاعت پناه
بی همتا بصحت و عافیت داخل قلعه گردید نواب معلّی القاب
بعد این فتح در سواد چرکال پاره به نصب خیام اقبال پرداخته بشاهزاده
والاشکوه امر فرمود تا به تبر داران ملازم حکم محکم فرماید که از چوب درس
و سنگ هرچه برای بستن مورچال و بنای ساباط بکار آید
فراهم آرند و در قلعه هم ستر هال و کرنل لکسن صاحب بهادر
و شادیخان تحصیل دار سپاهیان قدیم و باقی سکنهٔ شهر را جمع ساخته
بحفاظت برج و باره قلعه همت مصروف داشتند چون در عرصهٔ
دو سه روز لشکریان نواب حیدر علی خان بهادر جمیع آلات قلعه کشائی
مهیّا ساختند و عزم سلّم داشتند که شبانگاه دمدمه و ساباط بسته
باز و بقلعه گیری خواهند کشاد ناگاه قطعهٔ عرضداشت میر علی رضا خان
و دیگر سرداران تفرقه انداز خاطر مبارک نواب بهادر شد و چنان
بوضوح پیوست که جنرل کوت صاحب بهادر با سپاه رزم
خواه و سامان موفور بسمت محمود بندر نهضت فرموده نواب

والاجناب بدریافت این خبر رفتن آنطرف را برافتتاح قلعه مقدّم و مرجّح دانسته معه توپخانه و تمامي فوج دریاموج از محاصره قلعه دست بردار شده و سامان قلعه کشائي که فراهم شده بود همه آتش زده کوس نهضت بلند آوازه ساخت چون چند منزل طي شد سیدي هلال بخشي که بطریق منقلا میرفت در سواد باکور بافوج قاهره انگریز بهادر دوچار گردید و به تیغ و سنان و شیلاک بنادیق آتش افشان داد مردي داد و از طرفین قریب سه صد جوانان زخمهای کاري برداشته گلگونه حیات ابد برروکشیدند و سیدي هلال هم شهید شد پس جرنیل صاحب والاشان بگام سرعت راه طي فرموده پرتو التفات بر ساکنه محمود بندر انداخت و شب بآسایش بسر برده علي الصباح برقلعه سلبز یورش فرمود لیکن چون یوسف خان قلعه دار پای ثبات محکم افشرده بود و از تیر و تفنگ بجواب دهي لشکر قاهره انگریز بهادر می پرداخت جرنیل صاحب بهادر خستگي بهادران کار دران سنگلاخ گوارای طبع مآل اندیش نفرموده باز بطرف محمود بندر مراجعت فرمود درین اثنا نواب مستطاب بالشکر و توپخانه رسیده در راه حایل شد و بر توده های ریگ که بر ساحل دریا واقع بود اتواپ تعبیه فرموده حکم بشیلاک داد و خود در سایه توده ریگ بر کرسي زرین جلوس فرموده بهادران پیکار طلب را قدغن و تحریص جنگ

می نمود و میر علی رضا خان را تاکید مزید فرمود که از عقب سپاه انگریز بهادر درآمده به تضیق محاصره مساعی جمیله بکار برد و شاهزادهٔ عالی تبار را فرمان شد تا موشیر لالی را معه فوج و رساله های سید حمید و شیخ انصر و شیخ عمر و شجاع الدین همراه گرفته مقابل آن فوج قیامت آشوب شود و ازان طرف جنرل صاحب بهادر بکمال حزم و احتیاط مطابق آئین سپه سالاری سپاه خود را صفوف بسته و اتواب صاعقه بار پیش رو داشته از ساحل دریا قطره زن گردید و چون تلاقی فریقین دست داد از هر دو طرف صدای بگیر و به بند بلند گردید و از شیلک بندوق و توپ و بان و برق قیامت آشوب گوش ملایک بر آسمان کر گردید از طلوع صبح تا دو پاس بازار ملک الموت چنان گرم شد که دران ریگ زار غیر از لاش مقتولان و اجساد طپان مجروحان هیچ بنظر نمی آمد دران حالت چون زبانی هرکاره خبر جلوس نواب حیدر علی خان بهادر در سایهٔ تودهٔ ریگ بسمع جنرل بهادر رسید لهذا با سپاه رزم خواه خود بهمان سمت زور آورده دو منزل جهاز که از مدراس برای کمک رسیده در دریا لنگر داشتند اهل جهاز را فرمان داد که بر فوج دریا موج نواب بهادر گوالیل چون قطرات باران ببارند درین اثنا میر علی رضا خان از کنار دریا اسپ را بجولان در آورده خواست که بعقب لشکر انگریز بهادر رسیده دست یغما

براهل بنگاه برگشاید ناگاه گلوله توپی که چون تیر قضا بی خطا بود از بالای
جهاز بر بازوی آن عضاده کاخ ریاست رسیده عنان اختیار از دستش
ربود و از پشت زین برروی زمین افتاده ابواب ماتم بر همراهان
خود کشود رفیقانش چون حال برین منوال دیدند او را در حالت
نزع در یک منزل پالکی انداخته و غلافی فرو هشته بحضور نواب
حیدر علی خان بهادر آوردند نواب والاجناب چون پرده پالکی برداشته
دید که طایر روح میر موصوف از قفس عنصری پرواز کرده از مفارقت
آن رفیق قدیم دل حق پرست او نهایت بدرد آمد لیکن آنوقت
بصلاح و صواب دید خرد خود را ضبط فرموده نعش آن محفوف
رحمت آلهی را در صندوق گذاشته روانه سریرنگپتن فرمود و از انجا که
شاهزاده والاتبار خواهرزاده حقیقی میر مغفور بود فوج همراهی او ضمیمه
عساکر شاهزاده بهادر کرده تمامی اسباب و اسپان و فیلان
مملوکه میر مبرور نیز تفویض شاهزاده فرمود و پسر میر مرحوم را که
قمر الدین خان نام داشت آثار رشد و تمیز از جبین او لامع دیده به خلعت
ماتم پرسی و عطای نوبت و علم و نقاره و فیل با عماری مرصع
سربلندی بخشیده برای تربیت دستش بدست شاهزاده
کامگار سپرد و چند روز برای تیمار خستگان و آسایش دواب
جنگ مناسب ندیده عنان سمند صبا رفتار بسمت نیکناپیته
معطوف فرمود و مجروحان را بحفاظت روانه آرکات فرمود و بکار

پردازان حکم داد که جرّاحان حاذق برای معالجه تعین نمایند و سید صاحب
را حکم شد که معه دسته سواران همراهی خود و چند هزار پیاده به انتظام
نواحي تجاور و نتهرنگر بشتابد و جنرل صاحب بهادر چون دران
جنگ بتائید اقبال چیره دستي یافت باز بطرف پهلچري
نهضت فرموده از راه برموکل گدّه داخل فرنگي کوه گردید و به تنظیم
و تنسیق محالات و پرگنات آن نواحي اشتغال ورزید نواب
معلّی القاب روزی چند در نواحي نیکناپیتّه بسیر و شکار پرداخته
باز از راه ترواد ي طي مراحل فرموده در سواد پندّي متّصل باغی که از
کوه بفاصله یکفرسنگ بود الویه اقبال برافراخت سردار
کوه نشین کثرت فوج بدامن کوه دیده جمعي از سپاهیان را
فرمان داد و آن گروه از بالای کوه مایل نشیب شده سواران
لشکر حیدري را که بجمع آوردن چوب وکاه در شعاب جبل
می گردیدند بشیلک بنادیق زخمي ساختند و اسپان راهي کرده
بردند چون خبر بنواب فلک جاه رسید نوایر غضب مشتعل
گشته به بهادران لشکرشکن فرمان داد تاآن کوه را مسخّر سازند
وخود از نزدیکي کوه دوري مناسب دیده در میداني وسیع نصب خیام
فرمود و توپچیان رستم توان اتواپ دردامن کوه بجای مناسب تعبیه
کرده محصوران رااز شدّت گوالیل عاجز ساختند و پیادگان در
پناه سنگستان از شیلک بنادیق صاعقه بار که چون قطرات

باران متواتر می ریخت قهرمت متحصنان از پا در انداختند اگرچه از آنطرف شخصی صوبدار عبدالقادر نام داد مردانگي داده شش روز جنگ رستمانه کرده جمعي کثیر را از لشکر حیدري مجروح و بیروح ساخت مگر قلعه دار که ساغر دماغ از باده تهور خالي داشت و بعشق لولي زني مبهوت و مسلوب العقل شده بود چون محبوبه اش متحمل صداي توپ نتوانست شد دل از دست داده سر اطاعت بر قدسي آستان سود و کلید قلعه تفویض اولیاي دولت نمود درین اثنا هرکاره ها بعرض اقدس رسانیدند که جنرل کوت بهادر در قلعه ونداوسي لواي عظمت و شوکت برافراخته است و سواران یغما گر فوج حضور در اطراف و جوانب بتاخت و تاراج مواضع و قري مشغول اند باستماع آن نواب ذوالعزم هم از فرودگاه پاي همت در رکاب عزیمت نهاده بطرف ونداوسي جاده پیما گردید و سه چهار روز تدابیر قلعه کشائي بکار برده چون صورت افتتاح در مرآت خیال متصور نشد انتظام دیگر مهمات دولت و بند و بست شهر آرکات مقدم برین مهم دانسته موشیر لالي فرانسیس و شیخ انصر و شیخ حمید را با فوجي گران بمحاصره قلعه گذاشته خود به آرکات نهضت فرمود بعد تشریف بردن نواب والا جناب اگرچه موشیر لالي در قلعه شکني قاصر نشده و قدري دیوار قلعه هم بضرب گوالیل منهدم ساخته مگر سردار قلعه که مرد تجربه کار

بود چنان داد جنگ آوري داد که دندان طمع موشیرلالي کند گردید
آخر با رفیقان خود مشاورت کرد که چون ایّام محاصره بامتداد
کشیده و هنوز کمند تدبیر بدزوهٔ تسخیر حصار نرسیده
حالا مناسب آنست که قلعه را بخدع باید گرفت پس یکی را از
فرانسیسان همراهي خود که در تحریر و تقریر انگریزي مهارت کامّي
داشت بسرداري مقرر کرده وچند هزار سپاهیان را بلباس
ملازمان لشکر انگریزي آراسته از راه کرگت پاله بجانب قلعه
گسیل ساخت و آن شخص قریب بقلعه رسیده خطی از نام
یکی از سرداران انگریز بهادر بنام قلعه دار بدین مضمون نوشته
فرستاد که من از مدراس بمد دشما نامزد شده بافوج تازه زور و سامان
رسد وافر رسیده ام فردا صبح داخل قلعه خواهم شد قلعه دار هوشیار
از مطالعه خط اول اظهار شادماني کرد مگر چون نام راقم خط بخواند و بیادش
آمد که آن سردار بحکم جرنیل صاحب والاشان بطرف سیکاکول
و گنجام براي آوردن آذوقه وگاوان توپ کشي عازم شده است
در شک افتاد که مبادا موشیرلالي طرح خدع انگیخته باشد پس
آن شب بتلواسه بسر برد علی الصباح چون صداي توپ
بگوش رسید قلعه دار سرهوش في الفور دوربین بدست گرفته دید
که گروهي از طرف شاهراه کرگت پاله رسیده بمقابله فوج
موشیرلالي صفوف آراسته اند واز جانبین شیلک بنادیق

و اتواپ بکار میرود مگر غیر از دود باروت یک تن هم از هر دو طرف مجروح و مقتول بنظر نمی آید بمعاینه این حال گمان خدع که از طرف موشیرلالي پیرامون خاطر قلعه دار گردیده بود بیقین انجامید و در طرفة العین اتواپ بروج حصار را از گوالیل و ساچمه پر کرده منتظر نشست بعد ساعتی آن سردار قریب قلعه آمده بقلعه دار پیام فرستاد که ما بخیریت رسیدیم دروازه قلعه بکشایید تا داخل شده بیاسائیم قلعه دار جواب فرستاد که چون اندرون دروازه قلعه دیواری جدید محکم کشیده ایم باید که ایشان برلب خندق فرود آیند تا دیوار از میان برداشته بدرون جا دهم سردار جعلي ازین پیام دانست که افسون چشم بندي من موثر افتاد پس بفراغ خاطر زین از پشت اسپان برگرفته سپاهیان را حکم داد که بفراغ خاطر کمرها بکشایند چون این بعمل آمد قلعه دار در پس کنگرهٔ حصار گوش برآواز مانده چون لهجهٔ کلام و طرز و اوضاع آن جماعه را منافي اطوار افواج انگریز بهادر دید بتوپچیان حکم داد و آن جماعه بی باک چنان چابکدستي بکار بردند که از شدت ریزش گوالیل و ساچمه غیر از تنی چند ازان مهلکه جان بسلامت نبردند پس قلعه دار مردم خود را بیرون فرستاده اسپان و اسلحه مقتولان درون قلعه کشید و چون این واقعهٔ هایله بعرض نواب حیدر علي خان بهادر رسید بر بی تدبیري موشیرلالي سخت برآشفته او را با تابعانش

بحضور طلبداشت و دیگر سواران معتبر و سرگردگان صاحب تدبیر را برای محاصرهٔ قلعه بدانطرف گماشت ؛



ذکر محارباتی که شاهزاده والا دودمان طیپو سلطان را در نواحي آرنیي باافواج قاهره صاحبان انگریز بهادر بوقوع آمد باد یگر واقعات سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجري ؛

چون جرنیل سرایري کوت بهادر بعد جنگ محمود بندر بمدراس معاودت فرموده بود و نواب عالي جناب در تسخیر قلاع متعلقه صوبهٔ آرکات مصروف مانده دریںولا گال صاحب کرنیل باپنج هزار سپاهیان ولایتي و خزانه موفور و سه صد و هفتاد منزل کشتي محموله سامان ماکولات از بنگاله وارد مدراس شد و بورود آنصاحب جرنیل صاحب خیلی مبتهج شده بعد دوماه بافوج دریاموج سمت تریاتور اعلام شوکت برافراشت و از فرزندان نواب محمد علي خان والاجاه یکی را که مخاطب بسیف الملک بهادر بود همرکاب سعادت برد چون خبر نهضت جرنیل صاحب بحضور نواب رسید ازراه کادیري پاک طبل کوچ بلند آوازه ساخت اما پیشس ازآنکه تلاقي فریقین اتفاق افتد جنرل صاحب بهادر شبگیر کرده در سواد سولنگر دایره دولت فرمود دو سه روز برین روداد انقضا یافته بود که کوکبهٔ جاه و جلال نواب حیدر علي خان بهادر نمایان شد صباح آن

جنرل صاحب از فرودگاه سوار شده بمیدانی وسیع که لایق جنگ گاه
بود علم اقتدار برافراخت و ازینطرف سواران جنود نامعدود
حیدری بمقابله رسیدند و نواب بهادر خود توپخانه آتش بار در راه
حایل کرده منتظر ورود عساکر انگریز بهادر بود و شاهزاده والا تبار
با فوج جرّار بطرف ساقه لشکر انگریز همیون آتش پارا جولانگری
درآورد و دران روز حربی سخت که ناسخ جنگ کیخسرو افراسیاب
بود بظهور رسید و بهادران طرفین دست از جان شسته بدریای
آتش شناوری کرده غریق رحمت الهی شدند چنانچه دران
آشوب گاه بضرب گولهٔ توپ پای کرنیل اسطوارط
بهادر از کار رفت و سیف الملک بهادر از رسیدن صدمه
گوله توپ از خانه زین جدا شده برروی زمین افتاد درین اثنا
شام پردهٔ ظلمانی برروی آفاق فروهشت و هردو لشکر بفرودگاه
معاودت کردند اگرچه از وقوع این سوانح وکثرت تردد گرد ملالی برخاطر
جرنیل صاحب ننشست لیکن بمشاهدهٔ بددلی سیف الملک
که موجب بیدلی جگرداران میشد رسانیدنش بخدمت نواب
والاجاه افضل مهمات تصور فرموده بوقت دمیدن سفیدهٔ صبح
طبل کوچ نواخته بطرف ترپاتور تشریف برد و سیف الملک
را بصحت وعافیت بسعادت ملازمت پدرش فایز
ساخت وخود برای انتظام دیگر مهام بمدراس نهضت فرمود

و نواب حیدر علي خان از آنجا مراجعت فرموده در حدود کنجي که بوفور هیمه وکاه موجب آرام لشکریان بود دایرهٔ اقبال فرمود درین اثنا از باني جواسیس بحضور فیض معمور پیرایه انکشاف یافت که چند جهاز فرانسیسي بسرداري موشیر هوي سپه سالار فرانسیس بعزم ملازمت حضور مي آید و هم بوضوح انجامید که چون سردار ولندیز بسبب فروختن آلات حرب در سرکار حیدري بتجویز صاحبان عالیشان کونسل مدراس ماخوذ شده وکرنیل منرو صاحب بهادر براي انهدام قصر شوکت ولندیز و افتتاح قلعه ناک پتن متعین شده و بعد تلف هزاران مردان کار آزما قلعه را فتح ساخته بمدراس شتافته بود و رینولا از ناک پتن مراجعت کرده بجمعیت چهار پلتن سپاهیان و هفت ضرب توپ و سواران در سواد کاري گال لواي شوکت برافراخته است باستماع این اخبار شاهزادهٔ والاتبار از حضور نواب نامدار شرف دستوري یافت که براي ملاقات سپه سالار فرانسیس پاي در رکاب اشهب همت نهد و در ضمن این سفر اگر بافوج همراهي کرنیل منرو صاحب بهادر مقابله دست دهد بمدافعه پردازد چون شاهزاده بهادر بافوجي از بهادران قوي بازو علم شوکت بدانطرف برافراخت در اثناي راه خبر رسید که کرنیل صاحب موصوف باستماع خبر آمد آمد جهازات فرانسیسان در سواد پناپور بر ساحل

رود کورد تم درمیان باغی استقامت ورزیده بانسداد طرق کوشیده است شاهزادهٔ عالی تبار بالشکر جرار شبانه ایلغار کرده باغ سکونه کرنیل صاحب بهادر را از دور محاصره نمود صبحدم چون کرنیل صاحب بهادر از آنمقام عزم کوچ فرمود لشکر خود را بمحاصرهٔ سواران عساکر شاهزادهٔ بهادر دیده آمادهٔ جدال و قتال گردید و هر دو لشکر خونخوار داد مردانگی دادند و درین جنگ هولناک از لشکر انگریز بهادر مستر ساسن نام سردار سواران در دام اسیری درآمد و از لشکر شاهزادهٔ بهادر سید غفّار صوبه دار که مرد نامور بود بقید رفت و از انجا که شاهزاده را ملاقات سپه سالار فرانسیس اهم مطالب و مقاصد بود بطرف گودپور کوچ فرمود و در راه لعل پیته بانذک فاصله از قلعه گودپور خیام احتشام بر پا ساخت درین اثنا سپه سالار فرانسیس بلنگرگاه فایز شده بسردار انگریز بهادر که حارس قلعه بود پیغام خالی کرده دادن قلعه فرستاد و آن سردار جنگ نمودن صلاح وقت ندیده اموال را تعلیقه کرده بسپه سالار فرانسیس بسپرد و قلعه را خالی کرده بطرف ناگپتن بشتافت پس سپه سالار فرانسیس با پنج هزار سپاهیان فرانسیس از جهازات فرود آمده در نزدیکی قلعه خیمه زد روز دوم باشاهزادهٔ والا تبار ملازمت حاصل کرده بنای اتّحاد را استحکام بخشید شاهزادهٔ بلند اقبال ترغیب این معنی فرمود که باسرع

اوقات بالاتّفاق دولت ملازمت نواب حیدر علي خان بهادر
دریابد لیکن سپه سالار مذکور عذر ماندگي راه و بهم رسانیدن بار
بردار برای اسفار خشکي درمیان آورده چند روز مهلت کوچ
خواست آخر شاهزادهٔ والاشان او را در همان نواحي گذاشته برای
اخبار این امر به طرف اردوی معلّی مراجعت فرمود و بعد ورود
شمهٔ حالات بحضور اقدس ظاهر نمود نواب والاجناب
في الفور مکاتبه شفقت آمیز بنام سپه سالار مذکور نوک ریز
خامه عطوفت نگار فرموده چهار صد راس نرگاو برای توپ کشي
و دیگر چارپای باربردار روانه فرمود و خود با جنود نامعدود عازم آرکات
گردید هنوز چند میل راه طي نشده بود که منهیان خبر آوردند که جرنیل
صاحب والاشان جنرل کوت بهادر باسپاه قیامت انگیز
از میان صحرای ناکلاپور گذشته عازم رای ویلور است نواب
عالي جناب باستماع این خبر سید حمید و شیخ انصر و موشیر
لالي را با جمعیت شایسته که در رساله های شان بود برای حفاظت
شهر و قلعه آرکات دستوري بخشید و شاهزاده کهین نواب
عبدالکریم بهادر را با چهار هزار سوار خاصه و دو هزار پیاده فرمان شد که
در نواحي مدراس رسیده گرد فتنه برانگیزد و راه رسیدن رسد و فوج
کمک بلشکر جنرل صاحب مسدود سازد و شاهزاده مهین
دودمان عظمت را حکم شد که در نواحي آرني به تسخیر قلعه و استحکام

تهانجات مقیّد و سرگرم ماند و بعد انتظام این امور از مقام گاه
حرکت فرموده میدان دهونی گرّه مضرب سرادق اقبال
نمود درین اثنا جرنیل صاحب طی صحاری و بوادی فرموده به رای
ویلور فایز شده شقّه علم برافراخت و تا عرصهٔ یک ماه بازار
زد و برد بهمین صورت گرم ماند که گاهی سپاهیان لشکر جنرل
بهادر گاوان رسد راکه بمعسکر نواب حیدر علی خان بهادر می آوردند
حی کرده می بردند و اهال بدرقه را مجروح و بیروح می ساختند و احیانا
یغما گران جنود حیدری برآورندگان آذوقه لشکر جنرل صاحب
چیره دستی نموده محافظان رسد را از پا می انداختند بعد انقضای
یک ماه جنرل صاحب از مقام گاه نهضت فرموده قریب
دهونی گرّه نزول فرمود باستماع این خبر نواب والاجناب اردوی
کلان را بعقب گذاشته خود با جمعی از سواران تیز جلو و توپخانه جلد رو
برای مقابله بشتافت چون تلاقی فریقین دست داد نواب
بهادر در باغی زیر سایهٔ درختی بر کرسی زرین جلوس فرموده سدی
از فیلان و توپخانه و بان داران پیش رو بسته سواران را
رخصت جنگ داد چون از طرفین نوایر جدال و قتال اشتعال
یافت جنرل بهادر خود بنفس نفیس تردّدات رستمانه بظهور
آورده و گرده سواران لشکر حیدری را بشلک اتواپ و بنادیق
متفرّق ساخته جانب آن باغ رو آورد درین اثنا محمد علی کمیدان که

از چند روز بسعایت غمّازان در پایه عتاب نواب آمده واز رساله داري معزول شده بایک اسپ سواري چون سایه بدنبال حاضر می بود وآنوقت بر بالای درختی برآمده تماشای جنگ می نمود چون مشاهده کرد که جنرل بهادر طوفان آتش بباد دامن غضب برانگیخته تر وخشک را یکسان می سوزد واز صفوف فیلان وتوپخانه وبان داران اینطرف از اضطراب کاري متمشّي نمی شود وسواران اگرچه در تیغ زني قصوری نکرده اند مگر جرنیل بهادر از قیاس چنان واضح میشود که امروز قصد یکسو کردن معامله جنگ دارد وسرداران حضوري هرچند دست ادب بسته بحضور نواب والاجناب عرض می نمایند که از پیش این طوفان بلا کناره باید گزید نواب از غایت غیظ غیر از تاکید یورش حرفی بر زبان مقدّس نمی راند وعرض هوا خواهان را مطلق بگوش رضا جانمیدهد کمیدان شجاع في الفور از بالای درخت بزیر آمده سر نیاز بر پای مبارک سود والحاح ازحد گذرانید تا که شعله قهر نواب والاجناب اندکی اطفا پذیرفت وخانه زین رابوجود مقدس منور ساخته متوجه سمت آرني شد وکمیدان متهور تنها اسپ بجولان آورده یک نفر طنبور نواز ویک علم بردار راگشته همرکاب نواب بهادر شد ونواب باردوي کلان ملحق شده محمد علي را بعنایت خلعت فاخره وجواهر گرانبها وخدمت رساله داري بدستور سابق

بنواخت و جرنیل صاحب روز دوم از جنگ گاه کوچ کرده در سواد
علی آباد نصب خیام نمود چون این خبر بنواب والاجناب رسید
بمظنهٔ آنکه شاید جنرل صاحب عزم رفتن بطرف بارامحل دارد
یا سمت ترچناپلی قصد خواهد فرمود از سواد ارنی خیام برداشته
متصل باگ مار پیٹھ دایره لشکر فرمود و یغماگران را برای تاخت
و تاراج آن نواحی حکم داد چنانچه آن جماعه بی رحم پرکاهی در مواضع آن
حدود باقی نگذاشتند و زنان و اطفال رعایا را بی شمار باسیری
آوردند و جرنیل بهادر وقت شب از مقام گاه کوچ فرموده بر فوج
منقلای نواب که بر شارع ارنی بودند شبخون زد و دران شب
تار سواران همراهی حیدر علی بیگ رساله دار شعله بنادیق آتش
بار فوج انگریز بهادر را گوارا کرده ناموس مردی نگاهداشتند
و جنرل بهادر بر جناح استعجال متصل ارنی رسیده بمحاصره قلعه
پرداخت و سپاهیان انگریزی یورش کرده تا دروازهٔ قلعه
تلک زنان رسیدند لیکن قلعه دار آنجا که سیدی امام نام
داشت از قلعه برآمده به تیغ زنی چنان جوهر شجاعت نمود که جرنیل
بهادر هم بمشاهدهٔ جرأت پردازی او آفرین خواند و چون دید که قلعه
نهایت متین است و قلعه دار هم تا جان دریغ نخواهد داشت و
نواب بهادر هم برای کمک پاشنه کوب خواهد رسید
مردان کاری خود را برای تسخیر حصاری در معرض هلاک افگندن

مناسب ندانست پس از محاصره قلعه درگذشته بدندوسي تشریف برده دوروز لشکریان را آرام داده چون دیگر از عظایم امور ریاست پیش نهاد خاطرش بود بمدراس نهضت فرموده نواب والاجناب بصوب تمری که لشکریان منصوره را آرام هیمه وکاه وآبهای خوشگوار درآن مقام متصور بود نصب خیام نمود بعد چندی زبانی هرکاره ها بعرض مقدس رسید که تهانه داران وفوجداران ترچناپلي وتنجاور بحمایت فوج انگریز بهادر بر رعایای قری ومواضع گویمتور وغیره محالات وپرگنات دست تعدي دراز کرده بی چراغ ساخته اند بنابران رای صواب نمای اقتضای فکر آبادي ملک ورعایا فرموده شاهزادهٔ والاتبار را برای تنبیه آن جماعه باغي فرمان داده چهار هزار سوار را با سرگردگي چهبیله رام معه رساله سلطان سنگه برای گرد آوري رسد ومواشي قدغن بلیغ فرموده ومهامرزا خان بخشي ونواب نورالابصار خان را حکم شد که با شش هزار سوار بضبط حدود کالستري ونیکت گري وتمراج پردازند وپروانه کرامت نشانه بنام مخدوم علي خان بهادر که بایالت ملک جنوبي پتن ممتاز بود درباب گوشمال دادن بنایماران که مصدر اذیت رعایا شده اند عزاصدار یافت وشاهزاده ظفرمند که از حضور شرف رخصت برای تنبیه تهانه داران ترچناپلي یافته بود دراثنای راه زباني جواسیس اصغا فرمود که فوجي از ترچناپلي وتنجاور جمع شده عزم تسخیر قلعه ترکات پلي

و شاکوته و غیره وارد و سید صاحب هر چند مساعی جمیله بکار می برد
مگر از ناتجربه کاری رفقای خود مکرر صدمات عظیم برداشته قریب
است که آن قلاع از تصرف اولیای دولت حیدری بدر رود
شاهزاده والاتبار بمجرد استماع این خبر شدید زعزیمت بدانصوب
جهانده چون قضای ناگهان در رسید اتفاقا پیش از آنکه شاهزاده
وارد آن نواح گردد سببی رو داده که بلاریب محل تعجب
وتحیر است چنانکه شبی از ترچناپلی گروهی بعزم تسخیر رکات پلی
و فوجی بهمین عزم از طرف تجاور بلا اطلاع یکدیگر بر قلعچه هجوم کرده
از طرفین نردبانها راست نموده بیک مقابله وحمله بر برج و باره سوار
شدند چون محافظان قلعچه را قوت وقدرت مقابله با آنها نمانده
بود از راه دریچه بیرون آمده متصل قلعچه در جای آسوده بودند تا گروهی
از یکطرف قلعچه سوار شده تفنگ سر کردند مردمان دیگر طرف
دانستند که حارسان قلعه بدفع حمله کنان مستعد رزم گشته پیش
آهنگ اند یکبار همه تفنگ ریزان عازم پیشتر شدند غرض
تا یکساعت بی تمیز یکدیگر بایکدیگر جنگیدند و داد بهادری فیمابین
خود دادند که قریب نصف سپاه طرفین تلف شدند دران اثنا
سردار یکطرف باواز بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را گفت
که پیش دویده سپاه اعدا را مقهور سازید چون سردار طرف
ثانی اصطلاح خود معلوم کرده بانگ برزد که دست از جنگ بدارید

ماهواخواه انگریزهاستیم پس هردو سردار مصافحه کرده بنا تجربه کاري
و بد لحاظي خود نادم گشته هرآنچه از ذخیره وغیره که آنجابود برداشته بطرف
شاکوته رفتند روز دیگر پگاه باز پیادگان تهانه در قلعچه آمده سکونت
نموده بودند که شاهزاده درآنجا رسیده کیفیت شب دریافته خندید و تهانه
برداشته قلعچه خالي کرد چون پلتنهای انگریزان از انجا برگشته و چند
کس را از سپاهیان آنجا با خود متفق ساخته قلعچه شاکوته را احاطه کرده
یورش کردند و قلعه دار آنجا شیخ حمید صوبه دار با دو صد جوان برج
و باره قلعه را استحکم نموده داد دلاوري میداد شاهزاده نزول اجلال ارزاني
فرمود و بی تامّل دست باسلحه کشود فوج راجگان و تهانه داران ترچناپلي
تاب حمله نیاورده دست از محاصره قلعه برداشته در پناه صحرا خزیدند
و شاهزاده شیخ حمید را بانعام خلعت فاخره و جفت حلقه مرصّع
سرفرازي بخشید و سپاهیان همراهي او را جفت حلقه نقره انعام
نمود و هم برین منوال تهانه دار قلعه کاتت مینار را که با بیست
مرد جنگي و چند زنان کمر همّت چست بسته و سرگین گاو در آب
خیسانیده در ظروف بر آتش گرم میساختند تا آنکه مردم فوج
انگریز نرد بانها راست کرده بر حصار صعود کردند یکبارگي نسوان
غوغای مهیب برداشته ظروفهای گرم بر سر آنها ریختند و سنگپاره
کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یکطرف پاسبانان
در صدد دفع و منع آنها در آمده سعي مردانه بعمل آوردند و سرو سینه های

الثر حمله آوران را به تیر و تفنگ دوخته هزیمت داده و قلعه را از آسیب معاندان محافظت کرده بودند حلقه های جواهر کار طلائی و یکهزار روپیه نقد انعام فرمود و چون پیشتر ازان مقام نهضت فرمود در اثنای راه خبر رسید که فوجی از راجگان و تهانه داران ترچناپلی که قلعه کرّدر را مسخّر ساخته اراده مقابله با لشکر حیدري داشتند اتفاقا آتش در ذخایر باروت افتاده بسیاری از آنجماعه را دود از نهاد برآورد و باقي ماندگان بی نیل مقصود به ترچناپلي رجعت قهقري کردند شاهزاده والاشان باستماع این خبر از تعاقب آن گروه دست برداشته چندی دران مرغزار برای استراحت لشکریان مقام فرمود و مخدوم علي خان بهادر بعد ورود پروانه نواب حیدر علي خان بهادر برای انتظام ملک جنوبي دار الاماره سرینگپتن حتی المقدور در سفک دما و انهدام امکنه و عمارات مفسدان قاصر نشد مگر آنها فوجی قوي باز واز لشکر انگریز بهادر که در مدهرا قیام داشت بکمک طلبیده بجنگ برخاستند و مخدوم علي خان را که در قلعچه مختصر فرود آمده بود محاصره نموده خواستند که دستگیر نمایند لیکن آن بهادر باآنکه لشکرش باطراف برای تنبیه مفسدان انتشار یافته بود عار فرار را بر خود ناگوار دانسته باده صد جوان که در قلعه با خود داشت چون شیر گرسنه برآمده ناوردگاه را به خون دلاوران رشک لاله زار ساخت و بسیار کس از مردان کاري را بضرب

تیغ و سنان از پا در انداخت چون از رفیقانش کسی باقی نماند تنها جنگ رستمانه نمود و آخر زخمهای منکر برداشته شهید شد ؛



ذکر ورود کرنیل پریس صاحب بهادر با فوج تازه زور از بنگاله برای انتزاع ملك آرکات از تصرّف نواب حیدر علي خان بهادر و بیان محاربات آن هردو سردار ذو الاقتدار ؛

از روزی که جرنیل سرایری کوت بهادر بمدراس نهضت نموده بود افواج انگریز بهادر که جابجا متعین بود با عساکر نواب حیدر علي خان بهادر همیشه سرگرم مجادله بودند و نواب والاشان خود در قشلاق تشریف داشته سپاه رزم خواه اکثر همرکاب سعادت شاهزادهٔ والاتبار و گاهی بسرکردگي دیگر سرداران برای انتظام ملك باطراف کسیل میفرمود گاهی عساکر انگریز بهادر بر سپاه نواب بهادر چیره دستي مي نمودند و وقتي مبارزان نواب عالي جناب بر فوج انگریز بهادر غلبه مي یافتند آخر کار چون آرای صاحبان عالیشان چنان اقتضا کرد که چون انتزاع ملك آرکات از قبضهٔ اختیار نواب بهادر بآساني متصور نیست سرداري عظیم القدر برای فرماندهي و قیادت افواج قاهره ضرور است بنابران کرنیل پریس صاحب حسب الحکم صاحبان کونسل کلکته با فوج قوي از بنگاله به چیناپتن نزول فرمود از انجاکه ناظم حیدر آباد از تسلّط یافتن نواب بهادر

برآرکات خیالی متحسر و متاسف بود و در ایام ماضي که نواب
حیدر علي خان را تحریص جنگ باصاحبان انگریز بهادر کرده عازم
آرکات ساخت منشاء آن این بود که چون میدانست که غیراز
صاحبان انگریز درین جزو زمان کسی نیست که تاب هم پنجگي
نواب بهادر داشته باشد بنابران خسک بر بستر آرام
عساکر طرفین انداخته خود گل چین تماشا بود لیکن چون شکل تمنایش
نتیجه برعکس داد و بسیاری از ملک توابع آرکات بتصرف
نواب بهادر در آمد ازین معني بیش از پیش خار رشک
در سینه اش می خلید و بهانه دیگر برای انهدام قصر شوکت خداداد
نواب والاجاه جست در ینولا که تشریف آوري کرنیل پریس
صاحب بهادر بسمع ناظم موصوف رسید بنای آشتي باصاحبان
عالیشان مستحکم نمودن صلاح وقت دیده موشیر فلیر فرانسیس
را که از رفقای قدیم آن سرکار بود برای بهم رسانیدن مواد دوستي
روانهٔ خدمت کرنیل صاحب بهادر نمود کرنیل صاحب بهادر
رسولان آصف جاهي را باحترام و تواضع پیش آمده اصغای
پیغام نمود و مصالحه باآصف جاه بهادر منظور نظر مآل اندیش
فرموده بعد دو سه روز ترقیم عهدنامجات طرفین از قوت بفعل آمد
و کرنیل صاحب بهادر تحایف و نفایس ولایت برای حضور
ناظم و خلاع فاخره برای اراکین آندولت تفویض موشیر فلیر

کرده مکاتبه شوق آمیز بنام نواب آصف جاه بهادر بدین مضمون
قلمی فرمود که تا اختتام جنگ اعتبار الدوله بهادر را اجازت صادر
شود که شریک حال عساکر انگریز بهادر باشد چنانچه موشیر
فلیر بحیدر آباد رفت و بعد دو ماه اجازت نامهٔ آصف جاه بهادر
رسید و کرنیل صاحب بهادر اعتبار الدوله را بتقرر پنجهزار روپیه
مشاهرهٔ ذات و رساله دو هزار سوار ممتاز فرموده برای نگاهداشت
سواران حکم فرمود و چون بتقیدّ شبانه روزی چند هزار سوار فراهم
شدند کرنیل صاحب با پلتن های محشر آشوب و توپخانه الوند کوب
و سواران قدیم و جدید بتوزک تمام از چیناپتن کوچ نمود و باهستگی
طی مسافت فرموده در عرصهٔ دوازده روز سواد آرکات مضرب
خیام نمود و از انطرف نواب حیدر علی خان بهادر از شهر آرکات
سرادق اقبال بفاصلهٔ دو کروه بیرون زده پای شجاعت در میدان
همت افشرد و چهار هزار سوار از رسالهٔ خاص منتخب فرموده
حکم داد که باطراف لشکر انگریز بهادر مشغول ترک تازی مانده
و شیلک بنادیق زده خود را از ضرب اتواپ محفوظ دارند چون
دو سه روز برین نسق سپری شد و از لشکر صاحبان عالیشان
مردم هیمه و کاه آور مقتول و مجروح شدند کرنیل صاحب هرکاره ها
تعین فرموده مقام فرودگاه آن سواران تحقیق فرموده بعد انقضای
پاسی شب کپتان ویس صاحب بایک پلتن گوره و دو پلتن

سپاهیان ملکی حسب الحکم کرنیل صاحب روانه شده
متصل موضع ها هلی که خوابگاه سواران بود رسیدند بران
غنوده بختان شبخون زدند در عرصه یکساعت که آن تیره روزان
دران شب تار زین براسپان کشند قریب چهار صد جوان
کار آمدنی برخاک عدم افتادند وبقیة السیف را چون شرم رفتن
حضور دامن گیر شد بمقابله سپاه انگریز بهادر پرداخته داد مردی
دادند وخون بسیاری از سپاهیان کارگزار بخاک ریخته بسرعت
برق وباد باردوی کلان رو نهادند چون صبح دمید نواب حیدر علی
خان بهادر چهار هزار سوار دیگر از لشکر جدا کرده بر ترکتازی جنود
انگریز بهادر تعین فرمود وسواران مذکور روزانه باطراف فوج
انگریزی گردیده وبتجدید رسم ستم پرداخته شبانگاه بطرف اقامتگاه
رفتند کرنیل صاحب بهادر باز ز زبانی هرکاره های معتبر مقام گاه
سواران دریافته حکم فرمود تا سرداری دیگر با چند پلتن بعد نصف
شب ره نورد شد واگرچه آنشب بخوف شبخون پنجاه سوار از
رسالهٔ قادرخان بطریق طلایه می گردیدند مگر سپاهیان انگریزی
بفرمان کرنیل بهادر چنان در شیلک زنی سرعت بکار بردند
که یکی را از سواران فرصت سرخاریدن میسر نشد ومردم غافل وهوشیار
واسپان بسیار بگوی نیستی فرو شدند وباقی ماندگان بحضور
نواب بهادر رسیده کیفیت شبخون معروض داشتند نواب

والاجناب تامل بکار برده در اطراف شهر مور چالها بسته جماعت پیادگان و بان داران و توپچیان را بهر جا متعین ساخت و چنان قدغن فرمود که سواران چند سیه بسته اتواپ سبک رو همراه خود داشته با جنود انگریز بهادر هر روز طرح جنگ می انداخته باشند و پس ازین تدبیر درست خود بدولت داخل شهر شده بر صدر کامرانی تکیه زده بانتظام امورات دیگر پرداخت و سواران یغماگر باطراف لشکر انگریز بهادر تاخته برگ کاهی در صحرا باقی نگذاشتند و آب تالابها را بریده خشک کردند و بدین وجوهات عسرت اذوقه و هیمه و کاه که اهم مهمات لشکرکشی است در عساکر انگریز بهادر راه یافت و بهمین وضع عرصه یک سال منقضی گردید ؛

ذکر تشریف آوری جرنیل صاحب والا شان سمو المکان جرنیل سرایری کوت بهادر و استحکام یافتن بنای صلح بانواب حیدر علی خان بهادر نامدار ؛

چون عرصه یکسال برین منوال سپری شد آخر نوبت بدانجا رسید که از ترکتاز شبانه روزی هم سم اسپان دلاوران عساکر حیدری چون نعل فرسوده گردید و هم از نهایت بی آبی و عدم اذوقه سپاه رزم خواه انگریز بهادر را کارد بمغز استخوان رسید درین اثنا

جرنیل کوت صاحب بهادر بعزم اختتام قضیه جنگ از مدراس طبل نهضت کوفته داخل لشکر کرنیل پریس صاحب بهادر شده از سر نو نوایر رزم را ملتهب ساخت و کارنامه که ناسخ جنگ رستم و افراسیاب باشد بظهور رسانید مگر ازانجا که کثرت فوج حیدري چون خیل نجوم از حصر و عد گذشته بود و طرق و شوارع رسیدن رسد از جوانب اربعه بهیچ تدبیر نمی کشود جرنیل صاحب بهادر دران صحرای دانه و کاه ضایع ساختن مردان کاري گوارا نفرموده به تأنّي و تامل نهضت فرمای سمت چیناپتّن شد و نواب بهادر هم مستحفظان معتبر در قلعه آرکات گذاشته عقب فوج انگریز بهادر روانه آنطرف گردید چون جرنیل بهادر پیش از رسیدن نواب بهادر در قلعه رونق افزا شده باستحکام برج دوباره توجّه مبذول داشت نواب عالي تبار هم بسرعت رسیده متّصل آبادي لنگم پاک علم شجاعت بلند ساخت و هر روز یورش کرده برای انتزاع قلعه تدابیر می انگیخت لیکن ازانجا که حصار چیناپتّن چنان نیست که منجنیق فکر بشرفه آن تواند رسید از ریزش گوله که چون قطرات باران می بارید آسیبی بدیوار قلعه نمی توانست رسید بلکه از ضرب گوالیل اتواپ قلعه مضرّت جاني بسواران جنود حیدري میرسید درین اثنا نواب والاجناب بعزم آنکه اگر شهر چیناپتّن بدست

آید مور چال. بمحاذي قلعه قایم میتواند شد و از آنمقام اگر دمدمه و ساباط محکم بنا نموده گوله زني بعمل آید آسیب کلي بساکنان قلعه مي تواند رسید بر دیوار شهر پناه زد و ضرب گوالیل آغاز فرمود لیکن این تدبیر هم سودي نه بخشید زیرا که جرنیل صاحب بهادر بمقتضای خرد دوربین مکنون خاطر نواب حیدر علي خان بهادر دریافته چند جهاز جنگي از میلاپور طلبداشته حکم فرمود تا محاذي قلعه شرف بر شهر لنگر اندازند چنانچه هر وقت که افواج نواب بهادر براي تسخیر شهر هیونان صحرانورد را جولان مي آوردند از شدّت گوالیل جهاز و بروج حصار عقده کاري نمي توانستند کشود چون عرصه پانزده روز بهمین حالت بسر شد جرنیل صاحب از راه مآل اندیشي تامّل فرمود که این قضایا اگرچون بحث عمر و زید مطوّل ماند عاقبت الامر از نهیب سواران حیدري که در ملک توابع آرکات بمسافت هاي دور دست چپادل مي اندازند برگ کاهي از زمین نخواهد روئید و از ترکتاز یغماگران آن لشکر مآل کار رعایا بتباهي خواهد کشید درینصورت اگر نواب بهادر رسالۀ جنبان مصالحت شود خیریت طرفین دران متصوّر است لیکن ازانجاکه حمیّت سپه سالاري عار لجاجت بر نمي تابد از طرف خود محرّک پیام صلح شدن منافي آئین ریاست دانسته لب باظهار این حرف آشنا نمي فرمود تا آنکه بعد یک هفته دریای رحمت الهي بجال

ضعفا و غربای سکنه آن دیار در تموّج آمد یعنی روزی نواب بهادر
بعد انقضای نصف شب پورنیا دیوان خود را که باصابت تدبیر
درزانت رای از اقران گوی سابقت می ربود در خلوت
طلبداشته مشورت فرمود و گفت که این جنگ مانند رزم
مرهتّه نیست که از گریختن عار ندارند حالا کار باصاحبان انگریز بهادر
است داینها جمعی اند یکدل و یک زبان عالم نورد و گیتی ستان
و فتح یاب شدن برایشان که دولت تیز دارند و توپخانه آتش
فشان و خونریز منحصر برافتتاح چیناپتّن نیست زیرا که هر پاتّن
ایشان حکم قلعه دارد و علی الخصوص طریق رسیدن رسد و
آلات حرب که سرمایهٔ اطمینان فوج است برروی ایشان
کسی نمی تواند بست زیرا که انسداد راه دریا بهیچ نوع ممکن
نیست و اگرچه از سه سال ملک آرکات بتصرف آورده
ایم و محاصل آن بصرف اولیای دولت می آید و زرهای تحصیل
ممالک بالاگهات موجب توفیر خزاین است مگر انتفاع
مالی بامضرّت جانی مساوی نمی تواند شد نظر برین وجوهات
خاطر خیر طلب خواهان صلح است و یقین داریم که چون عهود
و مواثیق صاحبان عالیشان ثبات و قرار کلّی دارد دوستی باآن
جماعه راسخ القول موجب فوائد کثیر خواهد بود مگر طبع غیور ما
بتحریک سلسلهٔ صلح اجازت نمیدهد درین باب آنچه رای

صواب نمای تو مقتضي باشد عرض کن پورنیا دیوان چون طبع مقدس را مایل صلح دید زمین ادب بوسیده عرض کرد که سنواس راو نام شخصی که با این فدوي قرابتي دارد و اکثر طریق رسل و رسایل باهم گر مفتوح می باشد بالفعل بعهدهٔ مترجمي در حضور جرنیل صاحب حاضر میباشد و معروضات او که مبني بر دولتخواهي باشد بر لوح ضمیر منیر آن امیر کبیر مرتسم می گردد اگر حکم والاشود این فدوي با او بنوعی که شائبه پیام از طرف حضور نباشد سر سخن واکند بعد ازان که نام برده استرضای مزاج مبارک جرنیل صاحب بهادر دریابد هرچه مقتضای مصالح مالي و ملکي باشد بعمل خواهد آمد نواب فلک جناب چون عرض دیوان شنید غنچه خاطر عاطرش گل کرد واجازت بخشید پورنیا دیوان از حضور شرف ترخیص یافته بخیمه خود آمد و سداشیو راو نام برهمني را که هم کفو او و بحلي علم و فراست تمام آراسته و بحلل فنون سفارت پیراسته بود بلباس جوگیان که فرقه از فقرای هند است ملبس نموده و از جمیع صلاح و صواب دید آگاه ساخته بلشکر نصرت پیکر انگریز بهادر رخصت نمود و آن مرد درویش صورت بخیمهٔ سنواس راو آمده مستفید ملاقات شد چون سنواس راو شخصي درویش دوست بود باحترام او کوشیده ما حضری که داشت پیش کشید و بعد انفراغ طعام پرسید که از کجا میرسي و عزم کجا داري درویش لب بپاسخ کشاد

که من فقیر سیاحم دل بخالق بسته و از خلق وارسته بالفعل
در لشکر نواب بهادر بدیرهٔ پورنیا دیوان بودم چون آنعزیز وافر
تمیز راحق جوی دیدم چند روز آسودم حالا عقد الفت او شکستم
و نطاق همت بسیر ملک دیگر بستم سنواس را چون
نام دیوان شنید پرسید که باری از حالات لشکر نواب بهادر
آنچه زبانی دیوان شنیده باشی برزبان آر درویش گفت
که من دنیادار نیستم که از حالات صلح و جنگ سرداران
استفساری کنم مگر اینقدر شنیده بودم که مرضی نواب حیدر علی
خان بهادر چنان است که زر تمامی خزاین ملک بالاگهات
صرف باید کرد مگر دست از جنگ صاحبان عالیشان نباید برداشت
مگر خواهش دیوان برین نهج است که چون از سه سال تمامی
مردمان لشکر دور از خانمان در ملک بیگانه افتاده اند و خونریزی
خلایق از طرفین بعمل می آید صلح بهتر است و اگرچه نواب بهادر
معروضات دیوان را ردنمی فرماید و در گوشهٔ خاطر جا میدهد لیکن
تا کسی از طرف صاحبان عالیشان محرک این معامله نگردد
دیوان بیچاره بکدام وسیله آتش قهر نواب را فرونشاند سنواس
را چون این خبر دریافت آن درویش صورت را در خیمه
خود گذاشته فی الفور بحضور سطرطام گرام صاحب رفت
و گوهر حقیقت حال را بر طبق عرض کشید و طام گرام صاحب بخدمت

جنرل کوت صاحب بهادر تشریف برده تمامي سرگذشت
بانکشاف پرداخت جنرل صاحب بمد نظر رفاه خلق الله صلح
را بر جنگ مرجح دانسته و با سرداران لشکر کونسل فرموده بمه
ایشان قرعهٔ این فال بنام سنواس راو زدند تا پیش پورنیا دیوان
برود و بنای آشتي مستحکم سازد چنانچه روز دویم سنواس راو آن فقیر را
بسماجت جهت رسانیدن خبر آمدن خود پیش پورنیا رخصت
ساخته وخود بایک پلتن سپاهیان بتوزک روانه شده نزدیک
قصبهٔ که قریب عسکرین واقع بود خیمه زد چون این خبر بعرض
نواب بهادر رسید حکم شد که کشن راو پیشکار دیواني دیار علي
بایگ داروغه داغ و تصحیحه از جنود مسعود برسم استقبال بشتابند
و بکارپردازان امر عالي نفاذ یافت که خیمهٔ خاص برای استراحت
سنواس راو برلب تالابي که آب مصفا دارد برپا سازند چون
یک ونیم پاس روز برآمده سنواس راو در لشکر ظفر اثر رسید
و بر در خیمه دیوان فرود آمد دیوان کاردان تا دروازه استقبال کرده
برد و تا دو پاس مشورت کرده اورا بخیمه فرودگاه داخل ساخت
چون نصف شب سپري شد پورنیا دیوان سنواس راو
را بحضور فیض گنجور نواب همال رکاب برد و آنجناب اول
استفسر صحت وعافیت مزاج وتاج جرنیل صاحب بهادر شده
استفسار از وجه آمدن فرمود سنواس راو که شخصی قاعده دان بود

بکمال چرب زبانی و شیرین بیانی معروضداشت که بر رای عالم
آرای جناب عالی نیکوروشن است که دنیای فانی نه متاعی است
که ارزد به نزاعی وعلی الخصوص کسانی را که ایزد تعالی از بندگان خاص
بعطای افسر سروری سر بلند میسازد و زمام مهام خلایق که از بدایع
و ودایع الهی اند بکف کافی و رای صافی آن والاگوهران می سپارد
لازمهٔ همت والانهمت آنست که قدر نعمات سترگ ایزدی
دانسته خلایق را در مهد عاطفت خود بپرورند و بیخ کینه را از چمنستان
سینه برکنده شجر دوستی بنشانند تا عوام و خواص در سایهٔ آن
آرام یافته کام جان را به اثمار عذوبت آگین شیرین سازند
الحمد لله و المنة که طبع مقدس جناب عالی بمقتضای حق جوئی وحق
پرستی مجبول برین شمایل رضیه و خصال مرضیه و مزاج فیض
امتزاج متوجه آسایش خلایق وخشنودی خالق است وحریص
حطام دنیوی نیست همچنین ذات بابرکات جنرل صاحب
عالیشان هم که درین جزو زمان عدیل ندارد مصروف برآنست
که جماعه عباد خالق برحق را که از سنین و قرون در کشاکش قتل
وغارت گرفتار اند از بلا و آفت نجات بخشند و باوصف تیسر
آلات جنگ که از ولایت تا ممالک بنگاله مهیّا است
و ایزد جهان آفرین حکم محکم این گروه انصاف پژوه چون سلیمان
بر بحر و بر نافذ ساخته حتی الوسع والامکان دل موری را نمی آزارند

و چون که بسبب امتداد ایام جنگ لشکریان به تنگ آمده اند و جنرل صاحب را بیماري صعب عارض گشته اگرچه هنوز در اداي حقوق نمک خواري کمپني در جان فشاني حاضر و مستعد اند مگر بمد نظر رفاه و صلاح خلق الله و آرام و امنیت بلاد و عباد ازین هرج و مرج لازمهٔ جنگ و جدال که بدان عالمي را خانه بر باد رفته و میرود بغایت پریشان خاطر و ملول میباشند از براي اصلاح ذات البین بنده را بجناب عالي فرستاده اند که اگر این آتش جنگ و جدال که هر روز بلند تر مي شود و خرمن آسایش و تر و خشک عالمي را مي سوزد بآب مصالحت و ملاطفت هردو امیر کبیر منطفي گردد نهایت اولی و انسب است نواب والاجناب از مدعا گزاري سنواس راو پي بمطالب برده فرمود که في الواقع نتیجهٔ این حرب و قتال جز رنج و اذیت عباد امري دیگر حاصل نیست خاصه درین وقت که مزاج جنرل صاحب علیل و بار لشکرکشي و سرداري بسیار ثقیل است و این معني بر کمال همت و جوانمردي جنرل صاحب دلیل است که محض براي آسودگي خلایق استدعاي صلح و آشتي ازین جانب نموده اند مضایقه نیست مگر دوازده لک هون براي اخراجات لابدي لشکر مطلوب است و تا رسیدن خزانه از بالاگهات عرصهٔ ممتد خواهد کشید اگر جرنیل صاحب بهادر

از راه اتحاد مهربانی نمایند تعذری در کوچ نیست و درصورتیکه عوض
اخراجات این مهم از طرف سرکار کمپنی بهادر اگر زر نقد بالفعل
سربراه نشود چند تعلقه از بارامحال که متّصل بسرحد ملک اینجانب
باشد وخراجش مساوی مقدار زریکه صلح بران قرار یابد تا ادای وجه مقرّر
بطور رهن در تصرف کارپردازان حیدری واگزارند سنواس راو
ازین نوید خوشدل شده بحضور جرنیل صاحب رفت و بعرض مطالب
پرداخت جرنیل صاحب بهادر اقبال این معنی نموده درینباب
رد و قدح مناسب ندانسته عهدنامه صلح تحریر فرموده و سند واگذاشت
تعلّقه کاویری پور و سالم والنکار و غیره چند محال از مضافات ملک
بارامحال که داخل ممالک محروسهٔ سرکار کمپنی انگریز بهادر
بود حواله سنواس راو ساخت و زبانی ارشاد کرد که بنواب
صاحب عرض نماید که تمام ملک کرناتک از مدّت سه سال
در تصرّف سرکار عالی است و دامی و درمی درین عرصه ازین ممالک
داخل سرکار کمپنی نشده علاوه اخراجات مهم که موجب زیرباری
وقرضداری گردیده از بنگاله تا مدراس کمپنی انگریز لکهار روپیه رامدیون
مهاجنان شده است درینصورت سربراه نمودن زر نقد در وجه
مصالحت ناممکن است لازمهٔ یگانگی آنست که زر مطلوب
از تعلّقات مسطوره وصول فرموده بصرف والا آرند و شهر آرکات
و دیگر قلاع ملک پائین گهات که بتصرّف سرکار حیدری آورده اند

باختیار این سرکار بگذارند سنواس راد بعد طی معامله ازحضور
جرنیل صاحب بهادر چون بجناب فیضماب نواب بهادر
سعادت اندوز شده گواعذ مرسوله گذرانید نواب والاهمم از
بهر استرضای خاطر جرنیل صاحب بهادر بهمین قول وقرار صلح نموده
باحضار مجلس به نیّت صلح فاتحه خوانده دست از شمشیر برداشت
خدمتگاران عهده دار سپر و شمشیر از حضور برداشته در سلاح خانه
رسانیدند همان وقت در تمام لشکر اشتهار یافت که فیمابین
قوم انگریز و سرکار حیدری صلح درمیان آمد زنهار کسی ازینطرف
قصد فوج انگریز بهادر نکند بلکه اگر کسی از انطرف قصد نماید
بی مزاحمت اورا بحضور عالی حاضر آرند واز طرف خود هم عهد نامه
بمهر خاص مزیّن ساخته باخلاع فاخره وجواهر بیش بها و دو راس
اسپ عربی معه زین مرصّع و تحایف و نوادر برای جرنیل صاحب
بهادر و دیگر سرداران مدارالمهام کمپنی بهادر حواله سنواس راد
فرموده وراد مذکور را بعنایت خلعت خاص وجواهر گران سنگ
دیگر راس اسپ تپچاق بازین مطلّا و فیل معه عماری نقره ممتاز
فرموده رخصت نمود و روز دوم سنواس راد باز از حضور
جرنیل صاحب مکاتبه محبّت طراز باتنسوقات لایقه که تخمیناً
پنجاه هزار روپیه قیمت داشت بجناب کرامت مآب نواب
نامدار رسانید و ازینجا هم مکرّر رسم اتحاف و تحریر اتّحاد نامه متضمن

استحکام مبانی صلح بعمل آمد و پس ازان نواب والاجناب در عرصهٔ دو روز تمامی اسباب سرکار دولتمدار خود از قلعهٔ آرکات برآورده وقلعه وشهر آرکات حوالهٔ معتمدان سرکار کمپنی بهادر نموده بیرون شهر بفاصلهٔ دو فرسنگ سرادق جاه و جلال برافراخت و بایلغار در نواحی بار امحال شرف ورود ارزانی داشت پس در تعلقات مندرجهٔ صدر مداخلت فرموده و تربیت علی خان را بانتظام آن سرفرازی بخشیده و تهانجات خود از قلاع مقبوضهٔ ملک پائین گهات برخاست کرده و بذمّهٔ گماشتگان سرکار کمپنی بهادر گذاشته بدولت واقبال بعد انقضای سه سال در ملک بالاگهات داخل گشت ؛



برخاستن غبار فتنه و فساد درمیان سرکار دولتمدار کمپنی انگریز بهادر و فرانسیسان و تشریف بردن نواب عالی جناب باعانت گورنر پهلچری و نشاندن آن آتش باب تدبیر و دادگری ؛

بر رای صفاپیرای متفحّصان اخبار پوشیده نماند که چون بتائید اقبال لایزال صاحبان انگریز بهادر را بی استعانت غیری بر ممالک بنگاله تسلّط کلّی دست داد و بمقتضای اولوالعزمی خیال تسخیر ربع مسکون در سر افتاد صاحبان کمپنی انگریز بهادر را با کارپردازان

بادشاه فرانسیس جهت محصول سایرات متعلّقه ملک بنگاله نزاع درمیان آمد وگورنر بهادر بنگاله حسب ایمای ولایت تمامی کوتهی های فرانسیس راکه در ممالک بنگاله بود دریک روز ضبط فرمود و اکثر امکنه را منهدم نمود و موشیر شانور گورنر کوتهی فراشدانگارا که از راه خشکی عازم ولایت خود شده تا میدنی پور رسیده بود مقیّد کرد وهمچنین گورنر بهادر مدراس کوتهی پهلچری متعلقه فرانسیس رابقبضهٔ تصرّف خود آورده اتواپ ودیگر اسلحه وسامان حرب را از فراز فصیل وبروج دور کرد وبرج باره آنرا که بصورت قلعه بود مسمار ساخت گورنر فرانسیس چون چاره نداشت از پهلچری گریخته در کوریال بندر که داخل ممالک محروسه نواب بهادر بود پناه جست وعریضه بحضور نواب حیدر دل ارسال داشته دست تظلّم بلند کرد نواب بهادر را از دریافت بیکسی او دریای ترحّم موج زن گردید وپروانه کرامت نشانه بنام فوجداران بندر بدین مضمون عزّ اصدار یافت که گورنر فرانسیس را با حتیاط واحترام نگاهدارند متعاقب فوجی قوی برای مدد شار الیه ازحضور تعین شده میرسد ومراسلهٔ دیگر بنام گورنر بهادر مدراس مشعر براین معنی روانه فرمود که کوتهی فرانسیس در پهلچری پیش از تسلط صاحبان انگریز بهادر در ملک بنگاله بوده است واگرچه بتائیدات ربانی بالفعل پایهٔ شوکت وحشمت انگریز بهادر از تمامی

سلاطین جزائر بلند ترگشته است و همه حکّام بنگاله و پائین گهات و اکثر ممالک جنوبي سر بر خط فرمان کمپني بهادر نهاده اند مگر هم کیشان خود را که در ولایت با ایشان قرب جوار دارند این چنین از پایهٔ عزّت و اعتبار افگندن بچشم ظاهر پرستان مناسب نمی نماید و این دوستدار که تازه نقوش خلّت و صفا با سرکار کمپني انگریز بهادر برلوح خاطر اخلاص مآثر مرتسم ساخته همین ملحوظ دارد که گاهی به کرزلک عناد و فساد حک نگردد لهذا چشمداشت از مروّت سرکار کمپني آنست که چون گورنر پهلچري پناه باین نواحي آورده و بي عزتي مهمان در هیچ مذهب روا نیست از سر جرم کرده و ناکردهٔ او در گذرند و کوتهي پهلچري را معه اسباب که فرد تعلیقهٔ آن ملفوف محبّت نامه هذا مرسل است بگورنر فرانسیس بسپارند والّا مخلص از اعانت او پهلو تهي نخواهد کرد گورنر بهادر مدراس بجواب آن قلمي ساخت که اینجانب تابع حکم ولایت است از خود مجوّز این حرکات نشده بالفعل که آن عالي مرتبت را پاس خاطر گورنر فرانسیس مقدّم افتاده این حقیقت بولایت مینویسم اگر حکم استرداد خواهد رسید فی الفور کوتهي پهلچري بل تمامي کوتهي هاى بنگاله تفویض گورنر فرانسیس میتوانم نمود و چون مقدّمه نزاع انگریز بهادر و فرانسیس هیچ تعلّق بذات عالي ندارد و در قضیهٔ دیگری دخل فرمودن باٰنجناب مناسب نیست چون مکاتبه

گورنر بهادر مدراس بجناب نواب بهادر رسید آتش غضب
در تنور سینه او شتعال گردید و فی الفور پروانه بنام سردار فوج متعینه
کورٓیال بندر شرف نفاذ یافت که گورنر فرانسیس را همراه برداشته
به پهلچري شتابد و ما بدولت عازم مدراس میشویم و تا معامله
فرانسیس دلخواه کرسی نشین نخواهد شد دست از جنگ
با صاحبان انگریز بهادر کوتاه نخواهیم نمود و بعد ازان بتاریخ غرّهٔ ماه ذیقعده
سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجري سراپردهٔ جاه و جلال سمت
ملک پائین گهات برافراشته عرصهٔ دوازده روز بانتظار رسیدن
خبر از کورٓیال بندر مقام فرمود چون ازآنجا خبر رسید که افواج سرکار
معه گورنر فرانسیس کوچیده رفتند روز دوم نواب والا جناب
پای در رکاب اشهب عزیمت درآورد و با فوجی فزون تراز
امطار باران جاده پیمای کوه و وادي گردید لیکن چون گورنر بهادر
مدراس بمجرد وصول خبر نهضت نواب حیدر علي خان بهادر
از راه حزم و احتیاط که لازمه آن گروه خرد پژوه والاشکوه است
طرق و شوارع سمت کشن گري را استحکام کلّي بخشیده بود
و گذر کردن ازان طریق بی تلف هزاران مردان کاري ممکن نبود
نواب والا جناب بسمت کوچي عنان برتافت و چون متصل
پال گهات چري مخیّم جاه و جلال واقع شد لشکریان متعینه
کورٓیال بندر معه گورنر پهلچري سعادت ملازمت دریافتند

روز دوم نواب سپهر جناب شش هزار سوار جرار را حکم داد که بر محالات متعلقه رام راجا و دیگر راجگان که توسل بسرکار دولتمدار کمپنی انگریز بهادر دارند دست یغما کشایند و گورنر فرانسیس و موشیر لالی را که باده هزار گوره و شش هزار سپاهیان در زمرهٔ ملازمان حضور از مدتی انسلاک داشت فرمان شد که بکوتریال بندر و دیگر بنادر متعلقهٔ ملک سرکار شتافته هر قدر جهاز بکرایه بهم رسد از آذوقه و اسلحه جنگ مملو کرده به پهلچری برسند و عساکر نصرت مآثر متعاقب خواهد رسید نام بردگان از حضور انور رخصت شده بگام سرعت بشتافتند و هفت منزل جهاز کلان و شش منزل خورد باجرت گرفته و اسباب جنگی بران بار کرده محاذی قلعه پهلچری لنگر انداخته نشان حیدری برافراختند و جنگ توپ و تفنگ در انداختند صاحبان انگریز بهادر با جماعتی که برای حفاظت قلعه مامور بودند اگرچه از جنگ فرانسیس پای کم نیاورده جواب دندان شکن میدادند لیکن چون نواب والاجناب بایلغار در رسید و از چهار طرف ساباط و دمدمه بسته از شدت گوالیل فرصت دم زدن نمیداد ناحق جانهای خود در معرض تلف انداختن دور از آئین سپاهیگری دانسته نشان فرانسیس که علامت صلح بود بر برج قلعه بلند کردند و موشیر لالی بمشاهدهٔ آن شیلک اتواپ موقوف کرده گورنر فرانسیس را باتنی چند برغراب

نشانیده بقلعه راهی ساخت وصاحبان انگریز بهادر باجماعه سپاهیان
ازقلعه باستقبال برآمده وصف بسته گورنر را باحترام تمام بدرون
بردند واموال واسباب که در حجره های قلعه امانت گذاشته بودند
مطابق افراد تعلیقه بکارپردازان فرانسیس سپردند چون
سررشته جنگ انقطاع یافت روز دوم صاحبان انگریز بهادر
باسپاهیان همراهی خود از گورنر فرانسیس رخصت شده روانه
مدراس شدند ونواب والاجناب بطرف مستقرالحکومت
خود معاودت فرمود وشاهزادهٔ والاشان را برای تنبیه راجهٔ
کورگ بافوجی قوی تعین نمود ؛

تمام شد روایت کتاب فتوحات حیدری ؛

اتّفاق کردن جماعه مرهته بانواب نظام علي خان واستمداد کمك نمودن از انگریزان وبهیئت مجموعي لشکرکشیدن ایشان برمیسور وتحصّن نمودن نواب حیدرعلي خان بقلعه سرینگپتن و درآخر بازگردیدن افواج مرهته بیافتن مبلغی ازز روآشتي کردن نواب نظام علي خان بانواب حیدرعلي خان وباتفاق یکدیگر لشکرکشیدن برانگریزان ؛

در سال ۱۷۶۶ع رای میسور چاک کرشنا راجه که از مدّت هفت سال در دولتسرای خویش مقیّد ومحبوس بود از قید و بند تن خاکي نژند رهائي یافت و روح پاکش بعالم بالا شتافت وچون این خبر بنواب که دران زمان درحدود کونبا تور بود میرسد فرمان میدهد که رسوم جنازه او رابهمان روش که معمول دودمان راجگان میسور است باغایت تکلّف وتعظیم بتقدیم رسانند وکلانترین پسران راجه مرحوم راکه نندوراج نام داشت باهمان شان وشوکت که دستور جلوس راجگان میسور است برمسند راجگي بنشانند نندوراج پس از راجگي پنج ساله خیالی ازحقیقت خالي جان بآفریدگار جهان بازسپرد وبجایش برادر کوچکش

سیام راج باستصواب یا مرحمت نواب متقلد قلاده راجگی بهمان دستور که حالی مذکور شد گردید حال ریاست میسور برین منوال می ماند تا آنکه در سال ۱۷۶۷ع جماعه مرهتّه و نواب نظام علي خان باهم بر بدسگالي نواب حیدر علي خان همداستان شده بر میسور لشکر کشیدند نظام علي خان بنفس نفیس بقیادت لشکر خود می پرداخت و برادرش بسالت جنگ درین یساق همراه او بود و جمعیتی گرانمایه از سپاه انگریزي باستمداد از مدراس طلبیده شده افواج متفقه پس از آنکه چندین محال و بلوکات وابسته میسور را متصرف شده بودند بر سر دار الملک سرینگپتّن تاخت آوردند نواب حیدر علي خان پس از آنکه تمامي غلّجات از اطراف شهر برده و یکسر اذوقه و علوفه را در جوار و حوالي شهر بمعرض تلف در آورده با جمعیّت سپاه خود بمقامي بغایت حصین و متین بر کناره رود کاویري متحصّن شده بود و گرداگرد معسکر خود خندقی کنده و مورچال توپها بسته و اطراف و جوانب آنرا پشته های محکم آنچنان استوار ساخته بود که جنود متفقه به تقرّب آن جرأت نمیداشتند پس از آنکه روزی چند در سبک مایه جنگ و جدال بسر شد جماعه مرهتّه بوصول مبلغی از زر باز گردیدند و نظام علي خان در کار خود اندیشناک گردیده جداگانه عهد و پیمان با حیدر علي خان بست حاصل معاهده این امر مهم بود که هر دو دولت اسلامیه افواج یکدیگر

فراهم ساخته جماعه انگريزانرا از ممالكت چيناپتن مستاصل گردانند
هنوز اين معاهده صورت اتمام پذيرفته بود كه سرگروه قشون انگريزي
از قراين خارجي بسرّ كار پي برده اجازت انصراف درخواست واز
راه بنگلور صحيح وسالم بحدود ممالكت انگريزي رسيد؛ وشايد
خبر راست وابسته منصوبه پيش انديشيده لشكركشي كه درميان
آن دو فريق بررغم جماعه انگريزان قرار داده شده بود نخستين او
بكارگزاران طبقه انگريزيه رسانيد؛



در اشارت به پيدا گرديدن باعثه اتّفاق درميان نظام علي خان وحيدرعلي خان؛

منشاي اين انقلاب وتغير راكه در راي نظام علي خان صورت
گرفته وبدان از هواخواهي انگريزان انحراف ورزيده، ومبداي
اين اتّحاد وموافقت افواج اسلاميه راكه برقلع وقمع طبقهٔ انگريزيه
بظهور رسيده دانايان حقايق كار ورموزشناسان دقايق اسرار
حمل برسازش وپردازش نهاني نواب محفوظ خان برادر كلان
نواب محمد علي خان ناظم كرناتك بانواب حيدرعلي خان نموده اند
گونه تفصيل اين جمال آنكه پس ازانكه در جنگ انبور كه در
سنه ١٧٤٩ع درميان نواب انورالدين خان وهدايت محي الدين خان
نبيره نواب نظام الملك كه چنداصاحب نواب ترچناپلي

(شوهر خواهر نواب سیّد محمد خان صوبه دار پیشین آرکات
از خانواده سادات که انورالدین خان بحیل وفنون گوناگون اورا
بکشتن داده خودش متقلّد صوبه داري آرکات شده بود) اورا برین
جنگ برانگیخته وتحریض نموده بود؛ وجماعهٔ فرانسیس (که از قدیم
هواخواهان خانواده سادات ودشمن جاني نواب انورالدین خان
غاصب ریاستش وجماعهٔ انگریزان ممدّ ومعاون نواب مذکور
بودند) خود درین رزم یار ویاور یگر دیاورش بودند، واقع شد، نواب
انورالدین خان در عمر هشتاد ودوسالگي کشته گشت ومحفوظ خان
پسر کلان انورالدین خان ومحمد علي خان پسر کوچکش که درین جنگ
حاضر بودند نخستین بدست اعادي مظفر اسیر گردید ودومین بقلعهٔ
ترچناپلي گریخت؛ چون بعد ازین واقعه صوبه داري آرکات
بر هدایت محيّ الدین خان متعین گردید ناصر جنگ عمویش
پسر نظام الملک حالي صوبه دار حیدرآباد، خبر فیروزي برادر
زاده اش در آرکات شنوده رشک وحسدش بران داشت
که لشکر کشان بر سر صوبه دار جدید آرکات وچند اصاحب
وجماعهٔ فرانسیس کشید، ولیکن بی آنکه کار بجنگ وخونریزي کشد
بحیلهٔ که در کتب تواریخ مسطور است برادر زاده اش را مقیّد
گردانید واز ینرو که این امر بر طبایع اکابر واهالي مملکت خاصه
فرانسیس خیلی ناگوار بود باهم همداستان شده بر نواب ناصر جنگ

خروج میکنند و او درین شورش و بلوای عام بردست نواب کرپه از قوم افغان بر سر فیل کشته میشود ، و برادرزاده اش هدایت محيّ الدین خان فرمانفرما و صوبه دار مختار تمامت ممالک دکهن میگردد و به نواب مظفّر جنگ ملقّب میشود ؛ القصّه محفوظ خان بمصاحبت نواب مظفّر جنگ که پس از تفویض صوبه داري آرکات بچندا صاحب متوجّه دار الملک خویش حیدر آباد شده بود ، از کرناتک بیرون می آید ؛ وچون نواب مظفّر جنگ بحیدر آباد نارسیده در آغاز سال ۱۷۵۱ع بردست افغانان در هنگامهٔ عام کشته میشود صوبه داري حیدر آباد برعمویش نواب صلابت جنگ برادر ناصر جنگ مرحوم قرار مي یابد و او نیز بردست عیّاران بفرموده برادرش نظام علي خان حالي صوبه دار حیدر آباد مقتول میگردد ؛ القصّه محفوظ خان پس از کشته شدن نواب مظفّر جنگ در کرپه تا سال ۱۷۵۴ع اقامت میگزیند ما دامیکه جماعه انگریزان که بدل هوا خواه محمد علي خان بودند باوجود حقیّت محفوظ خان از رهگذر کلان سالي پس از منهزم گردانیدن جماعه فرانسیس هوا خواه چندا صاحب و باسیري گرفتن چندا صاحب برادر کوچکش محمد علي خان را بمسند صوبه داري آرکات بر می نشانند ؛ چون بدین نمط کار حکومت بر محمد علي خان قرار گرفت محفوظ خان بعد چندي با جمعیّتي از فوج سواران بکرناتک باز میگردد و درخواست

ملازمت خدمت از برادر میکند محمد علي خان بزودي بر سوٴال او رقم قبول میراند و بعد چندی بر محال جنوبی آرکات او را عمل میفرماید؛ ولیکن محفوظ خان در آنجا سر عصیان بر برادر میکشد و بیاوری زمینداران آن حدود روزگاری خطهٔ تینوالي را در تصرف خود می دارد و درین جز و زمان او را با نواب حیدر علي خان که درینولا بکار فرمائي دندیگل می پرداخت رسم و راه مراسلات و مکاتبت پیدا میگردد؛

اگرچه آخرکار محفوظ خان در سال ۱۷۶۰ع ظاهرا با برادرش طریق آشتي و مصالحت پیمود، ولیکن اینمعنی دور از قیاس نیست که او نهاني با حیدر علي خان بهادر طریقهٔ نامه و پیام سلوک میداشت چه پیش از آنکه جنگ و پرخاش نمایان در میان نواب حیدر علي خان و انگریزان صورت گیرد او در زيّ ساخته حاجیان قاصد بیت الحرام بسریرنگپتّن رفته بود و حیدر علي خان او را با غایت اعزاز و اکرام متلقّي شده؛ و این خود قرین قیاس است که تعصّب دین محمّدي نواب نظام علي خان و ارکان دولت او را برین آورده باشد که با نواب حیدر علي خان همداستان شده محفوظ خان را بر مسند صوبه داري آرکات بر نشانند و بمعونت و یاریگري هواخواهانش که جماعهٔ فرانسیس باشند انگریزان را از هندوستان بیرون رانند؛

در اواخر آگسٹ یا اوایل سپطنبر ۱۷۶۷ع افواج متفقه که اغلب آن از رساله‌های سواران فراهم آمده بود در کرناٹک درآمد و نهب وغارت را در ان بلاد بنیاد نهاد ؛ از بهر مدافعه این بلیهٔ هولناک کارگزاران دولت مدراس جمعیتی را از جنود بسرکردگی کرنیل اسمتھ که منصبداری بود نامدار و آزموده کارزار فرستادند ؛ تلاقی سپاه طرفین جنگی در بیست و ششم سپطنبر در صحرای محال ئیرور بتقرب قلعه ترچناپلی اتّفاق افتاد اخبار انگریزی وابسته این جنگ در سالانه دفتر اخبار سال ۱۷۶۸ع توان یافت ولیکن چون روایات این رزم که اخبار نگاران شرقی برنگاشته اند باهمه گوناگونی از راستی و واقعیت بیشتر بهره ور است بترجمه آن روداد از بعض کتاب فارسی می پردازم ؛

طرف شام مقدمة الجیش افواج متّفقه معسکر انگریزی رامی بینند که سپاهش در میان شبستان کشت زار شالی و خانی بزرگ صفوف آراسته آماده جنگ و جدال اند و کتلی بر پهلوی ایشانست نواب حیدر علی خان در مقابل ایشان بتسویه صفوف پرداخت سپاهیانش تمام شب را در سلاح ویراق بسر بردند و انتظار سحر میکردند. بمجرّد آنکه سپیده صبح بردمید لشکر انگریز مانند بحر جوشان و سیل خروشان پیش شتافت و نیران جدال و قتال در اشتعال آمد رکن الدوله

سپهسالار نظام علي خان که در صف پیش این جا داشت خواست
تا در میمنه و میسره لشکر غنیم حمله آرد ولیکن گلوله های توپ و تفنگ
که تگرگ آسا متّصل هم می بارید جنود او را متلاشي و پریشان
ساخت و برقدم اضطرار از صف نخستین بصف دومین
باز پس گردانید جائیکه نظام علي خان بنفس نفیس بفرماندهي سپاه
مي پرداخت اگرچه مبارزان طبقه اسلامیه پردلانه می جنگیدند
ولیکن بارش گوله وگلوله ایشان را آنقدر فرصت نمیداد که نفس
راست کنند پای فیل سواري نواب نظام علي خان بصدمه گوله
توپ از جا رفت بسیاري از مردان کار از افواج نظام علي خان
کشته افتادند و تمامت لشکر هزیمت یافت بناچار نواب
موصوف سي و شش میل انگریزي از میدان رزم باز پس
رفت جماعه انگریزان کوس فیروزي بنواختند ولیکن بتعاقب
گریختگان و باز پس رفتگان نپرداختند و بسوی چینا پتن نهضت
کردند؛ اما نواب حیدر علي خان هیچگونه وقعت بر هزیمت افواج
هوا خواهش ننهاده تمامي جنود را چار بهره ساخت و اعتماد بر اعانت
و یاوري ایزد پاک نموده بمقابله و مقاتله اعادي نیکو کوشید؛

بازگردیدن نواب نظام علي خان از موافقت نواب حیدر علي خان و در ساختن با انگریزان ؛ و بردن حیدرعلي خان بهادر نهب و غارت را تا بجوار مدراس و درخواستن انگریزان آشتي را از وپس از غایت بیم و هراس ؛

بمشاهده طمطراق جنگ انگریزان و آتشدستي و آتشباري ایشان آنقدر هول و هراس بر طبع نظام علي خان مستولي شد که بزودي با انگریزان طرح آشتي واتّفاق ریخته با جنود وحشم خویش متوجه حیدرآباد گردید ؛ حیدرعلي خان بهادر چون دید که هواخواه یاری گرش در جنگ و جدال اینچنین او را واگذاشته راه سلامت پیمود مصلحت وقت دران می بیند تا به سریرنگپتن بازگردد ؛ ولیکن سپهدار جنود انگریزي کرنیل اسمته تعاقبش نیکو پرداخت تا آنکه داخل حدود میسور گردید ؛ و چند قلعه و حصن آنرا متصرّف گشته خود را بنزدیکي سریرنگپتن رسانید ؛

درین حیص بیص رای اصابت انتمای حیدرعلي خان بهادر چنان صواب دید که با حریف پخته کار نرد وار گونه بازد و لشکر حریف را بازپس گرداند چنانچه با افواج سوارانش بر سر مرز و بوم کرناتک بازی تازد و عباد و بلادش را بشمشیر و آتش زیر و زبر و خاک بسر می سازد ؛

برین تاخت و تاراج که نواب حیدر علي خان مصدر آن در ممالک کرناتک گشته نتائج دلخواه او مترتب گردید؛ جنود انگریزي که درحدود میسور بنهب و غارت اشتغال داشت بفتوای ضرورت باز پس گشت تا بحمایت وحراست مملکت کرناتک پردازد؛ او بدین وسیله جمیله تمامي حصون وقلاع راکه بتصرف غنیم در آمده بود بي تجشم جنگ وپرخاش از ایادي اعادي مستخلص نمود و افواج کینه خواهش که از صدمات دستبرد وحملات حریف غالب بحمایت وحراست خود مشغول بودند و یارای مردي وحمله بردن بر اعادي گم کرده اکنون از آنحالت انقباض وکاربستگي باز بحال انبساط و دارستگي بر گرائیدند؛ وکار تاراج و غارت خود را بجوار دیوار شهرپناه مدراس رسانیدند؛ وبحملات متوالي وصدمات متتالي کار برارکان دولت مدراسیه آنچنان تنگ کردند وسهم وهول خودرا بردلهای شان آنچنان مستولي گردانیدند؛ که ایشان برسبیل جبر واضطرار خواهان آشتي وصلاح ازحیدر علي خان بهادر شدند بهادر موصوف پیغام صلاح وآشتي را از ارکان دولت مدراسیه متلقي بقبول گردید؛ ودر ماه اپریل سال ۱۷۶۹ع عهد وپیمان آشتي از هردوسو بسته شده شرایط این صلح خیلي ساده وپرکار بود؛ یعني باید که قلاع وضیاع جانبین که دراوان جنگ تسخیر کرده شده بود از هردوسو تسلیم

کرده شود و اُسارای طرفین از بند و قید رهائی یابند و نیز عهد موبد و صلح و صلاح بدین نمط موکد کرده شده که طرفین شریک رنج و راحت هم باشند و در امداد و اعانت یکدیگر هنگام ضرورت زنهار از خود بقصور راضی نگردند و تاجران و سوداگران ممالک طرفین در بلاد هم شاد و آزاد راه آمد و شد سلوک میداشته باشند ؛

نواب حیدر علي خان در مدّت تمادي این جنگ و پیکار همانا کار نامه رستم و اسفندیار را تجدید نموده بود واز دستبردهای نمایان و جلادتهای آفرین و ستایش راشایان درهای استعجاب وحیرت برروی نظّارگیان کشوده ولیکن چون چالاکي افواج فرنگ در میدان جنگ نیکو میدانست بنابران از طرح انداختن جنگ سلطاني بااینفریق تاتوان می پرهیزید ؛ او باخود توپهای کلان را همراه نمی برد همین توپهای سبک باکمال هنرمندي برعرابه ها سوار کرده و بانیکو ساز و سامان آراسته و مهیّا ساخته و بگوله اند ازان آتش دست استعمال کرده شده بودند ، دلیل برین معني اینکه هیچ یک ضرب از توپهای میداني حیدر علي خان ازو درین جنگ ها بازپس گذاشته نشد و بدست غنیم نیفتاد زیراکه اگرچه توپخانه بزرگ در جنگ یُسر و راز آن اعادي در دست انگریزان آمد همه اش از آن نظام علي خان بود ؛ پیادگان حیدر علي خان ، چست و چابک باساز و یراق سبک و از بار گران برکران بودند

و سوارانش، جلدوست بکعنان تیز جولان چون راکبان یوم الرهان؛ بدین اسباب وجهات ادبرتاخت وتاراج نیکو توانا بود و برحمله آوردن برسپاه انگریزان وبازگشتن ازان بزودي بخوبي يارا داشت؛ از انصاف نشاید گذشت در بیان این سرگذشت که حیدر علي خان بهادر دراثنای این جنگ وجدال مصدر آن انواع ستمگري وغرابي نشده که در جنگهای پیشین گشته بود وبدان مرز و بوم کرناتک راویران وغراب ساخته؛

پوشیده مباد

برخوانندگان این پارسي که به کارنامه حیدري موسوم است که چون میجر چارلس استوارط دررساله ممارس اف حیدر علي خان وطیپو سلطان درشرح حال حیدر علي خان درین دو واقعه جاپانه که اوّل آن داهیه عظیمه بود که دران مادهوراو پیشوا باحشر یک لک و پنجاه هزار سوار مرهته ونظام علي خان خودش باتمامي جنود نامعدودش باافواج کمکي انگریزان باهم متفق شده برسر یرنگپتن هجوم آورده بودند؛ ودوم مهمّي گرانمایه که دران حیدر علي خان و نظام علي خان همداستان شده همت برقلع وقمع جماعه انگریزان برگماشته؛ وهمانا درتمامي مآثر حیدریه مانند این دو واقعه خواهان نیکو شرح وبسط نیست

که در نخستین پایداري واصطبار حیدر علي خان بر هجوم جم غفیر دشمنان جاني تباهي اندیش و رخنه بندي و احتیاطش در حمایت و حراست خویش ، و در دومین شهامت و جلادت و مهارت و بسالت وي در قهر و کسر اعادي پر دل و پرکار ذو فنون در شیوه جنگ و پیکار به نیکو ترین وجه صورت گرفته ، راه اقتصار پیموده بود بنابران مؤلف این اوراق تفصیل این دو واقعه جلیله را از جلد دوم هسطوري موشیر م د ل ترجمه کرده درین مقام منضاف اصل کتاب ، و شمائل جسماني و عادات و اطوار زندگاني حیدر علي خان را از جلد اول همین هسطوري ترجمه کرده مقدمه آن گردانید ؛



دربیان خصوصیات وابسته شمائل جسماني وعادات واطوار نواب حیدرعلي خان بهادر در زندگاني ؛

نواب حیدر علي خان که سال عمرش بدرست معلوم نیست اگر بروایت آنمردم که او را از صغر سن میدانند وثوق کرده شود قریب پنجاه و شش ساله عمر دارد بالایش پنج و نیم فط یا ذراع است خیلي تناور و زورمند و لیکن چابک و چست شایسته زحمتکشي و رنجبرداري در پیاده پائي و سواري بشره اش گندم گون است نقشه چهره اش درشت ریش و بروت را دوست نمیدارد مي تراشد یا بر منکند پوشاک خانگیش مانند پوشاک هندوستانیان

سفید ساده ململ یا تن زیب و دستارش نیز از همان پارچه قبایش دامن دراز و فراخ با آستین تنگ و چست امارخت سپاهیانه حیدر علي خان دیگر گونست که از بهرخود دسپهدارانش ایجاد کرده و آن قبای سفید اطلس است با گلهای زرین ؛ و شلوار از همان پارچه و موزه از مخمل زرد و کمر بند سفید ابریشمی و دستار سرخ شفقي ؛ هنگام پیاده رفتن اکثر چوب خیزران در دست دارد که سرپوشش زرین می باشد ' هنگام سواریش بر اسپ شمشیري از منطقه مخملي زرنگار باچپراس الماس آویخته می باشد ؛ حیدر علي خان مانند دیگر امیران هندخود را بزیور نمی آراید چهره حیدر علي خان بهادر شگفته وکشاده و باتمکین است برحسب خصوصیات حال گاهی خندان می باشد وگاهی ترش و زنهار خو کرده عبوسي و تغیر چهره گوهري نیست ' در هر گونه سخن بسهولت و آساني عرف میزند و زنهار صموت و تمکین ساخته را که امیران شرقي بزور بر خود می بندند روا نمی دارد ؛ در اوائل حال ملاقات مردم بیگانه یکپاره در ضبط و عنان داري میکوشد و لیکن بزودي به بسطت گوهریش میگراید و باهر گونه مردم گفتگو میکند و خود شس آغاز روایت سخنان روزانه باغایت شیریني و نرمي می نماید ؛ مقام کمال شگفت است که این امیر کبیر در همان یک زمان که در مهمات عظیمه ملکداري رای میزند و فرمان میدهد از بعضي حاضران

سوال می کند و بجواب دهی بعض دیگر می پردازد از یک منشی
نامهٔ که برو میخواند می شنود و با دیگر میفرماید که چنان جواب نویسد
نظرش بتماشای لولیان و مقلدان است و گوشش بشنیدن
عبارت منشیان ؛
راه رسیدن بوی بر بیگانگان و چاکران خودش که کار دارند بآسانی
تمام واکشاده است حکم عام است که هر شخص اجنبی که خواهان
ملازمت باشد بعد استیذان بوسیلهٔ یکی از چوبداران که بکثرت
بردر دولتسرایش حاضر می باشند باریابد ؛ همین فقیران و درویشان
ازین اجازت بی بهره اند و بس ولیکن اگر احیاناً یکی ازین گروه
بنظرش در می آید پیش خاکی شاه میر صدقات فرستاده
می شود تا او بانجاح مرامش پردازد درین خصوص دستور بارگاه
حیدری مباین دستور دیگر امیران هند است اگر شغلهٔ یا صحبت
عیش و طرب مانع نواب از استراحت در وقت معهود
که پس از انقضای نیم شب است نمی باشد از بستر خواب
قبل طلوع آفتاب برمیخیزد. بمجرد برخاستنش نقیبان و سپهداران
که در شب دوش در روز گذشته بکار و خدمت خاص خود بودند
و نیز آنانکه بجای ایشان بهمان خدمت منصوب شده اند ، بحضور
نواب در می آیند و بأنهای اخبار ضروری میپردازند و احکام نو که تازه
صادر میگردد بسپهسالاران و کارگزاران دیوانی میرسانند و خود

ایشان نیز پروانگي دارند که اگر مهمّی ضروري پیش آمده باشد درجامه خانه حاضر شده بمعرض اعلام درآرند؛

و بهشت ساعت صباحي از جامه خانه برآمده داخل دیوانخانه میگردد جائیکه منشیان وکارگزاران هرکارخانه منتظر او می باشند او مکاتیب نورسیده بدیشان می سپارد و بهریک موافق خدمات خاصه شان تعلیم وتلقین روزمرّه می فرماید و هرنامه که جواب طلب است بپاسخهای فراخور آن ارشاد میکند فرزندان و اقربای نواب وآن امیران که بشرف تقرّب امتیاز دارند دران هنگام داخل دیوانخانه میگردند واگر وقت نه ساعت است بتغدّي معمول می پردازند آنگاه اگر نواب فرصت می یابد درآئینه محل آمده می نشیند و فیلبانان افیال را بمجراگاه نواب در می آرند و از نظر او میگذرانند و همچنین اسپانرا بروعرض میکنند یوزان و پلنگان شکاري حیدري رانیز درنظرگاه حاضر میگردانند واینهارا نگاهبانان شان بدست پالهنگ گرفته پیش می آرند پوشش ایشان از بانات سبز وکلاه از پارچه زرین برسرشان بسته میباشد تا اگر احیاناً قصد ایذائی کنند بزودي بدان چشمان شان پوشیده میگردند؛ نواب حیدرعلي خان بدست خودش یکیک را از یشان لقمه از شیریني میدهد و ایشان چون نیکو تعلیم کرده شده اند بچابکي تمام به پنجه برمیگیرند، ولیکن پلنگ بزرگ که شاه پلنگ لقب

دارد بهیچ حیله ازجیل تاامروز رام نگردید ؛ از پس طعام چاشت هنگام ده و نیم ساعت روز حیدرعلي خان بدیوانخانه یاخیمه بار عام در می آید مقام او در شه نشین که زیر شامیانه زردوزی برستونهای طلائی مرصّع کار آراسته می شود جلوس میکند که مشرف می باشد برفضای وسیع از صحن دولتسرا ؛ بعضی از قربیانش بردست راست وچپ او می نشینند وتمامي ارکان واعیان دولت حیدری که بحضور این مقام ماذون اند وبسیار اند حاضر میگردند وآنانکه درباره کارهای پرداختنی خویش محتاج تعلیم وارشاد می باشند بوسیله نقیبان درخواست حضور می نمایند یاعرایض خودرا بوسیله سرداران حضّار پایه بپایه بنواب میرسانند و هماوقت جواب شایسته نوشته یاگفته می شود ،

دستور نیست که هنگام بیرون رفتن نواب کسي بتقدیم عریضه اورا ازراه رفتن بازدارد مگر آنکه خطبی مهم سانح شده یاسائلی ازحضور در بار عام بازداشته شده باشد واین خود بسیار نادر اتفاق می افتد ؛

• درسال ۱۷۶۷ ع هنگامیکه نواب در کوئمباتور با کوکبه خود بقرب پنج ساعت ممائي از بهر تفرّج برآمده بود پیره زني خود را پیش وی برانداخت و داد خواست نواب فی الفور گردون سواري را فرمود تا استاده کردند و بزن اشارت کرد که نزدیک آید و حال خودراعرض کند زن گفت نواب عالیجناب این بیوه همین یك دختر داشت که آغا محمد ازمن بزور برگرفت نواب گفت آغا محمد امروزبیش ازیکماه مي شود که ازینجا رفته است چندین روز کجا بودي و چرا نالش نکردي زن جواب داد نواب عالیجناب چند قطعه درخواست بدست حیدرشاه دادم و هیچ جواب نیافتم حیدر شاه سرگروه

درین دربار پنجاه یا چهل منشي بر دست چپ نواب متّصل دیوار دیوانخانه سرگرم کتابت می باشند پیکان نامه برگوئي هرساعت از ممالک میرسند و باکمال اهتمام بحضور نواب برده می شوند وآنگاه منشي خاص مکتوب را بر نواب میخواند واو في الفور خصوصیات وابسته جواب بیان میکند پس آنمکتوب در دیوان وزیر

عرض بیگیان که پیش سواري میرفت نزدیك نواب آمده ظاهرساخت که این زن و دخترش ازقحبگان بازاري اند وبنهج نامشروع زندگاني میکنند نواب فرمان داد تا کوکبهٔ سواري بدولتخانه باز گردد وبازن گفت که درپس اوبیاید تمامي اعیان دربار بهرآنمنصبدارکه مردم او را دوست میداشتند خیلي اندیشناك گشتند و هیچکس را از ایشان یاراي آن نبود که بشفاعت او دم زند ٬ پسر حیدرشاه ازسرگروهٔ قشون فرنگستانیان دریوزهٔ شفاعت نمود ٬ چنانچه آنسرگروه از نواب در بارهٔ او بخشایش خواست ولیکن نواب بدرشتي تمام از ملتمس او سرابا برتافت وگفت من درخواست شما زنهار نخواهم شنید هیچ جریمه سخترازین نیست که راه تظلّم رعیت را بر بادشاه فرمانروا قطع کنند ونگذارند که مظلوم بداد خود رسد وظیفه اهل اقتدار همین است که بدستگیري افتادگان پردازند حاکم را خدا نگهبان رعایا ساخته است و هر بادشاه که راه ستم را بر رعایا نمي بندد وستمگاران را سیاست نمیکند همانا استحقاق آن دارد که رعایا اورا محل محبّت واعتماد خود نشمارند وبنا چار در آخر اینچنین بادشاه خودش ایشان را بزور بر عصیان وبغاوت خود بر می آنگیزد سپس فرمان داد تا حیدر شاه را دوصد تازیانه در میدانگاه ورزش سپاهیان زدند و درهمانوقت رساله دارسواران جانداربحبشي را فرمان دادتاهمراه مستغیثه بدانده که در انزمان آغا محمد دران اقامت داشت برود اگر دختر مستغیثه را در آنجابیابد اورا بستم رسیده سپارد و سر آغامحمد را نزدما بیارد اگردختررا نیابد آغامحمد را به کوندبا تور مانند مجرمان کشان آرد ٬ دختردر آنجا یافته شد وسر مجرم پیش نواب آورده ٬ آغا محمد در آنزمان شصت ساله عمرداشت بیست و پنج سال سرکردهٔ نقیبان حیدرے بوده وحیدرعلیخان اورا جاگیري شایسته بازاي خدمتگزاریهایش داده بود ٬ حقیقت حال این است که آغا محمد شیفتهٔ حسن وخوبي دختر بوده چون مادرش میخواست او را بکار روپیان دارد بدست آغامحمد نفروخت او دختر را ازوبزور در ربود ؛

برده می شود هر گونه مکتوب و پروانه بدستخط حیدری اختصاص می یابد •
پروانجات که از دیوان وزیر صادر می شود همین مهر بزرگ دیوانی
بر وثبت میکنند ولیکن آن نامجات که بدستخط حیدری اختصاص
می یابند در خاتمه آن مهر کوچک بادشاهی ثبت کرده می شود
که مهردار آن میر منشی بادشاهی است ؛ حینیکه نواب بکسی
نامه در مهمی گرانمایه می نویسد یا فرمانی جلیل صادر میفرماید خاتمه آنرا
بمهر خاص خود که نواب همیشه در انگشت دارد امتیاز می بخشد
و درین چنین صورت اهتمام طالب خریطه را بیکی از قاصدان
می سپارد و او آنرا تا نخستین منزل میبرد ؛ رسم است که با خریطه
پرزهٔ کاغذ مخبر از ساعت روانگی خط تعبیه کرده می شود و در هر منزل
بر وقت وصول آن خریطه بدان اشارت می رود ؛ (بعد ازین
باقتضای مقام خصوصیات ڈاک یا برید دولت حیدری که انگریزان
ازان پس باقتضای آن پرداختند اعلام نموده خواهد شد ؛)
اسپان و فیلان فروختنی یا غربی از توپ نو ریخته یا از مقام نو
آورده را در جلوخانه یا صحن دولتسرای آرند و نواب هنگام این دربار
دران نظر میکند گرانمایگان دیوانی و سپهسالاران و سفیران
و دیگر مردمان جلیل القدر کمتر درین دربار حاضر می شوند مگر آنگاه که
فرمان داده شوند یا مهمی از مهمات مقتضی آن باشد این بزرگان
گرانمایه هنگام شب در خلوت خاص جائیکه همین خاصگان بار

می یابند بحضور نواب در می آیند و شریک صحبت نشاط و طرب میگردند اعاظم ارکان دولت از جانب خود وکیلان دارند که در امور خاصه خود بنواب یا کارگزارانش رجوع میکنند وکیلان و سفیران ماذون اند که باریاب حضور گردند و بعزّت پذیرفته شوند و کارگزاران دیوانی یکی از منشیان معزز دیوان خود را بحضور نواب میفرستند واو بمقام خاص خود استاده باعلام مقاصد می پردازد و بانواب حرف میزند؛

وقت حاضر شدن سفیری گرانمایه یا دیگر مردم بلند پایه سرگروه عرض بیگیان یا نقیبان باواز بلند چنین اعلام میکنند جهان پناه سلامت فلان خان یا بیگ وظایف خدمت بجای آرد اکابر دیوانی و منشیان و وکیلان و دیگر مردمان کار ازینگونه اعلام معاف اند بی هیچگونه تکلیف در می آیند و بیرون می روند جز اینکه نواب را تسلیم کنند؛ چون اعلام و تسلیم یکی ازان گرانمایگان بعمل آورده می شود نواب اشارت بنشستن او میکند برحسب قدر و منزلت او مقامی تعیین میکنند؛ حینیکه یکی از اوساط الناس درخواست حضور دربار نواب میکند هنگام درآمدن تسلیم و کورنش بجای آرد و آنگاه در پهلوی سرگروه نقیبان دست بسته می ایستد پس ازان نواب بسوی آنکس اشارت میکند تا پیش آید و بزبان مهرپرور میگوید تا مطلب خود را وانماید

یا بر تقدیر اظهار مقصدش بوسیله عرضپرداز جواب شافي بدو داده می شود اگر اینکس از طبقه اهل عزت یا تاجران باعزت اعتبار یافته است نواب او را اجازت نشستن میدهد و از خصوصیات معیشت و وطن و سفر از وی می پرسد پس وقت معین میکند که در ان اجناس تجارتي او را خواهد دید؛ و آنگاه پان بدان نوارد داده می شود و این خود اشارتست بدینکه او را اکنون رخصت رفتن است و این رفتن بهمان نمط صورت میگیرد که آن در آمدن؛ این دربار تا سه ساعت سه سائي گذشته قایم می ماند و آنگاه نواب بحجره خاص از بهر استراحت یا قیلوله میرود، و در حدود پنج و نیم ساعت باز بایوان بار عام یا دیگر مکان فراخ می آید و در شه نشین می نشینند تا از آنجا ورزش افواج و پره بندي سواران خود را تماشا کند؛ و گرداگرد وی بعضی از اقربا و مصاحبانش می نشینند و منشیان در خواندن یا نوشتن خطوط اشتغال می ورزند بتقرب شش و نیم ساعت هنگام شام جمعی کثیر از مشعلچیان در صحن دولتخانه نمودار می شوند و تسلیم کنان در ایوان و بیوت میروند و بیکدم تمامي مکانات خاصه آنرا که در و نواب نشسته است روشن میکنند با شمعهای کافوري که در اشجار روشني یا جهار تهای باورین نادره کار که با گل و برگ تراشیده خیلی نازک و لطیف آراسته است تعبیه کرده شده اند اکابر دولت حیدریه و اعاظم دیوان و سُغرا همیان

هنگام شب بملازمت نواب می آیند؛ رختهای شان همواره
بعطرهای گرانبها مطیّب و معنبر می باشد علاوه مردم ذوی الاقتدار
وارباب کار هنگام شب دیوانخانه از امیرزادگان مشحون
می باشد همه شان آداب دان وآزرم پیشه وشیرین زبان
درمیان این امیرزادگان بعضی بخدمت نظارت ممتازاند
که هرشب چارکس از ایشان حاضر می باشند وجه امتیاز
شان از دیگران اینست که هریک ازینان شمشیری همواره
باخود دارد وگویا بجای عصا استعمالش میکنند؛ هریک ازامیران
دیگر سلاح خود رابدست چهره یادیگر ملازم خویش وامیگذارند همین
چهره ها درعقب خواجه خویش دنباله لباسش برداشته تالب
فرش میروند وآنگاه کفش برکنده خواجه را در کیسه میگذارند بوم
دیوانخانه بچاندنی یاململ باریک سپید بالای شاهانه قالین ابریشمین
پارسی گسترانیده می باشد؛ میلان خاطر نواب آنقدر برخت
سپید است که سقفهای خاتم بندی که بگوناگون نقش ونگار
وروغن رخشان تابنده ودرخشان گردانیده شده است وهم چنین
صندلیها ونشیمنهای فروپوشیده. بمخملهای زرنگار راازسفید
تنزیب باریک دثار میگرداتند؛ درین بزمگاه اغلب صحبت
تقلید یانقالی صورت میگیرد که هنگام هشت ساعت می آغازد
ووقت یازده بانجام میرسد ودراثنای این تقلید رقص وسرود

هم بعمل می آید؛ درین میان ناظران یا عرض بیگیان متصل تازه واردان مجلس حاضر می باشند و از هر گونه سوال ایشان بابت موضوع تقلید و اخبار روزمره وغیره بادلداری تمام بجواب شایسته می پردازند از حضار می پرسند آیا رغبت بچیزی نوشیدنی یا خوردنی دارند و درین صورت ایشان را بنعمت خانه می برند نواب که دلبسته بدینگونه نقل و تماشا نیست با اکابر دیوانی یا سفیران سرگرم گفتگو می باشد و گاهی بخلوتخانه میرود تا در باره رازهای پنهانی با محرمان خاص حرف زند و بر عادت مستمره همچنانکه بامدادان باجرای مهام می پردازد بی آنکه مشغول خاطر وانماید؛

یکی از عادات مستمره بزم نواب است که پیشتر ک انقضای صحبت رود و سرود گلهای رنگارنگ در گلدانهای زرین مرصع کار درحضور نواب می آرند و او ازان اولا بدست خود چند گل میگیرد پس ازان باکابر دولت میدهد و آنگاه آن گلدانها در بیوت دیگر پیش حاضران بزم نشاط می برند و هر یک از ایشان گلکی برمیگیرد و این لطف عام تابکوچکترین منشیان دیوانی میرسد چون نواب میخواهد که کسی را بمزید عنایت خود اختصاص بخشد هار یاسمین را در اثنای گفتگو بدست خودش می بندد و آنگاه آن نیکبخت را که بدین نشان جلیل الشان اختصاص میفرماید عنایت میکند؛ او بارها بدینگونه اعزاز سرلردگان افواج فرنگستان را می نوازد

چون نیکو میداند که مردم فرانسیس بالای تمامي اقوام فرنگستان خود را بدینگونه احترام نسبت بجایزه زر معزز ترمي انگارند، هرکس که بدین نشان اعزاز شبي اختصاص یافته است بامدادان مهین اکابر دولت حیدریه باداي رسم تهنیت نزدیک او مي آیند؛ اگر در جنگي فتح وفیروزي یاد رامري گرانمایه دیگر فرّخي وفیروزي عاید دولت حیدریه گردیده است شاعر بادشاهي بالقاب غرّا نواب را یادکنان داخل دربار مي گردد؛

مثنوي

جهان داورا خاطرت شاد باد	هزبرا گوا ملکت آباد باد
جهان از فرت دیده فرخندگي	ترا داده شاهان خط بندگي
عدو لرزد از هیبت نام تو	زمین خندد از جرعهٔ جام تو
ز عدل تو بیداد نالد همي	بفرّ تو اقبال بالد همي
همه روز عمر تو نوروز باد	جهان را لقاي تو فیروز باد

وآنگاه حاضران مجلس بر آواز شاعر مدّاح خاموش وسراپا گوش میگردند چون شاعر مدحسرا قصیده مدحیه انشاکرده اش میخواند تمامي مجلسیان باکمال توجّه آنرا مي شنوند، بجز نواب که دران هنگام بیشتر مشتغل گفتگو با اکابر دیواني میگردد،

چون بعض خصوصیات بزم امیرانه ممالک شرقي بیان کرده شد

از شمهٔ تذکار ارباب طرب و نشاط گزیر نیست، اکنون باید دانست که در بار حیدری درین روزگار در بارهٔ اهل نغمه و ساز خیلی بابرگ و ساز است و طایفه های مغنّیان و مقلّدان و مطربان در بارش هم از جهت غنا و ثروت ایشان و هم از جهت اینکه همه شان از جنس نسوان اند بهترین و گزیده ترین طبقه خود اند؛ چون صوبهٔ بیجاپور که سابق برین ایّام در عهد ابراهیم عادل شاه مجمع ارباب نشاط و طرب و محتوی بر مردم اهل کمال این طبقه بود چنانچه ملّا ظهوری میگوید،

بیت

گر اکسیر سرور و سور سازند ز خاک پاک بیجاپور سازند

در تحت تصرّف نواب است از زنان این طایفه آنانکه در حسن و جمال یگانهٔ زمانه و در فنون رود و سرود و تقلید بیقرینه بودند از انجا باسانی فراهم آورده شده اند؛

مقلّدان دربار حیدری یکسر نسوان اند، نایکه ایشان دختران کم سن چهار یا پنج ساله را که در حسن و خوبی برگزیده اند میخرد و اوستادان ماهر رقص و سرود را بهم رسانیده بتعلیم ایشان می پردازد و هرگونه شیوهٔ دلبری و طرب انگیزی بدیشان می آموزد که طبایع بشری را مسرور و محبور تواند نمود تا کار دلفریبی ایشان بجای میرسد

که طبع بغایت پژمرده وزاهدی سالیان تقوی وصلاح ورزیده را بکرشمه های دلبرانه وربهیجان می آرند وازراه می برند درسن یازده سالگی بکار وشیوه خاصه خود اشتغال می ورزند این عشوه گران مردم فریب طلعت زیبا دارند وچشمان شهلا وسیاه وابروان هلالی دلکش ودهن کوچک تنگبار وسلک دندان نیک درخشان تابدار چون رشته مروارید شاهوار هرهمه چاه زنخ یارخار با گیسوهای سیاه دراز تازمین آویزان رنگ چهره یا بشره شان گندمی درخشان گلرخسار؛ همین اند زنان زرین رخسار که شرقیان بر دیگر زنان تر جیح میدهند رختهای شان ابریشمین لطیف زرنگار می باشد واندام شان بگوناگون زیور وجواهر آراسته؛ در تقاليد یا نقالی هر گونه راز ونیاز وسوز وساز بکار برده می شود موضوع تقاليد یا محکی عنه اکثر آنچنان زنان می باشند که باهم همداستان شده اند که شوهر بدگمان را بفریبند یا آنچنان دختران که باهم اتفاق کرده اند که مادران خود را منخدع گردانند؛ واین خود بیرون از حیز امکان است که ازین پخته کاران نادره فن در شیوه تقاليد کسی گوی سبقت برد؛ سرود شان خود طرب بخش ودلکشا است؛

رقاصان در کار وشیوه خود بر مقلدان ومغنیان رجحان دارند بحدیکه توان گفت که ایشان در تماشا گاه پارس (دار الملک

فرانسیس) مردم آنجا را در طرب و نشاط می توانند آورد؛ هر جزوی
از اندام ایشان هنگام رقص درکار میباشد سر و چشم و بازو
و قدم و تمامی اعضای دیگر در حرکات و اطوار خاصه خویش حیرت
نظارگیان می افزایند و دل شان می ربایند؛
این زنان رقاص خیلی سبک اندام و چابک می باشند و پاهای شان
بسیار استوار؛ پس از آنکه تا دیر بر یکپای گرد گشته یا رقصیده اند
با حیرت افزا زورمندی ناگهان بر میجهند؛ چون حرکات
ایشان سنجیده میزان اصول و ایقاع و خود ایشان بغایت
خوش طلعت و زیبا شمائل می باشند یکسر کارهای شان
خوشاینده و دلپسند می نمایند؛
هیچیک زن از طوایف ارباب نشاط این بزم از هفده سالگی
متجاوز نمی باشند و چون ازین حد در میگذرند برطرف کرده می شوند و آنگاه
ایشان در آنصوبه راه سیاحت می پیمایند یا در معبد هنود ملازمت
اختیار می نمایند نایکه طائفه ارباب نشاط، مشاهرهٔ شایسته از سرکار
نواب مقرر دارد مگر درست ماحصل او معلوم نیست نایکه دربار
نواب را در هر نوبت یا شب بازای هر مقلده که نقال و سرود و رقص
میکند صد روپیه مقرر است و عدد این زنان مقلده اغلب از بیست
بیشتر، ساز نوازان مرد جداگانه ندارند؛
هنگام یازده یا دوازده ساعت مجلس نشاط برمی شکنند و هر کس

بخانه خود می رود جز آنانکه با نواب عشا میخورند و ایشان (جز در جشن عام) همین دوستان وخویشان او می باشند ؛

این نمط معاشرت نواب منحصر است در حضر یا هنگام بودن در دولتسرا و چون نواب را ضرورت بودن یکماه در خیمه گاه یا شهر پیش می آید او اغلب در هر هفته دو بار بسیر و شکار می رود صیدش اغلب گوزنست و آهو و گور و شیر و پلنگ ؛

چون بنواب خبر می رسانند که شیر یا پلنگ از بیشه در میدان آمده است او بر اسپ سوار می شود و جمع کثیر از حبشیان و نیزه داران پیاده و اکثر امیران سپاه با نیزه و سپر در پی او می روند و همین که سراغ شیر گرفته شد شکاریان آنمقام را که شیر در ان پوشیده است محاصره میکنند و بتدریج حوزه محاصره را تنگتر می نمایند ؛ بمجرد آنکه شیر که اغلب در گشتن ارشائي می باشد شکاریانرا متوجه خود می یابد می غرد و گردا گرد خود مینگرد تا براهی ازان تنگیچه بدر جهد و همینکه میخواهد که بسوی یکی ازان جماعه بر جسته بزور راه خروج پیدا سازد نواب خودش برو حمله می آرد و عزت نخستین ضرب برو واگذاشته یا مخصوص کرده می شود و این ضرب حیدري کم گاه خطا میکند ؛ اینند اسباب گونا گون عشرت و شغلات نواب حیدر علي خان بهادر ؛

توزك سواري نواب حيدر علي خان بهادر؛

چون نواب حيدر علي خان بهادر پس از فتوحات ممالك كنره وملیبار بعد غیبت مدت متمادي خواست كه بدار الملك سريرنگپتن مراجعت كند وبدين عزيمت از كوئنباتور روانه گرديد عظمت وشان موكب او ديدني داشت وكوچ هر روزه اش از غايت انتظام تماشا كردني؛ نواب هنگاميكه كوئنباتور را گذاشت موكب او از بهين سپاه گزيده كه همراه داشت وجود پذيرفته از آنجمله پنجاه هزار سوار جرار بود باسلاح ويراق باغايت طمطراق وهشتاد هزار پياده وچار هزار طوپاس باساز ويراق خاصه شان آراسته علاوهٔ آن توپخانه انگريزي وهندي ونيزه برداران وغيره در هر روزه كوچ معمول بود كه رساله هاي سواران بردست راست راه كه نواب باكوكبه خود ازان ميگذشت پره بسته مي ايستادند ورساله داران ونيزه داران وگرز برداران ويساولان وعلم برداران بتقديم مراسم تسليم مي پرداختند وچون تمامي حلقه فيلان باعماري هاي طلا ونقره كه بران سركردگان وامیران حيدري سوار بودند از پيش يك رساله نخستين پيشتر ك ميرفت آن رساله بزودي بدست راست برگشته اسپ تازان هاي خود را پس سر رساله پسين برميگرفت يك دسته

از هزّاران و یکی از دراگونان که متقوم بود از سواران فرنگستانی نخستین سواران بودند که بشرف تسلیم نواب اختصاص داشتند بعد ازان ایشان خود را در پیش بهره موکب جا میدادند و از پس ایشان سه صد و پنجاه شتر سوار نامه بر نیکو آراسته بر شتران بختی دو کوهان دار بر نشسته می رفتند ؛ عقب ایشان دو تا فیل فلک شکوه که نشانهای کلان بران بود میگذشت علم هر دو نشان زمین کبود داشت و نقش و نگار زرین یکی ازین دو نشان نمودار آفتاب دارد و دیگر نمودار ماه و ستارگان ، از پس این دو پیل نشان بردار ، فیلی کوس بردار میرفت نقاره هایش تا آنزمان که موکب در حرکت است همواره نواخته می شوند و تا مسافت شش میل انگریزی آواز شان شنیده (در لشکر بعضی آلات دیگر اند مانند قرنا و غیره که بانگ ایشان عظیم و پر شکوه می باشد و فرمان سپهسالار بتمام لشکریان بوسیله شان اعلام کرده می شود) بعد این فیل چار فیل دیگر می گذشتند که بالای شان ارباب نشاط ملازم سواری بیست و چهار نفر با آلات موسیقی چون کورکه و شهنای و عود و طبلک و غیره بر می نشینند پنج زنجیر فیل دیگر با عماریهای زرین مرصّع کار که بنام فیلان جنگی خوانده می شوند عقب آن چار فیل بودند با هودجهای زرین هشت پهلو بر یکیک ازین فیلان شش نفر سر تا پا آهن پوش از زره

وخود و چار آئینه و جوشن و سلاح شان بندوق و قرابین فراخ دهانه
این فیلان جنگی نامزد سواري نواب بودند و لیکن او در
هیچ جنگ بران بر نمی نشیند متعاقب این فیلان دو رساله
از سواران حبشي بودند نیکو سلّح یک رساله سلاحهای شان
درخشان صیقل زده و آن دیگر برنج پوشیده هر دو گونه سواران
پرهای سیاه و سرخ بر خودهای شان می زنند بدانسان که از پشتهای
شان آویزان می باشد سلاح این طبقه نیزه بود که سنان و بن آهنین آن
خیلی درخشان و تابان و ساز اسپان شان سرخ با آویزهای سیاه
ابریشمین آویخته بهر دو پهلوی زین؛ در پیٔ این سواران حبشی
بود از پیادگان کالیر درخت شان همین چادر دراز ابریشمین
بود و شلوار تنگ که تا نیمه ران میرسید سلاح ایشان نیزه
طولانی پرهای شتر مرغ و زنگله ها بران تعبیه کرده تا هنگام رفتن
شان آواز کنند؛ و عقب این ها جمعیّتی از سپاهیان بود جهندي
یا کوچک نشان بردار که زمین علم شان از بانات سرخ بود
و نقش و نگار آن سیمین؛ در پس اینجماعه اُعیان دولت حیدري
سپهداران و بهادران و شاهزادگان بودند الحق هیچ فوج
ازین جمعیّت گزیده بارونق و بها تر نتواند بود؛ همه ایشان از سر
تا پا غرق آهن بودند و براسپهای خیلی خوشرنگ و نجیب نهاد
سوار سلاحهای ایشان شمشیر با نیام زرین و پارچه های شان

ابریشمین خوشرنگ خودهای ایشان زینت داده بپرهای سپید از مروارید وجواهر ثمین ساخته؛ جمعی از ایشان دروع ملمع میناکار پوشیده، بازیانهای مرصّع بجواهر و درر و کاغیهای پر بر سر اسپ زده؛ اگرچه عِدّت افراد این قشون همیشه یکسان نمی باشد ولیکن اغلب بشش صد میرسد و در دست هر یک از ایشان آفتابگیری می باشد مزیّن و ملوّن بگوناگون نقش و نگار؛

درپس این چند ممتاز هشتاد سوار از خاصگان شکاری نواب بودند بر اسپان پدرام بغایت خوش اندام سوار در پی ایشان دوازده سائس که اسپان خاصه نواب با زین وستام زرین مرصّع را میکشیدند، نخستین این اسپان خاصه جوادی بود که سپهسالار مرهته پیشکش نواب کرده و در خوبی و پدرامی وخوش اندامی نظیر نداشت خاکستری رنگ داشت بایال سیمین درخشان و پر دراز بحدیکه بزمین میرسید و دمش درخوبی بایال دم برابری میزد ولیکن نشانی که بغایت غریب و ممتاز باشد این بود که این اسپ چنان می نمود که پوششی گوهری از رنگ کمیت براق تا وسط ران آویزان دارد وآن پوشش از شانه آغاز یده تا بحدود دم میرسید؛ برین پیرایه گوهری گلهای صناعی برنگاشته بود و آنقدر نگاه تماشائیان رنگ گوهری او را بپوشش غلط میکرد که اگرچه آن جواد غرایب نهاد

یکسر برهنه باشد بینندہ را بسیار نزدیک بایدش رفت تا برو منکشف گردد که او از هرگونه پیرایه عریان است ؛

از پس این اسپان نجیب فوجی بود از پیادگان پویان باچوبدستی سیاه سرپوشش زرین دار و در پیٔ ایشان دوازده نقیب اسپ سوارہ باعصای سیمین و زرین متوّج بتاج مرصّع متعاقب ایشان منصبداران جلیل القدر خانگي بودند چون خانسامان وسرگروه نقیبان وساحداران نواب وغیرہ یکیک از ایشان زنجیر یا طوق زرین داشت برسینه آویزان که تمغای جلالت شان ایشان بود دنبال ایشان میر توزیع صدقات که بنام پیرزاده شهرت داشت گذشت این امیر متفرّد بود برفیلی جل سبزپوش سوار و در سلسله موکب پیشرو متّصل بود باسواري نواب که برفیلی سفید که حلقهای سیمین در پا و زنجیر طلا در گردن داشت برنشسته بود این فیل که بهایش هزار برابر بهای دیگر افیال است نسبت بدیگر فیلان دربلندي وتنومندي بسیار مزیّت داشت عماري که بروبسته ونواب دران نشسته بود از اسباب زیب وزینت هیچ چیز دیگر. بجز چهار قبّه طلا نداشت همین دوتا تبر بر هردو پهلویش از زنجیرهای طلا آویزان بودند (از انجنس که راجه زمورین حاکم مالیبار که درسواري باخود میداشت واین رسم قدیم راجگان هنود است که نشانهای امارت آن مهتران که در جنگ

منهزم و مقهور گردیده اند امیر هر و مظفر آنرا بر خود می بندد) این فیل سفید سپری زرین بر پیشانی آفتاب نما داشت ' درخواصی دو مورچهل بردار استاده بهلسرانی اشتغال داشتند ' این مورچهل از پر طاوس سپید ساخته بودند و از گردانیدنش نفحهٔ غریب از طیب تا دور محسوس میگردید ' و از عقب فیل نواب حلقه دو صد فیل دیگر در آمد دو تا دو تا پهلو بپهلو بر هر یک از این فیلان سه نفر سوار بودند در میان هوده خواجه و در نشیمن پسین یکی از ملازمین و پیش ایشان فیلبان ؛ پوشش و عماری این افیال در رنگ و اسباب زیب و زینت بسیار مختلف بود بعضی ازان حاشیه جلها زرین و سیمین داشت و بسیاری ازان هوده و عماری نقره و طلا و برخی نیز مرصع بجواهر ثمین که بران فرزندان نواب و دیگر اکابر دولت حیدری بر نشسته بودند فیل شهزاده گان بر دست چپ پدر شان و فیل رضا صاحب بر دست راست از پس این حلقه فیلان پنج فیل دیگر آمد که بالای آن درفش و توغ و دیگر نشانهای* شوکت و مکنت بود که در عرف خاص هندوستان ماهی مراتب خوانده می شود ؛ بر نخستین فیل نمودار سجدی بود زرین یا سیمین ملمع بزر و بر دو مین سر ماهی بر سر چوبی سرخ تعبیه کرده که فلوس آن

---

* تمامی این نشانهای شوکت وابهت بزبان خاموش اشارت میکنند بمراتب جلیله واخلاق پسندیده که خداوند آن نشانهارا باید که بدان متصف باشد ؛

از جواهر ساخته بودند و بمینا کاري پرداخته و دم دراز اسپ ازان آویخته و بر سیوم فتیله کلان وسطبر از موم کافوري در شمعداني زرین، بر چهارم دو تا دیگ کوچک زرین بر سر چوبی دراز و بر پنجمین یا پسین هودجی بود مدوّر که از بیرون سو بالواح عاج مرصّع فرو پوشیده بود از پس این نشانهای شوکت و مکنت دو قشون یا دسته حبشیان بود بر اسپ سوار مانند دو دسته پیشین، و پسین همه سپاه حبشي با رخت قرمزي و طوق سیمین و نیزه برداران که چوب نیزه شان یکسر سیاه روغن مالیده بود و جا بجا بسیم آراسته، تمامي این موکب محاط بود در میان دو رده دوگانه پیادگان که رختهای شان سپید ابریشمین بود و در دست یکیک از ایشان رمح دراز چهار ده ذرعي سیاه روغن مالیده با صفایح سیمین مزین و متّصل سنان شان علمی کوچک سرخ رنگ بربسته و عکس شعله سیمین بران نمایان ساخته؛

این موکب هنگام کوچش در میان میدان طرفه نمود و نیکو شان و شکوه داشت با این کوکبه شاهانه حیدر علي خان هر جا که میگذشت جمهور مردم از خواص و عوام با غایت شادماني و اهتمام پذیرفتاري مي نمودند، و با کمال تعظیم و تکریم شرایط اطاعت و بندگي بجاي آوردند و خلایق تماشائي از هر سو بر وی هجوم مي کردند مادامیکه آواز این دعا دیر زیاد نواب بهادر مکرر شنیده میشد هر شهر و قصبه و ده را آئین بسته

بودند و محرابها و دیگر گوناگون عمارات زینت سمات در جاهای
مختلف برحسب ثروت و یسار مردم آنجا برآورده خانه ها
و دیوارهای حصون و قلاع را همه بنقش و نگار آراسته حاکمان و سپهداران
و دیگر عمایدِ در کوکبه ملازمان و توابع خود باشان و شوکت تمام
باستقبال موکب نواب بیرون آمده بودند و پیش هریک
کوکبه ارباب نشاط و مطربان و رقاصان سرود سرایان و اقسام
گل و ریاحین در رهگذرش می افشاندند و آب می پاشیدند
شلکهای توپ شادیانه قدوم نواب در تمامی اقطار ممالکت
شنیده می شد بمسافت یک فرسنگ از سریرنگپتن
مخدوم صاحب باکوکبه شاهانه خویش به پذیرفتاری نواب پرداخت
این امیر کبیر با حلقه فیلان که بران سرکردگان و اعیان شهر برنشسته
بودند پیش پیش موکب حیدری تا بجزیره سریرنگپتن رفت
و در انجا اهل موکب در میان خیام که باغایت زینت و انتظام
زده بودند فرود آمدند و حیدرعلی خان با آرایش و اطمینان تمام داخل
سریرنگپتن گردید؛ اگرچه مقارن اینحال اخبار اعداد نظام علی خان
بر جنگ وی بدو میرسید چون حال سایه پروردگی و تن آسانی
و ضعف فطرت آن امیر را نیکو میدانست از افواج او که
درین سه شرط اهم سپاهیگری ورزش و سلاح و تنخواه ناقص
وقاصر بودند و سرکردگان و سپهداران آن که هریک مالک

قشون و رسالهٔ خاص خود بود و پنهانی د دستدار هوا خواه وی هیچگونه توهم در دل اطمینان منزل او راه نیافت ؛



در ساختن میرزا علیخان برادر عمزاده نواب حیدر علیخان با اعادی وی جماعه مرهته و آمدن مادهورا و با یک لک و پنجاه هزار سوار از پونه بقصد انتزاع صوبه سرا وغیره از مملکت میسور ؛

برخوانندهٔ این اوراق پوشیده مباد که میرزا علی خان برادر عمزاده نواب حیدر علی خان از عهد طفولیت در کنار شفقت و مرحمت وی پرورش یافته بود میگویند که حیدر علی خان از رهگذر فرط محبّت که باوی داشت خودش متکفّل تعلیم و تربیت او شده بود و در آن امیرزاده نیکو نهاد خجسته شیم نسبت بنواب آثار کمال مودّت و سپاسگزاری نمایان بود از رهگذر غایت اعتماد که نواب حیدر علی خان بر وی داشت او را بصوبه داری سرا ممتاز فرمود ، ولیکن بمقتضای حزم و احتیاط چنانکه با تمامی صوبه داران دیگر بکار می برد ، مدبّری هوشیار کار گزار از قوم برهمن که بر دیانت و کفایتش او را وثوق بود درین کار یار او گردانید ؛ چون اینمرد برهمن مرد عیّار و پر طمعکار بود خواست تا بفنون چاپلوسی و عشوه گری و بسر فرود آوردن بانجاح هوسهای جوانی و بزودی

آماده ساختن اسباب عیش وکامرانی وی دل آن نوجوان ساده رابدام آرد وخود را در نظر او هواخواه راسخ وانماید میرزا علی خان که جوانی کریم نهاد ودلداده طرب ونشاط بود بجای نگاهداشتن بهره از حاصل خراج وباج آن صوبه چنانچه حیدر علی خان بهادر بدان وصیتش فرموده بود همه در باخت ویکسر برار باب طرب ونشاط بی محابا پاشید؛ برهمن خیانت کار بجای آنکه ازین حالات اسراف واتلاف برحسب وعده بنواب انهانمودی یالا اقل امیرزاده را ازین ناهنجاری مانع آمدی بخوشامد گری ورفع توهم وی میکوشید ومیگفت که درصورت بازخواستن نواب حیدر علی خان محاسبه این صوبه من آنقدر فرصت دارم که دفتری تیار ساخته بخوبی رفع شبهت او کنم وپیش از آنزمان که نواب حیدر علی که حالا بمهمات جنگ وجدال در ملیبار اشتغال دارد عزیمت آمدن صوبه سرا کند آنقدر زر که تلافی این اسراف کند فراهم خواهم ساخت؛ میرزا بعشوه های این گرگ کهن آنچنان از جارفته بود که هیچگونه از سر مستی فرط کامرانی وخواب غفلت نوجوانی بهوشیاری وبیداری نگرائید ونظم ونسق صوبه وخراج وباج آنرا بدین اطوار ناشایسته یکسر برهم ونامنتظم گردانید نواب حیدر علی خان که ازین حالات آگاه شده بود چنان مناسب پنداشت که نسبت بعزاده عزیز خود گونه تهدید وچشم نمائی بعمل آرد بنابران جنگ حالی

خود را که در تراونکور داشت پوشیده بمیرزا نوشت تا او با مرهته
بتجدید عهد صلاح و آشتي پردازد و چنان وانمود که حالا او میخواهد که
از حدود ملیبار بسریرنگپتن مراجعت نماید و در اواخر همین سال
از انجا بصوبه سرا رود؛ و نیز او را فرمان داد که از زرهای بقیه خراج سرا
قدری شایسته بر گرفته بکار خریداري آشتي جدید از مرهته در آرد؛
چون هر بهره از مضمون این نامه در افزودن پریشان خاطري میرزا
هیچ کمي نکرده بود، برهمن مغوي که خود را عرضه سیلاب بلا نسبت
بمیرزا بیشتري یابد حالا چنگ بدین حیلت میزند، و در منحرف
گردانیدن مزاج آن جوان ساده دل از جادهٔ راستي بادی
چنین میگوید که اگر شما را بسفارت بسوی مادهو راو پیشوا
ببهانه تجدید صلح چنانچه نواب فرموده است بفرستید من پیشوای
موصوف و ارکان دولت او را بطریقي بران می آرم که ایشان
بطیب خاطر صوبه داري سرا را بر شما واگذارند زیرا که چون نظر
ایشان همین کاستن مکنت وجاه نواب حیدر علي خان است
بازای سبکمایه خراجی که شما متکفل ادای آن بدیشان می شوید ایشان
صوبه سرا را که حیدر علي خان از ایشان بزور بر گرفته است از آن
خود شمرده در حمایت شما باکمال خوشدلي خواهند کوشید آنگاه شما بر سبیل
استقلال بحکومت این صوبه خواهید پرداخت؛
دمدمه وافسون برهمن وود افگن وحب جاه وخیال حکومت بالاستقلال

وخوف فرارسیدن نواب ودروغ شرمناکي که نوجوانرا از
انحراف از طریقه سلوک پیشین اگرچه ناصواب باشد
مانع می آید اینهمه دواعي ناسزا آن امیرزاده رابران می آرد که کبیره
ناسپاسي وعهدشکني قدیم مربّي خود راخوار و ناچیز شمارد
چنانچه آن برهمن ناستوده فن رابدان سفارت میفرستد تاهرچه
او مناسب داند بعمل آرد ارکان دولت پونه سخنان ویرا
بسمع قبول شنیدند، ووکیل انگریزان که درانزمان درپونه حاضر
بود عزیمت جماعه مرهتّه را برتاخت آوردن برممالک نواب
بدینمط تصمیم می بخشد که اکنون فرصتی دلخواه رو داده باید که جماعه
مرهتّه ازینطرف برنواب لشکرکشند هنگامیکه نظام علي خان
وانگریزان بافواج متّفقه از آنسو برممالکت او تاخت می آرند؛
چون خبراین خیانت بحیدرعلي خان بهادر رسید خیلی دلگرفته
وپریشان خاطر گردید که برادر عزیزش اینچنین مرتکب کفران
وناسپاسي شده باهمان جیش که بدوسپرده بود بادشمنان
پیوسته وبررغم او معاون شان شده وایشان رااجازت درآمدن
بسرا و دیگر قلاع ممالک او داده؛ الحق این حادثه ناگهاني تمامي
منصوبه هاي نواب حیدرعلي خان رابرهم زد زیراکه او می پنداشت
که اگرمرهتّه بتجدید آشتي چنانکه میرزارابدان سفارش نموده بود
رضا نمیدهند، ولشکر بسوی ممالکت او می کشند باری او آنقدر

فرصت خواهد یافت که با جنود میرزا پیوسته با ایشان طرح جنگ بدانطرف سرا اندازد و هنگام ضرورت بقلعه سرا و دیگر قلاع که در عقب اویند متحصن خواهد گردید ٬ و چون که متوقع آن بود که این محاربه اش با مرهته پیشتر از رسیدن افواج متفقه نظام علی خان و انگریزان بسرحد بنگلور یکسو خواهد گردید او فرصت آن خواهد یافت که بر ایشان حمله آرد ؛ ولیکن بر رغم این همه چشمداشت اکنون او می بیند که بخیانب میرزا تمامت ممالک او عرضه یورش و تاخت اعادي شده است و بحکم ضرورت او را باید که اکنون بقلعه سرینگپتن دار الملک میسور ملتجي گشته بحمایت مدافع حصار بمدافعه شان پردازد ؛



ملتجي گردیدن حیدر علي خان درین داهیه دهیا بتخریب جوار و دیار سرینگپتن و ذخیره نمودن اذوقه و علوفه در معسکر خویش و پاشیدن رساله های سواران براه زني و یغماگري اذوقه جویان اعادي و در تحصین معسکر خود نیکو کوشیدن ؛

درین مهم نواب حیدر علي خان رو بدین حیلت آورد که تمامت افواج را در بهرهای کوچک منقسم گردانیده براطراف و جوانب دار الملک پاشید و بسرکردگان افواج فرمان داد تا باشندگان

بلاد و قصبات و دهات و قلعجات را بزور بران آرند که اماکن و ساکن خود را واگذاشته با هرگونه اشیای منقوله خویش بسریرنگپتن نقل کنند و نیز بدیشان فرمود که تمامت ملک را ویران و خراب گردانند و بجز درختان بلند در همه کشتزار و صحرا آتش زنند و نگذارند که پره کاهی بر روی زمین و خانه های نی بست باقي ماند، واز بهر تیسیر این تباهي تمامي بقّال و اهل حرفه و خورده فروش و غیره را که ملازم لشکري باشند اذن عام داده شد که درین غارت بهره ور گردند چنانچه در اندک زمانه تا سي میل گرداگرد سریرنگپتن یکسر تباه و ویران گردیده و تمامي اجناس غلّه و انواع مایحتاج زندگاني دران بموفوري و کثرت انبار و ذخیره کرده شده؛ بمجرّد آنکه جماعتي از رعایا با اموال و اجناس درانجا میرسیدند اموال ایشان بدان بهای رایج خریده میشد که هیچگونه ناخوشنودي در ایشان پیدا نمیگشت و آنگاه هر فریق ببهرهٔ ازان کوهستان که در جوار دار الملک است فرستاده میشد و غلّه و دیگر مایحتاج حیات به قیمت رخیصتر ازآنکه خرید شده بود کارگزاران سرکار برایشان میفروختند؛

مادامیکه افواج بتخریب دیار جوار اشتغال داشتند کمال جد و جهد در استحکام و استوارسازي لشکرگاه بکار رفته و این معسکر بردست چپ بحصار شهر منتهي شده و بردست راست بقلعچه واقع بر منتهای نهریکه بارود کاویري احاطه جزیره میکند که بنای

شهر دران نهاده شده؛ درینمقام پشت معسکر از نهر مذکور
پشتیبان داشت واز هرگونه حمله اعادي ایمن زیراکه این نهر
بسیار عمیق است وکناره اش بلند سراشیب و پیشاني
آن بنه قلعچه یادژ حصین وفراخ استحکام یافته بود که توپهای کلان
سیزده سیره گوله خوار برحصار آن نصب کرده شده بود وبرتمامي میدانگاه
مشرف؛ پیش این دژها براندک مسافت برکناره رود
هفت دژ دیگر بود بریکیک از آن هشت ضرب توپ
درچیده؛ وپانصد نفر توپچي برآن متعین شده؛ این دژها گرد خود
خندق دارند محاط بدار بزین و چون رود کاویري در هر مقام پایاب
ودر تنگ سنگین است بیست هزار کاتراش ساخته شده بود
تا هنگام حمله آوردن اعادي در آب انداخته شوند یکصد توپ
برحصار شهر وپنجاه ضرب دیگر برچیده بالای معبدی سنگین واقع
برلب مقابل رود برکوهچه بغایت سراشیب همگي این ضربها
مهیا داشته شده بود تا براعادي هنگام یورش آوردن بر معسکر سر
داده شود؛

درین لشکرگاه سه صد ضرب توپ گردا گرد آن برچیده شده بود
حیدر علي خان انتظار فرارسیدن اعادي میکشید؛ وچون سوارانش
درین زمان بکار او نبودند ایشانرا دو بهره ساخته بهره اعظم را ازان
بسرکردگي میر مخدوم علي خان از بهر مدافعه نواب نظام علي خان

درحدود بنگلور فرستاده واو دران مرزوبوم همان تخریب و تباهي را بنا نهاده که درجوار سریرنگپتن بعمل آمده؛ وسرکردگي باقي سواران وجمعيتي از پيادگان وتمامي حشرنا موظّف را نامزد مير فيض الله خان قديم نواب کولار و سپهدار نامدار دولت حيدري فرموده چنين فرمان داد تا او بديار بسنگر رفته بحمايت آن رهگذرهاي کوهستاني که آن را از کنره جدامي کنند پردازد و با افواج متعيّنه آن ممالکت متفق گشته جماعه مرهته را از درآمدن باز دارد؛

سپاهيان فرنگستاني که بدل هواخواه نواب بودند بسيار ميخواستند که درين يساق، نواب از بهر ايشان مقام خاص از بهر مدافعه اعادي تعيين کند، بنابران سرکرده ايشان باد و منصبدار پيش حيدرعلي خان رفته چنين اظهار کرد که چون نواب ايشان را هميشه بنصب کردن در مقام گرانمايه در جنگ معزّز فرموده است حالا ميخواهيم که نواب ما را از بهر حمايت نخستين دژ از دژهاي نهگانه نامزد فرمايد نواب فرمود که منظور من نيز همين بود که شما را بمقام درخواسته تان مقيم گردانم و آثار هواخواهي شمار امشاهده کنم؛ برويد و علمهاي خاص خود را بر دژ مياننگي برافرازيد، واز من متوقع حمايت وکمک شايسته باشيد زيرا که من خود بقرماندهي دوم قلعچه خواهم پرداخت از رهگذر خيانت ميرزا که مانند فرزند خودش پرورده بودم مرا بسيار دلگرفتگي روداده واين چنين اتفاق

اعادي و هجوم ایشان را متوقع نبودم ولیکن باوجود عظمت انبوه
شان از لطیفه غیبي ناامید نیستم ایزد سبحانه پایه مرا این چنین
بلند گردانیده تا آنزمان که او یار منست دشمنان را بچشم کم خواهم
دید و هرگاه او از یاریگري من دست برمیدارد در رضاجوئي قضای او را
سر تسلیم در پیش خواهم نهاد ؛

دلیري و وفاداري قلعه داران حصار مارت سرا و مگهیري حیدر علي خان
را اینکو فرصت اعداد اسباب حمایت داده بود چه حینیکه حالي
ایشان شده که صوبه دار سرا با افواج خود با مادهوراو سپهسالار مرهته
پیوست ایشان از اطاعتش سر باز زدند و وقت محاصره تا دیر نیکو
کوشیدند خاصه قلعه دار حصار مگهیري که دران سپاهیان تنادر که
از بهر تخریب آن حدود آمده بودند بموجب درخواست آن قلعه دار
مسافت چار ده فرسنگ علی الاتصال طي کنان بطیب
خاطر داخل قلعه گردیده و درین میان زنهار در راه نیارامیده بودند
تا در امداد قلعگیان تاخیر راه نیابد ؛ چون قلعه مفتوح شد مادهوراو
خواست تا این جوانان تنادر را که پردلي شان در تمامي هندوستان
شهرت گرفته بود به بیند ؛ ولیکن چون آن پردلان مردانه را
بالباس چرگین مشاهده نمود او را حیرت دست داد ؛ و بخطاب
شان گفت مقام شگفت است که فرمانرواي شما که قدر شناس
سپاه است مثل شما پردلانرا چنین خوار داشته است ؛ سپهدار شان

بپاسخ گفت که بسودای بلند نامی جنگیدن با همچو شما سپهسالاری آنچنان گرم شتافتیم که چارده فرسنگ را در یک شبانه روز طی کردیم و درین میان هیچ از خورد و آشام یاد نیاوردیم وبجز رختی که پوشیده ایم هیچ باخود برنداشتیم ؛ ماده‌ورا او گفت که کردار مردانه شما مرا نیک پسندیده آمد این بگفت و بزودی فرمان داد تا دو دست رخت نیکو بهریک از ایشان بدهند ؛ سپس گفت که اگرچه دستور تسلیم قلعه چنان اقتضا میکند که سلاح و علم از شما برگرفته شدی ولیکن بپاس عزّت و نامداری فرمانروای شما و پاداش دلیری و بهادری تان هردو بر شما واگذاشته می شود ؛ اینچنین کار جنگ و پیکار را هندیان پر دلانه بانجام رسانیدند که ما مردم فرنگستان ایشان را دیو مردم و ناتراشیده می خوانیم ؛

پس از وانمودن اهلیت و مردانگی هندیان درین رزم و پیکار اهمال نمودن سلوک مردانه صد نفر گولنداز ان فرنگستانی از در بی انصافی شمرده خواهد شد ؛ ایشان مانند دیگر سپاهیان حیدر علی خان بجنگ جماعه مرهته روانه کرده شده بودند و میدانستند که درمیان فریقین حرب و ضرب صورت خواهد گرفت ولیکن چون بدیدن اینکه میرزا بافواج مرهته پیوست خیانتکاری او را دریافته پیش سپهسالار خود باز آمدند و آنگاه یکی از منصبداران ایشان گفت

شما خیال میکنید که در مقابله حیدر علي خان که از چندین مدّت نمک او خورده ایم خواهیم جنگید حاشا وکلاّ اراده ما همینست که از برای او جنگ کنیم نه بر رغم او، خدا حافظ این بگفتند و از انجا باهمان یک شمشیر و رختیکه بر تن داشتند روان شدند و دیگر همه اساس و اسباب خود را وا گذاشتند؛ ولی هیچگونه مواخذه از متعلّقان میرزا که بیشک از کردار ناشایسته خود پشیمان شده فرمان داده بود که هیچکس سدّ راه ایشان نگردد، بمعسکر حیدري رسیدند، نواب حیدر علي خان باکمال خوشدلي ایشان را پذیرفتاري نمود ودستینه طلائی مرصّع کار بهریک از منصبداران وزر نقد بسپاهیان داد و نیز بهای رخت و اسباب ایشان که باز پس گذاشته بودند برحسب تقویم خودشان بدیشان بخشید؛



لشکر کشیدن نظام علي خان بر ممالك میسور بشنیدن خبر یورش نمودن جماعه مرهته بران و فراهم آمدن هردو لشکر در سیناپتن بقصد تاراج خزاین سرینگپتن ؛

جنرل اسمتهه و رکن الدوله بزودي از خبر پیوستن میرزا با مرهته آگاه گشته با علام نظام علي خان پرداختند ؛ و چون نظام علي خان از رهگذر اسراف و باد دستیش همواره محتاج زر می بود جنرل اسمتهه باقتضای مقام بزودي خاطرنشین او گردانید

تا بر جناح استعجال بصوب سرینگپتن کوچ کند مبادا که مرهتہ
دریںباب پیشدستي نموده غنایم سرینگپتن را خود شان
متصرف گردند ؛ چنانچه از جهت شتابکاري کوچ افواج نظام
علي خان و درنگي مادهو راو در محاصره آن دو قلعه که بالا مذکور شد ، چنان
اتفاق افتاد که هر دو لشکر در یکزمان بقرب سیناپتن که بر هفت
فرسنگ از سرینگپتن واقع است باهم رسیدند امیران
و سپهداران هر دو لشکر بر امید دستیاب ساختن غنایم
بسیار و نقود و اجناس بیشمار که از تسخیر سرینگپتن مطمح
نظر داشتند چه سوداها که نه پخته بودند و چه کیسه‌ها که بر ندوخته ؛ ولیکن
بمشاهدهٔ یکسر ویراني و تمامت خرابي دیار و جوار سرینگپتن و تباهي
و اسیري اذوقه جویان بردست سواران حیدري که در جستجوی
شان ، چون خود ایشان در انتجاع اذوقه و علوفه هر سو پاشیده بودند ،
و عدم امکان دریافتن مقام و کمیت و کیفیت افواج حیدري بزودي
خالي ایشان گردید که آنهمه خیالات اقتنای ممالک و ذخایر
بی حد و مر حیدري سودائی بود خام و خوابی از مقوله اضغاث احلام ،
بمجرّد فراهم آمدن هر دو لشکر ، اول روز چندین رساله از سواران
مختلف در میدان حوالی سرینگپتن در آمدند و بعضی از ایشان آنقدر
نزدیکتر رفتند که شهر و قلعچه‌ها را که علم حیدري بران برافراشته شده بود
مشاهده نمودند ؛ چون از جانب حیدریان هیچ ممانعت و مزاحمت

بود ایشان دران میدانگاه هرطرف گردیدند و هرچیز را بخوبی مشاهده نمودند ' روز دوم نیز همین کار بتکرار بعمل آمد ' ولیکن روز سیوم هنگام نه ساعت صباحی تمامت میدانگاه بهجوم سواران هردو لشکر و امیران و سرکردگان بالای افیال پوشیده گشت و از عقب این سواران جمعیتی از پیادگان با پنجاه ضرب توپ کلان درآمد ؛ عظیم شکوه و طرفه انبوه نمایان شده بود عدد سواران از یک صد هزار بیشتر بود و عدد فیلان از دو صد متجاوز ؛

جنریل اسمته بسرکردگی رساله بزرگ از سواران که درمیان شان سرکردگان و سپهداران ممتاز بودند . بجز ماد هوراو و نظام علي خان که ایشان دیده نمیشدند . متفحص احوال معسکر حیدري و پژوهش ماند و بود آن فراتر آمدند ؛ هنگامیکه این رساله درین تقرب بمقامی رسید و چنان نمود که از انجا پیشتر نخواهد رفت اشارتی از قلعچه که حیدر علي خان دران بود نموده شد و بدان نمط بیکبارگی بنای آتشباري از تمامي دژها و از ان قلعه که بر سر پل است و از کوهچه نهاده شد که دهشت و هیبت دردل نظام علي خان و افواجش درانداخت و بر جنریل اسمته ثابت گردانید که حمله آوردن بر لشکرگاه حیدري امریست بیرون از حیز امکان خاصه بران چنان لشکر که عظیم نیرومندي آن جنود سواران است ؛ و بطرف شام سپهداران این جم غفیر پیشتر رفته با سپاهیان خویش

در غایت پریشان حالي بسوی معسکرهای خویش باز گردیدند ؛
روز دوم مجلس شورا از سرکردگان هر دو لشکر منعقد ساخته شد
هرکس رائی زد و لیکن بر هیچ رائی اتفاق همه صورت نبست
اگرچه درمیان اینهمه آرای مختلف ، رای جنریل اسمتهه قرین
صواب بود که هر دو لشکر از هم جدا گردند و حیلتی برانگیزند که نواب
حیدر علي خان از معسکر حصین خود بیرون آید و لیکن پسندیده
انجمن نیامد ؛



نا کام ماندن سرداران افواج تاراج اندیش از مطامع خویش وبحکم ضرورت آشتي کردن جماعه مرهته پنهاني باحیدر علي خان و متحیر ماندن نظام علي خان در کار خود پس بفتوای اضطرار مصالحه نمودن با حیدر علي خان و همداستان گردیدنش باوي بر قلع و قمع انگریزان و محمد علي خان ؛

سرداران مرهته بمعسکر خود باز گشتند و باز ازینگونه شورا بعمل نیامد
اگرچه هر دو لشکر بهمان مقام ماند و رسولان و قاصدان درمیان شان
آمد و شد داشتند ؛ درین میان سواران مرهته و نواب نظام
علي خان دران نواحي میرفتند و باسواران نواب حیدر علي خان
خاصه با رساله که قائد آن میر مخدوم علي خان بود دوچار میشدند و ناکام

و منهزم باز میگشتند ؛ کار اذوقه و علوفه هر روز به تنگي و نایابي گرائیدن گرفت و گرفتاري و اسیري منتجعان یا اذوقه جویان و جانوران اذوقه کش از فیلان و اسپان و گاوان بدان درجه رسید که در آخر هیچ جا یافته و فروخته نمی شدند و بهای برنج که قوت ناگزیر لشکریان بود و دیگر چیزهای ضروري بغایت گران گردید نواب حیدر علي خان که هر گونه اخبار لشکر اعادي بدو میرسید در معسکر خود بخوشحالي و خرّمي زندگاني میکرد جائیکه هرگونه اسباب زندگي بموفوري و کثرت مهیّا کرده شده و هر سپاهي مغاکي کنده و دران برنج ذخیره نهاده بود و از رود کاویري ماهي بکثرت بهم میرسید و دیگر هرگونه مایحتاج هنگام شب از کوهستان وادیه بدرقه پیادگان آورده میشد ؛ جماعه مرهتّه ببهانه اینکه تا نزدیکتر با اذوقه و علوفه گرائیده باشند از سیناپتّن خیام برکنده برلب کاویري بمسافت پنج میل از سریرنگپتّن رحل اقامت انداختند ؛ چنان استنباط کرده میشود که ایشان پیشتر که انتقال از مخیّم پیشین با نواب حیدر علي خان در خصوص آشتي پنهاني گفتگو داشتند زیرا که همین دوم روز پس از تبدیل مقام صلح موقّت در میان ایشان تصمیم نموده شد و روز سیوم صوبهٔ سرا را بکارپرداز ان حیدري تسلیم نموده و خیمها را برکنده از راه سرا روانه بلاد خود گشتند ؛

شیوع این خبر باهل معسکر نواب نظام علي خان را در گرداب

اضطراب انداخت وآن امیر نسبت بدیگران بیشتر شوّرش و پریشان خاطر گردید نواب حیدر علي خان که از حال فطرت نواب باخبر بود وخواست تادرین فرصت در وحشت انگیزیش بیشتر کوشد افواج خود را از بسنگر طلبید واز درون جزیره لشکر خود را بیرون کشیده در میدانگاه بر سر راهیکه بسوی سیناپتن میکشید فرمود تا خیمها زدند؛ این چالش دل سهزده تنک زهره نواب نظام علي خان را آنچنان متاثّر و زیر وزبر گردانید که مطمح نظر نواب حیدر علي خان ازان بود دبزودی ادرا ابران آورد که سخن نواب بسالت جنگ برادرش ونواب محفوظ خان ودیگرامیران را که همه شان هواخواه نهاني حیدر علي خان بهادر بودند بسمع قبول بشنود؛ چون رکن الدوله دیوان نظام علي خان بهادر معامله را دیگرگون می بیند وراه تقویت وتشجیع را بر دل خواجه اش بسته می یابد بمقتضای حال درینباب پیشدستي نموده مصالح آشتي بر وعرض میکند تابانواب حیدر علي خان طرح صلح وصلاح ریزد وخودش متکفّل اتمام این مهم میگردد وباتمهید عذر لنگ افواج انگریزي رابصوب مندراس روانه میکنند تادر آنچه ود به تسخیر قلاع متصرّفه نواب حیدر علي خان بکوشد؛ جنریل اسمتهـ از قراین حال ومقام بسرکار پی برد وتقرّب رابسوی ممالک انگریزي غنیمت شمرد تااز تطاول سلوک

منافقانه نواب نظام علي خان برگران باشد چه در صورت بودنش در ممالک حيدري احتمال آن بود که نظام علي خان او را حواله حيدر علي خان نمودي و آنگاه او را بجز تسليم و انقياد چاره نبودي ؛ اينهمه مراتب را او بر کارگزاران دولت مدراس به اِنها نمود و حال بدگماني خود را که نسبت بنواب نظام علي خان و ديوانش رکن الدوله ميداشت اظهار کرد ، و مصالح آشتي نمودن را با نواب حيدر علي خان بر نيکوترين وجه که ممکن باشد بر ايشان عرض کرد و گفت که اگر درين امر اهمال رود مقام خوف است که انگريزان به تنهائي متحمل بار اخراجات سنگين جنگ که در ممالک خودشان صورت خواهد گرفت گردند در همان زمان که کارگزاران مدراس از جنريل اسمته اين خبر شنيدند نواب محمد علي خان از رکن الدوله برادر نسبتي خود ديگر گونه آگاهي اندوخت چه او بتاکيد تمام او را برنگاشته بود که نظام علي خان در جنگي که با حيدر عليخان بهادر دارد هر آئينه بر سبيل استمرار خواهد کوشيد تا آنزمان که او را بطريق اِجبار بران آرد که او ، لااقل تمام نواح بنگلور و ماليم را ابرو واگذارد ؛ چنانچه کونسليان مدراس بر اخبار محمد علي خان وثوق نموده عرضداشت جنريل اسمته را هيچ محل ننهادند بلکه بدو نوشتند که با نواب نظام علي خان در همه چيز موافقت کند ؛

مادامیکه آن ديوان بی ضابطه و دورنگ که با محمد علي خان چنان

برنگاشته بود برادرش محفوظ خان را نزد حیدر علي خان فرستاده
بذریعه مکتوبی چنان اظهار نمود که من بسریرنگپٹن بملاقات
حیدر علي خان می آیم و چنان میخواهم که تمامي امور را که محفوظ خان گوشگزار
او خواهد نمود بکام دل او بانجام رسانم ؛ نواب حیدر علي خان بدریافتن
این خبر از بهرد لجوئي و اعتماد نواب نظام علي خان فرمود تا لشکر
او از مخیّم جدید بمعسکر قدیم باز گردد و بدیوان او برنگاشت تا حاضر
حضور شود و بسوداگران اذوقه آور لشکرش و دیگر مردم آن مملکت
اشارت کرد تا اذوقه و ما یحتاج بلشکر نظام علي خان برند ؛ چون
نظام علي خان مکتوب حیدري را مطالعه نمود فرمان داد که سپاه ساز
جنگ را فرو نهاند و حیدر علي خان بهادر نیز درین باب اقتفای
او کرد ؛ چون دیوان با احتشام تمام روانه سریرنگپٹن گردید حاضر
دربار نواب حیدر علي خان شد و پس از گفتگوی مختصر بمعسکر خود باز
گردید روز دوم رکن الدوله باز بحضور نواب والا حاضر گشته بزودي
سخنان وابسته مصالحه طي نمود ؛ برین معني اتّفاق کرده شد که طیپو سلطان
دختر نواب محفوظ خان را بحباله نکاح خود درآرد و محفوظ خان که پسر
کلان نواب انور الدین خانست شرعاً مالک و فرمان فرمای صوبه
آرکات است و نواب محفوظ خان تمامي حقوق خود را بدامادش
طیپو سلطان البتّه تسلیم خواهد نمود و نواب حیدر علي خان و نظام علیخان
با افواج متّفقه خود نواب محمد علي خان و هوا خواهان او را مقهور

خواهند گردانید؛ و تا آنزمان که فوج نواب نظام علي خان درکار باشد نواب حیدر علي خان شش لک روپیه ماهیانه بنظام علي خان خواهد داد؛ و در نشانیدن و تعیین کردن قلعه داران در حصون و قلاع مفتوحه اختیار کلّي در دست نواب حیدر علي خان خواهد بود و زمام قلعه داري و حکومت آن ممالکت بدست میر مخدوم علي خان برادر نسبتي نواب حیدر علي خان تفویض نموده خواهد شد تا او بنیابت برادرزاده اش طیپو سلطان بحکومت آن صوبه پردازد و طیپو سلطان مالک تمامي باج و خراج خواهد بود و مخدوم علي خان پس از وضع اخراجات ضروري حکمراني بقیه زر حاصل صوبه مذکور بدو واصل خواهد گردانید؛ رضا علي خان پسر چندا صاحب مرحوم نیز تمامي دعوي استحقاق خود را بنوابي آرکات و ترچناپلي و مادورا بر طیپو سلطان واگذاشت و لیکن حیدر علي خان و طیپو سلطان التزام آن نمودند که تمامي ممالکت تنجاور را پس از معزول گردانیدن راجه اش از حکومت آن بمکافات قتل چندا صاحب پدر رضا علي خان، برضا علي خان بدهند و در آخر هر دو نواب حیدر علي خان و نظام علي خان باهم اتّفاق و همداستاني نمودند برینکه زنهار از یکدیگر مفارقت نکنند بلکه باتفاق هم دران بذل جهد نمایند که تمامي امور مندرجه عهد نامه حالي باتمام رسانیده شوند؛

پیشتر ک توثیق عهد نامه که نواب محفوظ خان متعهّد آن شده بود

موکب ٹیپو سلطان برفتن معسکر نظام علي خان از بهر ملاقاتش آماده ساخته شده و این موکب وجود پذیرفته بود از شش هزار پیادگان گزیده که ازان شش هزار سپاهیان تناوریا طو پاس بودند و چار هزار سوار چیده و قریب شش صد سوار فرنگستاني متضمّن بر سه صد نفر هزّار و جزو اعظم از موکب خاصه حیدر علي خان نیز برین جمعیت افزوده شده؛ چون محفوظ خان از توثیق عهد نامه پرداخت رکن الدوله باهدایای جزیله مراجعت نمود و محفوظ خان همراه او گردید؛

این معني بدشواري استوار کرده خواهد شد که هنگام روانه گردانیدن ٹیپو سلطان را بسوی نظام علي خان، حیدر علي خان بغایت دل گرفته و پریشان خاطر گشته بود و بدوستان و امرای خود میگفت که من از غدّاري و ستمگاري نظام علي خان در مقام هراسم زیرا که آنکس که برادر خودش را بردست عیّاران کشته ایا پسر مرا ابقا خواهد نمود یا کم ازینکه مرا مقام تشویش نیست درینکه او پسر مرا از راه غدر نزد خود مقیّد دارد تا مرا ازین رهگذر بزور بران آرد که من بدو مبالغ خطیر از بهر استخلاص او بدهم یا بوادان گرانمایه مرز و بوم بدو سر فرود آرم القصّه من پسر خود را بدست ناهنجاري مي سپارم که نزد او هیچ عهد و میثاق یا سوگند و یمین را وقعت نیست (همانا این گفتگو و دیگر بسیاري کارهای حیدر علي خان برهانست بر این معني

که یکی از نقایص او فرط محبّت بود بفرزندان و قریبانش) ولیکن از جهت تقویت و دلاسائی رضا علی خان و میرفیض الله خان که فرمان داده شده بودند تا همراه طیپو سلطان بروند و متکفّل اینمعنی شده که ایشان جان خود را اوّلا فدا خواهند نمود پیش ازانکه آسیبی بفرزند دلبند وی رسد ، و تصوّر پردلی سپاهیان و سپهداران موافق ، او برخصت نمودن فرزندش همداستان شد ؛

چون این موکب مختصر بمقام سیناپتّن رسید ، تمامی افواج نواب نظام علی خان خاصه انگریزان ، سپهداران وعامه لشکریان بمشاهده چابکی و چستی سپاهیان این موکب در شگفت فروماندند اگرچه ایشان احوال سپاه نواب حیدر علی خان شنیده بودند در مخیّلهٔ ایشان نمیگنجید که چگونه هندوستانیان که در ورزش فنون سپاهیگری ناقص و ناتمام اند بدین نظم و نسق سنجیده خواهند کوچید و تبدیل اوضاع صفوف بدین چستی و درستی بعمل خواهند آورد ، خوبی و درخشانی اسلحه و البسه شان در نظر ایشان عجیب و غریب می نمود و توزک و شکوه سواری حیرت ایشان می افزود ؛ همینکه ایشان در خیمه ها فرود آمدند سپهداران لشکر نظام علی خان بدیدن سرکردگان حیدری آمدند و عمدگی و شوکت و شکوه موکب را ستودند ؛

روز دیگر نواب بسالتجنگ برادر نظام علی خان بهادر بزیارت

طیپو سلطان آمد رکن الدوله و اعاظم دولت نظامیه همراه او بودند
روز آینده طیپو سلطان باتمامي کوکبه خویش بخیمه نواب نظام علي خان
رفت و نظام علي خان در غایت تکریم و تعظیم و احترام او کوشید
پس از طي لوازم رسم و مدارا نظام علي خان بزودي بقیّه افواج
انگریزي را رخصت کرد و گفت که عهد هواخواهي و همداستاني
که در میان من و نواب حیدر علي خان منعقد شده هیچگونه نزاع و
خصومت در میان ما باقي نگذاشته بنابران اکنون هیچ حاجت
بخدمت و چاکري شما ندارم و بگورنر و کونسلیان مدراس
خواهم نوشت که ایشان تا بکدام مقام و سرحد باز پس گردند؛
پس از انعقاد این عهد و میثاق همداستاني نواب حیدر علي خان
بوکیل خود میناجي پندت که در مدراس بود نوشت و اطّلاع نامه
بدو فرستاد تا بگورنر مدراس برساند؛ *مضمون این اطّلاع نامه این
بود که نظام الدوله و حیدر علي خان نیکو آگاهي دارند که محمد علي خان بباعث
تصرّف و فن و فریب که همواره بر روي کار مي آرد مصدر اینهمه
زحمت و محنت شده است که تمامي هندوستان را پریشان
حال و مضطرب گردانیده و خواسته بود که مصاف جنگ

---

* حیدر علیخان زنهار ازینمعني بیخبر نبود که محمد علیخان گماشته ودست کاشته انگریزانست و در امور ملکداري هیچگونه دخل وتصرّف ندارد و لیکن بدینگونه برنگاشتن او میخواهد که سلاح ایشان را برخود شان استعمال کند؛

باعیدر علي خان آراید ، تا اینکه ایشان اکنون اورا از تمامي آن مرز و بوم بي بهره و محروم گردانیده اند که او از وارثان شرعي بغصب برگرفته بود بنابران ایشان چنان مناسب دانسته اند که انگریزان را متنبّه گردانند که زنهار ازین پس از اعانت نمودن و کمک دادن وي درآینده اجتناب کنند و از ایشان درمي خواهند که افواج خود را که بدان بحراست و حمایت قلاع متعلّقه آرکات یا دیگر نواح که محمد علي خان بغصب گرفته است مي پردازند باز پس طلبند ؛ با اینهمه چون معلوم است که این قلاع و بوم و بر بازای مبالغ زر محمد علي خان نزد ایشان گرو داشته است حیدر علي خان پیغام داده که این مبالغ شرعا واجب الادا را من ادا خواهم کرد ؛ اینمعني بآساني توان دریافت که اینچنین اظهار و اعلام جنگ که بار تمامت اخراجات آن ، دولت انگریزیه را خودش بلا شرکت غیر متحمّل بایستي شد در تحیّر و تشویش افزودن کارگزاران آن دولت هیچ تقصیر نکرده باشد ، زیرا که این اظهار متوجّه املاک انگریزان بود نه محمد علي خان که آن مسکین بنده انگریزان از نوابي همین نام داشت و بس نه خداوند لشکر بود و نه زر ،

از جمله تدابیر ملکي انگریزان در هندوستان در آن روزگار سدّ راه گردیدن و تا توان سنگ تفرقه انداختن بود در عزیمت هر امیری از امیرانش که مطمح نظرش توسیع حوزه ریاستش بوده باشد

مبادا که استعلایش عائق منصوبهٔ شان گردد، بنا بران دولت مدراسیه از دیر باز از نواب حیدر علی خان و سرعت فتوحاتش همواره سهمزده می بود، بازای واسپردن نظام الدوله چهار سرکار شمالی را بانگریزان ایشان عهد کردند تا دوازده صد سپاهی فرنگستانی و یک قشون از سپاهیان هندوستانی از طرف خود منضاف لشکر نظام الدوله نمایند؛ بسرکرده این سپاه جنریل اسمتهه چنان اشارت رفته که تخم بدگمانی و وسواس از جهت فتوحات روزافزون حیدری در دل نظام علی خان پاشد و در تحریض رکن الدوله دیوانش بر جنگ نواب حیدر علی خان و تطمیع وی بر دستیاب ساختن آن خزاین و دفائن بی حد و بیشمار که حیدر علی خان از ممالک کنره و ملیبار فراهم ساخته است کوشد؛

مقصود دولت مدراسیه در آنزمان همین بود که در توقیف و تضییق فتوحات حیدری کوشند تا او سواحل ملیبار و آن بوم و بر متعلق میسور که آنطرف بیرون بالا گهات است بدیشان واگذارد، و دیگر ممالک در تصرف او باقی باشد تا حکومت آنچنان حیدر دل و جنگ آور، در میان ممالک مرهته و آن خود شان حائل باشد و سپر، د ایشان از تاخت و تاراج مرهته تا توان ایمن؛

درابرای ساحت جماعه فرانسیس از مداخلت نمودن در جنگ حالي ؛

پوشیده مباد که درین جنگ که نواب حیدرعلي خان اعلام آن داده جماعه فرانسیسان را چنانچه انگریزان گمان میکنند هیچگونه مداخلت نبوده ؛ اینمعني نیکو متحقق است که حیدرعلي خان یا کدام منصبدار وي را با این جماعه درباره امور جنگ حالي هیچگاه مراسلت و مکاتبت در میان نبوده ؛ بلکه بعد از انعقاد صلح و صلاح در میان حیدرعلي خان و نظام علي خان ، صورت گرفته ؛ راستي و تحقیقت مرا فرو نمیگذارد تا ازین حرف تن زنم که بنای مراسلت در میان ایشان بدین دو مکتوب آینده نهاده شد که یکي ازان از نواب حیدرعلي خان و دیگر از رضا علي خان بود و این دو مکتوب بسرکرده قشون فرنگستانیان حیدري حواله نموده شده بود تا او بگورنر پاندیچیري بفرستد خلاصه مضمون آن هردو مکتوب این بود ؛

نواب حیدرعلي خان درمکتوب خود بدین نمط شکایت میکند که انگریزان بدون باعثهٔ از بواعث ناخوشي و ناشادماني و پس از پذیرفتن بسیاری از دواعي لطف و مهرباني از من درصدد تباهي و خرابي من شده بودند و بهرگونه بندش و سازش با صوبه دار دکهن نظام علي خان و جماعه مرهته بررغم من عهد و پیمان بسته چنانچه افواج متفقه

برجوار و دیار من یورش آورده بودند و علتی که ایشان را برین کار موجب شده بجز یغما و تاراج کردن اموال دیگران امری دیگر نبود ولیکن من بحکمت عملی عهد بسته ایشان را واکشاده و جمعیت ایشان را پریشان ساخته ام بسبب در ساختن و همداستانی نمودن با نظام الدوله تا باتفاق یکدیگر بر جماعه انگریزان و محمد علي خان که محرض ایشان است لشکر کشیم و آتش برافروخته ایشان رافرونشانیم؛ چون پیش ازین ایام بحمایت و امداد جماعه فرانسیس در مدافعه همین دشمنان کوشیده ام و پاندیچیري را از تطاول شان محفوظ داشته اکنون میخواهم که جماعه فرانسیس درین جنگ برحق و بجادریاریگري من قصوري نورزند اگرچه میدانم که درمیان فرانسیسان وانگریزان درین سال ۱۷۶۷ع مصالحه صورت گرفته است ولیکن تا آنزمان که فرمان بادشاه فرانسیس درین خصوص نرسیده است میخواهم که ایشان کمک بمن بفرستند اگر این خدمت از ایشان صورت گیرد خیلی مرهون منت خواهم شد دیگر امور از مکتوب سپهدار فرانسیسي که من بر و اعتماد کلي دارم حالي ایشان خواهد گردید و آنچه او از طرف من برنگارد ایشان آنرا چنان دانند که من خود نوشته ام؛

و میر رضا علي خان چنین برنگاشته بود که خاندان من ازان تاریخیکه جماعه فرانسیس نخست در هندوستان بود و باش اختیار نموده بودند

با ایشان همواره ارتباط و ایتلاف داشت و در هواداری ایشان بود که پدرم کشته و مادرم بمدراس باسیری برده شد و من خودم هرگونه ملک و مال بیشمار بر باد دادم؛ حالا فرصتی رخ نموده که بدان چنین امید دارم که بامداد دوستانم گونه تلافی مافات صورت گیرد؛ درین خصوص مرجو از هواخواهان قدیم من که جماعه فرانسیس اند چنانست که اعانت و رعایت از من دریغ ندارند دیگر خصوصیات بواسطهٔ سپهدار فرانسیسی ملازم نواب حیدر علی خان که محلّ اعتماد منست واضح ایشان خواهد گردید؛ این خطوط را منشی سپهدار فرانسیسی که مردی بغایت معتمد علیه بود برد از بهر تصدیق آن اعتماد که این دو بزرگوار بر سپهدار فرانسیسی داشتند آن سپهدار مکتوبی از طرف خود با آن دو مکتوب روانه ساخته بود؛ دران مکتوب آن سپهدار پس از تقریر عزیمت هر دو نواب بر یورش آوردن بر سواحل کارو منڈل چندی و چگونگی هر دو لشکر را بتفصیل رقم کرده بود و آنگاه از بهر اعلام آگاهی خودش بر حقیقت کار کیف و کم افواج انگریزی را بیان نموده و دران مکتوب مبرهن ساخته که از حیز امکان بیرونست که انگریزان از مفاسد این جنگ یکسر خود را محفوظ دارند زیرا که فتوحات پیشین این طبقه در حربهای ممالک شمالی هندوستان دیگر گونه بود و این جنگ دیگر گون از نبرد

که آن حروب در حدود سواحل یا کنار رود گنگ واقع شده بود که حمل و نقل اذوقه ضروري و ساز و سامان جنگ و کمک براه تري بآساني صورت گرفته بر خلاف جنگ حالي که در خشکي دور از دریا واقع خواهد شد که دران هیچ رود شایسته جهاز راني نیست و قلاع محافظ از یکدیگر بر مسافت بعید واقع و تمامت مصالح جنگ منوط بر جنود سواران که لشکر انگریزي ازان یکسر خالي است و افواج حیدري زنهار مانند جیوش دیگر امیران هندوستان نیست که هر رساله دران در دست اختیار رساله داري مي باشد بلکه تمامت امور لشکري در قبضه اختیار و کفایت یک شخص است و اگر جماعه انگریزان اعتماد بر شبخون و حملات ناگهاني یا دغابازي سپهداران حیدري و خیانت شان کنند گمان خود را خطا خواهند یافت زیرا که چون زمام ایمني و حراست لشکر بدست خودم واسپرده شده است با تمامي وثوق و اعتماد مي توانم وعده کردن که از هیچگونه حمله و یورش ناگهان بران دست نخواهند یافت و امّا خیانت و دغا که در لشکرهای هندوستان اکثر صورت میگیرد در لشکر حیدري زنهار احتمال این نمط خیانت نیست زیرا که هیچ سپهدار از سپهدارانش رساله یا قشوني از آن خود ندارد تمامي منصبداران و سواران و پیادگان همین یک خواجه فرمانفرما دارند و بس ؛ و آنسپهدار نامهٔ خود را برین ختم میکنند که

چون نواب حیدرعلي خان درین جنگ مظفّر خواهد شد یکباره تجنّب وکناره گیري از امداد طرفین جنگي بغایت مناسب وقرین مصلحت نخواهد بود زیرا که اینگونه تفرّد هردو فریق را ناخشنود* خواهد گردانید بنابران چنان قرین مصلحت مي نماید که کمکي مختصر بحیدرعلي خان بهادر فرستاده شود ووعده امداد شایسته داده وور ایفای آن اختیار است چندانکه مقام اقتضا کند تاخیر توان انداخت بوانمودن اینکه باد مخالف از آمدن جهازات افواج مانع یا عایق گشته ولیکن چون جمعیّت سپاهیان پانڈیچیري اندک است وبنابران مدد گرانمایه فرستادن میسور نه همینقدر کفایت خواهد بود که چند منصبدار وگولند از پخته کار ملحق لشکر حیدري گردانیده شوند بدین ادّعا که ایشان از گورنر آنمقام گریخته پیوسته اند تا هیچگونه احتمال بدنامي بقوم فرانسیس که اهتمام شان دردیدن کاهش اقتدار انگریزان درممالک هندوستان است راه نیافته باشد دیگر آنکه این رهي خیرسگال بادشاه فرانسیس بملاحظه عنوان دلاورانه جنگي حیدرعلي خان خاصه حینیکه او درین جنگ فیروز ومظفّر خواهد شد چنان قرین مصلحت مي بیند که بخدمت گورنر بطریق تدبیر

* زیراکه نواب حیدرعلیخان ورضاعلیخان درخواست کمك از فرانسیسان بطریق مجازات خیر خواهي پیشین خود نموده بودند ومحمد علیخان از ایشان مسألت امداد واعانت کرده بود ازینجهت که برحسب عهد وپیمان بستهٔ مقام فونطشي بلیو نوابي آرکاٹ بروی مسلّم است؛

مالکي وصواب اندیشي عرض کند که در تحصین و استحکام پاندیچیري
هرقدر زود تر بکوشد اگرچه درین باب همینقدر میسور باشد که
خندق آن صاف کرده و دیوار گرد اگرآن برآورده شود و چند
توپ بر بروج آن در چیده زیرا که اگر حیدرعلي خان نزدیک
پاندیچیري خواهد آمد و آنرا بی حمایت و حراست خواهد یافت زنهار
پاس و رعایت علم فرانسیسان نداشته تمامي توپخانه و دیگر اشیای
جنگی بزور خواهد گرفت و این را یکی از مجازات آن اعانت
و کمک خود خواهد پنداشت که پیش ازین با جماعه فرانسیسان
بتقدیم رسانیده بود و اگر هیچ بي حرمتي و عدم مراعات علم بادشاه
فرانسیس صورت گرفت شمار اواثق باید بود برینکه ما فرنگستانیان
که در لشکر حیدري مي باشیم یاریگر جماعه سپاهیان آنقلاعه
در مدافعه افواج حیدري خواهیم گردید؛
خاتمه مکتوب برین دو سخن مصلحت آمیز کرده شد که خریدن
برنج و دیگر اذوقه و علوفه را ذخیره نمودن از لوازم قلعه داري باید شمرد
زیرا که درینجا عزیمت تصمیم نموده شده که تمامت نواح
و دیار کرناتک بفوج سواران وحشر ناموظّف تاراج و بیچراغ
گردانند و ارسال نمودن موشیر ب یا دیگر کس را که
نزد نواب حیدرعلي خان قدر و اعتبار داشته باشد از بهر برانگیختن
ملاطفت وخیر سگالي نواب والاجناب و هوا خواهانش شایسته مقام

و مناسب حال باید پنداشت ؛ بوصول این مکاتیب گورنر
پانڈیچیری خیلی شادمان گردید و هرگونه ترس وهراس که از طرف
نواب موصوف داشت از خاطرش مرتفع گردید و لیکن از
رهگذر تاکید ممانعت هرگونه جنگ وجدال خاصه با انگریزان که گورنر
پانڈیچیری از کنپنی فرانسیس داشت اینچنین پاسخ پرداخت که
هرگاه موکب حیدری درین حدود خواهد رسید زنهار در ادای مراسم
اعزاز و اکرام بارسال سفارت از خود بقصور راضی نخواهم گردید
ولیکن از جناب نواب بسیار شرمساری دارم که طاقت
ارسال کمکی بر رغم جماعه انگریزان در خود نمی یابم ازینرو که
میان انگریز و فرانسیس درین روزها عهد آشتی و صلاح آنچنان
توثیق یافته که برشکستن آن بدون حکم جدید بادشاه فرانسیس
یارا ندارم ؛ دیگر امور تفصیل طلب سپهدار فرانسیسی بمعرض
اعلام حیدری در خواهد آورد ؛ و مضمون پاسخ نامه رضاعلی خان
بهادر نیز متضمن همین مضمون بود و در جواب نامهٔ سپهدار ملازم
نواب موصوف گورنر پانڈیچیری بدو اینچنین خطاب میکند
که آینده ازین گونه مراسلت مرا معاف دارید و چنان قرین
قیاس می نماید که افواج متفقه نوابین درین جنگ بر انگریزان مظفر
وفیروز نگردند و من هیچگونه توانائی بر امداد ایشان ندارم زیرا که احکام
موکد از فرماندهان بمن رسیده که زنهار متصدی سلوک راه خلاف

انگریزان و محمد علي خان نگردم و از شما التماس میکنم که بحضور هردو نواب این اسباب را عرض کنید و درشتي أباي مرا در اعانت شان. بسخنان چرب و شیرین بردلهای ایشان نرم سازید و نیز التماس میکنم که ازین پس بتصریح کتابتي از شما بعمل نیاید ولیکن اگر بطریق رمز و اشارت بوساطت موشیر م ..... از روداد آنجا اخبار صورت گیرد موجب خوشدلي من خواهد گردید ؛

در وانمودن صورت حال لشکر و مملکت برسبیل ایجاز دران زمان که افواج متّفقه متوجّه یورش کرناتك بود ؛

پس از آنکه نواب حیدر علي خان جزم کرده که بر سواحل کرناتک با افواج متفقه فرود آید هرگونه حزم و احتیاط را در رخنه بندي هجوم اعادي از دیگر اطراف و جوانب بعمل آورد ، و بصوابدید سپهدار فرانسیسي از اراده ساختن جیشی از پیادگان فرنگستان که مطمح نظرش بود باز آمد زیرا که بیرون از حیز امکان بود که آنمقدار ازین جماعه فراهم آورده شوند بنابران رایش برین معني قرار گرفت که تمامي سپاهیان فرنگستاني را در میان هزاران یا دراگونان یا درمیان توپخانه درآرد. بجز آنانکه منصبدار سپاهیان تنادر و طوپاس

ساخته شدند و همین جمعیت از برای مقابله سپاه انگریزان مقرّر کرده شده بود توپخانه لشکر حیدري بسیار بزرگ بود و فراواني اسباب جنگی بدان مرتبه که زنهار از حیز امکان افواج فرنگستاني بیرون بود که همراه خود دارد ؛

چون افواج لشکر هندوستاني همواره بنگاه گران میدارد که آنرا برگاوان و شتران بر مي کشند و علاوهٔ آن سوداگران و پیشه وران گوناگون همراه لشکر مي باشند که ایشان باربرداران مختلف دارند نواب حیدرعلي خان چنان حکم داده بود که تمامي این جانوران بارکش یک گولهٔ توپ ببرند و عهده جوابدهي آن بر مالکان شان متعلّق باشد ؛

جمعي از اراذل طبقات ناس که در هندوستان بسیار اند و اکثر بود و باش ایشان در لشکر که معموره ایست روان ، نواب والاجناب این طبقه را اجازت داده بود که پیرو افواج باشند و چوب و دیگر هر چیز ضروري که ایشان فراهم توانند آورد بر لشکریان بفروشند و جمعي کثیر از ایشان نوکر داشته شده بودند تا بکار هموار گردانیدن راه و منهدم ساختن حصار و نقب زدن وغیره پردازند و ایشان بسیار بکار آمد بودند در برآوردن النگ و دمدمه و مورچال هنگام محاصره ؛ هرگونه ساز و آلات توپخانه وغیره دو تا گرفته شده بود تا هیچگونه تاخیر در طيّ طریق صورت نگیرد و با هر یک ضرب

توپ یک فیل* همراه گردانیده؛ هر گردون ساز و سامان جنگی کش دو صد لقمه باروت و گوله توپ و بیشمار توشته بندوق میبرد و هر یک قشون از سپاهیان تناور دو تا ضرب توپ همراه داشت؛ و نواب والافطرت درباره حراست و حمایت امور مملکت خویش هیچ دقیقه فرونگذاشته بود تا در غیبت او رخنه و فساد دران راه نیابد؛

بسبب مصالحه موقت که با جماعه مرهته کرده و عقد هواخواهی که با نظام علي خان بسته از هر گونه خلجان از طرف دشمنان بیروني خود را فارغ و آزاد ساخته بود مهتران قوم نائر را بر و بوم خاصه شان واسپرده بود بران شرط که خراج سالانه بسرکار حیدري رسانند یا یکجا جمع کنند و تمامت افواج خود را از حدود ملیبار نزد خود طلبیده؛

* اینمعني شایسته ملاحظه است که فیلان لشکر چه قدر بکار و مفید می باشند و بچه شعور وهوشمندي کار خود را بانجام میرسانند هنگامیکه ضربی از توپ را بالاي کوهچه بایستی برد فیلی که از پس آن می باشد آنرا بپاي خود بر میدارد هنگامیکه نرگاوان از برای نفس راست کردن وامی ایستند واگر ضربی را از بالا بپائین بایستی آورد فیل آنرا بوسنی که در خرطومش می بندند از فرود افتادنش نگاه میدارد؛ اگربار در جای بند میگردد یا ضربی سرنگون می افتد یاد ر زمینی محکم فرو می ماند فیل بیاریگری نرگاوان بطور شایسته می پردازد؛ یکي از منصبداران ثقه که درانزمان میجر توپخانه بود تقریر میکند که فیلی را بچشم خود دیده بمحلیکه توپی در رهگذار وامانده بود ونرگاوان با همه چوب وضرب خوردن از برکشیدنش سرباز زده آنفیل تاب این تماشا نیاورده شاخی از درخت شکسته نرگاوان را آنچنان زد که آن کار افتادگان را به کار درآورد؛ هنگامیکه توپ نزد مورچال آورده می شود فیل بی یاریگري بیروني آنرا خودش در رخنه گاهش می نهد؛

درین روزها سانحه ناگهاني که زنهار متوقع حیدرعلي خان بهادر نبود بظهور آمد که چون نواب موصوف از کوئنباتور بدار الملک سریرنگپتن آمد چنان حالي او گردید که نندراج باغواي ندیمان مفسدش پنهاني با مرهته و انگریزان در ساخته نسبت بوي بدسگالي را بنیاد نهاده است نندراج دران روزگار در میسور که قلعه ایست بمسافت دو فرسنگ از سریرنگپتن و درمیان آن بر دبوم که بجاگیر او مقرر شده بود اقامت داشت نواب حیدرعلي خان باستکشاف این ماجرا بغایت پریشان خاطر گردید وخواست تا در آغاز آن سانحه کارش بانجام رساند و درخت فتنه را از بن برکند پیش از آنکه ریشه دواند بنابران جاگیر سه لک هون سالانه که بطریق مدد معاش ذات راجه داده شده بود حالا قرق کرده شد هیچکس را بجز جاسوسان حیدري یاراي آن نبود که درون دروازه هاي مشکوي راجه تردد نماید؛ اکنون بر سر عرف مقصود باید شد؛

چون تمامي اسباب و ادوات جنگ آماده و ساخته گردید هردو لشکر درحرکت آمد لشکر نواب نظام علي خان راه هسکوته پیش گرفت و نواب حیدرعلي خان براه شهر منگلور کوچ کرد؛

چون هردو لشکر بقرب آنشهر رسیده ظاهر آن را مضرب

خيام ساخت مجمع شورا منعقد شد نواب بسالتجنگ و رکن الدوله و ديگر سپهداران و سرکردگان افواج شريک اين کنگاش بودند آراي ارباب شورا برين متّفق گرديد که هر دو لشکر همواره جدا از يکديگر کوچ کنند مگر بهمان دوري که ازان باعانت و امدادِ هم توانند پرداخت و در تمامي کارزار سهيم و ياور يکديگر توانند بود ولشکر حيدري در کوچيدن مقدّم باشد تا آن زمان که از کوهستان بگذرند وچون در ممالکت آرکات رسند ديگر بار باهم دريذباب انديشيده شود که ازين دو طريق کدام بغايت پسنديده است که باهم آميخته طرح جنگ باحريفان اندازند يا جداگانه ؛



دروا نمودن اينکه آنچه داستان نگار از آثار پر دلي و تدابير جنگي نواب حيدر علي خان بهادر وابسته حروب آينده مي نگارد بچشم خودش مشاهده نموده بود ؛

از بهر واضح گردانيدن عنوان وفطرت و کمالات حيدر علي خان بهادر وابسته شيوه جنگ و پيکار ، وانمودن گوناگون چالش وحصار و حرب وکارزار که نواب بنفس نفيس بدان اشتغال داشت شک نيست که خيلي مفيد خواهد بود ، خاصه وانمودن خصوصيات آن کارزار که درميان نواب حيدر علي خان و جماعه

انگریزان صورت گرفته و راقم حروف بچشم سر مشاهده کرده

د. بچگونگي آن نیکو پي برده زیراکه نسبت بدیگر حروب که نواب

موصوف بامور وابسته آن قیام نموده درین نحو جنگ که او را

باحریفان غالب در شیوه های کارزار و نیکو ماهر در هنر و ورزش

حرب و پیکار رو داده هنر و کمال او بیشتر بمعرض ظهور رسیده ؛

بر خصوصیات آن حرب و قتال که درمیان نواب حیدر علي

خان و جماعه انگریزان مابین سال ۱۷۶۷ع و ۱۷۶۹ع واقع شده

بآساني قیاس توان نمود حال آن جنگ که در سال ۱۷۷۹ع آغازیده

بود و مولف اوراق دران حاضر نبوده ؛ و از همین جهت سرگذشت

این حرب را بتفصیل بیان نمیکنم زیراکه سررشته روایات

وابسته این جنگ یکسر بانگریزان مي پیوندد و آن شایسته

اعتماد نیست زیراکه این چنین روایات اوّلا از راه تلمیع در

هندوستان از بهر فریفتن کارگزاران دولت برطنیه ساخته و پرداخته

و آنگاه در فرنگستان برحسب اقتضای حال و ضرورت منخدع

گردانیدن مردم آنجا نظم و ترتیب داده میشوند ؛ آنچه درین خصوص

رنگ راستي دارد همین مکتوب جنریل کوطا است که بذریعه

آن براحوال نواب حیدر علي خان دران زمان آگاهي بهم میرسانیم

یعنی که حیدر علي خان بهادر خداوند کنگاش یا شورا است ، و در نوئمبر

سال ۱۷۸۱ع دریک وقت چار قلعه را تنگ محاصره نموده بود

وجنریل کوط از مدراس کوچ کرده تا محصوران آن بقاع را باذوقه یاریگری نماید، ولیکن چنانکه بایستی براتمام آن مقصود توانا نگردیده، ودشواري دستیاب نمودن قوت لایموت از بهر لشکریان اورا ابران آورده که لشکر خودرا بجوار مدراس بازپس آرد؛ ودر اثنای کوچ، افواج او همواره از دستبرد سواران وآتشباري توپخانه حیدري اذیتها کشیده ورنجها دیده بود؛ واگرچه میگوید که او درچهار جنگ مردآزما که بانواب حیدرعلي خان جنگیده فیروز گردیده ولیکن هیچ ذکر نمیکند که او درین جنگها اسیران یانشان ورایت حیدري را بدست آوردیانه؛ دبرتمامت این ماجرا همین می فزاید که او کرنیل کرافورد را بحضور کونسل مدراس میفرستد واو درست وراست احوال اینجا عرض خواهد کرد؛ ازین مکتوب همین استنتاج نموده می شود که انگریزان در جنگ وجدال زاینده انواع دردسر واختلال در امور حال وهراس سوء مآل مبتلا گشته اند واین خود متوقع است که بیاریگري جماعه فرانسیس تمامت مملکت آرکات بتصرف نواب حیدرعلي خان درآید؛

ازدرست اخبار که از لشکر نواب حیدرعلي خان رسیده حال تسخیر چیتل درک وخصوصیات مجلس شوراکه پیش از درآمدن در آرکات منعقد گردیده بود دریافته شدکه درین خصوص

رای‌بها زده شده بود که آیا حالي تاخت آوردن نواب ، برانگریزان قرین مصلحت است یا بعد از ورود افواج فرانسیس ؛ شق پسین پسندیده اصحاب شورا آمد و نیز مقبول منصبداران فرنگستان ، ولیکن رای طیپو سلطان مخالف این آرا بود که او برین معني اصرار داشت که چون نواب بسیار بتهدید انگریزان بحمله و یورش آوردن پرداخته است اقتضای تمکین و ثباتش همین خواهد بود که از اقتفای آن باز نایستد ، طیپو سلطان بدان دلگرمي و مردانگي در پرورش این سخن کوشید که تمامي ارباب شورا بادي همداستان گشتند ؛ همین شاهزاده اقبالمند در جنگ کوهستاني که دران کرنیل بیلي اسیر و فلیچر صاحب کشته شدند و چند هزار کس از افواج انگریزي مقتول و اسیر گشتند ، پریشانحالي انگریزان بسبب پریدن عرابه‌های باروت مشاهده نموده با جماعه سواران‌ش برایشان چون قضای آسمان فرو ریخته مصدر فتح و فیروزي شده بود ؛ و هزیمت کلي آنجنود که قائدش کرنیل برالي بود نیز از آثار عزایم طیپو سلطان است که مانند اسکندر رومي در سن هجده سالگي آغاز قهر اعادي و کسر جیوش و عساکر نموده در سلوک شاهراه آن پردل نامدار بر سبیل استمرار میکوشد از اوضاع او چنان مي نماید که یکروز با آن یل کامگار هم در کارنامه مردي و مردانگي و هم در کثرت فتح و فیروزي

دم مساوات وبرابري خواهد زد؛ مادامیکه نواب حیدر علي خان را بافیلاقوس مقدونیه می توانیم تشبیه دادن که آنچنان سپاه فراهم آورده بود که نیکو معین فتوحات فرزند ارجمندش گردید وتمامي ریاسات سرکش وغیور ممالک یونان را مغلوب ومقهور گردانید؛



در تبیان چگونگیهای ممالك وافواج نواب حیدر علیخان بهادر وهواخواهانش ، وخصوصیات ممالك وجیوش جماعة انگریزان وهواخواهان شان درآن زمان که بنای جنگ وپرخاش درمیان نهاده شد؛

اکنون بر سر حکایت حال باید شد وازآن جنگ وجدال روایت باید نمود که درمیان سال ۱۷۶۷ و۱۷۶۹ واقع شده وراقم اوراق شاهد احوال آن بوده، این حرب وقتال که درصدد تبئین چگونیهای آن حالي می باشم در تواریخ هندوستان ومآثر مردمان آن ، بهره ایست بغایت گرانمند که دران مردم فرنگستان در هندوستان اول بار از هندیان طالب صلح وآشتي شده اند؛ وپیش ازروایت نمودن خصوصیات حرب وضرب ، مناسب می نماید که برمکنت واقتدار وعدت پیاده وسوار فریقین جنگجو درآن جزو زمان که تلاقي فئتین متجادل روی نموده ، برسبیل

اجمال اشارکرده آید ؛ ممالک متفرقه نواب حیدرعلي خان
درسال ۱۷۶۷ هنگامیکه بنای جنگ باانگریزان نهاده شد بدین
تفصیل بود ، ممالکت میسور ، وصوبه بنگلور که پیشتر ازین از
مضافات ممالکت میسور بود ، و همگي آن خطط که بنام مالیئم
یاکرناتک مشهور است و برتمامي اودیه وجبال از انبور و ترچناپلي
تامادورا ، وترادنکور و سواحل ملیبارمحتویست وشهرسرا ، وشانور
وکرپه وکنول ومرز و بوم بالاپور ، وریاست کوچک بنگر ،
وکشنگیري ومدهگیري ورنجنگر وغیره وممالکت کنره که ممتد
میگردد ازراس رامه بسوی شمال تاسرحد بیجاپور ؛ وحکومت
سواحل ملیبار وجزائر مالدیوه ؛ ازعظیم مزایای ممالک نواب
حیدرعلي خان یکي این است که همگي صوبجات و نواح و اقطاع این
ممالک باهم متصل اند وپیوسته وآنسرحد قلمرو دولت حیدري که مجاور
سرزمین حکومت انگریزیست بکوهسان ومداخل تنگبار مصئون
ومحروس ؛ اگرروایت عامي درخوراعتبار باشد ممالک نامبرده
برآنمقدار ازقلاع ودژهای کلان وکوچک محتویست که عدت
آن ازهزار متجاوزمي باشد ، وآنچه بچشم مشاهده نموده شده مي توانم
گفت که بسیاراست ودرهریک ازین دژهای کلان
وحصنهای حصین دوگونه سپاه ازبهرحمایت وحراست مقرراند
یکي سپاهیان لشکري که همواره برسبیل تبادل درمقام ارتحال

وانتقال می باشند وز نهار دریکجا تا مدت متمادي نمی پایند؛ و دیگر سپاهیان قلعه دار که در یکجا اقامت میدارند واز عداد افواج خانگي اند دژهای کوچک را همین قسم سپاهیان حراست می کنند و بر تقدیر سنوح واقعه حمایت طالب سکنه کوهستان سلاح میگیرند وخود را در قلاع می اندازند؛ و در حراست آن چنان بذل جهد وجانفشاني بکار می برند، که بدون محاصره شدید انفتاح آن دشوار می نماید ازین قلعجات آنچه از بهر حمایت از تاخت جماعه مرهته ساخته شده بروج دارند ومحفوف اند بکندک وحصار و بسیاری ازآن به پشته های سنگین استوار دستحکم گردانیده؛ همه حصون واقع این ممالک نیکو ترمیم واصلاح می یابند خاصه ازان زمانه که ازآن دولت حیدري گردیده اند؛

درتمامي قلمرو این دولت برنج و دیگر چیزهای در بایست حیات وازهرگونه مواشي گاو و میش و گوسپند و فیل بکثرت پیدا می شوند اسپ واشتر اغلب دران ممالک از دیگر کشور می آرند؛ ونواب حیدر علي خان بحکم سلیقه خداداد در خصوص استعمال زر بمحال شایسته، خیل خیل اسپان گزیده و حلقه حلقه فیلان پسندیده که جانداران بغایت سود مند و بکار آمد جنگ وپیکار اند درسرکار خود میدارد؛ علاوه اسپان وفیلان که در استعمال لشکریان و مردان کارزار ادمی باشند ایلنحي یا گله، کلان

از اسپان قریب بیست هزار و حلقهٔ از فیلان بقرب ششصد در دهات و چراگاهها همواره موجود می باشند تا بوقت حاجت کار بدرماندگی نکشد؛ ونصاب شایسته ازین جانداران نافع پیوسته حاضر وآماده بوده باشد؛ حیدرعلي خان بهادر زنهار درخریدن این جانوران که سوداگران از ممالک دورودراز نزد او می آرند، قصور نمیکرد وبحسب تنومندي و قوت اسپان قیمت میداد اگر در اثنای راه یکی از اسپان شان بقضای آلهي فوت میکرد دم وگوش بریده پیش نواب فلک جناب میبردند وحسب گفتهٔ سوداگران نصف قیمت اسپ مرده از سرکار خود میداد بالای اینهمه اسباب وآلات جنگي این یک امر شایسته تر است که برافزائیم وآن وثوق نواب حیدر علي خان است بدینکه چون انگریزان افواج سواران بسیار کمتر دارند زنهار براین معني یارا نخواهند داشت که سپاه او را از فراهم آوردن اذوقه و علوفه از اطراف ممالکتش مانع شوند؛ علاوهٔ آن ذخیره موفور که موجود داشت محاصل سالانه خراج وباج ممالک محروسه، نواب را سرمایه استظهار بود درجنگهای متمادي اسراف طلب، درین سال ۱۷۶۷ع که ازان سخن میرانیم جنگي افواج حیدرعلي خان برشمرده شده بوددولک سوار و پیاده بودند؛ ولیکن چون بهره کبیر از سپاهش از برای

حراست و محافظت قلاع و ثغور و سرحدات ممالک متعین و منصوب بود سپاهیکه حیدر علي خان از بهر جنگ انگریزان خاص کرده بود پنجاه هزار یا پنجاه و پنج هزار بوده باشد از انجمله هژده هزار سوار بود برگزیده و چیده و قریب بیست و هشت هزار ازان سواران مرهته و پندار ه وغیره که کار ایشان همین سوختن و تاراج کردن ملک اعادي و بغارت بردن اساس و اسباب لشکر و بنگاه ایشان می باشد؛ از میان پیادگان بیست هزار سپاهي تفنگچي بودند باپانزده هزار تفنگهای عمده ' و دیگر پیادگان کرناتکي و تنجاوري (که بنام کالیر و خصوصاً خوانده می شوند) وغیره که سلاح ایشان بندوق و ترو پین بوده ؛ عدت سپاهیان فرنگ بهزار و هفتصد و پنجاه میرسید از ایشان دو رساله از سواران بود و دوصد و پنجاه توپچي یا گوله انداز و دیگر منصبداران و تومنداران و عملداران یاحوالداران برقشون گران دیلان یا تناوران و دیگر سپاه توزیع نموده شده ؛

دیگر جیشی بود از سپاهیان باآنگونه سلاح که در فرنگستان حالا متعارف نیست قریب دو هزار نفر جفت جفت بالای شتران تیز تگ برنشسته هریک با تفنگهای طوفاني نال که گوله کلان ازان بر مسافت بسیار دور انداخته میشود ؛ و طائفه دیگر انداز تفنگچیان قدر انداز که پیرو سواران می باشند و بساهنگام

در کمینگاهی پنهان می گردند تا بر افواج اعادي کمین کشایند و از گلوله های
بیخطا خرمن جمعیّت سواران شان پاک سوزند و این جماعه از افواج
تفنگچی آئین پروانگي خاص دارند که در میان هر ده نفر از ایشان نشانی
یا بیرقی می باشد و این کثرت نشان ' همانا یکی از تدابیر جنگ
است تا بر دشمنان از کثرت رایات انبوهی جیوش متخیّل
گردد این سپاه کهنه و قدیم است ' و قریب دو هزار نفر بان
بردار اند ' و آن انبوبه ایست آهنین چوبی دراز بران تعبیه کرده
و این بانها بزرگ و کوچک می باشند و تا هزار گز تگ و تاز یا
سافت پرواز ایشانست بعضی ازین بانها بنحوی ساخته
میشوند که بعد از آتش گرفتن می شکنند ' و بعضی را هوا نیکو مشتعل
میسازد و در اثنای پرواز بر هر تر و خشکیکه میرسند آتش میزنند ؛
وگاهی مصدر مفاسد عظیم در افواج اعادي می افتند با آتش زدن در
عرابه های باروت ؛* و نیز از بهر آتش زدن در شهر ده اعادي که
دران ذخیره باروت است خیلی مفید ؛ در جمعیّت سواران
بوسیله آن بآسانی سنگ تفرقه توان انداخت چه بانها

* روایتي است از بعضی انگریزان که در جنگ کوهستاني (که مشهور بجنگ بیلي است و دران نواب حیدرعلیخان بر کرنیل بیلي و فیلچر فیروز مند شده بود) باني در عرابه باروت افتاده و آنرا پاک بسوخته وشعله آن در دیگردو عرابه افتاده آنرا یکسر خاك وخاکستر گردانیده وبدین واقعه هایله انگریزان هزیمت خوردند زیرا که طیپوسطان فرصت وقت را از دست نداده باجمعیت سوارانش بر پیادگان انگریزي که جمعیت ایشان بدین نازله برهم خورده بود افتاد و بازی برد ؛

که درهوا فرا اسپان می افتند ازان شعله های آتش بلند می گردد و اسپان میگریزند و چون می شکنند مصدر آزار و زیان عظیم میگردند ، بسا هنگام سپاه انگریزي نیز استعمال بان میکردند و در جماعه سواران نواب حیدر علي خان می انداختند و لیکن چون اسپان ایشان بآتشبازي خو کرده بودند ، بجای سهمزده گشتن دلیرانه بسوی ایشان می شتافتند ؛

پیشتر ک روانه شدن افواج حیدري بجنگ انگریزان جماعه از اعراب که سلاح شان تیر و کمان بود وارد سریرنگپتن گردیدند ، این مردم کامل الخلقة قوي اندام و چست و چابک بودند ، ولیکن چون نواب حیدر علي خان نمیدانست که سلاح ایشان در جنگي که او در پیش داشت منتج ثمري خواهد گردید ؛ ایشان را دو بهره ساخته بهرهٔ را رخت سرخ پوشانیده ملازم رکاب خود گردانیده و دیگر بهره را بالباس کبود متلبس ساخته حواله منصبدار فوج فرنگستان نمود تا بهر نهج که او مصلحت بیند ایشان را بکار دارد ؛ این گروه اعراب در شیوهٔ کمانداري نیکو ماهر و قادر بودند تیر و کمان ایشان کلان و بسیار مزین بارنگ و نگار ؛

اما جیوش نواب نظام الدوله صوبه دار دکهن و فرمانفرمای گولکنده وغیره (که درین جنگ بانواب حیدر علي خان همداستان بود ، و در ظاهر از هواخواهان) اگرچه شمار آن بصد هزار کرده میشد ولیکن

از انمیان همین چهل هزار مرد جنگي بود و بس، که ازان سي
هزار سوار بود و ده هزار پیاده، وازین ده هزار شاید دو هزار هم بندوقچي
نبود و دیگران از انگونه بندوق داشتند که در هندوستان آن را
لکیطاحش میگویند؛ مگر قائد افواج پیادگان مردی بود پردل
عبدالرحمان خان نام که او از بدحالي وتهي دستي فوج خود که تنخواه
ایشان موافق ضابطه ادا کرده نمیشد نیکو آگاه بود؛
جنود سواران درکرد فر خود نمائي نسبت بکار جنگ بسیار
بهتر بودند و زنهار نمیخواستند که جان و مال خود را روز جنگ
بمعرض خطر در آرند، هر سردار باستقلال مالک رساله خود بود؛
این سرداران افواج، حاکمان ذوالاقتدار خطه های دکهن بودند یکی
رام چندر سردار مرهته وسه نواب از قوم افغانان شانور وکرپه
وکانور؛ همراه لشکر حشری عظیم بود از اهل حرفه و تجّار و حشم
وخدم امیران لشکر و زنان طایفه دار وغیره؛ حوزه معسکر بضمیمه
ایشان نیکو وسیع وفراخ گردیده بود بمثابه که اگر تجربه و تیقّظ نواب
حیدر علي خان درمیان نبودی بآساني شکار سپاه انگریزي گشتی؛
افواج صوبه دار دکهن اگرچه درکار جنگ و پیکار منتج ثمری شایسته
نبود ولیکن در عزّت و اعتبار نواب حیدر علي خان خیلی کارگر
پنداشته میشد؛ وبسیاری امیران دکهن را بهوا خواهي نواب
موصوف درآورده بود؛ ولیکن از رهگذر بدگماني بجاکه حیدر علي خان

نسبت بركن الدوله و نظام علي خان خودش داشت همواره در
مقام حزم و احتياط مي بود و از نتايج غدر و بيوفائي شان كه درحق او
از شكست فاحش بتر بودي پر مجتنب مي زيست ؛
آثار خنكي و سرد مهري در ميان هردو امير بزودي پيدا گرديد ،
ازين جهت كه نظام علي خان و سردارانش همواره اظهار ناداري
مي نمودند ، و حيدر علي خان بحكم خويشتن داري و نظر بسرانجام كار
بر گماري نميخواست كه مكرر در خواستهاي ايشان را وابسته
زر بقبول تلقي كند مبادا كه بدينوسيله زر و هواخواهان خود هردو را
از دست دهد ، و اين معني عنقريب پيدا خواهد گرديد كه تمامي
همعهدان از توافق و همداستاني سرپيچيده ازيكديگر متفرق شدند ؛
افواج متفقه بزرگ توپخانه داشت كه يكصد و ده ضرب از توپهاي
كلان دروي بود توپخانه حيدر علي خان خودش بزرگ بود ، و نسبت
بديگر توپخانه ها بمزيد ساز و سامان آراسته توپچيانش مردم فرنگ
بودند ؛ نيز نواب حيدر علي خان درين جنگ جيشي كوچك را
كه از شش هزار كس وجود پذيرفته و از سواحل مليبار باز گشته
بكار داشته بود ، و زمام قيادت اين جماعه بدست محفوظ خان
داسپرده ؛ اگرچه محفوظ خان مردي بود كه نواب حيدر علي خان نيكو
ميدانست كه هيچگونه استحقاق سرلشكري نداشت وليكن
مي پنداشت كه او برين معني قدرت ميدارد كه مردم مدراراكه

پیش ازین او برایشان فرمانروائی داشت بر حاکم حال عاصی گرداند؛ بهر صورت محفوظ خان در سلیقه سرلشکری از قدیم الایام بی نصیب بوده زیرا که کرنیل یک جرمنی که بملازمت انگریزان می پرداخت یکبار در مقابله محفوظ خان خود را چنان وانموده که او از پیش وی گریخت وبدینمط عشوه دادن او را در مرکزی بهره مدرا کشیده بکام دل اسیر گردانید؛

حلقه جهازات حیدر علي خان را از جمله افواجش نمی شماریم، چه درین حلقه همین یک جهاز که از قوم فرانس خریده شصت توپگی بود وسي جهاز بیست وچهار یا سي و دو توپگی و هفت یا هشت آنگونه سفینه که آنرا پام می خوانند، هر یک ازین سفینه دوازده وچارده توپ می داشت و قریب بیست آنگونه سفینه که بنام کالیوط خوانده می شوند هر یک ازان هشتاد نفر و دو توپ می داشت این بود جمعیت افواج دریائی نواب حیدر علي خان، در آغاز جنگ با انگریزان؛

افواج انگریزان دران هنگام در هندوستان از نود هزار بیشتر بوده، از انجمله هشت رجیمنط از پیادگان انگریزی سه ازان متعین ریاست مدراس و سه ازان بریاست بنگاله ودو بریاست بنبئي؛ علاوه این دوازده صد توپچي پاشیده بر ریاستهای مذکوره یک هزار سپاهي مسن یا ناتوان که در جنگ

وجدال بدیشان آفتی رسیده از بهر حراست قلاع وحصون مختلف متعین بودند افواج هندی شصت وچهار پالتن ازانجمله سی ربیمنط متعین مملکت مدراس بود ، ونصاب سواران افواج انگریزی بچار هزار میرسید که ازانجمله دوازده صد متعین ریاست مدراسیه بودند ، ازان میان قریب چار صد فرنگستانی وباقی همه هندوستانی ؛ جنریل اسمتھ پس ازواگذاشتن جماعتی ازافواج بهر حفاظت قلاع ، در زیر فرمانش پنجهزار مرد جنگی از مردم فرنگ داشت دو هزار وپانصد سپاهی ودو هزار وپانصد سوار که دران دوصد کس از مردم فرنگستان بودند ودوازده صد هندوستانی ، وجنود باقی جنریل اسمتھ مشتمل بود بر سواران نواب محمد علی خان نصاب این سواران بسیار کمتر بود نسبت بسواران حیدر علی خان هم در کمیت وهم در کیفیت چه اینان از رهگذر فقدان مشق وورزش آداب جنگ وناشایستگی اسپان یکسر یارای آن نداشتند که مقابل سواران حیدری گردند ،

القصه شمار تمامی افواج انگریزی که از بهر حمایت وحراست آرکات فراهم آورده شده باضمیمه جنود محمد علی خان ومرار او مرهته وبعض راجگان آنچه وده به پنجاه هزار میرسید ؛ نواب حیدر علی خان را درین میان ضرورت افتاد که خودش متوجه مدافعه آن هشت هزار سپاه انگریزی که از ریاست بنبئی بر منگلور تاخت آورده بودند شود ؛

مزایای خاصه سپاه طرفین و تفاوت فیمابین

جنریل اسمتهه ازین جهت بر حریف خود بالائی داشت که سپاهش در آداب رزم و پیکار آزموده کار بود ؛ و جمعی کثیر از افواج او فرنگستانیان بودند و میتوانستند که بر دوازده لک سپاه هندوستاني برزنند و مظفّر گردند چنانچه دران جنگ که در میان نادرشاه ایراني و محمد شاه هندوستاني واقع شده بود نادرشاه با هشتي از سپاه ایران دوازده لک سپاه هندوستان را بشکست القصّه جنریل اسمتهه توپچیان و منصبداران و انجنیران از هر جنس از بهر یاریگري خود مي داشت ، و خودش نسبت به نواب حیدرعلي خان در هنر جنگ و پیکار کمتر نبوده ؛ با آنهمه اسباب بالائي و دو چند عدد تفنگهای چقماقي نسبت بآن حیدرعلي خان او را امر به یقین حاصل بود که در هر گونه حرب و پیکار بدان شرط که محل برگزیده او از بهر جنگ از تاخت سواران حیدري ایمن تواند بود فتح و فیروزي بجانب او خواهد بود ؛ ولیکن در خصوصیات آینده نسبت بآن حیدرعلي خان بهادر مرجوح بوده اوّل قلّت جمعیّت سواران او که او را بر سبیل اضطرار بران میداشت که تا توان مقام جنگ در میان کوهستان برگزیند تا از سطوت

سواران حیدري ایمن بوده باشد ؛ دوم عدم اقتدار او بر باز داشتن
سواران حیدري از تاراج کردن ملک وزدن راه سپاهیانِ
نگاهبان رسد ؛ سیوم دشواري بهمرسانیدن مقدار کافي از نرگاوان
بار بردار از بهر حمل و نقل توپخانه و سامان جنگ ؛ کار این دشواري
بدان درجه رسیده بود که او بر سبیل اضطرار از میان توپخانه خود
سبکمایه بهره همراه خود گرفته واز اذوقه و اسباب ضروري بر اقل
قلیل از آنچه در بایست بود قناعت کرده ولیکن بغایت سخت
درد سر که او را بایستي کشید این بود که در هر گونه مهمّات جنگ
او را اطاعت فرمان گورنر مدراس و کونسلیانش بایستي نمود
و بمحض ناداني ایشان از افواج حیدري و ناواقفي شان از خصوصیات
آنمملکت آنچنان احکام بجنریل موصوف میفرستادند که یکسر
مباین صوابدید او ومخالف اصول مقرّره جنگ و پیکار بودي ؛
تا بدان غایت که بسرزنش و ملام او مبادرت مي نمودند از بهر آن
تاخت و تاراج که نواب حیدر علي خان مصدر آن مي شد اگرچه
پیشتر از آغاز جنگ ، او از ینگونه مفاسد خبر داده بود ؛ وچون
مطمح نظر ایشان در هر گونه کار فراهم آوردن زر بوده ، بوسیله
سوداگران که با ایشان سازش داشتند در بارهٔ اعداد اذوقه
وساز وسامان لشکر میکوشیدند و ببهانه اینکه اسباب
ناگزیر لشکري بهم میرسانند بر ساکنان مدراس طریق

بدعت های غریب و موذی را سلوک میداشتند ؛

اگرچه بالا گفته شده که جنریل اسمته از بهر تسخیر چند موضع درقلمرو نواب حیدرعلی خان روانه شده خصوصیات کارهای اورا هنوز یاد نکرده ایم زیراکه میخواهیم که تمامی اعمال وکارهای جنگی این رزم و پیکار اهتمام طلب را دریک روایت سلسله بند وانمائیم ؛ دران زمان که نواب حیدرعلی خان درصدد اعداد اسباب جنگ و توثیق عهد و پیمان با امیران همعهد بود سپهسالار انگریزی قلعه ترپاتورو و انمبارتی و سنگومن را که هریک ازین قلاع ساز و سامان حمایت وحراست

* ازبهر تباهی ملک درباره اعداد ساز و سامان سپاه دوتا حیلت جدید ایجاد نموده بودند یکی وابسته توظیف سپاهیان بشراب ، چنان مقرر کرده که بجای وظیفه دادن ایشان بدانگونه شراب که دران مرزو بوم بکثرت یافته می شد ایشان را رم باید داد و چون این رم از جزیره بیطاوی آورده خواهدشد ذریعه معقول از بهر منافع تاجران که جز اخوان شان نبودند آماده کرده باشند ؛ دیگر وابسته چارپایان ناگزیر بارکشی لشکر ؛ چون هیچکس از رعایای مدراس نمیخواست که نرگاوان خود را از بهرکشیدن توپخانه وغیره بدهد ، ازانمساکین بزور نرگاوانرا میگرفتند و بجای وا دادن اثمان شان شش یا هشت هون فی راس که قیمت واقعی ایشانست آنها را بطریق کرایه ماهیانه یک هون میگرفتند و درآخر ماه نخستین یک هون بمالکش میدادند ولیکن دراخیر ماه دوم میگفتند که نرگاوش مرد ؛ این نرگاوان که بدین روش از مالکان دستیاب ساخته می شد ، در دفتر اخراجات کنپنی آنرا چنان ثبت می کردند که بقیمت کامل خریده شده بدین حیلت یک نرگاو بیک هون می افتاد اگر مالکش همراه نرگاو خود ازبهر حفاظت چاکری میفرستاد او را بایستی که پنجروپیه ماهیانه بچاکر بدهد درینصورت یک و نیمروپیه خساره مالکش میگردید بدینگونه همل بوم وبر مدراس یکسر از مواشی بی بهره گردید ؛ و درآخر نتیجه آن این بود که اثقال و احمال ضروری لشکری را بجای نرگاوان مردم می بردند ؛

چنانچه باید نداشتند بدون مجاهده بسیار بتصرف خود در آورد ؛ او کبیر پیتن را نیز بگرفت ونیز کشنگیری را محاصره کرد و چون این قلعه ایست بالای کوهچه پس از دو بار حمله از محاصره دست برداشت در پی این حمله بیست و چهار نفر از جوانان تناورش کشته شدند علاوه دیگر سپاهیان ؛ و هنگام محاصره این قلعه افواج متفقه نواب حیدرعلی خان و نظام علی خان بقصد اعادي در جنبش آمد ' نواب حیدرعلی خان بدان شتاب کوچ کرد که اخیر روز دوم بدان مقام که بر چهار فرسنگی از کوهستان بود رسید در برابر راه دیلور که میگشاید بقرب چار فرسنگ از کبیر پیتن که شهریست باقلعه که بر لب رود پالر هفت فرسنگ از راه کشنگیری واقع است جنرل اسمتهه از خبر روانگي افواج متفقه از بنگلور بزودي بوسیله جاسوسان و بذریعه خفیه مخبران که در لشکر نظام علي خان موظف داشت آگاه گردیده از محاصره کشنگیري دست برداشته آنمقام را مستقر خود گردانید که ازان ' راه دیلور را از عبور اعادي نیک حمایت تواند نمود و این تدبیر از و بغایت قرین قیاس بود چون همان یکراه بود و بس که ازان توپخانه توانستي گذشت ؛ و ازینرو که لشکرش در مرکزي بهره بود و کبیر پیتن عقب آن ' او درانجا اختیار شایسته داشت که ازان هم بحمایت آن راه که حیدرعلي خان ازان میگذشت

توانستی پرداخت و هم هنگام ضرورت ازان صحیح و سالم کناره گزید؛

درین مقام نواب حیدر علي خان مجلسی از امیران و منصبداران که رکن الدوله یکی از ایشان بود از بهر شورا منعقد گردانید تا باتّفاق مبرهن گردانند که کدام یک ازین راه های سه گانه که در پیش داشت شایسته برگزینش بوده و نقشه هر سه راه راکه تمامي خصوصیات طرق بران مرسوم بود در پیش ایشان نهاد تا هر یک بملاحظه آن برترجیح دادن یکی از آن توانا گردد آرای اصحاب شورا برینمعنی اتّفاق کرد که چون راه ویلور سپاه انگریزي در گرفته است و بضبط وحراست آن اشتغال دارد و راه کشنگیري لایق گذار توپخانه نی؛ همیین سیوم راه ینکتگیري قابل گذار افواج است نواب حیدر علي خان بهادر برحسب قرار داد سپاه هراول از میان لشکر خود ساخته مقدّمه جیوش متّفقه گردانید؛ و فرمان داد که هنگام دو ساعت صباحي یک رده بسته جریده کوچ کنند و همه اسباب را در لشکرگاه واگذارند کرناتکیان و دیگر جنود پیشرو این رده بودند و پس ایشان سپاهیان بدین وضع که پیش هریک قشون جمعیّتی از تناوران بود و پس آن رساله سواران و از پس آن توپخانه که قائد آن دو هزار بندوقچي و تناوران و گوله اندازان فرنگ بوند و در عقب همه دو رساله از سواران

فرنگستان که خاتمه آن افواج بود ؛ و نواب حیدر علي خان با دو هزار سوار خونخوار بر جناح راست آن رده روانه گردید ؛ افواج انگریزي ازین نظم و نسق کوچ آگاه گشته از بهر مقابله حیدر علي خان بهادر و تصرّف در آوردن ینگتگیري پیشتر ازوي روانه گردید ؛

ولیکن بر حسب منصوبه جدید نواب والاجناب سپاهیان فرنگ و تنادران جماعه طوپاس و در پي آن توپخانه و دیگر پیادگان بسوي دست راست باز گشتند و با غایت سرعت متوجّه راه ویلور گردیدند ؛ این چالش نزد انگریزان نامتوقّع بود ؛

این مغالطه نیک سرانجام پذیر گردید سواران ازان راه که دراز و تنگ و ناهموار بود بسرعت تمام در گذشتند ؛ پس ایشان توپچیان فرنگي و تنادران تفنگچي یا طوپاس باکمال تعجیل بشتافتند اگرچه ایشان بزودي تمام چار فرسنگ راه طي کرده بودند جنریل اسمته احتیاط و هوشیاري را کار فرموده لختي از پیادگان نواب محمد علي خان و جماعتي از سواران هندوستاني را در مدخل این راه واگذاشته بود ؛ ولیکن رساله از سواران حیدري از راه تنگ بارکشنگیري در گذشته در میدان نمایان شدند و سپاه قلعه دار پیرو ایشان گردیدند ؛ انگریزان جنود خود را در همانجا گذاشته بشتاب تر بسوي کبیر پیتّن روانه شدند همانساعت که سر کرده سپاهیان فرنگ هودخان رساله دار را دید که خود پیش

آمد تا او را آگاه گرداند که او با هیچگونه مدافعه اعادي دوچار نگردید؛ بدریافت این خبر او فرمان داد که نه ضرب توپ را بطریق اعلام سه سه یکبار سر دهند؛ و این خود اشارتی بود درمیان او و نواب حیدر علي خان برین معني که راه از خار و خاشاک مخالف پاک است؛ بمجرد دریافتن این اشارت فرمان داد تا تمامي لشکر براه دیلور نهضت نماید و خود با خیل سوارانش بدانمقام رسید و دید که توپخانه درحمایت سپاه بندوقچي پیش می رود؛

جنریل اسمتھ بزودي آگاه شد که افواج حیدري از راه دیلور پیشتر رفت بناچار بسرعت تمام بصوب کبیریپتن ارتحال نمود و درانجا درنگ نمودن مناسب نه دانسته جمعی را بحمایت آنمقام واگذاشته خودش روانه ترپاتور گردید تا از بهر یاریگري آن نزدیکتر باشد و بافواج بدرقه که از مدراس متوقع بود بزودي پیوند د و نیز با هشت هزار مرد جنگي که قائد آن جنریل عود بود پیوسته باشد و جنریل عود با جنودش درانزمان بمحاصره قلعه اهتور اشتغال داشت بعد از محاصره پانزده روز ازان باز که او مرحله بسته بود آنمقام تسلیم نموده شد جنریل اسمتھ هنگام ارتحال یکصد سوار هندوستاني باز پس گذاشته تا ازان وقایع که درغیبت او رو نماید او را آگاه سازند؛

تمامت افواج و توپخانه حیدري دریکروز ازان راه بگذشت

ونواب حيدرعلي خان از کوهستان باجماعه سوارانش عبور کرده میرمخدوم علي خان را باچار هزار سوار روانه کرد تا بتعاقب افواج انگریزي پرداز دوکبیرپیتن رامحاصره نماید؛



محاصره نمودن افواج حیدري کبیرپیتن را وبستن طرق اخبار برانگریزان وتعاقب کردن میرمخدوم علیخان جنود انگریزي راکه بسوی ترپاتور رفته بود وکمین کشادنش برایشان، وبدرجستن جنریل اسمتهه ازان میان؛

حسب فرمان حیدري میرمخدوم علي خان بچابکي تمام کبیرپیتن رامحاصره کرده وتمامي راهها که بمعسکر انگریزي در ترپاتور میکشید بسته ساخت بمثابه که زنهار از در امکان نبود که به جنریل اسمتهه بوسیله آنصد سوار که از بهر اخبار در حدود کبیرپیتن بازپس گذاشته بود خبری رسیدی؛ چنانچه راه منهیان اخبار یکسر بسته شده وخطوط از نزدشان برگرفته پیش نواب حیدرعلي خان خوانده از مضامین آن نیکو مبرهن گردید که آن بدگماني که نواب درباره مراسلات پنهاني درمیان جنریل اسمتهه وبسیاری از سرداران نظام الدوله داشت غلط نبود درین میان مخدوم علي خان مهم محاصره کبیرپیتن رابذمت سپهداري دیگر واسپرده بحوالي ترپاتور بسرعت تمام نهضت نمود وشباهنگام درپس کوهچه

که بر یک فرسنگ ازان مقام واقع است رسید جنریل اسمتهه
که در معسکرش شامگاه رسیده بود و نیافتن خبری را از قلعه دار
کبیر پیتن یا هواخواهانش که در لشکر نواب نظام علي خان داشت
بر آرام طلبي نواب حیدر علي خان حمل نموده بر طبق این پندار
چاکران خود را اجازت داد تا فردای آنروز بارگاوان بار کش
لشکر به جستجوی اذوقه بروند؛ مخدوم علي خان. بمجرد دیدن اینجماعه
سواران غارتگر را فرستاد و ایشان آن گروه اذوقه پژوه را
پریشان گردانیدند؛ چون این واقعه هم از معسکر انگریزي و هم از
قلعه دیده می شد رساله از سواران قریب هزار نفر از بهر
اصطیاد این غارتگران روانه نموده شد؛ بمشاهده سواران اعادي جماعه
غارتگران برحسب اشاره بدان راه گریختند که مخدوم علي خان
باسواران گزیده اش در کمینگاهی مترصد ایشان بود و همینکه سواران
انگریزي محاذي کمینگاه رسیدند برایشان چون بلای ناگهان افتاد
و هزیمت داده. تعاقب ایشان پرداخت و جمعیتي از منهزمان
که از رسیدن. بمعسکر بزور باز داشته شده بودند سراسیمه وار از
بهرپناه بسوی شهر شتافتند، و سواران مخدوم علي خان با ایشان
در شهر در آمدند و بر رغم تمامت آتشباري از قلعه متصرف
آن گردیدند اکنون جنریل اسمته که بمشاهده سواران حیدري
خواسته بود که بزودي. تعبیه افواج خود پردازد توهم آن میکنند که

عنقریب هر دو لشکر او را مرکز وار در میان خواهند گرفت بنابران مصلحت وقت دران می بینند که بزودی ازان مهلکه بیرون جهد تاهم از دقیقهٔ لشکر که ندارد فراهم آورده باشد وهم بفوجی جدید که باعانت او متوقع بود واصل گردد؛ بنابران آنقدر بنگاه وساز وسامان که میسور بود فراهم ساخته معه توپخانه واسباب وآلات از قلعه ترپاتور بسوی سنگومن که در مبادی سلسله کوهستان کوچک معترض جبال مرتفع که متصل ترنامالی میگذرد ومنتهی به جهنجی می شود، واقع است، بر جناح استعجال روانه گردیده صحیح وسالم بمنزل مقصود رسید اگرچه در اثنای راه از تاخت و نهب مخدوم علی خان اذیتها کشید زیراکه خان موصوف بنگاه ان پربار ودو صد سوار را با اسپان شان که شش کس از ایشان مردم فرنگستان بودند بر گرفته بود؛

ازین ترکتاز مخدوم علی خان ویکسر انسداد راه اخبار که بذو فنونی حیدرعلی خان صورت گرفته البته بر جنریل اسمتهه منکشف شده باشد که نواب حیدرعلی خان در میان امیران ولشکرکشان هندوستان که جنریل بهادر را با ایشان اتفاق جنگ افتاده بود چگونه سپه سالار سرفراز است ودر باره کفایت مهمات رزم ودادوری امور وابسته آن چسان از دیگران ممتاز و بی انباز؛ بهر تقدیر جنریل اسمتهه بدین گمان که نواب حیدرعلی خان

بدون محاصره کبیر پیتّن دوانمباڑي که سپاه محافظ آن البته راه رسد او را خواهند برید متوجّه او نمی تواند گردید و خودش در سنگومن مقیم است که پنج فرسنگ از ترناملي است ازین رو که معسکر او در حمایت قلعه و پناه تالاب و رود خانه بوده، تصمیم عزیمت نموده که در همانجا انتظار ورود کرنیل عود بهادر کشد؛ بنابران از کارگزاران دولت مدراسیه درخواست صدور فرمان بتلاقي عساکرین می نماید؛



فرار سیدن نواب حیدر علي خان بحوالي کبیر پیتّن که سوارانش در محاصره داشتند و اشارت نمودن برخصوصیات یورش آوردن و مورچال بستن و امان خواستن قلعگیان با دیگر کم و کیف وابسته آن؛

نواب حیدر علي خان بهادر شامگاه همان روز از ویلور در گذشته بیک و نیم فرسنگ از کبیر پیتّن مخیّم لشکر خود گردانید حینیکه کبیر پیتّن را سوارانش در محاصره داشتند، خودش بزودي برسر کوهي که دران نزدیکي مشرف بر کبیر پیتّن بود برشد تا ازانجا حال شهر تماشا کند درانجا چه می بیند که سپاهش در خانها آتش زده اند و مردم شهر در صدد آنند که شهر را گذاشته بقلعه پناه جو گردند؛ بناچار نواب حیدر علي خان بسرکردهٔ توپخانه فرمان داد که

اسباب یورش آماده سازند تا کرناتکیان و افواج دیگر بر دیوارهای شهر بر شوند، و نگذارند که انگریزان اسباب و اموال خود از شهر بقلعه ببرند؛ منصبدار مذکور از سي ضرب توپ که در پس کوه داشت هشت تا در میدان آورده باوجود آتشباري آن توپها که انگریزان بر دیوار شهر گذاشته بودند بر لب خندق رسانیده و سپهدار انگریز ازین حمله آنچنان بی خبر بود که در خیمهٔ بالای فصیل قلعه با دیگر سپهدار انش بر سر میزی که بران شیشه های شراب در چیده بودند باکمال فراغ خاطر و اطمینان نشسته تماشای سواران حیدري می کرد؛ درین اثنا آن هشت ضرب توپ که با سه قشون از سپاه تنادر آورده شده بود محاذي دروازه شهر نصب کرده نخست خیمه منصبدار را نشانه ساخته آغاز آتشباري نموده بزودي آنرا برهم زدند بعد ازان بر دروازه شهر و بروج توپها سرد ادن گرفتند و قشونها که با توپخانه بودند خود را در پس خاربست و دیوار و در کندک باغها بر روپست بر زمین انداختند تا از صدمات گوله توپ و تفنگ ایمن باشند؛

هنگام دو ساعت سائي که بنای این آتشباري نهاده شده قریب ده هزار سپاه و همینقدر سواران پندار ه در میدان پاشیده شدند و خود را در میان بساتین و خانه های خالي پنهان ساختند؛ منصبداران انگریزي که هیچگونه ازین قبیل پیشتر تماشا نکرده بودند

در نظر ایشان چنان مخیّل شد که این انبوه مردمان که هیچ سلاح
جنگ با خود ندارند همانا از بهر غارتیدن میوه های باغ یا آلات آن
در آمده گرد شهر میگردند ؛ منصبداران می پنداشتند که پس از
شگاف و شکست حصار ، حمله اعادي صورت خواهد گرفت
چنانچه ایشان بخوبي فرصت آن خواهند یافت که از شهر بقلعه
در اوائل شب نقل کنند ؛ شهر کبیر پیتن محاطست بدیوار و فصیل
که بروج آن از سنگ تراشیده شده اند رودخانه در زیر فصیل
جاري است قریب سه ساعت سرداران افواج مختلف
که از برای یورش تعین کرده شده بودند مسلّح گشته بهر اعلام
این معني که ایشان آماده یورش اند به دو تاشّاک هشت ضرب
توپ اشاره نمودند و به شّاک دوم بیست هزار مرد از هر طرف
شور و غلغله کنان فرو ریختند یک جماعه از ایشان عبور رود میکرد
و دیگری با زینه های قصب درکندک میرفتند بعضی همین چوبهای کلان
یا حلقه های آهنین بر یکطرف آن نصب کرده در دست داشتند
وجمّی غفیر حلقه های آهنین بر کنار دستار خود بسته بمشابه کمند بر کنگره های
حصار می انداختند و گروهی دیگر باغایت اهتمام دروازه ها را با تبر می شگافتند
الغرض تماشاگاهی بود دیدني ؛ جماعه انگریزان هیچگونه قصد مقاومت
نکرده بسوی قلعه میشتافتند و پنجاه نفر از سپاهیان هندوستاني
و یک کپطان و یک حوالدار فرنگي از ایشان در راه کشته شدند

وازرخت و لباس خود مانند دیگر باشندگان شهر که درین
چالش میگریختند برهنه ساخته شدند ولیکن توانگران این شهر
پیشتر ازان که انگریزان این شهر را محاصره کنند بجای دیگر
ارتحال نموده بودند ؛ بدشواري تمام شهر مذکور از جیفه های یغماگران
پاک وصاف نموده شد ؛
هنگام شب مورچال بیست ضرب توپ که گلوله آن دوازده
سیره بود بسته شد و هنگام شش ساعت صباحي
شلکهای غلغله آنگیز غریو و غرنگ در عالم افگند ؛ پوشیده مباد که
بر لشکریان نواب حیدرعلي خان برآوردن دمدمه از بهر چیدن
توپها هیچ دشوار نیست که زمین آن ممالکت نیکو درشت
و سخت است و نیز از یاد نباید داد چابکي . بیلداران ملازم لشکر
حیدري که در هموار و درست سازي زمین کمال شتاب کاري
بعمل می آرند ؛ سپهدار انگریزان اندرون قلعه از دو تا مورچال بلندتر
از بروج و دیوارهای قلعه که بران توپها نصب کرده بود گلوله بر حریفان
بیرون قلعه سر میداد که ازان بسیاری مردم مقتول ومجروح گشتند
ولیکن سپهدار حیدري که قیادت یورش می نمود ناگهان بخاطرش
گذشت که جمعی از سپاهیان قدیم از قوم ما اکثر حصنهارا بوسیله
قرابین ها مفتوح کرده اند بنابران دو صد ازینگونه سپاه را فرمان داد تا
باتفنگهای شان در پس دیوار قرار گیرند ؛ بالا مذکور شده که این

فرقه در حکم اندازي گلوله بی بدل اند گلوله های شان آنچنان راست بر نشانه میرسید که بکمتر از یک ساعت تمامي آتشباري قلعه را خاموش گردانید ده یا دوازده توپچي و بسیاری سپاهیانرا اوّل شّلک ایشان از پا در آورده چنانچه در عرصهٔ قلیل، کار بجای رسید که منصبداران آنطرف نمی توانستند که تفنگچیان را بزور بران آرند که بر سر فصیل نمودار شوند ؛ بأزای هر شّلک که از توپهای کلان بعمل می آمد لا اقل یک توپچي کشته یا آنچنان مجروح ساخته میشد که دیگر قابل کارزار نمی ماند ؛ همین آتشباري مصیبت بار بود که (بر حسب روایت انگریزان خود شان) قلعگیان را بفتوای اضطرار بران آورد که هنگام نه ساعت صباحي پس از سه ساعت آتشباري (در نهایت درجه) علم سپید را که نشان استیمان و مرادف کلمهٔ الامان است بر پا کردند بشنیدن وقوع این سانحه نواب حیدر علي خان را آنچنان شگفت روداد که زنهار براستي آن روداد وثوق ننموده بلکه از خیمه خود بیرون آمده بر پشتهٔ بلند برشد تا صورت واقعه را بچشم خود مشاهده کند ؛ درانجا سپهدار فرمانفرمای یورش را که از بهر استمزاج نواب درباره مصالحه با انگریزان بخدمتش آمده بود فرمان داد که از هیچ چیز که انگریزان درخواهند سرا با وانکار برنتابد و هرگونه خواسته ایشان را در کنارشان نهد ؛

برحسب این فرمان کپطان م اجازت آن یافت که با افواج خود از قلعه بدان عزمت که شایسته جنگاوران می باشد بیرون رود ؛ و جنود فرنگستاني از راه ترپاتور و ویاور و آرکات بمدراس روانه گردند ؛ و سپاهیان هندوستاني هر جا که دل شان خواهد بروند یا در سلک سپاه حیدر علي خان منسلک گردند ؛ (چنانچه سواران و پیادگان هندوستاني ملازم سرکار حیدري گشتند) و تمامت منصبداران و سپاهیان از رخت و غیره آنچه از آن ایشان است با خود ببرند مگر سلاح و دیگر ساز و سامان جنگي و ذخائر و اسپان و هر چیز دیگر که از آن بادشاه انگلستان یا کمپني بهادر یا نواب محمد علي خان باشد حواله گماشتگان دولت حیدري نمایند ؛ کپطان م بملاحظهٔ قبول تمامي درخواستهایش از پیشگاه حیدري در درخواست نمودن زر قیمت اذوقه های لشکري که او اظهار کرده که من آنرا بزر خود خریده بودم و وثوق نمیدارم که گورنر مدراس زر قیمت آنرا ادا خواهد کرد هیچگونه تردد ننمود ؛ حال آنکه این درخواست هیچ بهره از حقیقت نداشت زیرا که آن اذوقه ها بجبر و قهر از رعایای آن مملکت گرفته شده بود ؛ مسامحت نواب حیدر علي خان در خصوص عدم باز پرس انگریزان در تمتع شان باموال غارتیده ازان مملکت ظاهرا علت سهولت انتزاع آن بقاع از ایادي انگریزان بوده ؛

پس ازانتزاع کبیـــر پیٹن برسبیـل ایلغار راندن نواب حیدرعلیخان بصوب سنگومن که جنریل اسمتهه درآنجا پیشتر رفته انتظارکرنیل عودمیکشید تابزودي آنمیدانگاه را مضرب خیام خود سازد که درمیان سنگومن و ترنا ملي واقع است وبدین وضع هم ازتلاقي عسکـرین اعادي عائق شده باشد وهم عنان عزیمت جنریل اسمتهه را از راه ترناملي بجبر معطوف گردانیـده متوجه راه ترپاتور وارني ساخته درمیدان وسیع آنراه سپاه پیادگان اعادي را پامال حوافراسپان خود گردانیده ؛

پس از انتزاع کبیر پیٹن از تصرّف انگریزان و فرمان دادن بتخلیه آن بقعه از ایشان ، روز آینده حیدرعلي خان بهادر بوقت دو ساعت صباحي باخیول ورجال از انجانهضت نمود ؛ وهنگام نیمروز رود خانه پالر را مضرب خیام عساکر خود گردانید ؛ وآنگاه معسکر وبنگاه را در حمایت سپاه ناموظّف واگذاشته مردان کارزار از رود عبور کردند وپیادگان چند رده بسته روانه گردیدند و جماعه سواران هراول یا مقدّمه بودندو از پس ایشان جمعیّت تناوران وتوپخانه وباقي سپاه پیاده چنداول یا ساقه لشکر ؛ جیوش حیدري بدین ترتیب تا ده ساعت مسافت طي طریق نمود وآنگاه تا دو ساعت

درکشتزاری آرام گرفت ؛ بقرب نیمشب که ماه تابان برآمد
لشکر ازانجا پیشتر رفت و هنگام دمیدن سپیده صبح سواران
هندوستانی و فرنگستانی بارساله سواران میرمخدوم علی خان که
در جنگلستان نزدیک معسکر انگریزی پراگنده بودند پیوستند ؛
هفده روز گذشته بود که سواران مخدوم علی خان بدون خیمه و خرگاه
و مایحتاج از ساز و سامان بسر برده بودند و مخدوم علی خان بادیگران
درین حالت شریک بوده ؛
ازین حال می توان دریافت که افواج نواب حیدر علی خان چگونه
پاک و بری انداز طعن استراحت و آسایش دوستی که هندوستانیان
یکسر بدان مطعون و ملوم می باشند پنجهزار کس از فوج تاوران و توپخانه
که از پس سواران می آمدند در همان وقت بمنزل گاه رسیدند
پس از آنکه هفده فرسنگ درعرض بیست و چار ساعت
طی کرده بودند ؛ تعوّد جماعه تاوران بگوناگون ورزش و چالش
زحمت طلب و تغیر اوضاع صفوف و غیر آن بود که ایشان
را برتحمّل این چنین شاق که درین کوچ صورت گرفته آورده ،
و دیگر افواج پیادگان دران کشتزار ماندند و تادمیدن سپیدهٔ صبح
ازانجا رحلت ننمودند ؛
از انصاف در نباید گذشت که مقام استعجاب است که
این چنین توپخانه سنگین که آنرا نرگاوان میکشیدند همراه لشکر بدان

شتاب بمنزل گاه میرسید؛ ولیکن جم غفیر از بیلداران که پیش پیش توپخانه می رفتند راه‌ها را هموار و آسان گذار می کردند؛
جنریل اسمتھ (چنانچه مذکور شد) چنان تصور کرده بود که در معسکر خود در مقام سنگومن از صدمات اعادی ایمن و بی خطر خواهد ماند تا زمانیکه کرنیل عود بالشکر خود فرا رسد زیراکه نزد وی متحقق بود که لا اقل همانقدر درنگ در تسخیر کبیر یپتن بحیدر علي خان صورت خواهد گرفت که در نوبت تسخیر او واقع شده بود؛ ولیکن نواب حیدر علي خان بالشکر و توپخانه حالي برسر او رسیده بود؛ ومخدوم علي خان بدان هوشیاري سواران و پیادگان خود را پاشیده ساخته که تمامي مداخل را بر معسکر انگریزي تصرّف نموده بودند مطمح نظر نواب والا جناب این بود که چون بقيّه پیادگان رسیده باشند تمامي لشکر خود را بسوی آن میدان که در میان سنگومن و ترنامَلي واقع است ببرد و بر کناره رودی که نیکو ژرف دران حدود است مقام خود برگزیند تا جنریل بحکم ضرورت هنگام کوچیدنش بسوی ترنامَلي از و عبور کند؛ بدین وضع اقامت مدّنظر نواب والافطرت همین بود که از تلاقي عسکرین مانع و عایق گردد و جنریل اسمتھ را در غایت پریشانخاطری مبتلا گرداند؛
زیراکه جنریل موصوف بفتوای اضطرار راه ترپاتور و آرني و آرکات

برگرفتی و دران صحراها در گذشتی که دران محاربه نمودن باحیدر علی خان
از جهت کثرت عدت سوارانش یکسر مورش زیان گشتی ؛



آگاهیدن رکن الدوله ببانگ نقارهاش انگریزانرا
بر تقرّب افواج حیدری و بزودی کوچیدن ایشان
وتعاقب نمودن حیدریان و از جهت کوفتگی از طی
طریق طولانی مصدر کاری نگردیدن و متحصّن شدن
انگریزان بکوهچه وجنگیدن حیدریان از نشیبستان
با ایشان وکشته شدن نهصد کس از تناوران حیدرعلی
خان وقلیلی از انگریزان ؛

ولیکن برخلاف چشمداشت نواب حیدر علی خان رکن الدوله
قریب ده ساعت صباحی بسرکردگی جمعیّت کثیر از سواران
ببانگ بلند نقارهایش انگریزان را عمدا از وصول خود آگاه
گردانید ؛ علاوه این پس از تلاقی باحیدر علی خان او انگریزان را
از فتح کبیر پتّن وورود لشکر درحدود معسکر انگریزی البته آگاه نموده
باشد چه این معنی از حرکت انگریزان بلاارتیاب بمعرض
ثبوت رسید که ایشان قبل نیمروز خیمه ها برکنده ازان مقام
ارتحال نمودند و بشنیدن این خبر نواب حیدر علی خان سواران
و پیادگان خود را فرمان داد تا سوار شوند و سلاح گیرند چنانچه

سواران هندوستاني و فرنگستاني که فرمان یافته بودند از جنگل برآمده برافواج انگریزي خود را وا نموده و دیدند که ایشان برکناره رود خانه شتاب تر میروند؛ و چنان می نمودند که خود را بزودي بسر آن کوهچه که پیشروي ایشان بود برسانند؛

سپهدار جنو و حیدري پیشرو سواران فرنگستاني که از بهر ملاحظه حال کوچ انگریزان مامور شده بود از چگونگي آن و ظاهر مقصد اعادي انها نمود؛ بناچار حیدر علي خان به جمعیت تناوران و رساله سواران فرمان داد تا بر افواج انگریزي حمله کنند و دیگر افواج پیادگان را که نمایان شده بودند اشارت کرد که بشتابند عدم ملایمت این جنگ نسبت بحیدر علي خان بهادر از ینجا قیاس توان کرد که درین زمان پیادگان او از رهگذر کوچ طولاني بدون آنکه استراحتي گرفته باشند چقدر خسته و کوفته بوده باشند؛ با اینهمه با آن جوش و دلگرمي از بهر تلاقي اعدا کوچ کرده بودند که انگریزان انگشت حیرت بدندان گرفتند؛ لشکر انگریزي بکوهچه رسیده بود و درین زمان دران لشکر سه هزار مرد جنگي از فرنگستان بودند و ده هزار سپاهي هندوستاني و دو هزار سوار؛ همگي پیادگان در یک صف بودند و انگریزان در مرکزی. بهره آن علاوه شش صد نفر از تناوران که دو فریق گشته بودند و توپخانه محتوي بیست و چار ضرب که در قلب و جناح فوج چیده شده بود؛ هر قشون توپ میداني میداشت

و جمعیت سواران که در دو بهره منقسم ساخته پیش و پس اسباب وآلات جنگي داشته شد تا آتشباري پیادگان وتوپخانه نیکو مدافعه آن سواران نمودی که بر ایشان حمله آوردندی؛ اگرچه سراشیبی کوه‌چه چندان نبود ولیکن همه اش فرو پوشیده بود بدرختان کوچک متکاثف باوجود این موانع تا بیست و پنج گام پیادگان حیدري پیشتر شتافتند و باهمه آتشباري توپ وتفنگ مخالف نیکو جنگیدند و پای جلادت افشرده از جا رفتند وآنقدر درین محل مرد آزما ثابت قدم ماندند که دیگر پیادگان بسر ایشان رسیدند وهشت یا نه صد پیاده که قائد ایشان سپهداران فرنگستاني بودند بر میسره صف انگریزي زده دو تا ضرب توپ از ایشان بدست آوردند؛ ولیکن طایفه از افواج انگریزي که بکمک میسره بزودي فرستاده شده بودند از سپاه حیدري آن دو ضرب توپ باز پس گرفتند؛ درینمیان طلیعه شب آتشباري طرفین را از کار باز داشت وهردو فریق جنگي در میدان رزم باستراحت گرائیدند وآماده جنگ روز دیگر بودند بمشاهده ناملایمت حال ومقام جنگ که دران پیادگان حیدري با اعادي جنگیدند ومردي وپردلي جماعه تنادران که دران مصاف از ایشان صورت گرفته، فرنگستانیان که نسبت بهندوستانیان درباره پردلي بدگمان بودند در شگفت فرو ماندند؛ نزد جنریل اسمتهه نیز جانبازي ایشان بمقام ثبوت رسید؛

کوچیدن لشکر انگریزي شبا هنگام از آنمقام پس از دفن کشتگانش بازخمیان جنگ که برگرد ونها برداشته بودند وبعض اسباب آنرا دررود انداختند وبسلامت رسیدن درقلعه ترنامليي وبرخود بالیدن حیدرعلي خان بتصوّر اینکه انگریزان از پیش او گریختند وتعاقب نمودنش ایشانرا وبریك ونیم فرسنگ از ترناملي مضرب خیام ساختن ؛

هنگام یازده ساعت سائي چنان دریافته شد که انگریزان درحالت صموت وسکوت ازمیدان جنگ کناره گزیدند حیدرعلي خان بهادر افواج خود را فرمان داد تا هیچگونه متعرّض ایشان نشوند زیراکه سوارانش استطاعت آن نمیداشتند که هنگام شب برپیادگان انگریزي حمله برند نواب مي خواست که پیادگانش آرام گیرند پیش از انکه سپیده صبح نمودار شود جمعیّت سواران حیدري درتعاقب افواج انگریزان که ساز وسامان جنگي گذاشته زخمیان خود را بر مراکب بارکشي برداشته روانه شده بودند شتافتند جنریل استمته خودش قدوه این کار شده بود تا دیگران بدو اقتدا نمایند ؛ سواران حیدري بعض آلات باورچیخانه او ودو تا صندوق ثمین از آن میجر بنجور (منصبداري از ملک

جینیوه که در میان انگریزان محترم بوده و خدمت میجر جنریل درث کر ایشان داشت) پس واگذاشته یافتند و غنیمت پنداشتند ؛ نی نی از بهر بسلامت بردن زخمیان خویش انگریزان ساز و سامان جنگی و ذخیرها را در رود خانه انداخته بودند و مردم هندوستان ازان رود گلولهای توپ و بستههای برنج برآوردند ؛ و نیز انگریزان از بهر پوشیدن خسارت و زیان خویش کشتگان خود را در زیر خاک مدفون کرده بودند ولیکن از جهت شتابکاری در تاریکی شب که درین کار بعمل آورده بودند بهرهٔ از اجساد اکثر مردگان ناپوشیده مانده بود ، طمع غنیمت سپاهیان را بران داشت که مردگان را از گور برآوردند تا رخت ایشان بگیرند ؛ اگرچه سواران حیدری بتعاقب افواج انگریزی پرداختند ولیکن ایشان بی زیان در حصن ترناملی رسیدند همین دو ضرب توپ از ایشان بازپس مانده بود یک جنگ سبک در ترنامای درمیان پیادگان انگریزی و سواران حیدری صورت گرفته و دران همین یککس ازایشان مجروح شده بود و بس ؛ این چنین جنریل اسمته ازان خطرگاه بدر جست ، و همانا در سخت بلا مبتلا شده بودی اگر حیدر علی خان بالشکرش برحسب منصوبه بربستهٔ خویش بر دیگر جانب رود مقام گرفتی تمامی سپاهیان ناموظّف برلب رود پالر در معسکر واگذاشته شدند از نیرو که این نوع سپاهیان

آداب ساحشوري نور زيده بودند؛ ونيز جاسوسان انگريزي اكثر در لباس ايشان بودند؛

نواب حيدر علي خان بدين تصور كه انگريزان از پيش او گريختند برخويش بالان پيشتر رفت و بر يك و نيم فرسنگ از ترناملي در موضع مضرب خيام خود ساخت كه پر بود از كوه هاي كلان و در ميان آن و ترناملي ميداني حائل بود؛ واز ينجهت كه خيمه گاه او نزديك تر مقام اعادي بود لهذا هر گونه احتياط را بكار برد تا معسكرش از تاخت ناگهاني ايشان محفوظ ماند؛ بر تمامي بلند يها يتاقيان پپاسداري ميپرداختند وطلايه سواران بابانها تا سرحد ترناملي فرستاده شده بود تا بسر دادن آن اعلام امر معهود داده باشند چنانچه انگريزان هيچگونه چالش بر لشكرگاه حيدري نميتوانستند نمود بي آنكه اولا خبر آن بدو رسيده بودي؛

وليكن جنريل اسمته زنهار نخواست تا خود را عرضه اخطار جنگ با حيدر علي خان نمايد تا آنزمان كه كرنيل عود با جنودش بدو پيوسته باشد ونصاب اين جنود بهشت يا نه هزار مرد جنگي رسيده بود علاوه جمعيتي از كاليرو (طبقه از سپاهيان) از تنجاور؛

از دست دادن نواب حیدرعلیخان فرصت کار در ممانعت تلاقي عسکرين اعادي و مترصد مصاف بودن در آنچنان مقام که افواج سوارانش دران هیچکاره بود؛ و پیوستن عسکرین، و کوچیدن جنریل اسمتھ از ترنامَلي و روانه شدن حیدرعلي خان با سوارانش پنهاني براهی و پیادگان و توپخانه اش براه دیگر؛

شایسته حال و مقام نواب حیدرعلي خان همین بود که جمعیتی گران یا تمامي سپاه خود را فرستادی تا سدّ راه تلاقي عسکرین شدی ولیکن برزعم مشورت که درین خصوص باو داده شده بود ایشانرا واگذاشت تا باهم پیوستند وخودش با تمامي افواج مجتمعه در همانجا اقامت داشت و محرّک سلسله جنگ دران ناحیه گردید که سواران او دران هیچکاره بودند خاصه در آنزمان که جنریل اسمتھ در معسکر خویش در ترنامَلي که واقع است درمیان آن دو کوه که بران دژها برآورده اند مقام داشت و مقدّمه افواجش بر پشت خود شهری و آبگیری که در آنجا فوج غنیم رسیدن نمی توانست جز براهی تنگ که بحمایت خندق و توپخانه بود؛

مطمح نظر حیدرعلي خان بهادر این بود که دشمنانرا از معسکر شان بیرون کشد بنابران پیادگان خود را فرمان داده بود که ظاهرا برسم

ورزش و سلحشوري هر روز بيرون آيند و گاهي خود را با تمامي
افواج و گاهي با جماعت پيادگان تا رسائي گوله هاي توپخانه
نمايان مي كرد بدين نمط حيدر علي خان فرصت كار را آنچنان
تنگ كرد كه جنود كرنيل عود با افواج جنريل اسمته پيوست
باوجوديكه افواج انگريزي بيست و پنج هزار بود از ان چار هزار
و پانصد فرنگستاني بودند جنريل اسمته زنهار مناسب حال
نميدانست كه در ميدان با حيدر علي خان بهادر مصاف آرا گردد
بلكه بدين نيّت كه در آنچنان ناحيه كه بغايت ملايم حال پيادگان
او باشد بر نواب حمله آرد ؛ معسكر خود را در ترنامل گذاشته و از انجا
هنگام دميدن صبح كوچيده بر مسافت دو فرسنگ از ترنامل ديگر مضرب
خيام خود گردانيد تا افواجش نسبت بسابق در مقام كشاده تر باشند ؛
نواب حيدر علي خان از منصوبهٔ جنريل آگاه شده خواست تا دام
فريبي در راهش نهد كه مثمر نتايج تباه نسبت باعادي باشد
واين راز را باهيچكس درميان ننهاد ؛ تفصيل اين اجمال آنكه چون
لشكر انگريزي را در رين سياق از عبور ميدانگاهي كه محصور بود از
همه سو بجنگل و تلهاي كوچك گزير نبود حيدر علي خان شامگاهان
بسركردگان توپخانه و پيادگان فرمان داد تا هنگام سپيده دم بسوي
آن ميدان از مدخلي وادي نما كه منتهي ميگردد بزمين هموار و فراخ كوچ
كنند ، و خودش بموجب منصوبهٔ ناگفته با تمامي رساله هاي سواران هنگام

دو ساعت صباحی نهضت نمود ؛ و ایشانرا در صورت قوس بزرگ
متشکل گردانیده بدانجا قیادت نمود که مشرف بود بران میدان
منصبداران قائد افواج پیادگان از روانگیش آگاه گشته در ساعت
معهود کوچ کردند ؛ و هیچ شک نداشتند در ینکه نواب
یارساله های او را دران میدانگاه خواهند یافت ولیکن چون
دران میدانگاه رسیدند و او را ندیدند متحیّر شدند و افواج خود را مبسوط
و فراخ گردانیده مصاف آرای جنگ شدند آنمیدان اگرچه ظاهرا
هموار می نمود دو بهره ساخته شده بود بتای بلند بعضی منصبداران که
پیشتر رسیده بودند بالای آن تل بر شده می بینند که جنود
انگریزی در عقب آن تعبیه صفوف نموده آماده جنگ است ؛
چون هیچگونه حکم بدیشان در باره حمله بردن از پیشگاه حیدری
داده نشده بود و هیچ خبری از نواب موصوف و سوارانش بدیشان
نرسیده بزودی در آنمقام مجلس شورا منعقد ساخته برین معنی اتّفاق
نموده شد که ایشان در همان وادی نماندخل باز پس گردند تا از
برای خویش مقامی حصین بدست آورده باشند ، مادامیکه جاسوسان
بهر طرف روانه ساخته شدند تا خبر نواب بیارند و حکم او در خصوص
جنگ بدیشان رسانند ؛
انگریزان که خبر در کمینگاه بودن سواران حیدری شنیده بودند تا آغاز
شب آماده جنگ ماندند و آنگاه بلشکرگاه جدید خویش باز گشتند

پیادگان و توپخانه حیدری بمنزلگاه خود رسیدند و نواب والاجناب باسوارانش هنگام شب دیرتر رسید باکمال کوفتگی چه ایشان قریب ده فرسنگ راه طی کرده بودند بی طعام نواب عالی جناب می پنداشت که جنریل اسمتهه از کوچ سوارانش بیخبر است و بناچار از راه انخداع عزیمت آن خواهد نمود که بر پیادگان او که ظاهرا استظهار بسوارانش ندارند حمله کند ؛ بدینوسیله او را چشمداشت آن بود که فرصت تاخت آوردن بر لشکر انگریزی او را در پیش خواهد آمد ؛ درین مقام میتوانیم قیاس کرد که صورت واقعه دیگر گون نمودی اگر نواب نامدار بر منصوبهٔ خویش ما را اطلاع بخشیده بودی ؛ و چون طیپو سلطان که درین جزو زمان هفده ساله است و بمنزله دست راست نواب و درین خردسالی مصدر فیروزیهای نمایان بر قوم انگریزان گشته شایسته مقام چنان می نماید که سلوک او درین حالش ذکر کرده شود ؛ نواب حیدرعلی خان نسبت بفرزند ارجمندش در مقام غایت مهر و محبّت و از غیرت و پر دلی او نیکو آگاه و از جهت نوجوانیش بر جان او بسیار ترسان و لرزان می بود بنابران اکثر او را به نیابت قداری معسکر مامور میفرمود ؛ چون شاهزاده موصوف برحسب مصلحت قرار داده نواب والاجناب در یساق حالی بپاسداری و حراست لشکرگاه می پرداخت خیلی پریشان خاطر و شوّش

گردید هنگامیکه مشاهده کرد که افواج پیادگان باز گشته بمعسکر رسیده اند
و از نواب و سوارانش خبری درمیان نیست پس از
هشت ساعت شب او تمامی سپهسالاران افواج را نزد
خود طلبید ، و بر سبیل اجمال صورت حال را برایشان وانمود
و صوابدید شان در آن باب طلب کرد ؛ آرای متفقه ایشان
همین بود که انگریزان در عدت از سواران نواب کمتر اند لهذا
بر معسکر نواب بهادر شبخون زدن نمیتوانند مگر بعد از آنکه
سه فرسنگ راه طی کرده باشند و از ان کوچه های تنگ
درگذشته که دران راه داران و یتاقیان نواب بپاسبانی
می پردازند ؛ شاهزاده بپاسخ ایشان لب گشاد چون از پدر خود
هیچ فرمان ندارم بناچار بتجربه و آزمون شما حاجتمندم تا مرا راه نماید که
درین خصوص چگونه عمل نمایم ؛ هنوز درین سخن بودند که منهیان
خبر آوردند که خال شاهزاده یعنی میر مخدوم علی خان دوم فرمان فرمای
لشکر که با جماعه سواران هراول لشکر بود داخل معسکر گردید ،
نواب حیدر علی خان بهادر بغایت زحمتکش و رنجبردار بود
و نمیدانست که کوفتگی و ماندگی چیست هنگام نمودار شدن
سپیده صبح بسوی ترنامل با چهار هزار پیاده و چهل ضرب توپ
بشتافت و شهر را مفتوح یافت ؛ و لیکن هنگامیکه او در صدد
ترتیب و تهیه آن بود که قلعه را بیورش بگیرد منهیان خبر آوردند

که جنریل اسمته متصدي آنست که باجنودش برنواب حیدرعلي خان هجوم آرد بدینمنحبر نواب دست ازان یورش برداشته بازگردیدونه پسندید که طرح پیکار با حریف پخته کار دران مقام ریزد که سوارانش درانجا بیکار مانند؛ روز دیگر ازان مقام خیام برکنده روانه گردید از ینرو که ازانجا بمعسکر انگریزي بدون قطع گذرگاهي تنگ که مسافت ده فرسنگ بیش داشت نمي توانست رسید اگرچه مسافت درمیان هردو معسکر بیش از چهار فرسنگ نبود؛ پس از درگذشتن از چند ادل لشکر نواب نظام الدوله که دو روز پیشتر ازوي درمیداني خوش وخرم رسیده مضرب خیام خود گردانیده بود بردست چپ معسکر نظام الدوله بهادر مخیّم لشکر خود ساخت؛



فوارسیدن هردولشکر متخاصم متّصل هم و بستن افواج حیدري راه اذوقه بر لشکراعادي و بعسرت گرائیدن کاربر ایشان وراه خلاص جستن ایشان ازان تنگچه بحمله آوردن برلشکرگاه نظام علي خان بهادر وتوسیدن حیدرعلي خان بهادر ازبد انجامي آن وعائق گردیدن؛

چون معسکر انگریزي را سواران ودیگر افواج چابک وسبک حیدرعلي خان گرد گرفته بودند وهمگي مداخل وگذارها را در تصرّف

خود داشتند از ذوقه و ساز و سامان جنگی با انگریز بهادر جز ترنا ملی از هیچ جا نمیتوانست رسید ازینجهت افواج انگریزی بسیار زحمت میکشید چه ترنا ملی بجز ذخیره برنج هیچ چیزی دیگر ازما یحتاج نداشت و اینگونه اخبار بحیدر علی خان بهادر نیکو میرسید هم بوسیله پیکان انگریزی که از لشکرگاه بمدراس خبر میبردند و بحکم حیدر علی خان گرفتار می شدند و هم بواسطه اعلام دیگر منهیان که از بهر این کار مقرّر بودند؛ گورنر مدراس جنریل اسمتهه را بمعرض عتاب در آورده بود از بهر اینکه عوض شراب مقرّری سپاهیان، او ایشان را از زر نقد داده؛ و چنین گفته که چون زر کمیاب و عزیز است باید در خرچ آن تقتیر را کار بست و اینمعنی خود در ینباب کافی بوده که با سپاهیان وعده میرفت که وظیفه شما از دولت سرکار مدراس ادا کرده خواهد شد؛ و نیز گورنر به ڈاکطر داروغه افواج نوشته بود تا تمامت روداد های لشکر را همواره بمعرض اعلام آورده باشد؛

استماع این اخبار که از تنگی و عسرت انگریزان حکایت می نمود عزیمت حیدر علی خان را نیکو تصمیم داد که هنوز در محاصره لشکر اعادی و نهب و تاراج بوم و بر ایشان کوشد؛ انگریزان که برینحالت محصوری صبوری نداشتند و میخواستند که ازان مقام ناملایم خود را بیرون آرند، بنابران هنگام ده ساعت مسائی کوچ نمودند

وپس ازان خبر آورده شد که کوچ انگریزان بسوی لشکرگاه نواب نظام الدوله بود؛

ازین خبر نواب حیدر علي خان مشوش گردید زیراکه بدگماني او دربارهٔ مراسلات رکن الدوله وانگریزان اساسی محکم داشت بنابران اورا اینکو اعتقاد بود که نظام الدله باوصفای ارادت چندان ندارد واگر نظام الدوله باانگریزان همداستانست معسکرش عرضه بسیار اخطار خواهد بود؛ وبرتقدیر عدم همداستاني ایشان اگر انگریزان برلشکر هواخواهش نظام الدوله تاخت آرند بی انتظامي وپریشاني که برلشکرش استیلا خواهد یافت البتّه برهم زن نظم ونسق لشکر حیدري خواهد گردید بنابران در مجمع کنگاشی که در یانخصوص درخیمه خوابگاه حیدر علي خان فراهم آمده اتّفاق نموده شد که مردم افواج بزودي مسلّح شده کوچ کنند وانگریزان را از توجّه بمعسکر نظام الدوله باز گردانند؛ داین خود امری بود آسان چه ایشان را از بهر اتمام این کار مسافت یک ونیم فرسنگ بایستی طي کرد وانگریزان را تابدانمقام رسیدن شش فرسنگ راه بود؛ ودرین اثنا بر منصبدار فوج فرنگستاني چنین فرمان داده شد تا با تمامي جنود ناموظّف وآن سپاه که دران بوم وبر منتشر اند پیش روی لشکر انگریزان را بگیرند وآنچنان پریشان سازند که ایشان در کوچ کند پا لبرند و نتوانند تا برآمدن روز بلشکر نظام الدوله رسید؛

وزنهار برایشان آتشباري نیارند تاآنزمان که مسافت درمیان
فریقین کمتر باشد انگاه هرکس چندانکه خواهد برایشان گلوله بارد
ولیکن همینکه تفنگ سرداده باشد هرکس بررو برزمین بخوابد
چنانچه جنود سعود در اطاعت فرمان کوشید؛ وانگریزان را
بجبر بران آورد که جمعیّت کوچک سپاه جناح را طلبند تا بارده
میانگي پیوندند بدین خوف که مبادا باز محاصره کرده شوند؛ اکنون
آتشباري جماعه کالیرو آغاز کرده شد انگریزان نیز سپاه را بشکل
مربع ساخته بمقابله ایشان آتشباري را بنانهادند واین آتشبازي
اگرچه مصدر غریو و غرنگ بسیار گردید تا دو ساعت هیچ
ضرري بران مترتب نگردید زیرا که جماعه کالیرو بجواب دادن
ایشان نیکو پرداختند؛ هنگام یک ونیم ساعت روز انگریزان بسوی
دست چپ کوچیدند و طرح اقامت در لشکرگاه جدید نزدیک ترنامِلی
که پشت پناه دست راست ایشان بود ریختند کناره خانیی
بزرگ بر دست چپ ایشان، و پیش روی ایشان کوهی بود نیک
مرتفع محاط بتلها و درختان کوچک که سواران را دران امکان نفوذ نبود؛
پس از ملاحظه خیمه گاه جدید انگریزان، حیدر علي خان خیام خود
ازانجا برکند و مقام دیگر برگزید که از مخیّم انگریزان بر مسافت دو فرسنگ
بود بران وضع که انگریزان بر حمله آوردن بر لشکر نظام علي خان
توانا نگردند بدون مقابله کردن با لشکر حیدري؛

پس از بدگمان گردیدنش بر سپهدار فرنگي فرستادن نواب حیدرعلي خان طیپو سلطان را با پنج هزار سوار تا بنهب و تخریب حدود مجاورمدراس پردازد؛

درین مقام سواران حیدري بیکار و معطل ماندند و فراهم ساختن اذوقه دشوار گردید؛ این معني حیدرعلي خان بهادر را برآن آورد که جمعیتی سنگین را از سواران خود بهر تسخیر گوڈیاور که کارخانهٔ انگریزي است بردو فرسنگ از پاندیچیري روانه گرداند تا ایشان پس از تصرف آن برسواحل دریا بسوي مدراس باز گردند و حوالي آن را تاراج و ویران سازند؛ و این خود تدبیري بود که نتیجهٔ ناگزیرش مضطر گردیدن کارگزاران دولت مدراسیه گشتی بباز خواندن افواج انگریزي از بهر حمایت خودشان، و این منتج عظیم زیان درکار و بار انگریزان واقع شدي؛

درهمانزمان که این گروه سپاه در صدد روانگي بوده بسرکردگي آنمنصبدار فرانسیس که این مشورت بحیدرعلي خان داده، و او وثوق داشت. تسخیر آن مکان از جهت نیکو آگاهیش بخصوصیات آن، جاسوسي از انگریزان که درآورده شده بود در معسکر حیدري داو رانزد رضاعلي خان قدیم نواب آرکات که مردي بود کوتاه اندیشه بندهٔ رشک و وسواس اعتمادي پیدا گشته قابوي وقت

یافته بوسیلهٔ رضا علي خان در دل حیدر علي خان القا نمود که تمامت این منصوبه وایجاد اصلي دیگر نمیدارد. بجز اینکه این منصبدار فرانسیس میخواهد که بدین وسیله باافواج همراه کرده خویش به پاند یچیري باز گردد زیراکه گورنر آنمکان اورا باز خوانده است واین خبر پس از راه خدیعت مشهور و استوار گردانیده شده بود، ولیکن دریانباب خود ارتیابي نیست که حیدر علي خان از تقرب سپاه فرنگستان به پاند یچیري احتیاط واجب میشمرد بنابران بامنصبدار سطور چنین میگوید که چون درین یساق نزد من نصاب پیادگان بسیار نیست تاجمعیتي ازان از بهر مهم مذکور همراه شما سازم بنابران مناسب چنان می بینم که تسخیر گودّ یاور حالا موقوف داشته شود تابوقت فرصت بعمل آید ولیکن جمعي از سواران میغرستم تابنهب وتخریب آنملک تادر مدراس پردازد، بنابران بسرکردگي پنجهزار سوار برین مهم طیپو سلطان را نامزد نمودن سرمایه بزرگ خوشدلي او خواهد بود، اینهمه سخن سازي نواب حیدر علي خان از بهر تلطّف و دلجوئي منصبدار سطور بود؛ الحق هیچ امیري در هنر موم سازي سنگ خارا یانرم نمائي سختي ابایش برحیدر علي خان مزیت نمي تواند داشت درانجام این گفتگو شاهزاده نوجوان بارساله مذکور برمهم مزبور روانه گردید وباآن شتاب ونهضت بسوي مدراس بشتافت که گورنرآن

ومحمد علي خان وپسرش وكرنيل كال وگوئي تمامت ارباب كونسل كه درخانهٔ صحرائي آنزمان درباغ كنپني بودند از گرفتاري آن بلاي ناگهان برسرآمده بدشواري رهائي يافتند؛ از اتفاقات حسنه بود از بهرايشان كه جهازي درآنوقت مقابل باغ لنگرداشت وايشانرا ازان مصيبت وارهانيد؛ ورنه نجات ازان قضاي مبرم دشوار بود سراسيمگي ايشان درپناه جوئي ازين سانحه ناگهان آنچنان بود كه گورنر آنقدر ايستاد نتوانست نمودكه كلاه وشمشيرش بيارند چنانچه آنرا با آلات حاضري سواران يغماگر برگرفتند؛ زيراكه عادت صاحبان مدراس برين رفته است كه هرصباح از بهر اكتساب هوا بيرون ميروند وناهار در مكانات دهات متصل مي شكنند؛ گورنر ورفيقانش يقيناً درين چالش بدست سواران غنيم اسير افتادندي اگر چاكر جاسوس فرانسيسي (كه از طرف ايشان درلشكر حيدرعلي خان بوده واز بهر اخبار ايشان ازين تاخت ناگهان عمداً فرستاده شده بود) نميرسيد وباعلام ايشان نمي پرداخت؛ سواران حيدري گرم وگيرا فرارسيدند وراه مراجعت ايشان بمدراس بربستند، ونواب محمد علي خان كه تنها روانه شارع عام شده بود ازدستبرد ايشان بسبب بادرفتاري اسپش جان بسلامت برد؛ اگر گورنر مدراس درين بلا مبتلا گشتي همانا اين گرفتاري منسوب

بخود پسندي وناعاقبت انديشي خودش بودي زيراكه رفيقانش
هنوز باهم نشده بودند كه حشري از مردمان دهات فريادكنان
مرهته مرهته بسوي شهر مدراس رسيده بودند ازينروكه ساكنان اين
سواحل پيشتر از جنگ حالي هيچگونه تاخت وتاراج ديگر بجز
از مرهته نديده بودند وليكن گورنر وديگر انگريزان بجاي آنكه فرياد اين
فراريان را محلّي نهند يا وقعتي دهند بمشاهده اينحال بسيار شادمان
شدند وچون انبوهي ديگر ازين گريختگان فراز آمدند بعضي از رفيقانش
گفتند كه سانحه حالي درخور التفات مي نمايد گورنر درجوابش
ميگويد كه در آمدن سواران دشمن بمدراس امكان ندارد بدون
آنكه بدان قلعجات كه درميان راه اند بگذرند ودرين صورت
منصبداران سپاه شان البتّه ازين معني آگاهي ميدادند بناچار سهم
وهراس اين ناكسان بجز بددلي نه تواند بود؛ وميفرمايم كه من بعد هركس
كه بدين نوع هي هي كنان نزدما مي آيد سزاوار سياست وتازيانه
خواهد گرديد تاديگران برامثال اين اخبار دروغ جسارت ننمايند؛
هركس از حضّار زبان به تحسين گورنر كشاد چنانكه عادت مستمره
آمين گويان بزرگان اهل اقتدار مي باشد؛ وليكن همانساعت
گروهي از قصبه سنط طامس* كه اكثر ايشان مجروح بودند فرار سيده
نيكوحالي اهالي وموالي گردانيدند كه اعادي بنهب وغارت آنشهر

---

* سنططامس شهر يست از آنِ پرطكيشان وعلم آن قوم هنوز بر آن قايم مي باشد؟

اشتغال دارند، اکنون تمامي جماعه سهزده وهراسان گشتند، وبرحسب خبر سعادت اثر که بدیشان بروقت آورده شد آنقدر فرصت یافتند که از بهر پناه بساحل دریا گریختند؛

مادامیکه طیپو سلطان بتاراج وغارت حوالي شهر مدراس مي پرداخت والد ماجد اواوضاع معسکر انگریزي را از بلندي کوهچه که بالا مذکور شد ملاحظه نموده، چنان تصوّر کرد که بذریعهٔ توپ ها آن معسکر را میتواند برهم زدن برحسب این اندیشه روز دیگر بامدادان مردم لشکر خودرا فرمان داد تا از آنجا حرکت کنند وچند ضرب توپ کلان بران کوهچه برده بر معسکر انگریز آتشباري نمایند چنانچه این کار نیکو سرانجام پذیرفت وگونه پریشاني وتگاپو دربرکندن وزدن خیمه ها دران لشکرگاه پیدا گشت چون نواب حیدرعلي خان ازین روداد شادمان گردید فرمان داد که تمامي توپ خانه برسر آن کوهچه برند واین حرکتی بود شعر برکرو فرلشکرکشي اگرچه اکثر گلوله هاي توپخانه اش تا بلشکرگاه انگریزي نمي رسید مطمح نظرش ازین چالش همین بود که برانگریزان پیرا نبوهي لشکر او نمایان گردد وبمشاهدهٔ همگي توپ خانه گران وچابکي وآتشدستي کارگزارانش هراسي در دل ایشان پیدا آید وثمري شایسته برین حرکت مترتب گردد وخودش بدادن اشرفي ها بطریق انعام بتوپچیان که درگوله اندازي نیکو مهارت ظاهر میکردند مصروف

بوده دیگر سپاهیان رادل میداد وسرگرم کارمی نمود چون نواب
نظام علي خان نمی خواست که درین یساق بیکار باشد باافواج خود
درجنبش آمده سواران رافرمان داد تاگرداگرد معسکرانگریزي
صف آراگردند ولیکن قریب سه ساعت باتمامي افواج
پیادگانش برسپاهیان انگریزي که جنریل اسمته برسرکوهی
قایم گردانیده بود حمله آوردند وایشان ازبهرحمایت خود ازین حمله
بطریق اضطرار بدان جانقل کردند که دران عرضهٔ توپخانه حیدري
گشتند؛ وبناچارخود را اسیرپنجه بلادیده چندکرت برجنریل اسمته
بطریق اشارت وتلویح وانمودند تابزودي باتمامي جنودش
کمک ایشان فرارسد قریب چهارساعت سائي بود که
افواج انگریزي پره بسته از جاجنبید حیدرعلي خان بهادر بفور فرمان داد
تاپیادگانش باتوپخانه ازان کوهچه فرود آیند وسواران خود راباز خواند
تابهیئت مجموعي بمقابله انگریزان اشتغال نمایند؛ افواج حیدري
هنوز صف آرانگردیده بودند که تمامي جنود پیادگان نواب نظام
علي خان بزودي سراسیمه وارگریختن وپراگنده شدن آغاز
کرد مادامیکه سوارانش دلیرانه بانظام علي خان متوجه جنگ انگریزان
گردیدند ودرعقب ایشان توپخانه نواب نظام علي خان روانه
گردید، ولیکن بجای آنکه درپهلوی افواج حیدري درمیدان رزم
بتعبیه صفوف پردازند، درمیان جنود حیدري وانگریزي مقام

گرفتند و یکسر حجاب لشکر حیدري از افواج انگریزي گردید مد انگریزان برکناره خانیي که نزدیک کوه بود پیش رفتند و گذار ایشان بران گونه زمین افتاد که بسنگریزه و بوته های گیاه فرو پوشیده بود؛ افواج انگریزي در دو تاجیش ساخته رساله های سواران در چنداول و توپخانه در مقدمه یا هراول میداشت؛ آتشباري توپخانه آنچنان هیبت و سهم در دلهای سواران نظام علي خان انداخت که روی هزیمت برتافته باکمال سراسیمگي بسوی پس از میان معسکر حیدر علي خان گریختند و هول و هراس تمام و آشوب و شورش مالاکلام دران برانگیختند بمشاهده این هنگامه و بی انتظامي که از گریز افواج نظام علي خان درمیان معسکرش رو داده حیدر علي خان متوهم و پریشان خاطر گردید و خیال بدگماني و شبهه نقض عهد همداستاني که داشت گوئي صورت وقوع پیدا کرده بود؛ و نیز توهم این معني برنواب مستولي شده بود که مادامیکه او متوجه مدافعه انگریزان میگردد این فراریان بی باک معسکراو را تاراج و غارت خواهند کرد و فرارسیدن طلیعه شب وساوس حیدر علي خان را افزود؛ هنگامیکه پاشیدن افواج نظام علي خان که نقاب چهره معسکر انگریزي بود برداشته شد چنین دیده می شد که افواج انگریزي بهیئت مجموعي پره بسته پیش می شتابند و سواران بطریق التمش از ایشان ممتاز اند؛ توپخانه حیدر علي خان که مقدمه

افواج پیادگانش بود چندان گلوله سرداد که بسیاری از اعادي کشته شدند؛ ولیکن چون در آتشباري موفور که از سر کوهچه بر معسکر انگریزي صورت گرفته همه ساز و سامان جنگي منقرض شده بود توپهای کلان حیدر علي خان درین زمان یکسر بیکار مانده جمعیّت سواران راکه راست وچپ منقسم شده بودند چنین فرمان دادکه خودرا برجنود اعادي زنند، بمجرد فرمان دالاسواران هندوستان وفرنگستان اسپان رابقصد حمله برانگیختند ولیکن از شدّت آتشباري توپ وتفنگ اعادي نتوانستند پابرجاماندن چون حیدرعلي خان دیدکه هنگام شب نزدیکتر رسیده بود که دران پیادگان انگریزي نیکو دست وپامي توانندزد؛ لهذا میدان جنگ راداگذاشته بآرام تمام ازان کناره گزید ویک ضرب توپ کوچک که از انگریزان بازپس مانده بوداز ین جهت که برگاوانش کشته شده بودند دستیاب او گردید درین جنگ هیچیک اسیري ازسپاه حیدري بدست انگریزان نیفتادجز یکنفر پرطکیش منصبدار تفنگچیان ویک سوار پندآره که سخت ترمجروح شده بودند دیگر زخمیان همراه لشکر نقل کرده شدند؛ عدد کشتگان ازهردو لشکر حیدرعلي خان ونظام علي خان ازچار صد نفر بیشتر نبود انگریزان بتعاقب حیدر علي خان مي پرداختند، ولیکن ازین جهت که معسکر حیدري درمیان دو کوه

واقع بود و نیز خانیی و دو تا قلعچه در راه داشت وانگریزان را بر تقدیر حمله آوردن بر معسکر حیدري از در گذشتن در میان اینها چاره نبود برهمین قدر قناعت کردند که از بالای خاني چند گلوله توپ بسوی معسکر حیدري سر دادند؛

چون نواب حیدر علي خان بمعسکر خود رسید آنرا پریشان حال و درهم یافت زیراکه نواب نظام علي خان وافواج او خیمه های خود را خالي گذاشته از میان لشکر او گریخته بودند بنابران پیادگانش را در قلعچه ها مقیم گردانیده فرمان داد تا در پس النگی که بزودي تیار کرده بودند توپخانه گران واسباب لشکر او را ببرند؛ این فرمان بزودي تمام بجا آورده شد؛ حیدر علي خان در اختیار کردن مقام که دران لشکر و ساز و سامان آن از دستبرد اعادي ایمن و بیخطر تواند ماند سلیقه خاص داشت که درین خصوص نواب والافطرت را جنریل اسمتهه که او نیز درین باب کامل بود بسیاري ستود؛ هنگام مراجعت از جنگ ترناملي مخیم حیدري هیچ راه از پس خود نداشت جز معبري تنگ پر از پیچ و تاب که عبور ریک گردون ازان دشوار بود؛ واین راه بدو شعبه منشعب شده یکی که بسوی معسکر نظام علي خان میکشید ازان تمامي ساز و سامان لشکري در کمال پریشاني میگذشت بسیاري از لشکریان راه راست گرفته بودند و در عرض بنگاه که لشکر نظام علي خان بهادر

باکمال بی انتظامی مخلوط با توپخانه میرفت عبور نمودند نتیجهٔ این بی انتظامی وبرهمی بود که توپخانه حیدری را از کوچ باز داشت با آنکه بسیاری جد وجهد در باره پیش رفتن بروشنی مشعلها بکار برده شد آخرکار هیچ چاره ندیدند جز آنکه رسالهٔ را روانه کنند تا مرتحلان را از پیش رفتن باز دارد و هرکس در اثنای راه هرجا که هست تا دمیدن سپیده صبح همانجا توقّف نماید و چون روز روشن گشت سررشته نظم در ارتحال باز بدست آورده شد ازینجهت که افواج نظام علی خان حالی در میدان رسیده بود؛ اگر جنریل اسمته قشونی از پیادگانش روانه کرده بودی البتّه نتایج فیروزمندیش خیلی گرانمایه گشتی؛ زیراکه افواج نظام علی خان پس از هزیمت هشت ضرب توپ کلان در معسکرش گذاشته بود وحیدرعلی خان گردونهای شکسته آنرا اصلاح کرده مع ظرفهای نقره و دیگر گرانبها چیزهای نظام علی خان که دراثنای راه یافته شدند، پیش او فرستاد؛

حیدرعلی خان هنگام برآمدن روز در میدان جنگ لشکر کشیده بجای افواج نظام علی خان مصاف آرا گردید، تمامت پیادگانش در صف نخستین بودند وسوارانش در صف دوم مشاهده این وضع انگریزان رابران آورد که او را محترم شمارند چینیکه توپخانه وساز وسامان جنگی در میدان آمده بود او بالشکرخود باز پس گشت تا با سپاه تنادر خویش چند اول افواج باشد، وایشان آنمقام حرمت اتّسام را

بسواران واگذاشتند تا آنزمانکه تمامي لشکر بميدان گاه رسيده بود ؛
انگريزان که در پس ايشان بودند برينمعني جسارت نمودند
که بر ايشان حمله آرند مگر بر همين قدر قناعت کردند که چند گوله
سر دادند و بدين گوله ها چار نفر از افواج حيدري کشته شدند يکي از ايشان
مير لشکرگاه سپاهيان فرنگ بود ؛ جنريل اسمتهه هرآئينه بزودي
روداد اين ظفر را بر کارگزاران دولت مدراسيه اعلام نموده باشد
و اين خبر فيروزي اثر ايشانرا ازان تشويشهاي پر نشيب و فراز
که دران مبتلا بودند وارهانيده ؛ تاخت ناگهان که مصدر آن حالي
طيپو سلطان شده بود ايشان را در غايت خوفناکي و سهمزدگي
گرفتار کرده بود زيرا که نصاب فوج نگاهبان قلعه سنط جارج يعني
مدراس همين بد و صد مرد فرنگستاني و شش صد سپاهي هندوستاني
ميرسيد ؛ و بنا چار شهر سياه که عبارت از بلده مدراس است
در دست اختيار طيپو سلطان بوده ؛
شهر سياه بموجب شمار انگريزان دران زمان بر کمتر از
چهار لک نفس احتوا نداشت و دران عهد جمعيت آن بضمه
فراريان از دهات مجاور رد و بالا شده بود ؛ اين شهر اگرچه بنام
بلد سياه خوانده ميشود اکثر ساکنانش مردم فرنگستان اند از هر صنف
که انبارخانه هاي تجارتي دارند و هر گونه امتعه و بضاعات نفيسهٔ هر مملکت
دران توان يافت در ميان ديگر اقوام ارامنه خداوند مال

و منال و نیز جوهریان گجرات که بخرید و فروخت احجار ثمین
و مرواریدو مرجان می پردازند بسیار اند سهم و خوف بردلهای
مردم این شهر هنگامیکه فراریان را از دهات بسوی شهر درین
واقعهٔ هایله گریزان دیده بودند آنقدر عظیم بود که ایشان می پنداشتند
که مگر حیدر علي خان بهادر خودش با تمامي افواج بنهب و تاراج
کردن این شهر متوجه است زن و مرد از بهر پناه جوئي خانه و مال
و متاع گذاشته بسوی قلعه گریختند؛ چون گورنر و کونسلیان
و سپهسالار و غیره هنوز بشهر نرسیده بودند؛ هیچکس فرمان نداد
تا دروازه های آنرا بسته کنند چنانچه در اندک زمانه آنقدر خلایق در قلعه
هجوم کردند که کوچه ها و خندق تا پشته های قلعه پر شد و گورنر پس از
رسیدن بقلعه از هجوم مردم بدشواري تمام راه بسوی خانه خود
یافت و در انجا در حالت سراسیمگي تا دو روز سر بر سر میز نهاده
بسر برد؛ و کرنیل کال سرکرده انجنیران را که مردی هوشمند
و کاردان بود بران داشت که باهتمام هرگونه کار پرازد چنانچه کرنیل
موصوف در انجام آن بذل جهد نمود؛ و پس از انقضای آن
حال اعتراف می کرد که اگر طیپو سلطان شهر سیاه گرفته و تعاقب
گریختگان پرداخته بودی هیچ چیز او را عایق و مانع از تصرف
نمودن قلعه سنظ جارج نبود؛ و لیکن این شهزاده نوجوان بهرهٔ از
تجربه کاري نداشت و سوارانش که از سنظ طامس نزدیک

شهر سیاه آمده بودند چند گوله که از قلعه بر ایشان سر داده شد بس بود از بهر ایستاد نمودن ایشان از اقدام بر اتمام مرام؛ طیپو سلطان درین زمان مجمعی از اهل شورا منعقد گردانیده در واقعه حالی از ایشان استصواب فرمود و امیر قاسم خیرات دولت حیدری که یکی از عظمای آن دولت بود درین یساق باتالیقی همراه طیپو سلطان فرستاده شده بدینمعنی اشارت کرد که در آمدن بشهر و عرضهٔ اخطار گردیدن مناسب نیست و ما را بفرمان حیدری بنهب و غارت کردن اطراف و حوالی آن بدرست قیام باید نمود و زنهار بداخل شدن شهر نور دیدهٔ او را معرض اخطار گولهٔ قلعه سنط جارج یا دیگر حصار نشاید کرد؛ ارباب شورا سخن او را قبول نمودند؛ و درینجا میتوان گفت که بر تقدیر سوختن شهر سیاه یا باجبار مضطر گردانیدن گورنر و کونسلیان را بر قبول نمودن صلح مغلوبانه یا بتهدید ارتکاب نمودن این امر، زر خطیر زیان ایشان شدی پس درینصورت انگریزان و اغنیای شهر مذکور زیاده از پنج کرور روپیه صرفه نموده اند؛

مولف این اوراق نواب حیدر علی خان را اشارت کرده بود که مدراس را محاصره کند و دران آتش زند اگرچه او گمان میکرد که این کار آسان نیست ولیکن میدانست که گونه اثری بران اشارت مترتب خواهد گردید و درین یساق مرا همراه فرزند خویش نفرستاد

تا او را عرضهٔ مهالک سطور نگردانم ؛ و همین شورت گورنر
ب را بر ایذار سانی من سرگرم ساخت ، و بران آورد که صورت
حالم در محکمهٔ عدالت تجویز کرده شود و لیکن هیچ بینه و شاهد باثبات
جریمهٔ من . بجز جاسوسان انگریزی نبود و ایشان برین معنی گواهی
دادند که ما این شورت را از و شنیده ایم که بنواب داده بود ؛
و لیکن این نمط سلوک که از و نسبت بمولّف این اوراق
بظهور رسید اگرچه مخالف هرگونه دستور انصاف و آئین هر قوم
است ، امریست متعارف در حکومت جبّارانه انگریزی که
در هندوستان میرانند ؛

اگرچه شهر مدراس را درین نازلهٔ هائله چندان زیانی نرسید از ینرو
که کرنیل کال تمامی فرنگستانیانرا بزودی فراهم آورده سلّح ساخته
فرستاد تا مداخل و طرق شهر سیاه را حراست نمایند ، چنانچه
ایشان آنجماعه یغماگر را از تقرّب شهر باز داشتند ، با اینهمه
زیان و خسارت انگریزان بسیار شد ؛ زیراکه ایشان در حوالی
مدراس خانه های شاهانه باساز و سامان امیرانه داشتند و دهات مجاور
که بسیار معمور از پیشه وران گوناگون بود غارتیده شد و آنانکه
از نهب و غارت سالم بودند نیز اظهار غارتیده شدن نمودند تا
خواستهاء و اسباب متموّلان شهر که در دست خود داشتند
یا زر پیشگی که بطریق . بیع سلم بدیشان داده شده بود بدین بهانه

باز پس ندهند؛ تاجری فرانسیس ڈیبانیر نام ازین غارت عام بسلامت مانده بود؛ و سبب سلامتی اموال او اینکه خاکی شاه امیر قاسم خیرات دولت حیدری در خانه فرانسیس مذکور که برفراز کوه سنط طامس که بر مسافت یک و نیم فرسنگ از مدراس واقع است اقامت نمود و باغبانرا گفت که اکنون کسی از یغماگران متعرّض این خانه نخواهد گردید، چنانکه ملازمان خود را از گرفتن و تلف کردن چیزی از انخانه نهی کرد، و بدست باغبانی مصحوب یکی از چاکرانش رخت بچگان او را با اثمار و بقولات بوستان بدو فرستاد و بدین پیغام استمالت او نمود که هیچ چیز از خانه شما عرضه تلف نخواهد گردید و بر باغبانان تاکید خواهم نمود تا حاصل باغ و بوستان را هر روز بشما رسانیده باشند؛ چنانچه با کمال دیانت این مواعید را مقارن ایفا نمود؛ فراریان آواره در جوار مدراس گوش زد عالمیان ساختند که نواب حیدر علی خان بهادر تسخیر مدراس کرد چنانچه این خبر از راه پاندیچیری و ترنکوبار و دیگر معمورات فرنگی بممالک فرنگستان رسیده کاروانیان و سیّاحان این خبر با خوشدلی تمام پاشیدند و از جهت دشمنی و رشک که دیگر اقوام فرنگستان نسبت بانگریزان می داشتند خبر فتح ترناملی را که نصیب انگریزان شده بود و خود شان باعلام آن پرداخته بودند حالا در اخفای آن میکوشیدند و نتیجهٔ شهرت این خبر دروغ

این بود که نرخ سر مایه کنپني در شهر لندن یکبار از ۲۷۵ بدین قدر ۲۲۲ فروافتاد ؛ جنریل اسمته خبر فیروزمندي خود بزودي وبخوبي بکارگزاران مدراس بدین حیله رسانید که فتحنامه رابردست شترسواري داد که اورا تعلیم کرده بود که درافواج حیدري که به حدود مدراس است درآمده پرسد که طیپوسلطان کجاست که پدر بزرگوارش برزبان من بدو پیغام فرستاده است که جنگ ترناملي ازدست رفت سلطان را باید که بزودي باو ملحق شود؛ چنانچه شترسوار بدین حیله صحیح وسالم رسید گورنر مدراس بمجرّد یافتن فتحنامه فرمان داد تابذریعه یکصد ویک شلّک شهریان دلگرفته را اعلام فتح نمایند وبوسیله اخبار مبالغه پرور ظفروبالائي که انگریزان برحیدرعلي خان حاصل کرده اند برعالمیان روشن گردانند ؛

شاهزاده طیپوسلطان بشنیدن این واقعه نامتوقع اندیشناک گشته ازاهل شورادرین باب استشاره خواست ایشان بالاتّفاق گفتند که هرقدر زودتر ممکن باشد بمعسکر حیدري باید پیوست ؛ چنانچه سلطان موصوف ازانمقام بنظام تمام مراجعت نمود وچارکس راازپیشوایان کیش مسیحي همراه خود برد ازینجهت که حیدرعلي خان هنگام روانگیش فرموده بود که مردي هوشمند اعتباریافته راازطبقه انگریزان همراه خود آرد تا او برخصوصیات افواج

انگریزي و جنود کمک که انگریزان از فرنگستان یا دیگر مکان متر صد آیند او را اعلام دهد ؛ چون شاهزاده آنچنان کس ستوده بدان صفات نیافت ایشان را بدلجوئي تمام همراه خود آورد ؛

خبر هزیمت جنگ ترنامل اگرچه از بقاع گرانمایه نبود در تمامي هندوستان بزودي شهرت گرفت و بر حسب اوضاع راویان بانحای مختلف روایت کرده شد حیدر علي خان بهادر درین خصوص هیچگونه متاثر نگردید ؛ زیراکه از دست رفتن این جنگ یکسر خطای نظام الدوله بود ؛ چون نواب نظام الدوله دریافت که تسخیر آرکات آنچنان امری آسان نیست که او پیشتر دل خود را بتصور آن شاد کرده بود و حالا می خواهد که بممالک خود مراجعت نماید بنابران خواست که بلطائف الحیل از نواب حیدر علي خان و انگریزان و نواب محمد علي خان زر خطیر بستاند ؛ دواعي و اغراض مختلف نوابین روز بروز بد گماني پنهاني ایشان افزود ولیکن هردو دران کوشیدند تا الفت بیروني ایشان نزد خلایق سمت ازدیاد پذیرد ؛ بنابران نواب نظام الدوله هنگام بازگشتن طیپو سلطان از نهب و غارت حوالي مدراس نواب حیدر علي خان و تمامي ارکان دولت او را در جشني ملوکانه برسم ضیافت خواند و بکمال احترام و اعزاز نمود و درمیان دیگر تکلفات یکی این بود که او را از یر شامیانه زر دوزي بر نشیمني زرین تخت مانا نشاند

که مسند و تکیه آن مزرکش بود و هنگام وداع آنرا پیشکش او ساخت؛ بعد چند روز نواب حیدر علي خان در نوبت خویش نواب نظام الدوله را دعوت نمود و بجای مسند زرین چبوترهٔ از کیسه‌های پر از هون و اشرفي از بهر جلوسش ترتیب داده و بقالین ابریشمین لطیف پوشیده بود و تکیه و مسند مخملي که زمینش زرین بود بران زده ؛ و هنگام وداع همه آنرا برسم پیشکش همراه نواب نظام علي خان نمود ؛ درین ملاقات هردو نواب برین معني اتّفاق کردند که هردو لشکر از هم جدا گردد و نظام الدوله بممالکت خود معاودت کند ، اگرچه این مفارقت تا آنزمان که حیدر علي خان وانمباڑي را گرفته و عزیمت محاصره ابنور نموده بود صورت پذیر نشده ؛ و نیز درمیان شان اتّفاق کرده شد که حیدر علي خان بمهمات جنگ وجدال با محمد علي خان وانگریزان در آرکات اشتغال ورزیده باشد و نظام الدوله بر انگریزان بجانب مسلیپتّن تاخت آورده تا بفتوای ضرورت افواج ایشان منقسم گردانیده شود ؛

آمدن والدهٔ نواب حیدرعلي خان بدیدن فرزند ارجمندش درین یساق واستقبال نمودن حیدرعلي خان با فرزندان گرامیش وباحترام تمام فرود آوردن ایشان ؛

از بهروا نمودن موالفت و موالات که حیدرعلي خان بهادر بدودمان خود داشت وچگونگي سلوک اوباقریبانش شایسته چنان می نماید که خصوصیات ملاقات نواب حیدرعلي خان باوالدهٔ ماجدهٔ اش که درینروزها صورت گرفته بیان کرده شود ؛ جناب والده بیگم خبر مزاحمت حیدرعلي خان بهادر که درین ایام از اعادي دیده بود (وراویان صورت حال رابطریق مبالغه زیاده از واقع وانموده بودند) شنیده ، بدیدن فرزند ارجمندش از حیدرنگر بر آمد باآنکه موسم بارش ومسافت یکصد وپنجاه فرسنگ بود ، هرروز منزل طولاني طي کنان بعرض چندروز نزدیک معسکر حیدري رسید نواب حیدرعلي خان باطنطنه افواجش باستقبال شتافت افواج حیدري بر مسافت یک فرسنگ مقدمه کوکبه والده بیگم رادیده همانجا فرود آمدند وحیدرعلي خان بافرزندانش طیپو سلطان وصفدرعلي خان عرف کریم شاه براسپ سوارشده پیشتر رفتند تاآنکه به محفهٔ والده بیگم پیوستند ورسم تسلیم وکورنش

بجا آورده بر چپ و راست محفّه روان گشتند ؛ چنانچه سواري
خاتون از میان لشکر حیدري در گذشت لشکریان لوازم تسلیم
وتکریم بجا آوردند در جلو والده بیگم دو صد بانوی ستوره از قسم
اردابیگنیان بر اسپان عربي وگاوان گجراتي سوار بودند ورخت
بالائي شان از سر تا پا آویزان ودر عقب محفّه هشت تا گردون
هندوستاني با پوشش سقرلات زردوزي که آنرا نرگاوان پارسي
می کشیدند وده تا فیل وبسیاری از شتران وچار پایان بارکش ؛
وسواران فرنگستان پیش سواري زنانه بودند ؛ تمامي کوکبه محاط بود
بشش صد نیزه دار که زنگوله وپر بر نیزه های ایشان تعبیه کرده شده بود ؛
وچار صد سوار هندوستاني پیش وپس سواري میرفتند ؛ میگویند که چون
والده بیگم بخیمه خود نزول فرمود حیدر علي خان بهادر دست بسته
عرض نمود که در چنین موسم بارش که راه از کثرت باران وسیل
شایسته عبور نیست مسافت دور ودراز طي نمودن وزحمت
بسیار برخود گوارا کردن را سبب چیست ؛ بپاسخ فرمود که ای
فرزند درین حالت ملالت انگیز که پیش تان آمد خواستم تا شمارا
ببینم که چگونه تحمّل آن میکنید ؛ نواب عرض نمود که این خود
چیزی نبود دعا کنید تا خدای تعالی در بلائی صعبتر ازین مرا مبتلا نکند
اگر کند تاب تحمّل آن عطا فرماید والده بیگم فرمود اگر صورت حال
برین منوالست سپاس ایزد سبحانه بجا می آرم وبزودي رخصت

انصراف میگیرم تا عایق کار شما نبوده باشم؛ چنانچه بعد دو روز والده بیگم همراه پسر و نبیره های خود بهمان روش که آمده بود روانه گردید و ایشان بمشایعت تا همانجا پرداختند که روز اول باستقبال رفته بودند؛ نخستین خیمه گاه لشکر حیدری پس از جنگ ترنالی موضع سنگومن بود، لشکریان پس دو روز رود پالر را که از توالی بارش در عین جوش وخروش بود عبور کرده در میدانگاهی که بر مسافت پنج فرسنگ از کبیرپتن و شش از وانمباری بود رحل اقامت انداختند؛ وطیپو سلطان نیز بمعسکر پیوست و نواب حیدر علی خان و نظام الدوله بتوثیق قول و قرار پسین باهم پرداختند؛



رفتن نوّاب حیدرعالي خان بسر قلعه وانمباري وانتزاع آن از تصرّف انگریزان ؛

روز دوم از ر دانگي والده بیگم لشکر حیدري بصوب وانمباري کوچ کرد رساله هاي سواران و بهرهٔ از افواج پیادگان پیش ازین رفته بودند تا خیمه گاه را نیکو بنظر درآرند؛ چنانچه آنمقام را از همه وجوه شایسته یافتند و صلاحیت آن داشت که لشکر بقرب آب و پناه خاربست و درختان مقام گیرد و حاجت کندن خندق دران نبود؛ از بهر ملایمت حماسه بوستاني اختیار کرده شد که درمیان چشمه سارها بالای تلی بلند واقع بود، و دران جا همان شب

مورچالی که دوازده توپ بران نصب توان کرد تیار کرده شد
چون این مقام بر مسافت سه فرسنگ ازان راه که بویالور
میکشد واقع است جمعیتی سپاه با توپخانه از بهر تصرّف آن راه
فرستاده شد چون سرکرده فوج فرنگستانیان زخمی خورده بود حیدر علي خان
بهادر جایز نه پنداشت که او را دران شب مشغول کار دارد
بلکه برین معني اصرار نمود تا بخیمه خود رود و استراحت نماید؛ وخودش
عزیمت آن نمود که بسر براه کاري وراهنموني عاملان دمدمه
پرداز دبر حسب این عزیمت تمام شب باهتمام کار مورچال
دربارش بار بار بمقامیکه معروض گوله بود و بسیاري عاملان
و منصبداران بدان کشته شده بودند در زیر درختي نشسته بسر برد
و هرکس را بسخنان طیبت انگیز مسرور میگردانید تا آنزمان که
منصبدار فرنگستاني باز آمد و آنگاه بخیمه خود رفت ؛ از توپهای
مورچال هنگام نه ساعت صباحي چنان آتشباري بعمل آمد که توپخانه
انگریزي رابزودي خاموش گردانید وکپطان د که حاکم آنمکان
بود علم سپید که نشان امان خواستن است برافراشت وسطرد
انباز خودرا از بهر پیش نمودن عهد وپیمان بمعسکر حیدري فرستاد؛
وادچون پیش منصبدار جنود فرنگستاني حیدري رسید همان قول
و پروانگي که هنگام تسلیم کبیر پیتّن بقلعه داران داده شده بود
درخواست نمود پس از مطارحه بسیار بموجب فرمان حیدري

همه وجوه درخواسته او قبول نموده شد بدين شرط که حاکم آنمقام و منصبداران فرنگستاني و سپاهيان تا يکسال با حيدر علي خان بهادر از طرف انگريزان جنگ نکنند و سلاح برنگيرند؛ چون برين درخواستها از طرفين اتّفاق نموده شد و سطرۀ عرض نمود که نواب حيدر علي خان برين اقرار نامه مهر کند نواب موصوف برين معني رضا نا داده با وکيل انگريزي چنين گفت که مهر کلان من درينجا نيست وليکن از بهر کوتاه کردن خرخشه مهر کوچک دستي بدست منصبدار توپخانه داد و گفت آنچه مناسب حال باشد آنرا بعمل آرد منصبدار مذکور بر عهد نامه آنمهر را ثبت کرد و اين مناقشه بسعت خلق حيدر علي خان بهادر از ميان برخاست؛

جمعيت قلعه داران اين حصار يک هزار سپاهي هندوستاني و سي نفر فرنگستاني با چارده توپ آهنين بود علاوه اين توپها که انگريزان دران حصار يافته بودند دو ضرب ديگر وابسته رجمنط سپاهيان برگرفته شد؛ از قلعه داران اين حصار مقاومت بسيار صورت نگرفت اگرچه سرمايه جنگي و ذخيره اذوقه دران بکثرت بود و اهل حرفه و اصلاح کنندگان گردون و چرخه توپ دران متعدّد بودند؛

ازکتاب فتوحات برطنیه

چو زین رزم آمد بسر روز چند بزین کرد حیدر بکینه سمند
بسوی دینیشنبدی با سپاه روان گشت وچون تیر پیمود راه
چو نزدیکی شهر آمد فراز بسرکوب وسنگرش آمد نیاز
که سرکوب کردن پی دارو کوب بود ویژهٔ کار داران توپ
یکی از فرانسیس با نام و جاه که بد مهتر توپزن در سپاه
بدانگه تنش پر ز تیمار بود ببستر بیفتاده بیمار بود
شده ناتوان سست و زار و نزار نیارست برخاست از بهر کار
بحیدر چو سرکوب بد ناگریز گزیده یکی جای نغز و هژیر
بکوشید خود اندران کار سخت همه شب نشسته بزیر درخت
زگاه فرو رفتن آفتاب بدان تا برآمد تن آفتاب
زآسایش وخواب کرده کران نشسته بگرد اندرش مهتران
چو آگنده بودش ز پیکار مغز بیاراست سرکوب زیبا و نغز
همه شب زد زاندرون انگریز گلوله بسویش همیراند تیز
ازان هیچ حیدر نیاورده باک زدل زنگ اندیشه بزدوده پاک
دولب پرزخنده زبان بذله گوی بلاغ و بیازی بیاورده روی
همی بود با سرکشان شاد دل زآسیب بدخواه آزاد دل
بچوگان خاور چو زرینه گوی بمیدان خاور بیاورده روی

نهاده بسر کوب توپ دراز — بدانسانکه بازیگر حقه باز
به نیرنگ و دستان و بند و فسون — بکار آورد مهرهٔ دست خون
ز توپ آتشین مهرهٔ تافته — سوی باره و شهر بشتافته
بهر جا رسیده برافروخته — تن جنگیان را چو خس سوخته
ز آتش خس و خار ناورده تاب — چه یارا بدریاستیز د سراب
سپه بود با حیدر نامدار — چو مور و ملخ بیمرو بی شمار
ز انگریزیه بود بسیار کم — کجا آورد تاب بارود نم
ز انگلندیه سی و هندی هزار — سراسر سپه بود اندر حصار
بدانست کپطان که هنگام نیست — که مردنست این گه نام نیست
سر از جنگ پرداخت و زنهار خواست — نشان امان کرد بر باره راست
بر حیدر آمد یکی انگریز — بده لفطننط او بگفتار تیز
که پیمان زنهار گیرد ازو — سخن آنچه گوید پذیرد ازو
سپس زانکه شد گفت هر دو دراز — برین بر نهادند گفتار باز
که باره ستانند و از انگریز — نباشد کس آنجا ز بهر ستیز
دهان بهر سوگند کرده فسیح — بانجیل عیسی و دین مسیح
بخود کرده متی و مرقس گوا — بیاورد پیمان بدینسان بجا
کز امروز تا سال آید بسر — نه بندد کسی تیغ کین بر کمر
نگیرد سلاح دلیران بجنگ — بحیدر نگردد برابر بجنگ
چو سوگند و پیمان شده استوار — تهی کرده انگریزیه آنحصار

بجا مانده آلات کین سر بسر برفتند ناکام و پر خون جگر
ده و چار بد توپ مردم شکار دران آلت کینه وکار وزار

پس ازانکه جمعیتی از سپاه از بهر حراست حصار وانمباري
تعئین کرده شده بود افواج حیدري بسوي انبور که از سه حصار
مختلف واستوار یکی اندر دیگر صورت گرفته است نهضت نمود
که انگریزان ذخایر موفور از اذوقه و توپخانه وسلاحخانه پر از انواع
تفنگ وسلب ویراق وخیمه هاي متعدد دران آماده مي دارند؛
نخستین ازین حصار سه گانه دژیست بالاي کوه
که رسیدن بدان خیلي دشوار است جم غفیر از حارسان
وقلعه داران ودو تا حوض بزرگ باموفوري آب مهیا دارد؛
دوم قلعه که پائین این دژ است انگریزان در حصانت واستحکام
آن کوشیده اند؛
وسیوم قلعه که درمیان شهر کلان است دیوارش خشتي است
واطراف آن بروج وگرداگرد آن خندقي؛ ونیمه شهر از حمله اعادي
از تالاب بزرگ محروس بریک طرف آن انگریزان قلعچه
ساخته اند که آن راه را که درمیان تالاب ورود میکشد وشرف
است برراه دیگر درمیان رود و کوهي باند بند کرده است
لشکر حیدري قریب یک فرسنگ از وانمباري برکناره
رود خیمه گاه ساخت وحیدر علي خان شامگاه همانروز در عین بارش عظیم

از بهر ملاحظه اوضاع شهر رفت چون بکناره تالاب رسید خود را ناگهان معروض گلوله های توپ قلعچه یافت که از نظرش بدرختان وکناره تالاب پنهان بود؛ پانزده سوار کشته شدند باوجود این سانحه نواب والاهمت از کاریکه درصدد آن بود ایستادگی نکرده حدود ومجاور آنرا ملاحظه نموده عزیمت آن کرد که رودخانه را باافواج خود باز عبور کرده دیگر جانب شهر را مضرب خیام خود گرداند وبدینوسیله وضعی دلخواه بدست آورده باشد که دران هم لشکراو از اخطار محفوظ بود وهم محاصره شهر انبور نیکو دست دهد؛ زیرا که درین صورت شهر مسطور از طرف ویلور وساتگره بمعسکرش وبسوی وانمباري وينتيگيري بلشكر نظام الدوله محصور خواهد گردید؛ برین عزیمت لشکرش عبور رود خانه نمود ودر عین آتشباري قلعه پیش از دمیدن صبح بدان لب رود رسید؛ چند نفر از آوارگان جنود وشاگرد پیشه کشته گشتند؛ بدان جانب رود که مخیّم عسکر حیدري بود وسلسله کوهستان که از انبور تاساتگره میکشد میدانی است بطول سه فرسنگ ودرعرض نیم بر یک نهایت آن شهر انبور وقلعه ورود خانه که قریب آن کشتزاري از بهر یورش نیکو ملایم بود حیدر علي خان بهادر فرمود تا نردبانها از قصب آراسته گردانند وچون معلوم بود که سپاه قلعه دارکه بسیار اند بمدافعه نیکو خواهند پرداخت برتاوران وبهین پیادگان

فرمان رفت تا بحمله و یورش اشتغال ورزند؛ چون حکم یورش داده شد منصبداران در صدد آن شدند که در روز روشن بملاحظه آن مواضع پردازند که یورش آن مطمع انظار ایشانست پس از فراغ عشا افواج متعینه بانرد بانها در میدان آمده بمقابله آن بهره شهر که میخواستند بران حمله برند ایستادند و برحسب اشارتیکه بدیشان رفته بود بر زمین چسپان و خاموش مترصد ایمای معهود ماندند توپهانیز در خانه های واگذاشته مردم که در میان انبوه درختان و محاذی آن بهره که متصل رود خانه بود بردند انگریزان ازین تهیهٔ یورش که بروز روشن نموده میشد بیخبر نبودند بلکه تمام شب در غایت تگ و تاز آتشباری را بران خانه ها بکار می بردند ولیکن همین یک کس ازینطرف کشته شد؛ حقه های باروت و بانها سر میدادند تا در روشنی آن به جنبش اعادی پی برند؛ هنگام صبح ایشان از همه سو باراستگی تمام بانرد بانها نقاره نوازان و رایتها پرانان پیش شتافتند تا آنکه بر زه خندق رسیده دران فرو ریختند؛ و بر دیوار و بروج بدان تندی و تیزی برشدند که نشانهای حیدری بالای حصار بلند کرده شد در عین آتشباری که از توپ و تفنگ اعادی بعمل می آمد اگرچه این مدافعه بدان سرگرمی که مظنون بوده صورت پذیر فته ازینجهت که حاکم آنمکان چنان دریافته بود که معارضه اعادی ازین بیش مناسب نیست چنانچه انگریزان

بمشاهدهٔ اتواپ حیدری که در چیده شده بود سهمزده کناره گزین گشتند؛ زیراکه جمعیت تنادران حیدری. بمجرّد بر شدن حصار دست بنهب و غارت شهر واکشادند، و جمعیتی از ایشان که در دنبال گریختگان تا پشته قلعه رانده بودند معروض گلوله اتواپ شده اکثری تلف شدند و درمیان ایشان پیرزاده خاکي شاه که یکی از اسخیا و شجاعان زمان و قاسم خیرات دولت حیدری بود نیز کشته شد؛

نواب حیدرعلي خان خودش منصوبه یورش بروز نموده بقیادت افواج میسره پرداخته و بر اسپ شمشیر کشیده تا لب خندق رسیده بود؛ هنگام شام توپچي انگریزي که قلعه را گذاشته میگریخت خبر داد که حارسان دژ همان شب از قلعه بحصار شهر خواهند رفت وحالا دران اشتغال می ورزند که اشیای ثمین را نقل کنند و باقي را بسوزند؛ سپهداران فرنگستاني بحیدرعلي خان بهادر عرض نمودند که حالا وقت آنست که با تمامي تنادران که مردم فرنگستاني قائد سواران و توپچیان ایشان اند بزودي بر قلعه حمله کنند؛ چون برینمعني اتّفاق کرده شد هنگام هشت ساعت مسائي افواج حیدري از کوچه های شهر بیرون دویدند و بر دیوار قلعه بر آمدند؛ بیست و پنج سپاهي و یک منصبدار هندوستاني و شش نفر فرنگستاني که از ایشان دوتا مجروح شده بودند باسیري گرفته شدند؛

انگریزان بسیار توسدانهاد رحوضی که درمیان قلعه بود در انداخته و آتشی در قورخانه برافروخته بودند تا اسباب و یراق خاصه سپاهیان فرنگستان را بسوزند بااینهمه محاصران مظفر بسیار چیزها که ازان جمله هیزده ضرب توپ برنجی و سه هزار تفنگ و مقدار کثیر از گوله و ساچمه و سنگ چقماق و غیره بود علاوه ذخیره برنج و آرد و دیگر اجناس و انبارخانه‌ها پر از خیمه‌ها و صنادیق و اموال بیشمار یافتند؛ مشاهده آن سهولت و آسانی که بدان نواب حیدر علی خان قلاع و دژهای تصرف کرده انگریزان را بیورش گرفته او را بران آورده بود که بمحاصره انبور پردازد اگرچه خبر این معنی رسیده بود که انگریزان از هر ناحیه کوچ کرده در دیلور فراهم میگردند؛ چون از عادات ستوده نواب والاجناب بود که بر کوچکترین عزیمتهای خود توثیق و تصمیم را بکار میبرد ازان شوره که درین محل او را داده شده که بزودی بسوی دیلور نهضت نماید سر بر تافت و نشنید، گرفتن حصار انبور که بر جبلی سراشیب واقع است (چنانچه بالا مذکور شد) نسبت بحیدر علی خان صعبتر بود ازینرو که آلات قلعه کشائی یعنی خمپاره یا غباره که بدان آتش درون قلاع میزنند نبود؛ بنابران افواج حیدری بر خندق شهر دمدمه شایسته بسته درانک فرصت چند توپ بران نصب کردند اگرچه درین تگت و دو چند نفر از بهترین توپچیان بگوله توپ حصار کشته شدند؛ و بفرمان

حیدر علی خان بهادر توپها بر فراز کوه که مشرف بر شهر بود برده شد ولیکن در عرض دو روز بران بهره از حصار که عرضه گوله غلطان توپ بود برآوردند و توپهای قلعه رایکسر از کار انداختند؛ پس از انقضای هفده روز محاصره وزیان چندین نفر از فرنگستان و مقدار کثیر از گوله وباروت حال محاصره همان بود که روز اول؛ در همین اثنا خبر رسید که افواج انگریزی در ویلور مجتمع گردیدند و در تهیهٔ آنند که بر سبیل ایلغار در رسند و محاصره را بر دارند؛

باستماع این خبر نواب والافطرت پیش بینی راکار فرموده از انجا کناره گزید و این کناره گیری اشاره بود از بهر مفارقت نواب نظام الدوله چه نظام الدوله همانزمان بسوی کرپه کوچ کرد؛ همانروز که حیدر علی خان بهادر وانمباری را مضرب خیام لشکر خود ساخت جنریل اسمتهه با افواج خود که نصابش بیست وهشت هزار بود وازان پنج هزار نفر فرنگستانی بودند در امبور رسید ازان جمله جنود بنگاله شش صد نفر فرنگستانی وشش هزار سپاهی هندوستانی بود و انگریزان ایشان را بهترین سپاه هند می پنداشتند؛ جنریل انگریزی پس از استراحتی قلیل شامگاهان همانروز متوجه وانمباری گردید؛

چون حیدر علی خان میدانست که انگریزان در تعاقب او نخواهند شتافت بنابران احتیاط معمول خود را که فرستادن

هراول سواران و سپاه جریده بسوی اعادي بود کار نفرمود ؛
و جمعیتي کثیر از سواران بر دیگر جانب رودخانه بودند ولیکن دو قلعچه
درانجانب بر مقام شایسته از بهر پیادگان هراول بود و بر یکیک
ازین قلعچه توپ ها نهاده شده هنگام هفت ساعت صباحي
بوسیله شلک هر دو قلعه که بر تقرّب اعدا اشارت کرد
قرب وصول ایشان معلوم گشت ؛
چون نواب حیدر علي خان پیغام آشتي هم بمعسکر انگریزي و هم
بمدراس فرستاده بود چنان خیال میکرد که انگریزان بر انهور
نخواهند گذشت ؛ گرانمایه این پیغام آشتي همین بود که همه
چیز بر همان حال باشد که پیش ازین بوده و نواب عالیجناب
را یقین کامل بود که پیغام مذکور رقم قبول خواهد یافت و جنرل
اسمته هم پنداشت که ریختن طرح آشتي نسبت بقوم
او سودمند خواهد افتاد پس ازان میانجي موصوف چون
بمدارس رسید گورنر د کونسلیان را خوش و خرّم یافت
که از حالت سهمگین پیشین بحال نخستین برگرائیده بامید
نیک انجامي منصوبه هاي خویش بر خود مي بالیدند و درین پیغام او را
نوجواني ناتجربه کار انگاشته بر شرایط تقدیم کردهٔ او اظهار ریشخند
نمودند مگر تا بجیکه بران ریشخند زاد سرمایه پشیماني ایشان گردید ؛
بوصول خبر تقرّب اعادي حیدر علي خان بسرکردگي سوارانش

از رود خانه در گذشت و فرمان داد بآراستن صفوف پیادگان بقصد جنگ و نقل کردن خیمه و توپخانه و ساز و اسباب لشکر بسوی کبیرپتّن و به میر مخدوم علي خان فرمود که باتمامي سوارانش پیروي او کند؛

نواب تا قلعچه های که بالا مذکور شد بالتقای انگریزان شتافت و دید که پیادگان شان بسر رده می آمدند و تمامي سواران. بحراست چنداول آراسته در یک قطار بودند و دو صد سوار انگریزي پیش پیادگان؛

نخستین فرمان حیدر علي خان بفرود آوردن و بردن توپهای هردو قلعچه و پیوستن به پیادگان پیش رفته بود؛ وچون دید که لشکر انگریزي ایستادي ننمود او خودش رود خانه را عبور نمود و مخدوم علي خان را بقیادت جمعیتی بزرگ از سواران و منصبدار سپاه فرنگستاني را بسرکردگی هزاران و دراگونان بازپس گذاشت و بدیشان فرمان داد که جنبش لشکر انگریزان را درنظر دارند و در تشویش اندازي و پریشان سازي ایشان نیکو بکوشند و حمله بر ایشان برده باشند بدین نیّت که اقدام ایشان از تیزي بسستي مبدّل شود تا افواج حیدري فرصت کناره گیري یابد؛ سواران مذکور بارساله های دراگون و هزار که مقدّم ایشان بودند بشتافتند که برده های انگریزي حمله آرند تا بمرکزي. بهره ورده

دست چپ آن که از اوضاع ایشان چنان می نمود که پیشتر
از همه بلشکر حیدری تقرب خواهند نمود زیرا که رده دست راست
بر بلندی بود که از رود خانه یکباره نمی توانست گذشت و سواران
فرنگستانی درعین تگ و تاز پیشتر می شتافتند تا بر مرکزی بهره
اعدا زنند ؛ دریانزمان چند تا گوله از رده راست بر پهلوی ایشان
سر داده شد که دو تا اسپ ایشان را کشت یکی ازان آن
منصبدار رساله فرنگستانی بود که بر زمین افتاده و همانزمان سواران
انگریزی گردش گرفتند و یارانش او را واگذاشته رفته بودند واین واقعه
از رهگذر غدر و بیوفائی ایشان بود که منصبدار خود را تسلیم انگریزان
نمودند ؛ وآن منصبدار را بسبب افتادن از اسپ کمال
کوفتگی پیدا شده تا سه ماه در مدراس صاحب فراش ماند و بمشاهده
این غدر که از سواران فرنگستانی صورت گرفته سواران
هندوستانی از حمله باز ایستادند و برگشتند و جنریل اسمته همان دم
سپاه خود را فرمان داد تا رحل اقامت اندازند و بدینوسیله افواج
حیدری را بگذارند تا کناره گیرد و فرمود تا چند گوله بر بعض رساله های
حیدری که از بهر ملاحظه اوضاع سپاهش آمده بود سر دادند سپاه
انگریزی بر همان مقام تا شام بماند زیرا که ساز و سامان لشکر
بزودی نتوانست رسید وانگاه او باز پس گشت وفرمود تا بران
راه که با بنور میکشد بر دوری نیم فرسنگ ازان رود خیمه ها بر پا کنند ؛

آنمایه احترام جنریل اسمتهـ بامنصبدار اسیر فرانسیسی بتقدیم رسانید که از حیز امکان بیرونست درخیمه خود جا داد و تا بخوابد واو را آگاهی بخشید برینکه ازین کوچ مطمح نظر انگریزان امری دیگر نبوده جز آنکه ملایم باشد بفرار و گریز فرسنگستانیان از لشکر حیدری بسوی انگریزان که خیلی گرانمایه ثمره آن سازش و بندش بود که از مدّت مدید در میان آمده؛



بیان آن سازش و بندش که منتهی شده بدین غدر که فرنگستانیان نسبت بحیدرعلی خان ارتکاب نمودند؛

پاس عزّت و دیانت مؤلف این اوراق را رخصت نمیدهد که ازین بندشهای نفرت زا و سازشهای ابواب نفرین کشا که دران عهد استعمال کرده شده بود یاد نیاورد یا چشم پوشیده از ان خاموش بگذرد و تفصیل این اجمال آنکه پس از تسخیر کبیرپتّن سیّاحی شیّاد* که بشیوه جرّاحی اشتغال می ورزید از سرکار حیدری اجازت داده شد تا بسوی سواحل شرقی که بنام کارو منڈل خوانده می شود مراجعت نماید و رفاقت جماعه منصبداران انگریز را که دران یساق عهد گرفته شده بودند و دران زمان بدانصوب می رفتند غنیمت شمارد؛ الحق این

* این شخص که نامش بپاس حرمت خاندانش پیدا نمیکنم از رهگذر نفرت انگیز سلوکش مطمح انظار دولت فرانسیسیه گردیده و حالا زحمت بند و زندان میکشد ؛

اجازت از در ناهوشیاري بود ولیکن چه باید کرد که ناف انسان
بر غفلت و ناداني زده اند اگرچه دران اجازت مطمح نظر همین
غیبت او بود از لشکرگاه و ازان ناشایسته هیچگونه احتمال خوف
و ترس در میان نه همانا چقدر اسباب اتفاقي آن ناکس کس نمارا
فراهم آمده باشد که او را یاراي آن پیدا شود که مصدر ایذاي گردد؛
نخست این جرّاح نزد حیدر علي خان در کوئنباتور آمده بود و دران محل
چنین وانمود که او بهادر یست از بهادران ڈي سنط لوئز و در بعض
زمان پیشین کپطان توپخانه بود و حالا بسوي پانڈیچیري میرود؛ سپهدار
جنود فرنگستاني حیدر علي خان که جرّاح مسطور از وي دریوزه یاریگري
نموده بود سخنان او را بقبول تلقّي نمود و وجه قبولیت این بود که
سرکردهٔ کارخانه فرانسیس در کالیکوت سفارش او کرده بود بسوي
آنمنصبدار و در اخیر اخبار فرنگستان که بدو فرستاده این کلمات
درافزوده بود که این اخبار تصدیق نمودني است که بوسیله مردي معتمد
علیه بمن رسیده است دیافته ام از دست م لي شیو یلیئر ڈي کریسط
که همراه کاروان از فرنگستان تازه رسیده و عازم پانڈیچیر یست
این سپهدار بخواندن این سفارش هیچ شک درباره نیکو صفات
شیو یلیئر در دل خود راه نداد چه صلیبي دال بر تقاوت و طهارتش بود
بي باکانه بگردن آویخته؛ بدین دروغ راستي نما سپهدار مذکور او را باکمال
گرم جوشي پذیرفتاري نمود و پیش نواب حیدر علي خان حاضر

گردانید نواب فلک جناب ویرا بسرداري قشوني از سپاهیان بمشاهرهٔ معقول ممتاز فرمود؛ وچون این مرد سیّاح یکسر تهیدست بود وباخود چیزي نداشت سپهدار موصوف چیزهائیکه ناگزیر مردم ذي عزّت باشد بدو ارزاني نمود؛ واو بعوض نوازشهای گوناگون چنان غدّاري وناهنجاري نمود که در عرصهٔ سه ماه از تمامي خدمات خود معزول گردانیده شد؛ چون کارش بحالت دریوزه گري گرائیده او اعتماد برشیوه خود که جرّاحي باشد نموده درخواست اجازت نمود تا اساس طبابت گرد خود برچیند این درخواست بوسیله جرّاح سرکار حیدري که سابقا در رجمنط موشیر لالي بادي نسبت خواجه تاشي داشت بحضور نواب والاجناب صورت پذیرائي گرفت اکنون سیّاح مذکور از گریبان طبابت سر برآورده خود را شیویلیئر دي کریط یا بهادري از بهادران مسیح بذریعه آن صلیب که از براي او دستاویز هرگونه مقصود بود مشهور ساخت؛ حقیقت این است که صلیب مزبور از آن سنطلوئز بوده که یک جانب آن که بران شمشیر وتاج لارل میباشد (وآن نام درختي است که برگش همیشه سرسبزمي باشد وبرسبیل جائزه کلاهي از ان تربیت داده بفیروزمندان وبهادران مي بخشند تا دلیل باشد برینکه نام بلندشان پاینده خواهد بود) هنوز سالم بود ولیکن جانب دیگر که بران نقش ونگار سنطلوئزمي باشد محو ساخته وخود بجای آن صلیبي برنگاشته تقریر

میکرد که من این صلیب را بدینمط خاص در پرتگال ساخته ام تا آنرا نمایش فرانسیسی داده باشم منصبداران فرانسیس اورا نهی کردند تا آن صلیب را نپوشد؛ سخن مختصر بواسطه یکی از انواع شیّادی عادیش آخرکار بزندان فرستاده و بعد چندی بذریعه همکارش ازان رهائي واجازت داده شد تا بسواحل شرقي در رفاقت منصبداران انگریزي که ماذون شده بودند تا بمدراس مراجعت نمایند ارتحال نماید؛

چون سیّاح مذکور زبان انگریزي را نیکو میگفت در انجا متصدّي آن شد که خودرا مشمول الطاف ... گرداند بوسیله وانمایش آن سلسله روایات بزرگواري وکارگزاري گذشته خویش که آن را آنمرد شریف باور کرد پس ازان سیّاح بدو گفت که تمامي فرنگستانیان که در ملازمت حیدرعلي خان می باشند جزو اعظم لشکر او وجود ایشانست و از نوکري او خاصه منصبداران کارفرماي بغایت دلگرفته و بیزار اند؛ اگر دیوان دولت انگریزیه مدراسیه مرا چاکري قبول کند عهد میکنم که همه را بران خواهم آورد که حیدرعلي خان را گذاشته کناره گیرند و در اتمام رسانیدن این مهم جرّاح سرکار حیدري که دوست منست هرگونه یاري خواهد کرد؛ منصبدار انگریزي بشنیدن این نوع سخن که دلالت داشت بروارهانیدن دولت مدراسیه ازان حمایت وحراست

نامردانه که درینروزها بعمل آورده بود سیّاح را بحضور کرنیل کال سرکرده انجنیران که در دیوان مدراس مکنت و اقتدار گرانمایه داشت آورد؛
کرنیل کال که مانند دیگر فرنگستانیان متعصّب بدینمعنی وثوق میداشت که امیران هندوستان بدون یاریگری فرنگستانیان مصدر امری گرانمایه یا فتحی بلند پایه نمی توانند گشت بمنصوبه پیش کرده سیّاح بغایت شادمان گردید واورا بطریق پیشکشی غریب پیش گورنر مدراس ونواب محمد علي خان آورد؛ وایشان اورا بمثابه فرشته رحمت وارهاننده از گوناگون بلاو نقمت برشمردند؛ این چنین سیّاح شیادما که ازحالت جرّاحي مختصر که در معسکر حیدري داشت بدر رانده شده بودناگهان خودرا در سلک دوستان ومعتمدان گورنر مدراس ومحمد علي خان منظوم گردانید چنانچه بضیافتهای پرتکلف وهدایای گرانبها اختصاص داده شد، اگرچه درعین اینحالت هدف سهام طعن وملام بعضی از انگریزان بوده که اورا ازان عزّت واعتبار که بوسیله شید وخدیعت خود خاصه در هندوستان پیدا ساخته بود می دانست درانزمان که کارگزاران دولت مدراسیه در پیش بردن منصوبه بربسته خویش تفکّر وتامّلها داشتند که چگونه آنرا بکار درآرند قدیم منصبداری فرانسیسي ازجنود کنپني فرانسیس درانجا رسید، وچنان وانمود که ازقبل آن کنپني بروجیفی رفته اکنون آمده است

ومیخواهد تا در سلک چاکران انگریزی منسلک گردیده
بر مدافعه و شکست حیدر علي خان همت برگمارد مقصدی که سیّاح
جرّاح مطمح نظر داشت برو وا نموده شد ، او در جسارت نمودن
بر اتمام این کار دشوار و ا ایستادی نکرد چنانچه درخواستش رقم
قبول یافت و چنان وعده کرده شد که او را منصب جلیل لفطننط
کرنیل داده خواهد شد بران سپاهیان که از نزد حیدر علي خان گریخته
خواهند آمد ، از بهر اظهار توثیق اعتماد دولت مدراسیه بر آن منصبدار
صنادیق و خواسته های گرانمایه او بخانه گورنر برده شد چنانچه گورنر
آنهمه آشیا را در حجرهٔ خاص خود نگاه داشت و تا حیدر علي خان ازین
سازش هیچگونه بوئی نبرد جاسوس نو به پانډیچیري رفت
و در انجا از بهر وثوق تمامي آشنایانش چنان اظهار کرد که من عزیمت
ملازمت حیدر علي خان میدارم ، چنانچه چندین منصبداران و نوجوانان
گفتند که ما نیز همراه شما خواهم رفت او درین خصوص هوشیاري را
کار فرمود که نامهای این جماعه در فردي برنگاشته بگورنر مدراس
فرستاد و خودش پانډیچیري را گذاشت و او مي پنداشت که
شکایت نامه گورنر انگریزي به پانډیچیري خواهد رسید چنانچه
گورنر فرانسیس برسیدن این شکایت نامه آنجماعه را
که فرد اسامي ایشان فرستاده شده بود بنزد خود طلبید و از
ایشان عهد گرفت برانیکه بي اجازت او از پانډیچیري نروند ، جاسوس

مسطور که باعلام آن پرداخته بود طي مسافت بآساني مي نمود زيراکه اين کشور
در تصرّف انگريزان بود در عرصهٔ قليل بالشکر گاه کرنيل عود در
حوالي امبور در آمد دو روز درانجا مقام کرد و چون آن لشکر بعزم
تلاقي با عسکر جنريل اسمته روانه شد او در امبور رفت
و اظهار ساخت که نزد حيدر علي خان ميروم؛ راهبر و چيزهاي
ضروري که او درخواست کرد همه مهيّا کرده شد تا آنکه پيش
حيدر علي خان در رسيد و سپهدار جيش فرنگستاني که در معسکر
حيدري بود بهواخواهي او در آمد؛ و وصول اورا از اتّفاقات حسنه
برشمرد، و دلشاد گرديد که اورا رفيقي شفيق بدست آمد بنا بران
در پيش کردن هرگونه آثار دوستي و حرمت او قاصر نگرديد؛
جاسوس مذکور در اوّل وهله چنان وانمود که پيشکشهاي سرلشکر
موصوف را باشکر و سپاس دلي پذيرفت و ليکن بعد چندي
بملازمت رضا علي خان که اورا از دير باز مي شناخت و پاس اهل
خاندانش غايت اعتماد برو ميداشت بشتافت؛ رضا علي خان
اورا پيش حيدر علي خان برد؛ وليکن نواب والا فطرت اگرچه
سپاهي فرانسيس را همواره با دلخوشي تمام متلقّي مي گرديد با وي
آنچنان اظهار بد دماغي نمود که حاضران ازان استعجاب کردند،
زيراکه مير مخدوم علي خان اورا در سرکردگي سواران فرانسيس
هنگاميکه او سپاه را از چنجي به پانديچيري ميکشيد ديده بود

و بتوفیق تمام بددلي و نامردي او را خاطرنشین نواب بهادر ساخته ، بنابران این معني از حیز قیاس بیرون بود که کسی نواب را بر ان آوردی که او را باکرام و دلجوئي پذیرفتاري نماید از رهگذر وثوقی که او بر درایت میر مخدوم علي خان داشت ؛ بدین سبب جاسوس مذکور بمرتبه منصبداري آن رساله هزاران که دران زمان از وجود کپطان خالي بود بر داشته نشد چون زنهار در مخیله سپهدار موصوف صورت نمیگرفت که مردی اهل خانواده و عزت ، خداوند ذمیمه جبن و نامردي تواند بود ، چنان پنداشت که مگر مخدوم علي خان بی وجهی موجه او را از نظر نواب حیدر علي خان ساقط گردانیده است پس از آمدن او بچندروز جنگ ترناملي صورت گرفت و منصبداران رساله های سواران باجازت سپهدار خود که بفرمانفرمائي توپ خانه اشتغال میداشت خواستند تا جاسوس مذکور را بسرکردگي خود در هنگام جنگ بردارند ؛ او ازین کار سر برتافته همواره عقب نواب حیدر علي خان می ماند نواب درین زمان او را بر اسپ یکی از جماعه هزاران سوار دیده فرمود تا او را بدل آن اسپی دیگر از آن یکی از جماعت پنداره که حالي کشته شده بود بدهند و این خفتي عظیم بود که بنسبت او بعمل آمد ؛ هنگامیکه لشکر حیدري از سنگومن روانه شد تا در میان کبیرپیتن و وانمباري رحل اقامت اندازد بسبب طغیاني رود پالر

سپهدار حیدری درنگ نمود درینزمان نواب بهادر خبر هنگامهٔ که درمیان هزاران و دّرّاگونان پدید آمده بود اورا فرستاد تفصیل این اجمال آنکه این هر دو جماعه از گرفتن مشاهره که بر حسب معمول بدیشان داده میشد سر بر تافتند و براین معنی اصرار کردند که بجای سکّهٔ زرّین سکّهٔ سیمین داده شود زیرا که درینصورت دو و نیم روپیه دریکماه بدیشان عائد میگردید و چون ازینگونه هنگامه پیش ازین گاهی صورت نگرفته بود سپهدار مذکور جهت فهمانیدن ایشان واقعه جنگ پسین راکه ایشان عنقریب باخته بودند دستاویز توبیخ و سرزنش خود ساخته چنین گفت همانا جای شرمساریست که درباره پذیرفتن مزد راه قدح می پویید و درباره پیداکردن استحقاق آن نمیکوشید؛ چنانچه ایشان ازین سخن رنجیده شده شامگاه همان روز بـاهیئت مجموعی بایراق و شمشیرهای خود بمعسکر رام چند مرهتّه رفته درخواست خدمت نمودند بشنیدن خبر ارتحال ایشان سپهدار موصوف باجماعه سپاهیان تنادر بدنبال ایشان برشتافته رام چند که از ناخوشی نواب حیدر دل احتراز لازم می شمرد فرمان داد تا ایشان لشکرگاه اورا واگذارند؛ پس ایشان خودرا از انسو مانده و ازینسو رانده یافته منتظر ورود سپهدار مذکور ماندند و آنگاه بفرمان او اسلحه خودرا بر زمین تسلیم پیش

او نهادند و او چند روز ایشانرا مقیّد داشته باز بحال نمود، و این امر بفرمان نواب عطاپاش خطاپوش صورت گرفت؛ منهیان از دیلور بحیدر علی خان و از سنطاس بسپهدار موصوف خبر آوردند که انگریزان بنای نوعی از خیانت و غدر نهاده اند و فرار جمعی از فرنگستانیان که در لشکر حیدری اند مطمح نظر ایشان است. بمجرّد شنیدن این خبر در مخیّله سپهدار موصوف گذشت که ازین به تدبیری نیست که تمامی سپاه فرنگستانی را پیش خود خوانده بصلیب مسیح و کتاب پاک ایشانرا سوگند دهد تا به دیانت و راستی بچاکری حیدری پردازند و هر خبر که برخلاف مصالح نواب بهادر و سپهدار مزبور بشنوند اعلام نمایند و زنهار بر واگذاشتن چاکریش جسارت نکنند بدون آنکه ازو نخست استجازت نموده باشند،

انگریزی جاسوس در معسکر حیدری عمده یاری درین روزگار یافت و آن جرّاح سرکار حیدری و دوستدار شیو یا بیمُردَی کریسط بود زیرا که این مرد هنگامه دوست آرامش دشمن باقتضای طبیعت میلانی داشت بر کارهای پرخطر و بدل می خواست که خود را زبان زد جمهور ساخته باشد؛ چنانچه اینمرد بکارگزاران دولت مدراسیه پیغام فرستاد که او بر تقدیر تعئین عهده سرجیئن میجر بدو ارتکاب هرگونه مهم خواهد نمود، ولیکن چون برحسب این بندش یا سازش

نمی توانست که بر سپاهیان که حالی سوگند خورده اند زور آرد یا اجبار بر ترک ملازمت حیدری نماید، صورت حال بمدراس برنگاشت؛ و از احوال کار خود اخبار نمود که این معنی اکنون ناگزیر پنداشته می شود که چند پادری بنام جیسیوط که حالی در معسکر حیدر علی خان می باشند در سرانجام نمودن این کار با ما یار گردند؛ و همانا این خود قرین مصلحت خواهد بود که مکتوبی از نزد گورنر پاندیچیری به پادریان فرستاده شود که دران اشارت باشد برینکه این حضرات مردم فرانسیس را فهمانیده برآن آرند تا نوکری حیدر علی خان را واگذارند و از میان معسکر انگریزان و ممالک ایشان متوجه پاندیچیری شوند و برایت و سپاه خود شان ملحق گردند؛

اکنون حال این پادریان دیانت توأمان باید شنید که چون ایشان یکسر وظیفه خوار انگریزان بودند و هیچگونه معاشی یا قوتی در هندوستان جز آنکه انگریزان بدیشان بخوشی خاطر بدهند نداشتند، خود را مقیّد این معنی پنداشتند که بدان تعلیمات و احکام که بدیشان فرستاده شده نیکو اشتغال ورزند؛ درین میان خطی بدروغ ساخته از گورنر پاندیچیری درباره عدم مزاحمت آمد شد چاکران ایشان بسوی خانه های شان در بلده سط جارج به حیدر علی خان رسید چنانچه پروانهٔ درباب عدم مزاحمت مذکور از سرکار حیدری بپادریان داده شد و بدینوسیله ایشان وکیل انگریزان شدند در فرستادن

رسل و رسائل انگریزان بسوی جاسوسان شان و در همین اثنا فرصتی شایسته می جستند تا فرمان انگریزان را بجا آورده باشند ایشان پنهانی آن مکتوب بدروغ ساخته گورنر پاندیچیری را بسپاهیان فرنگستانی از بهر باز گردیدن وانمودند و گفتند که ایشان منع کرده شده اند که آنرا بسپهدار وانمایند بلکه گورنر بما فرستاده است تا سپهبانرا بران آریم که ایشان چاکری امیر محمد یانرا واگذارند؛ و چون این حضرات از ائمّهٔ دین بودند بسپاهیان وانمودند که حلف و سوگند ایشان درخصوص مرد بی دین هیچ وقعی ندارد و زنهار بنقض آن ایشان عند الله مواخذ نخواهند گردید؛ درباره وانمودن پادریان اینگونه مکتوب بسپاهیان فرنگستانی زنهار در حیّز امکان کسی نیست که انکار کند زیرا که شهرت این امر جهانگیر است و بسیار کسان که حالی در پارس دار الملک فرانس می باشند بگواهی توثیق آن میتوانند نمود و درین معنی شکی نیست که مکتوب مذکور مُفتعل یا ساخته بود زیرا که گورنر پاندیچیری هیچ باعثه یا حجّت بران نداشت که آنرا از سپهدار فرانسیسی پوشیدی زیرا که آنسپهدار چندین خط از گورنر موصوف نوشته دست خودش نزد خود داشت که هرگونه شبهه جعل یا ساختگی بدان ازاله می توانست نمود؛ الغرض پادریان جیسیوط درین معامله بخدمتگزاری انگریزان پرداختند و سه پادری پرطکیشان همراه

کارخانه دار انگریزي که با پیغام آشتي وصلح بمدراس میرفت
روانه ساخته شدند؛ هنگامیکه پیشوایان پرطکیش در دیاور رسیدند
و پادریان جیسیوط آن خطوط را بجنریل اسمته وگورنر آنمقام
دادند ایشان خیلي متحیّر شدند ازین که آن ائمّه دین بدینگونه رسالت
اشتغال ورزیده اند خاصه بدریافتن اینکه آن معامله اتّفاقی نبود
بلکه قدیمي وگرانمایه؛ پادریان جیسیوط این واقعه را ترسان
ولرزان بیان میکردند و میگفتند که ایشان درین امر بی گناه اند
وزنهار ازان سازش که بررغم آن امیر که ایشان زیربار گران
احسان اویند بعمل آورده شده خبر ندارند؛ الحق حیدرعلي خان هنگام
روانگي ایشان بطریق خرج راه بهریک سه صد روپیه عنایت
کرده بود؛ واگر خواسته بودي در دست قدرت او بود که
ایشانرا بدان سیاست وتعذیب معذّب گردانیدی
که این ناکسان سزاوار آن بودند؛

چون حیدرعلي خان به کبیر پیتّن مراجعت نمود جنریل اسمته
وانمبارّي را که سپاه حامي نداشت بتصرّف خود درآورد، ولیکن
از رهگذر انتظاری که از بهر فرارسیدن ساز وسامان جنگي واذوقه
که از راه دوري آمد میکشید نتوانست که بتعاقب حیدرعلي خان
پردازد، ودشواري فراهم ساختن چارپایان بارکش وگردون بدان
مثابه بود که او را ضرورت افتاد که پاره از لشکر خود از برای

آوردن رسد پیش فرستد، علت تاخیر در کار و بار جنریل اسمتهازدست رفتن همگي ساز و سامان جنگي واذوقه وذخیره لشکري بود که در انبور بتصرف حیدر علي خان درآمد ؛

اکنون دولت مدراسیه برحسب وعده خود جمعیتي از سوار وپیاده نگاهداشت و بنام سپاه اجنبي ملقب ساخته زمام سرکردگي آن بدست جاسوس فرانسیسي که در معسکر حیدر علي بود سپرد وشیویلیئر دي کریسطرا داروغه آن ساخت ؛ واز بهر اختصار این روایت نفرت زا درین مقام گفته مي شود که کار این سپاه نو نگاه داشته برحسب خدایع پنهاني شیویلیئر نهمین از بهر ایذای حیدر علي خان بلکه از بهر کشتن نواب موصوف بکار برده بود بکجا انجامید، مطمح نظر آنمسکینان در عین افزایش آن جمعیت یکسر برباد رفت آنانکه بسوی پاندیچیري یا دیگر مقام از بهر نگاه داشتن مردم رفته بودند راز ایشان فاش گشت و همگي سواران نو بسوی پاندیچیري گریختند یا بحیدر علي خان ملتجي شدند وحیدر علي خان اسپهای ایشانرا که آورده بودند بقیمت بخرید اگرچه آنرا از نزد نواب خطا بخش دزدیده بودند سرگروه سیه بخت این سپاه اجنبي برحسب کردارهای خود از صاحبان انگریز که از بهر خدمتشان دست از همگي امانت و دیانت شسته بود در محکمه لشکر انگریزي بسیاست رسید که جبانست وبددل وناشایسته سرلشکري

چنانچه او را از لشکر بیرون راندند و شیو پالیسر که محرّک این سلسله ناهنجاری شده بود مبتلای بند و زندان گردید؛ حینیکه نظام علي خان (چنانچه بالا گفته شد) از حیدر علي خان جدا شده متوجّه کرپه گردید دیوان مدار المهام دولتش رکن الدوله بنواب محمد علي خان که باوی قرابت برادري داشت برنگاشت که من بجد و جهد تمام نظام علي خان را بران آوردم که از حیدر علي خان مفارقت گزید واگر آن برادر و جماعه انگریزان درخواسته باشند من بعنوان سفیر مختار بمدراس می آیم تا در انجا حسب دلخواه شما عهد و میثاق بسته شود؛

بمجرد شنیدن این پیغام مسرّت اتّسام گورنر واهل کونسل بزودي باعلام آرزوی خویش بدیدنش در شهر خود پرداختند؛ چنانچه رکن الدوله ورام چندر سردار مرهته که یکی از معتمدان نواب نظام الدوله بود باکمال شان و شکوه روانه مدراس و در انجا باغایت تمکین و احتشام پذیرفته شدند و هر روز بوانمودن عجایب جدید فرنگ مسرور و باهدای تحایف گرانمایه مخصوص گردانیده؛ اکنون وکیلان بالند پایه عهد نامه را که متضمن بود برقایم و راسخ گردانیدن نظام علي خان محمد علي خان را بر نوّابي آرکات و مالکیت هر بوم و برکه او میدارد بدستخط خویش موکّد ساختند نیز از طرف نظام علي خان سرکارات

چهارگانه شمالي سلیپتن و آنشهر بزرگ خودش را برانگریزان بطریق عطیه مقرر ساختند ؛

سپس دو تا کونسلي از مدراس بحیدرآباد پیش نظام علي خان بعهده سفارت روانه کرده شدند و نظام علي خان ایشان را باکمال اعزاز و اکرام مصحوب هدایای ثمین و تحایف گرانبها از بهر خودشان و از بهر گورنر مدراس رخصت فرمود ؛

موراررا و سردار مرهته خداوند خطه کوچک آن طرف سرا باجمعیت دو هزار و پانصد سوار و سه هزار پیاده بحالت شکسته بسته بمعسکر انگریزي پیوست زیرا که انگریزان درین روزگار از هرجا کمک و معونت استدعا کرده بودند ؛



سعي نمودن جنریل اسمته بمصالحه کردن با حیدرعلیخان و ناکام گردیدنش دران ؛

جنریل اسمته که از چگونگي مملکت و کیفیت جنگ حیدرعلي خان نیکو آگاه بود بسیار کوشید تا کونسلیان مدراس را بران آرد که پیغام صلح حیدرعلي خان را بقبول متلقي گردند ؛ اما ثمري نبخشید بنابران بر ارباب کونسل چنان وانمود که راي من درین خصوص اقتضاي آن میکند که بجاي تلف کردن اوقات در محاصره قلاع در تعاقب و تنگ فشردن افواج حیدري تا توان باید کوشید

اگر او قصد مقابله نکنند وکناره گیرد درانصورت بعضی از قلاع نامي او محاصره کرده شود چنانچه شهر بنگلور دار الملک صوبهٔ خوش وخرم درخور آنست که بر محاصره اش همت برگماشته شود ولیکن کارگزاران دولت مدراس براین معني تصمیم نمودند که تمامت بوم وبر را که بیرونسوی گهاتهایا سلسله جبال بزرگ است تسخیر باید نمود؛ بنابران بجنریل مذکور بجد فرمودند تا لشکر خودرا دو بهره کند یک بهره را بسرکردگی کرنیل عود واگذارد تا او بمحاصره و تسخیر تمامي قلاع که درمیان اودیه واقع است پردازد وبهره دیگر خودش حیدر علي خان را مشغول جنگ وجدال دارد؛

جنریل اسمتھ بدین فرمان کاربند شد وآنچه مطمح نظر او بود بوجه احسن سرانجام پذیرفت کرنیل عود بسیاري از مواضع را بتصرف خود درآورد ازینرو که حارسان اکثراین مواضع از آداب حرب وضرب بهره نداشتند وازین جهت که جهازات حیدري درانزمان در ملک گوئه اقامت داشت دست تطاول ایشان ازان کوتاه ماند وقوع این فتوحات سرمایهٔ غایت نازش وبرخود بالي گورنر وکونسلیان مدراس گردید خاصه هنگامیکه گوشگزار ایشان گشت که هشت هزار مردم جنگي جهازي از بنبئي در منگلور فرود آمده آن مکان نامدار را تسخیر نموده اند و سه صد ضرب توپ در انجا یافته شد؛ سرکرده این لشکر چنان انهانمود که اکنون هرچه زود تر او میخواهد

که لشکر بر سر حیدر نگر کشد زیرا که او میداند که هیچ چیز سنگ راه او نخواهد گردید و آنرا مسخر خواهد ساخت و بیشمار خزائن و دفائن حیدری که در انجا ذخیره کرده شده است بدست خواهد آورد؛ این خبر فرحت اثر بذریعه یکصد و یک شلّک از قلعه سنط جارج گوشگزار خلایق نموده و روایت تسخیر منگلور در معمورات فرنگستانی در هندوستان و دیگر بلاد و دیار بمعرض اعلام و اشتهار درآورده شد؛



اعداد حیدر علي خان از بهر مدافعه جیش بنبئي و تهیّه انگریزان درین زمان بر استخلاص بنگلور؛

چون خبر فرود آمدن جیش انگریزي به منگلور بحیدر علي خان بفور رسیده بود بنابران بحکم ضرورت بزودي در صدد مدافعه این لشکر گردید زیرا که مرکزي بهره ممالکت کنرَه که عنقریب در قبضهٔ تصرّف حیدري درآمده و از رهگذر وضع خاص کوهستانیش که از دستبرد اعادي محروس پنداشته شده در حمایت و حراست آن تمامتر اهتمام نرفته بود بنابران بدان افواج که در بنگلور و سرا و سریرنگپتن اقامت داشت فرمان میرسد که بر جناح استعجال بصوب کنرَه نهضت نماید و جناب طیپو سلطان بسرکردگي سه هزار سوار خونخوار بطریق هراول پیشتر می شتابد حیدر علي خان

بهادر خودش با سه هزار نفر از تناوران و بهره از توپخانه و قریب دوازده هزار سواران گزیده اش روانه آنصوب گردید و بقیه افواج را بسپهسالاري مخدوم علي خان باز پس گذاشته بدو فرمان داد که هردو لشکر انگریزي را در تشویش و پریشاني میداشته باشد تا تیزتگي ایشان بکندپائي گراید ولیکن زنهار خود را عرضه اخطار جنگ نکنند ؛ جنریل اسمته بمجرد استماع خبر روانگي حیدر علي خان پیغام محاصره نمودن بنگلور بکونسل مدراس فرستاد و چون ایشان سرمست باده فتوح منگلور بودند پیغام او را قبول نمودند ؛ ولیکن ازینرو که تسخیر منگلور را از مهمات گرانمایه مي شمردند بنابران عزیمت نموده شد که کرنیل کال سرکرده انجنیران در سربراه کاري این مهم کوشد ؛ و تا او زیر فرمان جنریل اسمته بوده باشد دران لشکر بناي کنگاشي نهاده شود که ارکان مقوم آن این سه رکن رکین باشند نواب محمد علي خان و کرنیل کال و سطرماکس و این دو پسین از کونسلیان مدراس بودند و با جنریل اسمته تمامي امور وابسته این مهم را فیصل میکردند ؛ و از بهر احتیاط درینباب که اینچنین اصحاب جلیل القدر در آنچنان مهم گرانمایه نسبت بدولت انگریزیه مورد غم و غصه از جهت عدم فیروزي یا ناکامي نگردند در تهیه ساز و سامان قلعه کشائي اهتمام تمام بکار رفته چنانچه شانزده خمپاره یا غباره و سي و سه توپ کلان و پنجاه ضرب

کوچک و دیگر چیزهای وابسته جنگ همراه ایشان نموده شد؛ وچون این آلات جنگی را مسافت هشتاد فرسنگ بایستی قطع کرد تا به بنگلور برسند و دستیاب نمودن نرگاوان بارکش دشوار چندین منازل مقرّر کرده شد که دران انتظار نموده شود تا آنزمان که همگی اسباب محاصره مهیّا و آراسته گردد؛



بدغل برگرفتن جنریل اسمتهه بعض قلاع حیدری ومسترد گردانیدن مخدوم صاحب آنرا بهمان گونه دغل؛

جنریل اسمتهه متصدّي این معني گردید تا چندین قلاع را که دراثنای راه بود مسخر نموده راه را بهر رسد از خار و خاشاک مصفّا سازد؛ یک قلعه را ازین قلاع جنریل اسمتهه بعیّاري و دغل برگرفته تفصیلش اینکه جاسوسان جنریل موصوف هرکارهٔ میر مخدوم علیخانرا گرفتار کردند که مکتوبي بقلعه دار آنجا مي برد متضمّن اینکه آخر شب کمک پانصد سپاهي بدو خواهد رسید واورا پرمحتاط باید بود که آنمکان در معرض اخطار محاصره است چنانچه جنریل آن مکتوب را بجنسه بدست هرکاره خودش که از خصوصیات لشکر حیدري نیکو آگاه بود واسپرد تا بدان قلعه دار رساند و زباني خاطرنشین او کند که کمک حالي میرسد و در اواخر شب جماعتي از لشکر انگریزي بدانجا رسیده قلعه را بتصرف خود درآوردند؛

چون مخدوم علي خان ازین روداد عیارانه آگاه شد پس از چند روز از همان پیمانه بر حریف پیمود که او بروی پیموده بود؛ یعني او سواران هندوستاني را که در میان شان چندین کس برخت وساب کبود مانند ڈراگونان انگریزي ملبس بودند فرمان داد تا خودرا درمید انگاه آن قلعه وانمایند؛ و یکی از ایشان نزد سردار آنمکان فرستاده شد تا بزبان فصیح انگریزي بدو وانماید که جمعیتی گران از سواران حیدري بتعاقب شان سخت پرداخته بودند بناچار ایشان گریخته تا سواد این مکان رسیده اند و سرکردهٔ رساله مرا پیش شما فرستاده بالتماس اینکه دروازه قلعه را مفتوح دارید تا ایشان بسلامت بقلعه درآیند؛ و چون این رسول یکی از ڈراگونان انگریزي بود که با اسپ خود از نزد ایشان کناره گرفته ملحق افواج حیدري شده هیچ بدگماني ازان برنخاست؛ و همانزمان جمعیت کلان از سواران در رسید و رسالهٔ ساختهٔ انگریزي شتابان رفته یک دروازه قلعه را که مفتوح بود متصرف گردید و تمامي سواران را اندرون قلعه راه داد؛

کرنیل عود برحسب تعلیم اصحاب کونسل چندین قلعه را محاصره نمود ولیکن در آخر از رهگذر قلت سپاه کارش بتشویش وتحیر کشید بنابران بکونسل مدراس از بهر کمک جدید برنگاشت؛ و به محاصره دارماپوري اشتغال ورزید و قلعه دار آن

مردی بود دلیر بنام پاینده خان در حمایت قلعه نیکو کوشید و زنهار
بابر داشتن علم سپید که نشان استیمان است تا آنزمان
که دیوار شگافته و خندق انباشته نشده بود جسارت ننمود
وکیلان او نزد کرنیل عود رفته بودند او بدیشان هیچ شرط دیگر پیش
نکرد بجز اینکه قلعه را وا سپارند؛ چون وکیلان مجاز نبودند که برد و قبول
چیزی بدون استرضای قلعه دار اقدام نمایند بسوی قلعه مراجعت
نمودند و در آنزمان اکثر سپاهیان نگاهبان قلعه بر دیوارها و رخنهای
حصار منتظر بودند چون ایشان را دیدند همگی شان بر ایشان
هجوم آوردند تا دریابند که چه خبر آورده اند در همانزمان سپاه انگریزی
از خندق بر جسته در رخنهای حصار برآمدند و عقب ایشان دیگر
مردم رسیدند و تمامی سپاهیان محافظ و قلعه دار و پسرش
و دیگر منصبداران را به تیغ بیدریغ کشتند همین دوازده تن از
توپچیان فرانسیسی بسفارش افیسران انگریزی جان بسلامت
بردند این یورش درانزمان صورت گرفت که نشان سپید
در رخنه حصار بود درینجا روایتیست که لشکریان کرنیل عود بسیار
آشفته شده بودند که در هیچ جا ازین مواضع مفتوحه اموال غنیمت
بدست ایشان نیفتاده زیرا که حیدر علی خان ساکنان قلعجات را
فرمان داده بود تا آنرا واگذارند و تمامی خواسته های شان با خود ببرند
و همچنین با پاینده خان قلعه دار فرمان رفته بود که سپاهیان بجز رخت

ضروري پوشيدني باخود ندارند ونيز ميفرمود كه چون فرنگستانيان بطمع غارت جنگ ميكنند نميخواهم كه ايشان بركام دل خود فيروز گردند؛ اين معني بآساني ميتوان دريافت كه كرنيل عود و ديگر منصبداران چرا سپاهيان خود را ازين سنگدلانه قتل و خونريزي منع نكردند زيراكه اين يورش بدون فرمان ايشان صورت گرفته بود؛ از بهر انتقام ستمديدگان دارماپوري پس از چندي مخدوم علي خان بقتل عام جماعتي از سپاهيان انگريزي در ميدان ويلور فرمان داد؛ وحيدر علي خان آنچنان كينه وعداوت سخت نسبت بكرنيل عود در دل جاداد كه ميخواست بتخصيص بر جيش او حمله آرد ودام فريب براهش درچيند الحق اگر آن سپهدار در بند كمندش مي افتاد احتمال قوي بود كه از دست آن انتقام كش مبتلاي سخت سياست ميگرديد؛

پس از تسخير دارماپوري كرنيل عود افواج خود را برحسب فرماني كه از ديوان مدراس بدو رسيده باجنود جنريل اسمتهه ملحق گردانيد آن سپهسالار پس از حراست وحمايت طريق رسد بسوي بنگلور نهضت نمود وچندين دژ وقلاع قريبه را برگرفت ازانميان كولار وهسكوته بود وبدان نظر كه هسكوته را ذخيره گاه از بهر محاصره مقصود سازد در تحصين وتوثيق آن نيكو كوشيد؛

رسیدن وکلای سکان دیونهلي پیش جنریل اسمتهه ازبهر طلبیدن خط امان وسلوك جوانمردانه آن سپهسالار بدیشان وشاد گردیدن حیدرعلي خان باستماع آن روداد ؛

هنگام رسیدن جنریل اسمته به هسکوته وکلای سکان دیونهلي بنزدیک او آمدند و مبالغی خطیر بطریق خراج پیشکش او ساختند و گفتند که این قصبه وقلعه مولد حیدرعلي خان است و بشرف میلاد نواب فرخنده نهاد مفتخر و ازین رهگذر آن بقاع و دیار بگوناگون عنایات و دستوریها ازان امیر دولتیار اختصاص داده شده ، جنریل بپاسخ ایشان گفت که من بتقدیم مراسم اعزاز و اکرام مسقط الراس آنچنان رئیس مبارک اساس بطیب خاطر اولا میکوشم تا دیگران درین کار بمن اقتدا نمایند ، چنانچه خط امان که پشت پناه آن قصبه و اعمال باشد بدیشان بخشید و زر پیشکش که ایشان آورده بودند بدیشان انعام فرمود و بتاکید فرمان داد تا هیچ متنفسی از لشکریانش بدون اجازت دران مکان نرود ؛

این سلوک جوانمردانه که از جنریل اسمتهه بوقوع آمد آن وقعت و عزت را که در دل حیدرعلي خان نسبت باو از دیرباز بود دوبالا گردانید ؛ چنانچه در شکرانه این دو تا راس اسپ خاصه مع زین مرصع بدو فرستاد و دریوزه قبول ازو نمود ؛

سپہسالار افواج بمبئي پس از تسخير منگلور چنان تصور نمود که
اکنون از براي او هيچ چيزي باقي نمانده است جز اينکه بجيدرنگر کوچ
کند و آنرا بتصرف خود درآرد چنانچه اين معني باعلام کونسل
مدراس پرداخته بود و اگرچه مردم بدو گفتند که ازينجا تا بجيدرنگر
شصت فرسنگ راه است و اين راه دران بوم و بر ميگذرد که
يکسر جنگلستان پر از درختان متشاجر و کوهستان و انهار است
خاصه تقرب بجيدرنگر عقبات دشوارگذار بسيار دارد با اين همه
درعزيمت او فسخي پيدا نيامد و در اعداد ساز و سامان آن مهم
سرگرم ماند و لشکرش دران زمان مضرب خيام خود بيرون
دروازهاي منگلور داشت ؛



گرم وگيرا فرا رسيدن طيپو سلطان وشکستن جيش اعادي
بيخبر و باسيري گرفتن اکثري از ايشان و آمدن حيدرعلي
خان شامگاه روز فيروزي و در برمهر گرفتن فرزند کامگار
وسرشك شادي فرو ريختن از چشم گهربار برسم نثار ؛

طيپو سلطان بدان جوش و خروش که نوجوانان پردل در راه تحصيل
نام بلندمي دارند از بنگلور بشتافت و بزودي در سرزمين کنره
رسيد ، ساکنانش که مبتلاي فزع و بيم از تقرب غنيم بودند
بقدوم فرزند ارجمند فرمان فرماي خويش باغايت اعتماد و وثوق

که ورودش سبب نجاح دامان از هرگونه بلا و تاوان خواهد بود پیشش دویدند؛ از علالا و اظهار بشاشت خلایق آنشهزاده را عرق حمیّت آنچنان در جنبش آمد که بصوب منگلوربی درنگ روان گردید و تمامي جنود حیدري را که از همه اقطار ممالکت فراهم آمده واو آنرا در اثنای راه یافته بود فرمان داد که در عقب وی بشتابند سلطان موصوف بسرعت تمام روبروی معسکر انگریزي رسید و بلشکریان انگریزي سهمزده و هراسان گردیدند و در میان ایشان هنگامهٔ پیدا گردید و سلطان بدون آنکه بیارامد بر اعادي اقدام نموده یتاقداران را بازپس راند و بر لشکر غنیم تاخت آورده تمامتر بشکست و تا دروازه بتعاقب گریختگان پرداخت سوارانش با فراریان در آمیخته داخل شهر گردیدند سه هزار سپاه حیدري حالي فرارسیده دیدند که خیمه های انگریزي یکسر از مردم خالیست درعین شگفت دست بتاراج و غارت کشادند و هرچیز که در معسکر و شهر یافتند یغمار بودند این خرابي و تباهي را شهزاده جایز داشت از بهر سیاست ساکنان شهر که در مقاومت با اعادي نیکو نکوشیده بودند؛ و هزیمت انگریزان درین یساق آنچنان سخت و بزرگ بود که کمتر از اعادي آنقدر فرصت یافتند که بسوی جهازات ازین بلای ناگهان پناه جو گردند و خود جهازیان ازین آفات ناگهان ترسان و لرزان بودند؛ از مشاهده گریز

و فرار اعادي نيران انتقام سپاهيان حيدري فرنگستانيان و هندوستانيان هر دو آنچنان در اشتعال آمد که بزودي بر جهازات سوار شده سه تا مرکب ساز و سامان لشکرکش انگریزان را بکمند تسخیر درآوردند ؛ و بقیة السیف لشکر انگریزي گرفتار شدند یکی ازین اُسارا جنریل لشکر بود دیگر چهل و چار منصبدار و ششصد و سي سوار انگریزي و قریب شش هزار سپاهي هندوستاني باضمیمه اسلحه وآلات و ساز و سامان لشکري ؛
این فتح نامدار که دولت حیدري بدان فیروزمند گردید پس از تسلیم منگلور بهشت روز صورت گرفت باعث هزیمت اینکه تا عرصهٔ یکماه جنریل انگریزي بدان مداخل خاص که تقرّب غنیم ازان محتمل بود منهیان را نفرستاد که از نزدیک رسیدن اعدا آگاهي بخشیدندی ؛
حیدرعلي خان روز وقوع فیروزي شامگاهان در انجا رسید و پرسش سلطان موصوف بزبان اجمال مثل جولیس قیصر بدین سه کلمه رفتم و دیدم و برگرفتم صورت حال را تقریر نمود ؛ میگویند که حیدرعلي خان هنگامیکه فرزند عزیزخود را در بر مهر کشید از غایت نشاط سرشک شادي از دیده بارید ؛

داوري راندن نواب حيدرعلي خان بر تاجران پرطكيش كه باوجود بودن شان از رعاياى نواب اعانت انگريزان نموده بودند ؛

چندين تُجّار از طبقه پرطكيشان كه در منگلور از مدّت مديد مقام داشتند درين عهد جنگ و پرخاش از مشاهده بكام دل فرود آمدن افواج انگريزي از جهاز در خشكي وانتزاع جنريل اسمته وكرنيل عود چندين قلاع ومحال از آن نواب حيدرعلي خان چنان تصور كرده بودند وقرين قياس شمرده كه انگريزان اكثر بهره از ممالك حيدري بر خواهند گرفت ولااقل منگلور در تصرف ايشان خواهد ماند بنا بران ايشان با جنريل انگريزي آنچنان راه موالفت و هواخواهي پيمودند كه از حزم وهوشمندي بمراحل دور باشد وباوي عهد وپيمان كردند كه ايشان در اعداد اذوقه وسامان ضروري لشكر خواهند كوشيد ؛ بمجرد رسيدن اين خبر از بارگاه حيدري باحضار ايشان فرمان رفت تا همراه سركردگان كارخانه پرطكيشان وپيشوايان هر سه طبقه دين مسيحي كه در منگلور بودند نزد او حاضر شوند آنگاه ازان سركردگان وپيشوايان پرسيد كه مسيحيان بچه نوع سياست فرمان مي دهند بر آنچنان مردم كه باوالي وفرمانفرماى خود راه خيانت پيموده بياريگري دشمنانش مي پردازند، ايشان بدون تردد وانمودند كه چنين

جریمه استحقاق قتل دارد ؛ حیدر علي خان جواب داد اینچنین داوري بر ایشان نمي رانم که شریعت ما بدین سختي فرمان نمیدهد ؛ ولیکن چون ایشان بدین هواخواهي وخدمت خود را از طبقه انگریزان پیدا ساخته اند مال وخواسته ایشان از آن انگریزان خواهد بود و خود شان زحمت بند و زندان خواهند کشید تا آنزمان که من با آنقوم مصالحه کنم ؛ حیدر علي خان از پس قضا و داوري وحمایت وحراست منگلور از بهر رفتن بنگلور بزودي خود را آماده گردانید ؛

در اثناي غیبت حیدر علي خان جنریل اسمته فرصت یافته توپخانه وساز وسامان جنگي را دستیاب ساخت ومحمد علي خان و اصحاب کنگاش نیز با ساز وسامان موفور فرا رسیدند ؛ و این ساز وسامان بجز گوناگون شراب نبود ؛ ولیکن پس از اعداد وتهیهٔ اسباب اینمعني معلوم شد که ذخیره برنج وگندم بدشواري تا مدت محاصره وفا تواند نمود ؛

افواج حیدري در تصرّف نمودن آن قلاع که در حمایت سپاه رسد بود که از آرکات مي آمد اشتغال مي داشت و امکان نبود که سپاه حامي رسد با لشکر حیدري مقاومت توانستي نمود و جنریل اسمته را درین هنگام ناگزیر بود که جنود خود را از بهر محاصره وحمایت هسکوته که تمامي ذخایر در انجا بودیعت نهاده شده بود در زیر فرمان خود نگاه دارد ؛

مرار راو سردار مرهته با ارباب کنگاش گفت که به محاصره

کوچک بالاپور که قلعه ایست بر مسافت ده فرسنگ از بنگلور وسه فرسنگ از سانور مرز بوم افغانان اولاً باید پرداخت اگر بالاپور بتصرّف ما در آمد از ملک خودم یا از سانور وبوم و بر آن هر قدر برنج وگوسپند که مطلوب باشد دستیاب توانم نمود این رای سردار مرهتّه مستحسن اهل شورا آمد وجنریل اسمتهه هسکوتّه را گذاشته بالشکر خود روانه منزل مقصود گشت وجمعیتی از سپاه از بهر نگاهبانی قلعه وارباب کنگاش محمد علي خان وکرنیل کال وسطر ماکیس را در همانجا واگذاشت ؛



توجّه نمودن نواب حیدر علي خان بسوی هسکوتّه وبوانمودن اعداد اسباب تسخیر آن محمد علي خان را پریشان خاطر گردانیدن وخوانده شدن جنریل اسمتهه تا اورا صحیح وسالم بمدراس رساند ؛

نواب حیدر علي خان که در دنبال جنریل اسمتهه روانه شده گاهی باسواران وگاهی با توپخانه در تشویش افزائیش اشتغال می نمود وآخر دانست که از حیز امکان بیرون است که اورا از آلنگ سازي پیش بالاپور ممانعت نماید بنابران خیام خود را ازانجا برکنده متوجه هسکوتّه گردید وهنوز صبح ندمیده بود که درانجا رسید ؛

وبران حمله برد و حوالي آنرا که پشته و خندق ساخته انگريزان بود
بدست آورد ؛ و سپاهيان فرنگستاني و هندوستاني را که انگريزان
در بيمارستان آنجا مقيم گردانيده بودند بر گرفت و چون ميخواست که
با نذار محمد علي خان که از بد دليش نيکو آگاهي داشت پردازد فرمان داد
تا نرد بانها و ديگر اسباب يورش قلعه آماده سازند ؛ درين باب
خودش اهتمام مي نمود و کارکنان را زر مي بخشيد و سپاه خود را بوعدهٔ
انعام گرانمايه دل ميداد تا آنمکان را گرفته محمد علي خان را اسير گردانند ؛
مشاهدهٔ اين اعداد و آماده سازي اسباب و اخبار بعض اسيران
که از حبس حيدري گريخته در قلعه پناه جسته بودند آنچنان بر مزاج
محمد علي خان دهشت و هيبت راستولي گردانيد که برخلاف
آراي کرنيل کال برين معني اتّفاق نموده شد که بجنريل اسمته
بزودي فرمان فرستاده شود که از محاصره بالاپور دست واداشته
بحمايت اسکوته گرم وگيرا بشتابد ؛
محمد علي خان که از مراجعت جنريل اسمته جاني تازه يافته بود دنمي خواست
که بار ديگر خود را بدست حريف غالبش حيدر علي خان اندازد
بسوي مدراس معاودت نمود و کرنيل کال نيز برين راي بادي
همداستاني کرد و خواست که همراه نواب محمد علي خان روانه مدراس شود
وچون جنريل اسمته ميدانست که بجز تمامي جنودش کافي نخواهد بود
که ايشان را از سطوات حيدري صحيح و سالم بمدراس رساند

بنابران بحکم ضرورت اسباب جنگي و اذوقه و ذخیره که از بهر محاصره بنگلور فراهم ساخته بود در ناسکوته گذاشته باهمگي سپاه همراه ایشان روانه گردید؛ وحیدر علي خان زحمت بازپس گرفتن حصون وقلاع که انگریزان بحراست آن می پرداختند برخود جایز نداشته افواج انگریزان را تعاقب کرد و بحملات متوالي تشویش افزای آن گردید ؛



بازآمدن مرزا علي خان خسر پوره حیدر علي خان بر قدم اعتذار پس از عصیان مدت مدید باغوای بعضی از مردمان ناهنجار و پدید آمدن اسباب جمعیّت وشادماني پس از منجر شدن کار بتفرقه و پریشاني؛

دران هنگام که جنریل اسمته به محاصره بالا پور متوجّه بود از بهر حیدر علي خان یکی از اسباب شادماني صورت وقوع یافت که خسر پوره اش مرزا علي خان که بغاوت و عصیانش او را بسیار مغموم گردانیده بود باقتضای نیک نهادي یا باستخفاف که از مادهو راو سپهسالار مرهته و دیگر سرداران آنقوم دیده همواره از تذکّر جریمه گذشته خود بغایت منفعل و پریشان خاطر میزیست و همواره در انتهاز فرصت شایسته پذیرفتاریش نزد حیدر علي خان می بود بنابران هنگامیکه نظام علي خان از مرافقت حیدر علي خان کناره گزیده و جنریل اسمته بجانب بنگلور به قصد

سخیر آن لشکر کشید و حیدر علی خان بحکم اضطرار مصحوب
طیپو سلطان از بهر حمایت منگلور که دیگر جیش انگریزي بر و تاخت
آورده بود بشتافت او نیکو اندیشید که تمامي اسباب ناکامي
بر سر برادر بزرگوارش فراهم آمده بنابران بفتوای راستي و عدالت
بزودي بنگاهداشت افواج مشغول گردید و بسرعت تمام
بسرکردگي بیست هزار سپاه بوم و بر صوبه سِرا و میسور را
طي کنان بمسافت دو فرسنگ از معسکر حیدري فرار سید
و با چند نفر از سوارانش تا محل یزکداران بیروني معسکر حیدري
رفته نام خود را ظاهر ساخته گفت که با مخدوم علي خان سخني
دارد؛ خان موصوف از ناگهان شنیدن این پیغام متعجّب
گردیده بملاقاتش بشتافت و چون آن جوان را دید
پرسید چیست که شما را اینجا آورد و مرزا جواب داد ' آمده ام
تا هر قدر که در استطاعت من است باصلاح جریمه گذشته پردازم
و جیشي بسیار بهتر از ان جیش که نواب سکندر جاه را محروم ساخته بودم
آورده ام و سر خود را بخاک تسلیم پیش اومي نهم مرا نزد او ببر خان
موصوف گفت خبر آمدنت اوّلا بحضور میرسانم مرزا فریاد
کرد از بهر خدا مرا ببر خان موصوف گفت پس من بیا چنانچه
ایشان بخیمه حیدر علي خان در آمدند امیرزاده بر پای حیدر علي خان
افتاد و او از خاکش برداشت و ببر در گرفت و فرمود که مرا

از وقوع این امر شگفتی نیامد مگر فرقت تو بر من دشوار بود پس
هر دو لشکر باهم پیوستند و آمدن مرزا را بفال نیکو گرفتند ؛



در سه بهره منقسم گردانیدن حیدرعلیخان سپاه خود را و حمله آوردن بر مدراس و سهمزده گردانیدن کونسلیان مدراس را ازین چالش و بکام دل آشتی غالبانه با ایشان نمودن ؛

حیدر علی خان پس از پیروی لشکر جنریل اسمته تا دیاور اطوار
جنگ خود را یکسر متبدل گردانید ؛ سواران خود را در سه بهره
منقسم ساخت سرکردگی یک بهره برخود گرفت و قیادت
دو بهره دیگر به مخدوم علی خان و مرزا علی خان داد و بجز جماعه تناوران
وکالیروان وکرناتکیان همراه خود نگرفت واین را نیز در سه بخش
منقسم گردانید واین سه جیش سبک رخت و چابک در
تمامی ممالک اعادی از تاخت و تاراج آنچنان آشوب قیامت
برپا کرد که اهالی تمامت معمورات و کونسلیان انگریزی را در غایت
هیبت و سهم مبتلا گردانید ؛ واین خود تماشائی بود دلخواه و شادی
افزا مر تمامی فرنگستانیان را در هندوستان که ایشانرا انگریزان در
فرصت قلیل کامگاری خویش آزرده* کرده بودند ؛

---

* تفصیل آزردگی اینکه انگریزان ازگورنر پانڈیچیری درخواسته بودند که آنسواران فرانسیس
را که از پیش حیدرعلی خان گریخته بپانڈیچیری رسیده اند باید که با اسپان که از نزد
حیدرعلی خان دزدیده اند بدیشان حواله نمایند ؛ نیز انگریزان کارگزاران حکومت ترنکوبار را

کونسلیان مدراس لشکر انگریزی را بطریق حیدری در سه بهره منقسم ساخته بودند و جماعتی را از سپاه که قائدش کرنیل فریچمن که گاهی بمقابله حیدر علی خان نفرستاده شده بود فرستادند هنگامیکه این کرنیل از میدانگاهی که از سه جانب محاط بود بجنگل با جنود خود قریب چار هزار نفر که شش صد از ان فرنگستانی بودند میگذشت ناگهان چند نفر سوار از پائین میدان نمودار شدند منصبداران افواج بکرنیل وانمودند که قاعدهٔ سواران حیدری این است که در عین تگ و تاز حمله براعادی می آرند بنابران مناسب چنان می نماید که بسپاه حکم داده شود تا باهم متّصل شوند و بجنگل نزدیکتر آیند تا از صدمات غنیم پناهگاهی باشد کرنیل بشنیدن این سخن بخندید و بدیشان گفت که شما شاهده خواهید کرد که با این سپاهان چگونه سلوک میکنم عدد سواران دمبدم می افزود و هیچکس یارای آن نداشت که درین باب با کرنیل چیزی بگوید٬ درین میان ابری تیره از گرد و غبار ناگهان نمایان گردید؛ سه هزار سوار جرّار برین جمعیت افتادند و در یکدم درهم برهم گردید کرنیل بگریخت و سواران بتعاقبش پرداختند تیزگامی اسپش او را ازین مهلکه

تهدید نموده بزور درخواسته بودند تا آن جاسوس را که ایشان از بهر ورغلانیدن سپاهیان قلعه‌دارشان فرستاده بودند حواله نمایند؛

نیز انگریزان بر گورنر پالیکیت (قلعه متصرّفه طبقه ق ج) زور آورده بودند تا آن مرد فرانسیس را حواله شان کنند که درحمایت ایشان پناه گرفته است؛

دارهانید دگر نه یکسر پاره پاره کرده شدی ؛ مخدوم علي خان که از واقعه خونریز درماپوري دلی پرداشت سواران خود را فرمان داد که بیدریغ تیغ تیز برایشان زنند ، پنجاه نفر بیش از منصبداران کشته و اسیر گشتند کپطان و که دژ وانمباري را بحیدر علي خان تسلیم نموده بود وعهد کرده که تا یکسال برحیدریان سلاح نخواهد گرفت قبلاً از انقضای مدّت معهود درین یساق گرفتار شد ؛ ولیکن او جبراً بفرمان حاکم مدراس از بهر پاسداري قلعه مادّ ورا همراه کرنیل فریجمن بد انصوب میرفت ؛ میر مخدوم علي خان فرمان داد تا او را از حلق آویختند این واقع درسال ۱۷٦٨ع صورت گرفت ؛

درسال ۱۷٦٩ع حیدر علي خان در تعاقب کرنیل عود که قائد هشت هزار سپاهي بود و متّصل تهیاگره رسیده بر چند اول او افتاده او را مضطر گردانید که در جنگل پناه جوید ؛ این کرنیل درانزمان درصدد آن بود که سپاهي محافظ بر قلعه یلوانیسور تعیین نماید که منصبدار آن کپطانی پردل خوکرده تشه بود ، بهرتقدیر کرنیل بدین اعتقاد که حیدر علیخان زینهار به محاصره آنمکان نخواهد پرداخت زمام سرکردگي سپاه محافظ قلعه داري آنمکان بکف آمردنشه دوست سپرد ولیکن چنان اتّفاق افتاد که حیدر علي خان با جمعیّتی از سواران و سپاهیان تنادرو چند ضرب توپ در ظاهر آنمکان نزول نمود ؛ و کپطان قلعه دار در حالت سیه مستي بر اسپ سوار شده گفت

تا دروازه قلعه وا کشایند سپس اسپ بسوی جنود حیدري راند
و درخواست دیدن نواب نمود چون او را بحضور اعلی بردند
گفت که من طون میجر این قلعه ام و این معني از در عزت و
احترام خود انگاشتم که بآن چنان جلیل القدر بادشاه آن قلعه
محاصره کرده شود و من خود امید دارم که بدلیرانه حمایتش مورد
استحسان او گردم ؛ ولیکن سپاهیان قلعه دار چیزی از خمر وغیره
باخود ندارند بنابران بر بلند نامي آن والا همت وثوق کرده دریوزه
میکنم تا از روی نوازشگري بطریق بخشش یا بطریق فروخت آنرا
بدیشان ارزاني فرمایند، تا ایشان مستظهر گشته بحمایت قلعه
نیکو پردازند نواب ستطاب ازینگونه خطاب او را دیوانه
پنداشت و باور نکرد که طون میجر است وعده کرد که او را خمر وغیره
داده خواهد شد و آنگاه فرمود تا چند گونه اشربه معسکر نزد او آرند تا بچشد
و کیفیت آن معلوم نماید چنانچه میجر خودکامه ما باندک زمانه محتاج
آن شد که او را بدوش بر داشته بر بستر خواب اندازند ؛
هنگام خواب مستیش او را بر مردم شهر وا نمودند و ایشان
ویرا شناختند و چون از خواب بیدار شد او را گفتند چون او
در خیمه گاه اعادي مانند جاسوسان آمده بود برین معني اتفاق کرده شد
که از حلقش بیاویزند ولیکن اگر او در واقع طون میجر است باید که
فرمان دهد تا قلعه و شهر را بجید ریان واسپارند ، اکنون او درین

دوامر مخيّر ساخته شده است يا تسليم قلعه فرمان دهد يا بر دار
کشيده شود؛ ميجر بيچاره هيچ چاره نديد ازينکه بتسليم فرمان
دهد وطرفه تر اينکه منصبداريکه زير فرمان او بود فرمان اورا اطاعت
نمود ودروازه برروی حيدريان باز کرد بدينمط حيدر علي خان آنمکان را
تصرّف کرد وناهوشياري کرنيل عود ظاهر گرديد؛

درانعرصه که حيدر علي خان بدين امور اشتغال داشت طيپو سلطان
و مرزا فيض الله خان که بر بهره اعظم از جيش پيادگان وتوپخانه فرمانفرمائي
داشتند بباز پس گرفتن آن بقاع که انگريزان بجراست آن
مي پرداختند اشتغال مي ورزيدند؛ ديجز ... که همه را گرفته بودند همسکوته
بسپاه گران وتوپخانه بزرگ پشتي واستظهار داشت نواب
والافطرت بدل خواست که بعهد وپيمان آشتي آنرا متصرّف گردد؛

دران روزگار که تاخت وتاراج حيدري گورنر وکونسليان را
در حالت اضطراب مبتلا ميداشت جهازي از ولايت
انگلستان رسيد با مسطر دپري قديم کونسلي مدراس که درميان
انگريزان بمزيد عقل وکياست امتياز داشت او از ولايت بدين
ارادت فرستاده شده بود که زمام حکومت آن مقام بکف
کفايت خود در غرّه ماه جنوري ١٧٧٠ اگير دودر اوائل مارچ سنه ١٧٦٩
بمدراس رسيد وباخود فرماني آورده بود که گورنر وکونسليان مدراس را
بايد که باحيدر علي خان با هرگونه شرايط که باشد طرح آشتي وصلاح

ریزند زیرا که کار فرمایان کنپنی از شنیدن بار بار اخبار متضمن امیدهای ابلهفریب وابسته فتوحات که خطوط کارگزاران مدراس بران احتوا میداشت بیزار شده بودند ٬ و بجای جواهر و غزاین حیدر علي خان که ایشان بران چشم امید بر دوخته بودند هیچ چیز دیگر از مدراس بجز هندوی های زرداد في نمیرسید ٬ بنابران ایشان درین باب فلاح خود تصور کرده بودند که باوی مصالحه کنند بهرصورت که دست دهد بدین نظر که در نرخ سرمایه کمپنی بهادر کاهش راه نیابد ؛ ولیکن این همه ارشاد و تلقین که کار فرمایان کنپنی انگریز بهادر درباره آشتی جوئی با حیدر علي خان بکار بردند و از عظیم اسرار ملکي بود پیش از وقوع آشتي ٬ بر خلایق فاش گردید چنانچه این وکیل کنپني علی رؤس الاشهاد چنان وانمود که رسولی نزد حیدر علي خان باید فرستاد تا از وی دریوزه آشتي کند القصه این رسول پس از ادای رسالتش همین جواب از حیدر علي خان شنید که حاجت بدین رسالت نیست من خود بدروازهٔ مدراس میرسم و همانجا آن پیغام وسلام که گورنر و کونسلیانش پیش میکنند خواهم شنید ؛ این جواب حمل برین معني نموده شد که حیدر علي خان عزیمت محاصره مدراس مصمم نموده است بنابران از بهر اعداد اسباب مدافعه گورنر موصوف فرمان داد تا هر دو جیش جنریل اسمتهه و کرنیل عوو در حوالي مدراس نزول نماید ؛

حیدر علي خان چالش خود را بر سبیل استمرار کار فرماشده نخست
نزدیک پاندیچیري و گودلور آمد و از انجا بحدود کولنتر که از راه پاندیچیري
بر هفت فرسنگ از مدراس واقع است نزول نمود و درانزمان که
افواج انگریزي در تهیه حراست و حمایت معبر رود سنط طامس
بود حیدر علي خان بغتةً ناپیدا گردید و مردم در عین حیرت بودند که
او یکباره بر دروازه مدارس بجانب پالیکیط نمودار گردید
و نشان آشتي فرستاده از اهل کاران مدراس درخواست
تا ایشان درباره آشتي چه شرایط پیش میکنند تمامت
اهل شهر سهمزده و هراسان گردیدند افواج انگریزي بر یک
و نیم فرسنگ بر جانب دیگر بود ارباب کونسل سطر
ڈپري گورنر نو مقرر کرده و پوشیر برادر گورنر حال را بوکالت نزد
نواب فرستادند هر دو کس با کمال رفق و آزرم پذیرفته شدند؛
نخست برینمعني اتفاق کرده شد که در حدود مدراس رزم و پیکار
صورت نگیرد؛ حیدر علي خان وعده کرد که بر جبال سنط طامس
لشکرگاه خود سازد؛ دپانزدهم اپریل ۱۷٦۹ اود تا عهد نامه مهر و دستخط
کرده شدند بدین مضمون،

در عهد نامه نخستین که بنام بادشاه انگلستان و حیدر علي خان بهادر بود
چنان مندرج گشته که ازین پس درمیان پادشاه جم جاه انگلند
و نواب والاجناب حیدر علي خان بهادر و درمیان رعایای هردو دولت

آشتي و وفاق خواهد ماند و اسیران طرفین رها کرده خواهند شد و طریق سوداگري و تجارت درمیان رعایای دولتین چنانچه پیش از جنگ مسلوک بوده همچنان خواهد بود؛

و در عهد نامه دیگر که بنام نواب حیدر علي خان و محمد علي خان اختصاص داده شده چنان اندراج یافته که محمد علي خان بزودي بلده و قلعه هسکوته را بحیدر علي خان واگذارد و آن بلده و قلعه برهمان حالت ماند که در هنگام دستخط کردن عهد نامه هست و توپخانه و اسلحه و ساز و سامان جنگي هرچه دران باشد تماما تسلیم ملازمان حیدري نموده شود، و سپاه قلعه دار آنجا از کوتاه ترین راه بصوب کرناتک مراجعت کند و محمد علي خان خراج شش لک روپیه سالانه اداء کرده باشد و نخستین ساله خراج حالی داده شود و تمامي اشخاص اعتبار یافته که پیشتر در آرکات اقامت میداشتند و حالا در حالت اسیری بسر می بردند همگي رها کرده شوند تا هر جا که خواسته باشند زندگاني کنند؛

کنپني انگریزان در اتمام این کار ساعي بود و بنواب حیدر علي خان وعده کرده که یک جهاز پنجاه توپگي بدو پیشکش خواهد نمود در عوض آن جهاز کهنه که متعلقان کنپني ازان نواب حیدر علي خان پیشتر بر گرفته بودند نیز کنپني پیمان کرده بود که دو از ده صد سپاهي فرنگستاني هرگاه نواب موصوف خواسته باشد از بهر خدمت گزاري بدو خواهد داد؛

ارباب کونسل مدراس هدایای گرانمایه پیشکش نواب حیدر علي خان کرده بودند و بازای آن نواب عالي جناب بسیار خواسته های گران بها از زر و سیم بدیشان داد و عهد نامه را در انگلستان وغیره مشتهر ساختند؛

کرنیل کال یکی از موانع آشتي و باني جنگ اخیر بود و جنریل اسمته که رای خود را هنگام پیغام مصالحه با نواب حیدر علي خان برارباب کونسل وانموده بود که آشتي با نواب موصوف منتج احترام و وقار قوم انگریزان خواهد بود اکنون نسبت بصلح و صلاح درخلاف میزد و زنهار بدان راضي نبود و تقریر می کرد که اینمعني حالا از اقتدار نواب حیدر علي خان بیرون است که مصدر زیاني نسبت بدولت انگریزیه گردد ازینرو که من اورا از هرگونه محاصره ممانعت میتوانم کرد و نیز میگفت که نواب حیدر علي خان البته از جنگ انگریزان که دران هیچ گونه سود مطمح نظر او نتواند بود اجتناب خواهد نمود خاصه درین روزگار که صلح موقت که او با جماعه مرهته داشته درهمین سال منقضي خواهد شد زیرا که آن امیر از آن هوشمند و زیرکتر است که قبل از انقضای جنگ حالي با انگریزان متصدي جنگ دیگر با مرهته گردد؛

برتمامي این گونه استدلالات جنریل اسمته می افزاید که بدینمط آشتي مغلوبانه با حیدر علي خان نمودن و برای چنین عهد نامه خجالت

پرورد ستخط کردن انگریزان تمکین و وقار قوم خود را که زنهار در
هیچ یک جنگ و جدال با هندوستانیان تا این حال بهیچ
وصمت موسوم نشده اند درخواهند باخت؛
حالا اخبار نگار حکایت این جنگ و پیکار را بوانمودن خط و خال
تصویری که بزبان خاموش به تنقیح و درستی از آرای مختلف
آن مردم که بسرکردگی ریاست مدراس در انزمان اختصاص
داشتند روایت میکند بانجام میرساند؛ بالای دروازهٔ قلعه
سنط جارج که بنام باب شاهی ممتاز است تمثالی تعبیه کرده
بودند که دران وانموده شده بود که نواب حیدر علي خان در زیر
سایهٔ بانی نشسته است بر سر انبار توپها؛ و سطر دپري و سفیر دیگر
بر دو زانوی ادب نیمه ایستاده نواب حیدر علي خان بدست
راستش بیني سطر دپري (که خیلي طولاني چون خرطوم فیل
برنگاشته شده بود) گرفته مي افشرد تا اشرفي وهون ازان بیرون
ریزد و چنان وانموده بودند که از دهان آن وکیل مطلق فرد میریخت
در پس آن نگار تصویر قلعه مذکور بود که بر یکي از بروج آن گورنر
دکونسلیان را نیز دو زانو نیمه ایستاده و دستهای نیاز بسوی
نواب دراز کرده نقش نموده بودند و بر یک جانب از کونسلیان
سگي کلان بود که بر حیدر علي خان عف عف میکرد و این دو حرف
ح ک که دال بود بر جان کال برقلادهٔ آن سگ برنگاشته بود

در پس آن سنگ کلان سنگ خورد فرانسیسی بود که با کمال اشتغال مقعد سنگ کلان می لیسید و سنگ پسین بدان گونه نقش و نگار آراسته شده بود که شیو یائیر دی کریسط معتمد کرنیل کال آراسته بود؛ بر مسافتی دور تر از ان معسکر انگریزی دیده میشد که جنریل استمته بفحوای این بیت

بیت

بیا تا چه داری ز شمشیر و جام   که دارم درین هر دو دستی تمام

در یکدست عهدنامه آشتی و در دست دیگر شمشیر جنگ بر گرفته بود؛

بدین نمط آشتی نواب حیدر علی خان جنگ و پیکاریکه با انگریزان داشت باجاه و احتشام بانجام رسانید اگرچه تمامی هندوستان چنان تصور میکرد که آخر کار این پیکار منجر به تباهی او خواهد گردید؛ حینیکه نواب حیدر علی خان مدراس را واگذاشت از راه هسکوته و بنگلور روانه گردید تا تمامی توپخانه و ساز و سامان جنگی را که قلعه داران هسکوته بتسلیم نمودن نواب والا جناب از انگریزان فرمان داده شده بودند بطور خود نظم و ترتیب دهد چنانچه پس از تصرف نمودن آن همه ساز و سامان افواج خود را بر مواضع شایسته توزیع فرمود تا در ان از آسایش و آرام از پس

آنهمه چالش وتگاپو بهره وافي گيرند و از بهر جنگ آينده که اورا بامرهته پيش پا افتاده بود از سر نو مستعد باشند ؛

جماعه مرهته مي پنداشتند که از خراج اکثر صوبجات هندوستان برحسب سندي که از عالمگير بدست آورده بودند چار يک* بهره شرعاً حق ايشانست و نواب حيدر علي خان اين دعوي را از ايشان مسلم نميداشت مگر باقتضاي مصالح ملکي بديشان گاهي مبالغي از زر ميداد وليکن هيچگونه صلح با ايشان نميکرد مگر موقت و جماعهٔ مرهته اين نحو سلوک را از و مغتنم مي شمردند وزينهار نمي پسنديدند که باستمرار جنگ و پيکار بادي خود را معروض آنگونه اخطار گردانند که بجبر از دعوي خود يکسر دست برداشته باشند ؛

روايات موشير م د ل ط باختتام رسيد ؛

---

* چوتهه يا چار يک خراج صوبه بنگاله و دکهن وغيره که اورنگ زيب سند اقتناي آن بجماعه مرهته داده بود بر سبيل دستور مقرر بديشان داده نميشد بلکه ايشان بنام آن دعوي بجبر و قهر از صوبه داران دکهن و بنگاله وغيره برحسب فراخي صوبجات مبلغهاي نا معين مي گرفتند نواب حيدر عليخان که بر اکثر صوبجات دکهن فرمان روائي داشت زنهار بدعوي ايشان سر تسليم فرو نمي آورد ؛

مراجعت کردن افواج حیدری از حدود کرناتك بعد تقرر مصالحه از بهر مدافعه جنود مرهته که بسرکردگی گوپال راو هرّا و بابوراو پهرنویس بر سر ممالك حیدرعلیخان تاخت آورده بود و مندفع گردیدن این بلا بچابکی و آتشباری سپاه حیدری که بقیادت فیض الله خان فرستاده شده بود ؛

در اوائل سال ١٧٧١ع لشکر گشن از طبقه مرهته بسرکردگی دو نامدار سپهسالار شان گوپال راو هرّا و بابوراو پهرنویس بر سر ممالك محروسه حیدری تاخته ابواب نهب و غارت بر روی رعایای آن بلاد واکشاده بود حیدرعلي خان بسنوح این واقعه صعب چند قطعه خط متوالي متضمّن درخواست اعانت بمقتضای شرط سیوم از شرایط چارگانه عهد و میثاق دوستي و هواخواهي که در میان دو دولت میسوریه و کرناتکیه حالي صورت گرفته بدیوان کرناتك میفرستد و مترصّد آن می باشد که جماعه انگریزان (که در باره ایفای عهد و پیمان نیکو میکوشند) در ارسال کمك زنهار تساهل روا نخواهند داشت ؛ ولیکن بیدادي و پردلي نواب والاشان انتظار افواج معاون نکشیده جنود شایسته کارزار بسرکردگي فیض الله خان سپهدار از سرینگپتّن بمدافعه

یغماگران مرهته فرستاد، واین سپهدار آزموده کار تکیه بر چابکی وشتاقی سپاه، وگولندازان خود (که از طبقه فرانسیس بودند) کرده بی باکانه بر جمعیت اعادي که در عدت خیلی افزون وفراوان بودند زد وزنهار تردد وتشویش از کثرت ایشان بخود راه نداد؛ وپس از کشش وکوشش مردانه وحملات دلیرانه جماعه مرهته را یکسر منهزم گردانید؛



هجوم آوردن لشکری گران از مرهته بسرکردگي مادهوراو پیشوا برسر میسور وباز گردیدنش بسنوح صعب رنجوري پیشوا؛

اگرچه درین جنگ وجدال که افواج حیدري را با جماعه مرهته اتفاق افتاد نسیم ظفر وفیروزي بر پرچم رایت حیدري وزید واعادي منهزم شده مراجعت نمودند؛ ولیکن چون هیچگونه اعانت وامداد از جماعه انگریزان باوجود تکرار استمداد از حیدرعلي خان صورت نگرفته، (واین خود امریست که انصاف پیشگان طبقه انگریزیه نیز آنرا نازیبا می انگارند، ودریغ داشتن کمک را درین واقعه از ایشان، حمل برنقض پیمان که درمیان شان بسته شده بود می نمایند) خیره سري مرهته ازین هزیمت هیچگونه نکاست بلکه نیران کینه

دیرینه در سینه ایشان بیشتر مشتعل گردید ؛ چنانچه در سال آینده حشری عظیم از طبقه مرهته که سپه‌سالار فرمانفرمای آن مادهوراو پیشوا بود، بقیادت سپهداران و رساله داران دولت پونه جوق جوق بممالکت میسور در رسیدند و آشوب قیامت دران مرز و بوم برپا ساختند ، همین سرینگپتن و چند حصار استوار دیگر بمدافعه ایشان پرداخته از صدمات و سطوات این سیلاب ریزان برکران مانده بود، ولیکن بمساعدت طالع و اقبال نواب حیدرعلي خان ناگهان نکبای ادبار بر جماعه اعادي وزیده جمعیت ایشانرا پریشان ساخت ؛ تفصیل این اجمال آنکه در اثنای این نهب و غارت مادهوراو پیشوا ناگهان در مرض مهلک گرفتار گردیده بصوب پونه بازگشت ؛ و نیز آنچنان خصومت و نزاع درمیان سرکردگان افواج شان پیدا گردید که سنگ تفرقه در جمعیت ایشان انداخت ، جنود برشکال ازیکسو کار بر این جماعه پریشان دشوار نمود ، آب رودها بطغیاني کشیده و سفائن اعدا طوفاني گردید ؛ وبای عام از دیگرسو برسر لشکر و سپاه مانند اعادي کینه‌خواه هجوم آورد ؛ چون جماعه مرهته ازین مصائب و نوائب هیچ روی رهائي ندیدند بناچار ایشان بفتوای اضطرار بشرط ادای حیدرعلی خان مبالغي محقّر از زر نقد و واسپردن

بلوکاتی چند بکمایه آشتی را بر جنگ رجحان دادند، چنانچه در ماه جولائی سال ۱۷۷۲ع تمامت افواج ایشان از حدود میسور روانه ممالکت خود گردید، ولیکن رگوناتهراو که بجای سپه‌سالار پیشین بسرکردگی افواج تعئین کرده شده بود فوجی گرانمایه از بهر حراست وحمایت آن بلوکات واسپرده باز پس گذاشت؛

بعد ازین صورت واقعه برین منوال بود که چون حیدر علی خان از سلوک همعهدان پیمان شکن خویش که جماعه انگریزان ونظام علی خان باشند نیکو متنفر و منزجر شده بود از بهرکینه کشیدن مساعدت وقت چنان دید که با دوستان قدیم خویش جماعه فرانسیس عهد مودت تازه گرداند، وبجبر این نقصان نیکو بکوشد؛



تجدید نمودن حیدرعلی خان بنای مودّت باهواخواهان قدیمش جماعه فرانسیسان پس از مکرّر آزمودن نقض عهد اعانت وامداد ازانگریزان؛

چون این گروه تیز هوش دور بین هواخواهی وهمداستانی حیدر علی خان رازاینده نتایج نامدار وبرارندهٔ اثمار خوشگوار دیدند که بدان کام آرزوهای ایشان در حال واستقبال شیرین تواند گشت باکمال شادمانی بزودی دعوت نواب رالبیک اجابت گفتند ومنصبداران خود را اجازت آن فرمودند تادر حلقه ملازمانش درآمده افواج

اورافنون سپاهیگری تعلیم دهند و توپخانه گرانمایه بر اسلوب فرنگستان بنا نهند ؛ جماعه فرانسیسیه در تعلیم و تلقین سپاه او بذل جهد نمودند بلکه به اهدای اسلحه و آلات جنگ وساز و سامان رزم بمددگاریش کوشیدند ؛ تا حیدرعلي خان را اقتدار آن پیدا گردید که اوّلا با جماعه مرهتّه با تجدید مصاف رزم آراید و درهای هزیمت و ناکامي بر روی ایشان کشاید ؛ وسپس سیلاب بلایش بر ساکین رعایاي کرناتک از جهت نقض پیمان حکّام آن فروریزد و خاک مذلت وخواري بر رؤس شان پاشد ؛



بتصرّف خویش درآوردن حیدرعلي خان خطهٔ

ئرساور اسمي وریاست زموریںن وغیره را درحلودملیبار؛

نزاع وخصومت خانگي که درسال ۱۷۷۳ ع درمیان سرداران نائرکورگ برخاسته بود حیدرعلي خان را نیکو بهانه رو داد که درامور ملیبار مداخلت پیدا کند ؛ تفصیل این اجمال آنکه دو قبیله را از یک خانواده درباره مسند ریاست کورگ ستیزه آویز درمیان آمد قبیله دواپا فیروزمند گردیده حریفان خود را (که قبیله هالري خوانده می شدند) از ملک بدر کردند فریق آوارگان بسریرنگپتّن پناه جو گشته از حیدرعلي خان یاوري جستند ؛ این روداد خود در نظر حیدرعلي خان فوزی عظیم نمود چه درین زمان افواج او یکسر معطّل و بیکار

نشسته وخرج وموئنت شان خیلی بسیار بود ؛ بنابران درخواست معونت خواهان را . سمع رضا اصغا نموده فوجي از از جنود خود را بیاریگري ایشان روانه کرد تا اعادي ایشان را از آنممالکت براند ازد ؛ ولیکن برخلاف پیشمداشت او جمعیت سپاهش از انحدود خائب وخاسر بازگشت ؛ سپس حیدر علي خان لشکر گران بتائید ایشان فرستاد درین بار این لشکر جرار بر اعدا مظفر ومنصور گردید هالري راجه بر مسند حکومت نشست و دوا پار اجه منهزم شده به کویتیوٹ مستجیر گردید ؛

درو جه سپاس این اعانت راجه هالري نیمه باقي خطه ٔرسا ورا سمي را بچاکران حیدر علي خان واگذاشت و نیمه دیگر آن ، خود در سال ۱۷٦۱ ع بدو واداده شده بود ؛ علاوه آن راجه با حیدر علي خان عهد کرد که مبلغ بیست وچار هزار روپیه سالانه بر وجه خراج باو خواهد رسانید ، پس ازین فیروزي جنود حیدري داخل ممالک مالیبار گردید وقبل از انجام سال ۱۷۷۵ ع یکسر ریاست زمورین وکالیکوٹ وکویتیوٹ وکارتیناڈ وکاینور را بقبضه تصرف خویش در آورد ؛ نیز راجه کوچین را بزور از جمع خراج گزاران خود ساخت ؛

از یاد نباید داد که یکی از اسباب بازگشتن افواج مرهته در سیاق پیشین از حدود سرینگپاتن سنوح رنجوري صعب بود که پیشوا

سپهسالار افواج را عارض شده؛ چنانچه در اواخر سال ۱۷۷۲ع رخت ازین عالم بربست و برادر او نارایین راو بر مسند دارائی پونه در عهد کودکی برنشست؛ ولیکن در بعض از شهور سال آینده بردست عیاران کشته گشت؛ میگویند که باعث براین خون ناحق، عمویش رگهو ناتهه راو شده بود؛ و راگهو ناتهه راو همان کس است که پس از مرگ مادهو راو برسبیل نیابت آن طفل در حین حیات او بوظائف پیشوائی می پرداخت و پس از کشته شدنش برسبیل وراثت لقب پیشوائی برخود راست کرده بر مسند حکومت بالاستقلال جلوس نمود؛

اگرچه رگهو ناتهه راو تمامت مکنت و حشمت دولت پونه را بدین روش متصرف گردیده بود و جماعه کثیر را از ارکان دولت پونه هوا خواه خود گردانیده؛ ولیکن از رهگذر جوش و خروش عام و طوفان سرزنش و ملام که از قبل توهم آنکه باستصواب او آن خون ناحق بعمل آمده، برسرش هجوم آورده بود او همواره خیالی خسته خاطر می زیست آخرکار انبوهی از بدسگالانش که سرحلقه آن گروه نانا پهرنویس (مردی بغایت فرزانه) بود باهم متفق گشتند و بارانی پیشوای مقتول که اظهار بارداریش از وی می نمود همداستان شده همت براستیصال او برگماشتند؛ القصه رگهو ناتهه راو ازدست قهر و تغلب ایشان بپای اضطرار از دار الملک

پونه بجزیرهٔ بنبئي راه فرار پیمود ازین نوع این نوع هرج مرج که در دولت پونه صورت گرفت حیدر علیخان بکام دوستان، این دو فریق غنیم و حریف خود جماعه مرهتّه و فرقه انگریزان را باهم در ستیز و آویزدید ، و سرداران مرهتّه را باهم متخالف و در قلع و قمع یکدیگر سرگرم یافت ؛ فرصت کار را مغتنم شمرده در صدد آن شد تا آنهمه بلوکات را که در معاهده سال ١٧٧٢ ع باقتضای مصلحت مالگذاري باکراه بدان جماعه کینه خواه وا سپرده بود باز ستاند ؛ برحسب این عزیمت از سرینگپتّن در اواخر سال ١٧٧٤ ع نهضت نموده جماعه مرهتّه را از حدود آن بلوکات بدر کرد ؛



بتصرّف درآوردن حیدرعلي خان قلعه بلهاري و گتّي راو

بدین جهت بیدار گردانیدن حمیّت خفته نواب حیدرآباد که او امیر ظفرالدوله را با لشکری سنگین بجنگ حیدرعلي خان میفرستد ، و حشری انبوه از مرهتّه باوی درین واقعه یار میگردد ؛ ولیکن حیدرعلیخان بیکي ازان لطائف الحیل که یادداشت سنگ تفرقه درجمعیّت شان می اندازد وکاری از پیش نمي رود ؛

مقارن این حال زمیندار قلعه بلهاري واقع ظهٔ ادهوني خراج گزار نواب بسالت جنگ که برادرش نظام علي خان صوبه دار

حیدرآباد خطهٔ ادهونی را بوجهٔ جاگیر بدو داده بود راه بغاوت پیمود
و از حیدر علی خان استمداد نمود؛ حیدر علی خان وقوع این سانحه را
از اتفاقات حسنه برشمرده و وسیله جمیله از بهر توسیع دایرهٔ
حکومتش پنداشته بصوب محال و اعمال افاغنه که کرنول و
سانور و کرپه باشد لشکر کشید؛ اکنون در پردهٔ دوستی و اتفاق
حیدر علی خان بسوی قلعه بلهاری می شتابد و پس از انکه فوج
نواب بسالت جنگ را که دران زمان بمحاصره اش
می پرداخت ازان مقام بیرون رانده قلعه را بقبضه تصرف
خود در می آرد زمیندار آنرا که از و استمداد خواسته بود گرفتار ساخته
بسرینگپتن میفرستد سپس از انجا متوجه ادهونی و سانور
و کرپه و کرنول میگردد؛ و از هر سه نواب حکمران یکیک
ازان مقام چند لک روپیه بر وجه خراج میگیرد؛
درسال ۱۷۷۶ع حیدر علی خان بجانب ممالک جنوبی از راه
گتی بعزم تسخیر نهضت میکند مرزبوم گتی خطه ایست
خیلی سیر حاصل ولیکن درسال ۱۷۵۸ع در وجه خراج چاریک
تسلیم جماعه مرهته نموده شده بود؛ درین خطه چندین قصبات
نامدار وقلاع استوار واقع اند ازانجمله است کنجی کوته و گرم کنده و بینی
کنده و گتی که آنخطه بنامش شهرت گرفته؛ حاکم خطه گتی در آن
عهد مراراو از خانوادهٔ نامدار طبقهٔ مرهته بود تا چندماه بمدافعه افواج

حیدري نیکو کوشید آخر کار تاب مقاومت نیاورده در قلعه گتي متحصن گشت و در انجا با کمال پردلي بحمایت و حراست قلعه کوشید ولیکن چون درین مدت هیچگونه کمک و اعانت از دار الممالک پونه بدو نرسید و چاه هاي قلعه همه خشک شده بودند بناچار خود را بدست غنیم محاصر تسلیم نمود؛ حیدر علي خان هیچگونه مراعات شرایط تسلیم ننموده اورا بسریرنگپتّن فرستاد؛ و درانجا بعد چندی جان داد؛ حیدر علي خان پس از ضبط و ربط آن محال و تعیین نمودن کارگزاران و عملداران خود بسوی سریرنگپتّن مراجعت نمود؛

در سال ۱۷۷۶ع سیامارانجي راجه میسور لاولد مرد؛ حیدر علي خان پس از طی شدن رسوم ماتمداري هشت یاده طفل را که سلسله نسب شان راست بخانواده راجگي می پیوست می طلبد تا یکی را ازان میان براجگي برگزیند؛ چون ایشان در دولتسرای حیدر علي خان آورده شدند نواب فرمود تا ثمری چند بریشان تقسیم کردند وخودش بسوی ایشان پنهان می نگریست که چه می کنند یکی از ایشان بخش خود بپدرش داد؛ و دیگران خود شان خوردن گرفتند حیدر علي خان نخستین را که بهرهٔ خویش بپدرش داده سعید و شایستهٔ راجگي پنداشته بزودي او را در سن چهار سالگی بر مسند نشاند؛ بعد این بازیچه حیدر علي خان باشکرخود که در ممالک مفتوحه جدید گذاشته بود پیوست؛

این دست اندازي و تطاول که نواب حیدر علي خان مصدر آن
بر محالات و بلوکات برادر نواب نظام علي خان گردیده غیرت
خفته کارگزاران دولت حیدر آباد را اندکی بیدار ساخت ؛
چنانچه جمعیت بیست هزار سوار با توپخانه درخور آن بسرکردگي
امیر ظفرالدوله که در امور جنگ و پیکار خیلی نامدار بود از حیدر آباد
فرستاده شد ؛ ارکان دولت پونه نیز سی هزار سوار با افواج
حیدر آباد مرافق و یار گردانیدند ؛ تا ید حیدري را از ینگونه دستبرد کوتاه
گردانند ؛ چون حیدر علي خان در امور وقایع و اخبار روزگار خیلی بیدار
و هوشیار می زیست و اخبار نگاران باخبر و جاسوسان دیده ور
و خفیه نویسان تیزهوش در هر سرکار و هر دربار مقرر میداشت
و وظایف گرانمایه از بهر اینگونه مردم تعیین کرده بود و ازین رهگذر
خبر هر گونه سانحه پیش از وقوع بدو میرسید ؛ بزودي بر عزایم
اعادي خویش مطلع گردیده بصوابدید رای رزین و تدبیر خرد
پیش بینش چنان مصلحت دید که پیش از آنکه افواج
هر دو فریق باهم پیوندند بر یکی ازین جماعه دستبردي نماید ؛ امیر ظفرالدوله
بر جناح استعجال با خیول و رجال خویش پیشتر شتافته
بگنجي کوته رسیده ولیکن دران مرز و بوم سنگستان جمعیت
افواج او خیلی منتشر و پریشان گشته احتمال قوي بود که تمامي
جنود او بر دست چابک سواران حیدري کشته و زیر و زبر ساخته شدي

اگر نواب بسالت جنگ که از وصول حیدر علي خان زود خبر یافته او را بجد نفرموده بودي تا جنود خود را بصوب خطهٔ ادهوني بملاذ شایسته ببرد؛ ظفر الدوله فرمان او را کار بسته افواج خود را بجوالي قلعه امتیاز گره که توپهای آن قلعه حامي آن، از حملات دشمنان تواند بود نقل نمود؛ نواب حیدر علي خان درین میان آنقدر تیز رانده بدیشان تنگ رسیده بود که مضرب خیام او تا چند روز در همانمقام بودي که عادي آنرا واگذشته پیش شتافته بودند؛

ظفر الدوله چون مدد تازه یافته عدّت سپاهش بچهل هزار سوار رسیده بود، از بهر مصاف حیدر علي خان باز گردید؛ و لیکن چون درینزمان حیدر علي خان از جنگ سلطاني (بدین نیّت که افواج غنیم خود را بکمین گاهی تنگ درکشیده برایشان دستبردي نماید) سر بر تافته عنان عزیمتش اوّلا بجانب گُتّي و سپس بسوی پنیکانده باز گردانیده بود افواج نظام علي خان در مقام نخستین رحل اقامت انداخت؛ درینجا منهیان اخبار ظفر الدوله آگاهي دادند که پنجاه[+] هزار سوار از افواج مرهته بسپهسالاري هریرام پندت درعرض روز چند بدو مي پیوندند؛ چون ظفر الدوله از عزیمت نخستین خویش که گرفتن کنجي* کوته و تاراج نمودن آن باشد ناکام گردیده بود

[+] این بهره از تاریخ کتاب پارسي بر گرفته شده است؛

---

* در حدود کنجي کوته کانهای الماس بود که عظیم سبب غنا و تونگري آن مکان واقع شده؛

ومیستر سید که مبادا افواج هواخواهش درین باره برو پیشدستی نماید و بدان نعمت وثروت که مطمح نظرش بود فیروز گردد ؛ بزودي ازانجا مراجعت نموده برکام دل مظفّر گردید وازان پس افواج مرهتّه بدو پیوستند ؛

پیش ازانکه جنود مرهتّه به ظفرالدوله پیوندد نامهٔ از طرف نامدار راجه چیتل دُرک بدو رسیده بود بدین مضمون که اگر جنود دولت نظامیه بدان حدود میل کند هرگونه امداد واعانت آن ازما یحتاج اذوقه و علوفه بعمل خواهد آمد ونیز او آنچنان راه سهل وآسان بدیشان خواهد نمود که برعین دروازه سریرنگپتّن برساند ؛ ظفرالدوله نامه معهود حواله هریرام پندت نمود وپس از مشاورت چند روزه رایها بران قرار گرفت که آن راجه ایشانرا بدان دعوت نموده بود ؛

ولیکن درین اثنا جاسوسان پخته کار که نواب حیدرعلیخان درمیان اعادي داشت تخم خلاف وعناد درمیان ایشان می پاشند ؛ وبرشوت دادن بیست لک روپیه به سرداران افواج مرهتّه بلواي عام درمیان شان برمي انگیزند تا آنگه سواران مرهتّه برینمعني وایستادمي نمایند که تا آنزمان که زرباقي تنخواه ایشان بمعرض وصول شان درنمي آید از درامکان نیست که ایشان بصوب سریرنگپتّن گامي بردارند ؛ هریرام پندت که بهره خود آزان زررشوت گرفته وازغنایم کنجي کوتّه که چشم طمع بران دوخته

یکسر بی بهره و ناکام مانده بود صورت حال سپاه خود را بر ظفر الدوله عرض میدارد و سپس میگوید که چون موسم برشکال بر سر رسیده است که دران هیچگونه حرب و پیکار باغنیم پرکار در ممالکت خودش از پیش رفتنی نیست و او را چند گونه مهم ناگزیر در پونه در پیش است که بی حضورش کفایت آن ناممکن؛ بنابران روز آینده از ظفر الدوله بناچار رخصت انصراف گرفته باحشم خویش روانه پونه میگردد؛ امیر ظفر الدوله از وقوع این سانحه خیلی سراسیمه و ناکام گشته روزکی چند در کنجی کوته اقامت ورزید سپس از راه پاکطور بسوی گولکنده نهضت نمود و افواج خود را در موسم برشکال متوزع ساخت؛ این چنین زمانه جنگ و جدال بی هیچگونه مبارزت وقتال بسر شد؛



مسخر نمودن حیدرعلی خان تمامی محالات متعلقه دولت پونه که برسمت جنوبی رود کشتنه واقع اند وقابض گردیدنش بر مرز و بوم انوکندی وغیره؛

اگر تفصیل آنهمه روداد جزوی وابسته فتوحات نواب حیدرعلی خان در ممالک محروسه پونه بترتیب وا نموده شود همانا سخن بتطویل خواهد کشید بنابران بر همین قدر درین باب اکتفامی رود که پیشتر از آنکه این سال ۱۷۷۸ ع بانجام آید بجز قلعه دارور

حیدر علیخان تمامي محال واعمال متعلقه دولت پونه راکه برسمت
جنوبي رود خانه کشتنه واقع اند متصرّف شده؛ ونیز عبور آن
رود نموده شهر مریته دارالملک پرسرام بهاور رابقبضه تصرّف
خود درآورده بود؛ و درمدت جنگ وجدال این سال ١٧٧٧ع
نواب عبد الحلیم خان پتهان حاکم شانور را بجبر و قهر برآن آورده
که سر بفرمانبرداري و باجگزاري او فرود آرد و دختر خود را بزني نواب
صفدر علي خان عرف کریم شاه خلف رشیدش بدهد؛ ونیز
دراثناي این مهم مرز و بوم انوگندي راکه شهر قدیم بیجانگر در وسط
آن واقع است قابض گشته بود؛ ولیکن بمقتضاي مرحمت
و رافت برحال شکسته بسته کارگزاران حالي دولت تاندگان
که در زمانه سابق والیان آن، سلطنت واقتدار بادشاهان
عالیشان میداشتند آن مرز و بوم را بر ایشان واگذاشت
و چند گونه حقوق شاهانه ایشان را نیز بحال و برقرار داشت در
سال ١٧٧٨ع حیدر علي خان دیگر بار بر محال و اعمال نواب حلیم خان
حاکم کرپه تاخت آورد و نواب را با تمامي خاندانش باسیري
برگرفت و پس ازانکه اموال واسباب شان نهب
و غارت کرده بود ایشانرا به سریرنگپتن روانه کرد، ازین تجبّر
و تغلّب اوراابر تمامي آن مرز و بوم که بنام کرناتک بالا گهات
حیدرآبادي خوانده مي شود تصرّف تمام پیدا گردید، مجموع زر خراج

این کشور چهل و هفت لک روپیه می باشد ؛ ازین رهگذر که نواب بسالت جنگ در سال ۱۷۷۹ ع عهد کرده بود که سرکار کنتور را بجماعه انگریزان واسپارد و خود را یکسر در حمایت و رعایت شان واگذارد ، حیدر علي خان که با انگریزان عداوت و کینه اندرون سینه می پرورد بغایت ناخشنود گردید ؛ و در عین طیش و آشفتگي بچستي و چالاکي معهود خویش خطهٔ ادهوني را بتاراج داد و مبلغی خطیر ازآن بمعرض وصول در آورد بسالت جنگ ازین سطوت و دستبرد چاره ندیده کناره گزیده و در قلعه امتیاز گده متحصّن گشته ؛

مقارن اینحال موشیر لالي با چند منصبدار دیگر و جمعیّتی از سپاهیان فرنگ که باستصواب جماعه انگریزیه از ملازمت بسالت جنگ برطرف کرده شده بودند ، بحیدر علي خان پیوستند ؛ و چندین کس از جماعه فرانسیس که در زمان محاصره پاندیچیري در سال ۱۷۷۸ ع از ان مهلکه گریخته جان بسلامت برده بودند بدیشان ملحق شدند و نیز جمعیّت سپاه نواب حیدر علي خان فزوني گرفت به پیوستن آنجماعه سپاهیان که از نوکري نواب محمد علي خان معزول شده در سلک جنود حیدري منظوم گردیدند ؛

مشتعل گردیدن کینه دیرینه نواب حیدرعلي خان نسبت بجماعه انگریزان بسبب حمله آوردن شان بر قلعه ماهي که در وسط ممالك محروسه او بود و بزور در آمدن ایشان در کرپه از بهر امداد نواب بسالتجنگ ؛ و بارسال هدایا و مکاتیب ملاطفت پرور باستمالت سرداران مرهتة کوشیدن تا باتفاق افواج یکدیگر انگریزان را منهزم گردانند و تاتوان در استیصال ایشان از هندوستان بذل جهد نمایند ؛

بر کار آگاهان جماعه انگریزیه نیکو مبرهن است که ازان باز که کارگزاران ریاست کرناتک از امداد و اعانت نواب حیدر علي خان بفرستادن سپاه طلبداشته او بر حسب عهد و میثاق ١٧٦٩ ع اهمال و تغافل ورزیده بودند مرکوز خاطر حیدر علیخان بهادر همین بود که هرچونکه دست دهد انتقام این اهمال از ایشان برکشد و از همان زمان در میان هردو ریاست میسوریه و کرناتکیه خلوص و وفاق بر باد رفته ، و بجز سخنان سرد و خنک نفاق آمیز در میان نبود ؛ و آنگاه مشاهده انتزاع نمودن انگریزان قلعه پاندیچیري را از دست جماعه فرانسیس بر وی کمتر دشوار نیامده و نیران کینه در کانون سینه اش کمتر ملتهب ساخته بود و همچنین اخبار دیگر فتوحات انگریزیه بر دل عناد

منزل او گرانبار بود؛ ولیکن حمله آوردن جمعیّت انگریزان بر قلعه ماهی از آن طبقه فرانسیس که در ناف ممالک محروسه او بود و حالی جسارت نمودن کرنیل هرپرد بزور آمدن در خطه کرّپه از برای امداد و اعانت نواب بسالت جنگ شعلهٔ آتش غضب حیدری را خیلی مشتعل گردانید تا آنکه بر اینمعنی عزیمت نمود که اگر دست دهد با طبقه مرهتّه در ساخته باجنود متّفقه انگریزان را از بلاد هندوستان بیرون راند از بهر اتمام این منصوبه یکی از مدبّران مستند و کارگزاران معتمد خود را که نور محمد خان نام داشت تعئین فرمود؛ و پس از آنکه او را بر انواع تعلیمات پنهانی و اسرار تدابیر ملکی خزینه دار و امین گردانیده تمسّک متضمّن سیزده لک روپیه و جواهر مساوی مبلغ پنج لک روپیه بدست او تسلیم نمود و نیز مکتوبی چند موسومهٔ نانا پهرنویس و دیگر سرداران دولت پونه بدو سپرد؛ عنوان این مکاتیب شکایت روزگار ناهموار بود که باعث هردو دولت پونه و میسور بر دشمنی و کینه توزی یکدیگر گشته و خلاصه مضمون این که او با خشنودی خاطر و طیب باطن میخواهد که مبلغ خراج آن خطّه که هنگام جنگ و جدال از تصرّف دولت پونه بدست کارگزاران دولت میسور در آمده بود بدولت پونه واصل گرداند و دیگر آنکه جماعه انگریزان دشمن

جانی فریقین اند بنا بران بر ذمت همت رئیسان هندوستان عموماً و بر ذمت همت ما خصوصاً واجب و متحتم است که باهم شرایط اتحاد و وفاق را نیکو بجا آورده این اعادی مشترک را از ممالک هندوستان بدر کنیم؛ همراه ایلچی مذکور چند زنجیر فیل بیش بها و تحایف گران مایه گردانیده بود تا بسرداران مرهته بطریق پیشکش واداده شود؛

چون سفیر پر تدبیر بدار الملک پونه رسید سرداران دولت پونه را خیلی هوش باخته و پریشان خاطر یافت از رهگذر رسیدن لشکر جنریل کاد دارد و از بیمناکی حمله افواج بنبئی چنان استنباط می شد که عزیمت ایشان بمصالحه کردن با انگریزان بیشتر است نسبت بحیدر علی خان؛ سفیر چرب زبان بمقتضای فطانت و کاردانی از توزیع هدایای دلفریب بعضی از سرداران دولت پونه را مائل و هواخواه خویش گردانید، ولیکن اگرچه اوّلاً هردو فریق مرهته هواخواهان انگریزان و بدسگالان شان باهم در نیرومندی و توانائی متساوی می نمودند آخرکار فرار نمودن رگهوناتهه راو از قید سیندهیه و دیگر باره پناه جوشدنش درحمایت انگریزان بر رغم مقتضای عهد و پیمان که در مقام کام صورت گرفته بود غلبه و رجحان آن فریق را داده بود که بدسگال انگریزان بودند و بناچار رنگی بر روی کار سفیر حیدر علی خان آمد، و عهد و پیمان

وفاق واتفاق دولت میسور و پونه بدین نمط که من بعد کارگزاران دولتین باهم شریک راحت و رنج باشند در میان آمد و عهدنامه بزودی بر نگاشته بمهر و دستخط فریقین استوار گردانیده شد میگویند که درهمانزمان که حیدر علي خان این سفیر را بدولت پونه فرستاده با نظام علي خان که دران روزگار نسبت بجماعه انگریزان از جهت تاخیر درادای پیشکش بابت چهار سرکار شمالي و برگرفتن سرکارات کنتور ، و نیز از جهت در آمدن در سلک هواخواهان برادرش بسالت جنگ بی آنکه نظام علي خان بدان آگاه باشد ، خیلی آزرده خاطر بود ، نامه و پیام موافقت و مصالحت در میان آورده بود ، گمان این نامه و پیام از امر آینده بوثوق میرسد که براین عهد و میثاق هر دو دولت پونه و میسور هیچگونه درنگ راه نیافته بود که مرةً بعد اولی و کرةً بعد آخری برضای طرفین بمقام تقریر و تحقیق درآورده شد که نظام علي خان رکنیست از ارکان این اجماع ؛ و بعد ازان این معنی نیکو متیقّن گردیده که نه همین راجه برار مادهوجي بهونسله بلکه سرداران دیگر نیز خوانده شده بودند که شریک این عهد و پیمان گردند ، و در باره قلع و قمع انگریزان از بلاد هندوستان همداستان شوند ؛ نقشهٔ که حیدر علي خان وابسته یورش بر غنیم بسته این چنین بود که مادامیکه او خودش بر ممالک کرناتک لشکر کشد باید که

نظام علي خان برسرکارات شمالي تاخت آرد و بعد از انکه هر دو سپاه باهم متلاقي شده افواج انگریزي را منهزم گردانیده باشند به محاصره مدراس پردازند؛ وافواج مرهته باید که بتاخت وتاراج جزیرهٔ بمبئي اشتغال ورزد؛ وراجه برار بالشکر جرّار برسر بنگاله یورش آرد؛ ونواب نجف خان و دیگر سرداران حدود دهلي راشاید که از رود گنگ عبور کرده صوبه اوده را متصرّف شوند مگر انکه ناظم آن صوبه بدین مشوره همداستان شده جماعه انگریزیه را از ممالک محروسه اش بزور بیرون کند؛

الحق این منصوبه نیکو اندیشیده واین سگالش خیلی پسندیده بود واگر ارکان این اجماع باحمیّت وغیرت اتّحاد ملکي نیکو کوشیدندی همانا کار بر طبقه انگریزان دران زمان بدشواري کشیدی؛ ولیکن بسیار کم صورت میگیرد که اقوام مختلف در امری متعاهد شده در اتمام آن بذل جهد نمایند وحقیقت حال برین منوال است که زینهار مادهوجي بهونساله ورئیسان ممالک غربي هندوستان درین خصوص هیچگونه سعي وکوشش بعمل نیاوردند؛ طبقه مرهته در کار حراست ممالک محروسه خویش که برحدود شمال شرقي وجانب غربي آن انگریزان لشکر کشیده یورش آورده بودند در شغل شاغل درافتادند، ولهب غضب نظام علي خان بزلال سخنان ملاطفت فشان وعهد ومیثاق موالفت توأمان که

گورنر بنگاله با نواب نظام علي خان پيش کرده بود فرونشست ؛ در سال ١٧٧٩ع نواب محمد علیخان کارگزاران دولت انگريزيه را در مدراس برحقيقت حال اين عهد و ميثاق که درميان نواب حيدر علي خان و جماعه مرهته بوقوع آمد و نيز بر چگونگي آن وفاق و اتّفاق که درميان آن هر دو فريق و نظام علي خان بر رغم جماعه انگريزان صورت گرفته آگاهي بخشيد ؛

اکنون سطري چند در بواعث نفاق درميان مرهته و انگريزان و دواعي موافقت مرهته با حيدر عليخان پس از محاربت ساليان بر سبيل اختصار نگاشته مي شود و از بهرار تباط سلسلهٔ سخن بعروج مرهته اشارت مي رود پوشيده مباد که بناي رياست مرهته در عهد عالمگير نهاده شد چون در آنزمان سلطنت دهلي از اوج ابهّت و جلال بحضيض نکبت و وبال گرائيده بود و از رهگذر بيرحمي و ناهنجاري و تعصّب عالمگير در امور دينداري رئيسان هنود ممالک هند عموماً و راجگانش خصوصاً خيلي آزرده مي زيستند و در ممالک دکهن گوئي رسم و راه ملوک الطوائف بهم رسيده هر خطه بادشاهي و هر صوبه فرمانفرمائي جداگانه داشت که گاهي باهم در مقام آشتي و اتفاق بودندي و گاهي در معرض کينه و نفاق ؛ شخصي از جماعه مرهته سيوا نام نخست جوياي بلندنامي پديدار گشت و جمعيتي از سواران فراهم آورده چندي بتاخت و تاراج پرداخته

آخرکار سر از جیب مهتري بر آورد و شهر ستاره را مستقر
حکومت خود گردانید و چون سیوا ازین جهان رخت بر بست
پسرش سنبها بمسند حکومت پدر بر نشست و بجنگ
عالمگیر کمر کینه بر بست و در آخر کشته شد پسرش ساهو که
طبع آرمیده داشت بر جای پدر مسند آرای حکومت گشته از
پرخاشخري اجتناب نموده هشت تن هوشمند را برگزید و زمام
مهام ریاست خود بدست کفایت شان وا سپرد ولیکن
چون او پسری صلبي نداشت بنابران از قریبانش رام نارائن نامی را
پس از وفاتش بجای او بر مسند نشانیدند و چون خودش هیچگونه
از درایت و کفایت بهره نداشت یکسر مهمات ملکي را بر رای
آن هشت فرزانه واگذاشته بود ازین هوشمندان یکی بالاجي نامی
برهمنی بود کو کنی در زیرکي و فرزانگي یگانه آخرکار این برهمن بدان
رفعت و پایه رسید که راجه رام نارائن را در ستاره بعزّت و
احترام مقام داده خود در شهر پونه بساط حکومت درچیده
بلقب نانا و پیشوا پندت پردهان ممتاز گردید اگرچه در امور
ملکي جزدي وکلّي اختیار تمام میداشت راجه رام را باهمه نابکاري
وخامي در تعظیم واکرام او بذل جهد مي نمود و شهر پونه را دارالملک
خود ساخت القصّه پس از جنگ و جدال نخستین انگریزان
بر قباحت وسستي این رای که سردار بمبئي بدان باعانت

راگھو لشکر فرستاد و با مرهته بنیاد جنگ و پرخاش نهاد نیک
فرارسیده کرنیل اپطن را از بهر مصالحه .پونه فرستادند در آنزمان
از زن رام نارائن که حامله بود پسری زاد و او را مهتران پونه بجای
پدر به پیشوائي بر نشانیدند و سکھارام و نانا پھرنویس را
بدستوري و ولایت او هنگام کودکي برگزیدند ولیکن چون راگھو
از رفتن پونه سر باز تافت کار آشتي و صلاح ناتمام ماند و در پونه
هواخواهان راگھو همواره مصدر فتنه و آشوب میگردیدند
و مهتران پونه می پنداشتند که در نهائي محرک این همه فتنه و آشوب
انگریزان اند القصه آسیای جنگ و پیکار دیگر بار در گردش آمد
آخرکار افواج انگریزان از جهت نایابي اذوقه و دانه و کاه عاجز
و ستوه گردیدند کرنیل اگرطن سپهسالار انگریزان بفتوای مجبوري
عهد آشتي با جماعه مرهته بتجدید بر بست ولیکن چون خبر عهد آشتي
کرنیل اگرطن که بفتوای ضرورت و بیچارگي با جماعه مرهته
درمیان آورده بود به بنبئي رسید سرداران انگریزان آشتي
مغلوبانه نپسندیدند و بناچار نیران حرب و پیکار باز مشتعل
گردید و جنریل گودرد که بجنگ مرهته متعین شده بود پس از
مایوس گشتن از همداستاني بھونسله راجه برار بر جنگ
مرهته از حسن آباد متوجه برهانپور گشت و راگھو بشنیدن
این خبر از قید سیندهیه گریخته بجنریل پیوست ؛

مصالحه کردن جماعه مرهته با حیدر علي خان بهادر ومتّفق گردانیدن او نظام علي خان آصفجاه و نجف خان وسائر بزرگان هندوستان را باخود در مجادله انگریزان ؛

بدان گاه راگهو که بر انگریز ... بیامد بپا کرد رزم وستیز

جهاني پر از شور و آشوب کرد ... خردمند داند که ناخوب کرد

مرهته بحیدر علي داشت جنگ ... بهم آخته تیغ الماس رنگ

دو دستي زوندي شده کینه ور ... پي جستن بیشي بوم و بر

چو شد رزم آغاز با انگریز ... بیکسو نهاده بحیدر ستیز

ببسته در جنگ بانام جوی ... ز کینه سوی آشتي کرده روی

ز خود کرده خشنود بنمود یار ... که باشد ورا یار در کارزار

نظام آنکه بد بر دکن باج خواه ... بدو نیز بکشوده از مهر راه

بگرمي در دوستي باز کرد ... ورا نیز با خویش انباز کرد

نجف خان که بد نامدار بزرگ ... بمیدان پیکار گردی سترگ

فراوان سپه داشت آراسته ... همه نره شیران نو خاسته

جز اینان هر آنکس که بد نامدار ... بخود کرده دمساز و انباز و یار

همه گشته با یکدگر همزبان ... بدین رای گشتند همداستان

که حیدر علي یک شده با نظام ... کشیده به پیکار تیغ از نیام

بکرناتک و بوم سرکار نیز ... که نازد بدان هر دو جا انگریز

روان ساخته لشکر جنگجوی | به پیکار بدخواه بنهاده روی
بدان بوم و بر شور و شر افگنند | ز دشمن بن و بیخ را بر کنند
بگجرات راند مرهته سپاه | که یابد بد اندیش آنجا نه راه
یکی مهتری از مرهته سپاه | که سودی سر جاه بر چرخ و ماه
موداجیش نام و لقب بهونساه | مقرر چنان گشت کو با سپه
سوی بوم بنگاله گردد روان | ببسته به پیکار کردن میان
نماید مر آن مرز زیر و زبر | نخاریده یکسر ز پیکار سر
بدست آیدش هر که از انگریز | برانگیزد از جان او رستخیز
نجف خان ز دهلي براند سپاه | سوی لکهنؤ یکسره رزم خواه
فروزد دران آتش کینه تیز | بپردازد آن بوم و بر ز انگریز
گرش آصف الدوله یاري کند | درین کین بخود خوبکاري کند
وگرنه نجف خان گه کارزار | چو دشمن ز جانش برارد دمار
چو اینگونه کنگاش آمد بسر | روان گشت هر سو یکی نامور
کران تا کران جهان شد سپاه | بدان بد که اختر نبد نیکخواه



رسیدن سفیر دولت انگریز به نزد حیدرعلیخان بهادر بامید آشتي و ناکام برگشتن؛

درین میان گورنر مدراس این معني از مصالحه ملکداري دریافته که سفیري پرتدبیر پیش حیدر علي خان فرستد تا او اگر ممکن

باشد راه آشتي كه فيما بين از دير باز بسته شده است باز كشايد و
بر حقايق امور آن مملكت و دقايق دستور آن دولت نيكو
آگاهي بهم رساند چون مركوز خاطر حيدر علي خان درين باب
استكشاف نموده شد پس از هزار دشواري سفير را اجازت
آمدن در ممالك محروسهٔ خود داد وليكن فرمود تا بدوري چار
ميل انگريزي از سرير نگپتن رحل اقامت اندازد و هيچكس
از اتباع او بشهر در نيايد چنانچه پس از درنگ بسيار حيدر علي خان
سفير را بحضور خود طلبيد و بعد اصغاي همه سخن چنين پاسخ داد ؛
در اوائل حال گمان من بجماعه انگريزان چنين بود كه ايشان
نسبت بديگر اقوام در راستكاري و وفاداري ممتاز و سرفرازاند ؛
وليكن از تجربه كه درين نزديكي صورت گرفت چنان حالي من
گرديد كه ازين دو گرامي صفت ايشان هيچگونه بهره ندارند
چون برحسب عهد و پيمان سال ١٧٦٩ع از شما امداد وياري
از بهر مدافعه افواج مرهته خواستم شما دران اهمال كرديد و آنقدر
مرا بمعاذير لنگ درليت ولعل داشتيد كه وقت كار از دست
رفت واعادي بر من فيروز گرديدند ؛ نيز شما برغم شرايط عهد
و ميثاق افواج خود را در ممالك محروسه من فرستاديد و قلعه ماهي
بتصرف خود در آورديد ؛ و هنوز در انجا منصبداران تان بتحكم
و تجبر مي پردازند ؛ بنابران اكنون مرا هيچ وثوق و اعتماد بر گفتار

وکردار تان نمانده است؛ علاوه آن کدام فایده یا سود از هوا خواهی وهمداستانی آنچنان سرداری بسوی من عائد شد نیست که او عنان کار در قبضه اختیار خود نمیدارد؛ در هر امر محتاج رهنمائی اهل شورا می باشد چنانچه اگر از و یاری واستمداد جویم او نخست استفتا؛ از اهل شورا خواهد نمود؛ وانگاه از نواب محمد علی خان درباره زر اعانت خواهد جست؛ و یقین جازم است که نواب صاحب درین خصوص عذرها خواهد آورد؛ وکار را در تاخیر خواهد انداخت وهرگاه درین باب با او الحاح و مبالغه کرده شود بعض اجناس وچند عدد جواهر بشما میدهد تا در بازار فروخته ثمن آن را بکار درآرید وچون این نیز پس از بوک و مگر بی حد صورت وقوع گرفت شما خیمه بیرون شهر می زنید؛ وپس از درنگ بسیار باکمال احتیاط روانه می شوید بدین نمط که اگر یکروز کوچ کرده می شود دو روز مقام اتّفاق می افتد؛ درچنین حیص بیص فوج کمک شما بحدود ممالکت من در می آید واعادی ناهنجار پیشتر از ان کار خود کرده اند و ممالکت مرا ویران وخراب گردانیده؛ وحال من یکسر مخالف وتمامتر منافی حال شماست در بند شورا و کنگاش نمی باشم که عزیمت من وابسته اجازت او باشد کار من وابسته داوری من است خداوند وقت خودم؛ زنهار فرصت کار ضایع نمیگذارم دریکدم می توانم که قشونی یا رساله را

از سواران کار بطرفی گسیل کنم که شصت میل کوچ معمول روزانه ایشانست و انبارخانه‌ها و ذخیره خانه‌ها از هرگونه مایحتاج الیه معمور و موفور دارم که از برای اخراجات سالیان کافی باشد؛ این چنین دوگونه دولت مختلف چگونه در کار و بار همداستان و همعنان خواهند بود؛ بنابران ای سفیر برو و باخواجه‌ات بگو که ازین پیش بارسال نامه و پیام خود در تصدیع من نکوشد؛ از پس اینهمه تهدید حیدر علی خان بزودی قاصد انتقام میگردد؛ چنانچه بیستم ماه رجب سنه ١١٩٤ هجری موافق ماه جولائی سال ١٧٨٠ع از گهات‌ها گذشته مانند سیل جوشان ناگاه بمرز و بوم کرناتک میرسد و در آنسرزمین آشوب قیامت برپا میکند؛ جمعیّت جنودش درین یورش بسی هزار سوار جرار و چهل هزار پیاده خونخوار میرسید علاوه توپخانه گران و سنگین که کارگزارانش مردم فرنگستان بودند بسرکردگی شیرلالی و دیگر منصبداران فرانسیس؛ حیدر علی خان درین هیجا خودش بسپهسالاری لشکر میانگی پرداخته بود و انبوه میسره بسرکردگی طیپو سلطان وابسته؛ و چنان قرار یافته که او بر سرکارات شمالی تاخت آرد؛ مادامیکه گروه میمنه بسرکردگی سپهداری از سپهداران نامدارش درخطه مادوره و نواح جنوبی درآمده بسفک و غارت آن بقاع اشتغال نماید؛

در همسایگی معبر پالام نائر قرارگاه جنود میانگی کده چتور بود ؛ چون این قلعه در میان قلال جبال واقع است حصارش بغایت مستحکم واستوار و دور از رهگذر مقرر افواج ، نواب انور الدین خان آنرا ملاذ و ملجای اهل و عیال خود هنگام سنوح حوادث ودواهی ساخته بود ؛ این قلعه واراضي وابسته آن در تصرف ناصر الدوله عبد الوهاب خان برادر محمد علي خان بود ؛ از جهت گمان نقود وجواهر گرانمایه یا از جهت کینه و عداوت که حیدر علي خان با محمد علي خان داشت افواج حیدري نخست دست یغما وتاراج بران واکشاد ؛ قلعه دار ومخدرات واطفال او همگی اسیر شدند ؛ وانواع ذلت وخواري کشیدند ؛ اموال و ذخائر قلعه بتاراج رفت ونفائس وطرائف آن به سرینگپتن فرستاده شد ؛ از میان اجناس غارتیده متاعی بغایت گرانمایه کتابخانه بود از کتب تازي وفارسي که نواب انور الدین خان فراهم ساخته وجانشین او در نصاب آن افزوده این مجلدات با جلدهای دیگر که از دیگر قلاع کرناتک واز کتب خانه نواب کرپه وغیره برده شده بود بعد شهید شدن طیپو سلطان مغفور معه کتب خانه سلطاني بدست انگریزان افتاد جنود حیدري درین یورش بر تسخیر قلعه چتور وفتح قلاع مجاور آن اکتفا ناکرده پیشتر شتافت ؛ ودر دهم آگسط گروهی از سوارانش پس از آنکه بسفک ونهب چند قریه درجوار مدراس پرداخته

بودند در شهر مدراس آنچنان آشوب و غلغله در انداختند که باشندگان از مردم فرنگستان اندرون قلعه آن متحصّن گشتند بیست و یکم همین ماه افواج حیدری شهر آرکات دار الملک کرناتک را تاراج و غارت کرد؛ ولیکن بفرا رسیدن جنود انگریزی بعضی بسرکردگی سرهکطر منرو از مدراس و بعضی بقیادت کرنیل بیلی از سرکارات شمالی حیدرعلی خان از محاصره آرکات دست برداشت و دران کوشید که این هر دو فوج را از فراهم آمدن باز دارد؛



ترجمه بعض مقام باب دوازدهم از کتاب ملطری بیاگریفی یا تذکره بهادران انگلستان (که درسنه ١٨٤١ع مطبوع شده) در ذکر جنریل سر ڈیوڈ بیرڈ که مدّتی در اسیری ٹیپو سلطان، وهنگام تسخیر قلعه سریرنگپٹن سرکرده اهل یورش بوده، متضمّن خصوصیات جنگ کوهستانی کنچی کوته که یکی ازان جنگهای نامی است که پس از کشته شدن جماعتی کثیر دران از رزم جویان طرفین فتح و فیروزی نصیب حیدرعلی خان گردیده؛

درمیان تمامی ریاستهای هندوستان دران زمان (که سلطنت تیموریه آب رسیده و یکسر مضمحل گردیده بود) گرانمایه و ممتاز،

ریاست میسور بود در تصرف نواب حیدر علي خان که مردی بود از حالت سپهداري بیاوري بخت و اقبال بهمین پایه فرمان فرمائي و جهانداري رسیده ؛ و منش والای ناموجویش کمالات علیّه سپهسالاري را با ملکات سنیّه ملکداري بدان خوبي و بایستگي فراهم ساخته بود که در میان فرمانروایان فرنگ نیز دران عهد چنین کس بجمع این نوادر صفات نایاب بود ؛ چون همسایگی این چنین طرفدار ذوفنون و با اقتدار نسبت بریاست انگریزي که هنوز نیکو استحکام نگرفته بود پر خطر و سهمگین می نمود هرائینه خیلی قرین مصلحت ملکي بوده که کارپردازانش نسبت بوی در مقام هواخواهي و همداستاني بودندي یا آنچنان عهد و پیمان آشتي بنیان با او درمیان آوردندي که دست تطاولش از سرزمین ایشان کوتاه ماندي ولیکن جماعهٔ انگریزان بجای مهراندوزي راه کینه توزي باوی سپردند ؛

در سال ١٧٦٨ ع کارگزاران ریاست انگریزي طرح ستیز و جنگ با حیدر علي خان ریختند ؛ و درین جنگ حیدر علي خان بکام دل فیروزمند و مظفّر گردید ؛ و بیغما و تاراج عام آنچنان فتنه و آشوب در مرز و بوم کرناتک برپا ساخته کار نهب و غارت تا عین دروازه مدراس رسانیده بود که کارپردازان ریاست مدراس بفتوای اضطرار بر مصالحه مغلوبانه راضي گشتند عهد و پیمان درمیان

آمد که هریک از فریقین هنگام حاجت فریق دیگر کمک و حمایت خود را زنهار دریغ ندارد هنوز صبح این عهد بشام نرسیده بود که حیدر علي خان در جنگی که او را با جماعه مرهته پیش می آید میخواهد که نقد دوستی هواخواهان جدید را بر محک عیار زند بنابران مکتوبی بگورنر مدراس میفرستد و امتحاناً از برای نام درخواست کمکی محقّر می نماید تا پانصد سپاهي انگریزي ارسال دارد ولیکن گورنر مدراس برخلاف مقتضای آئین و کیش * ع *
در اول قدح دردی آورد پیش * یعنی دعوت او را اجابت ننمود؛ وچون در سال ۱۷۷۰ع حینیکه یغماگران مرهته دیگر بار کار بر حیدر علي خان دشوار کرده بودند او باز استمداد کمک از دولت مدراسیه نمود و عهد و پیمان بتکرار بیادش داد کارگزاران آن دولت همان تغافل و اهمال را کار بستند؛ درین اثنا از تکرار نهب و غارت جماعه مرهته خرابي و تباهي در مرز و بوم میسور صورت گرفت زیرا که یغماگران مرهته بوم و بر ممالکتش را بتصرف خود درآورده بودند؛ و صیانت و حمایتش منحصر بود دران قلعه که بغایت استوار و حصین بود؛ درینحالت حیدر علي خان از هواخواهان جدید خویش بازسالت اعانت می نماید و بهبودیکه ازین معاونت عاید ایشان شدنیست وا می نماید و میگوید که چون این یغماگران بی سروسامان یکسر حکومتهای مستقل

شمالي هندوستان را عرضهٔ صد گونه خوف و خطر ساخته اند پیداست که در صورت استیلا و ساز و سامان مصدر چگونه هرج مرج در تمامي ممالک دکهن خواهند گردید برین اعلام نیز اثری مترتب نگشت و کارکنان دولت کنپني درین اهمال مرتکب کمال ننگ و عار گردیدند چون اختر اقبال حیدر علي خان هنوز در صعود و ترقي بود بچاره گري راي صائب بر تمامي اعادي خود مظفر گردید و بدون یاري و امداد احدي در سال ۱۷۷۲ع با جماعهٔ مرهته بر وجه شایسته مصالحه نمود؛ و ازان پس از رهگذر مناقشه و نزاع خانگي جماعه مرهته و سوء تدبیر کارگزاران ریاست بنبئي او را یاراي آن بهم رسید که بهمین اعمال و محال گم کرده خود را بازیافت نمود بلکه حوزهٔ ممالکت خود را نیکو فراخ و وسیع فرمود؛

پس ازانکه حیدر علي خان اینچنین نقض عهد از جماعه انگریزان هنگام ضرورت بمقام تجربت در آورده و بتکرار مشاهده کرده زنهار از و متوقع نبود که دیگر بار بر پیمان و میثاق ایشان اعتماد کردي؛ در همین زمان جماعه فرانسیس باو پیوستند و بهرگونه آلات و ساز و سامان جنگ و پیکار او را یاوري نمودند؛ و هواخواهي و همداستانیش را در بارهٔ مطمح نظر خویش که چشم داشت دست یاب نمودن ممالکت کرناتک باشد مصلحت دیدند؛ چنانچه منصبداران کاردیده فرانسیس بملازمت او کمر هواخواهي

بسته بآموختن آداب حرب و قتال خاصه ممالک فرنگ
سپاه او نیکو پرداختند ؛ اکنون حیدر علی خان خود را نیکو آماده و آراسته
انتقام از اعادی یافت و با جماعه انگریزان از رهگذر سلوک
گذشته ایشان بدل کینه میداشت و درین باره حق بجانب
او بود ؛ حال کارگزاران دولت کمپنی درین زمان برین منوال بود
که ایشان کورانه در امداد و اعانتش میکوشیدند و دیگر اهل حکومت
و اقتدار آن روزگار را گوئی تحریک میدادند تا بادی در شکست
خود شان یار و همکار گردند چنانچه این فرصت را حیدر علی خان مغتنم
شمرده پنهانی با جماعه مرهته و نظام علی خان عقد موافقت می بندد تا باتفاق
همدیگر انگریزانرا از هندوستان مستاصل گردانند ؛ تمامی امور
در تمشیت این منصوبه بپختگی رسیده بود و کارگزاران کمپنی
هنوز در خواب غفلت خود را بیخطر می انگاشتند ؛ تا آنکه در بیستم
جولائی سال ۱۷۸۰ع حیدر علی خان سپاه خود را با کمال سطوت
و صولت مانند سیل دمان بر مرز و بوم کرناتک فرو ریخته
تاخت و تاراج نمود ؛ جمعیت سپاه حیدری درین چالش
از هشتاد هزار کس متجاوز بود و این نصاب هیبت گستر
به پیوستن افواج موشیر لالي و بسیاری دیگر از منصبداران فرانسیس
بطریق اعانت سمت ازدیاد پذیرفته و عدت جنود انگریزی
که قائد آن سر هکطر منرو بوده بشش هزار نمیرسید ؛ و این سپاه

درحدود مدراس بکوهستان اقامت داشت حینیکه هفتاد و سیوم رجمنت که تازه از ولایت انگلستان فرا رسیده بود (همانروز که از جهاز فرود آمده) حسب فرمان گورنر از بهر جنگ بمعسکر انگریزي پیوست ؛

حیدر علي خان پس از آنکه بوم و بر کرناتک راطي کرده وتمامي معمورات راکه در اثناي راهش واقع شده بآتش سوخته وبآب شمشیر پاک شسته متوجه آرکات گردید ؛ بابیست ویکم آگسط در مقابله شهر نزول نمود واین خود مقدمه جنگ بود ؛ درین زمان کرنیل بیلي در بند وبست سرکارات شمالي بافوجي گران اقامت داشت وجنود حیدري که بمحاصره آرکات مي پرداخت حایل بود درمیان این فوج ومعسکر انگریزي ؛ اکنون از دیوان مدراس بکرنیل بیلي فرمان میرسد تا بر جناح استعجال بمقام کوهستان ملحق معسکر انگریزي شود ولیکن حیدر علي خان بحکم کار آگاهي ممر جنود کرنیل بیلي راکه منحصر بود دریکراه مسدود گردانید وکوشش بسیار از طرف کرنیل موصوف بعمل آمد ومدافعه آن از جانب حیدر علي خان صورت گرفت آخر کار در مقام پربناکم سر بکارزار کشید و کرنیل بیلي بدانچنان فیروزي که از جمعیت قلیل سپاه پیاده ویکسر ناداري فوج سواران متوقع تواند بود گونه بکام دل رسید ولیکن این فیروزي در رسیه روزیش افزوده ،

چه معسکر انگریزي از مقام کرنیل .بیلي هنوز دور بود و افواج حیدري در رهگذارش سدّ سکندري ؛ و از جهت ناداري علوفه و اذوقه سپاهش مبتلای محنت فقر و فاقه گردیده ؛

درین حالت پر ملالت کرنیل موصوف صورت حال خود را باعلام سرهاکطر منرو این چنین می پردازد که از رهگذر زخمیان که درین جنگ عائد ما شده نه پای رفتن داریم و نه از فقدان اذوقه درین مقام یارای ماندن چنانچه از بهر چاره گري این حادثه رای بهان قرار گرفت که آنچنان کمک بکرنیل .بیلي فرستاده شود که از ان مهلکه بدر تواند جست چنانچه برحسب این عزیمت جمعیّتی گرانمایه بسرکردگي کرنیل فلیچر و کپطان بیرد وچند سرداران دیگر بدان مهم فرستاده شد ؛ این جماعه هنگام نه ساعت سائي از معسکر روانه شدند ؛ حال مصیبت اشتمال فوج کرنیل .بیلي را ازین یک امر قیاس توان کرد که هر فرد از جمعیّت کرنیل فلیچر همین دو روزه خوراک برنج وقدري بسکط یا کلیچه وشراب از بهر معونت قوت دو ستانش که در مقام پربناکم بودند برده بود ؛ چون حیدر علي خان بهادر از جمعیت فرستاده آگاهي یافته رساله سواران بقطع کردن راه ایشان فرستاد ولیکن کرنیل فلیچر وکپطان بیرد بارهنمایان خویش بدگمان گشته از راه راست انحراف نموده برراه قوس مانا در پناه ظلمت شب که گوئي

بحمایت ایشان رسیده بود از تگ و تاز رساله حیدري صحیح و سالم با جمعیت کرنیل بیلي پیوستند ؛ ولیکن نواب والاجناب باقتضای پخته کاري در مادهٔ دشمن شکاري نگذاشت که این جنود متفقه راه سلامت بسپرند و از کمند تطاول او رهائي یابند ؛ فرمان داد که در عقبه های دشوار گذار که افواج انگریزي را ازان بایستي گذشت مورچالهای توپ آراسته دارند ، و چون از هنگام کوچ ایشان و دیگر خصوصیات نیکو آگاهي داشت فوجي سنگین را از بهین پیادگانش فرمود تا بر هر دو رسته گذرگاه شان آماده کمین باشند ؛ و خودش با بهرهٔ کلان از افواجش مترصد حمله های ایشان مانده تا بامداد و شان پردازد مادامیکه تهیهٔ سپاه در ینجا اینچنین نموده بود حشري بیمر را از سواران پنداره درحدود کانجیویرم از بهر یغما گري و ترکتاز تعین فرمود تا فرصت کار نگاه داشته سد راه عزیمت لشکر انگریزي گردند ؛

حال جنود حیدري برین منوال بود که چون بامداد دهم سپطنبر که از بهر کوچ افواج متحده متعین شده بود فراز آمد هنوز سپیدهٔ صبح ندمیده بود که ایشان خاموش و آرمیده مترصد فرا رسیدن قشون انگریزي را در عین دام بلا که از بهر شان در چیده شده بود دیدند ؛ سپاهیان کمینگاه مورچال دوازده توپ بر ایشان سر دادند و هنوز ایشان پیشتر نرفته بودند که مورچال دیگر عقب ایشان آتش

داده شد ؛ چنانچه بجز آنکه پیشتر روند هیچ چاره نداشتند ؛ ولیکن دیگر مور چالهای توپ از بهر ایشان آماده داشته بود ، در عرصه نیم ساعت پنجاه و هفت ضرب توپ در آورده شد تا بر فوج انگریزي سر داده شود بقرب هفت ساعت صباحي سپاه قشون قشون از مور و ملخ افزون برین مشتی برگشته بخت فروریختند تا کار بجای رسید که مردان فریقین یگان یگان باهم در آویختند کپطان بیرد و جوانان (گراندیر) یاتنا در دران معرکه تنگبار داد پردلي و شجاعت دادند طرفه تماشائی بود که مشتی دلیران انگریزي در میان بیست و پنجهزار سوار و سي پلتن سپاهیان پیاده (علاوه جمعیتی از سپاهیان فرنگ ملازم حیدري و توپخانه کلان که از مسافت یک تیر پرتاب سر داده می شد) که ایشانرا نقطه وار در میان گرفته بودند پایدار ایستاده بمدافعه و مقاتله اعادي بر هر طرف بر سبیل تبادل می پرداختند ؛ منصبداران فرانسیس در لشکر حیدري بمشاهده این جرأت و جلادت که از پردلان انگریزي بظهور میرسید در شگفت فرومانده بودند ، در میان سپاه انگریزان همین ده ضرب توپ میداني بود ولیکن بدان خوبي و چابکي آنرا بکار می بردند که در میان جمعیت اعادي ازان آشوبي عظیم پیدا شده ؛ پس از مقاتله و مجادله از شش تا نه ساعت صباحي نسیم فتح و فیروزي بر پرچم علم انگریزي وزیدن گرفت

وگزیده رساله‌های سواران حیدري پس از حملات متوالي یکسر هزیمت خوردند و جناح راست و بهمین جنود حیدري پریشان شده قریب بود که منهزم گردد ؛ و منصبداران فرانسیس که توپخانه حیدري در اهتمام شان بود دست از کار باز کشیده بودند ؛ درین میان وقوع حادثه ناگهاني صورت واقعه رایکسر واژگون ساخت تاافواج منهزم مظفرّ و منصور گردید ؛

تفصیل این اجمال آنکه باتفاقي ناميمون نسبت بانگریزان و همایون نسبت بحیدرعلي خان عرابه‌های باروت و گوله که در فوج انگریزي بود بیک ناگاه آتش برگرفت ، و پاک بسوخت ؛ و این واقعه هائله نتیجه آن گوله توپ بود که گلنداز توپخانه حیدري دران انداخته درین واقعه بسیاری از سپاهیان انگریزي علف آتش گشتند ؛ ولیکن یکسر بربادرفتگي ساز وسامان جنگي باقیماندگان را نسبت بمردگان بیشتر عرضه محنت وبلا گردانید ؛ طیپو سلطان که خلف الصدق پدر نامدار شهامت دثار حیدرعلي خان بهادر بود بفور فرصت دشمن شکني را مغتنم شمرده بدون استجازت از پدر والامقام باجماعه سواران مغولیه وکرناتکي چون سیل دمان برفوج انگریزان که بدان آتشزدگي برهم خورده وهنوز بحال خود درنیامده بود فرو ریخت دعقب آن بتعجیل قشون فرانسیس گرم وگیرا بیاریگري

آن سواران فرا رسید ؛ و از کوشش مردانه تمامت سپاهیان انگریزی یگان یگان پاره پاره ساخته شدند ؛ ولیکن منصبداران انگریز در آخر سپاهیان پریشان گشته فرنگستان را گونه فراهم گردانیده در عین آتشباری توپخانه اعادي جای بلند دستیاب ساخته ایشان را بوضع مربّع بیارا ستند منصبداران به شمشیر و سپاهیان بسنگین خویش میجنگیدند و هزاران سپاه غنیم را در سیزده حملات مختلف مقاومت نمودند ؛ ودر پایان کار از حشر بیمر افواج دشمن که تازه پی هم میرسیدند ستوه آمده پامال حوافر اسپان و پای پیلان شدند ؛

عدد کشتگان بجانب جماعه انگریزیه از چار و نیم هزار بیش بود ازان میان چار هزار سپاهي هندوستاني بود و قریب ششصد فرنگستاني کرنیل فلیچر در میان کشتگان یافته شد و کرنیل بیلي و کپطان بیرد چار چار زخمهای کاري خورده با دوصد فرنگستاني اسیر شدند وچون ایشان را پیش حیدر علي خان بردند باقضای نخوت فیروزي بچشم خواري بسوی شان نگریست و علالای فیروزي برداشت ولیکن کرنیل بیلي جواب شایسته داد که طیپو سلطان درین معرکه حاضر بود نیکو آگاهي خواهد داد که این ظفر از رهگذر بلای ناگهاني بود که برسرما افتاد نه از جهت هزیمت وشکست که از افواج شما خورده باشیم ؛ نواب ازین

جواب درشت برآشفته فرمان داد تا ایشان را مقیّد دارند
میگویند که مشاهده کثرت کشت و خون که بسیاری از
مردان کار دیده اش کشته و تلف شده بودند مزاج نواب را
آشفته گردانیده بود ازین سبب با اسیران انگریزي بدان
نمط درشتي و سختي که عادتش نبود سلوک نمود؛
کپطان بیرد پس از کشیدن گوناگون شداید اسیري که محبوس
بودن در زندان وحشت انگیز بیک زنجیر با اسیر دیگر
پابسته تا سه و نیم سال شمّهٔ ازان بود رهائي یافته و بفرنگستان
رفته و ازانجا بمنصب جرنیلي ممتاز شده باز بهندوستان آمد و
در سال ۱۷۹۹ع با فواج متّفقه که از بهر یورش سرینگپتّن در مقام
دیلور آراسته میگشت پیوست؛ اکنون کپطان بیرد که بسرکردگي
قشوني از سپاهیان فرنگ امتیاز میداشت بجد درخواست
تا درین پیکار پر اخطار سرکردگي جنود یورش نامزد او گردد چنانچه
برین آرزو بکام دل فیروز گردید؛ و در چهارم مي سال ۱۷۹۹ع
رایت انگریزي بالای برج بیروني برافراشت؛ و پیش
از انکه طلیعه شب برآید سرینگپتّن والي خود را بدل کرده کاید
ولایتش بردست کارگزاران انگریزي واسپرد؛ از تقالیب
ادوار روزگار همان شهر که پیشتر در تعذیب کپطان موصوف
اسفل السافلین بود اکنون در نشاط افزائیش اعلاعلّین

گردید ولیکن باآنهمه شگفتگی و نشاطمندی که از قهر اعادی و فیروزمندی عائد او شده ، هیچگونه خشم و انتقام که در چنین حال معمولست در دلش راه نیافته بود ؛



روانه شدن کرنیل بیلی بمدد جنریل سرهکطرمندرو وگرفتار شدنش بدست طیپو سلطان ؛

زماه نهم روز نه رفته بود
به بیلی زمانه بر آشفته بود

شده اخترش کند بر آسمان
بشوریده و تند گشته جهان

خود و لشکر از شهر پیرم بکام
سوی مندرو تیز برداشت گام

فزون پنجصد بود بر سه هزار
ز هندو یورپ مردم کارزار

چو بسپرد ره چاریک از گروه
ز حیدر رسیدند لختی گروه

میان دو بدخواه پرخاش خاست
ز تیر دو رویه فشافاش خاست

باندک ده و گیر حیدر سپاه
زبون گشته در دست آوردگاه

نیفشرده پی پاشنه کرده تیز
به پیچیده از کین لگام گریز

روان گشت بیلی از انجایگاه
یکی درهٔ تنگش آمد براه

زگیتی نهان گشت زرین چراغ
سراسر جهان گشت چون پر زاغ

دران درّه بیلی بیامد فرود
که تن را ز آرام بدهد درود

بناگاه از دشمن کینه خواه
به پیکار آمد دگر ره سپاه

دران درّه تنگ آشوب خاست
چو تندر غروشیدن توپ خاست

زمانی به بیلی ببارید تیر	چو باران که از ابر آید بزیر
فراوان رها کرده توپ و تفنگ	کشیدند از جنگ و پیکار چنگ
ازان پیش کاید برون آفتاب	بگیرد جهان گونه زرناب
روان گشت بیلی ازانجایگاه	بریده ازان درّه یکمیل راه
بناگاه طیپو بدانجا رسید	سر آتش جنگ بالا کشید
ستیزه به پیوست از دو گروه	چو انگریز بد درمیان دو کوه
بگاه گذر ره بر و تنگ بود	نه میدان آویزش و جنگ بود
نیارست آراست آوردگاه	نه صف می توانست بستن سپاه
نبد دست چپ هیچ پیدا ز راست	ندانست کس قلب و ساقه کجاست
ز بارو بنه کس نه آگاه بود	گشاده نه بر مرد کین راه بود
درانراه دشوار و تاریک و تنگ	نه بر رسم پیکار و آئین جنگ
توانست کوشش نمودن سپاه	گسسته رده رفت بایست راه
به بیچارگی جنگ بایست کرد	بر انگیخت ناچار گرد نبرد
ز طیپو نپرداخته بیلی هنوز	یکی گرد برخاست شد تیره روز
ز حیدر بیامد سپاهی دگر	بیکدست تیغ و بدیگر سپر
به طیپو شده یار در کار زار	ز سم ستوران زمین شد نزار
بشد آتش کین و پیکار تیز	دل توپ افروخته انگریز
سوی دشمنان گوله انداخت چند	شدش کار واژون ز بخت نژند
که صندوق باروت او بر فروخت	ز بایسته سامان فراوان بسوخت

بسی چیز شایسته اندر نبرد — که شاید بمردان گه دار و برد
نگه کرد و دانست طیپو ز دور — کز آتش پدید خواه افتاد شور
خمیده شد از راستی پشت او — ز سامان بود باد در مشت او
بر انگیخت از جا تگاور سوار — بکف خنجر و تیغ زهر آبدار
فراوان ز دشمن بکشت و بخست — بسی تن بیفگند بر خاک پست
چو بیلی چنان دید برکاشت روی — ز انگریز بد انچه همراه اوی
بجا مانده بود اندران کارزار — اگر تند رست و گر زخمدار
گرفت و تلی دید بالا بلند — بدانجا روانشد ز بیم گزند
نه در تن توان و نه در روی رنگ — تهی دستش از آنچه باید بجنگ
سپه خسته و کوفته از نبرد — بر ان پشته شد پر ز تیمار و درد
نه سرب و نه باروت توپ و تفنگ — پس پشت او دشمن تیز چنگ
دمادم همی حمله می برد سخت — بران بینوا لشکری گشته بخت
بهر حمله مردان خاک فرنگ — زده دشمنان را بمشت و بسنگ
نموده ز نزدیکی خویش دور — چه تاب آورد زور با بخت شور
چو شد سیزده حمله زینگونه رد — فزون بود دشمن ز دام و ز دد
سواران آسوده از کارزار — ز لشکر برون تاخته بیشمار
چو کوهی که گردد روانه بجنگ — بآهن نهان تیغ و ژوپین بچنگ
سر نیزه افراشته باسمان — چو ارغنده شیر و پلنگ دمان
بنزدیک آن خوار مایه سپاه — رسیده چو دیوان وارونه راه

فراوان به شمشیر و باران تیر ... بکشتند و افتاد بیلی اسیر
شش وسی زنام آوران سپاه ... تبه گشته افتاد بر خاک راه
همان نیز پنجاه از مهتران ... پر از زخم بسته ببند گران
فرومایه لشکر بران تل خاک ... ازان هرکه وارسته بد از هلاک
بیفتاد بر دست دشمن به بند ... گر از تیغ بد خسته گر بیگزند
یکی تن نگشته رها از سپاه ... کسی خسته کس بسته کس شد تباه
چنین است پایان رزم و نبرد ... سری زیر تاج و سری زیر گرد

ظهور این فیروزي نواب فریدون فر را نیکو سرمایه نازش و بالیدگي گردید؛ و مشاهده تگاپوی مردانه و دستبرد پردلانه طیپو سلطان که درین جنگ مصدر آن شده و جوهر نامداري و والاگوهري و کمال و هنر لشکرکشي و سپهسالاري که درین کارزار بر وجه ابلغ ازو نمایان شده بود او را خیلی مسرور و شادمان ساخت؛

حیدر علي خان. بمجرد آنکه جنود او از تعب و زحمت این رزم و پیکار که دران بسیاری از مردان کار و دلیران کارزار از طرف او افتاده (و فیروزي را او درین بازار بنهای گران سرهای سران باز خریده بود) آرمیده بودند بمحاصرهٔ آرکات باز گردید؛ زیرا که او خیلی هوس استخلاص این قلعه داشت از اینرو که ودیعتگاه انبارهای گران و ذخیره های کلان بود؛ و بدین نظر که دارالملک آن صوبه و محل اقامتگاه نواب صوبه دار آن بود (اگرچه دراین زمان

نواب ازانجا بمدراس آمده بود) مستخلص گردانیدن اورا موجب استیلا بر تمامي آن صوبه و سبب فراهم آمدن تمامت زمینداران آنرا در زیر رایتش تصور می نمود ؛

دران زمان زمام قلعه داري آن حصار بدست راجه بیربر که مرد دلاور ولیکن از فنون جنگ کمتر بهره میداشت تفویض نموده شده بود اگرچه دو صد سپاه فرنگستان و هفت هزار از سپاه نواب محمد علی خان درانجا بودند ولیکن در مقابله آنچنان افواج جنگ آزموده و کار دیده که سپهسالارش حیدر علي خان بوده باشد هیچکاره بودند ؛ چه امور جنگ و پیکار بجانب حیدري با کمال هوشیاري و دیده وري بکار برده میشد و از نتایج آن چنان پنداشته که مصدر آن کاره مرد یست نیک آگاه باصول گوله اندازي و قواعد قلعه گیري واستعمال منجنیق و مانند آن از آلات جنگ و جدال ؛ فرار سیدن او با کمال آرمیدگي و ضبط بوده ؛ و حملات او هوشمندانه و چابکانه و توپخانه اش نیکو ساخته و آماده باموفوري ساز و سامان و کارگزارانش عاملان کاردان ؛ منصبداران انگریز بمشاهده آن چابکي و آساني که بدان مورچالهایش اتواپ ایشان را فرو انداخته و آلات جنگي شان نابکار ساخته بود فرو ماندند و شکسته دل گردیدند ؛

در اواخر اکطوبر قلعه را بیورش گرفتند و سیوم نونبر شهر بغنیمت مظفر

تسلیم نموده شد راجه بیربر قلعه دار را حیدر علي خان بعزّت و احترام تلقي نمود ؛ انگریزان و قریبان محمد علي خان که در آرکات باز پس مانده بودند بعضی از ایشان محبوس ساخته و برخي بسریرنگپتّن گسیل کرده شدند و لیکن با دیگر باشندگان شهر نواب حیدر دل طریق مدارا و مردمي پیمود پس ازین فتح و فیروزي علی اسرع الحال فتحنامه ها مخبر ازین فتوح بسریرنگپتّن و پونه و حیدر آباد فرستاده شد و نیز بسوی زمینداران خراج گزار سرکار آرکات فرمان تهدید توامان صادر گردید تا بهره معیّن از افواج خویش آماده و مهیّا دارند و اذوقه و علوفه بمعسکر مظفر بفرستند و وای بر جان کسیکه هیچگونه باعانت و امداد انگریزان پردازد ؛ سواران یغماگر را فرمان داده شد تا گله های گاوان و میشان و گوسپندانرا از هر سو بزور فراهم آرند و دهت و کشت زارها را آتش زنند و بسوزند ؛ و آبگیرها را یکسر غراب و شکسته گردانند و چاه ها را بجیفه های کشتگان و مردگان بینبارند ؛ حیدر علي خان میفرمود که من آله خشم خدایم از بهر تعذیب مردم کرناتک ؛ هر کس که از زخم شمشیرش خسته نگشت در حالت اسیري بمیسور برده شد ؛ هند و بچگان بزور در ربقه اسلام بسته و داخل جرگه سپاه گردانیده شدند و بر اسیران طبقه انگریزان بتهدید حکم رفت که بتعلیم ایشان بقواعد حرب و ضرب پردازند

پسران را مختون گردانیده کسوت اسلام پوشانیدند و دختران شان بعضی بکد بانوی جوانان داده و بعض دیگر در میان سپاه بکنیزی توزیع نموده شدند ؛

پس از تسخیر آرکات حیدر علی خان . بمحاصره ویلور و اندیواش دبرمیکائیل و چنگلپیط اشتغال ورزید ولیکن فرار سیدن جنریل سرئیری کوط باافواج جدید و علوفه و اذوقه وافی و سرمایه زر کافی از ملک بنگاله بزودی هوای روزگار دیگرگون ساخت ؛

هفتدهم جنوری سال ۱۷۸۱ع سرئیری کوط از حوالی مدراس کوچیده متوجه کمک واندیواش گردید ؛ حیدر علی خان . بمجرد استماع خبر جنریل موصوف از محاصره آن قلاع دست برداشته باتمامی حشم و لشکر خویش دورتر رفته اقامت گزید و تا چند ماه هیچگونه رزم و پیکار در میان نیامد و در همین اثنا خبری وحشت آنگیز بحیدر علی خان بهادر رسانیدند که سرادوارد هیوس برسر کالیکاط و منگلور تاخت آورد و تمامت آلات و اسباب جهازی از آن او که در بنگلور بود تباه و برباد گردانید ؛

در بعضی از روزهای ماه می یا جون حیدر علی خان بصوب بالاد شمالی نهضت نمود بدین نظر که سرئیری کوط بمشاهده اینحال از حدود مدراس دورتر خواهد رفت وانگاه او ٹیپو سلطان را اشارت خواهد نمود تا باز بمحاصره ویلور پردازد یا برحصار نامدار ترچناپلی یورش آورد ؛

با اینهمه افواج انگریزي از تعاقب او بازپس نایستاد ولیکن تصور این معني که این نمط معامله دیر خواهد کشید او را کشان کشان بر جنگ سلطاني آورد؛ درین زمان عدّت جنود نواب حیدر علي خان به چهل هزار سوار خونخوار و یک پلتن یا قشون از مردم فرنگ و یازده قشون از سپاهیان هندوستاني و بیست و یک قشون از پیادگان جرّار و گرانمایه توپخانه و بیشمار حشر از یغماگران میرسید؛ علاوه سي هزار سوار کار گزار که همراه طیپو سلطان بودند؛ ولیکن نواب بملاحظه کارداني و بهادري سرئیري کوط و سپاه انگریزي بر حشر بیمر خود اعتماد ناکرده مقامي شایسته از بهر جنگ سلطاني بدست آورده مورچالهاي خود را در پناه توپخانه نصب کرده انتظار حمله غنیم مي کشید؛

غره ماه جولائي بتقرب پورطونوؤ سرئیري کوط بجیل و دستبرد غریب حشر بیمر حیدر علي خانرا بشکست و بزور او را بران آورد که بزودي از میدان جنگ کناره گزید، و برادر نسبتي نواب موصوف یعني میر علي رضا بزخم کاري خسته و سه هزار کس را کشته در میدان واگذاشت؛ ولیکن از جهت غایت قوت و چالاکي دواب و مواشي عرابه کش حیدري هیچ یک از ضربهاي توپ و گردون اذ دفعه کش بازپس واگذاشته نشد؛

و این حال برخلاف دواب انگریزان بود که بدشواری تمام توپها را میکشیدند؛

بعد این شکست حیدر علي خان افواج خود را بجوار آرکات برد وطیپو سلطان بسنوح این بلیه محاصره ویلور را واگذاشته بر جناح استعجال بپدر بزرگوار خود ملحق گردید؛

سر ئیری کوط که بصوب شمال نهضت نموده بود در آغاز آگسط بمقام پالیکهات با فوج بنگاله شش پلتن از سپاهیان هندوستاني و جماعه از گلندازان انگریزي که قائد آن کرنیل پیارس بود ملاقي گردید؛ پس ازانجا متوجه محاصره پیارسور یکی ازان قلاع که حیدر علي خان در سال گذشته بحیز تسخیر درآورده ذخیره گران از غلّه وغیره دران بودیعت نهاده بود گشت؛ روزیکه این قلعه تسلیم نموده شد جمعیّتی از سپاه میسور که بامدادش می آمد بشنیدن حال تسلیم وانقیادش بسوی پربناکم بازگشت چون اینمقام همان مقام نیکو فرجام بود که حیدر علي خان را بر کرنیل بیلي فیروزي حاصل شده بود، این بقعه را مبارک و خجسته دانسته عزیمت آن کرد که بار دیگر درانمقام بخت آزمائي کند بنابران هیچگونه کوشش و تدبیر درین جنگ فرونگذاشته مقامیکه از بهر سپاه خود برگزیده بود نیکو استواري داشت وافواج خود را بفراز کوهچه ها برکشیده که پائین آن چند نهر و آبجوی عمیق روان بود، و عرصه گاه میان

دو لشکر بجویها چندین بهره منقسم ساخته شده؛ دست راست و چپ و پیشگاه معسکرش دمدمه های هولناک بر کرده و در عقب آن مورچالهای دیگر بربسته کارگزاران این توپخانه ها مردم فرانسیس بودند و بیلداران‌ش در بند کردن راه ها که از آن افواج انگریزي گذرنده بودند اشتغال میورزیدند؛ نیران جنگ وجدال در نه ساعت صباحی بیست و هفتم آگسط در اشتعال آمد و هنگام غروب آفتاب منطفي گردید افواج حیدري هزیمت خورده پس پاشدند همین یک ضرب توپ کلان از ایشان در میدان باز پس مانده بود؛ شیرلالي که سرکردگي توپخانه حیدري درعهده او بود از نظر اعتبار حیدرعلي خان افتاد؛ چون نواب میدانست که افواج انگریزي بناچار بصوب مدراس از بهر اذوقه مراجعت خواهد نمود؛ ‌و بر تقدیر تاخت و تاراج او دران حدود سبیل فراهم آوردنش برایشان جز براه دریا دشوار خواهد بود همت خود بران مصروف داشت تا قلعه ویلور را که دو بار از محاصره اش بحکم ضرورت پیشتر دست برداشته بود مستخلص گرداند بنابران سواران طلایع خود را فرمان داد تا بدیدبانی افواج انگریزي پردازند و هنگام کوچ براه زدن ایشان را حیران و سرگردان کنند و آوارگان ایشان را بکشند یا گرفتار سازند و اسباب و بنگاه غارت کنند و هرگونه علف و کاه و غله و گیاه که درمیان

راه شان هنوز باقي مانده است خراب و تباه گردانند مادامیکه خودش
با جمعیّت پیادگان و توپخانه متوجه ویلور گردیده آنرا تنگ محاصره
نماید ؛ چون ویلور این شهریست معمور و نامدار و قلعه آن بغایت
متین و استوار که ملجای حاکمان کرناتک هنگام بیم وخطر بوده ؛
بنابران حیدر علي خان خیلی دل بستگي داشت که آنرا بتصرف خود
در آرد و لیکن چون سپاه انگریزي بضبط و حمایت آن حصار در اندزگار
نیکو میکوشیدند بنابران کامیابیش درین خصوص منحصر بود درینکه
با طالت زمانه محاصره کار بر سپاه محافظ قلعه دشوار گرداند یا ببر بستن
راه اذوقه و علوفه ایشان را بسختي مجاعت مبتلا سازد ؛
بدین منصوبه منصبداران خود را فرمان داد تا بمحاصره قلعه تنگ پردازند و
زنهار نگذارند که احدي اندر آید یا بیرون رود ؛ و کارگزاران توپخانه را تاکید
فرمود که دقیقه از دقایق فنون قلعه گیري فرو نگذارند ؛ در اواخر سبطنبر
قحط و غلا بر قلعگیان مستولي گردید ؛ چون خبر جنریل سر ئیري کوط که
با اذوقه فراوان بتخلیص محافظان حصار میرسد بحیدر علي خان رسید ؛
بنابران حشر سواران یغما گر را بکار محاصره واگذاشته با بقیّه افواج
خویش بصوب شولنگر نهضت نمود ؛ و آنجا در مقامي شایسته
میمنه و میسره را استوار و مقدّمه را با توپخانه چنانچه معمول است نیکو
محکم ساخت ؛ بیست و هفتم سبطنبر افواج انگریزي درین مقام
بر وحمله آوردند جنود حیدري هزیمت یافته ازان مقام دورتر

شتافت ؛ و سر ئیری کوط مظفّر و منصور از انجا روانه گشته ویلوریان را
از دستبرد سپاه حیدري رهائي داد و قلعه چتّور را باز پس گرفت ؛
چون جمعیّت افواج انگریزي آنقدر نبود که بهره از ان ازبرای
اذوقه فرستاده شود و دیگر بهره بجنگ و جدال اشتغال ورزد
بنابران سر ئیري کوط بمقتضای ضرورت با تمامي جمعیّت
از بهر اذوقه بصوب مدراس مراجعت نمود و حیدر علي خان
باز بمحاصره ویلور پرداخت محافظان قلعه را قوت یک شبه باقي
مانده بود که سر ئیري کوط دهم جنوري سنه ١٧٨٢ع بر سر افواج
حیدري تاخت آورده ایشان را از محاصره دست بردار
گردانید و لیکن ازین شکست هیچگونه در دلیري حیدر علي خان
کمي و کاستي صورت نگرفته زیرا که بعد سه روز بر جنود
انگریزي که از زمین شیبستان عبور مي نمود حمله آورده اگر
افواج دیگر بامداد او مي پرداخت احتمال قوي بود که جنود انگریزي
یکسر تباه میشد ؛ برین واقعه هنوز زمانه دراز نگذشته بود که
بحیدر علي خان خبری وحشت افزا رسید تفصیل این قضیه
مجمله آنکه حیدر علي خان پس از تسخیر حدود ملیبار همواره بچشم
غیرت بسوی انگریزان که شهر و قلعه تلیچری را متصرّف
بودند مي نگریست ، خصوصاً ازین رو که دو بار آن شهر ملتجای
افواج انگریزي ساخته شده و از انجا جنود شان بر سر قلعه ماهي مقبوضه

فرانسیسان که درون ممالک محروسه حیدري واقع است حمله آورده بر گرفته بودند مشاهده این مکروهات اورا خیلی ناخشنود ساخته بود بنابران یکی از نخستین کارهای جنگ وجدال فریقین محاصره ومحافظت نمودن این قلعه بود ؛ افواج محافظ این حدود از طرف حیدر علي خان بسیار بود وسردار خان سپهدار که درفن سپاهیگیری کمتر بهره داشت بهمین قدر قناعت کرده که درمحاصره آن قلعه نیکو جهد نمود وکار بر قلعگیان چنان دشوار کرد که یکباره ایشان درانچنان تنگی حال مبتلا شدند که درصدد واپرداختن آن گردیدند القصّه اوایل ماه جنوري سنه ۱۷۸۲ع جمعیّتی از سپاه بکمک محصوران از جانب بنبئی بسرکردگی میجر اینگلدر رسید ؛ وافواج محاصر را از جابر داشت وراه آمد وشد به شهر پیدا گردانیده وهشتم جنوري بر سر محاصران تاخت آورده ومورچالهای ایشانرا تباه ساخته ، منهزم گردانید ؛ سردار خان باقتضای ضرورت معه منتسبان خویش باجماعه از سپاهیان درخانه سنگین که از کوهچه تراشیده شده بود پناه آورد ؛ ودرحمایت خود مردانه وار کوشید ولیکن چون خودش زخمهای کاري واکثر رفیقانش کشته شده بودند بدست اعادي اسیر گردید ؛

انگریزان تمامت توپخانه وذخائر واسباب جنگي وصد زنجیر فیل را متصرف شدند ویکهزار وپانصد کس را اسیر ساختند ؛

و محال تناپحري و حدود مجاور آنرا از تصرف کار گزاران حيدري وا پرداختند؛

الحق وقوع اين سانحه بر دل حيدر علي خان گران گذشته زيرا که چون حدود ماليبار از قوم نائر بزور و قهر گرفته بود (چنانچه همواره دستور جبّاران و کشورکشايان مي باشد) سرداران آن بوم و بر هميشه مترصّد فرصت بودند که بآزادي فطري خويش باز گرايند؛ مقارن اين حال کارگزاران دولت مدراس از بهر نگاهداشت جمعيّت جديد از سپاه فرمان دادند تا بحراست حدود جنوبي زمين از تاخت و تاراج حشر يغماگران حيدري پردازند عدّت اين سپاه نوازده هزار پياده و دو صد و پنجاه سوار هندوستاني و سي ضرب توپ ميداني وجود پذيرفته بود ؛ و سرکرده آن کرنيل بريتهوط بود که در فنون لشکرشي نيکو مهارت داشت دران زمان اين فوج جديد بر کناره رود خانه کوليرم مقام داشت ؛ ازينجهت که اين رود سرحد شمالي کشور تنجاور است و از ممالک حيدري بر مسافت بعيد واقع ، هيچگونه توهّم حمله ناگهاني از ايشان نبود ؛ وليکن نواب نامدار فرصت جوي بزودي هر چه تمامتر طيپو سلطان را با دوازده هزار سوار برچيده کارزار و هشت هزار پياده و چارصد از جوانان معين جماعه فرانسيس و بيست ضرب توپ روانه ميکند و چنين فرمان ميدهد که شباشب کوچيده

ناگهان بر سر افواج کرنیل بریتهوط بزند ؛ چنانچه فرمان حیدري نیکوکار بسته شد ، و پیش ازانکه جنود انگریزي از تقرّب اعادي خبر یابند خود را مرکزوار گرد گرفته و افواج غنیم را دائره کردار محیط می بیند ؛ این روداد در اکثر خصوصیات مشابه آن واقعه است که دران کرنیل بیلي اشتغال داشت آغاز این حمله در شانزدهم فبروري صورت گرفته ؛ و تا هیزدهم همان ماه معامله جنگ یکسو نگشته سپاه انگریزان بشکل تربیع تعبیه کرده و ضربهای توب در هر ضلع از اضلاع آن جابجا منصوب ساخته شده و سواران در مرکزي بهره جا گرفته بودند پس از ستیز و آویز دراز بسر دادن گوله و گاوله سلطان سواران خود را فرمان داد که بیکباره بر اعادي حمله آرند ؛ ولیکن اگرچه ایشان باکمال جرأت و جلادت بر پیادگان لشکر انگریزي زدند سپاه اعادي بباریدن گولهاي متّصل آنچنان جمعیت ایشان را پریشان گردانیدند که از راه اضطرار با غایت پراگندگي گریختند و پشت دادند ؛

تا سه روز بعد ازین واقعه حملات شان بتکرار بعمل آورده شد واثري بران مترتب نگشت در آخر موشیر لالي چون دید که فوج طیپو سلطان مصدر کاري نشد از چارصد جوانان فرنگستان که با خود داشت صفوف محکم آراست و قشونهاي حیدري را

باعانت و امداد خود برگماشته سنگینها بر سر تفنگ
نصب کرده چون کوه آهنین متوجّه آنضلع مربّع فوج انگریزی
که نسبت بدیگر اضلاع سست بنیاد بود گردید؛ در اثنای
این وقیعه مرد آزما و حمله جوهر مردانگی نما گولهای آتشبار چون
باران ابر مدرار بر جنود انگریزی از هر جانب می بارید مادامیکه
سواران براندک مسافت منتظر واایستاده بودند که
هنگام از هم پاشیدن جمعیّت شان چون بلای ناگهان بر ایشان
بیفتند؛ آخرکار شیرلالی فیروزمند گشت و سپاهیان
هندوستانی کوفته زحمت تاب مقاومت یورش دلیرانه
مردم فرنگ که تازه دم بودند نیاورده برشکستند و سواران
بران جماعه پاشیده از هرسو تاخته داد خونریزی و قتل عام
دادند؛ اگر مردم فرنگ در باره استبقای ایشان نمیکوشیدند
احتمال قوی بود که متنفّسی از ایشان جان بسلامت
نمی برد؛

اگرچه مردمی و مرحمت پیشگی شیرلالی بسیار منصبداران
انگریز را از قتل خالی وارهانیده ولیکن از استطاعت وی
بیرون بود که ایشانرا از غُلِّ ثقیل و قید طویل نجات دادی
چنانچه بفرمان سلطان همه پابزنجیر بصوب سرینگپتّن روانه ساخته
شدند؛ و در انجا بزندان محنت بسر بردند و بعد چندی چندین کسان

دیگر از طبقه انگریزان که مشیر* دي سفرین ایشانرا درجهاز جنگی هنیبال پنجاه ضرب توپ دار یا دیگر سفائن تجّار خلیج بنگاله برگرفته بود ، با آن اسیران در زندان محنت و بلا یار ساخته شدند ؛ بوزیدن نسیم این فتوح نمایان دل افسردهٔ حیدر علي خان باز بشگفتگي گرائید و مطمح انظار همّت والایش که از دیر باز تسخیر بلاد کرناتک و بیرون راندن اعادي ازان و واسپردن حکومت آن ملک وسیع بیکي از پسرانش بود ، بسبب نزول جیشي گران از فرانسیس در پاندیچیري بقیادت د بهیمن (واین نخستین بهره بود ازان لشکر جرّار که از بلاد فرنگستان بعزیمت آنکه با افواج حیدر علي خان یاور و همکار گشته باستیصال انگریزان از بلاد هندوستان پردازد ، روانه شده در نیمه راه بود) بزودي صورت تجدید و تمهید پذیرفت ؛ بنابران افواج میسور ، وجنود فرانسیس بتعجیل تمام بعزم تسخیر قلعه کدّاور متوجّه گردید چنانچه آن حصار بهشتم اپریل همین سال بطریق تسلیم بدیشان واسپرده شده سپس بزودي

---

* درماه آگسط سنه ١٨٨٢ ع مشیرسفرین پانصد نفر را از اسیران انگریزي حواله حیدرعلي خان نموده بود ؛ وبدینوسیله اسباب بدنامي ابد برای خود مهیّا گردانیده ؛ وعذریکه درارتکاب این جریمه اوبیان کردایی بود که کارگزاران دولت مدراس بمبادله آن اسیران راضي نبودند واوخودش آنقدر آذوقه نداشت که درپرورش آن مستمندان بکار برد ؛

پرماکوئل را از آن خود ساختند وهنوز یکماه بران سپري نشده بود که بمحاصره واندیواش سخت اشتغال نمودند؛ سرئیري کوط ازین فیروزیهای اعادي آگاه گشته و بر عزیمتهای آینده شان پي برده با جمعیت سپاه انگریزي بصوب واندیواش نهضت نمود؛ ونیکو وثوق داشت که چون حیدر علي خان حالا بدین کمک گرانمایه جنود فرنگ نیکو ستظهر گردیده وحشر بیمر از سپاه از آن خود میدارد البتّه از جنگ سلطاني رخ برنخواهد تافت بلکه یکباره از بهر کارزار نعل در آتش خواهد بود ولیکن ظن سرئیري کوط درین باب راست نبود؛ زیرا که حزم وتجربه کاریش درین هنگام که آنچنان کمک سنگین یاریگر جنود مجنده خودش داشت نیز او را رخصت آن نداد که خود را عرضه خطر جنگ روبارو با چنین حریف پرکار رسازد؛ بنابران قبل ورود افواج انگریزي کناره گرفته مقامي بغایت استوار از کوهچه هاي سرخ که از هر گونه حملات مصئون تواند بود بدست آورد؛ چون سپهسالار افواج انگریزي بدینسان ناکام ماند، خواست تا دشمن را بزودي بر جنگ آرد یا بیغما بردن بر ذخیره خانه هاي لشکري واهراي اذوقه وعلوفه اش دست دراز او را از تعدّي وتطاول کوتاه گرداند؛ بدین عزیمت سرئیري کوط بصوب ارني کوچیده بر مسافت پنج میل کمتر از ان قلعه رحل اقامت می اندازد، این منصوبه مصدر همان نتیجه گردید

که مطمح نظر سپهدار پرکار انگریزي بود زیراکه باستماع این خبر
حیدر علي خان ازان کوهسار تنگبار خیام استقرار برکنده بر جناح
استعجال بحمایت آن مکان که تمامي آلات جنگ و جدال
و ذخیره هاي معین رزم و قتال درانجا موفور بود می شتابد؛ چون افواج
انگریزي حالي بد انمقام رسیده بود که قلعه ارني از انجا دیده میشد، جنود
حیدري اکنون در عقب معسکر انگریزي نمایان و بناچار مصاف
کارزار از هردوسو آراسته میگردد هنگام نیمروز روز دوم لشکر حیدري
دیگر بار یکسر هزیمت مي یابد ولیکن چون افواج انگریزي از رساله
سواران سبک عنان یکسر خالي بود بدین فیروزي فتوحات شایسته
چون قتل و اسر گریختگان هزیمت خورده و بدست آوردن
آلات و اسباب جنگ واپس گذاشته اعادي و تباه گردانیدن
جنود شان مترتّب نگردید؛ ولیکن اگرچه جنود حیدري درین جنگ
هزیمت یافته کناره گرفته بود؛ همت مردانه و طبع غیورش
او را بران کار و بار داشت که گوئي هیچگونه هزیمت بافواج
او راه نیافته و در نظر اعدا همچنان پر خطر و هیبت آگین می نمود؛
چنانچه برین جنگ هنوز یک هفته نگذشته بود که جمعیتی را از سواران
برگزیده و چالاک خود بر اندک مسافت از معسکر انگریزي
در کمینگاهي نصب کرد و آنگاه فرمان داد تا قطاري از شتران
باربردار و گله از نرگاوان پر بار از نظرگاه فوج طلایه انگریزي

بگذرانند ؛ وچون مشاهده این شکار چرب پهلو ازان
دل فریب تر بود که دلهای نظارگیان تشنه غنایم نر بودی بنابران
منصبداریتاقداران باجمعیت سپاه خود بهوس اصطیاد برایشان
می شتابد ؛ ولیکن هنگام بازگشت خودشان در دام افواج حیدری
که در کمینگاه مترصد این فرصت بودند می افتند واحدی ازین جماعه
جان بسلامت نمی برد و همه شان درین طمع خام سر در سر کار
اغتنام می کنند ؛
این جنگ ، پسین پیکار و آخرین کارزار بود که این دو سپهدار
نامدار و سپهسالار شجاعت دثار بسالت شعار نواب
حیدرعلی خان بهادر وجنریل سرئیری کوط بنفس نفیس دران حاضر بودند
وجوهر پردلی وجنگ آزمائي و هنرسرلشکري و مصاف آرائي
خود را برخویش و بیگانه وانمودند ؛ افسوس که هیچیک
ازین دو دلاور نامي و بهادر گرامي پس ازین کارزار روزگاری
دراز بسر نبردند بلکه بزودي بماهي اند بمردند اگرچه هردو یل
جلادت توأمان از اخطار جنگ و پیکار سالم و تندرست
مانده بودند ؛ ولیکن ظن غالب همانست که از کثرت مشاق
جدال و قتال که آن هردو نامدار در میدان کارزار تحمل
آن نموده بودند و از بسیاری مصاف آرائي که آن هردو
سپهسالار دراتمام آن جد وجهد فرموده تاب و نیروی شان

یکسر تحلیل رفته و مرگ ناگزیر زود باستقبال ایشان بشتافته بود ؛

حیدر علی خان از همداستانی جماعه مرهته ونظام علی خان بجز ناکامی هیچ طرف بر نبسته و همچنین از ان امیدها که بطبقه فرانسیس داشت کامیاب نگردیده ؛ چون خبر آشتی که در میان جماعه مرهته وانگریزان در هفدهم ماه می سنه ۱۷۸۲ع صورت گرفته بود بدو رسید ؛ و روددادهای اخیر حملات افواج انگریزی بر سر بنادر و محالات مقبوضه او بر سواحل مليبار گوش گذار او گردید بحکم ضرورت پسر خجسته اختر خود طیپو سلطان را با افواج سنگین از کرناتک روانه کرد تا حراست ممالک محروسه نماید ؛



ارتحال نمودن نواب حیدرعلیخان بهادر ازین عالم فانی بعالم جاویدانی وبیان برخی از محامد ذات ودستورات آن محفوف رحمت سبحانی ؛

هنگامیکه نواب فلک جناب از معاملهٔ پهلچری حسب تمنای خاطر اقدس بکامیابی معاودت فرمود ناگاه ورم سرطان بر پشت مقدس نمایان گشت اطبای حاذق هرچند در معالجه کوشیدند فایده مترتب نگشت وهر روز مرض اشتداد کرد چون نواب والا جناب در ماه نونبر علامات ردی در خود

احساس نموده از شورش و هنگامه لشکرگاه کناره گزیده بشهر آرکات رحل اقامت انداخت و عنان خودداري از دست نداده باستقلال تمام در انتظام امور ملک و دولت احکام جهان مطاع صادر میفرمود درینولا روزی زباني جواسیس گوش گذار او گردید که جنریل کوت بهادر ازین جهان فاني درگذشت نواب والاجناب نفسی سرد برکشید و گفت صد حیف جوانمردی بود خدایش بیامرزد درین زمان حاشیه نشینان بساط حضور بمعاینهٔ برهمي احوال مکرّر معروض داشتند که درینحالت که مزاج اقدس از جادهٔ اعتدال منحرف است شب و روز خود متکفّل مهمّات عظیمه شدن موجب حرج مزاج است صلاح دولت چنان مینماید که شاهزادهٔ والاتبار را بحضور طلب فرمایند تا بنظم و نسق ممالک محروسه پردازد پس نواب معلّي القاب شقّهٔ خاص بدین مضمون بنام شاهزاده صادر فرمود که آن نور چشم را اگر از گوشمال اشقیای آن نواح انفراغ کاّي دست داده باشد دیدهٔ ما را بجمال سعادت تمثال خود نوراني سازد و اگر فوجی دیگر مطلوب باشد بحضور اطّلاع دهد و روز دیگر خود بدولت در خزانه واکرده بجمیع ملازمان تنخواه یکماه انعام فرمود و بسلخ ذیحجه که سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجري بود از حضّار محفل استفسار فرمود که امروز کدام تاریخ است

عرض نمودند که وقت شام هلال محرّم نمودار خواهد شد نواب معلّی القاب بعد دریافت این سخن غسل کرده تبدیل پوشاک نمود و چیزی خوانده دست برروی مبارک خود مالیده بر بستر آرمید و درآنحالت ده هزار سوار برای تنبیه راجگان شمالی آرکات و پنجهزار سوار برای حفاظت سرحد مدراس رخصت فرمود و بعد ساعتی چند در همان شب که ششم دسمبر سنه ۱۷۸۲ بود در سن شصت و شش و بروایتی هشتاد و هفت سالگی همای روح پرفتوح آن سر سرداران و درّة التاج صاحب افسران از آشیانهٔ کالبد عنصری پرواز کرده بسیر روضهٔ رضوان پرداخت سپهداران و کارگزاران سرکار حیدری اخفای خبر ارتحال آن امیر ستوده خصال را از مصالح ملکی پنداشته تا چند روز نیکو پنهان داشتند و نعش مطهّر او را بسرینگپتّن بردند و درانجا باغایت عزّت و حرمت درمقبرهٔ عظیم الشان رفیع البنیان درون لال باغ که یکی از بساتین نامدار شاهی بود مدفون کردند ؛

———

محاسن افعال ومکارم خصال نواب کریم الذات جمیل الصفات منقول ازکتاب های معتبرانگریزي وپارسي چون نشان حیدري ازسید حسین کرماني وفتوحات حیدري ازلاله کهیم نرائن دهلوي وفتوحات برطنیه ازملا فیروزپارسي وحمید خاني ازمنشي حمید خان ملازم گورنرجنریل لارڈ کارنوالس بهادر وتواریخ منشي عبد الحق ملازم کپطان کنوي بهادر ؛

محامد ذات مصدر حسنات آنقدسي صفات از آن بیش است که بدفاتر گنجایش پذیرد ، الحق از نواب حیدر علي خان بهادر بسیار کارهای بزرگ و عمده بمنصهٔ ظهور آمده که تا قیام قیامت بر صفحه روزگار باقي خواهد ماند نواب مغفور یک لحظه بی عزم رزم وجنگ وآهنگ توپ و تفنگ خالي نمی نشست ازاقوال مردانه آن یگانه زمانه یکی این است که مرد پردل ازتماشای جستن وطپیدن سرتن بریده حظیکه می یابد از دیدن رقص زنان نمی یابد و نزد او صدای توپ وتفنگ هزار بار خوشتر است از سرود وآهنگ دیگر آنکه بهترین مقام مردان پشت زین است روز میدان دیگر اینکه در دنیا هیچ خوشي زیاده تر ازخوشي روز فتح نیست اکثر می فرمود که اگر یک کس مثل خود بیابم بعونه تعالی در اندک زمان

هفت اقلیم زیرفرمان واز ترویج دین محمدی عهد عمر فاروق دیگر بار عیان گردانم اگرچه بعضی مرا امی میدانند ازان باکم نیست که نبی ماهم امی لقب داشت ازین یک جاهل آنچنان کارهای نامی بظهور آمده است که از هزاران فاضل یکی ازان صورت نگرفته بی شائبه ارتیاب نواب مغفرت قباب یکی ازان امیران نامدار و رئیسان عالی مقدار بوده که دراقلیم هند از سالف اوان تا اینزمان بوجود آمده اند و فتوحات او نسبت بفتوحات امیر تیمور و نادر شاه کمتر نبوده باآنکه از حلیه تربیت و تعلیم رسمی عاری بود ولیکن فطرت بلندش از فنون سپاهیگری وکشورکشائی و آداب جهانداری و مملکت آرائی حظی وافر اندوخته بود و بقیادت همت والانهمت خود را برتبه شهریاری رسانیده ؛ طبع دادگستر و عدالت پرورش در انواع خصومت راه معدلت پیمودی و فطرت بلند مرحمت پیوندش در دل دادن اهل زراعت و اصحاب تجارت نیکو سعی فرمودی ؛ سلوک او بارعایا مقارن ملاطفت و نرمی بود و باکافه سپاه در آداب حرب و ضرب ملازم سختگیری و گرمی ؛ در باره سیاست و عقاب اشرار قوی پشت خیلی درشت ، و در مکافات دشمنان باستمگری همعنان ، مردمان او را متهم میساختند که معتقد احکام منجمان بود ازینروکه در ایام نوروز و دسهره وغیره جشن

شاهانه وبزم نشاط ملوکانه در آئینه محل آراسته میشد، واوقات همایون بنظارهٔ آتشبازي و جنگ آهوان و زور آزمائي گاومیشان وحملات فیلان کوه شکوه بایکدیگر ومصارعت یلان تنومند مصروف می نمود، ومردان دلاور را خفتان گلیم پوشانیده باغرسان می جنگانید و بعضی از ملازمان پردل را برحسب آرزوی شان فرمان میداد تا باشیر غران درآویزند؛ اگر آنمرد دلاور برشیر غالب آمدی اورا بانعام زر وخلع فاخره واضافه می نواخت و اگر شیر غالب گشته اورا برزمین می انداخت نواب تفنگ برداشته بی تامّل چنان سر میکرد که گلوله از سر شیر میگذشت ومرد سلامت برمیجاست الحق درشست اندازي آلات حرب درجهان عدیل و نظیر نداشت؛ از قطّاع الطریق و گمره برود زدو او چکه در تمامي ممالک محروسه خود نام و نشان نگذاشته بود؛ هرگاه برمهمی فوجی متعیّن میساخت زنهار از آن فوج غافل نمی نشست و بجمیع وجوه از زر نقد واسباب جنگ و علوفه و رسد تائید آن منظور نظر والا میداشت، حقیقت حال این است که نواب موصوف درعهد خود امیری بود بی نظیر دولت را بوجودش افتخار بود نه اورا بدولت و شجاعت را از قوت بازویش گرمي بازار بود نه اورا از شجاعت چنانچه در چینا پتن و مدراس

وغیره از بیم و هراس آمد آمد آن هلاکوی عهد خورد و کلان و پیر و جوان
از برای گریختن آماده پا بر کاب بودندی ؛ و از ترس حملهٔ او زهرهٔ
انگریزان آب بل خورد و خواب برایشان دشوار شده بود
چنانچه اکثری از خواب ترسیده حیدرس هارس حیدرس
هارس یعنی اسپهای حیدر گفته بیدار می شدند الحق در آنزمان
هیبتش در دلهای صاحبان عالیشان چنان متمکّن شده بود که
لحظهٔ بی ذکر او نمیگذشت و از زبانی انگریزان نامور معلوم شد که
در ولایت انگلستان طفلی که شوخی و گریه بسیار می کرد او را دایگان از نام
حیدر میترسانیدند که اینک حیدر میرسد ترا طعمهٔ خود میکند و این غایت
مرتبه هیبت و بیم است ؛ در شیوهٔ سپاه پروری از امرا و وزرا
و سلاطین گوی سابقت ربوده و در عهد سعادت مهد او
رعیت و لشکری بسایهٔ امن و عافیت از رنج زمانه آسوده
می زیستند ؛ در فن بندوق اندازی چنان مهارت داشت که
گلوله تفنگش چون شهاب ثاقب بخطا سینهٔ اخوان الشیاطین
میسوخت ؛ و مشق تیر اندازی را آنچنان بکمال رسانیده که
در شب دیجور بنوک خدنگ چشم مور میدوخت ؛
نیزه بازیکه از سهم سنانش ماهی در آب زره پوش بود ؛
و تیغ زنیکه از بیم پلارک خاراشگافش کرگدن صحرا سپر بدوش ؛
تیز هوشی که از غایت فطانت طبع و حدّت ذهن بتعبیر

خواب فراموش می پرداخت؛ رعیت پروریکه نگهبانی خلایق
چون پدر مهربان میکرد؛ عالی همتی که متاع سبک تجار را که
جلاب نام نیک اند بقیمت گران می خرید؛ سوداگرانیکه اسپها
برای نواب بهادر می آوردند اگر در اثنای راه یکی از آن
بقضای الهی فوت میکرد دم و گوشش بریده پیش نواب
والاجناب می بردند آنگاه برحسب گفتهٔ سوداگران نصف
قیمت اسپ مرده از سرکار خود عنایت می فرمود؛ قدرشناسیکه
بمعاینهٔ اندک جرأت و جلادت بهادران لشکر ظفر پیکر را
جاگیرات و خلاع و جواهر بی بها و نقود فراوان می بخشید؛ بر سپاهیان
لشکر خود هر ماه دوبار مشاهره تقسیم میکرد؛ اولوالعزمی که اگر فوج
اعدا مانند خیل انجم لاتعد و لاتحصی بودی یک تنه چون آفتاب
جهان گرد بمقابله و مقاتله ایشان می پرداخت؛ توکل پیشهٔ
که در کوه و صحرا نظر عنایت بر فضل مفضل حقیقی دوخته بفحوای
من یتوکل علی الله فهو حسبه در گلزار همیشه بهار ممالکت بالاگهات
هر جا خار فتنه و فساد سر میکشید به تیشهٔ عزم درست از پا
می انداخت؛ ادب سنجی که در محفل تقدس منزل او هرزه
گویان و یاوه سرایان را راه نبودی؛ شکوه مندی که در حضور لامع النور
او بی اجازت کسی لب بچون و چرا نمی کشود؛ غریب پروریکه شبها
مانند سلطان محمود غزنوی در کوی و برزن دارالاماره گردیده

وجه کفاف بفقرای محتاج و بینوایان میرسانید؛ رفیق نوازیکه در هرماه بیش از علوفهٔ مقرری برای سامان ساز ویراق بفدائیان جان سپاری می بخشید؛ والاسطوتی که هرکدام از گردن کشان دیار بجمع کردن خرمن استکبار می پرداخت چون برق خاطف بسوختن وجودش برباد صرصر پیشی می جست؛ قیافه شناسیکه بیکدیدن از خبث طینت و صفای طویت مردمان آگاه می گردید؛ عالی ذهنی که بجودت طبع ستقیم بی سخن بر سرائر دلهای ارباب حوایج میرسید؛ از سخنان منصفانه آنفرزانه است که میر عباس علی از غلام علی خان که از مصاحبان همدم نواب بهادر بود روایت میکند که من هنگام سفر اکثر در خیمه نواب حاضر می بودم حینیکه نواب پس از کوفتگی لشکرکشی روزانه اندکی باستراحت و قیلوله میارائید در یکی ازین اوقات نواب را در حالت خواب سراسیمه جست کنان و پریشان دیدم، چون نواب بیدار شد به اسیمگی حالش بیان کردم و پرسیدم که او چگونه خواب دیده، نواب فرمود ای همدم حال جوگئی در یوزه گر از سلطنت محسود من بهتر است که در حالت بیداری ایمن از غدر دشمنان خودکام جمعیت خاطر و آرام دارد، و در حالت نوم دور از خیال خونریزان عیار خواب شیرین و قرار؛

گویند نواب حیدر علي خان بهادر عادت داشت که هنگام عتاب وخشم بر یکي از ملازمان مي گفت لونڈیکا یعنی کنیزک زاده، علي زمان خان روزي در خلوت عرض کرد که شایسته حال بزرگواران جلیل القدر نیست بدینگونه لفظ رکیک لب وزبان آلودن؛ نواب تبسّم کرد وگفت که ماهمه کنیزک زادگانیم بي بي زاده همین حسنین علیهما الصلوة والسلام بودند که از بطن مقدس خاتون جنّت زادند؛

از مزایای مردم شناسي وپیشگوئي نواب عالیشان یکی اینست که درباره ٹیپو سلطان مي گفت که اواز بلندي فطرت ووالامنشي بهره ندارد وستمگر وبیرحم است روزی چند سپاهیان انگریزي را سلطان ناگهان برگرفته سنگدلانه پیش روي خود بزور برختنه کردن شان فرمان داد، استکشاف این ماجرا برنواب سخت گران گذشت فرمود که این ظالم سلطنت پیدا کرده مرا از دست خواهد داد؛

از آثار علوي فطرت وفراخي حوصله اوست که مردم هر طبقه از دین وملت در مملکت ومعسکر او خوش وخرم زندگاني میکردند و هرگز درین باب هیچگونه پرخاش وپژوهش با هیچکس دستور نبود؛

حال حضور خاطر وقوت حافظه اش چنان بود که در یکزمان بچندین مقاصد مختلف اشتغال مي ورزید بمنشي بابرنگاشتن مکتوبی ارشاد

می نمود و از جاسوسی اخبار می شنید وجواب میداد و باہلِ کاری
در مہمات پرشاخ شاخ گفتگو میکرد و دیگر خدمتگزاران را فراخور
خدمات شان تعلیمات خاص می فرمود ؛

حال سیاست و تعذیب مجرمان این بود که دو صد جلاّد یا تازیانه
بردار ہموارہ بر در دولت حاضر می بودند ، و ہرگونه مجرم از ہر طبقه که
باشد یکسان سیاست کرده میشد ہیچ امتیاز درینباب درمیان
امرای کبار و شاہزادگان و دیگر اسافل ناس نبوده ؛

از دستورات گزیده او یکی این بود که در تمامت ممالک او
ہر یتیم و بیکس که مربیّ مہربان نداشت در سرکار حیدری آورده
بشفقت و مرحمت پرورده و فنون سپاہیگری آموخته میشد
و آنگاه در طبقه سپاہیان که بنام قشون یتیمانش می خواندند
منسلک میگردید ؛

در زمان ارتحال او حوزه ممالکت سوای محالات مفتوحه در ملک
کرناتک بر ہشتاد ہزار مربع میل انگریزی احتوا داشت
و در ممالک محروسهٔ او یکہزار قلعه بود ہر شہر و قلعه را که تسخیر
میکرد بترمیم آن و بنای حصارہای تازه فرمان میداد چنانچه تا حال
اکثر قلاع زمین دوزی و کوہ پائین گہات شاہد این معنی
است بعد وضع اخراجات ملکی و لشکری سه کرور روپیه
سالانه از خراج ممالک محروسه اش داخل خزانه عامره می گردید

جمعیت افواجش به لک و چهل و چهار هزار میرسید؛ زباني ثقات که بینندگان آن همه واقعات تا زمان حال قدم در دائرهٔ هستي میدارند به ثبوت پیوسته که آنقدر خزائن و دفائن وجواهر بیش بها وخشتهای طلا ونقره در خزانه میداشت که هنگام حساب بجای شمردن باعداد بصاع کلان می پیمودند و بمن و پانجسیره می سنجیدند افواج و توپخانه که ایزد تعالی نواب غفران مآب عنایت ساخته بود کمتر کسی را از امرای کبارد سلاطین پیشین و معاصر میسّر شده باشد آخر چون دنیای دني وفائي ننمود ازینجهان فاني درگذشت و همه اساس و اسباب ثروت و دولت بازپس گذاشت؛

بیت

جهان گرد کردم نخوردم برش ‌ ‌ ‌ ‌ برفتم چو بیگانگان از سرش



نسب نامه نواب عالیجناب مغفرت مآب حیدر علي خان بهادر؛

نیّر برج شرافت و سروری حسن بن یحیی که از اعیان عرب و رئیسان قریش بزیور فصاحت آراسته و بحلیهٔ دیانت پیراسته و جمال ظاهري باکمال باطني فراهم

داشت بسن سي و پنج سالگي از بارگاه سلطان البرّين
و خاقان البحرين سلطان روم بشرف عهدهٔ شريفي حرمين
شريفين زادهما الله شرفا ممتاز گرديد ازان والانژاد دو گوهر رخشندهٔ درج
ايالت محمد بن حسن و علي بن حسن بيادگار ماندند علي بن حسن
بعمر ده سالگي داعي اجل را لبيک اجابت گفت و محمد بن حسن
پسري خجسته اختر که احمد بن محمد نام داشت باز پس گذاشته در سنه
هشتصد و هفتاد و چهار هجري بروضهٔ رضوان شتافت پدر
مبرور حسن بن عجلان شريف مکه معظمه از غم جانکاه پسر خود بعد
يکسال ازين سانحه به پانزدهم شهر رمضان المعظم شب پنجشنبه در سنه
هشتصد و هفتاد و پنج راهي ملک جاوداني گشت چون اين خبر وحشت
اثر بگوش حاشيه بوسان سرير خلافت مصير سلطان روم
رسيد فرمان قضا توامان متضمّن تعيين شريف مکّهٔ معظّمه بنام داؤد
پاشا صادر گرديد پاشاي موصوف احمد بن محمد را باوجوديکه دران هنگام
پانزده سال عمر داشت و مستحق اين عهده شريفه بود صغير
سن دانسته بجايش سيد عبد الملک بن ابو عبد الله را که
فصيح اللسان و از عمدهٔ خاندان بود شريف مکه گردانيد احمد بن محمد
که شجيع با فرهنگ بود ازين روداد دلتنگ شده بزودي
عازم ملک يمن شد چندي در عدن توقف نموده بشهر
صنعان رسيده از ملاقات واليش مستفيد و در سلک زمرهٔ

متوسلانش منظوم گردید بعد چندی چون والیش از حسب و نسب ایشان نیکو مطلع گشت و در وجاهت و شجاعت او را بی مثل یافت با دختر نیک اختر خود عقد مناکحتش بر بست و رتق و فتق جمیع امورات ملکی و مالی بقبضهٔ اختیار ایشان در داد پس ازانکه بیست سال برین عقد گذشته بود والی صنعا بمرض الموت گرفتار شده پیش جمیع ارکان دولت پسر خود را که پنج ساله بود بدست ایشان سپرد و وصیت نمود که تا آنزمان این ولد بریعان جوانی نرسد مثل پسر خود دانسته تعلیم و تربیت از و دریغ ندارند و در نظم و نسق بلاد و عباد چنان بکوشند که احدی قدم از حیطهٔ اطاعت بیرون ننهد الغرض بعد رحلت والی صنعا تا سیزده سال احمد بن محمد در انتظام مملکت داد نصفت و عدالت میداد روزی شیخ سالم نجرانی یکی از عمده متوسلان آن ریاست که بظاهر دوست و در باطن تشنهٔ خون ایشان بود نزد پسر والی صنعا رفت و در شکایت ایشان چنان مبالغه کرد که آئینه خاطرش از زنگ ملال مکدر گردید و سخنان ابله فریب درمیان آورده عهد موکد در باب عهدهٔ سپه سالاری از وی گرفت و ذمهٔ قتل آن نیک سیر پاک نهاد و نشانیدنش بر مسند حکومت موروثیش برخود لازم کرد و از آن روز بسازش سپاهیان عسکر و تالیف قلوب سرداران لشکر پرداخت

و ظاهرا جهت اعتبار خویش نزد احمد بن محمد خیر خواهي و اطاعت
بیش از بیش کردن آغاز نهاد و در هرامر سعي فراوان بجا
می آورد مگر فرصت وقت میجست چنانچه مدت یک سال
بدین نمط گذشت بعد ازان در سنه نهصد و یازده هجري بصلاح
پسر والي صنعا روز قتال آن پاک نهاد مقرر نموده بروز معهود
شمشیري زهرآلود همراه خود گرفته به بهانه گذرانیدن نذر
بخدمت ایشان رفت واز همان شمشیر سرش از تن جدا ساخت
و شادان و فرحان نزد پسر والي صنعا رفت و ماجرای کشته شدن احمد
بن محمد بیان کرده گفت که افعي کشتن و بچه اش را نگاهداشتن
کار خردمندان نیست باید که همین ساعت پسرش محمد بن
احمد طلبیده وکشته و متاع خانه اش ضبط نموده شود چون این سخن
قنبر نامی حبشي که غلام آن شهید پاکباز بود بشنید بحکم نمک خوارگي
آتش خشمش چنان مشتعل گردید که طاقت ضبط و
تاب تحملش نمانده با ریحان نامی دیگر غلام حبشي که نزدیکش
استاده بود گفت که شرط نمک خوارگي همین است که
بهر نوعیکه تواني زود تر محمد بن احمد را بطریق اخفا همراه خود بطرف
بغداد ببري ومن هم انتقام خون ناحق مولای خود ازین بدگهر میگیرم
و اگر زمانه مساعدت می نماید در آنجا می رسم والا سرم فدای
قدم آقای خود خواهم کرد چون ریحان ازانجا روانه گردید شیخ سالم

نجراني جهت گرفتار کردن محمد بن احمد مرخّص شده بیرون رفت
قنبر از عقبش آمده بزور تمام چنان مشتی بر گردنش زد که آن
بد باطن بر بیني بخاک افتاد بمجرّد افتادنش بر پشتش
سوار شده شمشیر از دست او برگرفته از همان شمشیر سرش
ببرید وخواست که خود را ازین ورطهٔ هلاکت وارهاند مگر
همراهیانش بضرب تیغ وسنان او را پاره پاره کردند الحاصل ریحان
نزد محمد بن احمد که دران هنگام قدم بسن سیزده سالگي نهاده بود
رفته از وقوع سانحه پدرش اطلاع کرده بسرعت تمام او را بر اسپی
سوار کرده وخود هم بر اسپ دیگر سوار شده از راه کوهستان
عبور دجله نموده بشهر بغداد بخانهٔ طاهر افندي نزول کرد افندي
مذکور اطوار سرداري از ناصیه حالش مشاهده کرده با دختر خود
پیوندش داد واز بطن آن عفیفه سه پسر بوجود آمدند عبد الوهاب
عبد الرزاق عبد الغني بعد ازان محمد بن احمد بعمر هفتاد سالگي در سنه
نهصد وشصت وهشت هجري شربت مرگ از دست ساقئ اجل
نوشید عبد الوهاب مهین پور آن مبرور وخلف اوسطش
عبد الرزاق هر دو بی اولاد بودند و پسر کهین آن مغفور که
عبد الغني نام داشت و با دختر آغا محمد طاهر تاجر کدخدا شده بود در سنه
یکهزار وسي هجري صبح حیاتش بشام ممات مبدل گشت
ویک دختر ویک پسر گذاشت پسرش ابراهیم

بطریق پدر خود کار و بار تجارت میکرد در سنه هزار و چهل و هفت هجري سه دختر و یک پسر حسن بن ابراهیم واگذاشته داخل خلد برین شد چون حسن بن ابراهیم هنگام رحلت پدر خود یک ساله بود کارکنان تجارت زر و نقد امانتي آن مبرور را خیانت نمودند و تا بلوغ ایشان بجز دو سه هزار چیزی دیگر نماند و اکثر اوقات بزباني اصاغر و اکابر آن شهر حال تموّل آبا و اجداد خود شنیده از ممر غیرت تهي دستي سکونت خود را دران شهر نامناسب دانسته معه والده و اخوات خود عازم هندوستان شده باجمیر رسید و بخانه متوّلي مرقد متبرک خواجه معین الدین چشتي قدس سره که مردی معزّز و مکرّم آن بقعه بود اقامت گزید متوّلي موصوف بملاحظه ستوده اطوارش دختر خود را بعقد نکاح اودر آورد چون آن دختر بارور گردید و مدّت شش ماه ازین حمل منقضي شد ایشان بیمار شده در سنه هزار و هفتاد و پنج هجري رحلت کردند بعد سه ماه پسری متولد شد پدر آن دختر این مولود را ولي محمد نام نهاد و پس از بلوغ با بنت عمش کدخدائي صورت گرفت و از بطن آن عفیفه پسری متولد شد روزی فیمابین ولي محمد و عمویش نزاعی رو داد ازین جهت برهم گردیده معه پسر که محمد علي نام داشت بشهر دهلي روانه شد و چندی در آنجا مانده بطرف دکن راهي گردید

دوارد کلبرگه گشته در آنجا توطن گزید و چون شیخ محمد علی بسن تمیز رسیده و بجمیع علوم ماهر و بزیور فضل و هنر آراسته شده پدر آن سعادتمند صبیهٔ سید معصوم صاحب سجادهٔ سید محمد گیسو دراز قدس سره را که مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است و در دیار دکهن از جهت غایت احترامش بلقب بنده نواز میخوانند از برای او خواستگاری نموده و همان جا دعوت حق را لبیک اجابت گفته محمد علی صاحب بعد پدر مرحوم معه زوجهٔ خود ازانجا نقل کرده عازم بیجاپور گردید و در مشایخ پوره بخانهٔ برادران زوجهٔ خود فرود آمد پس ازان معه وابستگان خود عازم کرناتک بالاگهات شده در قصبهٔ کولار رخت اقامت انداخت اورا چهار فرزند بود یکی شیخ محمد الیاس دویم محمد سیوم محمد امام چهارم فتح محمد در سنه یکهزار و یکصد و نه هجری رحلت نمود و شیخ الیاس پسر کلان در تربیت برادران کوچک کوشیده نظر پرورش بر جمیع اقربا گماشته راه سلامت روی می پیمود و فتح محمد از آنجا برداشته خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرناتک پائین گهات غرامید و محمد الیاس پسر خود را که چار ساله عمر وحیدر صاحب نام داشت معه برادران و متعلقان در خانه گذاشته به تجاور شتافت و در سنه یک هزار و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی انتقال نمود فتح محمد که در آرکات بسر می برد پیرزادهٔ

برهان الدین را از تنجاور طلب داشته دختر ایشان را که همشیره حقیقی ابراهیم صاحب میشد به ازدواج خود درکشید وخواهر زاده عروس را که بسن زنان رسیده بود باامام صاحب برادر خود بعقد مناکحت بربست و فتح محمد ستورات خود را درکولار گذاشته بمیسور شتافت و درآنجا پسری شاهباز صاحب نام متولد گشت وبعد دو سال پسری دیگر ولي محمد نام بوجود آمد ودرسن دو سالگي فوت کرد واز آنجا برداشته خاطر شده معه متعلقان خود عازم بالاپورکالان گشت پس ازآن در سنه یک هزار ویکصد وبیست ونه هجري در دیوان هلي پسری سکندر طالع دارا شوکت دران ساعت که آفتاب عالم تاب در برج حمل بود بوجود آمده دودمان خود را منور ساخت وموسوم به حیدر شاه عرف حیدر علي گشت ؛



تفسیر القاب مستطاب نواب فلک قباب خدیو رفیع الشان منیع العنوان نواب حیدر علي خان فردوس آشیان ؛

نواب بهادر

یعنی سپهبد مظفر وپردل صفدر فیروز مند میدان رزم وجنگ رنجبردار راه ناموس وننگ نیکو ماهر فنون پیکار وحرب وشیوه های طعن وضرب ؛ واین خود لقبی بود که نواب حیدر علي خان را

کافه انام از خواص و عوام ممالک دکهن بدان میخوانند ؛

نهنگ اس

یعنی شایسته القاب خجسته امیر کبیر خداوند صولت و ایالت و سطوت و بسالت ، طرازنده مسند جاه و مکنت و فرازنده لوای دین و دولت ؛

صوبه دار کشور سِرا ، و بادشاه مرز و بوم کنره و کورگ ؛

سلطان حکمران ممالک چرکولي و کالیکوت که محتویست بر چندین ریاست کوچین ترا ونکور و غیر آن ؛

نواب بنگلور و بالاپور و باساپتن یابن نگر ؛

مرزبان فرمانده فرازستان و نشیبستان یعنی ساساله کوهستان و اودیه آن ؛

بهادران بهادر

و ظفردار فرمانفرمای جزائر دریا یعنی جزایر مالدیوه که در حساب و شمار بیشتر است از حیز گفتار ، و میگویند که عدت شان به دوازده هزار میکشد ؛ و خاصگان دولت حیدري آنجناب را بنام حیدر شاه و بهادر شاه میخوانند ؛

سجع نواب نامدار حیدرعلي خان بهادر

بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار

لافتی الا علي لا سیف الا ذوالفقار

From Scurry's Captivity under Nawab Hyder Allee Khan and Tippoo Sultan.

چون درین اوراق محامد صفات و مکارم ملکات نواب حیدرعلي خان برنگاشته شد حالا اندکی از بیرحمي آن شیرصولت که بااسیران اعادي بکار می برد از کتاب اسکریس کپطیوطي (یا اسیري اسکري) نوشته می شود تاخوانندگان این کتاب مولّف آنرا بتهمت طرف گیري ومداهنت یعنے بدحقگرائي واز مذمّت کناره نمائي متّهم نگردانند *

مسطراسکري مینویسد که مدتي بانواع زحمت ورنج دراسیري قوم فرانسیس بسربردیم؛ آخرکار ما اسیران انگریزي راکه پانصد نفر بودیم درمختلف جهازها درنشانیدند وبعدانقضای ششماه در قلعه گدلور رسیدیم؛ پس ازچندي ازانجا بچپلیبروم که از قلاع حصین حیدرعلي خان بود نقل کرده شدیم درجاهای مختلف آنقلعه جوق جوق مردم راافتاده بل مرده دیدیم باقیماندگان نزند راکار از گرسنگي بجائی رسیده بود که اگر استخواني پوسیده درپلیدي افتاده میدیدند دهان شره گشاده میدویدند قوت مادرین مقام منحصر بود دربرنج گنده و گوشت گاو نتیجه این غذا وکان شوره زاراین بود که بسیاري از جماعه مابزاري مردند واکثرمردمان قوي جثّه رادیدیم که درعرض یکساعت ازبیماري تشنج اعضای ایشان تباه ودژم میگردید؛ آه چه سبب بود که جماعه فرانسیس مارا حواله این چنین بیرحم وسنگدل نمودند نیزمقام حیرت بود که کارگزاران انگریز چرا از تخلیص مادست برداشته بودند؛

ولیکن این اهمال انگریزان بسبب تباهي وبدحالي شان بود که در هندوستان دران مبتلا بودند؛ درین مقام قریب دو ماه بسر بردیم نوزده نفر از میان ما با لفطننط ولسن قصد گریز کردند و گلیمی چند که با خود داشتند ازان ریسمانها بر تافتند و در شب تار بدستاویز آن از بالای دیوار قلعه فرود آمدند؛ و لیکن ندانستند که یکجا روند در آخر نوزده کس روز دیگر دست بر کتف بسته آورده شدند و شخص بیستم هنگام عبور رودی غرق شد؛ لفطننط ولسن را برهنه کرده بشاخ تمر هندي سخت زدند و دیگرانرا دست و پا بزنجیر بربستند؛ و بعد دو روز بزندانخانه استوار نقل کرده شدیم و ساقهای ما رادر قیود آهنین سفتند و عدد پاسداران دوچند گردانیدند وبعد دو ماه از نزد حیدر علي خان حکم آمد تا مارا به بنگلور برند؛ بنابران قیود پاها شکسته دست هر دو کس دریک زنجیر بستند؛ وبدان حال نژند برهنه پا از قلعه روانه شدیم نمیدانستیم که قضا بر سر ما چه خواهد آورد؛ درینحال هیچگونه امتیاز نبود جز اینکه منصبداران باهم وسپاهیان بایکدیگر بربسته شده بودند؛ القصه پس از انقضای بیست و یکروز در گوناگون محنت و بلا بمقام بنگلور رسیدیم بعد سه روز چند تن مسلمان و برهمن از اعیان قلعه برآمدند و مارا در سه زمره منقسم ساختند آنزمره که من دران بودم بموضع بهرام پور که بر مسافت سه روزه راه از بنگلور واقع است فرستاده شد ناچار

باچشم های گریان وسینه بریان از هم جدا گشتیم چون در زندان مقام معهود رسیدیم بندهای دست شکسته پارا بزنجیر بستند و تاده روز برنج گنده بخوراک ما داده پس ازان برنج را براگي یعنی منڈوه بدل کردند و ازین غذای ناملایم چندین کس جان دادند؛ بعد سه ماه پانزده نفر نوجوان را که من یکی از ایشان بودم برگزیدند و بندها را شکسته به بنگلور فرستادند و گفتند که درانجا تیمار داري شما خواهد شد چنانچه پس از سه روز بمنزل مقصود رسیدیم و باچندین نوجوانان انگریزي دوچار شدیم که مانند ما از دیگر زندانخانها برچیده درانجا فرستاده شده بودند بدیدن هم شادمان گشتیم و چون از ما حساب گرفتند همگي پنجاه و دو تن بودیم؛

پس از سه روز قلعه دار ما را طلبید، و ظاهرا بچشم مرحمت بسوي ما نگریسته چند ثمر بما بخشید و اعلام نمود که حیدر علي خان نسبت بما گمان نیک دارد و بجای فرزندانش می پندارد بدین خبر برخی از ما متفکر و برخی غافل ماندند بعد ازان بسرینگپتن روانه ساختند و درین سفر خرام ما آسان بود و توشه ما فراوان پس از نه روز بسرینگپتن رسیدیم، درمیان دو دروازه قلعه تا سه ساعت ما را نشانیدند، تا دیر تماشاگاه مردمان بودیم و ازانجا بسوي چوتره بُرده همان ملاطفت و مدارا که نسبت بما داشتند سلوک نمودند، ولیکن یکماه با غایت خوشحالي سپري شد

بعد ازان نزد ما جمعی از حجّامان حاضر شدند بدین قصد که موی سر بتراشند
ازین کار سر بر کشیدیم و ایشان در اجبار ما کوشیدند و در عین
این سلوک مردی فرنگستانی در زی مسلمانی با عمامه و سبلت
طولانی بر ما گذر کرد و بروش مردم آزرم پیشه سلام کرده گفت
که مرا قلعه دار فرستاده است تا در اتمام کار موی سر و غیره
بکوشم و اگر سرکشی کنیم بجبر و قهر کار معهود بعمل آورده خواهد شد
چنانچه این اندرز دوستانه او را پذیرفتاری نمودیم ؛ چون اینها
کرده شد یکهفته دیگر ما را بطور خود واگذاشتند سپس چاشتگاهی همان
حجّامان با دوازده نفر بغایت قوی و تناور در آمدند ؛ و مرد فرنگستانی که بالا
مذکور شد بر ما عیان کرد که حیدر علی خان بختان تان و با سلام آوردن
شما فرمان داده است ؛ اگرچه ازین خبر هوش از سر ما پرید ولیکن بجز
تسلیم چاره نبود ؛ القصه معجون منشّی هریک را خورانیدند ؛ پس
بوریای و چادری از برای هریک آورده شد و فرموده شدیم تا در
دو صف بران بوریا بخوابیم چون اینها بعمل آمد نگهبانان و حجّامان
و آن دوازده تن تناور که بالا مذکور شد در میان ما آمدند و نخست
رندال کادمن را گرفته بر دیگی بر نشانیدند و حجّام کار خود کرد ؛
بر سبیل نوبت بر هر کس از ما این ماجرا گذشت
و درینحال بعضی از سکر معجون میخندیدند و دیگران می نالیدند الحق
این حال نکبت اشتمال با ضمیمه درد که داشتیم دیدنی داشت

و تماشا کردني شاهگاهان بر سر ما سرهنگان را متعین کردند تا عراست ما از ستمگري و خونخوارگي موش وحشي که دران ملک بکثرت مي باشند کرده باشند ؛ پس از دو ماه که در ینحال بزند بسر بردیم . بحزد وتن همه به شدیم چون این رسوم دیني و سنن اسلامي طي شد ما را به تهنیت و مبارکباد اختصاص بخشیدند که اکنون امت پیغمبر و مقرّب نواب گشتیم ؛

بر پژوهندگان سیر نواب حیدرعلي خان مغفور و طیپو سلطان مبرور پوشیده نماند که آن عداوت دیرینه که این حضرات نسبت بجماعه انگریزان که در تسخیر ممالک دکهن دعویدار سهام بل عریف مزاحم ایشان بودند اندرون سینه مي پروردند وآن تعذیب و تحقیر که نسبت باسیران این طبقه روا میداشتند نه از آنمقوله است که احدی از راویان اخبار ایشان دران خلاف کند ، روایات سطر اسکري متضمّن گوناگون محنت و عقاب و نقمت و عذاب که حالي جزوی از آن برنگاشته آمداندکی است از آن محن و بلایای سیاه که اُسرای انگریزي در قید و بند ایشان کشیده اند وجرعه ازان تلخابه های جانکاه که بندیان انگریزي قدح قدح نوشیده ؛ دفترها درین باب ساخته وطومارها پرداخته شده است روایت محن جیمس برشطو که در اسیری ده ساله ایشان کشیده فردیست ازان دفاتر غم پرداز کوه

خار امو ساز ، و سیاحت ڈونالڈ کنبل ورقیست ازان اسفار
محنت بار ، بسیاری ازین بیچارگان دردمند درحالت قید و بند
باغایت تلخکامي جان دادند و چندین ازین بیکسان مسکین
بگوناگون شکنجه و عذاب کشته گشتند ؛ در اکثر جنگ و پیکار
پس از فتح و فیروزي بر مجروحان بقیة السیف کمتر ابقا میکردند
درمحاربه کوهستاني که بجنگ بیلي شهرت دارد چندین هزار
سپاه هندوستاني و فرنگستاني از طرف انگریزان کشته و صدها
نفر از ایشان اسیر و بانواع اذیت پا بزنجیر گردانیده شدند ؛
و همچنین در جنگ کرنیل بریتهویط که بر کنار رود کولیرم
صورت گرفته و طیپو سلطان دران مظفر گشته جم غفیر از طرف
انگریزان کشته شدند و بقیة السیف اسیر گشتند و باغایت
محنت و عذاب بسریرنگپتن روانه ساخته ، اگر قدم
شفاعتگري موشیرلالي درمیان نیامدی همانا متنفسی از باقیماندگان
جانبر نگشتی همچنین در هر رزم و پیکار که فتح و فیروزي دران
نصیب حیدریان گشتي مرحمت و ابقا بر مجروحان و زنده
ماندگان کمتر ، و عقاب و تعذیب اسیران بیشتر بودی ؛
با اینهمه بیرحمي و سنگدلي ایشان ، آنقدر بخشایش و مرحمت
و بخشش و مکرمت از انگریزان مرحمت پرور و معدلت
گستر بعد تسخیر سریرنگپتن بر اولاد و احفاد حیدر علي خان و طیپو سلطان

بعمل آمده و هنوز می آید، که بغایت ممنون و مشکور در سایه عاطفت سلطنت انگریزی با عزّت و حرمت و آسایش و آرایش زندگی میکنند و بدعای ترقی جاه و دولت ابدمدّت ایشان مشغول میباشند؛

از کتاب نشان حیدری

جلوس نمودن خدیو والاشان طیپو سلطان بر سریر سلطنت دکهن و لشکر کشیدن جنریل لانگ و جنریل اسطوارط بسمت وانمبواش با دیگر کیفیات؛

چون آفتاب دولت و اقبال نواب بهادر از سمت الراس کمال بهبوط و زوال گرائید ارکان دولت و اعیان مملکت که درین واقعه حاضر بودند چون غلام علی خان شوشتری و عبد المجید خان کابلی و سردار خان و اسد الله خان قندهاری و محمد علی کمیدان و بدر الزمان خان و مهامرزا خان و محمد رضا خان و حیدر علی بیگ و سید حمید خان و غازیخان و ابومحمد و پورنیا و کشن راو سر رشته انتظام مهام ریاست از دست نداده شرایط نمک خواری و خدمتگزاری به تقدیم رسانیدند و بدستوریکه در حیات نواب مرحوم ضبط و ربط مهمات ملکی بظهور می پیوست جاری داشتند و پس از

تقدیم لوازم تجہیز و تکفین صندوق نعش با غایت اخفا شباشب روانه سریرنگپتن نمودند و در گنبذ رفیع البنیان در پہلوی مسجدی عالیشان درمیان لال باغ که ہنگام توجّہ نواب. پائین گھات باحداث آن عمارت مذکور فرمان رفته بود و دران زمان صورت اتمام پذیرفته مدفون گردانیدند؛ و خدمتگزاران واقف اسرار را جدا جدا محبوس ساختند تا این راز از پرده خفا بر ملا نیفتد و بحکم مصلحت ملکداري بالفعل شاہزاده کہین صفدر شکوه عرف کریم شاه را بجای پدر بر مسند حکومت نشانیدند و او نیز مہمات ملکی را چنان بحال داشت که سر موی دران خلل و فتور واقع نشد چنانچه عوام و خواص لشکریان بصحّت و سلامت ذات نواب مطمئن خاطر بودند بفرمان کریم شاه از بہر اطمینان کلي فوجداران و عہده داران ممالک محروسه تقسیم ماہیانه بآئین حیدري بعمل آورده شد و ہمانروز دو ہزار سوار بسمت نیلور و دو ہزار بسوی لشکر انگریز روانه کرده و مہا مرزاخان با عرایض ارکان دولت متضمّن اینواقعه و التماس قدوم موکب دولت و اقبال علی اسرع الحال بحضور خسرو گیتي ستان طیپو سلطان که دران ہنگام رونق بخش نواح کونباتور و پالیگھات بود روانه ساخته شد سلطان عظیم الشان پس از وقوف بر حقیقت حال اگرچه از مرزای فدویت شعار در خلوت بایمان شدید اطمینان کلي از جانب سرداران لشکر حاصل ساخت

ولیکن از جلوس کریم شاه بر مسند ریاست گونه تردّد خاطر داشت بهرصورت چون مبشّر دولت و اقبال بگوش هوش آنجوان بخت فرخنده فال این ندا میداد ؛

قطعه

همین بنه پای عزیمت در رکاب ای شهریار
تا دود اندر رکاب دولت فتح و ظفر
شاهباز از صعوه نهراسد میندیش از حریف
چون ترا اقبال یاراست و سعادت راهبر

بناچار ملتمس دولتخواهان صمیم را باجابت مقرون ساخته بصوب لشکر بایلغار در رسید یکسر سرداران و عهده داران مع کریم شاه باستقبال شتافته بزمین بوسی جناب عالمیان مآب مشرّف گشتند و بعد تقدیم مراسم تعزیت بساعت فرخنده روز یکشنبه آغاز سال یکهزار و یکصد و نود و هفت هجري آن پیرایه بخش ممالکت بر سریر سلطنت جلوس فرمود اعیان دولت و ارکان ممالکت رسم تهنیت و مبارکباد بجا آوردند و نذرها گذرانیدند ؛ و سلطان قدردان فراخور مراتب نیکو خدمتي و هواخواهي شان هریک را جداگانه بنوازشات شاهانه نواخته بمناصب مناسب سرفراز فرموده بترتیب بزم عشرت و سرور و جشن شادماني و سور فرمان داد ؛

مثنوي

سران سپه محفل آراستند — همه دست بر سینه برخاستند
بگفتند کای شاه گردون سریر — همه چاکرانیم فرمان پذیر
سر ماست بر خط فرمانبري — ز تو حکم کردن ز ما چاکري
نترسیم از آتش و آب و خاک — فداي هواخواهيت جان پاک
چو سلطان لقب یافتي از نخست — کنون تخت و تاج شهي زان تست
پسر در جهان آن بود نیک نام — که برتر نهد از پدر چند گام
ز رخسار چون ماه برکش نقاب — نهان چند داري بابر آفتاب
چو ایزد ترا داد فر شهي — بتقدیم فرمان مکن کوتهي
سکندر صفت مالک تسخیر کن — سر دشمنان زیر شمشیر کن
بزن سکهٔ خویش بر سیم و زر — که از سکه نام شهان شد سمر
بسر جایده تاج شاهنشهي — بنه پای بر تخت فرماندهي
بفتح و ظفر پای نه در رکاب — جهانگیر شو چون بلند آفتاب
بسي نامداران و گردنکشان — پی خدمت تنگ بسته میان
اگر حکم سازي بوقت وغا — چو جوهر در آهن بسازیم جا
بفرمانت ای شاه مالک رقاب — بدریا بتازیم همچون حباب
ز فرمان گرمت بآذر رویم — نداریم غم چون سمندر رویم
باقبالت ای سرور دین پناه — ربائیم از فرق کیوان کلاه

خدایا ور و بخت یار تو باد جهان از کرم زیر بار تو باد
سریر تو بادا سپهر برین سم مرکبت باد تاج زمین
سر حاسدان زیر پای تو باد همه عیش عالم برای تو باد

شعرای فصیح زبان و ندمای ملیح بیان درر آبدار نظم و نثر نثار کرده از خوان احسان سلطان نوجوان بهره مند گشتند پس از انقضای مراسم سور و سرور سلطان معدلت نشان نظر بر انتظام امور مملکت برگماشته قلعه داران و عملداران ممالک محروسه را بذریعه ارسال فرامین بعنایات سلطانی امیدوار و مستظهر گردانیده هر یکرا بدستور سابق بکار و خدمت خود بحال داشت همدرین زمان سپهدار فرانسیس دو هزار مرد فرنگستانی را بسرداری موشیر پیلش بحضور لامع النور روانه کرد سلطان والاشان بعد نظم امور معه لشکر نصرت اثر کوچیده ساحت کاویری پاک از فرنزول رایات همایون رشک افزای سپهر بوقلمون ساخت و چون لشکر انگریز بسرداری جنریل اسطوارط و جنریل لانگ از راه جنگل پیته بعزم مقابله سلطان بواندیواش رسیده بمجرد استماع این خبر باتمامی لشکر ظفر پیکر از راه دوشی مامیرو بدفع اعدا نهضت فرموده به فاصله سه کروه از واندیواش محل نزول جاه و جلال فرمود روز دیگر میمنه و میسره و قلب بآئین درست آراسته و توپخانه پیش رو داشته صف آرای جدال

وقتال گردید اگرچه سرداران انگریز با سپاه خود مستعد
جنگ شدند اما تعبیه افواج ظفرامواج و صف آرائی فرانسیس
مشاهده نموده آن روز صلاح جنگ ندیده بجای خود قایم ماندند
وفردای آنروز بهر حسب فرمان گورنر مدراس سرداران مذکور قلعه
واندیواش را شکسته باتمامی اساس واسباب بمدراس معاودت
نمودند سلطان نیز از آنجانب مراجعت فرموده بسواد ترواتور
مقام کرد جاسوسان خبر رسانیدند که ایاز خان متبنای
نواب مبرور که بایالت ممالک نگر وکوریال بندر وغیره از
حضور نواب مغفور نامزد شده بود درینولا راه نفاق و بیوفائی پیموده
تمام قلاع آنولایت را بانگریزان سپرده خودش با توابع واسباب
واساس بسیار وزر و جواهر بی شمار بر جهاز نشسته داخل بنبئی
گشت و انگریزان بران حدود متسلط شدند و فتنه جویان که
منتظر فرصت بودند از هرگوشه سر نخوت برداشته درمقام عناد
وفساد درآمدند چنانچه انچی شامیا که سردار ڈاک خانهٔ دار السلطنت
بود با قلعه داران آنجا یکدل و یکزبان شده در فکر خانه خرابی
مخدوم خود درافتاده فتور عظیم برپا ساخته است وسید محمد خان
داماد عبد الحلیم خان افغان کرپه قابو یافته پیاده و سوار جمع
ساخته عهود موافقت با نگریزان مچهلیپتن درباب تسخیر
کرپه بایمان موکد ساخته هنگامه و شورش دران حدود بنا نهاده ؛

ذکر توجّه رایات ظفر آیات سلطانی باستخلاص نگروکوتیال بندر وغیره وغارتیده شدن جوقی از لشکر بنبئی بدست غازیان وتقرّر صلح فیما بین سلطان وانگریزان وانتقال محمد علی شجیع ؛

چون فتنه انگیزی ایاز وتسلّط انگریزان درآنمالک وبغاوت قلعه دار دارالسلطنت وغیره مسموع سلطان گردید دفع شورش اشقیا را وجهه همت والانهمت ساخته بدرالزمان خان را با هفت هزار تفنگچی وصلابت خان بخشی را باشش هزار سلحدار ومیر غلام علی بخشی را باده هزار پیاده وسوار مصحوب معین الدین بهادر سپهسالار از بهر تسکین فتنه پائین گهات دستوری داده خود بدولت باتمامی فوج دریاموج گهات چنگم عبور کرده محمد علی شجیع را معه جمعیتش به بندوبست دارالامارت وعزل بدخواهان ونصب فدائیان حلال نمک پیشتر کوچانید ؛ میر قمرالدین خان بهادر را با لشکر گران بدفع سید محمد خان مختارکل کرده بسمت کرپه رخصت فرمود وخود با موکب اقبال از راه دیون هلی ومدگیری وصوبه سرا کوچیده چیتل درگ را مضرب خیام نصرت اعلام ساخت دولتخان فوجدار آنجا از راه دولتخواهی مع توابع حاضر شده بشرف زمین بوسی مورد الطاف سلطانی

گشته از سرنو خلعت بحالي یافت و از انجا رایات سلطاني پیش آهنگ گشته پرتو نزول بروادي گهات نگر انداخت و محمد علي که از حضور عالي براى تنظیم دار السلطنت رخصت گردیده بود بر سبیل ایلغار از راه بنگلور شتافته در دامن کوهچه کري گته برکنار جو فرود آمده از راه گرگ آشتي طریق مدارا پیموده قلعه دار باغي را این پیغام فرستاد که اگر اجازت باشد یکشب تنها بخانهٔ خود میروم و بملاقات مردمان خانه و فرزندان مسرور گردیده بامدادان حسب الامر سلطان والاشان از بهر بند و بست نگر از راه کرگ میشتابم قلعه دار مذکور بسخنان ابلهٔ فریب او گوش رضا نهاده بمحافظان قلعه اجازت واگذاشتنش داد چون او کار بر حسب مراد دید وقت شب باجمعیت خود عبور جو نموده و متصل دیوار قلعه سپاهیان خود را در کمینگاه واگذاشته فرمان داد که هرگاه من اندرون قلعه رفته کرنا بنوازم بلا توقف اندرون بیایید و بر فصیل و برج و باره قلعه یزک بندي نمایید پس خود بعد رفته پنجاه مرد دلاور اندرون دروازه قلعه رسیده کرنا بنواخت و محافظان دروازه را مقید ساخته همراهیان خود را بر دروازهٔ قلعه قایم گردانید بمجرد استماع آواز کرنا کمین داران چابکي بکار برده یکبار داخل قلعه شده یزک بندي نمودند و شجیع دلاور پیش دستي نموده بخانه قلعه دار وانچي شاهمیا و دیگر اهل شورش و بلوا در آمده ایشان را

اسیر گردانید و بتجویز والده ماجده سلطان بعضی را از توپ پرانید
و شریکان انچی شامیار را بردار کشید و خودش را با طوق و زنجیر
در قفس آهنی محبوس ساخت تا نفسی چند که از حیات
مستعارش باقي است لذّت نمک حرامي بچشد و قلعه داري
دار السلطنت بسید محمد خان مهدوي تفویض نموده حراست
قلعه بذمهٔ اسد خان رساله دار که مرد شجیع و با تدبیر بود گذاشته
با فوج خود از انجا راهي شده پس از طي مسافت شرف
اندوز جناب سلطاني گشته حقیقت واقعه معروض حضور
ساخت سلطان از حقگزاریش خوشدل شده اورا بعنایت
پدک الماس و مالهٔ مروارید و خلعت سرفراز ساخته روز دیگر فرمان
عبور گهات داد تا سپاه ناموس پرست بزور بازوي شجاعت
و مردانگي راه هاي کتل را که افواج انگریزي با توپ و تفنگ
بسته بودند گذاشته از جانب دیگر صعود کرده در عقب ایشان
رسیده شالک ها نمودند افواج مذکور بآئین خودداري یکجا جمع
شده بتردد شایان صحیح و سالم داخل قلعه گردید پس فدائیان
سلطان کشورستان قلعه را محاصره کرده مورچال قایم نمودند
و بر شکست حصار همت برگماشتند قضارا سنگي که از
مورچال بزور باروت در قلعه مي انداختند بر مورچال قلعه که
زیر دیوارش چاهي بود افتاده دیوار آنطرف را شکست

چنانچه آن چاه از خاک دیوار ریخته پر گردید ازین سبب قحط
آب در قلعه افتاد و بی آبی تاب از جان و قرار از دل محصوران
ربود پس شبی قریب هزار مردم تفنگچي با دو سه هزار مزدور
و دیگر سکنه آنجا با خمهای سبوگلي از قلعه بیرون آمده از تالابی که متصل
قلعه واقع است آب بردند فوج سلطان برینمعني اطلاع یافته شب
دیگر راه تالاب بر بست باز قلعگیان بدستور اول آمده
هر چند به بردن آب چون ابر گرديده قطره زن ساعت تردد
گشتند اما از دست برق اندازان رعد صولت بعضی غرق خون
شدند و بعضي دست و پای جرأت از آب یاس شسته
به پناه قلعه در شدند در آخر پس از جنگ دو روز قلعه را تسلیم
گماشتگان سلطاني کردند و سلطان از انجا بلا توقف روی توجه بجانب
کوریال بندر آورد در اثنای راه بافوج انگریزکه بسرداري کرنیل
کیمل که بکمک قلعه نگر معه رسد گران میرسید دو چار گشته
گردش گرفت سواران پالیکار را معافي اسباب غنیمت
و یغماگران وسلحداران را وعده دو صد روپیه عوض هراسپ
کشته بتاراج آن لشکر دلیر گردانید قضارا دران میدان معرکه
دو تالاب پر آب بفاصله نیم فرسنگ واقع بود حسب الحکم
رساله های تفنگچیان و پیادگان شیر صولت و باندار ان
برق نشان توپ خانه را براه تالاب ها قایم کرده با آتش

افروزي اشتغال ورزيدند وسواران غارتگررا براى پريشاني بهير وبنگاه برلشكر غنيم نامزد فرموده خود بدولت با چند خواص وسواران خاص مشغول قراولي گشته لاكن جنريل كيمل تانصف النهار به دلاوري تمام عرصهٔ رزم قايم داشت آخرالامر بسبب قلّت ضرب وباروت وبى آبي سلسلهٔ جمعيت وبهادري آنجماعه كه چهار هزار سپاه وهزار ودوصد پيادهٔ اهل فرنگ وهفت ضرب توپ بود ازهم گسيخته وچشم زخم عظيم بدورسيده القصه سلطان جميع اساس وسامان حرب وپيكار فوج مغروته را متصرف شده وجانبازان خودرا بحلقهٔ دست طلائي وپدك الماس ومالهاى مرواريد سرفراز ساخته بسرعت پيشتر كوچيده پالينت بندر را بيك حمله گرفته سپاه دولتخواه رابرمحاصره قلعه فرمان داد غازيان جنگ آزمادراندك مدت باوجود موسم برشكال كه دران حين شدّت تمام داشت مورچال شديد وصلابت كوچه هاى متعدد ساخته مشغول آتش اندازي به تفنگ وتوپ وبان گشتند وراه دريا ازآمد وشد رسد مسدود ساختند واهل حصار به برج وباره هجوم آورده كوششهاى مردانه نموده تا دو سه ماه داد جلادت دادند آخرالامر از امتداد ايام محاصره وقلت اذوقه بتنگ آمده قاصديرا بحضور روانه نموده امان خواستند وبه پناه دامن دولت سلطان درخزيدند وهريك

فراخور حال خود از منصب و نوکری عمده ناصیه ارادت را بنقوش
فدویت متجلی گردانیدند چون منگلور و بنادر و غیره بضبط ملازمان
سلطانی در آمد موکب سلطان مظفر و منصور به سمت کورگ
و بل مراجعت فرمود از قضایای دل گداز این جزو زمانه اینکه
محمد علی شجیع که از فدویان خاص و حقگزاران با اختصاص بود
بقضای الهی ازین جهان ناگهان در گذشت و داغ حسرت
و افسوس بر دل هواخواهانش واگذاشت القصه بعد اینواقعه
سلطان گیتی ستان قلاع آن نواح را بدولتخواهان سپرده و
بدر الزمان خان را که از لشکر سید صاحب بعد جنگ کوڈپور
که بجای خود مذکور خواهد شد طلب فرموده بود بفوجداری و ایالت
الک نگر نامزد فرموده طرف کورگ روی توجه آورد درین زمان
مسطر شبلرز و کرنیل دالس بنابر استحکام مبانی اتحاد حسب الحکم
گورنر مدراس در حضور سلطانی آمده در تمهید قواعد موافقت
و مصادقت کوشیدند و زر و گوهر بسیار به نذر گذرانیدند و
بسخنان سنجیده از خاطر اشرف غبار کدورت و نزاع را
شست و شو دادند پس از توثیق مصالحه مقضی المرام معه نواب
عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان که در دار السلطنت
مقید بود و دیگر اسیران اهل فرنگ مراجعت نمودند پس
از ان قلعه داران و عمال مخالف از ممالک محروسه برطرف

کرده شدند چون سلطان از جهت مصالحه مطمئن گردید
عزیمت دارالسلطنت پیش نهاد همت ساخته نهضت
فرمود ودر حدود قلعه بل سراپردهٔ خاص را باوج مهر وماه برافراشت
وآنرا به مظفرآباد موسوم ساخته به قلعه داری دلیر داسپرد و
به ایالت آن ای کورگ زین العابدین خان مهدوي راکه دولتخواه
خاص بود سرفراز فرموده در باره تنبیه و تادیب شرارت
کیشان و باغیان آن نواح تاکید فرمود وقلعه صوبه نشین را
که پرکره نام داشت به ظفرآباد مسمی ساخته خان موصوف را
جهت اقامت درانقلعه مرخص نمود وخود بدولت داخل
دارالسلطنت گردید اکابر واعیان دارالسلطنت از سادات
و موالي برسم استقبال بیرون شتافته به سعادت تقبیل
رکاب ظفرانتساب فایز گردیده بانواع عنایات سرفراز
گشتند وخود بدولت به بندوبست ملک ولشکر وکارخانجات
وابسته ریاست همت مصروف داشته قواعد مراسم ملک داري
بعنوان جدید ایجاد فرمود سابق براین ایام درحین حیات نواب
مرحوم اصطلاحات مقرره سپاهیان وحرب وپیکار بروش
فرانسیس بود سلطان قلم نسخ بران کشیده بتجویز زین العابدین
شوشتري که برادر حقیقي ابوالقاسم خان المخاطب به میر عالم
شوشتري نایب نواب نظام الملک بود الفاظ قواعد سپاهیان

بپارسی و ترکی موافق اسمای مندرجه فتح المجاهدین که نوشته او ست مقرر فرموده شد ؛



ذکر تردد وتگاپوی میر معین الدین عرف سید صاحب سپه سالار سلطانی که در پائین گهات بود وخصوصیات جنگ و پیکار که فیمابین آنسپه سالار و انگریز و فرانسیس صورت گرفت و طلبیده شدن سید موصوف بعد تقرر صلح واقع سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری ؛

چون خدیو گیتی ستان متوجّه نگر گردید سید صاحب درانزمان معه فوج خود بر جوی والپندل مقام داشت جاسوسان خبر رسانیدند که جنریل لانگ بها در معه لشکر از طرف ترچناپلی برشتافته به تسخیر کرور و دندیگل وغیره همت برگماشته است بمجرد اطلاع این معنی بدر الزمان خان حسب الحکم حضور معه تمامی رساله های تفنگچیان جانباز و اتواب برق آشوب بدفع خصم پیشتر روانه کرده شد خود بدولت نیز عقبش با جمیع سپاه نهضت فرمود چون خان مذکور بطریق ایلغار به ترور پاله رسید عثمان خان قلعه دار کرور باوجود کثرت سپاه و وفور ذخایر و اسباب جنگ بفتوای بددلی قلعه را حواله جنریل مذکور کرده خود نزد روشن خان و سرپت راو که جهت تنبیه شرارت کیش نامزد شده بودند بیامد چون جنریل

موصوف تهانه دران قلعه گذاشته ازانجا کوچیده قلعه ارداکرچی را
محاصره کرده بواکشادنش سعي نمود خان مسطور برسر هجوم
آورد ایانطرف جوی امراوتي رامحل نزول معسکر خود نمود جنریل
مذکور از رسیدن سپاه منصور خبر دار گشته بترک مورچال
پرداخته آنطرف جوی مذکور مقام کرد چون روز دیگر جمعیت
سلطاني راسبکمایه دیده بلا اندیشه باز قلعه را گرد گرفته توپ
اندازي شروع نمود خان مسطور از رساله داران خود قمرالدینخان
کابلي رامعه قشونش انتخاب ساخته بامر قلعه داري و دفع خصم تاکید
نموده بار ساله همت خان بختري و رساله ببر علي بیگ
وقت شب روانه نمود چون هر دو رساله دار بمردانگي وجرات
تمام بر مقلای انگریز زده قمرالدین خان رامعه قشونش
بقلعه رسانیده برگردیدند جنریل مذکور از رسیدن کمک
آگاه گشته بتاکید تمام سپاه خود را فرمان داد تا توپچیان و تفنگچیان
در عرصه شش ساعت دیوار قلعچه را از یکجانب با خاک
برابر ساخته بر قلعگیان هجوم آوردند محصوران هرچند بمدافعه آن
سعي کردند بجائی نرسید وهمه شان کشته شدند و سپاه انگریز
فتحیاب گشته بعد ضبط قلعه رو بمقابله فوج خان مذکور آورد آن
مسکین گریخته ملحق لشکر گردید بدرالزمان خان طاقت
مقابله باسپاه انگریز در خود ندیده سمت دهاراپور شتافت

اما روشن خان وراؤ مذکور بعزم یغماگری گرداگرد آن لشکر
بودند و سید موصوف بعد چهار پنجروز بآن سمت رسیده
عثمان خان قلعه دار کرور را باثبات حرام نمکي بردار کشیده
افواج بدفع لشکر انگریز بیار است دراین اثنا خطی از موشیر
بهوسي سپهدار فرانسیس بدو رسید متضمن اینکه تمامي لشکر انگریزي
بعزم جنگ بگود پور میرسد شما هم باجمعیت خود زود معاودت نمایید تا بعد
دفع غنیم ما و شما بالاتفاق متوجه بند وبست آن نواح شویم پس
سید صاحب بمجرد وصول مکتوب روشن خان و بدرالزمان خان هردو
سپهدار را تاکید کرد تا نیکو کوشیده نگذارند که من بعد آسیبی از سپاه خصم
برعایا و سکنه آن نواح رسد و خود از راه تاتتکار پتّي به توتم سلي
رسیده یکروز مقام کرد دران حال جاسوسان خبر رسانیدند که
رسواذوقه لشکر انگریز در قلعچه کرپلم آماده و همین معدودي چند
از یزکداران نگهبان آنمقام اند بشنیدن این خبر رساله ها را با بندوق
همراه خود گرفته بمحاصره آن قلعچه پرداخت اما وضع قلعچه مذکور چنان
بودکه اطراف آن نهرهای جوی کاویري جاري و اهل حصار اگرچه
از صد و سي زیاده نبودند اما غایت سعي در دفع اعدا بظهور
رسانیدند سید موصوف غارتگرانرا فرمان داد که فردای آن روز
معه اتواپ و نزد بانها در تاخته حصار را تسخیر نمایند و بعوض
تهانه داران مقتول ارو اکرچي تهانه داران انگریزي را ته تیغ کشند

محصوران تاب مقاومت در خود ندیده همان شب قدری
از ساز و سامان برداشته و در بقیه آتش زده راه تر چناپلي
گرفتند • پس سید موصوف ازانجاکوچیده بگود پور رسیده و خان
سطور رساله ها و اتواپ بکمک موشیر بهوسی بقلعه
فرستاده خود معه سوار و پیاده بطرف سلمبر شتافت القصه لشکر
انگریز بسرکردگی جنریل اسطوارط ایلغار کرده از راه پهلچري
و ناگور رسیده غربي قلعه بر جوی کورت فرود آمد فرانسیس
یکهزار و پانصد سوار خود را با دوازده توپ پائین لشکر انگریز
پیش قلعه داشته بود رساله های سلطاني بحکم خان سطور بردست
راست مقابله فرانسیس دمدمه احداث نموده مقام داشتند
بعد دو روز حینیکه جنریل بهادر بر کوهچه که پیش رو بود وقت
شب اتواپ قایم کرده مستعد آتش افروزی بود در اول
ساعت بامداد جهازي از طرف مدراس رسیده سه گلوله
جانب قلعه پر انید اهل دمدمه بتماشای جهاز متوجه بودند که ناگاه
ازان کوهچه اتواب متواتر سر داده شدند و قشونهای انگریزي
بر جماعت فرانسیس و رساله های سلطاني تاخته قریب
رسیدند بوقوع این حال جمعیت فرانسیس تیار شده
توپ ها را همانجا گذاشته بطرف قلعه بر گردید و رساله های مذکور
توپها را وا گذاشته بطرف دریا بگریختند اما بهادر خان رساله دار

و ببر علی بیک بدلاوری تمام توپ های رساله خود گرفته بر خندق قلعه رسیده آسودند و جماعه انگریز دمدمه ٤ را متصرف شدند بمشاهده این حال سپه سالار فرانسیس هزار و پانصد جوان فرنگستانی خود را تیار ساخته بی توپ بسرداری موشیر پلاس و موشیر کرمیو کرنیل بدفع انگریز نامزد ساخت پس فرانسیسان بآئین درست قدم جرأت در میدان رزم کشادند و سپاه انگریز که مجموعا چهار هزار بودند بریزش گلوله های توپ اکثری را تلف کردند اما سرداران فرانسیس هراس را در خاطر خود راه نداده کارزار سخت بظهور رسانیدند تا یکپاس کامل بازار پیکار گرم بود بهادران را کار از تفنگ گذشته باسنان دست و گریبان گشتند و از هر دو جانب چنان چپقلش سخت رو داد که از معاینهٔ آن زهره فلک آب شد و از صدمهٔ گرد رستمانه فولاد تنان زمین ستوه آمده باد جود سنگدلی زمانه جفا کار بر کشتگان آنمعرکه زار زار بگریست و بهرام خون آشام از بیم خون ریزی دلیران در پنجم حصار مینا فام گریخت پس از آنکه تا دو ساعت جدال و قتال شدید بعمل آمد فوج انگریز تاب نیاورده پس پا شد در انحال قشونها کرناتکی از میمنه و میسره تاخته بازی بردند؛ پنج شش صد مردم که از فرانسیس زنده مانده بودند بر گردیده بقلعه در آمدند قشونیکه در شوکت دم مساوات بافلاک میزد از قلعه بعزم مدافعه خصم بر آمد

درین اثنا سپاه انگریز بفرودگاه معاودت نموده جنگ برفرد ابازداشت و جمعیّت فرانسیس قریب قلعه قیام ورزید و بعد دو روز هنگامیکه انگریزان در دفع خصم و فرانسیسان در عزم مدافعه ایشان تردّد مینمودند صلح خبر که فیمابین انگریز و فرانسیس در ولایت قرار یافته بود رسید نزاع و پرخاش از میان برخاست و سرداران هر دو طرف بریک میز به اکل و شرب پرداختند و همان زمان بمعرفت فرانسیس و صوابدید محمد علي خان فیما بین سلطان و انگریز عهد و پیمان مصالحت مضبوط گردید القصه بدر الزمان خان و سیّد صاحب هر دو متوجه ترددي شدند و بعد تقرر صلح به اجازت سردار فرانسیس پیشتر کوچیده حدود پلیور را مضرب خیام ساختند؛ همدرین اثنا منشور لامع النور متضمّن واگذاشت ملک پائین گهاٹ وغیره با انگریزان و معاودت کردن ازان بسید موصوف عزاصدار یافت بموجب فرمان قضا جریان همه قلعه داران و عاملان را از اطراف آن ملک جمع کرده بعضی قلاع کوهي و زمین دوزي را معه شهر پناه صوبه آرکات که از سر نو مرمت شده بود شکسته با تمامي سپاه و حشم بحضور سلطان فائز گردیدند و همدرین ایام کفایت شعاري میر محمد صادق که در کوتوالي آرکات بظهور رسانیده بود منظور نظر کیمیا اثر گشته عهده دیواني برد مقرر گردید

وبهدرین اثنا خطوط کار پرداز پونه وناظم حیدرآباد متضمّن مبارکباد جلوس با جواهر گران بها رسید ؛



ذکر تسخیر کوه نرکونده وشرارت راجه بنکور ومتعین شدن قشونها واستیصال وي ومرمّت یافتن رحمان گرّه در سنه یکهزارویکصد ونود وهشت هجري ؛

اخبار نگاران ساحل جوی تنب بهدرا معروض داشتند که اکثر باجگزاران درگاه دین پناه طریق بغاوت پیموده دست تطاول وبیداد بر کافهٔ عباد دراز کرده اند وحاکم نرکونده ابواب مکر وغدر بر ردی رعایا کشاده ومبلغ پیشکش دوساله نیز عاید بندگان درگاه نکرده وبر قلعچه سرم که داخل سرکار گرم کنده است در تاخته دهات متعلقه آنرا غارت کرده واکثری را جلم شهادت نوشانیده است وراجه مدن پلي نیز با او موافق گشته باستماع این اخبار شعلهٔ غضب سلطانی ملتهب شده رفاهیت وآسودگی رعایارا برذمت همت لازم دانسته همان زمان سید غفار را معه قشونش بدریافت حقیقت حال بدان سمت رخصت فرمود سپهدار مذکور در آن حدود رسیده دریافت که آن شرارت کیش باغوای پرسرام ناظم مرچ هوس ریاست مابین جوی کشتنا وتنب بهدرا در سر دارد وخبر نزول فوج ظفر موج شنیده بعزم

جنگ مستعد شده است چون سپهدار مذکور صورت
واقعه را بعرض حضور پرداخت برهان الدین خان سپه سالار با پنجهزار
سوار خونخوار معه سه قشون شجاعت مشحون. بتسخیر کوه
و اسیر کردن آن طاغي دستوری یافته و شیخ عمر سپهدار معه
دو قشون و دو هزار ساه و شش ضرب توپ باستیصال
راجهٔ بنکور و مدن پلي و دیون هلي راهي شده و بسرحد بنکور رسیده
به پند و نصیحت او را بجاده اطاعت رهنموني فرمود اما آن شقي
بقدم مخالفت پیش آمده با دوازده هزار پیاده سر راهش گرفته
مستعد رزم گردید و دو روز در سواد رام سمندرم که سرحد او بود
آویزش سخت رو داد اما هر روز غازیان سلطاني بضرب تیر
و تفنگ و شمشیر آبدار سر و سینه کفار چاک مینمودند آخر الامر
سپهدار شجاعت آثار بضرب شمشیر سر آن سرکرده اشقیا را
از تن جدا کرد از مشاهدهٔ آن حال جماعه کفار رو بفرار نهاده کوهچه
پهوي کنده را که پیرامونش بیابان عظیم است پناه گاه خود ساختند
عساکر منصوره در قتل و غارت آن دیار کوشیده قلعچه رام سمندرم را
تسخیر کرده و بطرف پهوي کنده روی توجه آورده در عرض پنجروز
آنرا مفتوح گردانید و راجهٔ آنحدود که چک رابل نام داشت. بمجرد
استماع شکست سپاه خود هراسان شده قلعچه بنکور را بدلیران
سلطاني سپرده بقلّه کوه اول پلي که محاطست بجنگلی کثیف پناه

گرفته چهار هزار پیاده جرّار فراهم ساخت سپهدار مذکور اوّلا بمحاصرهٔ قلعچه بنکور پرداخته بضرب توپ رعد آشوب حصار قلعه بشکست و قلعه را با مینان کارگزار سپرده بر تسخیر کوه مذکور همت گماشت از انجاکه تراکم اشجار مانع عبور غازیان بود سپاه دشمن سد راه ایشان شده آمادهٔ جنگ شد سپهدار موصوف تا یک ماه مساعی موفور بظهور رسانید اما شاهد مراد رخ نه نمود بناچار بحضور عرضداشت نموده کمک درخواست امام خان کابلی سپهدار معه قشون خود بامدادوی رسید پس هردو سپهدار برهنمائی سکنه آن نواح از دو طرف جنگ کنان در بیابان خزیده در عرصهٔ هفتاد روز قلّه کوه را بتصرف خود درآوردند راجه با معدودی چند بحدود دچور فرار نموده خود را از سطوت افواج سلطانی وارهانید و هردو سپهدار سالماً وغانماً مراجعت نموده بسعادت بساط بوسی استسعاد یافتند و سایر غنایم و فیل واشتر بنظر همایون درآورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی گشتند؛



ذکر انفتاح کوه ترکنلّه بزور بازوی میر قمر الدین خان و حضور طلب شدنش باد یگر وقایع سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری؛

چون برهان الدین خان سپه سالار از حضور مرخّص گردیده در حدود

دهارو دار بسید غفّار ملحق شده در حدود کوه ترکنده مضرب خیام فرموده حاکم آنرا پیغام داد که اگر هوای ملک داری در سر داشته باشد کوه را حواله قلعه دار سلطانی نماید تا از سر نو ملک و دولت بروی ارزانی داشته شود چون ازان کوهستانی جواب درشت شنید فرمان داد تا سپهداران دو لتخواه سید حمید و سید غفّار بدلاوری تمام پیشدستی بکار برده کوه را نقطه وار درمیان گرفته بتوپ و بندوق بشکست حصار اشتغال نمودند حاکم آنجا شبی قابو یافته شبخون زده صلابت خان بخشی را با دوصد سوار شربت مرگ چشانید و ساعی سپهداران شجاعت توامان از پیش نرفت و انگاه ترددات شایسته بعمل آورده مورچال تاپای حصار رسانیدند اکنون حاکم مذکور هراسان شده از ناظم مرچ وکار پرداز پونه مدد طلبید، ناظم مذکور پنجهزار سوار باعانت او فرستاد و سواران مذکور برکنار رودی که در عین طغیان بود مقام کرده انتظار آن ده هزار سوار که از پونه بکمک می آمدند میکشیدند سپهسالار این حال رامعروض حضور ساخت منشور لامع النور بنام قمرالدین خان متضمّن کوچیدن نفس معه جمعیت خود بمدد آن سپه سالار و تنبیه غنیم و تسخیر کوه ترکنده شرف نفاذ یافت مخفی نماند که درینولا سید محمد داماد حلیم خان حاکم کرپه انتهاز فرصت نموده با جمعیت پانصد سوار و دو هزار پیاده باتّفاق باغیان مچهلی بندر در ساخته یک پاتّن

و دو غرب توپ از ایشان گرفته بعزم استخلاص حدود کرپه و تسخیر قلعجات آن نواح همت برگماشته بر جناح استعجال نهضت نموده قتل و غارت کنان به بدویل رسید و درآنزمان که بزکداران سرکار را که در قلعچه بدویل بودند بانعام زر خوشدل ساخته بصوابدید ایشان جوقی از ملازمان خود را دران قلعچه فرستاده رهگرای کرپه شد قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافته وارد آن نواح گردید ستیز و آویز سخت بین الفریقین از صبح تا دو پاس روداد آخر خان مذکور بفریب دادن اعدا با سپاه خود از پیش غنیم در جنگلی که پیش آن تالابی پرآب بود و کوهچه در وسط او پنهان گشته فرصت وقت نگاه میداشت سید مذکور بر فتح مظنون خود نازان شده همانجا مضرب خیام لشکر خود ساخت و سردار انگریز هم خاطر خود از وسوسه تردد غنیم خالی کرده عقب آنجماعه آرمید و حینیکه سواران سید مذکور بی سلاح از بهر نوشانیدن آب اسپانرا بر تالاب آمده بودند فرصت وقت غنیمت شمرده سواران خان دلاور بر سر غنیم ریختند اکثری ازآنجماعه بطرف لشکر خود گریختند و غلغله آمد آمد برداشتند سواران خان دلادر پاشنه کوب رسیده ایشانرا پایمال سم ستوران ساختند چنانچه احدی ازان معرکه جان بر نشد اما سید مسطور و سردار انگریزان با هزاران محنت ازان مهلکه

برآمده جان بسلامت بردند خان ظفرمند قلعچه بدویل وکهمم را بضبط خود درآورده مستعد گوشمال اعدا گردید. بمجرد رسیدن منشور همایون باچهار هزار سوار خونخوار رود کشتنا را عبور نموده. یک شبخون لشکر مرهته را در بحر خون غرق ساخت واکثر ایشان را اسیر کرده مظفّر و منصور عازم کوه گردید و شیخ امام سپهدار خود را بکمک سید غفّار فرستاد چون حاکم کوه از رسیدن سردار و شکست مرهته خبردار گردید کمر همتّش برشکست و پیغام صلح و سپردن قلعه به خان مذکور فرستاد و او فردای آن حاکم کوه را قولنامه بصحابت سید حمید وحیدر علی بیگ رساله دار فرستاد وازکوه فرود آورده معه عیال واطفالش مقیّد ساخته به بدرقهٔ قشون احمد بیگ و مرزای مذکور بحضور روانه کرد وحکومت کوه بدست دولتخواهی امین واسپرد؛



ذکر مخالفت باغیان کورگ وتوجّه رایات ظفرآیات سلطان گیتی ستان به تنبیه اعدا وشرارت کیشان آن نواح واسیرآمدن هشتاد هزار مرد وزن معه دیگر کیفیات که درسنه یک هزار و یکصد ونود وهشت هجری واقع شده؛

چون زین العابدین خان مهدوی فوجدار کورگ ازجهت قدامت مختار کل شده جمیع ممالک محروسه برهم ساخته مهمات را

برحسب هوای خود انجام میداد و دست شهوت پرستی
برناموس رعایا دراز کرده . بجبر زنان خوبرو راهم بستر خود میساخت
بمشاهده این اعمال ناشایسته تمامي اهل کورگ مستعد جنگ
شدند و مموتي نایر ورنگا نایر کار پردازان راجه آنجا همه رعایا را
فراهم ساخته ظفرآباد را گرد گرفتند و اطراف آن تاراج نموده احوال
برمحصوران چنان تنگ ساختند که از قلعه بیرون آمدن مجال نبود
خان مذکور از کرده خود پشیمان گشته جاسوسی را معه عریضه
متضمّن حقیقت حال بحضور روانه ساخت سلطان گیتي
ستان . بمجرد مطالعه عریضه بسزای اهل کورگ فرمان داد تا
اعلام ببري وخیمهٔ زنگار گون در سواد سلطان پتّن برافراشتند
وزین العابدین شوشتري سپهدار را معه قشونش
بارسد موفور و دو هزار پیادهٔ احشام نصرت انجام بدانصوب
روانه ساخت وارشاد فرمود که بلا توقف داخل قلعه ظفرآباد شده
شرارت کیشان را تنبیه نمایند چون سپهدار مذکور تا دروازهٔ
گهات رسید مردمان باغي از اطراف هجوم کرده به تیر
و تفنگ حواس او را منتشر ساختند چون او گاهي جنگ مردان
نیازموده و عمر خود را بناز و نعمت صرف کرده بود همت درباخته
درسداپور شهربند گردید هرچند رساله داران و سپاهیان همراهش
ترغیبش به پیش رفتن مي نمودند اما سپهدار هول زده عارضهٔ

تب ولرزه و پیچش را بهانه ساخته قدمی پیشتر نگذاشت
چون این معنی معروض حضور گردید بر جبن و بد دلی او نفرینها کرد و
بعد دو هفته سلطان دادگستر با جمعیت بیست هزار بار و دوازده هزار
سوار جرار و بیست و دو ضرب توپ به پانزدهم شهر ذیحجه
سنه مذکور با شوکت و حشمت تمام بآن حدود نهضت فرمود
چون رایات سلطانی متصل خاربند کورگ نزول نمود خود بدولت
با پیادگان و قشونها با سامان جنگ چون شیر غران و هزبر ژیان
قدم میمنت شیم دران دشت هولناک نهاد ؛

بیت

چه گویم ز اوصاف دشت عجیب بلرزد قلم از هجوم نهیب
تراکم نیستان چون زلف سلسل زنگیان و نشیب و فراز
آن سر زمین چون همت ارباب سخا و بخیل ناهموار
و پست و بلند و شاخهای اشجار بلند مثل ساگوان و صندل
و رال سفید و عود خام وغیره از طوبی سر رفعت بر افراشته بود
و گیاه فلفل گرد دام فریب بر بالای هر درخت و شاخ گسترده
و از کشتزار هیل مانند کشتزار جو و گندم اطراف کوه و دشت
سرسبز گشته و درختان دارچینی چون طارم فلک سایه بر زمین
در افگنده و ثمرات گوناگون باغستان در کام جان چاشنی شهد

وشکرداشته انهار دران سرزمین همیشه جاري وآبشار وحوضها وآبگیرها در اثنای راه لیل ونهار روان وگلهای رنگارنگ تخته تخته هرسو شگفته وفیلان کوه پیکر چون جاموشان دشت پیما گردیده و بچه های افیال چون طفلان حبشیان باچوگان خرطوم باهم در نشاط وبازي عمارات آن دیار زیرکوهچه ها واندرون اشجار واقع وپیراموش حصار استوار ودرمیانش بالخانه وحجره های بسیار وخندق عمیق ازبرای حفاظت گرد خانه ها که اکثر اوقات از دست بردفیلان خراب وتاراج میگردد کنده می باشد ذکور بلند بالا وخوبرو ولباس شان پیراهني گنده دوتود وخته از گلو تا شتالنگ ودستارچه سیاه برمیان بسته وکلاه چرم برسرنهاده اما همگي سپاه پیشه سوای تفنگ فتیله دار ساطوری پهناور از میان آویخته دارند واناث با حسن ولطافت جمال رشک مهوشان چین وچگل در سروبالائي وسیم تني وخوبي لب ولهجه محسود خوبان ترک وتاجیک دران ریاض رشک جنان مانند حوران میخرامند اما همه از حسن پیرایه عاري همین یک پارچه شش دستي از ناف تا زانو ودستارچه دودستي برسینه می بندند مردان آن نواح خنک وسرد وزنان نسبت بمردان بدلگرمي وتیزطبعي معروف درمذهب ایشان جایز است که اگر دریکخانه چهاربرادر بوده باشند همین یک کس از ایشان

که خدا گرد و دیگران بازنش هم بستر شوند چون نواب
مرحوم بران مرز بوم متسلّط شد این رسم پوچ از میان برداشت
واکثر زنان آنقوم را بزور گرفته بلشکریان خود بخشید برودت سرما
دران دیار بحدیست که هر روز آفتاب باآن تابش وحرارت
همواره لحاف ابر بردوش میدارد و هر شام ماه سریع السیر
باندیشه سرما در بارانی نیلگون سر و تن میپوشد این شدّت
برودت که مرقوم گردید برودت موسم تابستان است
هنگام زمستان جوانان تیر قامت گرم دم از دست برد سرما
برنگ حلقه کمان پا بسینه کشیده در حجرهٔ تنگ میخوابند
تامدّت ششماه مردمان آن نواح از پاتا سر بجامهٔ گلیم پوشیده
از وقت چاشت تا انقضای سه پاس روز بهر کار حرکت
میکنند کثرت زلو بحدیست که چون ملخ برجسته بر تن آدم
ودواب می چسپند و سخت ایذا بمردم میرسانند اژدران
ومار ان مردم ربا وعقارب زهربار که جانداران از سوزش
نیش ایشان بفور جان میدهند دران دیار بسیارند و چون
مور و ملخ بیشمار القصّه چون سلطان دین پناه دران از راه
تنگل عبور کرده اینطرف دروازه خاربند که رن مندل نام داشت
مضرب خیام ساخت دروز دیگر دو سپهدار را فرمان داد
تا معه قشونها بر دروازهٔ مذکور که اهل شرک و ضلال درپیش

آن خندق عمیق حفر کرده اطرافش دیوار کشیده بودند حمله کرده جنگ آغاز کردند اما اهل شرک اکثر غازیان را مجروح و مقتول گردانیدند سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذار باد و باران دشوار بود گذشته خلقی بسیار از مشرکان را بدار البوار فرستاد از یکطرف قشون فرنگستانی بسرکردگی موشیر لالي در رساله های اسد اللّهي (یعنی چیله های که پرورش ساختهٔ نواب مرحوم بودند و شاه دین پناه ایشانرا بلقب اسد اللّهی ممتاز ساخته بود) ارباب ضلال را طعمهٔ نهنگ تفنگ و سنان ساختند و از یکطرف پیادگان جلودار شجاعت تمام اعدارا بر سر نیزه برداشته سرنگون به قعر جهنم در انداختند و هزارها کفار را بزور مردي باسیري آوردند چون سلطان بر اعدا ظفر یافت پیشتر کوچیده بر سواد هلکاي بار مقام فرمود سپاه سلطاني بر خوشحال پور تاخته و غارت نموده جمع کثیر را از اهل ضلال باز نان و فرزندان اسیر کردند و حسب الحکم حضور چهار رسالهٔ سپاه با اذوقه و ساز و سامان جنگ بقلعه ظفرآباد روانه شد و خود بدولت پانزدهم ماه محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجري ازان راه نهضت فرمود که امرا و خوانین بموجب فرمان قضا جریان پیشتر رفته جنگل و بیشه آنرا به تیشه و تبر هر روز قریب دو کرده بریده و سوخته در عرصهٔ قلیل کار بر اهل بیشه تنگ نموده بودند و از پیادگان

بمحاربه دو سه هزار نفر را از ایشان تلف کرده و بعد طی منازل شرقی آنقلاعه مضرب خیمه و خرگاه ساخت چون کُفّار حال تباه خود مشاهده کردند و قوت مجادله با لشکر اسلام در خود ندیدند بکوهستان و جنگل کثیف پناه گرفتند سلطان لشکری گران به قصد گوشمال کفّار و تسخیر آن ولایت نامزد فرمود چنانچه موشیرلالی را بطرف کوه الاچی از بهر اطفای شراره شرارت کیشان و قشون شوشتری را با دیگر قشونها بسرداری حسن علی خان. بخشی بطرف عقرب تار و غیره روانه نمود و میر محمد محمود و امام خان بخاری وغیره را بجانب تهل کاویری وخوشحال پور مرخص ساخت و دو سه ماه خود بدولت همانجا مقام فرمود پس. بخشی مذکور بر باغیان تاخت آورده هشت هزار مرد و زن اسیر کرد و موشیرلالی نیز از اطراف کوه سطور انبوه کثیر چون رمه گوسفند و گاو فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس ازان سلطان پیشتر نهضت فرموه جنوبی کوه تهل کاویری که منبع رود کاویری بر بالای آنست رایت نصرت آیت برافراخته سپاه منصور را به تنبیه باغیان پیشتر کوچانید تا سپهداران شجاعت پیشه از اطراف و جوانب هجوم کرده اهل ضلال را که نسل فساد ایشان منقطع کردن صلاح دولت خود دانسته بودند بکوشش نمایان جوق جوق گرفته آوردند در عرصه

هفت ماه وچند روز هشتاد هزار مرد با زن وبچه اسیر گشتند
وسرداران کفّار بدست سعی موشیر لالي برکوه الاچي دستگیر
شدند و دیگر سرکشان درحلقهٔ فدویت درآمدند سلطان والاشان
بعد بندوبست آنجا و تیاري چند قلعچه جو یهاکه لکرلوت گویند
بفراغت خاطراز راه سداپوره مظفر و منصور بدارالسلطنت
معاودت فرمود مموتی نایرکار پرداز درعرصهٔ قریب درگذشت
درنگانایر بردست سلطان دین پناه بشرف بشرف اسلام
مختون گردید وموسوم گشت بشیخ احمد وبعهدهٔ رساله داري
سرفراز شده بجاي فرزند پرورش یافت و بابیابانو حاکمه کنیار تور
که ازقوم ماپله است برسواد تهل کاديري بشرف ملازمت
فایز شده مبالغ پیشکش دوساله معه افیال کوهشکوه واسپان
ودیگر تحایف نذرگذرانیده سرخرو باخلاع شاهانه مرخص گشت
چون سلطان بدارالسلطنت رسید ازاسیران اهل
کورگ که همه را اسلمان کرده بالقاب احمدي خوانده بود رساله ۴
ساخته بتربیت شان رساله داران قدیم را تعین فرموده چنانچه
سرداران مذکور باندک سعي بتربیت ایشان پرداخته بقواعد
جنگ واقف ساختند همدرین اوقات سلطان جهان پناه
پدک هاي طلاومرصع بسرداران جیش وعسکر اسداللّهي و احمدي
عطافرمود لباس آنمردم از قسم پارچه بابري بودکه به اختراع تازه بافانیده

ایشان را پوشانید و از ملازمان شش هفت هزار مردم از قوم شیخ و سید منتخب فرموده برای آبادی شهر کورگ روانه فرمود تا دران شهر سکنا گیرند ؛



ذکر لشکرکشی مرهته و ناظم حیدرآباد بعزم تسخیر ممالك خداداد و مفتوح کردن شان چند قلعه آن نواح و متوجه شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راه ادهونی وافتتاح آن در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری ؛

نانا پهرنویس با نظام علی خان یکدل و یکزبان شده بفراهم آوردن سپهبدران افواج پرداخت چون در اندک مدت تمامی امیران پونه با سپاه جمع شدند نظام علی خان با مشیرالملک و سیف جنگ و تیغ جنگ وغیره با چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده از حیدرآباد کوچیده بطرف قلعه بادامی که سرحد سلطانی بود نهضت فرمود و نانا پهرنویس با هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه ضرب توپ همانجا رسید و هردو امیر متفق گشته به تسخیر قلاع آن نواح همت برگماشتند و قلعه بادامی را که قلعه دارش مردی پردل بود محاصره کردند افواج شان به تیاری مورچال از بهر شکست حصار اشتغال ورزیدند و بعد اتلاف هزاران مردان کارد انقضای ایام نه ماه برگرفتند پس ازان از بهر اعداد رسد و دیگر سامان

جنگي همانجا سکونت ورزیده امیران خود را به مفتوح ساختن دیگر قلعجات و ضبط قصبات بهرناحیه مرخص کردند و ایشان قلعه دهارواړ و جالي هلي را بتطمیع قلعه دار هر دو حصار که حیدر بخش نام داشت بسي هزار روپیه در قبضه خود در آوردند و قلعه دار ناسپاسگزار معه احمال و اثقال به پونه رفت و نیز قلعه کنچن گدړه و نولکندړه و نرکونډه و تمامت مرز و بوم آنطرف جوی تنب بهدرا را قلعه داران نمک حرام بامید نوکري عمده و قدري زر نقد حواله ایشان نمودند و راجگان آن نواح مثل راجه سرهټي و ډمل و کنک گیري و آني کنډي با ایشان در ساختند چون جاسوسان این خبر معروض حضور ساختند و امراو خوانین دولتخواه بمدافعه اعادي ترغیب کردند اعلی حضرت باجتماع سپاه داد وات حرب و پیکار فرمان داد از دار السلطنت بتاریخ ششم شهر شعبان المعظم سنه مزبور بالشکر جرار و توپخانه بیشمار بصوب بنگلور نهضت فرمود و چون در انجا تمام رسید باحضار راجگان فرمان داد تا باسامان جنگي و اذوقه لشکر بمعافي پیشکش تا انقضای ایّام مجادله با غنیم فرمان داد و راجگان اطراف رای درگ و چیتل درگ و هرپن هلي و غیره با جمعیّت شایسته حاضر حضور شدند الغرض بعد انقضای لیلة القدر از تقسیم ماهیانه تمام لشکریان فارغ گشته اسباب لشکر وغیره بحراست پورنیا دیوان گذاشته جریده بایلغار پیشتر کوچید؛

برسواد کنگلی یکشب نزول نموده بمجرّد دمیدن صبح در ظاهر کوه های ادهونی بهراول لشکر رسید و ناظم ادهونی که نواب مهابت جنگ خلف نواب بسالت جنگ داماد نظام علی خان بایالت آنجا نامزد بود چون از ورود عساکر منصوره وقوف یافت هراسان شده اسد علی خان دیوان خود را به بهانه عرض داشتن پیام صلح روانهٔ حضور ساخت و درین فرصت اسباب خود را معه زنانه برکوه رسانید چون وکیل حاضر حضور گشته پیام ناظم ادا کرد سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمود ما را با شما هیچ عناد نیست اما چونکه نواب صاحب بی موجب با ما عداوت و دشمنی پیدا کرده و با مرهته متفق گشته در مقام استیصال این دولت شده است و پاس دین و اسلام گذاشته با خصم قدیم این دولت در ساخته و بر دیار مسلمانان مستولی گشته کار بجای رسانیده که عبدهٔ اوثان در مساجد و مساکن اهل اسلام آتش زده و غارت ساخته علم شور و شر در ولایت خداداد برافراشته اند صلاح آنست که ما و شما سر رشته یگانگی را مستحکم ساخته بر دیار پونه لشکرکشیم و از بهر تقویت دین متین و خشنودی خدا و امنیت خلق الله کمر غزا و جهاد بر میان جان بندیم چون ناظم موصوف بر ارشادات حضور کاربند نگردید و بر جنگ مستعد گشت بنابر عبرت و اظهار رعب فردای آن روز فرمان داد تا سپهداران حمله کرده

شهر را بضبط در آورده بکار و بِ غارت پاک برفتند و چون
ناظم آنجا راه آشتی نه پیمود از هر دو جانب آتش کارزار
افروخته شد تا سپاه منصور و داروغه آتش خانه روی توجّه به تسخیر
آنحصار گردون آثار آوردند و مرکزوار درمیان گرفته باستعمال
آلات قلعه کشائی چون توپ و منجنیق اشتغال نمودند
اما هرگز اراده تسخیر آن قلعه در دل رحمت منزل سلطان نبود؛
بلکه مطمح نظر فیض گسترش آن بود که چون صبیهٔ نواب
نظام الدوله در قلعه جا دارد اغلب که نواب موصوف باستماع
خبر محاصره بپاس ناموس صلح نماید پس بمحاصره قلعه فرمان داد
چون بامدادان سپاه منصور حمله کرده تا دروازهٔ قلعه شلک زنان
رسیدند دیدند که دروازهٔ قلعه کشاده و قلعگیان بخوف جان
بر در هجوم آورده و ترس محاربه غازیان شیر صولت بر محصوران
مستولی گشته بمشاهدهٔ این حال بعضی امرای دولت به حضور عرض
کردند که برای مفتوح کردن این حصار وقت همین است اگر حکم
شود قلعه به ضبط خود آورده مهابت جنگ را بحضور حاضر سازیم
در ستم جنگ و موشیر لالی فرانسیس نیز مکرر عرض نمودند سلطان
اغماض نموده فرمود که هرگز برین کار اقدام ننمایند انشاء الله تعالی
تا فردا پس فردا کلید فتح خود بدست ما خواهد آمد راقم سطور
هم دران معرکه حاضر بود القصه بعد دو پهر روز حاکم محصور به بند و بست

قلعه فرمان داد تا ملازمانش که هفت هزار مردم بودند عهدهٔ قلعه داری بذمهٔ خود گرفته بمدافعه حملات سپاه منصور مشغول گردیدند چون ناظم حیدر اباد برین معنی وقوف یافت باغایت اضطراب کار پرداز پونه را ازین معنی آگاه ساخت وبا امیران خود درین باب مشاورت کرد بعضی از عقلای ایشان گفتند که چون قلعه سرحد بادامی که چندان استحکام نداشت بسعی نه ماه وآن نیز بطریق مصالحه مفتوح گردید وتا مدت یکسال هیچگونه بند وبست واقعی آن صورت نه بست ازین مهم چه طرف توان بربست چون سلطانیان در غیبت بادشاه خود در محاربه قصور نمیکردند در حضورش چه مساعی که بظهور نخواهند رسانید انسب آنست که چند سپهدار را با فوج شایسته بتخریب ممالک سلطان نامزد فرموده هردو امیر کبیر بدار الریاست خود مراجعت فرمایند چون رای مذکور پسندیده ایشان افتاد ناظم حیدر آباد مشیر الممالک وتیغ جنگ وسیف جنگ را بالشکر گران بکمک ادهونی نامزد ساخت وکار پرداز پونه جسونت راؤ هولکر وپرسرام ناظم مرچ وهری پندت وغیره را با دیگر امرا وتمامی سوار وپیاده وتوپخانه بمعاونت امیران حید راباد وتاراج ولایات سلطان دستوری داده هردو امیر به بهانه کسل مزاج بدار الریاست خود معاودت کردند سلطان باستماع این خبر بر تسخیر قلعه ادهونی تاکید فرمود وسرکردگان لشکر تا بیست روز در

کشایش قلعه و شکست حصارش دست و پا زدند ولیکن
چون آنحصار بنا نهادهٔ عادلشاه بدان استحکام و حصانت ساخته
شده بود که از صدمه توپ قیامت آشوب گردی بدامن
خاک ریزش نمی نشست شاهد مراد رخ نه نمود بعد ازان
حسب الحکم سلطاني شیران بیشه شجاعت از طرف
مقبرهٔ بسالت جنگ و سید صاحب و قطب الدین خان
و دولت رای از طرف دروازه تنبل و موشیرلالي و امام خان سپهدار
از بالای کوه بهجوم آوردند و حسین خان و محمد حلیم نردبانها راست
کرده آهنگ تسخیر حصار کردند مردم حصار بمدافعه شان پرداخته
خلقی کثیر را ته تیغ کشیدند زیراکه نردبانها از بلندي حصار کمي کرد سپاه
منصور اگرچه نردبانها بر حصار نهاده بدستاویز طناب بالا رفتند اما فتحیاب
نشدند ازین معني غبار کدورت بر خاطر اشرف نشست
تا چند روز دیگر سپاه منصور را جز بر فروختن آتش پیکار کاری دیگر نبود
و از صبح تا شام نایره جدال التهاب میداشت و درانزمان که نردبانهای
بلند و مستحکم بهمرسانیده با طناب و کمند مستعد یورش گردیدند
شیر جنگ و سیف جنگ معه لشکر مرهته بکمک قلعه دار
رسیدند سلطان بدریافت این خبر ازانجا حرکت نموده کوهستان نگر را
خیمه گاه ساخت و اطراف و جوانب آنرا بطلایه مضبوط کرده
مستعد رزم گشت بعد دو روز فیما بین طلایه داران سلطاني

ومرهتهٔ آویزش سخت روداده بسبب ناتجربه کاري حیدر حسین بخشي سلحدار که باهفتصد سوار غازیخان از راه خودپسندي برلشکرده هزار سوار مرهتهٔ درتاخته بود تاب محاربه انبوه کثیر نیاورده هزیمت خورد اما غازیخان باهمان جمعیت که حاضرداشت میدان جنگ راقایم داشته تادوساعت داد مردانگي وشجاعت داده آخر زخمهای کاري خورده از معرکه برگشت اهل غنیم تعاقبش کرده چندکس راازرفیقانش بقتل رسانیدند ودوصدراس اسپ معه سواراسیرکرده مراجعت نمودند قادرخان رساله دار باسواران درتاخته هفتاد سوار رساله خودش وپنجاه سوار غنیم بدست آورده بحضور رسید وهمدرین زد وخورد ولي محمد ومنّاچودهري دوزنجیرفیل وهشت مهار شتر وپنجاه اسپ غارت کرده از لشکر نواب آوردند سلطان بعد اطلاع این معني باتمامي سپاه کوس جنگ نواخته چنان پاشنه کوب دررسید واتواپ سرکردکه طلایه داران ازکمال جبن وهراس درمعسکرخود درخزیدند وهردولشکرهزیمت خورده بقلعه پناه گرفتند وباز روی بمیدان معرکه نیاوردند آنگاه سلطان دوقشون ظفرشکون رابمقابله اعداگذاشته بفرودگاه معاودت نمود وفردای آنروز شیر وغیره حاکم آنجارامعه زنانه وسامان ضروري بقلعه رایمپور بردند چون جاسوسان این خبربحضور رسانیدند همان زمان میرصادق راباجمعیت شایسته بضبط قلعه رخصت فرمود

میر مذکور قلعه و حویلی خاص ناظم ضبط کرده تمامت اسباب توشکخانه و سلاح خانه وکتب خانه و فراش خانه نواب بسالت جنگ مغفور داخل توشکخانهٔ حضور گردانید و بعد فراغ این کار حصار پائین قلعه و کوه ها را شکسته قطب الدین خان و دولت رای را بایالت آن صوبه مقرر ساخت ؛



ذکر توجّه رایات نصرت آیات بگوشمال فوج مرهته که آنطرف جوی تنب بهدرا شورش افزا بودند و تسخیر کنچن گڑه وعبورکردن سپاه منصورازجوی و محاربات باغنیم ؛

چون از تسخیر ادهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان به عزم تنبیه مرهته ازراه کنچن گڈه نهضت فرمود وچند سوار را بنابر اسیرکردن زن حاکمه آنجاکه پس ازمرگ شوهرش بحکومت می پرداخت روانه کرد زن مذکور ازین حال آگاه شده شباشب خود را معه چند ملازم از آب تنب بهدرا عبور کرده جان بسلامت برد اما فرزندش اسیر آمد وبشرف اسلام مشرّف ومختون گشته به علی مردان خان موسوم شد تفصیل احوال خاندانش از آنچه راقم سطور درکیفیت کنچن گڑه علحده ترقیم کرده روشن خواهد شد پس موکب سلطانی از آنجا پیشتر نهضت فرموده

بطرف سونده در آمد حاکم آنجا گوبند راو برادر زاده مرار راو
که بعد اسیر شدن راو مذکور به پونه رفته از سرداران پونه
التماس نامه سفارش موسومه ملازمان حضور سلطان حاصل
ساخته فائز حضور گشت سلطان عطا پاش خطا پوش بپاس خاطر
سرداران پونه بعد گرفتن اقرار نامه بدین مضمون که از سرکار سلطاني گاهی
بغاوت نخواهد ورزید تعلقه سونده بروبحال داشت بعد بندوبست
آنمکان حضرت فلک رفعت سمت کپلي نهضت فرمود
قلعه دار آنجا بجنگ مستعد گشت هرچند امرای سلطاني به پند
ونصایح او را باطاعت رهنموني کردند امامفید نیفتاد پس حسب الحکم
حضور سپهداران تهورنشان دموشیر لالي او را تسخیر کرد
وبنابر عبرت دیگر اشقیا بغارت گري معموره وتاراجي عصمت
کفار پرداختند ونقد وجنس بیشمار از خانه های سوداگران وساهوکاران
بدست آوردند واکثر زنان آن قوم باندیشه تاراجي عصمت خود را
در آب جو که طغیان تمام داشت زده از جان در گذشتند
وقلعه دار نیز کشته شد آنحضرت خبر تاراجي زنان شنیده سپاه
خود را سزای شایسته داد. کناره جوی تنبهدرا مضرب
خیام فرمود چون هنگام طغیان آب بود چندی در عبور توقف رو
داد دراینفرصت غنیم تمامي ملک آنطرف جو بتصرف خود
آورده بعزم مقابله سپاه اسلام رسیده برساحل آنطرف جو

نزول ساخت وراه عبور سپاه اسلام بتوپ و تفنگ
درگرفت و سرداری را باجمعیت گران بمفتوح کردن کوه کپل و
بهادر بنده نامزد ساخت سردار مذکور بدانسو در تاخته و بمحاصره هردو کوه پرداخته
سعی دو ماه بهادر بنده که چندان استحکام نداشت مفتوح نمود اما
قلعه دار کپل از سپاه غنیم فریب نخورده مردانه می جنگید و بارها
برمور چال زده اهل شرک را پریشان می نمود چون آب
جو خیلی طغیانی داشت که عبور سپاه اسلام میسر نبود سلطان
فرمان داد که بیست ویک ضرب توپ گران برکنار آب نصب
کرده ده خریطه باروت از یکیک به پرانند چون گولندازان
حسب فرمان عمل کردند همان زمان آب کم شد و غنیم از صدای
شلک توپ گمان برد که از دو حال خالی نیست یا کمک
از فرانسیس رسیده یا یغمائیان لشکر سلطانی بسمت حیدرآباد
تاخته ناظم آنجا را مقهور کرده باشند بهرصورت اقامت آنجا مناسب ندیده
بطرف شانور شتافت ودوازده هزار سوار برساحل جو گذاشت
چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان بعبور آن فرمان داد
تا اول دو قشون جیش و دو هزار سوار وقت شب معه
توپ خانه عبور کرده برسواران غنیم که غافل بودند درافتاده
به تیغ و تفنگ دمار از روزگار آنها بر آوردند هفت صد راس
اسپ معه فیل نشان و شتر کوس غنیمت یافتند

بقیة السیف اسپان خود را با اموال و ادوات محاربه واگذاشته بطرف لشکرگاه خود گریختند و از عبور سلطانیان بسردار خود خبر کردند روز دیگر سلطان خود بدولت معه سپاه عبور کرده خیمه برکناره مقابل برافراشت و در احداث مورچال تا یکماه اتفاق اقامت افتاد و غنیم هم بعزم مقابله معه لشکر و توپخانه رسیده بفاصله چهار فرسنگ فرود آمد روزی سلطان با تمامي سوار و پیاده و توپخانه بمقابلهٔ اعدا دو فرسنگ پیش آهنگ گردید و غنیم نیز معرکه آرا گشت سپهداران موکب سلطاني تفنگچیان را در نشیب زمین نشانده اتواپ را تیار داشتند و سواری خاص با شان و تجمّل با سواران شجاعت دستگاه بر فراز زمین ایستاده بود پس غازیخان و ولی محمد خان و ابراهیم خان و غیره سپهداران بفرمان سلطاني بر لشکر غنیم در تاختند و چون اعدا بمدافعه ایشان پرداختند سواران غازیخان وغیره از راه خدع راه گریز پیمودند و افواج غنیم تعاقب شان کرده تا توپخانه رسیدند آنگاه کمین داران بریزش توپ و تفنگ دندان های جرات غنیم را کند ساختند و سواران از عقب شان در آمده آشوب قیامت بر انگیختند و آثار مردي بظهور رسانیدند و در عین گرمي پیکار باندازان آتش افشان بانها افروخته جمعیت غنیم را متفرق و پریشان ساختند ؛ سرداران غنیم معه لشکر

راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ
تعاقب کرده گروه گروه ازان انبوه قتیل و اسیر نمودند بعد این فتح
شاه ظفر پناه مظفر و منصور پیشتر کوچیده بمیدان وسیع اعلام
ظفر اتّسام بر افراشت نقشه فرودگاه لشکر آن روز چنان بود
که اطراف را قلعه بندی نموده بود قشون ها معه اتواپ و در
قلب لشکر خیمه خاص و بر میمنه رساله و دسته های سواران و بمیسره
سلحداران و پیرامون سراپرده درگاه اسد اللّهی واحمدی و
درچندادل احشام و کنداچار و پیادداران و معماران و لشکر راجگان
و سواران و سواران منقله بفاصله یکفرسنگ بامر
یتاقی می پرداختند و غنیم نیز با سپاه خود تیار شده بعزم رزم
بر نهر کتاک فرود آمده سلطان شبی بعزم شبخون قشونها آراسته
شیخ امام و شیخ عمر وامام خان سپهداران را باسامان
جنگ و توپ و باندار ان و غازیخان را با دو هزار سوار بسرداری
حسین علي خان و مهامرزاخان بصوب لشکر غنیم پیش
آهنگ ساخت چون سپهداران و بخشیان بوقت
سه پاس شب متصل طلایه داران غنیم رسیدند شیخ عمر که
پیش رو ایشان بود جابجا آتش افروخته دیده لشکر غنیم
انکاشته بی اطلاع سرداران توپ سر کرد و بانها پرانید از
صدای توپ و بان سپاه خصم خبردار شده راه عافیت

پیش گرفتند و بعضی حمله کردند اما بخشیان دانا فوراً برگردیده
بحضور این ماجرا عرض نمودند سلطان بغضب تمام شیخ عمررا
معزول و قشونش بفاضل خان رساله دار حواله فرمود و
روز دیگر بر ساحل جوی بالا نزول نمود غنیم هم برابر لشکر ظفر
پیکر بفاصلهٔ سه فرسنگ فرود آمد شب دیگر امام خان
و فاضل خان و میر محمود سپهداران را با سامان جنگی معه
ده هزار سوار و هزار باندار بسرداری قادرخان و غازیخان
از بهر تاخت و تاراج نمودن لشکر غنیم رخصت فرمود
سپهداران باهوش سپاه خود را گلیم پوشانیده عقب
افواج غنیم رسیدند چون طلایه داران غنیم مزاحم گشتند ایشان
بزبان مرهتی خود را از کمکیان لشکر مغول وانموده اندرون
لشکرش خزیدند و هنگامه نبرد گرم ساخته شیرازهٔ جمعیت
شان از هم گسیختند سرداران غنیم بر اسپان بی زین سوار
شده بطرف توپخانه خود گریختند و سپهداران مظفر با غنیمت
بسیار از نقد و جنس و سایر ادوات جنگ و هزار و پانصد
راس اسپ سواری و اکثر زن و فرزند سران کفّار را اسیر کرده
بحضور رسیدند بانعامات پدک الماس و ماله مروارید و حلقه دست
مرصّع کار سرفراز گشتند اما سلطان مرحمت نشان زنان اسیر را
با خلاع گران در پالکیها نشانیده با بدرقه باندارا ن بلشکر غنیم فرستاد

نیز چهار زنجیر فیل و هفت راس اسپ عراقی صبا رفتار
نقد گران بر سبیل اخفا بنام هری پندت وراستیه و مادهو مایتی
مصحوب زنان روانه داشته آنهارا بنده فرمان خود ساخت القصه
غنیم از انجا پیشتر کوچیده بطرف سرهتی رفته مقام کرد ؛



ذکر باز پس برگشتن سلطان کشور گیر بنابر مصلحت و تعاقب کردن غنیم و رسیدن سپه سالار سلطانی با سپاه شجاعت شعار و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار نگر و ضبط کردن شانور و فرار نواب حکیم خان و محاربات که درمیان لشکر کفر و اسلام واقع شده ؛

چون سلطان بعد شبخون شب دیگر کوچ کرده برسوادی که جوی بالا دران بانب بهدرا می پیوند و مقام فرمود سپه سالار سلطانی از طرف انوتی معه لشکر خود فایز حضور گردید و بدر الزمان خان با رسد موفور از نگر رسیده شرف دستبوس دریافت و آنگاه بایلغار تعاقب غنیم کرده بفاصلهٔ دو فرسنگ در پس لشکر ظفر پیکر مقام کرد چنانچه طلایه داران هر دو لشکر بدفع حملات یک دیگر پرداختند پس جناب سلطان فکری کرده صبح و شام قشون ها را میفرمود تا به بهانه ورزش سلحشوری گرد میدان کردند و تفنگ ها سرد هند از صبح تا یکپاس روز و از سه پهر تا یک ساعت شب

همین معمول بود و درین میان میر معین الدین را با دو قشون و پنج
ضرب توپ و رساله فرانسیس بطرف میمنه لشکر غنیم
نامزد فرمود و برهان الدین را با سه قشون و شش ضرب توپ بسوی
میسره آن روانه ساخت و خود بدولت با ده قشون و سواران خاص
و پیاده های احشام همّت بر شکست قلب خصم برگماشته
پیش آهنگ گردید چون تاریکی شب بمرتبه اتم بود بهزار
محنت راه طی کردند اما وقت صبح کاذب برهان الدین از
همه سبقت کرده برافواج هری پندت دراستیه ابواب بلا
برگشاد میر معین الدین اتواپ کلان عقب گذاشته با
ده ضرب توپ فرانسیس بایلغار بر لشکر سبقت کرده
هنگامهٔ رستخیز برپا ساخت خود بدولت نیز بسرعت
تمام رو بقلب دشمن آورد چون اطراف میدان بر غنیم
تنگ گردید و سرداران که در باطن بآنحضرت رسوخ
داشتند خود را ازان معرکه کناره گزیدند و لشکر نواب
نظام علی خان تمام و کمال منهزم و اموال و اسباب پایمال
سم ستوران مجاهدان گردید دیگر سران مرهته بر اسپان
سوار شده رو بگریز نهادند سامان لشکر و اموال و خیام
و اعلام و افیال و اشتر و اسپ همه از آن ملازمان سلطانی
گشت اما بعد دو ساعت سپاه غنیم باز رو باجتماع آورده بفاصله

یکغرسنگ بدان نمط توپ ها مقابل نهاده سرداد ند که اکثر سپاه منصور را غررکلي رسید نایرهٔ قهر سلطاني بر جرأت غنیم ملتهب گشته بدفع آن فرمان داد تا سیّد حمید و شیخ انصر و احمد بیگ و دیگر سپهداران بافوج موشیرلالي روی بجانب توپ خانهٔ غنیم آوردند قضارا در اثنای راه باسپاه غنیم که در تالابی خشک پنهان شده بودند واز بهر تاخت بر مجاهدان ظفر توأمان فرصت وقت می جستند مقابله روداد سپهداران دلیر و فرانسیس بنادیق راست کرده چنان شلکها زدند که سپاه خصم بسبب چپقلش فورا بازگشتن نتوانستند و بناچار سینه های خود را هدف تیر و تفنگ و سنان ساخته چون پنجرهٔ مشبّک گشتند ؛ دوسردار نامدار کشته شدند و دیگران دست ازاموال شسته خود را ازان مهلکه بیرون انداختند الغرض درطرفة العین هفت هزار سوار ارغنیم تلف گشتند و بقیة السیف روی ازان معرکه برتافته پستر رفتند سلطان مظفر معه اسباب غنایم شادیانه نواخته داخل خیمهٔ خاص و روز دیگر بطرف شانور راهی گردید مخفي نماند که نواب عبدالحکیم خان حاکم آنجا بعد انتقال نواب مرحوم بموجب باسلطان راه عناد پیموده با مرهته طرح موافقت انداخته بود اکنون چون سلطان گیتي ستان رابطرف خود متوجه دید چون بید برخود لرزیده شباشب گریخته بالشکر غنیم در پیوست

و فرزند خود عبد الخیر خان را بشهر گذاشت چون سلطان براین
معنی واقف گردید متعجب شده وقت شب سید حمید و سید
غفار وغیره سپهداران را بضبط شهر روانه کرد وخود بدولت در ظاهر
معموره فرود آمد و میر صادق را با مهدي خان بخشی فرستاده تاکید فرمود
که همه اساس و اسباب دولت و ثروت که خوانین پیشین
جمع ساخته اند بحضور ترسیل دارند فرستادگان حسب الحکم
سلطان هرچه از نقد و جنس یافتند حاضر ساختند منظور نظر همایون گشته
داخل توشکخانه گردید و اتواپ وغیره بتوپخانه پیوست و نواب
عبد الخیر خان سعادت ملازمت دریافته سرخروئی حاصل نمود
سلطان بادی گفت که پدر شما راچه پیش آمد که خود بخود آواره دشت ادبار
گشت ما به هیچ نوع متعرّض احوال ایشان نشده بودیم بلکه سلوک
شایسته بحالش روز افزون بود وای برخویشی شما که با غنیم ما
موافقت کرده نرد مخالفت با ما باختید او در جواب عرض
نمود یقین است که ایشان بی خردی بکار بردند فدوي برین ماجرا
هیچ وقوف نداشت والا البتّه مانع میشد بعد ازان او را نزد
خیمه خاص خود جاداده در نظر بندي داشت *

ذکر عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح فیمابین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و بند و بست تعلقات راجگان معه دیگر کیفیات که در سنه یکهزار و دوصد واقع شده ؛

چون سلطان بعد ضبط و بند و بست در شانور تهانه گذاشته بر سواد جوبن گره خیمه برپا کرد و سیزده روز محرم الحرام همانجا ماند پس تمامی لشکر خود را در چهار جیش منقسم فرمود هر بهره بر بیست و پنجهزار پیاده و چهارده هزار سوار سلحدار و پانزده ضرب توپ اشتمال داشت جیش اول بمیر معین الدین نامزد کرد و جیش دوم بذمه برهان الدین گذاشت و سیوم به مهامرزا خان سپرد و جیش چهارم به حسین علی خان میر بخشی و فرمان داد که جیوش مذکور از لشکر قاهره بفاصله دو کروه مضرب خیام سازد پس حسب الحکم سلطان میدان گرفته بترتیب مقدمات جنگ پرداختند و خود بدولت باده قشون جیش وسی قشون اسد اللهی و احمدی و سه موکب و هشت دسته های سوار و چهار هزار یغما گرو ده هزار احشام نصرت انجام بر سواد مذکور سکونت داشت اما چنان آوازه در انداخت که سپه سالار اول بضبط ولایات حیدرآباد و ثانی به تسخیر اقالیم پونه و ثالث بنظم و نسق رایچور

دکوتور و غیره نامزد گشته و رابع به بدو بست قلعجات و تعلقات
راجگان وغیره رخصت یافته و سلطان خود بدفع لشکر غنیم خواهد پرداخت
اعدا از استماع این خبر مضطرب شدند و میر معین الدین به ترغیب
سید حمید و سید غفار شجاعت شعار در شب کوچیده
بر مندرگی درگ که تهانه غنیم بود تاخته بیک آن کوه را مفتوح ساخته
فوج غنیم را ته تیغ کشید و معموره را غارت کرده بوفور سامان رسد
و زر و زیور بسیار مراجعت کرد و برهان الدین بطرف بنکاپور
و مصری کوته که در ضبط غنیم بود آتش قتل و غارت برافروخت
سلطان کشورستان بطرف لشکر نکبت اثر ایشان
متوجه گردید اما غنیم هرچند اول فیروزی حمله نموده طوفان بلا بر اهل
بنگاه برانگیخت و ده هزار جوال پر غله از بنجاره ها غارت کرده برد
پس حضرت فلک درجت بسرکرده آن لشکر پیغام
فرستاد که بی گناه بار بار خلق الله و رعایا را رنجانیدن شایان
ارباب همت نیست شایسته مردی و پردلی همانست
که معامله مجادله و محاربه در یکروز کوتاه کنیم چون غنیم را بر بهادری
سپاه خود اعتماد بود بجنگ سلطانی رضا داد پس سلطان بر سواد
نهر کتنک هر چهار فوج را جمع ساخته بآئین رزم صفوف آراست
و قشونها بر چپ و راست نامزد کرده خود بدولت فیل سواره
با جلوداران استاده اول شجیعان بارگاه را حکم محاربه در داد

تا دسته دسته در میدان جنگ صف آرا گشتند غنیم نیز مسلح
و مکمّل بعزم جدال در تاخت و فیمابین آویزش سخت روداد
اما چنان تقرر یافته بود که هر دسته همین تا نیم ساعت داد شجاعت
در دهد تا مراسم جان سپاری و دلیری تمام سپاه و سردار بظهور
رسد پس هر یک شجیع فدائي وار کوشیده ناسخ
داستان رستم واسفندیار شدند تا دو پهر بازار جنگ چنان
گرمي داشت که دلیران از شمشیر و نیزه گذشته دست و گریبان
به خنجر و جمدهر گشتند هردو طرف از کشته ها پشته ها نمودار شد و پردلان
بارگاه سلطاني و سلحداران خونخوار بازوی مردانگي گشاده چهرهٔ میدان را
از خون اعدا چون شفق رنگین ساختند سرداران غنیم به پندار
کثرت سپاه خود خواستند که بیکبار حمله کرده سلطانیان را مقهور
گردانند بدین عزم با سپاه خود که زیاده از هشتاد هزار سوار بودند
از جای خود حرکت کردند سلطان غنیم را چون از مقر خود جنبان دید
بتوپچیان اشاره فرمود که بریزش توپ و بندوق برگشته بختان را منهزم
گردانند چون غنیم آواره وادي فرار گشت سواران لشکر فیروزي اثر
تا دو فرسنگ تعاقب کرده سه هزار اسپ و ساز و سامان بنگاه و ده
ضرب توپ گرفته مراجعت کردند غنیم تا دو سه منزل شبگیر
زده رفت و هري نایک راجه کناگري که بغنیم سازش کرده بود
چون بند و بست کارش ملاحظه کرد بخدمت سلطان حاضر

شده سرخرو گشت پس ازان سلطان معه لشکر خود بطرف
بنکاپور نهضت فرموده قریب شانور نزول فرمود اما چند سوار
یغماگر که بقصد تاراج کردن محالات در تاخته بودند قصار اطلایه داران
غنیم راه شان گرفتند و بیک حمله همه را کشتند سلطان
باستماع این معني دیگر یغماگران و سواران خود را حکم فرمود تا احدی
بیرون طلایه لشکر بی رخصت نشتابد پس یکماه درانجا سکونت
فرموده بار سال زر و مال بسیار چند سران مرهته را مطیع و
پرستار امر خود ساخت تا آنکه روزی برحسب اشاره سران مذکور
هر چهار جیش را برای شبخون تیار ساخته روانه فرمود طلایه داران
غنیم که ملازمان هري پندت پهرکیه بودند دیده و دانسته راه دادند
چون نزدیک لشکرش رسیدند شخصی برسیدن
افواج قاهره واقف گشته بهولکر خبر کرد که سلطانیان بقصور طلایه داران
در لشکر درآمده اند او بمجرد استماع این معنی پاپیاده از راه خیمه
بیرون شتافته آتش افروزي بان و شلک و بنادیق
نزدیک دیده و شنیده راه گریز سرکرد و حرم خاص که منظور نظرش
بود در خیمه بر بستر استراحت گذاشت و دیگر سران راه
خود گرفتند تمامي لشکر غنیم غارت شد و فوج مغول یکسر
به تاراج رفت و ابجده زن سرداران آن قوم با در و گوهر
به اسیري درآمدند چون روز روشن شد سپه سالاران مظفر منصور

معه غنایم اعلام وخیام و افیال و شتران و خزانه و چهارده ضرب توپ مراجعت کردند اگرچه غنیم باجتماع بقیّة السیف سر راه گرفته سعي مردانه بظهور رسانید اما کاری نکشود ناکام برگشت تاسپه سالاران بشرف بساط بوس مشرف گشته اسباب غنیمت معه زنان اسیر بنظر سلطاني گذرانیدند سلطان فیضرسان تمامي سردار و سپاه راکه مراسم جان نثاري بتقدیم رسانیده بودند دوماهه مواجب انعام وربعی از غنایم بخشیده بمناصب ارجمند خوشدل و سرفراز فرمود و زنان اسیر را بدین وعده که بهرحیله شوهران خود را از جنگ باز خواهند داشت سلطان ایشانرا بازیور و اسباب شان بحرمت تمام بلشکر غنیم روانه فرمود چون شوهران ایشان بگمان رخنه گري عصمت زنان که بدست مسلمانان افتاده بودند در خیمه هاي خود بار ندادند زنان زبان لعن و طعن بر بی همتي ایشان کشاده حسن سلوک و رعایت سلطان بیان ساخته بر مصالحه کردن اصرار نمودند چنانچه سران لشکر کدورت بدگماني وکینه از سینه پاک زدودند اکنون بهرجانب که سپاه نصرت اشتباه روی آورده مصاف آرامي شد ایشان ازان معرکه بر میگشتند چون سلطان کشورگیر ستعداد محادله در سپاه خصم مشاهده ننمود بعد یکماه نظر ترحم بر خلق الله مرعي داشته برحسب اشارت سران لشکر غنیم

ومغول سلسله جنبان آشتی گشته بدرالزمان خان را با دیگر خوانین
معه خطوط مصالحت ونقدی نمایان وتحایف نادرالعصر وخلاع
وجواهر گران بها که ازانجمله یک گاوبند مرصّع بود که پنج لک
روپیه بها داشت روانه پونه فرمود وهولکر وغیره سرداران لشکر
که بارها از دست سپاه منصوره گوشمال خورده ومال وناموس
بغارت داده بجان آمده بودند حقیقت جرأت وشجاعت
ملازمان اعلیحضرت بتفصیل برنگاشته درباب صلح ترغیب
کردند چون حاکم پونه بااعیان خود درین باب مشورت کرد
عرض کردند که صلاح دولت همین است که ازینجا رسولان
با تحایف وهدایا فرستاده خاطر آزرده آن حضرت را از غبار کدورت
پاک گردانیم که اتّفاق کردن باپادشاه اسلام موجب انتظام
سلطنت ما خواهد شد وگرنه چون جرأت وبهادري آن شوکت پناه
اظهر من الشمس است هرگاه که عنان عزیمت باینصوب
معطوف خواهد داشت بی زحمت بر ملک ومال ما استیلا خواهد یافت
وممالکت از قبضه تصرف ما بیرون خواهد رفت چون سخنان
ناصحان بردل اوکارگر آمد ونیز خبر ورود جهازات فرانسیس باعانت
آنحضرت مسموع شده بود استرضای آنحضرت درین باب
ازمغتنمات شمرده غبار کدورتی که بین الجانبین بود به آب آشتي
شست واز طرف خود نیز رسولی باتحایف بسیار وزر وجواهر

واسپان پري تمثال وفيلان کوه پيکر روانه حضور سلطان
کشورستان نموده بجاي خود آسود اما تعلقهٔ نرکونده ونولکنده وجاي مال
بطور انعام درخواست نمود سلطان گيتي پناه بنابر مصلحت التماس
او را بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته سند هر سه تعلقات فرستاد
وقلعجات ومکانات آن نواح که بضبط سپاه خصم بود باز بسرکار
خداداد منتقل گرديد درين ضمن هري پندت بسرکار فيض مدار
التماس کرده استعفاي جرايم نواب حکيم خان نموده صوبهٔ شانور
بروي باز بحال گردانيد چون خاطر اشرف از ممر مصالحه جمع گرديد
مظفر و منصور مراجعت فرموده بشانور رسيد وهري پندت پهرکيه که
حلقهٔ اطاعت در گوش جان انداخته باني صلح بود تعلقه کنچن گده معهٔ
مضافات باچند قريه ديگر بطريق جاگير بوي داده پيشتر نهضت
فرموده بر تالاب محال دردجي پرتو نزول انداخت و راجگان
راي درگ وهرپن هلي بي طلب داخل لشکر فيروزي اثر گشته
اميدوار مجرا بودند چون سلطان کينه ازايشان در دل داشت
زيراکه بروقت طلب حاضر نشدند و خيال بدخواهي در دل داشتند
وقت شب قشون ها فرستاده معهٔ جمعيت شان اسير
کرده به بنگلور روانه فرمود و همه ملک و دولت ايشان بضبط
درآمد و سلطان از انجا نهضت فرموده داخل دار السلطنت
گرديد؛

ذکر بند وبست دار السلطنت و تمامي ممالك محروسه وتغیر میر صادق دیوان وباعثه بنای مسجد اعلی ومعاودت کردن وکلا از حضور سلطان روم که در سنه یکهزار ویکصد ونود وهشت هجري روانه شده بودند وفرستادن وکلا بحیدر اباد واقع سنه یکهزار ودوصد هجري ؛

چون رای جهان کشای بتنظیم ملک ولشکر اقتضا فرمود و هم درین اثنا تغلب و تصرف دیوان که بصوبهٔ ادهوني وشانور بعمل آورده بود معروض حضور گشته معزول شد واثاث خانه اش حسب الحکم بضبط در آمد ده لک روپیه و لک هون محمد شاهي برآمد و خودش محبوس گشت و مهدي خان نایط بجای او بخدمت دیواني مقرر گردید و مسجد اعلی که در سنه یکهزار ویک صد و نود و هشت هجري در قلعه دار السلطنت اساس آن نهاده شده باعثه احداثش اینکه در حینیکه کهندي راو مخذول بعزم استیصال دولت خدا داد بر خداوند نعمت خود شورش افزا گشته ونواب مرحوم جریده به بنگلور شتافته وآن شقي محل زنانهٔ نواب را معه سلطان که هفت ساله بود در خانه محبوس ساخت که پیش آنخانه دیري و صحن آن دیر گشاده بود اکثر اوقات سلطان بمقتضای سن در صحن آن دیر که طفلان دران بازي میکردند

از خانه بدر آمده بتماشای آن اشتغال میداشت اتفاقا
روزی فقیری صاحب دل بدانجا رسید و مژده داد که ای طفل
دولتمند بزمان آینده تو بادشاه این ملک خواهی شد دران
زمان سخنم یاد آری و این دیر را شکسته مسجدی بنا سازی
که یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده فرمود اگر بادشاه شوم همچنان
خواهم کرد چون بعد پدر والی ملک شد دیر را شکسته بنای مسجد
نهاد بصرف شش لک روپیه در دو سال باتمام رسید
چنانچه نماز عید الفطر در سنه یکهزار و دوصد و چهار هجری دران
ادا ساخته آنرا بمسجد اعلا موسوم فرمود و هم درین روزها پیرامون هر
شهر و قصبه و قلعه بفاصله یک فرسنگ خار بند مستحکم تیار
ساخته چهار دروازه مقرر فرمود و نیز کداران پر دل درانجا برگماشت
تا احدی را بدون پروانه قلعه دار آنجا بار ندهند و فیمابین سرحدات
ممالک محروسه و علاقه کرناتک پائین گهات و از حد ونیگال و کرور
تا گهات بدویل و سرحدات کهم خار بند کشیده دوازده هزار
پیاده جرار و ده هزار سوار خونخوار نگهبان گذاشته تا کسی
از پائین گهات بدیار او پا ننهد و از بالا گهات احدی بآن
سمت نشتابد و در همین سال غلام علی خان وغیره را با سامان
شایسته و تحایف بایسته معه بنادیق نو ساخته و ده لک روپیه
نو ضرب و قماشهای فاخره و زر و جواهر گران بها برای نذر سلطان

روم روانه کرده از آنجا با سپر و شمشیر مرصع وجواهر زواهر و عنایت نامه متضمّن مبارکباد جلوس مراجعت کردند واشیای مرسوله تمام وکمال بانظر انور رسید وآنگاه سلطان برحسب ایمای سلطان روم همه اسباب سلطنت آماده ساخته تخت شاهی را بوضع نو از طلا وجواهر گران بها بخرچ مبلغ خطیر برشکل شیر تیار فرمود چنانچه تخت مذکور تاحال در انگلستان موجود است ودر هر سال یکبار روز جشن سال گره بادشاه انگلستان در بارگاه شاهی بادیگر نفایس نادر العصر که بعد تسخیر سریرنگپتّن از سرکار سلطانی برده شده بود درنظر حضّار دربار عام جلوه داده می شود وهنرمندان ماهر پیشه دران نادره کار را از قوم انگریز وفرانسیس جمع کرده در ساختن اتواپ وبنادیق ومقراض وچاقو وآله ساعت نما وگنج های چینی وغیره بتاکید مشغول فرمود این نوع کارخانه در چهار جا مقرر بود یکی در دار السلطنت دیگر در بنگلور سیوم در چیتل درگ چهارم در نگر اما اوقات همایون را در فراهم آوردن مردمان جنگی صرف می نمود سپاه کهن ومنصبداران آزموده جنگ را که نواب مغفور بصرف لکها روپیه از هر دیار وبلاد جمع کرده بود یکسر از پایهٔ اعتبار واقتدار در انداخت وجوانان اوباش وناتجربه کار بجای ایشان منصوب ساخت ازین سبب در بنیاد ممالکت وسلطنت در اندک مدت خللها در افتاد ؛

ذکر لشکرکشي سلطان بطرف کلیکوت و کیفیت درتاختن برکوچي بندر وتعلقات حاکم ملیبار وچشم زخم رسیدن برسپاه منصور ومفتوح شدن بندر منکورو واقع سنه یکهزار ودوصد وپنج هجري ؛

چون سلطان عالمگیر از بند وبست ممالکت فراغت یافته جاسوشان خبر رسانیدند که نائران نواح کالیکوت خیال بغاوت درسر دارند وارشد بیگ خان حاکم آنجا اگرچه باستمالت ایشان می پردازد وبانعام ها تالیف قلوب مینماید اما از اهل ضلال باکل خاطر جمع نیست سلطان بمجرد استماع این خبر با چهار قشون وسه رساله سواران خونخوار وتوپخانه آتشبار متوجه آن صوب گردید ایشان از توجه سلطان بر جان ومال خود ترسان شده بکوه وجنگل آواره شدند حاکم مذکور به استقبال شتافته سعادت ملازمت دریافت سلطان از روی عتاب فرمود که تالیف قلوب وبند وبست آن ملک از شما بواقعي صورت نخواهد بست پس مهتاب خان بخشي را بایالت آن صوبه نامزد فرموده خود بدولت بدار السلطنت مراجعت نمود مهتاب خان بخشي هرچند رعایای آن ضلع را دلدهي کرده طلبداشت اما آن گروه گمراه باغوای اهل کوچي سرفتنه

از هر گوشه بر داشته آماده جدال و قتال گردیدند چون این معنی معروض
حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت با لشکر خونخوار
از راه ستی کال و کورکال به کایکوت نهضت کرد و سپاه را
بتخریب بلاد اهل عناد نامزد فرمود ایشان آتش بیداد
در قصبات و قریات زدند و آنحدود سرتاسر بجاروب غارت
رفته شد و جمعیت کثیر از اهل فساد و ارباب عناد بباد نیستی
رفتند و بقیة السیف عاجز گشته حلقهٔ بندگی بگوش جان انداخته
مطیع شدند درین میان چند قزاکان بحدود ترچناپلی در تاخته آنرا پایمال
ساختند سردار قلعه ترچناپلی بحضور عریضه گذرانید که فیمابین سرکار خداداد
و سرکار کنپنی انگریز بنیان موافقت و مصادقت مستحکم است
و قزاکان نادان محالات متعلقه این صوبه را غارت کرده
میخواهند که نهال اتحاد از بن بر کنند ایشان را ادب ضرور
سلطان در جوابش فرمود که سپاه حضور هرگز بدون اطلاع اقدام
نمی نمایند اغلب که راجگان سرحد شما از مدت جویای چنین
وقت بوده جرأت پرداز گردیده باشند بهرصورت از جواسیس
کیفیت کوچی بندر دریافته با تمامی سپاه و حشم در تاخت
اهل کوچی بعزم سلطان واقف گشته مورچال و خندق عمیق
حفر کرده مستعد جنگ شدند سلطان وقت شب
بکشایش آن فرمان داد فدائیان بدلاوری تمام مفتوح ساختند

خود بدولت فی الفور عازم پیشتر گردید هواخواهان عرض کردند که
پیشتر راه ناصاف ورود خانه‌ها عمیق اندیشه بگیر زدن مناسب
نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهزم شوند رای فدویان
نامنظور کرده همان زمان خود پالکی سواره با دو پاتن و دو هزار سوار
در شب تار راهی گشت فدویت کیشان حضور یک حمله
اعادی را از پیش رانده حصار را تسخیر کردند و اعادی گریخته
بطرف قلعه رفتند و سلطان همانجا قیام ورزیده هرکاره‌ها را
با احضار قشون و توپخانه‌ها فرمان داد چون ایشان دو قشون را که
منتظر ای لشکر و مستعد جنگ بودند روانه کردند و دیگر قشونها
تیار میکردید که یک ناگاه سپاه مخذول از روی دغا هنگام
دمیدن صبح سد آب بشکستند تا رود خانه‌ها پر شد و راه کمک
بر سپاه منصور مسدود گردید درین فرصت اعادی برا طراف
لشکر منصور محیط شدند سلطانیان هرچند بدفع اهل ضلال
کوشیدند بی نیل مقصود گرفتار انواع بلا گردیدند و چهار صد
سوار جانباز که اشراف قوم بودند داد مردانگی داده رو برو ی
خسرو عالی مقدار مجروح و مقتول گشتند در آنحالت قمرالدین خان
که متصل سلطان بود بسر وقتش رسید و بزودی از
پالکیش بیرون آورد و از آب گذرانیده بسلامت بلشکرگاه
رسانید لیکن احدی از موکب سلطان جان بسلامت نبرد

و پالکي خاص مرصّع کار که موسوم باورنگ بود و بصرف
نه لک روپیه تیار شده با فرش و یک قبضهٔ کتار که دسته اش
از یکدانهٔ زمرد ساخته بودند بدست اعادي افتاد الغرض آنحضرت
وقمر الدین خان از ورطهٔ هلاک بیرون آمده بار دیگر عبور رود
خانه نموده براهل شرک وضلال تیغ بی دریغ نهادند سپهداران
حسب الحکم سلطان بضرب تیغ و تبر اقدام نموده هر کبیر و صغیر
که بنظر آمد و ششش از بار سر سبک ساختند و بقیّة السیف
دست از ملک و مال شسته بطرف ملیبار گریختند سلطان
کشورگیر داخل حصار بندر مذکور گشته همگی اسباب و اموالش
معه اتواب وغیره ضبط نمود؛



ذکر فوج کشیدن جنریل مینڈس بهادر بحمایت راجهٔ
ملیبار و وقوع جدال وقتال فیمابین انگریز و سپاه
منصور درنواح ستّي منگل وتوجّه رایات ظفر آیات
بصوب پائین گهات وبیان فتوحاتیکه رونموده؛

چون خدیو جهان کشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت
از راجه ملیبار خراج طلب فرمود او از بیم شمشیر سپاه نصرت
پناه چون بید برخود لرزیده بگورنر مدراس استغاثه نمود و جنریل
میڈس بهادر بمقابله سلطان مامور گشته به تهرنگر رسید و از انجا

بحمایت راجه مذکور پیشتر کوچیده در سواد کوئنباتور و ستی منگل بافوج هراول سلطانی سخت آویزش روداد و بصدای شلک توپ و بندوق و بان شور قیامت از هر دو سو برخاست و قزاکان در جنگل اهل بنگاه اعادی را از مرد و زن اسیر کردند سپاه هر دو طرف بمدافعه یکدیگر پرداخته برابر ماندند اما وقت شام جرنیل مذکور دامن کوهی را اقامت گاه خود ساخت و سپاه سلطانی بمحاصره اش سخت کوشیده مانع کاه وهیمه و رسد شدند روز دیگر جرنیل پیشتر کوچیده قلعهٔ ستی منگل را گرفته چندی برآسوده بطرف کوئنباتور که مضرب خیام ظفرانجام خاص بود شتافت سلطان جهان ستان باستماع این خبر باتمامی سپاه و حشم حرکت فرموده برسرش رسید و بترتیب جنگ صفوفها آراست اما آن روز جرنیل بر جنگ اقدام ننموده بر جوی بهوانی فرود آمد و کرنیل مکسویل که از بنگاله با پنج پاتن هزار مرد از اهل فرنگ رسیده بود مع لشکر راجهٔ کالستری و یانگت گری و غیره کوچیده در وانمباری و ترپاتور محافظان گذاشته بطرف گهات تپور نهضت کرد سلطان براین معنی اطلاع یافته سید صاحب سپه سالار را بمدافعه آن روانه فرموده و خود بدولت در ننگر مقام داشت چون سپه سالار موصوف بالشکر خود ایلغار نمود کرنیل بهادر که بطرف دهرم پوری رفته بود

فوراً برگشته بجوار کندلي رسيد سيد غفار با قزاقان از لشکر سپه سالار پيش آهنگ گشته بر هراول فوج انگريز حمله برده صد و پنجاه سوار ترب و دو صد تفنگچي را اسير کرد کرنيل بهادر آنروز در جنگل و کوهستان بسر برده بطرف کاويري پٹن راهي شد چون سپاه منصور را بر گرد خويش مجتمع ديد دامن کوه و دشت از دست نداده راه گهاټ تپور گرفت و جنريل ميندس هم بر سبيل ايلغار رسيده زير گهاټ مذکور بدو ملحق شد اما پيشتر ک الحاق فدائيان سلطاني درميان آمده داد مردانگي داده دستبردي نمايان بعمل آوردند و سرداران انگريز بر سپاه منصور حمله برده آشوبي عظيم برپا کردند خود بدولت با قشونهاي اسد اللهي و توپخانه بسرعت تمام بر عقب شان تاخته بنوعي کار بر غنيم تنگ ساخت که بهيچ وجه طريق نجات پيدا نبود جنريل با سپاه خود قلعه بسته بهير و بنگاه درميان گرفته باز بطرف ستي منگل رو آورد في الجمله چون عرصه دو سه ماه در تردد و محاربه يکديگر منقضي گرديد رسد و آذوقه لشکر انگريز تمام شد و عسرت تمام رو داد و اميد رسيدن رسد و آذوقه و اسباب ضروري نماند جنريل بهادر باتمامي لشکر بصوب ترچناپلي عنان عزم معطوف داشت سپاه منصور در ميدان ستي منگل سر راهش گرفته از هر جانب بروي فرو ريختند و آنچنان داد

بهادری دادند که سرداران انصاف دوست آفرین کردند و از حدت تیغ و تبر دلیران نزدیک بود که شکستی تمام بآن لشکر راه یابد اما شب پردهٔ تاریکی بر روی شمشیربازان فروهشت لشکر سلطان بیاسود و جرنیل بهادر دست از جنگ باز داشته و اسباب گران بار پس گذاشته پیشتر نهضت کرد باز سواران یغماگر و قشونها گرد شه هجوم کرده محاربه نمودند قضارا سپهدار هراول سپاه سلطانی شربت شهادت چشید و سلطان رحیم دل بر قتلش افسوس خورده در آن روز سپاه خود را از جنگ باز داشت هرچند سپهداران و سرداران سوار در تاختن و انگیختن اسپان و یکسو نمودن قضیه محاربه حکم خواستند اما فرمان نیافته دست حسرت بایکدیگر مالیدند این فرصت را جرنیل موصوف غنیمت شمرده بلا اندیشه طی منازل کرده داخل قلعه ترچناپلی گردید سلطان قمرالدین خان بهادر را به تسخیر قلعه ستی منگل رخصت کرد و سواران را بتاخت و تاراج محالات ترچناپلی و تخریب قصبات و قریات تنجاور نامزد فرمود جرنیل بهادر از راه ساحل دریا معه لشکر بمدراس رسید سلطان تعاقب آن لشکر کرده تا حدود چنجی و پرموکال گده رسید قمرالدین خان بهادر بمحاصرهٔ قلعه ستی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرده در شکست و ریخت حصار حمله آور گشت اما

پیش از آنکه سپاه منصور فتح یاب شود سردار آنجماعه
از قلت رسد و آذوقه و عدم اسباب جنگ و آب هراسان
شده وکیلی فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعه بگماشتگان سلطانی
سپرد خان مذکور معه اسیران فایز حضور شد فرمان لازم الاذعان
شرف صدور یافت که سرداران را معه میجر سابنر قید کرده
بدار السلطنت برند و سپاهیانش را داخل قشونها نمایند
چون جنریل مذکور بدراس رسید سلطان رساله های سواران را
به تسخیر و تخریب اطراف و جوانب رخصت کرد چنانچه
قمر الدین خان به تسخیر کوه پرموکل متعین شده با فوج خود آنجا رسید
هزارها غربا و رعایای اطراف که بلحاظ تهانهای انگریزان آن کوه را
پناه خود ساخته بودند خراب و تاراج گردانید زیرا که بمجرد
ورود عسکر ظفر ماثر سردار قلعه که پیشتر چندی در قید نواب مرحوم
بود از کثرت سپاه نصرت اشتباه و صعوبت ایام سابق یاد کرده
به بهانه درد سر در حجره خزیده بندوبست قلعه را بصوبه داران
واگذاشت چون ایشان نظر بر پریشانی در خانه آنجا کردند جنگ
مناسب ندیده برحسب مرضی سردار خود قلعه را تسلیم
نمودند ؛

ذکر رسیدن گورنر جنریل لارد ارل کارن والس بهادر از بنگاله و اتفاق کردنش بانظام علي خان و مرهته و لشکر کشیدن هر سه سردار بعزم استیصال دولت خداداد و تسخیر بالا گهات و محاربات که فیمابین سلطانیان و سپاه هر سه لشکر روداد معه دیگر حالات که در سنه یکهزار و دو صد و شش هجري واقع شده ؛

چون منهیان اخبار دریا خبر توجه سلطان بپائین گهات بسمع گورنر جنریل بهادر رسانیدند که تمامي خطهٔ کرناتک پائین گهات بباد فنا رفته و سپاه منصور سلطاني بر اطراف آن سرزمین محیط شده و جنریل میدوس چندی تردد کرده بسبب ناداري رسد و دیگر اسباب لاعلاج شده مراجعت بمدراس نمود اگر بمدافعه سپاه خصم زود نپردازند بیم است که آتش فتنه تر و خشک این ملک را هم پاک بسوزد و بزودي از قبضهٔ تصرف بدر رود و مقارن این واقعه ابو القاسم خان مخاطب بمیر عالم وکیل نظام علي خان که پیش ازین بتجویز مشیر الملک دیوان ناظم حیدر آباد به بنگاله رفته بگورنر جنریل موصوف ترغیب در استیصال دولت خدادادي نمود درینولا کار بر وقف مراد خود یافته جهد بلیغ در اتمام آن کرد پس گورنر جنریل موصوف مکتوب ناظم

حیدرآباد و سردار پونه متضمّن اتّفاق یک دیگر و تسخیر و تقسیم
تمامی ملک بالاگهات ترقیم ساخته و تاکید تهیّهٔ اسباب
جنگ و ذخایر و فراهم سازی سپاه بنام سرداران مدراس
ترسیل داشته در بند و بست کار خود بود و ناظم حیدرآباد
و مرهته که از بهر اخذ ملک خداداد وسیلهٔ میجستند بموجب
نوشته گورنر جنریل موصوف بترتیب لشکر و آلات
حرب و پیکار ستعد گردیدند و سرداران انگریز باجتماع آلات
و اسباب رزم و پرخاش پرداختند و کرنیل ریت داروغهٔ
اخبار نویسان که بحراست انبور گده نامزد گشته بود بتدابیر
صایبهٔ و بزرپاشی و شیرین زبانی راجگان بالاگهات را که
از دست تطاول نواب مرحوم و بی رحمی سلطان ذیشان
جلای وطن اختیار کرده بودند قولنامه بشرط فراهم سازی رسد
و بهم رسانی دیگر اسباب فرستاده اجازت تصرّف حدود
تعلقات خود بدیشان درداد و نقشهٔ تمامی ملک بالاگهات باوجود
چنین بند و بست که احدی از موضعی بموضع دیگر بی اجازت حاکم
آنجا رفتن نمی توانست بصرف مبالغ خطیر و بومیانه ارسال جاسوسان
دانا و منشیان کامل عیار بلباس ارباب تجارت طلبید چند
سردار و عهده داران سرکار خداداد را از هواهان خود ساخته منتظر
ورود گورنر جنریل موصوف بود اگرچه سیّد امام خفیه نگار

کرنیل ریت که در دارالسلطنت پتن اقامت داشته علاقه نوکری سلطان پیدا کرده بود اخبار واقعی متواتر می فرستاد ولیکن رازش فاش گردید آخرالامر نامبرده بحضور آورده وپرسیده شد که آنچه کرده اگر راست گوئی بجان امان یابی آن ناتجربه کار اسامی چند سردار دیگر نیز که نرد دغا باخته بودند نوشته بحضور گذرانید چنانچه پانزده کس بدست جلادان سپرده شدند چون از خفیه نگار پرسیدند که تو نمک ما خورده چنین سلوک کردی سزای تو چیست او خاموش ماند حکم شد که با دیگران او را هم بقتل رسانند امام الدین اخبار نویس دیگر که بهمین کار مامور شده بطرف کولار و نندی گده اقامت داشته بدریافت این خبر شبگیر زده بکر پتات متعلقه ساتگده شتافت ولیکن باوجود فاش گردیدن راز جاسوسانش و مقتول گشتن ایشان کرنیل ریت دست از آنکار باز نکشید چون خبر تیاری لشکر و غیره بگورنر جنریل بهادر رسانیدند همان زمان او با پنجهزار سپاه بنگاله و دو هزار سپاهیان فرنگ سوار جهاز شده بمدراس فرود آمد و بعد یکماه بانتظام تمام با چهار پلتن و شش هزار اهل فرنگ و سه هزار سوار بعزم تسخیر بالاگهات نهضت کرده برای ویلور رسید در آن حین که سلطان با سردار فرانسیس پهلچری جواب و سوال کمک میکرد جواسیس خبر کوچیدن سپهسالار مذکور بمسامع جاه و جلال

رسانیدند محمد خان بخشي از حضور بدر یافت این کیفیت
باجمعیت گران رخصت یافته از گهات جنگم به ترپاتور رسید
یکصد و پنجاه انگریز که دران قلعه بودند و سردار علاقه دار راجه کالستري
که با سیصد پیاده بجراست آن قلعه می پرداخت همه محافظان
پیش از طلوع آفتاب از قلعه برآمده راه انبور گرفتند
و سواران جرار در تاختنه بیک حمله ایشانرا تاراج نمودند و سرداران
مغرور را اسیر کرده برگردیدند نظام علي خان با چهل هزار سوار
و بیست هزار پیاده معه امرا و عالیجاه و سکندر جاه پسران خود
از حیدرآباد کوچیده بر پانگل اقامت داشت و امرای خود را بافوج
کثیر به تسخیر ممالک محروسه کوچانید چون گورنر جنریل
بهادر از گهات موکاي وینکت گري عبور کرده در موپرداکل
و کولار و هسکوته تهانها گذاشته راست بکسراج پور که برسه کروهی
بنگلور است رسید سلطان باستماع این معني برسبیل ایلغار
در تاخت مخفي نماند که چون سردار فرانسیس خبر عزیمت لشکر
انگریز و احوال برهم خوردگي حدود بالاگهات شنید با نهایت
خیرخواهي و اخلاص که بخدمت آنحضرت داشت اراده
نمود که هزار مرد سپاهي را در خدمت سلطان روانه نماید
امّا بعضی نوکران حضور که آنحضرت اعتبار تمام براقوال و افعال
ایشان داشت از روي دولتخواهي عرض کردند که جنود اسلام را

بهیچ وجه احتیاج بتائید لشکر فرانسیس که با هیچکس وفاداری بسر نمی برند نیست چنانچه تنها با سپاه خود عزم مدافعه خصمان قوي بازو فرموده همان شب قزاکان و بان داران را حوالي لشکر انگریز بآتش افروزي دستوري داده خود بدولت به بنگلور شتافت ایشان شب را بتر کتازي و بان پرانی بروز آوردند گورنر بهادر بلااندیشه پیشتر کوچیده از شهر بنگلور بفاصلهٔ یکفرسنگ خیام برپا کرد و سلطان سید حمید سپهدار را معه قشون بحراست دوم قلعه مقرّر کرده محمد خان بخشي و بهادر خان قندهاري را بامر قلعه داري نامزد فرمود و شیخ انصر سپهدار را بقلعه روانه کرده خود بدولت عازم پیشتر گردیده در سواد تنگي حکم نصب خیام فرمود اما هنوز خیام خاصه وغیره ایستاده نشده بود و سواران برای هیمه وکاه باطراف رفته و چهار قشون جیش و اسد اللهي و سه هزار سوار اصطبل خاص پیرامون سواري حلقه زده بودند که کرنیل فلائد معه تمامي سوار ترپ اقدام کرده بفرودگاه سلطانیان در تاخت و یکایک بر روی توپخانه رسید توپچیان و سردار قشون سدراه شده بضرب توپ و تفنگ هزیمتش دادند قضارا کرنیل مذکور گلوله برگاله خورده یارای زبان کشادن گم کرد و دیگر سرداران رساله تاب جنگ نیاورده رو از معرکه برتافتند سواران ظفرمند داد شجاعت و مردانگي

در دادند و چهار صد سپاه انگریز را معه اسپان اسیر کرده
بردند بقیّة السیف افتان و خیزان متوجه لشکر خود شدند
روز دیگر کرنیل مورس و جنریل میندس با سپاه گران
بر شهر یورش کردند بعد تلف هزار ها مردم طرفین شهر تسخیر
کرده شد آنقدر مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که افلاس
شان بغنا مبدّل گردید کرنیل مورس کشته شد و آنگاه
مورچال ساخته تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند و قمر الدین خان
حسب الحکم سلطان با لشکر خود درین مهم بمدد قلعگیان
می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان بخالی
کردن قلعه فرمان داد کشن راو تمامی اسباب و توپ خانه
و خزانه و سامان دیگر کارنجات را روانه دار السلطنت نمود
فقط سه پلتن دران گذاشت پس به تجویز بعضی دولتخواهان
چنان قرار یافت که قلعه را به حراست موشیر لالی فرانسیس
گذاشته و میر قمر الدین خان بهادر و سید صاحب را با سپاه
کثیر بدفع لشکر غنیم نامزد ساخته خود بدولت بمقابله نواب
نظام علی خان و مرهته شتابد چنانچه سردار فرانسیس هم رخصت
یافته تا تالاب کاریز رسیده بود که کشن راو نمک بحرام
برین معنی اطلاع یافته هرکاره های انگریز را که باو باس نوکرانش
نزد خود داشت اشارت کرد تا ایشان اهل مورچال را

خبردار کردند که وقت یورش و تسخیر قلعه همین است پس
خود بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با سردار فرانسیس برخورد
و دستش گرفته چندی همانجا نشانده به سخنان بیهوده اشتغال
داشت سرداران مورچال برحسب اشارهٔ همان زمان سپاه
خود را تیار ساخته بعد نیمشب به یکبار حمله کردند سید حمید سپهدار
و قلعه دار آن برحسب حکم همان خانه برانداز رفقای خود را که
مستعد دفع اعادي بودند بخوردن طعام و پخت و پز مشغول داشته
خودشان با معدودي از یزکداران جرأت کرده سپاه اعدا را
از زنجیر دروازه برگردانیدند پس ازان فوراً مردمان فرنگ شراب
نوشیده در تاختند و تا فراهم گردیدن سپاه منصور حمله کنان بر برج و باره
برآمدند سید مذکور بی جمعیت قیام آنجا مناسب ندیده متوجّه لشکر
گردید و هردو سردار پیش دروازهٔ قلعه پای مردي ثابت کرده
با چهل و پنجاه رفیقان خود مقتول شدند و شیخ انصر سپهدار
معه سپاه اسیر شد قلعه مفتوح گردید و محصوران با اهل
و عیال اسیر گشتند خان مزبور و سید صاحب در حمله بردن
بر لشکر انگریز از سلطان حکم خواستند فرمود الحال وقت
فرصت از دست رفته سپاه را هرگز پراگنده مکنید هنگام صبح
پیشتر کوچیده در حدود ماکري بضرب خیام فرمان داد بعد چهار روز
گورنر جنریل بهادر سه هزار سپاهي و شش صد فرنگیان را

بحراست قلعه گذاشته بآن سمت که راجگان چک بالاپور
و بنگور و مدن پلي قلعجات وقصبات و قريات موروثي خود از
قلعه داران سلطاني بعضي بجنگ وبعضي بصلح گرفته رسد و مواشي
برحسب قرارداد خود فراهم کرده بودند نهضت کرد اگرچه قمرالدين خان
بهادر سرراه گرفته کوشش اعداشکني بظهور رسانيد وقزاکان
برعقب لشکر زده اهل بنگاه را متفرق ساخته مال و متاع کثير
غنيمت بردند و بدفع سپاه غنيم سعي موفور بجا آوردند اماچون فتح و
نصرت ساعدت ننمود کناره کشيدند گورنر جنريل بهادر
فرداي آن پيشتر کوچيده سواد ديون هلي مضرب خيام عسکر خود
ساخت و قلعه دار آنجا رابرصلح آورده تمام ذخاير وغله هرقسم که دران
بود بسپاه خود تقسيم نمود بعد دوروز پيشتر کوچيده متصّل قلعه بالاپور
خورد فرود آمد وقلعه دار آنجا پيش از آنکه لشکر انگريز وارد آن
نواح گردد حسب الحکم والاقلعه خالي کرده با تمام سپاه داد دات
جنگ بکوه تندي درگ شتافت و فوج هراول لشکر انگريز
بي زحمت داخل قلعه شده اسباب و ذخاير آنرا متصرّف گرديد پس
گورنر جنريل بهادر براجه آنجا رحم کرده بعد تقرر لک روپيه نذر
قلعه معه توابع حواله او نموده بطرف ابناجي درگ نهضت کرد
چونکه بعد مدت طالع راجه ياوري نمود بساعت سعيد داخل
قلعه گشته بعد بندوبست آن خاطر جمع شده به سمت تاکاکونده

بشتافت سلطان کشور کشا ینگت نایر را با سرداران انگریز
که در قلعهٔ ترپاتور اسیر آمده بودند وجوگی پندت نایب صوبه
آرکات را که آنحضرت بپایه بلند رسانیده براجه رام چندر مخاطب
نموده بسر رشته داری همگی تعلقات بنگور نامزد فرموده بود واکنون
با مخالف یکدل شده همگی ایشانرا با راجگان هرپن هلی ورای
درگ به تیغ سیاست مقتول ساخت وکشن راو را از بهر
بند وبست دار السلطنت وارسال خزانه بنابر خرچ سپاه
منصور رخصت کرد وخود بدولت باحشم وتجملات متعاقب
لشکر انگریز نهضت فرموده به بالاپور خورد رسید چون طلیعهٔ اعلام
نصرت انجام ظاهر گردید اهل حصار از غایت جهل به برج
وباره کوس وکرنای جنگی نواختند سلطان فرمان داد تا شیران بیشهٔ
دلاوری قلعه را مفتوح کردند اگرچه اهل حصار داد دلاری داده
دو هزار غازیان را تلف نمودند آخر عاجز آمده کشته شدند وسیصد
پیاده را که زنده اسیر آمده بودند بنابر عبرت دست وپا شکسته
گذاشتند الغرض در طرفة العین شور قیامت دران مکان
نمودار گردید پس حضرت والامنزلت از انجا کوچیده در سواد
سالکته مقام فرمود وگورنر جنریل بهادر انباجی درگ را از دست
محمد خان کابلی برگرفته وقلعه را منهدم ساخته دو روز مقام کرد درین
فرصت راجگان مرقوم الصدر سامان رسد ومواشي وغیره به لشکر

انگریز رسانیدند سپس ازانجا کوچیده در سواد میرک ملّه فرود آمده درین اثنا اسد علي خان و بهرآمل دیوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکر شدند و روز دیگر از انجا کوچ کرده از راه چنتامني وموپرواکال به پنگت گیري بالا رسیدند هنگامیکه سلطان عالیشان با سپاه نصرت شعار مستعد جنگ بود از دار السلطنت منهي از حضور والده ماجده آن حضرت رسیده در خلوت بعرض رسانید که کشن راو یا بعضي حرام خواران اتّفاق کرده است اغلبکه تا حال در دار السلطنت فتنه که تدارکش بآساني میسّر نگردد حادث شده باشد یا عنقریب خواهد شد واز بنبي لشکر انگریز طلبیده است . بمجرّد استماع این معني سید صاحب را بلشکر گران بسمت دار السلطنت رخصت فرمود ؛



ذکر بند و بست دار السلطنت وسزای عمل راو بد کردار ورسیدن آن حضرت بدار السلطنت وکیفیت شورش نواب نظام علي خان و مرهته در مملکت سلطان وتخریب آن ؛

چون سید صاحب مرخّص گردیده نیم شب قریب دار السلطنت رسید فوج خود را اینطرف جو فرود آورده خود با پنجصد سوار بر دروازهٔ قلعه آمده پیش از دمیدن صبح صادق بافتتاح

باب قلعه صدای برزد اسد خان رساله دار که بحراست
آن باب می پرداخت از رسیدن سیّد موصوف خوشدل شده
واکرد پس او داخل قلعه گشته سواران خود را بر بعضی کارخانجات
گماشته خود ادب زمین بوسی والده ماجده شاه همایون بارگاه بجا آورده
به کچهری حضور جلوس کرد قلعه دار دار السلطنت که راز دار کشن راو
بود بخدمت صاحب موصوف شتافته سخنان دولتخواهی خود و ناهنجاری
او بر زبان رانده بر حبس او اصرار نمود صاحب موصوف
چوبداری را باحضارش فرماند او در جواب گفت که باشما کاری
ندارم اکنون گمان فسادش به یقین مبدل گشته بحاضران تاکید فرمود
که در خانه اش غزیده او را ته تیغ ساخته لاشش را بر مزبله انداختند اما
هنگام قتال آن جهنمی گفت آتشی که افروخته ام تادم زندگی سلطان
انطفا نخواهد پذیرفت و همچنان شد القصّه سلطان هم بعد روانگی
سید صاحب ده هزار سوار خونخوار را بسرداری میر قمر الدین خان نامزد
فرموده که وقت فرصت بر لشکر و بنگاه اعدا تاخت می نموده
باشند و خود بدولت عنان توجه به بندوبست دار السلطنت
معطوف فرمود گورنر جنریل بهادر با ذخایر آذوقه و افواج بحر امواج
به بنگلور شتافت سپهدار سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تاکید
ساخت تا قزاکان بلباس لشکریان مغول بر چنداول لشکر مخالف
درافتادند و دقیقه از غرابی فرو گذاشت نه نموده پنجهزار راس گاد

پرغانه با دو صد سوار غنیمت بردند الغرض هر روز سلحداران و قزاکان
و افاغنه ودکهنیان پروانه دار خود را بر طلایه و قراول هر دو لشکر مغول
وانگریز زده خلقی کثیر را طعمهٔ تیر و تفنگ میساختند وراه آمد وشد
مخالفان چنان مسدود نمودند که احدی پا از دایرهٔ لشکر بیرون
نمی نهاد و چون در مقدمهٔ جدال بعون ایزدي واز شجاعت
دلاوران رعب وهراس بیقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته پندار
باطل که از عدم مقابله حضرت سلطاني در سرداشتند بخوف وبیم
مبدّل گشت وبغایت متوحش گردیدند حال نظام علي خان ومرهته
این بود که نواب موصوف در پانگل منزل گزیده امرا را
به تسخیر ممالک محروسه رخصت کرد چنانچه عیسی خان
یارجنگ با افواج خود قلعهٔ گنجیکوته و تارپتري و تارمري وغیره را
بعد چند ماه بضبط خود در آورد وحافظ فرید الدین مخاطب بمؤید الدوله
با لشکر گران بطرف گتي در تاخت وقطب الدین خان
دولت زئي با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اما روز اول
روی فیروزي مشاهده نه نموده برگردید روز دیگر در پیش
مخالف صف آرا گشته تردد شایان بظهور رسانید دران
اثنا بحضور طلب شده معه فوج خود متوجهٔ دار السلطنت گشت
حافظ مذکور چون طاقت مفتوح کردن حصار گتي را در خود
مشاهده نه نمود آنرا با خاک برابر ساخته متوجه کرپه گشت پس

به سعي اندک شهر کرپه و قلعه سدهوت بضبط خود آورده با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و نه ضرب توپ بمحاصره گرم کنده پرداخت و بارها حملات بعمل آورد و خطوط فریب روانه داشت اما قلعه داران حصار کوه و پائین دغدغه را بخاطر خود جانداده از انواع آتشباري و شلک توپ و تفنگ روی مخالفان را سیاه میکردند و سرداران مرهته از کارپرداز پونه رخصت یافته بر تسخیر قلعجات متصل سرحد خود همت گماشته در تاختند چنانچه پرسرام ناظم مرج بعضی قلاع و بقاع آنطرف بجنگ و بعضی بصلح تسخیر کرده ضمیمه ملک خود ساخت و بدرالزمان خان صاحب صوبه قلعه دهاردار باذخایر و آلات حرب محصور مانده نه ماه داد بهادري داد در آخر چون سرب و باروت و ذخایر طی شد بناچار قلعه را بعد عهد و پیمان بمخالفان واسپرده خود با جمعیت دو هزار مرد جنگي در گوشه قلعه ماند غنیم لئیم بکارپردازان خود تاکید کرد که خان مذکور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرستاد چون این خبر باستماع خان موصوف رسید برقول و قرار ایشان لاحول خوانده دلیرانه معه همراهیان جنگ کنان سمت نگر راهي گشت مخالفان چون مور و ملخ هجوم کرده با تیغ و تبر در آویختند سلطانیان تامقدور بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران کفار خان شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و محبوس در ترکونده ماند

واتباعش پامال سم ستوران مخالف شدند پس تمامي قصبات وقريات آنضلع مسخر سپاه غنيم گرديد دهري پندت پهرکيه از راه هرپن هلي بعد ضبط اطراف وجوانب رسيده شوم شنکر راجه آنجارا بر مسند دراتش نشاند وصوبه سرا بضبط خود آورد وپرسرام ناظم مرچ ازبند وبست وهاتر دار وانکوله ومرجان وشانور وغيره فراغت يافته به چيتل درگ رسيد وقولنامه بدين مضمون بدولتخان قلعه دار آن فرستاد که بشرط تسليم نمودن قلعه جاگير چهار لک روپيه بدو داده خواهد شد وبمال ومتاع او آسيبي رسانيده نه دولتخان ظاهرا باقبال اين معني پرداخته گفت هنگام شب آمده روبرو حسب دلخواه سوال وجواب درست خواهم ساخت غنيم برين معني خوش وخورم گشته منتظر بود چون شب شد دولتخان بادو رساله اسد اللهي وهزار پياده جرار از حصار بيرون شتافته باين اراده که بخيمه اش رسيده بازوي سعي بکشايد متوجه لشکرش گرديد چون در وسط لشکرش رسيد تفنگچي که شراب خورده بود درحالت نشه بندوق سرکرد تمامي لشکر اعادي از صداي بندوق هراسيده تيار شد دولتخان بازوي شجاعت کشاده جمعي کثير را بر خاک هلاک انداخت سپاه خصم متفرق شده باسردار خود راه سرا گرفت دولتخان اعدارا مقهور گردانيده باهمه سامان آن لشکر وخيام وپنج صد راس اسپ وآلات

حرب و پیکار مظفر بدار المقر مراجعت نمود ناظم مرچ از سراکوچیده
به مدگری رسید و خواهر زادهٔ خود را که مادهو نام داشت
به تسخیر کوه مدگری نامزد کرده خود با سامان رسد و مواشی بعزم
الحاق لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار انگریز
بهادر بندوبست لشکر خود کرده عازم دار السلطنت گشت
و پیاده های سپه سالار سلطانی که در جنگل مدکهری در کمین بودند
دستبردهای رستمانه بر لشکر غنیم نموده هر شب موازی پنج
شش صد راس گاوان پر غله از بنجارها گرفته گوش و بینی
دشمنان بریده معاودت می نمودند هر که بینی یا گوش بریده می آورد
یکهون می یافت و یک راس گاو پر جوال را پنجروپیه و اسپ را
ده هون انعام مقرر بود و هر روز قزاکان گرد و پیش هنگامه آرا
گردیده اکثر سپاه خصم را تصدیع کمال میرسانیدند و بارها اهل
بنگاه را پریشان می ساختند و تمامی گاوان پر رسد و ذخایر را می
بردند چون لشکر انگریز به نواح گری گهته رسید هیچ اثر رسد
و ذخیره دران لشکر نماند و رود کاویری طغیانی تمام داشت اما
قبل از ورود لشکر انگریز سلطان والاشان چهار پنج مورچال
پیش رود بنا ساخت سپهداران با سپاه رستم نهاد
در مورچال قیام ورزیدند و پیش از دمیدن صبح گورنر جنریل
بهادر حمله کرده دو مورچال را تسخیر کرد و جنریل میندس با انبوه

کشیر برکوهچه گری گهته در تاخت سپهدار آنجاکه سیّد حمید بود
ازبالای کوهچه گری گهته شلکهای توپ وبنادیق چنان سرکرد
که ازصدماتش پراگندگی تمام به جمعیّتش رو داد و بعد تلف
هزاران مردکاری بی نیل مقصود برگردید دران اثناودر ساله اهل
فرنگ روی رزم بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپهدار
که پائین کوهچه مذکور وقلعه بود در تاخت آن مرد دلاور از دور توپ
اندازی نمود چون نزدیک رسیدند توپ ها گذاشته بروی
مخالفان صف کشیده پای ثبات فشرده درامرمحاربه غایت
سعی نمود آخرکار داد شجاعت داده مجروح واسیرمخالفان
گشت وسپه سالار انگریز بهادر بسیار فکرو تردّد درقلعه
کشائی بعمل آورد اما مفید نیفتاد واز جهت فقدان اذوقه
فغان الجوع از هرسو برخاست یک سیر برنج بشش
روپیه وآرد منده ده بسه ودال بچهار وروغن بشانزده هم بهم
نمی رسید اهل لشکرتاب فاقه نیاورده حسب التاکید
سرداران گاوان توپ کش را ذبح کرده میخوردند چون
گورنرجنرل بهادر حالت تباه لشکریان خود مشاهده کرد
واستماع نمود که رسدگران که از طرف ماییبار به بدرقه شایسته
می آمد قزاقان غازیخان وسلحداران سید صاحب همگی
بغارت بردند و اهل بدرقه یکسرتلف شده همه سامان داخل

ظفرکوکب گردیده بعد مشاوره و تجویزا تواپ را زیر زمین پنهان وتمامي چوبینه آلات را آتش داد واسپان لاغر را کشته از راه گري گت مراجعت نمود سلطان بدریافت اینمعني بطریق مزاح پنج شش بنهگي میوه از طرف منشي خود بمنشي گورنر جنریل بهادر تبلیغ داشت بعضی سرداران آن لشکر بمزاحش پي برده میوه آورانرا انعام داده بنهگي ها را واپس فرستاده جواب دادند که بالفعل منشي این لشکر حاضر نیست القصه لشکر انگریز به تصدیع تمام راهي گردید چنانچه توپهای جلوی را سپاهیان خود میکشیدند هر روز از صبح تادوپهر یک فرسنگ راه طي میشد بمشاهده این حال بعضی امراد خوانین دولتخواه بحضور عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر حکم شود باسپاه خونخوار تعاقب کرده یکیک را دست بسته حاضر سازیم امارای عالم آرای وعقل دوربین صلاح درینباب ندید و گورنر جنریل بهادر بی اندیشه روی به اتري درگ آورد قلعه داران کوه انبوه کثیر دیده معه کلید حصار استقبال کرده مورد الطاف گورنر جنریل بهادر گردیدند ذخیره و مواشي بسیار درانمکان دستیاب شد اگرچه آتش جوع اندکی تسکین یافت ولیکن بشره فاقه زدگي اکثري صرف گوشت خورده از مرض پیچش درگذشتند آخرکار رپه سالار چند راس گاد

بهمرسانیده بکار توپ کشي داد و از انجا کوچیده بطرف سوندکیه
بعد یکماه رسید درین مقام پرسرام مرهته معه سامان رسد و ذخایر
فرارسید تا لشکریان انگریز از دست بر وجوع خلاص یافتند
و کرنیل ریت بهادر هم آذوقه و رسد و گله های گوسفند وگاو
بکثرت بلشکر رسانیده مورد نوازشات گورنر بهادر گردید
و در جلدوي این نیکوخدمتي به تحصیلداري بنگور وغیره سرفرازي
یافت سپس آن سپه سالار نامدار چند سرداران رامعه فوج
شایسته به تسخیر ماکري درگ و تندي گره دستوري داده چنانچه
کرنیل کوري با سه پلتن و یک رساله فرنگي نندیگره را
محاصره کرد و کرنیل ریت هم از کولار باشش صد سپاهي به تسخیر
آن کوه شتافته سعي موفور بکار برد باوجود زخم تیر و تفنگ
به هجده روز مفتوح ساخت اما شب یورش جنریل میندس
در مورچال آمده اهال فرنگ را بمعافي اسباب غارت
وزنان محصور حکم یورش داد محصوران. بپاس ناموس از بالای کوه
پائین آمده جان خود را فدای عصمت ساختند بخشي لطف علي بیگ
و سلطان خان قلعه دار اسیر و ماکري درگ هم بجنگ سه روز
بصلح مسخر گردید ؛

ذكر رسيدن سكندر جاه فولاد جنگ بن نظام علي خان بامشير الملك وسپاه كثير بلشكر گورنر جنريل بهادر از نواح پانكل وتاخت وتاراج كردن فتح حيدر شاهزاده فوج محاصر مدگري وكشته شدن حافظ فريد الدين خان درسواد گرم كنده وتاختن گورنر جنريل بهادر كرّت ثاني بسر برنگ پتن و رسيدن مرهته با لشكر خود در انجا و تقرّر صلح فيمابين سلطان وانگريز بحسب ضوابط يد هرد وشركا معه ديگر كيفيات واقع سنه يكهزار و دو صد و هفت هجري ؛

بعد معاودت گورنر جنريل بهادر سپه سالار بي نيل مقصود سلطان ذي شان پس از پاياب شدن آب جو فتح حيدر شاهزاده را بالشكر گران و مبالغ ماهيانه يكساله محصوران گرم كنده كه براعدا ابواب بلا كشاده بودند مرخّص فرمود چون شاهزاده والاقدر بطرف صوبه سراري توجه آورده ولشكر خود را بپناه جنگل كاواري و بوكا پتّن فرود آورده خود باسواران جان باز از تمامي سپاه انتخاب نموده برسبيل ايلغار بطرف گرم كنده رو آورد حافظ فريد الدين محاصر قلعه ازين معني خبر دار شده بمقابله شتافت شاهزاده جوان بخت معه مير علي رضا خان و ديگر جان بازان

دست و بازوی شجاعت برکشاده سر حافظ را از تن
جدا ساختند اتباعش یکسر منتشر گشته بطرف کر په راه گریز
پیمودند شاهزاده منصور اساس و اسباب مقهوران را
بقلعه روانه کرده زر مواجب حواله قلعه دار نموده خود بدولت
بطرف مدگیري شتافت سکندر جاه و مشیر الملک
که با هشت هزار سوار و سه هزار پیاده در سواد سورس پلي
و پلمباري که هفده کروه از گرم کنده است فرود آمده بودند باستماع
این خبر استقرار آنجا قرین صلاح ندیده در کوهستان سنگل پاله
پناه گرفتند شاهزاده شیر صولت از آنجا شبگیر زده در میان
فوج محاصر مرهته هنگامه رستخیز برپا ساخته سرداران فوج را
سر بریده مظفر و منصور بحضور رسید و قمر الدین خان همدرین روزها
بگرد آوري رسد و مواشي و غیره بطرف نگر بستافت بعد
یک هفته سرداران نواب نظام علي خان بالشکر خود در سواد
خانخان هلي با گورنر بهادر ملحق گردیدند و جنریل مینرس بعد
تسخیر کوه ندي گره با جمعیت گران بعزم تسخیر کشنگیری
در تاخت و هنگام شب بران معموره حمله کرده غارت ساخت
و بر کوه تا دروازهٔ حصار رسیده بود که محافظان قلعه بریزش توپ
و تفنگ و حقه هاي آتشین هزیمتش دادند بلکه بر عقب منهزمان
شتافته اکثري را از هرابه مرگ چشانیدند جنریل از آنجا معاودت

کرده بالشکر رسید و کرنیل کوپري معه فوج خود بعد فتح نندي گده آمده اول قلعه دار را بمشتي زر از آن خود ساخته بعد پرانیدن چند گلوله کوته مذکور را مفتوح کرده تهانه گذاشته برگردید چون ایام برشکال منقضي گشت گورنر جنریل بهادر با لشکر ناظم حیدرآباد بعزم تسخیر دارالسلطنت سریرنگپتن بکوچهای دراز بسواد گري کوره رسیده لشکر ناظم را عقب گذاشته بر مور چال ها که بسبب قصور سپهداران سپاه خالي مانده بود حمله کرده بضبط خود آورد و شالک زنان رو به اردوی خاص نهاد سلطان که با لشکر خود اینطرف جوی بود و جاسوسان از رسیدن لشکر خصم خبر نرسانیده بودند سراسیمه شده چون فرصت اعداشکني نداشت فرمان داد تا از اطراف فوج پیادگان تفنگچي و کماندار متوجه دارالسلطنت شده باستحکام آن پردازند و خود بدولت سوار شده بافدائیان رو برزم اعدا آورد اما در شب تار لشکریان تمیز خویش و بیگانه نکرده بایکدیگر جنگیدند در آنحالت امام خان قندهاري و میر محمود سپهدار شیرازي با سپاه خود راه غنیم گرفته تا مقدور دمار از روزگار اعادي برآورده آخر کشته شدند درین فرصت جنریل میندس بدلاوري تمام درتاخته حصار شهر گنجام و لعل باغ را که با خندق و باره استحکام تمام داشت ولیکن بسبب فریبناکي مهدي علي خان ایراني دیوان

که دران شب محافظان حصار مذکور را بی حکم حضور بهانه تقسیم
ماهیانه طلبیده پیش دروازهٔ قلعه جمع ساخته برج و باره خالي افتاده
بود بیک حمله مفتوح ساخت چون این خبر بمسامع جاه و جلال
رسید با تمامي سپاه متوجه دار السلطنت گردید و دو رساله
اسد اللهي بانتزاع نمودن مورچال که بشب انگریزان
بر گرفته بودند نامزد کرد چون روز روشن شد رساله های مسطور
بران مورچال حمله کرده بپای حصار رسیدند اما چون گورنر جنریل
بهادر در آنجا بود همراهیانش حمله آوران را ناکام را برگردانیدند اگرچه
کرات و مرات حملات بعمل آوردند اما شاهد مراد رخ ننمود
واکثر کشته گشتند در آخر سلطانیان بقلعه معاودت نمودند سلطان
اطراف و جوانب قلعه دار السلطنت را بتوپ و منجیق
وانواع آلات آتشباري آراسته و مستحفظان شجاعت
نشان را در همه جوانب گذاشته تمامي سواران را بطرف
میسور روانه فرمود بعد دو پهر روز پرسرام دهري پندت بالشکر
خود بر سواد چرکولي فرود آمدند و فولاد جنگ و شیر الملک با افواج خود
بر موتي تالاب مقام گزیدند چون معلوم همگنان شده بود که ایام محاصره
ومحاربه بامتداد خواهد کشید وختم مناقشه بآساني صورت نخواهد بست
و خلقی بی شمار تلف خواهند شد هر سه سرکار بجای خود
در تجویز مصالحه بودند و گورنر جنریل بهادر مورچالی آنطرف گنجام

جنوب قلعه احداث کرده و مورچالی دیگر شرقی قلعه اینطرف جوی طرح انداخته بعد کارزار گردید سلطان مخاصمت ومخالفت هر سه شرکای نامدار مناسب ندیده بتجویز بعضی دولتخواهان وکلا را نزد گورنر جنریل بهادر باتحف وهدایای بسیار فرستاده تا در تحریک سلسلهٔ آشتی واتّفاق بکوشند گورنر جنریل بهادر موافقت حضرت سلطانی را فوز عظیم دانسته خواست تا صلح کند اما جنریل میندّس بدان راضی نشده بعد مطارحه بسیار از سپه سالار رخصت گرفته بر نهر قلعه سونار پیته در تاخت وسیّد غفار سپهدار پای ثبات فشرده باسپاه خصم درآویخت ودستبردهای مردانه نموده گوی ظفر در ربود واعادی تاب نیاورده پس پاشدند اما بعد دو ساعت هنگامیکه سپاه منصور درپخت وپز اشتغال وخاطراز بیم دستبرد خصم فارغ داشتند دلیران انگریز فرصت یافته بیکبارگی حمله کردند وباندک سعی سپاه منصور را متفرق ساختند وجای ایشان گرفتند سیّد حمید وفاضل خان سپهدار باجمعیّت خود به کمک سپهدار منهزم رسیده بیک حمله رستمانه باز بجایش قایم گردانیدند دو هزار سپاهی انگریز بر خاک هلاک افتاده بقیّة السیف به لشکر خود معاودت نمودند وهمان روز جنریل میندّس بخیمه خود آمده طپانچه پرکرده از دست خود بر خود سر داد اما خطا کرد و طپانچه دیگر

پرکرده در پی سرد ادن بود که کرنیل مالکم جنریل اجنت بر صدای طپانچه اندرون خیمه دویده طپانچه از دست او بر بود و بسپه سالار خبر رسانید واو بخیمه اش آمده دستش گرفت و گفت بالفعل صلح صلاح وقت است اگرچه قلعه گرفتن و سلطان را اسیر کردن آسان است اما از جهت شرکا که در ملکت و مال سلطان مشارکت دارند عائد کنپني بسیار کمتر خواهد بود بنابران مصالحه مناسب حال میدانم جنریل بدین سخن متسلي گردید الحاصل بمشاوره وتجویز هر سه سرداران هم عهد مصالحه برایںوجه قرار یافت که سلطان ملک سه کرور روپیه برایشان واگذارد و سه کرور روپیه بدیشان دهد وتا وصول مبلغ مذکور دو شاهزاده را بطریق نوا نزد گورنر جنریل بهادر روانه فرماید چون سلطان عاقبت بین همه کارهای سلطنت خود بسبب قصور و فتور اعیان حرام خوار ابتر دید لاجرم باقبال این معني پرداخته ملک بارامحل و سلیم وانور اننکري وسنکلي درک ودنڈیگل وکاپکوت وغیره بانگریزان واگذاشت وبوم وبرکرپه وتارپتري وپارمري وبلاري وغیره تفویض نواب نظام علي خان کرد وتمامي ملک آنطرف جوی تنب بهدرا بمرهته داد وکرور روپیه نقد باتحایف و نفایس بدیشان فرستاد وبرحسب استدعای نواب گورنر جنریل سلطان عبدالخالق و سلطان معزالدّین را باجمعیت شایسته و تجمّل

بایسته باتالیقی غلام علی خان و میر علی رضا خان را بوکالت نزد نواب گورنر جنریل بهادر روانه فرمود تا ایشان خس وخاشاک دشمنی و عداوت از میان برچیده همه مخالفان را بتحایف وهدایا موافق سازند شرکای انگریز بهره خود از مبلغ مذکور گرفته بدیار خود مراجعت نمودند و گورنر جنریل بهادر باشاهزادگان جوان بخت بمدراس نهضت نمود و کرنیل ڈ فطن را بمیر سامانی شاهزادگان مقرر کرد واو بآداب خسروانه نازبرداری ایشان می نمود یزکداران انگریز از تمامی ممالکت خداداد برخاسته به بند و بست بار امحل وغیره شتافتند و منادی امنیّت در تمامی ممالکت بلند آوازه گردید چون سپه سالار بهادر بمدراس رسید اندرون قلعه عمارت عالیشان خالی کرده شاهزادگان را فرود آورده فرمان داد تا همه سامان واشیای ضروری مهیّا گردانیدند نواب محمد علی خان والاجاه هم در دلجوئی شاهزادگان والاتبار دقیقه نامرعی نگذاشته همیشه بارسال فواکه و هدایای امصار بنای مصادقت و موالفت را استوار می ساخت ؛

ذکر روانه شدن افواج سلطاني به تنبیه راجگان اطراف وبند وبست ممالک محروسه و تعمیر قلعه دار السلطنت با دیگر کوایف سنه یکهزار و دو صد و هفت هجري ؛

ازان تاریخ که هرسه شرکا بدیار خود مراجعت کردند سلطان بدریافت کوایف ممالک محروسه وامتحان خیرخواهي اعیان دولت و عملداران و مهاجنان همت گماشت و از یکدیگر حساب اعمال برگرفت از قراین نیکو معلوم اوشد که مهدیخان مدار المهام با چند ساهوکار کرناتکي و دیگر حرام خواران یکدل شده قدم در جادهٔ خلاف گذاشته میخواهد که سلطنت مخدوم خود را بر باد دهد چنانچه تو پهارا در عین کار زار برحسب اشارت همان بدبختان بریگ وگل انباشته از کار انداختند چنانچه یکیک را بسزای اعمال خود رسانیده خانه های آن عاقبت خرابان بغارت درداد اما میر محمد صادق علي باز بمسند دیواني متمکن وگرگ مردم خوار بپاسباني ایشان نامزد گردید پس آن کهنه گرگ که عداوت دلي با سلطان از زمان عزل خود داشت اکثر امرا و خوانین را که دو لتخواه قدیم بودند بفتور و قصور بدلایل پوچ و بی معني متهم ساخته حسب الحکم قتل میکرد دران حال بعضی امیران و جاسوسان بمسامع جاه و جلال رسانیدند که شمالي

دار السلطنت از هر گوشه و بیشه فتنه جویان و راهزنان سر بر کرده پای
عناد در افساد بلاد پیش نهاده در ایذای رعایای ممالک محروسه کمر
سعی بسته اند چنانچه شخصی بدستور راجگان تمری خود را از اولاد راجگان
مرگسی وا نموده مدگیری را بضبط خود آورده است و دیگری رتن گیری
را گرفته در مقام حرب و قتال آمده و مقارن این حال سید محمد خان
آصف چیتال درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که
شخصی اجنبی که بقول بعضی یکی از متوسلان راجهٔ هرپن هلی است
خود را بنام بسپانایک مقتول مشهور ساخته هوای سرداری
در سر دارد و چهار هزار پیاده فراهم ساخته هوچنگی درگ و قلعه کوتور
مضاف صوبهٔ هرپن هلی را استظهار خود ساخته است. بمجرد
استماع این خبر سید صاحب را با فوج سنگین بسزای ارباب
ضلال بطرف مدگیری وغیره نامزد فرمود و میر قمر الدین خان را
با فوج گران به تنبیه شقی هرپن هلی دستوری داد خان مذکور
بر سبیل ایلغار در تاختن قلعه مذکور را مفتوح ساخت و بسمت
هوچنگی درگ شتافت آن متمرد قلعه را بذخایر و آلات
حرب پشتی داده با دو هزار پیاده در دفع سپاه منصور کوشیده
تا هفت ماه جنگ نمود روزی خان موصوف بهم بر آمده
با سپاه خود به تسخیر آن حصار سوار گردید سپاه منصور از کثرت
هجوم دشمنان اندیشه نموده روی بعزم انتقام آن شقی آوردند

و بدلاوري تمام بر برج و باره بر آمده کوس و کرنا نواختند و کفّار هم
بجان کوشیدند چنانچه خود خان مسطور زخمي گردید آخر کار
آوارهٔ دشت ادبار گردیدند و شقي مخذول با چهار صد کفار
اسیر شد و شوم شنکر برادر زادهٔ نایک مقتول که بحمایت
مرهته اکثر تعلقات هرپن هلي بضبط خود آورده در نار این گیرا
سکونت داشت باستماع این خبر شتافت خان
مشار الیه بعضی اسیران را ابنا بر عبرت دست و پا شکسته
و اکثر یراخصی ساخته آزاد کرد و حصار کوه هرپن هلي وغیره را منهدم
ساخته مراجعت نمود و ببر جنگ صوبه دار که در چیتل درگ
پناه گرفته بود عازم آنحدود شده آني گندي و کناگیري را باز بضبط خود
در آورده هري نایک راجه کناگیري را قولنامه فرستاده طلبید و
بدادن سند بحالي تعلقه معه خلعت و یک زنجیر فیل با عماري
نقره باستمالتش پرداخت چنانچه نامبرده خود را یکی از بندگان
سلطان شمرده مطیع گشت و سیّد صاحب موصوف گوش
و بیني اکثر مخذولان بریده معاودت نمود و سیّد حمید سپهدار
درجلدوي نیکو خدمتي با نوبت و نقاره و فیل معه عماري طلا و بخطاب
نواب سرفرازي یافته با یالت حیدر نگر نامزد گشت القصه راجگان
آن نواح بیقین دانستند که دشمني بآن حضرت فلک مرتبت
نمودن خود بپاي شقاوت در دام رفتن است از کرده هاي خود

پشیمان گشته مطیع و منقاد گردیدند و راجه بنگور بوسیله سفارش گورنر جنریل بهادر بشرط واگذاشت لک روپیه سالیانه سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسوده و همان زمان سلطان والاشان خاطر اشرف از سیاست و تغیر و تبدیل اعیان دولت و عمّال برداشته رای صوابی اندیشیده مقرر نمود که هرسال آصفان از تعلقات و پرگنات خویش معه عمال و اهل دفاتر در شهر ذی الحجه حاضر حضور شده بعد ادای نماز عید الاضحی پیش منبر کلام الله برسر گرفته عهد کنند که تصرف در زر محاصل و تهاون در ارسال آن بظهور نرسانند و روادار ظلم و تعدی بر غربا و رعایا نشوند و بزهد و تقوی و ترک مناهی اوقات خود بسر برند چنانچه ایشان بدین معنی عهد و پیمان می بستند امّا چون آن بیباکان بعد قسم کلام الله به پرگنات خاص خود می رفتند پاس عهد از دل خود برطرف ساخته هرگونه ظلم و ستم بعمل می آوردند چون سلطان از قوم هنود نفرت کلّی داشت بنابران اهل اسلام را که از نوشتخواند بهره داشتند جمع کرده بخطاب میرزای دفتر سرفرازی بخشیده تحریر دفاتر را بخط فارسی مقرّر فرمود و در همه ممالک محروسه بر هر پرگنه آصفی و بر هر محال که محاصل هزار هون از آن بود یک عامل و یک سررشته دار و یک مجموعه دار و یک امین و یک خزانچی از اهل اسلام مامور فرمود و قانون گویان را که از

قوم براهمن بودند یک قلم موقوف کرد اما این قوم بخوش آمد گوئي
و معامله داني با عاملان و آصفان درساخته بدون اطلاع حضور دخیل کار
و بار مي شدند چنانچه آصفان و عاملان کار ملک راني را برایشان
گذاشته خود شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند
و آن زنار داران تمام تعلقات را حسب دلخواه غارت
ساخته نصف حاصل بآصفان میرسانیدند و نصف در تصرف
خود مي آوردند اگرچه از خارج اینهمه اخبار بسمع شریف میرسید اما
نظر بعهد آن بدعهدان نموده گرفتي نمی کرد و دیگر آنکه سلطان دین پرور
از دنیای دني دل برداشته بکارش التفاتي نمیکرد و این معني
شاهد این دعویست که خود بدولت اوقات شریف را در نماز
و قران خواني و تسبیح و تهلیل مصروف میداشت و تارک
الصلواة و زاني را دشمن جاني مي انگاشت و فرمان جهان
مطاع بر عاملان و قلعه داران متضمن این معني اصدار میفرمود چنانچه
یک فرمان که بعبارت فارسي بمهر بادشاه دین پناه طیپو سلطان
انار الله برهانه محرره سنه ۱۷۹۲ع بود بحکم کرنیل جان مارس صاحب
برش کرسپ اسکویر بمقام کلکته ترجمه نموده بود که خلاصه اش
این است که هریک از عاملان و قلعه داران را باید که کوایف
مواجب نقدي و اقطاع معافي قاضیان و خطیبان و موذنان مساجد
بحضور والا بابلاغ دارد و اینمعني مطابق سندشان بعمل آرد و در جمع آوردن

و تعلیم کردن اطفال مسلمانان قصبات سعي و کوشش کند
و در طریقهٔ داد و ستد راستی و دیانت مرعی دارد و اخبار
تعلیم و تربیت بحضور مرسول نماید و قاضي بتلقین و تعلیم دین
و ایمان پردازد و نام نومسلمان بسلک اسامي اهل ایمان
درج سازد و سوای قاضي کسی دیگر احدی را مسلمان نسازد و بجای
که مسجد نبوده باشد مسجد پنج گنبدي تعمیر کند و خطیب آن
به مشاهره ده هون مقرر نموده بوجه مشاهرهٔ او زمینی که حاصلش مساوي
آن باشد از بهراو واگذارد و نیز زمینیکه حاصلش از بهر روشني و فرش
مسجد وغیره کافي باشد وقف کند و برای تعلیم و تربیت اطفال
اهل اسلام و ادا نمودن نماز پنجگانه با جماعت باشندگان را
فرمان باید داد و اگر احدی از رعایا بدین اسلام مشرف شود
از و خراج زمینیکه دارد گرفته و محصول زمین خانه اش معاف
کرده شود و اگر تاجر باشد محصول اشیای تجارتی او نباید گرفت
چون سلطان. بمحض پاس اسلام از مصلحت ملک گیری
و ملکداري و باز پرس عمال و غیره دست برداشت بنابران
هریک در مقام خویش بی باک گردیدند و از نیرو که رای عالي
اقتضای آن فرموده که هریک از اهل اسلام از خوان نوال
او بهره مند و متمتع گردند و اصاغر و ادانی نیز از مراتب باند بی بهره
نباشند خلل و فساد در اساس دولت راه یافته و یکسر

اراکین وخوانین بدگمان شده باتفاق هم باعث فتنه وفساد شدند میر صادق مذکور بسبب نوازشات شاهانه ابواب مکر و غدر بر روي اکابر واصاغر می کشود تا آنکه زمام اختیار جمیع ممالک و مهام سلطنت در قبضهٔ اقتدارش در آمده کارش بمرتبهٔ بالا گرفت که باد غرور در دماغش راه یافته اکثر مهمات ملکي و مالي رابی رضاي اشرف فیصل میکرد و جمیع ممالکت را پر فتنه و فساد ساخته کارهای عمده را بمدعای خود سرانجام میداد واز عزیمت خوائي ودعوت تسخیر ذات والانموده در مهمات کلي و جزوي هیچکس رادخلي نمیداد و فرمان مشتمل بر تحکمات بی موقع بولایات میفرستاد و اخبار کارخانجات و حالات رعایا و واقعات ممالک محروسه بحضور فیض گنجور نمیرسانید چون سرداران دولت خواه مشاهده این حال نمودند دست وزبان از امر خیر خواهي درکشیدند درین میان سلطان بتعمیر قلعه دارالسلطنت همت گماشته طرح تازه انداخته و حصار قدیم را شکسته بطرف رود حصار سنگین مع خندق عمیق و برج و باره وبسوی جنوب پنج حصار مستحکم بنا ساخته ؛

ذکر معاودت شاهزادگان از مدراس در سنه یکهزار ودوصد وهشت هجري وتقرر کچهریها بحساب اسماء الحسنی وسرمایه مباهات اندوختن اراکین بلقب میر میران بحالت غربت وآوارگي رسیدن شهزاده ایران وظهور مراسم شادي کتخدائي شاهزادگان والاتبار بادیگر واقعات از ابتدای سنه ۱۲۰۸ تا سنه ۱۲۱۲ هجري ؛

چون یک سال وچند ماه شاهزادگان در چیناپتن سکونت داشته شرایط موافقت فیمابین درست ساخته مبلغ موعود بمعرض ایفا در اورده بخدمت پدر بزرگوار فایز گشتند سلطان دین پناه مردم بدرقه را بانعام شاهانه نواخته مرخص ساخت ومحفل جشن وسرور ترتیب داده هریک را از امیران ومنصبداران بعواطف خسروانه ومناصب ارجمند معزز وسرفراز گردانید ؛

نظم

بانعام شه گشت خورم سپاه بیفزود شان پایهٔ عز وجاه
ز بار عطا جملگی خم شدند همه خوشدل وشاد وخورم شدند

اعیان نامدار را بلقب میرمیران مخاطب وکچهریهای کارخانجات خود را بحساب اسمای الحسنی که نود ونه نام است مقرر فرموده در هرکچهري چهار هزار سپاه را متعلق ساخت اکثر

پیرزادگان و مشایخ زادگان که از هنر سپاهیگری و شجاعت معرّا بودند منظور نظر سلطان دین پرور گشته میر میران و صاحب نوبت و نقاره گردیدند طره های مروارید و جواهر معه پدک های مرصع بدیشان عنایت شد همدران اوان شاهزاده ایران بسبب مخالفت و تسلط آقا بابا خواجه سرا آواره شده فایز حضور سلطان گشته حضرت عالم نواز با او عواطف خسروانه مرعی فرموده سوای خلاع و فروش و اسباب لازمه ثروت و اغذیه و اشربه مبالغ ده هزار روپیه ماهواري از بهر او مقرر فرمود چون همگي همت والانهمت باتفاق و ارتباط سلاطین اهل اسلام مصروف بود بنابران از روی اخلاص و صدق نیت رسولان خود را با تحف بی پایان و فیلان کوه نشان و مکتوب محبت اسلوب از بهر تمهید مقدمات امداد نزد زمان شاه دراني والي کابل روانه ساخت و آن بادشاه والا جاه رسولان را با خلاع فاخره و انعامات وافره ممتاز فرمود و ایشان با تحف و هدایای آن نواح و جواب مکتوب متضمّن انتظام مهام مصادقت و استحکام مباني مخالصت معاودت نمودند خدیو زمان با صدق و اخلاص تمام بر یک سماط عام با جمیع امرا و غیره شیر برنج خاصه تناول کرده بزبان مبارک ارشاد فرمود که ما همه برادران دیني استیم و ظیفه ما همانست که بپاس اسلام کینه از دل برآورده یکدل باشیم و خالصاً لوجه الله کمر جهاد بعزم شهادت

بر میان همت چست بندیم پس خلعتهای سرخ همه را
عنایت ساخته فرمود این را لباس شهادت تصور باید نمود ولیکن
با اینهمه نوازشات شاهانه سنگین دلان عاقبت خراب
طریق سعادت وفدویت نه پیمودند درین میان رای
سلطان دین پرور چنان اقتضا فرمود که محفل شادي کتخدائي
شاهزادگان ذوالاقتدار بیارایند پس حکم جهان مطاع بسرانجام
این امر شریف نفاذ یافت تا کارگزاران سلطاني اسباب
طرب ونشاط مهیا کردند وازبراي همگی شاهزادگان ازخاندان
عمده پرده نشینان عصمت بهمرسانیده بآئین شاهي وعروسی
برتخت مناکحت جلوه گر ساختند وهمدرین ایام شاهزادهٔ ایران
ازحضور مرخص گردید اورا بانواع تشریفات ونقد وجنس بسیار
وداع کرده فرمود میخواهم که بعد بند وبست سلطنت ایران
ماوشما بازمان شاه اتفاق کرده به تنظیم وتنسیق هندودکن کوشیم
اوهم اقرار این معنی نموده پیش ازین بارها بزباني میرصادق
نطفهٔ شیطان بیوفائي وبدخواهي مهدویان که راست باز وحلال
نمک بودند وآن ملعون ازآن قوم اندیشه تمام داشت
معروض حضور گشت آن حضرت بپاس خاطرش آن
قوم را بازن وبچه ازقلمرو خود اخراج فرمود پس بمقتضای عقل
دوربین خود ازجملگي شیوخ وسادات ساکنان سرینگپتن

وکولار وہسکوتہ و دیون ہلي وصوبہ سرا و بالاپور کلان و اہل تنجاور
ده هزار مردم منتخب کرده بزمرهٔ خاص نامزد فرمود (چنانکه در لندن
پارلمنت برای تمهید امور ملکي مقرر است) اهل این زمرهٔ
برتمامي کارخانجات سلطنت استیلا یافته دخیل کار گردیدند چنانچه
ازآنجمله میر ندیم ناتجربه‌کار بقلعه‌داري دارالسلطنت مقرر گشته
اگرچه حضرت اعلا اعتبار تمام بران اهل زمره داشتند اما
آن بی‌دولتان در ظاهر مطیع و منقاد و در باطن پیرو رای میر صادق
بودند و آن بدبخت فکر معقول در تاراجي سلطنت مخدوم
خویش کرده اول بر شکست لشکر و خوانین و امرا بتقایل
شاهره و عزل از منصب همت گماشت سپس بقسم
کلام الله خاطرا شرف را از خود جمع کرده تمامي درباریان را آزان
خود ساخت تا آنکه عرض بایگي حضور و بعض ندیم لئیم و یساولان
و چاوشان و خادمان و جاسوسان جز صوابدید و استرضایش عرض
پرداز حضور نمیشدند و عرایض ملکي و مالي که از ممالک محروسه
میرسید بی اطلاع حضور خودش مطالعه نموده چاک میکرد و مکتوبي دیگر
حسب دلخواه نگاشته بحضور میفرستاد دیگر میر آصف
میران حسین اوباش زاني و شارب بود که در تعلقات
و محالات در پالکي بر دوش لولیان برهنه برداشته در کچهري
میگردید بعضی اوقات قوالان و لولیان را بی چادر و قبا جمع کرده

خود هم برهنه شده دران مجمع جلوه گر میگشت از متسلط گردانیدن
این ناکسان مهام ملک و دولت چنان ابتر گشت که
از خراج و باج ممالک محروسه هشتم حصه هم بخزانه داخل نمیشد
حکم نامه ها و فرامین حضور جز بدار السلطنت دیگر جا نمیرسید همدرین روزها
دَند و جي و اگر مرد شجیع با چهار صد سوار دو اسپه در ملک مرهته
و نواب نظام علي خان و ممالک محروسه بنهب و تاراج
بسر میبرد سلطان او را طلبداشت و او با جمعیت خود فایز حضور
گردید و وزیر پر تزویر شیطان سیرت میر صادق در پی
شکست او حیله ها انگیخت آخر مزاج وهاج سلطان را
بران آورد تا او را محبوس و مشرف بشرف اسلام
نموده ملک جهان خان بهادر شیر جنگ خطاب داد
و سوارانش را داخل عسکر ظفر پیکر فرموده ده روپیه یومیه مقرر
نمود و بعد یا چندی کچهري سواران بنامش مقرر کرده بخلاصي او
فرمان داد اما وزیر عقرب صفت نیش زني کرده عرض نمود
که اینچنین شجیع را سردار مطلق العنان ساختن از مصالح
مملکت بعید است خدا نخواسته اگر فتنه از و حادث شود من بعد
دست تدارک بدامن تلافي او نرسد پس رای آن لعین
در حیز قبول افتاد و آنغدوي دولتخواه همچنان محبوس ماند قصه کوتاه آن
ابلیس چون دست تسلط خویش را قوي دید در هر امر بدعاي

خود عمل می نمود چنانچه غازی خان رساله دار را که خیرخواه بلا اشتباه بود بی سابقه بجرم متهم بسازش مشیر الملک کرده حسب الحکم محبوس ساخت ؛



ذکر لشکرکشي جنريل هارس سپه سالار انگريز حسب الحکم لارڈ مارنگطن بهادر بتجويز ابو القاسم خان شوشتري و مشير الملک بهادر ديوان حيدرآباد بسرينگ پتن و واقع شدن جنگها فيمابين سلطان و سپه سالار مذکور و مسخر گرديدن قلعه دار الرياست و شهيد شدن سلطان عالم پناه که درسنه يکهزار و دوصد و سيزده هجري واقع شده ؛

چون سلطان بلا مشورت برمهمات ملکي اقدام می نمود و عرض هوا خواهان پسند خاطر اشرف نمیشد درینولا وکلا را با تحف و هدایای لایقه نزد زمان شاه با مکتوب محبت اسلوب فرستاده سررشتهٔ اتحاد و مودت را استحکام داد و دیگری را بطرف سلطان روم رخصت فرمود همدرین اوقات از بندر مورس چند فرانسیس بسرداری موشیر بوسی بحضور رسیدند چونکه فیمابین انگریز و فرانسیس از هفت سال در ولایات شان نائرهٔ جدال و قتال سر بشعله کشیده بود از فرود آمدن فرانسیس امرای انگریزان را اندیشهٔ

در دل افتاده ترسیدند و در استیصال دولت خداداد حیله ها انگیخته دو ورود فرانسیسان را بهانه عزیمت خویش کرده بتجویز مشیر الملک و میر عالم مفصّل این اخبار را بلارد مارنگطن بهادر که در کلکته بود نوشتند لارد موصوف که جویای چنین وقت فتوحات بود بسرعت تمام با چهار پلتن بشهر شعبان المعظم وارد مدراس گشت و لشکر را جمع کرده بسرداری جنریل هرس بعزم تسخیر سرینگ پاتن پیشتر کوچانید سپس از حیدر آباد کرنیل راپت و کرنیل دال با چهار پلتن شریک جنریل موصوف شدند و میر عالم با هشت هزار سوار و روشن رای با شش پلتن بالشکر انگریز درپیوستند پس لارد موصوف برای اتمام حجت متواتر مکاتیب در حضور حضرت ظل سبحانی بدین مضمون ارسال نمود که بفسخ عهود و مواثیق کوشیدن شایان اتحاد و وفاق نیست لازمه اخلاص اول آنست که چند فرانسیس نووارد را سپرد این خیرخواه فرمایند و ماسول ثانی آنکه سفیر انگریز بهادر در حضور سلطانی استقامت داشته باشد و مطلب ثالث آنکه قلاع کوریال بندر و منگلور وتهادر وغیره که محل عبور جهاز است تفویض سرکار انگریز بهادر نموده شود در صورت اقبال این مطالب مزید اتحاد متصور است اگرچه اقبال این مطالب محال نبود مگر

از آنجا که خاطر اقدس باغوای میر صادق ملعون از جادهٔ مصالحت دور افتاده بود جواب یکی هم ابلاغ نیافت پس جنریل موصوف حسب الحکم لارڈ معظّم با جنریل فلائد و جنریل برجس وغیره بدوم رمضان المبارک سنه ۱۲۱۳ هجری بچندین کوچ بنواح رایکوته رسید در آنوقت بعضی اهال عرض و میر صادق کاذب بحضور عرض کردند که فوج انگریز معه فوج نواب نظام علی خان که جمله چهار پانجهزار باشند میرسند اما سردار پونه با ایشان اتفاق نکرده است آنحضرت باستماع این خبر پورنیا میر میران را با فوج گران و دیگر میر میران بدفع اعدا روانه فرموده خود باحضار امرا و سپاه رزم آرا فرمان داد و چون میر میران مذکور رو بسوی لشکر انگریز آورد سواران اش منتشر شده به پناه جنگل در تاختند تا رساله های ترپ انگریز بعزم رزم صف آرا گردیدند و ساطانیان حلقه زده بر رزم همت گماشتند جنریل بهادر بر سواد آنیکل منزل گزیده بود که سواران ساطانی بمقابلهٔ انگریز تاخته جوقی را طعمهٔ تیغ ساختند ولیکن عوض تحسین و آفرین از میر میران دشنام ها انعام یافتند که چرا جرأت پرداز شدند پس معلوم هرکدام گشت که عزم سرداران برزم نیست لهذا دست دلیری و جرأت باز کشیدند تا مانند اهال بدرقه پس و پیش لشکر غنیم راهی

می شدند چون تمامی سپاه و حشم زیر ظل رایت سلطانی جمع گردیدند سلطان از مستقر سریر سلطنت نهضت فرموده در ساحت چن پتن قبهٔ خیمه را باوج ماه رسانید زیرا که معاندان نمک حرام خبر آمدن فوج انگریز را از همان راه نشان داده بودند اما جنریل مذکور از آنصوب رو تافته بخانخان هلی رسید و چون این خبر معروض حضور گردید بیاغار متوجه آن طرف گشته در سواد گلشن آباد سر راه خصم گرفته مستعد رزم و پیکار گردید و سپاه خصم نیز آماده جنگ شد؛

نظم

روا رو بر آمد ز راه نبرد ... هزاهز در آمد بمردان مرد
غبار زمین بر هوا راه بست ... عنان سلامت برون شد ز دست
جگر تاب شد نعره های بلند ... گلو گیر شد حلقه های کمند
چو از هر دو سو لشکر آراستند ... یلان سو بسو مردمی خواستند
سیاست در آمد بگردن زنی ... ز چشم جهان دور شد روشنی
ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک ... چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک
دو لشکر چو مور و ملخ تاختند ... نبردی جهان در جهان ساختند

اگرچه در آنروز سرداران دولتخواه که غاشیه اخلاص بر دوش داشتند و مردن در میدان جنگ بهتر از تحکم میر صادق مردود

می پنداشتند در جنگ قصوری نکردند و قریب بود که مقدمه رزم
همانروز فیصل شود مگر چون شهریار نامدار بر میر قمرالدین خان اعتماد کرده
او را بحمله کردن فرمان داد قضیه منعکس شد زیرا که چون آن
تیره باطن ضایع ساختن مردان کاری را در دل بدسگالش قرار
داده بود جوانان انتخابی فوج سلطان را همراه گرفته بر آتش
توپ خانه جنریل بهادر زده خود کناره کشید بهادران بیک
شلک بنادیق و اتواپ پریدند و بقیة السیف ازان
معرکه بدر رفتند سپاه انگریز فتحیاب شده قرین مسرت
گشت درین اثنا خبر رسید که از طرف بنبئی لشکر انگریز
بوفور سامان رسد بسرداری جنریل اسطوارط بصوب
دارالسلطنت می آید سلطان چند سردار را با سپاه جرار
بر روی خصم گذاشته خود با تمامی حشم بر سرش رسیده
فرمان محاربه در داد سید غفار که در شجاعت و دولتخواهی بی قرینه
بود از یکطرف حمله کرده با فوج غنیم درآویخت و از یکجانب
نواب حسین علی خان آتش کارزار را سر بفلک رسانید
و دیگر میر میران که در مدافعهٔ اعدا کوششهای بلیغ نموده
بضرب شمشیر و توپ و تفنگ آنها را آوارهٔ دشت
انهزام گردانیدند انگریزان تاب حمله نیاورده دست از
بعضی اموال و اسباب خود برداشته به جنگل درخزیدند سپاه

منصور تعاقب نموده بدفع آن جماعه مساعي جميله بظهور رسانيد
درين اثنا نواب محمد رضا خان از حضور رخصت حاصل ساخته
باسپاه خود چون هزبرژيان دست وبازوی شجاعت
برگشاد قريب بود که جمله سپاه اعدا پايمال حوادث شود
اما چون کارگزاران قضاوقدر در پی شکست اهل اسلام بودند
قضارا گلولهٔ تفنگي به نواب موصوف رسيده جيب وجودش را
از نقد جان خالي ساخت سلطان نعش آن شهيد را روانهٔ
دار السلطنت فرموده خود بدولت بر مدافعه غنيم همت برگماشت
درين اثنا جواسيس خبر رسانيدند که لشکر اعادي روی از
مقابله تافته بطرف کايکوت کوچيد آنحضرت بدار السلطنت
معاودت فرمود وجنريل هارس بغربي قلعه فرود آمد دروز
ديگر رساله هاى انگريز حمله کرده چند مورچالهاى قلب راکه سلطانيان
در ظاهر قلعه برپا کرده بودند بعد جنگ وتلف اکثر سپاه گرفتند
همان روز نواب حسين علي خان بشجاعت تمام خود را
برصف سپاه خصم زده شربت شهادت چشيد سپاه
انگريز بغربي قلعه مورچالي تيار کرده بشکست وريخت
حصار سعي موفور بعمل آورد سلطان والاشان چون ابتري کار از آن
فتنه که پيرامون دار السلطنت برخاسته بود مشاهده فرمود
حميت و پردلي شاهانه جايز نشمرد که دار السلطنت را

گذاشته دیگر جا نهضت فرماید یا طریق مصالحت پیماید بناچار راضي بقضای ایزدي گشته از باعث وفور غیرت خندق عمیق گرد محلسرا از باروت پر کرده آماده داشت که اگر خدا نخواسته قلعه بدست غنیم افتد آتش داده آنرا بپراند پس برج وباره دار السلطنت را بحراست اهل زمره گذاشته متوجه رزم گردید وقمر الدین خان قابو جو را بالشکر گران بتاراج رسد آوران لشکر انگریز وفوج کومکش نامزد کرده وفرمان داد تا شاهزادهٔ مهین سلطان فتح حیدر باتمامي عساکر باپورنیا میر میران وغیره در میدان کریگته آماده جنگ باشند چنانچه سواران سلطاني گاه گاه گرد لشکر انگریز میگشتند اما حکم محاربه از سرداران خود نیافته دست حسرت مي مالیدند فی الجمله لشکر بنبئي فرار سیده سواد بهادر پوره را معسکر خود ساخت چون غازیان اسلام را بجز افروختن آتش کارزار کاري دیگر نبود هر روز سلّح ودکهل بر سپاه خصم چون پروانه بر شمع میسوختند وبجهت دفع فتنه سعي مردانه بظهور میرسانیدند اما چون زمانه دل از تائید سلطانیان برداشته بود مصالح کار از دست شان رفته چنانچه سیّد غفار که در مهتاب باغ پای ثبات قایم کرده سد راه فوج انگریز بهادر بود بتجویز میر صادق ومعاندان حضور آن سپهدار دولت خواه را از آن مکان بقلعه طلبداشته دیگری را در آنجا گذاشتند پس انگریزان همان روز بیک حمله آنرا گرفته تگرگ وار بارش

گوالیل بر قلعه آغاز نهادند در آن حین سلطان موشیر بوسی را بحضور طلبیده فرمود که الحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود که صواب دید فدوي آنست که خود بدولت با جمعیت سواران خاص و خزانه و زنانه از قلعه برآمده بطرف سرا و چیتل درگ روانه شوند و سپاه را بدفع غنیم نامزد فرمایند یا فدوي را معه همراهیان بانگریزان سپارند تا پرخاش از میان برخیزد یا حراست قلعه بفدوي و شیرلالي حواله شود سلطان فرمود که اگر برای سلامت شما تمامي سلطنت ما تلف و تاراج شود راضي و خوشنود هستیم پس شهریار نامدار میر صادق بی ایمان را بحضور والا طلبداشته در باب تفویض قلعه داري بموشیر بوسي و موشیر لالي مشورت خواست او حسب مرکوز خاطر خود این چنین بیان نمود بر رای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم با کسی وفا نکرد حضرت یقین تصور فرمایند که همینکه قلعه بحراست ایشان واگذاشته شد به تسخیر انگریزان درآمد زیرا که هردو بپاس قومیّت یکدل و یکزبان هستند چون آن بدبخت بچنین کلمات آنحضرت را از راه صواب باز داشت آنحضرت نظر بر آسمان کرده آه سرد برکشیده فرمود که هرچه رضای حق جل و علی است بدان راضي هستیم حاصل کلام خبر شکستگی دیوار قلعه نیز کسی بسمع شریف نرسانید تا آنکه بیست

و هفتم ذیقعده از خارج فتور و قصور بعضی حرام خواران دولت بسمع مبارک رسیده فردای آنروز بامدادان سلطان والاشان نام چند کس از نمک حرامان بخط خاص بر کاغذی نوشته و پیچیده بدست میر معین الدین داده فرمود که امشب براین نوشته عمل باید نمود تا امور دولت منتظم گردد اما او غافل از شعبده بازي فلک ناسازگار سر دربار کاغذ واکرده مطالعه می نمود در اثنای مطالعه فراشی از فراشان سلطان که از نوشتخواند بهره داشت و درانجا حاضر بود بران کاغذ گوشه چشم منحوس خود انداخته دید که اوّل نام آن کاذب نمکحرام نوشته بود فی الفور این خبر باو رسانید که امشب شمارا کور خواهند کرد او باستماع این معني در حراست خود کوشیده وقت دو پهر محافظان جانب دیوار شکسته قلعه را ببهانهٔ تقسیم ماهیانه طلبداشته نزد مسجد اعلی جمع کرده جویای وقت بود که خسرو سلیمان شوکت بیست و هشتم ماه مذکور سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده کرده بیلداران را بمرمّت آن امر فرمود و سائبان زرنگار برای تشریف داشتن خود بر فصیل برافراشته مراجعت نموده در محل زنانه بحمام رفت چون اهل تنجیم و میر غلام حسین منجّم هم از روی حساب آنروز را منحوس دانسته عرض نمودند که تا دو پهر دو ساعت روز برذات آن حضرت گران تراست

لهذا مصلحت آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف فرما شوند و صدقه در راه خدا بدهند این معنی هم پسند رای والا نیامده اما به تهیهٔ سامان صدقه که رد بلای ارضی و سماوی ازان میتواند شد فرمان داد و پس ازانکه از حمام برآمده بود یک زنجیر فیل با جل سیاه و چند آثار در و گوهر و نقره و طلا در چهار گوشهٔ جل بسته بمستحقان بخشید و غریبان و مساکین و محتاج را جمع کرده روپیه و اشرفی معه پارچه ها تقسیم نموده سفرهٔ خاص طلبیده همین یک لقمه خورده بود و دیگر لقمه تا بدهان مبارک رسیده اما مقسوم نبود زیرا که در همان دم ناگاه فغان و واویلا بسمع شریف رسید که سید غفار دولتخواه جان نثار گردید پس دست از طعام برکشیده فرمود که ما هم عنقریب میرویم و انگاه براسپ سوار شده از راه دریچه بطرف علم مورچال متوجه گردید اما معاندان قابو جو بمجرد شهید شدن سید برحق از قلعه باشاره پرانیدن رومال های سفید سپاه انگریز را که بکنارهٔ جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کردند تا بوقت دو پهر و دو گهری روز سپاه انگریز با دیگر رساله ها از راه حصار شکسته پیش از آنکه سپاه منصور ببرج و بارهٔ آنطرف حصار مجتمع شده خبردار شوند صعود کرده بانگ سعی قلعه را تسخیر نمودند اهل حصار اگرچه در مقام دفع آنها بتردد در آمدند و به تیغ و تیر راه ها گرفتند اما از هر جانب چنان فتنه انگیخته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردید تا جمله سپر انداز شدند

مقارن اینحال آن بدبخت قابو جو همینکه سواري خاص
بطرف علم مور چال رونق افزا دید از عقب رسیده دریچه را
بند کرده راه معاودت بر سلطان دین پناه سد ود ساخته خود
به بهانه آوردن کمک اسپ سواره بیرون در تاخت وتا سیوم
دروازه گنجام رسیده بدربانان گفت که زود بعد رفتن من در را
بند سازید دران حال شخصی پیش آمده زبان طعن بر کشاد
وگفت ای ملعون بادشاه دین پناه را بمخالفان سپرده جان خود
بسلامت میبري سزای کردارت بکنار تومی نهم پس بیک
ضرب شمشیر اورا از اسپ بر زمین انداخت وبعد چهار روز
بر در قلعه نعش اورا بدون کفن دفن کردند وتا حال مردمان شهر
بوقت آمد و رفت عمدا برقبرش بول میکنند وتف مي اندازند
وکفشهای کهنه برقبرش انبار میسازند میر معین الدین زخمي شده
درخندق افتاده انتقال نمود وشیرخان میرآصف چنان گم گردید
که نشانش پیدا نشد چون سلطان دین پناه نیکو شاهده
کرد که فرصت جرأت از دست رفت وملازمین خود صریح
دغا کردند بردرآن دریچه رسیده هرچند درباب افتتاح آن بدربانان
امر فرمود اما کسی متوجه حال سلطان مظلوم نگشت وطرفه اینکه
میر ندیم قلعه دار خود با چند سپاه در پس آن دریچه استاده بود
امامطلق پاس نمک نکرد قصه کوتاه چون حمله آوران شیاکک

زنان متصل رسیدند آنحضرت با پردلي تمام بر آن جماعه حمله کرد و باوجود تنگي مقام چند کس را بضرب شمشیر کشته و زخمهای کاري بر روی خود برداشته جام شهادت نوش فرمود خرابي حال اسلامیان و تاراجي مال و ناموس ایشان ناگفته به امافرانسیسان بر در حرم سرای خاص جمع گردیده بر حمله آوران شیلک پرانیده دست از جنگ بر کشیدند پس مجموعه خزاین و اموال و اسباب شوکت و دولت خداداد که خارج از حیطه حد و شمار بوده بدست انگریزان افتاد تا سپاه انگریز که از افلاس جان باب بودند یکبارگي تونگر شدند و شاهزادگان معه محل زنانه و کریم شاه اسیر و دستگیر گشتند اما فتح حیدر میرلشکر باتمامي سپاه و فیل خانه و پایگاه و اسباب سلطنت و جاه در سواد گرمي گتة منزل گزیده بود باستماع اینواقعه جانکاه از آنجا کوچیده بطرف چندرای پتن شتافت پس سرداران انگریز بعد تجسس بسیار نعش مبارک سلطان شهید را در پالکي انداخته شب در توشکخانه داشته بامدادان تمامي شاهزادگان و خدمتگزاران و ندمارادید ار آخري نموده اجازت دفن دادند تادر لعل باغ اندرون مقبره منوره نواب مرحوم مدفون گردیده از کشمکش حرام خواران وارست آه آنهمه شان و توزک و خیل و حشم بیک گردش چرخ شعبده بازکسي ندانست که چه شد

نظم

کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ رسید | که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند
کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر | که بند حادثه بر دست و پای او نفگند

این چند بیت که مصراع اخیرش مخبر از تاریخ این واقعه است بطریق مرثیه منظوم گشت

مثنوی

ٹیپو سلطان شهید شد ناگاه | خون خود ریخت فی سبیل الله
بد ز ذیقعده بیست و ششم آن | که شده روز شنبه شرعیان
هفت ساعت ز صبح بگذشته | خون ز دیوار و در روان گشته
زیست پنجاه سال با اقبال | بادشاهی نموده هفده سال
داشت در دل همیشه عزم جهاد | گشته آخر شهید حسب مراد
آه تاراجی مکین و مکان | خون بگرئید ای زمین و زمان
شده خورشید و مه بدرد شریک | آسمان سرنگون زمین تاریک
چون غم او بحزد گل دیدم | سال ماتم ز درد پرسیدم
گفت ۴ تف ز نیم آه به تفت | نور اسلام و دین ز دنیا رفت

تاریخ دیگر این مصراع است ع حامی دین شه زمانه برفت

و تاریخ دیگر که میر غلام حسین منجّم گفته این است ؛

شاه ما چون بملک بر تر شد حاضر مجلس پیمبر شد
روح قدسي بعرش گفت که آه نسل حیدر شهید اکبر شد
مادهٔ تاریخ آه نسل حیدر شهید اکبر شد بعد یک هفته قمرالدین
خان که آنچنان روز از خدا میخواست بخوشي تمام بخدمت
جنریل حاضر شده سوال وجواب جاگیر خود که عبارت از گرم کنده
است نموده سند بحالي حاصل ساخته کوس شادماني زنان
بدان صوب شتافت وسلطان فتح حیدر هم بسخنان
حرب ونرم که او را بر تخت خواهند نشانید از زبان سپه سالار انگریز
و دیگر سرداران شنیده عزم پیکار از دل محو ساخت اگرچه
شجاعت کیشان کارگزار مثل ملک جهانخان که بعد شهادت
سلطان فردوس نشان از قید رهائي یافته بخدمت فتح حیدر
سلطان حاضر گشته بود و سید ناصر علي میر میران وغیره از آشتي انگریز
منع کردند و ترغیب بر جنگ نموده عرض کردند که سلطان فقط جان خود را
فداي رضاي حق ساخته است ولیکن تمامي ملک وقلاع مستحکم و بقاع
قلب در ضبط گماشتگان سرکار اند ولشکر با سامان حرب و پیکار موجود اگر
عزم ملک گیري ودم بهادري باقي است همین وقت است بجنگید
ما فدائي وار میکوشیم اما آن حیدر منش با آنهمه پردلي وشجاعت
ذاتي باغواي پورنیا زنار دار که در شکست آن دولت کمر جهد
بربسته بود و دیگر بدخواهان حضوري فریب خورده دل برضاي

ایشان نهاد والتماس هواخواهان یک قلم نامنظور ساخت و
دست از دولت وسلطنت بر داشته بملاقات جنریل
هارس بهادر رفت بعد ازان کارگزاران انگریز طفلی پنجساله
را از نسل راجگان میسور برای نام بر مسند میسور نشانده
ملک سی لک هون بدیوانی پورنیا زنار دار بر وبحال داشتند
وتمامی فرزندان وخیل خانه سلطان خلد آشیان رامعه کریم شاه برادر
سلطان مغفور ولواحق وتوابع ایشان بسمت رای دیلور
روانه کردند ومددخرج شایسته ازبرای یکیک شاهزاده مقرر
نمودند اسامی شاهزادگان والاتبار این است فتح حیدر سلطان
عبدالخالق سلطان محیّ الدین سلطان معزّالدین سلطان محمدیاسین
سلطان محمد سبحان سلطان شکرالله سلطان سرورالدین سلطان جامع الدین
سلطان منیرالدین سلطان محمد سلطان احمد سلطان ازان پس
جنریل موصوف بجمیع وجوه مطمئن خاطر شده تا چیتل درگ
رفته تمامی قلاع کوهی وبقاع بضبط خود آورده با کرنیل رید وجنریل
فلاند وغیره روانهٔ ولایت گردید وخطهٔ گتّی ورتن گیری ومرگسی
وهرپن هلی دانی گندی وپنوکنده ومرگ سراد غیره که درحصه
نواب نظام علی خان از ممالک سلطان شهید داده بودند درسنه
یکهزار ودوصد وپانزده ابجری بازبدولت انگریزی منتقل گشت؛
ولیکن ملک جهانخان بهادر که ازحضور سلطان فتح حیدر ناامید گردیده

بایک اسپ راهی شده بود در اندک مدت بحسن سعی وقوت بازوی خود ترقی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده مابین رود کشتنا وتنب بهدرا هنگامه آرا گردید و ببرجنگ وغیره نیز با او متفق شده بودند در کولاپور بیک حمله شیرانه سر کهوکاه مرهته و پرسرام ناظم مرچ ازتن جدا ساخت و در آخر با فوج انگریزی تا چندگاه بجنگ وجدال بسر برد ٭ اگرچه درین مدت فتوحات بسیار کرده وغنایم بیشمار بدست آورده ولیکن چون هیچ قلعه نداشت که پناهش باشد واز عهده جنگ انگریزان بدر آید بعد دو سال بسبب قصور افاغنه کرپه وکرنول در سواد کوتال بهنوا از دست سپاه انگریز بهادر شهید گردید وجز نامی بیادگار زمانه نگذاشت ومیر قمرالدین خان که از یافتن جاگیر پدر کلاه نخوت کج نهاده بود بمکافات اعمال گرفتار مرض جذام شده بحسرت و ناکامی جان داد و چند سردار سلطانی مثل بدرالزمان خان وغلام علی خان وعلی رضا خان و چند میر میران و سپهداران وغلام علی خان بخشی وغیره بپاداش تخریب ممالکت سلطان دین پرور مواجب شایسته از سرکار کمپنی انگریز بهادر می یابند هزار آفرین و تحسین برهمت شان باد در سنه یکهزار و دوصد و پانزده هجری فتح علی نامی ابن نواب کریم شاه بهادر خروج کرده بطرف ملک مرهته رفت ٭

ذکر اخلاق واطوار و دستورالعمل فرمانروائی سلطانِ دین خوش خرام چهار چمنِ جنت برین ؛

اخلاق و اطوار پسندیدهٔ آن زینت بخش سریر سلطنت اگرچه از بس اشتهار محتاج شرح و بیان نیست اما بر سبیل اجمال نگاشته می شود که سلطان مغفور از هر علم بهره وافی برداشته انشاپرداز درست سلیقه دانای عصر و فرزانه دهر بود و در معامله فهمی و تمشیت مهام بر هنمونی غیری محتاج نه سیر ستوده و اطوار پسندیده داشت جوهر شناس و قدردان اهل علم و هنر بود و در تربیت و پرورش اهل اسلام جهد بلیغ میفرمود از صبح تا دو پهر شب در دربار می نشست و بعد نماز صبح بقرآت قران شریف همیشه عادت داشت و همه اوقات باوضو و تسبیح در دست میماند و از سلخ ماه محرم الحرام تا سیزدهم بر مسند نمی نشست و طعام و آب بعد افطار یک وقت نوش میفرمود و هرگز با مور ملکی و خانگی متوجه نمیشد و بشب تلاوت میکرد و طعام لطیف ولباس نفیس بفقرا و مساکین می بخشید تمامی امرا و شاهزادگان هر دو وقت بر سفرهٔ خاص حاضر می شدند و درانزمان حکایات از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر

ادیان و حدیث شریف و شعر زبانی ارشاد می فرمود و از بعض ندما نقلهای شایسته ولایق استماع می فرمود اما هزل و مزاح را که کسر دین اسلام دران باشد در بزم آن شاه دین پناه مدخلی نبود بزبان فارسی سخن میفرمود و در هیچ امر سرف نبود از لباس رنگین احتراز می فرمود و بوقت سواری اسپ گاهی قبای ببری زر دوزی می پوشید و در آخر عهد خود دستار سبز بطور اهل عرب می بست و طرهٔ مرصع بر سر میگذاشت در نماز و روزه و دیگر مهمات دینی جهدی بلیغ داشت و همه اهل اسلام را درین امر اعلام میفرمود و ریش مبارک که زنخی بود کسرشان انکاشته میتراشید و در حیا سر آمد وقت بود چنانچه از ایام بلوغ تا وفات سوای شتالنگ و بند دست او بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم بدن پوشیده غسل میکرد در حدود بالاگهات که اکثر زنان هنود سر و سینه کشاده چون حیوان میگردیدند حکم فرمود که احدی از زنان بی قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بیحیائی از آنجا برخاست و در امر حق شناسی یگانه بود و در شجاعت و دلیری همسر نداشت و در اسپ تازی و نیزه بازی عدیلش نبود با اسپ و شمشیر کمال رغبت داشت و در هر باب اختراع نادر بعمل می آورد چنانچه توپهای نادر شیر دهان و تفنگ دو ضربه و سه ضربه و مقراض و چاقو و ساعت نما و قبله نما

وقطب نما و خنجرها و سپر بافته که تیر و تفنگ بر آن کارگر نشود بفرمان او ساخته می شد و شال و مخمل و بنات و کمخاب بافته لکها روپیه درین کارخانجات صرف می نمود اما پاس داری دین و شرع متین محمد صلوات الله علیه و آله بر جمیع امور مقدم داشتی و گاهی خلاف شرع کاری نکردی و از مروجات غیر مشروع خود هم محترز بود و تمامی ملازمان خود را از آن منع می فرمود و بر طریق سنت جماعت بود و حکم نامه ها در هر باب و هر کارخانه علحده علحده بچند قلم ترقیم ساخته بود اما هر کس را که از خدمت معزول میکرد باز او را بهمان خدمت منصوب میفرمود ازینجهت در سلطنتش خللی رو داد و بر پیشانی فرامین و پروانجات بدست خاص بسم الله تمام بطور طغرا نوشته زیر آن دستخط خاص این بود [طغرا] نبی مالک :

روایات نشان حیدری تصنیف میر حسین علی کرمانی با تمام رسید

سکهٔ ...... سلطان محمد

هو
السلطان
الوحید العادل میوم بهاری
سال دلو سنه ۴
جلوس

دین احمد
در جهان روشن
ز فتح حیدر است ضرب نگر
سال دلو سنه ۱۱۵۵
هجری

... حیدر علیخان بهادر

از تاریخ حمید خاني

ذکرعزیمت جناب مستطاب نواب معلی القاب لارڈ کارنوالس بهادر بجانب سربرنگپتن از راه خانخان هلي و صعوبت آنراه ؛

فوج ظفرموج از راه خانخان هلي بحرکت آمده از بام تا شام طي مسافت نموده بهرمقام که اندک آب بنظر می آمد مقام میکردند روز نهم در سواد هروتر بفاصله سه کروه از قلعه سریرنگپتن اقامت نموده در تجویز موضع یورش برمور چال مخالف تا دو روز متردد ماندند جاسوسان خبر آوردند که مقابل موکب انگریزي لشکر سلطاني عرابه چیده وقت فرصت بنظر میدارد و راهیکه ازان بسرعت میتوان رسید آنقدر پر از گل ولاو سنگریزه است که اگر سواري بران بگذرد اسپ و سوار هردو افتاده رخت و سلاح خود را ضایع سازد و پیاده را چه یارا که عبور نماید و با این همه صعوبت اگر فوج سرکار بحرکت آمده پراگنده شوند بیم است که از طرف مخالف جماعه سپاه ازین حرکت آگاه گشته از چار سو چپقلش نمایند درآنوقت لشکریان را نه قدرت ستیز نه یارای گریز خواهد ماند و راه دیگر اگرچه نسبت بدین راه آسان گذارتر است

اما از دامن کوه کمر گشته تا عقب لشکر مخالف راه پر فراز
و نشیب است اگر بقصد شبخون لشکر از آن راه بحرکت
آید بمقصد میتوان رسید از اطلاع این خبر نواب ممدوح
مسلک ثاني اختیار کرده بروز یکشنبه تاریخ پانزدهم ماه مئی
رقعه ها متضمن اراده شبخون بنام سرداران فوج انگریز نوشته
فرستاد و بوقت ده ساعت شب خود با صاحبان دیگر
براسپ سوار شده متوجه شبخون شدند و باوجود برق و باران
که دران شب بوقوع آمد نواب معلی القاب دران تاریکي
شب و باریکي راه باجنود و توپخانه و غیره بوقت دمیدن سفیده
صبح بر فوج مخالف رسیدند بعضی کسان که بتقضای حاجت
آمده بودند فوج انگریز را دیده خبر کردند مورچال نشینان فی الحال
رُوی عرابهٔ اتواپ بجانب گذرگاه لشکر ظفر پیکر گردانیده
توپ ها سر کردند نواب معلی القاب ازین معنی متوهم شده
به آهستگي تمام بسمت مورچال حمله کرده بوقت برآمدن
چهار گهري روز حکم بگوله اندازي فرمودد تا دو پهر دو گهري جنگ
توپ و تفنگ چنان گرم ماند که هزارها مردم از جانبین کشته
و زخمي گشتند اما صفوف فریقین چون سد روئین قایم مانده
باستعمال آلات حرب چنان سرگرم بودند که از خود خبر
نداشتند بمعاینهٔ این حال اسد علي خان بهادر سپهدار

نواب آصفجاه بهادر بوقت باقي ماندن شش گهري روز باسواران خود بر مورچال مخالف ريخت ازآنجاكه پياده را بمقابلهٔ سوار ياراي كارزار نمي باشد يكبار در جمعيت مخالف تفرقه راه يافت درين فرصت سپاهيان انگريز بتعاقب منهزمان پرداختند نوزده توپ كلان و چند نشان بدست بهادران لشكر ظفر پيكر افتاد هر چند پلتن هاي گوره و سپاهي بتعاقب گريختگان تا بديول كريگت كه بركنارهٔ رود كاويري واقع است پرداختند وليكن چون طغياني آب مانع عبور بود بناچار باز گرديدند تا سه روز آب دريا از طغيان باز نماند و جاي خاطرخواه هم براي تياري مورچال ميسّر نگشت و قحط غله در لشكر ظفر پيكر بدرجه كمال رسيد و هر گونه اشياي خوردني حكم عنقا گرفته و كاه دانه و آب نا ياب گشته انبوه جانوران هلاك گشتند و چون از جهت موسم بارش ياراي جنگ نبود جناب لارڈ صاحب تسخير قلعهٔ سريرنگپتن تا انقضاي آنموسم موقوف داشته بتاريخ نوزدهم ماه مي سنه ۱۷۹۱ عيسوي در موضع كنمبارڈي نزول فرمودند دران مقام بسبب ناتواني گاوان توپ كشي يازده ضرب توپ كلان را شكسته و گوله ها را بدريا انداخته و گردون هاي باروت را بآتش سوخته در صدد روانگي پيشتر بودند كه ڈاليهاي ميوه مرسله سيد علي رضا

معه خط بنام خدایگاني مستر چیري صاحب بهادر بمصاحبت چوبدار سرکار سلطاني رسید خدایگاني موصوف خط مزبور را ناخوانده بحضور لارد صاحب رفته عرض کردند که سلطان میوجات برای حضور فرستاده اند هر چه حکم شود بعمل آید نواب معلی القاب از اطلاع این معني فرمودند که دریافت نمایند در خط چه نوشته است چون خدایگاني بر لفافهٔ خط نگاه کردند خط بنام ایشان بود خواندند بدین مضمون که خداوند نعمت ماطیپو سلطان بهادر قدری میوه برای ارسال حضور حوالهٔ مخلص فرموده بودند چونکه آن مشفق فیمابین هردو سرکار واسطهٔ اتحاد اند به ارسال آن محرّک سلسلهٔ محبت و وداد گردید مترصّد اجابت است نواب ممدوح بدریافت مضمون خط فرمودکه شما جواب خط متضمن استعذار این معني بنوعیکه رنجش خاطر ما از آن معلوم نشود نوشته مسترد نمایید پس جناب خدایگاني جواب خط بدین مضمون نویسانیدند که خط آنمهربان معه میوه های مرسلهٔ سلطان جهت لارد صاحب رسیده مخلص بر طبق ایمای سامي آنرا بحضور گذرانیده مراتب مندرجهٔ محبت نامه معروض داشت از حضور ارشاد شد که چرا سلطان درین ماده باینجانب ننوشتند قبول هدیهٔ دوستان بذریعهٔ سفارش دیگران چه ضرور است زیاده والسلام حمّالان میوه را معه میوه رخصت نمودند و روز دوم از انجا کوچ کردند در اثنای راه فوج

مرهته نمودار شده دو سوار در لشکر ظفر پیکر آمده بحضور لارد صاحب حاضر شده از طرف سرداران خود عرض نمودند که امروز از تعب راه لطف ملاقات چنانکه باید متعذر می نماید فردا بخوبی ملاقات خواهد شد نواب معلی القاب اجابت این معنی نموده به نصب خیام اذن دادند و اکثر مردمان جهت آوردن غله در لشکر مرهته رفته برنج فی روپیه دو سیر و آرد گندم دو و نیم سیر و روغن زرد یک و نیم سیر خرید کرده آوردند و رنگ بشاشت بر چهره اهل لشکر بتازگی پدید آمد صباح آنروز متصل موتی تالاب با سرداران مرهته ملاقات شد و نهم ماه چون هر دو لشکر بالاتفاق کوچ کرده بناک منگل و از آنجا به اوترلی درگ نزول فرمودند و درانمقام این کنکاش باهم بعمل آمد که تا امتداد ایام برشگال انتزاع قلعجات کوه باشکوه که بقبضهٔ مخالف بوده مظهر و ماوای جماعهٔ مقاهیر شده سنگ راه آرندگان رسد و غله لشکر فیروزی اثر است موقوف باید نمود و در اوایل فصل بهار قصد سرینگپتن باید کرد چنانچه بررای صواب نمای جمیع سرداران عظیم الشان این کنکاش مقبول افتاد دوم ماه جولائی از آنجا کوچ کرده بموضع کرَی ماتهلی مقام کردند بوقت دوپهر خبر تسخیر قلعه کنچی کوته به سعی مجاهدان لشکر نواب آصفجاه بهادر رسید لشکر ظفر اثر بموضع چهتر وارد بود که قلعه دار

قلعه مذکور را بی جنگ گذاشته گریخت باستماع این خبر جناب
نواب معلی القاب کپطان اسکاتت واحد العین را بقلعه داری
آنجا مامور ساخته بموضع بنور نزول فرمودند بوقت دوپهر از لشکر
هری پندت تاتیا خبر فتح قلعه دهار وار رسید از آنجا کوچ نموده
متصل قلعهٔ ملهال درگ نزول فرموده محاصره بر آن قلعه انداختند روز
دویم قلعه دار آنجا قول گرفته قلعه مذکور را تسلیم نمود وضیافت
نواب معلی القاب بدیرهٔ تاتیا صاحب بهادر بعمل آمد بتاریخ
سی ام ماه آگستت بموضع اکرار نزول فرمودند و برای عشرهٔ
محرم تا نهم ماه سبطنبر در آنجا مقام ماند چون فرقه سپاه هندوستان
یاده گو و بی ادب اند علی الخصوص اوساط الناس که در عشرهٔ
محرم تبدیل هیئت و تغیر لباس نموده بطور فقیر آزاد صدا و ندای
فقیرانه در مجلس تعزیه میکنند و بعضی موی سر پریشان کرده
و خاکستر مالیده فحش گوئی را شعار خود ساخته در کوچه و بازار
می گردند و قبل از ایام عشرهٔ محرم جمیع فرقه سپاه مغلیه و مرهته را
یقین خاطر بود که قوم نصارا مخالف دین اند ازین معنی نام خورد
و بزرگ صاحبان انگریز را کسی بتعظیم بر زبان نمی آورد بلکه مسلمانان
ملک بنگاله که بسبب پاس نوکری صاحبان عالیشان را
خداوند نعمت و صاحب میگفتند مردمان آنملک بر سستی
دین و ایمان آنها خورده میگرفتند و غیر از لفظ کافر یا فرنگی اطلاق اسم

صاحب براین صاحبان کفر میدانستند بنابران درمیان خود عهد کرده بودند که در عشره محرم بلشکر فرنگي نباید رفت واگرکسی از ملازمان ومتعلقان نصارا که ظاهرا اهل اسلام وبباطن کافراند درلشکر اینطرف برای زیارت تعزیه خانه ها درآید اوراسیلي زده از مجالس تعزیه بیرون باید کرد شاید این خبر بسمع صاحبان انگریز رسیده یانه این را تحقیق گفتن نمی توانم مگر درنهم ماه محرم دررجمنت ترک سواران چند جاي مجالس تعزیه ترتیب یافته بود آنها برای گشت علم با حشر انبوه سینه زني کرده وده ها نواخته برآمدند نواب معلی القاب آنهارا روبروي خود طلبیده بپای ادب ایستاده سلام بر تعزیه ها کرده نذر گذرانیدند این خبر درلشکر مغلیه ومرهته مشتهر گردید یکیک دودو گروه تعزیه دار علم ها بدست گرفته وذهلها نواخته لعن وطعن کنان بنزدیک ڈیرهٔ نواب معلّی القاب آمدند نواب ممدوح آنهارا نیز بتعظیم تمام معرفت چیري صاحب بحضور طلبیده بصدق ارادت وصفاي دل بمعاینه شده ها ازجا برخاسته اداي تعظیم بخضوع تمام نموده فراخور رتبهٔ هرکدام درتهالي نقره روپیه ها نهاده بدست خود نذر گذرانیدند وبعد قبول نذر دوسه قدم پس پا شده آداب بجاآوردند چون این خبر درلشکر مرهته ومغلیه اشتهار یافت هرروز کم ازپنجاه گروه تعزیه دار بڈیرهٔ خاص نواب

معلی القاب نمی آمدند و جناب چیریصاحب استقبال آنها کرده بحضور می آوردند و نواب معلی القاب نیز بعادت معهوده از خیمه بر آمده سلام میکردند و نذر می گذرانیدند از ابتدای هفتم محرم که این سلوک از طرف نواب ممدوح با تعزیه داران لشکر مرهتة و مغاییه بعمل آمد البته قریب چهار صد روپیه در میان سه روز بهمه جهت خرچ شده باشد اما ذخیرهٔ نیکنامی آنقدر اندوختند که از زبان همان مردمان که این صاحبان را کافر می گفتند بیانگ بلند بر می آمد که این قوم نصارا از اهل اسلام بسیار افضل تراند من بعد کسی اطلاق کفر بنام صاحبان موصوف نکرد تا آنکه عشرهٔ محرم در گذشت و از آنجا کوچ کرده متصل قلعه نندی درگ عرف گردون شکوه ڈیره نمودند در شب سطور بهادران لشکر ظفر اثر که از سابق بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور اشتغال داشتند بالای کوه که تخمیناً سه کروه ارتفاع دارد بر آمده مفتوح نمودند مال بسیار و جواهر بی شمار از بتخانه نندی من قبیل زیور مرصع و سنگ الماس و چتر پر از جواهر گران بها منجمله مال کرور روپیه بتصرف سپاه انگریز در آمد و سوای آن از وقت یورش تا دم صبح آنقدر مال بغارت رفت که شمار آن در احاطهٔ تحریر گنجایش پذیر نیست هرگاه روز روشن شد منادی گردید که احدی متعرض حال و مال رعایا نشود و سید عثمان

قلعه دار و محمد برهان سرخیل و دیگر چند نفر پیاده و سوار را که گرفتار
شده بودند بلشکر فیروزي اثر رسانیدند نواب معلی القاب في اسامي یک
روپیه و بجهت مصارف اهل خدمات بهر واحد سه روپیه یومیه
مقرر فرموده در بنگلور فرستادند و خود بدولت از آنجا کوچ کرده بموضع
پودي گده واز ان پس بگنجور وناک منگل آمدند بیست و چهارم
ماه سپطنبر بموضع سارکي متصل بنگلور وارد بودند که خبر تسخیر قلعه
بسوراج درگ باهتمام امیر البحر کارنوالس بهادر برادر کوچک
جناب نواب گورنر جنریل بهادر رسید جناب نواب
ممدوح باستماع این خبر مسرور گردیدند اما از سوانح عجیب
و غریب قلعه مذکور که بسمع مسوّد اوراق در آمد تحریر آن
ناگزیر گشت پوشیده نماند که قلعه مذکور من مضافات ملک
کالیکوت بساحل دریای شور بآن عظمت و صلابت
واقع شده که دیده هیچ جهان دیده ندیده باشد بنای قلعه برفراز کوه
شامخ است و دریای شور از سه طرفش محیط گوئی بقدرت
الهي از وسط دریا سر برآورده بافرق فرقدان همسر گشته طولش
غرباً و شرقاً یکصد و چهل و چهار فرسخ و عرضش جنوباً و شمالاً
تخمیناً سي و پنج فرسخ خواهد بود هر چند کوه مذکور از سنگ لاخ
است اما اقسام زراعت و انواع فواکه بالای آن کوه پرشکوه
پیدا مي شود طرفه اینکه چشمه هاي آب خوشگوار بیرون قلعه

بسیار است لیکن درون قلعه آب شیرین بمشابه آبحیات از میان دو پاره سنگ منفجر گشته از بالای دوقد آدم فرو میریزد راجگان سلف که قبل از ظهور اسلام حکومت آنجا داشتند تمثال گوساله بر منفذ آب مذکور تعبیه کرده اند تا آب از دهن آن تمثال فرو ریزد و پائین آن حوضی از سنگ رخام ترتیب داده و ازروی تیمّن نام آنرا گاو مکهه نهاده اند القصه نواب معلی القاب پانزدهم دسنبر بمقابله قلعه ساونتی درگ نزول فرموده طرح جنگ انداخت و بیست و دوم بهادران انگریزان سد سکندري رامفتوح ساختند قلعه دار ان آنجا کشته شدند و بقیّة السیف اسیر آمدند درین اثنا خبر رسید که قلعه دار رام گره بمجرد رسیدن افواج قاهره امان طلبیده قلعه را با اموال واسباب تسلیم نمود و بیست و چهارم ماه سپطنبر خبر آمد که اویري درگ را کرنیل اشطون صاحب گرفتند ؛



ذکر تسخیر قلعه ماکري درگ ؛

چون خصوصیات این مقام از آغاز تا انجام بمشاهدهٔ مسوّد اوراق درآمده ارقام آن لازم گشت تفصیل این اجمال آنکه هرگاه فوج ظفر موج از فاصلهٔ نیم کروه جنگل بریده راهی به پهنائي یک و نیم گز تا نزدیک قلعه پیدا ساختند و باوجود پر ناهمواري و نشیب

و فراز که دران راه واقع گشته مدبّران اهل فرنگ باصول فن جرّثقیل که در رفع و نقل اثقال بکار می برند و استعمال آلات و ترکیب آن دران مقام دیدني داشت باکمال آساني توپها را ازان راه دشوار گذار بمنزل مقصود بردند و بمحاصرهٔ قلعه پرداختند ؛



ذکر بعض خصوصیات قلعه ماکري

این قلعه بدان رفعت و متانت برقلّه جبل واقع شده است که طایر خیال را قرنها باید تا بذروه فلک سایش بال پرواز تواند کشاد و غاریکه بپای دیوار آن حصار گردون اقتدار واقع است آن ژرفی و عمق دارد که فهم دانشمندان روزگار بپایمردي عقل تجربه کار بغور بسیار از تگ آن نشان تواند داد انبوهي جنگل و کثرت اشجار خار دار در حوالي آن بمرتبه که باد را مجال عبور ازان دشوار است هفت خوان رستم و اسفندیار نسبت به پیچ و تاب راه پر فراز و نشیبش آسان تر از صحن چمن و خیابان گلشن و دژ روئین ماژندران در برابر حصانت و متانت آن حصار کمتر از خانهٔ خاک بازي طفلان از غایت رفعت و شان آن مکان عجب نیست که بگاه نگاه کلاه ماه از سر گردون افتد القصّه چنان اعجوبه افزا مقام نه چشم فلک دیده و نه گوش روزگار شنیده دو کوه رفیع و منیع

محاذی هم بفاصله پنجاه گز از بسیط زمین برشده و بارتفاع پانصد گز به بلندی گرائیده سرهر دو کوه بهم پیوسته گویا از یک گریبان سر برآورده اند بین الجبلین غاری عمیق واقع شده چنانچه اهل حصار آبی را که در موسم برشکال از بالای کوه در آن غار میریزد بقدر احتیاج که در غیر موسم باران غار مذکور از آن لبریز تواند بود بالای کوه بسنگهای گران منفذ بسته میدارند تا وقت ضرورت هنگام حرب و پیکار بیشتر بکار می آید طرفه اینکه درین یورش ازینگونه تدبیر هیچ بعمل نیامده بعرصهٔ دوازده روز قلعه مذکور مفتوح شد و نواب معلی القاب شکر الهی بتقدیم رسانیده مژدهٔ افتتاح قلعه مذکور بمیر ابوالقاسم خان وهری پندت فرستادند درین اثنا خبر فتح قلعه اوتری درگ بسعی کرنیل اسطوارط بهادر رسیده برشادمانی خاطر عاطر افزود پنجم ماه فبروری سنه ۱۷۹۲ خبر تشریف آوری نواب سکندر جاه خلف نواب آصفجاه بهادر بکمک سپاه کنپنی معه مشیر الملک وغیره بجناب نواب معلی القاب رسید و بتقریب استقبال با مصاحبان خود و جمعیت ترک سواران رجمنت کرنیل فلیت بهادر معه جنرل منیدس بهادر تا دیول سومیسر که بمسافت یک و نیم کروه از دایرهٔ لشکر ظفر پیکر واقع است تشریف برده منتظر بودند که سواری نواب سکندر جاه رسید چنانچه هری پندت تاتیا

و نواب مشیر الملک بهادر که بر فیل سوار بودند نزدیک شامیانه فرود آمده با جناب نواب معلی القاب لارڈ کارنوالس بهادر معانقه کرده خیریت مزاج یکدیگر استفسار نمودند همدرین عرصه فیل نواب سکندر جاه بهادر نیز متّصل شامیانه آمد نواب موصوف پیش رفته بتعظیم از فیل فرود آورده خود بدولت و جنرل مید َس بهادر با نوابصاحب معانقه کرده درون شامیانه آورده ساعتی کلمه و کلام دوستانه نموده رخصت کردند وهري پند َت تاتیا و نواب مشیر الملک بهادر با جناب لارڈ صاحب گفتگوها کرده روانه گردیدند و لارڈ صاحب بهادر شادان و فرحان بدیرهٔ خود مراجعت فرموده داخل خیمه شدند و بیست و ششم ماه جنوري از موضع اکل کوتهه و پترهلي کوچ کرده بموضع هلههل درگ مقام کردند چنانچه تا آخر ماه جنوري در آنجا مقامات بود بروز سه شنبه سي ویکم ماه نواب سکندر جاه و نواب مشیر الملک وهري پند َت تاتیا وغیره بدیرهٔ لارڈ صاحب تشریف آورده بمجلس مشوره نشستند و بوقت شام رخصت شدند و دوم ماه فبروري در موضع کیرکوڈهو للی تهانه از طرف سرکار نشانیده متوجه سریرنگپتن گردیدند چنانچه روز یکشنبه پنجم فبروري بطرف مشرق کوه هرَدرَ که از آنجا تا قلعه سریرنگپتن دو کروه بود و تمام برج و دیوار آن حصار از دور جلوه میداد یکروز در آنجا متوقف گشته

ارادهٔ شب خون بر لشکر مخالف نمودند چنانچه ششم ماه فبروري
بوقت دوپهر پنجگهري جناب لارد صاحب بيرون خيمه بالای
کرسي جلوه فرمودند اول جنريل منيدس بهادر و کرنيل هارس
بهادر بالای اسپ همعنان به پيشگاه نواب معلی جاه رسيده
سرگوشي نموده جانب لشکر خود پاشنه کوب شتافتند
من بعد کرنيلان کاکريل صاحب وکپطان ڈمل صاحب سرگوشي
کرده رفتند بعد ازان يکيک دو دو سردار تا شام سرگوشي
کرده ميرفتند همان زمان جناب نواب ممدوح بچيري صاحب
حکم فرمودند که دو قطعه شقه يکی بنام هري پندت تانتيا دوم بنام
نواب اعظم الامرا متضمن اراده شبخون وعدم حرکت افواج
مذابيه و مرهته از مقام خود وتا وقتيکه احوال شبخون مفصل معلوم نشود
وروز روشن نگردد بطوريکه درجای خود قايم اند در لوازم پاسداري
وحفاظت بهير و بنگاه خود زياده تر مصروف باشند اينجانب
بعد شبخون بخدمت ايشان معروض خواهد داشت مطابق
آن بعمل خواهند آورد جناب موصوف سود اوراق را
طلبيده بارقام شقجات مذکور امر فرموده بندهٔ درگاه هردو رقعه نوشته
بديره لارد صاحب رفته بملاحظهٔ جناب خدايگاني گذرانيد جناب
ممدوح مزين بدستخط ساخته بالای ميز بنظر نواب معلی القاب
گذاشتند نواب موصوف آن هردو رقعه را بفدوي حواله فرموده

با خدایگانی چیزی ارشاد فرمودند جناب خدایگانی موصوف به بنده گفتند که جناب لارڈ صاحب بشما حکم میدهند که این هر دو رقعه را نزد خود نگاهدارد هرگاه آواز توپ اینطرف بشنود رقعه ها را بدست هرکاره ها روانه لشکر مرهتّه و مغلیه ساخته بسمت لشکر ظفر پیکر رهگرا شود بنده حسب الحکم حضور آن دو رقعه را حرز جان خود ساخت و جناب نواب ممدوح بجمیع رفقا و مصاحبان که هریکی پلنگ عرصه هیجا و نهنگ دریای وغا و بآئین رزم و قوانین بزم مهارت کلی دارند سوار شده روان شدند چون از دایرهٔ لشکر بیرون رفتند بایمای نواب معلی القاب موصوف لشکر سه گروه شده ایستادند نواب معلی القاب جنریل منیدتس بهادر را جهت مقابلت بمورچال مخالف جانب عیدگاه مامور ساخت و گروه ثانی را شریک خود داشته بسمت لعل باغ که مورچال خاص طیپو سلطان موصوف بود نامزد فرموده گروه ثالث را بسرکردگی کرنیل مکسول بهادر بسوی مورچال کریگتّه تعین نمود چنانچه آن هر سه سردار هریکی براه مقصد خود پویان گردیدند تا آنکه متصل چوربهره سواران شب گرد طلایه لشکر سلطان موصوف که بان در دست بسان شعله جواله بگرد لشکر خود می گردیدند رسیده متوجه پیشتر شدند سواران مذکور اول از طرف عیدگاه بان ها سر کردند و مقارن آن از طرف

لعل باغ هم دسته های بان برق جولان رو بآسمان بیحد و حساب
چون تیر شهاب الثهاب یافت و در لمحة البصر از جانب
کمر یگته نیز موشک دوانی و آتش افشانی پلیته بان سر بآسمان
کشید بی شایبه اغراق از مورچال عیدگاه تا دامن کمر یگته که از
یک و نیم کروه زیاده خواهد بود بمرتبه بان انداز یها نمودند که بعینه جلوه
آتشبازی شب برات بنظر آمد اما از لشکر سرکار جز راه
رفتن حرکت دیگر بظهور نیامده لاچار سواران باندار از کسب و کار
خود عاری و فراری گشته خبر یورش فوج انگریز باهل لشکر و مورچال
نشینان رسانیدند بمجرد استماع این خبر جمیع سرداران
لشکر مخالف که دران وقت بتقسیم زر تنخواه سپاه مشغول
بودند سراسیمه و ار برخاسته توپ انداز یها نمودند چنانچه از مورچال
عیدگاه لعل باغ تا دامن کوه کمر یگته از لمعات صاعقه اتواپ
و بوارق چقماق بنادیق شعله برجسته بسان خط کهکشان نمودار
و از ریزش گوله و بان و مهرهٔ تفنگ آنچنان عرصهٔ جنگ
بر لشکر ظفر پیکر تنگ شده که مجال تردد مردم نماند اما نواب
ممدوح از غایت تمکین اصلا چین بر جبین نیاورده متوجه انتزاع
مورچال مخالف گردیده حکم دادند که وقتیکه از فوج مخالف نرغه شود
یا مفرد سواری مانند شرار از آتش جسته قصد اینطرف نماید
بلا تامل قصد هلاک او باید کرد چنانچه بهمین تدبیر و تردد دریای

کاویری عبور نموده نزدیک بار سیکا کائی که آن درختی است
خاردار که در انبوهی جنگل آن هیچ قسم دواب نمیتواند گذشت
سلطان موصوف درحین تیاری مورچال بمزید احتیاط جهت
انسداد راه یورش برمورچال سطور در برابر ثبت مذکور
خندقی عمیق کنده آب دریا بریده دران رسانیده لبریز کرده بودند
و بمقابلهٔ آن مورچال قایم ساخته توپهابران چیده بنفس نفیس خود
مدبر مصالح جنگ شده نام آنرا سلطان بتیری قرار داده باستحکام
آن مستعدی بودند نواب معلی القاب از چند جا ثبت مذکور را
بریده بافوج ظفر موج از آن خارزار کثیر الاخطار واز سرغار بی پایان
و کنار گذشته حکم کرد که توپ ها سر کنند و شیلک بنادیق زنند حسب
الحکم سرداران لشکر بتوپ انداز یها پرداختند واز طرفین
نایرهٔ جدال و قتال بمرتبهٔ اشتعال یافت که تقریر آن در حیطهٔ
تحریر نمی گنجد چنانچه دران هنگام قیامت اثر بسیاری از سپاه
کشته و زخمی گشتند کپتان فوج که سرگرم محاربه بود یک ناگاه
از ضرب گولهٔ مورچال جان بحق تسلیم نمود چیری صاحب
بهادر بمعاینهٔ احوال کپتان بمقتضای تهور ذاتی کرچ کشیده بجایش
قایم گشتند تاوقتیکه سردار دیگر بجای کپتان متوفی قایم گردد و بکمال
جگرداری حسن انصرام نمودند و کرنیل مگسول بهادر نیز از جانب
کریگته مورچال مخالف را بتصرف خود آورده متصل شهر

گنجام رسید واز جانب عیدگاه نیز هزیمت نصیب مورچال
نشینان شد اما جنریل میندوس بهادر بعد تسخیر مورچال مذکور
راه گم کرده بتائید نواب معلی القاب نتوانست رسید
اگرچه از اجتماع افواج قاهره نواب معلی القاب را اراده دیگر بود
اما بعدم دستدادن اراده فی الجمله متغیر خاطر گشته باسپاه همراهی
خود زده زده مورچال لعل باغ گرفته قصد قلعه نمودند درین اثنا کرنیل
مگسول نیز شهر گنجام را مسخّر کرده بفوج همراهی نواب
موصوف پیوست وغنیمت بی شمار از شهر مذکور واز مورچال
لعل باغ هفتاد وپنج ضرب توپ کلان بدست لشکر ظفر پیکر
درآمد چنانچه آن هردو فوج ظفرموج باهم شده متوجه استیصال قلعه
گردیدند چون که منهزمان در قلعه پناه گرفته بودند بمجرد دمیدن سفیدهٔ
صبح حشرا نبوه مانند خطوط شعاعی آفتاب شمشیر کشیده بزمزمهٔ
اقتلوا الکفار والمشرکین حیث وجدتموهم همداستان گشته بدان
افراط وکثرت بر لشکر ظفرپیکر ریختند وکشت وخون آغاز
کردند که شرح نمیتوان کرد واز بالای قلعه سلطان خود مهتمم جنگ
توپ وتفنگ گردیده توپ اندازیها میکردند تا چیرگی
مقاهیر موجب تزلزل بنای پیش قدمی مبارزان تهور نشان
گردیده بحرکت منقلب چون راس وذنب بمورچال متصرفه
پیوستند نواب معلی القاب بالحاظ اینکه تمام شب سایر سپاه از تردد

راه وسته اید صدمات نبردگاه خسته وتباه شده اند حالا قوت مقابله فوج مخالف درآنها باقی نیست تضیع لشکریان صلاح حال ندیده یک پلتن گوره در مورچال لعل باغ گذاشته عطف عنان نموده عبور دریا کرده بفاصلهٔ یک کروه ڈیره کردند اسپنان کرنیل مگسول بهادر هم جنگ کنان تابدروازهٔ شهر گنجام رسیده جمعی سپاه بردر شهر پناه نگاهداشته باهمراهیان خود مراجعت کرده متصل دیول کریگته ڈیره ساخت هرچند فوج مخالف بحملات متواتر در اخراج پلتن مذکور واستخلاص مورچال لعل باغ کوشش نمود فایده نکرد و بجانب شهر پناه گنجام نیز هجوم عام نموده بانواع تدابیر جنگ آهنگ باز گرفتن شهر مذکور کردند موثر نیفتاد آخر الامر تادو پهر جنگ کرده معاودت بتقاعد نمودند پس سلطان عالیشان روز دیگر مکاتبه محبت آمیز وپیغام مصالحت بانگریز فرستاده خود باسرداران همراهی مشوره نموده که علی الصباح بالشکر جنریل ابرکرنبی بهادر وپرسرام بهادر جنگیده فکر رهائی ازین محاصره باید کرد چنانچه بهمین قول وقرار علی الصباح سایر سپاه بر فوج ظفر موج چیری صاحب بهادر وبهاؤ صاحب ریخته کوشش بحدی نمودند که شرح آن نمیتوان کرد چنانچه در حمله اول برفوج جنریل موصوف غالب آمده عساکر منصوره را از موضع فرودگاه برداشتند افواج قاهره از آنجا پس پاگشته اینطرف ناله که بفاصله یک ونیم

کرده از موضع مذکور است قیام گزیدند لیکن چون فوج مخالف
بمقتضای سوء تدبیر هیچ بندوبست آنمکان نکرده پارهٔ جمعیت
سوار و پیاده گذاشته وقت شام داخل قلعه شدند بعد معاودت
آنجماعه تیره اختر جماعه سپاه انجم اشتباه متصل موضع مذکور رسیده
عند الغفلت بران خون گرفته‌ها که بحراست آنجا مامور بودند چنان
شیلک‌ها زدند که اکثری زخمی گشته در میدان افتاده ماندند و بعضی
بسمت قلعه گریختند و فوج ظفرموج دران موضع قایم گشته
آنچنان باستحکام آن پرداختند که صباح آن هرچند فوج سلطان
موصوف جد و جهد نمود کارگر نشد و نواب معلی القاب
جواب خط بعنوان خواهش دوستی نوشته بعد دو روز روانه
فرمود در اثنای این حال تا سه روز فوج مخالف بالشکر چیری
صاحب جنگیده قلعه بند گردیدند و از طرف لعل باغ جنود ظفر ورود
به تیاری مورچال درختان سرو و شمشاد را بریده از شاخ و برگ
تنه درختان مذکور پشتاره‌ها بسته برای چیدن اتواپ
مرحله‌ها ترتیب داده سه ضرب توپ کلان بالای آن پشتاره
نشانیده علی الصباح جانب قلعه سر کردند چنانچه یک گوله آن
در محل سرای ٹیپو سلطان موصوف و دوم در صحن مسجد و سیوم
بالای پشته نشان که در آنجا خود بدولت سلطان ایستاده
بودند افتاد پس آن شب سلطان موصوف چه صلاح اندیشید

متنفّسی بران کنگاش اطلاع نیافت چون شب بپایان رسید
خطی بنام هري پندت تاتیاو بنام نواب معلی القاب در جواب
مفاوضه مهر معاوضه متضمن برفرستادن معتمدان جهت دوستي
دايمی نوشته بدست سردار هرکاره باشکرهري پندت تاتیافرستاد
هرکاره مذکور درلشکرتاتیا بهادر رفت وگزارش پیغامها نموده از آنجا
معاودت کرده جمیع مراتب مخفي بعرض سلطان موصوف رسانید
همان زمان سلطان خطوط بنام نواب شیرالملک وهري پندت
تاتیا متضمن استدعای صلح دايمي فیمابین سلطان و هرسه سردار
ارقام نموده روانه فرمود. بمجرد رسید خط مذکور هري پندت تاتیا
بهادر بشب در ڈیرهٔ نواب شیرالملک بهادر تشریف
برده بمشورت یکدیگر بنای مصالحه بعنوانیکه پسندیده خاطر
گورنرجنریل بهادر تواند بود نهاده علی الصباح میر عالم بهادر و بجاجي
پندت را بنابر استمزاج این معني بدیرهٔ نواب گورنر بهادر
فرستادند چنانچه چیري صاحب بهادر قایم جنگ قیام واستحکام
پیغام سلطان چنان بمعرض بیان در آورده که مزاج نواب
معلی القاب راجز باقبال آن هیچ عذر درمیان نماند مگر دربارهٔ
تلافی اخراجات سرکار کمپنی درین مهم اسراف طلب
بطریق کنایت از زبان مبارک چیزی ارشاد فرمودند از اطلاع
این معني آن هردو معتمدان پرتدبیر سلسلهٔ تقریررا برسبیل دلپذیر

تحریک داده ادا ساختن مبالغی از زر در عوض خسارت
و نقصان سرکارات متشارکه بر ذمت سلطان واجب
و لازم گردانیدند که هم موجب خشنودي سلطان موصوف
و هم باعث کفایت هر سه سرکار گردید چنانچه نواب
معلی القاب باستماع مفصل مراتب و بدریافت مضامین
خط سلطان موصوف در قبول صلح فلاح شمرده بآمدن
معتمدان سلطان اجازت دادند چنانچه معتمدان سلطان
موصوف تشریف آورده در مقام عیدگاه قیام گرفتند نواب
معلی القاب برای دریافت مرکوزات سلطان از پیغام
معتمدان مذکور چنین مقرر فرمودند که از طرف هر سه سرکارات
نیز معتمدان رفته پیغام آنها شنیده عرض نمایند چنانچه از طرف
سرکار کمپني سوال و جواب اینمعني مفوض بوکالت میرخان
کنبو دلاور جنگ بهادر گردید و بتاریخ چهاردهم فبروري معتمدان
دیگر سرکارات متشارکه نیز حاضر آمده بطلب وکلای سلطان
موصوف هرکاره ها فرستادند معتمدان سلطان موصوف بدیرهٔ
دلاور جنگ بهادر تشریف بردند و میر عالم بهادر و دلاور جنگ
و بجاجي پندت تا صحن جلوخانه باستقبال رفته معتمدان مذکور را
دست گرفته درون خیمه آورده باهمه عز و امتیاز نشانیدند از
جمله معتمدانِ سلطان سید غلام علي خان بهادر مرد عمده و عالي خاندان

بود چنانچه سابق ازین مشار الیه از طرف ٹیپو سلطان
بسفارت سلطان روم رفته در اثنای راه بالای جهاز
از مرض تشنج لنگ شده متعذر التحرکت گردیده ولیکن
بذو فنوني و چالاکي خود چوکي از طلا ساخته بران نشسته تا پایۀ
سریر گردون مصیر رفته ادراک سعادت ملازمت
نموده از تقریر و تمهید شایسته باند نامي سلطان بموقف
عرض باریافتگان حضور رسانیده منشور کرامت نشور
بنام سلطان موصوف آورده ازین معني قدر و منزلت
خان مشار الیه نسبت بدیگر امرا پیش سلطان موصوف
بسیار افزوده معتمد علیه سلطان گشته بود درین هنگام برای
بندوبست صلح سلطان او را شایسته این امر جلیل القدر
دانسته خطیب علي رضا را که او هم در هر گونه معاملات علي الخصوص
در امر سفارت مهارت کلي داشت باتفاق خان موصوف
نامزد بوکالت خود ساخته فرستاده چنانچه خان مذکور بهمان
عذر لنگ بالای چوکي مسطور نشسته نزدیک مسند
دلاور جنگ آمده تواضع تکیه گرفته پا دراز کرده نشست و از
هر دری سخن در پیوست حاضران مجلس بر سخن طرازي و زبان
آوري مشار الیه حیران ماندند بعد گفتگوی بسیار مقدمه صلح
بواگذاشت ملک سه کرور روپیه از ممالک محروسه

سلطان و اداي نقد سه کرور روپيه در وجه اخراجات افواج متعينهٔ
سرکارات متشارکه بعد رد و بدل بسيار فيمابين وکلاي چهار
سرکار تقرر يافت و شرط کرده شد که تمامي اسيران طرفين که از آغاز
اين يساق گرفته شده و آنانکه از عهد نواب حيدر علي خان بهادر
مرحوم مقيد اند رهائي يابند و منجمله زر مصالحه نصف سر دست
و نصف موافق ميعاد مودا گردد و تا مداخلت بر ممالک مقسومه
و اداي باقي زر صلح بموجب اقساط دو شاهزاده سلطان والاشان
در لشکر سرکار کمپني از بهر مزيد توثيق عهد تشريف داشته باشند
بهمين قول و قرار بناي صلح استوار نموده آن هر دو معتمدان صلحنامهٔ
مجمل شرايط عهد و پيمان نوشته پيش سلطان ذيشان
رفتند تا اين همه مراتب را ذهن نشين سلطان موصوف
ساخته فرد امعه کاغذ محالات مذکور حاضر شده تقسيم ملک علی السويه
کرده شود و نصف زر مصالحه نيز تا انفصال حصهٔ ملک بعرصهٔ
سه چهار روز رسانيده و بتياري عهد نامه مفصل پرداخته هرگاه از طرفين
عهد نامجات بمهر و دستخط رسيده بيکديگر داده خواهد شد
دو شاهزادهٔ والاتبار نيز در لشکر سرکار تشريف خواهند آورد
بعد رفتن آن هر دو معتمدان دلاور جنگ بهادر بحضور نواب
معلی القاب آمده مشروحاً احوال جواب و سوال ظاهر ساخته بديرهٔ
خود رفت روز دوم پگاه نواب معلی القاب مسطر چيري صاحب بهادر

را نیز حکم کردند که معه منشي در مجلس عقد مصالحه حاضر بوده بمواجهه وکلای طرف ثاني عهد و پیمان دوستي را قلم بند نمایند چنانچه خدایگاني موصوف بنده را بحضور طلبیده ارشاد فرمودند که من بدیرهٔ دلاور جنگ خواهم رفت شما نیز بیائید بنده بدیرهٔ دلاورجنگ بهادر رفته بتحریر تفصیل کاغذات ملکي و حصه واري آن بقید جمع بندي مواضع متعلقه هر حصه پرداخت چنانچه وکلای سلطان تقسیم حصه هر سرکار بموجب سررشته دفاتر علی السویه نموده مسوده تیار ساخته معرفت خدایگاني بحضور گورنر جنریل گذرانیدند بعد ملاحظه بمهر و دستخط رسیده بیست و چهارم ماه فبروري درباب موقوفي جنگ حکم کردند بیست و ششم فبروري معتمدان مذکور موافق قول قرار مندرجهٔ عهدنامه شاهزاده عبدالخالق و معزالدین را باجمعیت پیاده و سوار وغیره بسواري فیلان کوه تمثال خوش منظر که عماریهاي طلا و جلهای کارچوبی بران بسته بود از قلعه برآورده به تجمل تمام مي آوردند باستماع خبر آمد آمد شاهزادگان والاتبار نواب معلی القاب سترچیریصاحب بهادر و دلاور جنگ را برای استقبال تاکنار رود فرستاده خود بدولت از پیشگاه خیمه گردون فرستادند و دو رسته پلتن گوره استاده کرده و درون خیمه فرش چاندني گسترده بالای آن کرسیهای زرین نهاده منتظر بودند درانوقت جنریل میندس بهادر بدیرهٔ نواب

ممدوح تشریف آورده چه سخنها گفت که هیچکس دریافت
کردن نتوانست اما جنریل مذکور اندکی خشم گین برآمده
لب لرزان بدتیره خود رفته پستول برآورده برشکم خود زد چنانچه
گلوله آن از پهلوی چپ پوست غراشیده گذشت و بیهوش
افتاد نواب معلی القاب باستماع احوال جهالت جنریل
مذکور متغیر خاطر گشته برای ظاهر داری ڈاکتر ایت وکپتن مارتن
صاحب را طوعاً وکرهاً جهت خبرگیری موی الیه فرستاده خود
منتظر تشریف آوری شاهزادگان موصوف ماندند چون سواری
شاهزادگان رود را عبور نمود دلاور جنگ و چیری صاحب همرکاب
شده تا پیشگاه خیمهٔ فلک سا رسانیدند بمجرد رسیدن
سواری شاهزادگان موصوف جمعیت سپاه سطور بقواعد
سلامی بندوقها برزمین زده بسرعت تمام شلکها نمودند
چنانچه از دیدن این حال شهزادگان موصوف را که خورد سال
بودند خوف و هراس بخاطر جا گرفت میر علی رضا خان بهادر وکیل
که در خواصی نشسته بود به سلیت پرداخته متصل خیمه آورده فیلان
را نشانید نواب معلی القاب پیش قدمی کرده دست هردو
شهزاده گرفته از فیل فرود آورده درون خیمه برده به یمین و یسار
خود برکرسی نشانیده بالطف و شفقت تمام استفسار
خیریت مزاج نمودند و سید غلام علی خان بهادر و علی رضا خان بهادر

از طرف سلطان عرض کردند که با صغای مروت و شفقت
سامي این دو فرزند گرامي را برای تربیت بخدمت سپرده ایم
براحوال ایشان زیاده از پدر عالیقدر توجهات بزرگانه
مبذول باید داشت این سخن گفته علي رضا برخاسته دست
هر دو شاهزاده گرفته بدست نواب ممدوح سپرد نمود
نواب معلی القاب دست آنهارا بر سینه خود نهاده فرمودند
که حق تعالی ایشان را برخوردار گرداناد من زیاده از طفلان
خود عزیز بالکه بعزت مافوق رتبهٔ بزرگان تصور میدارم تا وسع
امکان بخدمتگزاري و مزاج داري این شاهزادگان قصور نخواهم کرد
شما از طرف من این سخن بسلطان برنگارید ساعتی این
گفتگو کرده تواضع عطر و پان نموده رخصت ارزانی داشتند
وقت برخاست شاهزادگان موصوف بیست و یکضرب توپ
سلامي سر شد بعد ازان شاهزادگان ممدوح بدیرهٔ که متصل ڈیره
دلاور جنگ بهادر نصب شده بود بفرخي و فرخندگي داخل شدند
صباح آنروز نواب معلی القاب برای بازدید بدیرهٔ شهزادگان
تشریف بردند میر عالم بهادر و سماجي پندت هم عقب
آنجناب در آنجا حاضر شدند و تا دو پهر مجلس ماند بعد از آن
لارڈ صاحب بدیرهٔ خود تشریف آورده وقت برخاست
آنجناب توپهای خوشي بالای قلعهٔ سریرنگپتن سر شد روز دیگر

نواب شیر الملک بخدمت شاهزادگان حاضر شده بتقریب
ملاقات نواب سکندر جاه بهادر آنهارا بدیرهٔ نواب موصوف
برده ملاقات کنانیدند چنانچه نواب سکندر جاه بهادر استقبال
نموده بتعظیم تمام معانقه کرده برفراز مسند خود نشانیده بانواع
تلطف و دلداري سخنها گفته وقت رخصت خوانهای جواهر
وخلعت هفده پارچه معه سپر وشمشیر واسپ وفیل وعماري
طلا برای هردو شاهزادگان وخلعت شش پارچه معه جیغه و سرپیچ
ومالای مروارید وغیره بهردو معتمدان تواضع کرده رخصت نمودند
نواب شیرالملک بهادر ایشان را بدیرهٔ خود برده خوانهای
خلعت و جواهر و اسپ و فیل از طرف خود نذر گذرانیده
رخصت ساخت شهزادگان موصوف وقت معاودت
بدیرهٔ تاتیا صاحب تشریف برده ساعتي درانجا نشسته
خلعت گران و جواهراز تاتیا صاحب نذر گرفته داخل خیمه شدند
هنوز عهدنامه از طرف سلطان بمهرودستخط رسیده داخل
سرکارات متشارکه نشده بود که درباب تعیین تعلقات
سرحدی هرسه سرکار با اهلکاران سرکار سلطانی معارضه
درمیان آمد سلطان موصوف ازین معنی متغیر خاطر گشته
باوصف اینکه شهزادگان موصوف را بطوع رغبت
خود بشروط مندرجه عهدنامه مجملي درذیل عطوفت سرکار کمپني

بمحافظت جناب نواب لارڈ صاحب بهادر سپرده بود از راه
خشونت سررشتهٔ دوستي را برهم زده بقصد شبخون بر فوج
سرکار نامدار جمعیت جرار تعین ساخت ازآنجا که سواران
مذکور از عقب کوه هردوار راه دراز طي کرده بر پشت افواج سرکار
ارادهٔ شبخون کردند بسبب بعد مسافت حسب الاراده بمقصد
نرسیده بوقت دمیدن سفیده صبح که اهل لشکر بمد نظر صلح
واطمینان خاطر از آمدن شهزادگان درقابوی انگریز بهادر از لوازمه
پاسداري بیخبر بودند یکبارگي بر توپخانه سرکار ریخته زد و برد آغاز نمودند
از صدای سم سمندان سردار متعینه توپخانه بیدار شده بسرعت
تمام چند ضرب توپ که از سابق پرکرده داشته بود بر سواران
مذکور زد چنانچه قریب بیست نفر سوار معه اسپ بکار آمدند
بمعاینه این حال سواران مسطور عطف عنان نموده گریختند
نواب معلی القاب ازین معني متعجب گشته پلتن هاي گوره
سپاهي براي آوردن خیمه شهزادگان موصوف در قلب لشکر
خود تعین ساختند و بسرداران پلتن حکم کردند که شهزادگان را
در پالکي ها نشانیده باحتیاط تمام آورده نگاهدارند سرداران مسطور
حسب الحکم حضور معه پلتن متصل ڈیره شهزادگان موصوف
رفته محاصره کرده شهزادگان را در پالکي نشانیده بحفظ و حراست
تمام با لشکر آورده بمقام قلب لشکر ظفر پیکر داخل خیمه و چوکي و پهره

جای ایشان مقرر ساختند و در باب یاری مورچال حکم فرمودند
چند روز این خرخشه در میان ماند آخر باصلاح هری پندت تاتیا بهادر
رفع خلش از جانبین بعمل آمده بتاریخ نوزدهم ماه مارچ عهد نامه بمهر
دستخط سلطان موصوف نزد شهزادگان رسید چنانچه شهزادگان
موصوف بدیره نواب معلی القاب تشریف آورده بانواع
معذرت عهد نامه مذکور گذرانیدند نواب معلی القاب از پا
برخاسته عهدنامه را از دست سلطان عبدالخالق شاهزادهٔ کلان گرفته
سلام کرده حکم بسرکردن توپهای سلامی دادند بعد از آن شهزادگان
رخصت شده بدیره خود تشریف فرما گردیدند همانروز بوقت
دو پاس دو گهری بطریق ضیافت نواب معلی القاب
خوانهای الوان اطعمه خاصه مرسله سلطان والاشان بمصاحبت محمد علي چوبدار
رسید نواب معلی القاب بخوشدلي تمام ضیافت قبول نموده چوبدار
مذکور را دو شاله انعام و دو صد روپیه نقد مرحمت فرموده تقسیم طعام
بسرداران فوج نموده مابقی بمطبخ خاص فرستادند که در وقت طعام بالای
میز حضور در چینند و تا نصف شب چوبدار مذکور بدیرهٔ مسود
اوراق بود پس از آن عهد نامه سرکار کمپني بمهر و دستخط خود
مزین ساخته نواب معلی القاب اول بدیرهٔ دلاور جنگ
بهادر رونق افزا شده ساعتی در آنجا نشسته میر عالم بهادر و بجاجي
پندت را پیشتر بدیرهٔ شهزادگان مذکور جهت اطلاع خبر

تشریف آوری خود فرستاده بعد لمحه پیاده پا بدیرهٔ شهزادگان
تشریف بردند شهزادگان والاتبار باستقبال آمده نواب
موصوف را درون خیمه برده بگفت و شنود دل آویز
در تمشیت مبانی اتحاد پرداختند بندهٔ درگاه نیز عهدنامهٔ مذکور را
بدست گرفته حاضر بود که نواب معلی القاب عهدنامه مذکور
از دست بنده گرفته بدست سلطان عبدالخالق شهزاده کلان
داده تهنیت ها گفته باکمال خوشدلی باهم نشستند درین اثنا
توپ های سلامی بابت مژدهٔ تشریف آوری آنجناب
ودادن عهدنامه مذکور بدست شهزادگان موصوف از بالای
قلعهٔ سریرنگپتن سرشد باستماع آواز توپ جناب معلی القاب
گوش بر آواز بودند که سید غلام علی خان بهادر عرض کرد که این
توپ خوشی بابت تشریف آوری آنجناب بالای
قلعه سر میشود از اطلاع این معنی نواب موصوف دست
بسر نهاده سلام کردند وبخوشی دل از آنجا برخاسته باشهزاده ها
معانقه نموده بدیرهٔ خود تشریف آوردند واز همان روز یقین خاطر
همکنان شده که فضال حقیقی بر احوال خلایق رحم کرد وصورت
نجات ازین مخمصهٔ شبانروزی رو نمود بیست وششم ماه مارچ
سنه ۱۷۹۲ احب قرار زر مصالحه چند شتر بار از طرف
سلطان در رهسم سرکار داخل شد چونکه اقسام هون وکاس وفانم و چکری

وغیره از جنس طلا ونقره سکوک بیشتر ناقص عیار است وسوای
ملک سرینگپتن واطراف آن رواج ندارد بنابران صرافان
اردوي ظفرقرین از شناخت آن عاجز آمده عرض نمودند که در گرفتن
این قسم زرها خسارت کلي بسرکار عاید خواهد گشت مگر
اشرفیهای حیدري وکاس وفلم وروپیه که مضروب بنام حیدر است
طلای بیغش ونقرهٔ کامل عیار دارد ودر وزن هم از هون وروپیه
وفلم وکاس مروجهٔ ملک چیناپتن وحیدرآباد وپونه وغیره چند ماشه
وچند جو زیاده است گرفتن آن بنرخ بازار که في هون چهار
ونیم روپیه سکه مقرر است مضایقه ندارد وسکه های کمعیار را
گداخته هرقدر طلای بیغش ونقرهٔ خالص از آن حاصل آید آنرا
حساب باید نمود نواب معلی القاب این معنی را پسند
فرموده بمعتمدان سلطان بشرح این مراتب را گفته فرستادند
معتمدان مذکور اقرار نمودند که فرد کیفیت این معني معه نمونهٔ طلا
ونقره که بعد گداختن وصاف نمودن چقدر کمي ونقصان در اوزان
هرقسم از سکوک بعمل آمده پیش سلطان والا فرستاده
جواب طلبیده رفع خرخشه خواهیم کرد چنانچه در عرصهٔ یک هفته
بموجب تجویز صرافان سرکار از طرفین رفع مناقشه گردیده عوض
خسارت ونقصان دیگر چند شتر بار زر خالص بخزانه سرکار رسید
ورسید آن بمهر ودستخط جناب نواب معلی القاب

بحضور سلطان والاشان مرسل گشت و از طرف سرکارات متشارکه نیز رسید زرهای مصالحه بمهر و دستخط رسیده داخل سررشته گردید فردای آن روز مراجعت لشکر ظفر پیکر از آنمقام مقرر گشته سلطان بمقتضای دوستی و تزاید یک جهتی بطریق ضیافت نواب معلی القاب پانصد و پنجاه دیگ کلان از الوان طعام و هشت صد و نود دیگچه پر از قلیه و قورمه و دو پیازه و غیره و هفت صد خوان شیرینی و لوزینه و سنبوسه و غیره بران اضافه کرده چنگیرهای گل همراه داده قطعه محبت نامه متضمن این معنی که از راه دوستی و اتحاد ما حضر مختصر مرسل است بذایقه آن ممنون باید ساخت معرفت محمد علی چوبدار و غلام قادر خانسامان بحضور نواب نامدار فرستادند نواب ممدوح بمعاینه ضیافت خسروانی بفرط مسرت و شادمانی آنرا ذایقه فرموده چهار صد روپیه نقد و دو جفت شال و جواب خط بهر دو رسول داده رخصت نمودند و آنگاه نواب معلی القاب معه شاهزادگان از موضع هردر باهزاران میمنت و سرور دو گروه اینطرف کوه مذکور مقام نمودند در آنمقام اسیران قوم انگریز که سابق در جنگ نواب حیدر علی خان بهادر و حالا در جنگ ستی منگل و غیره گرفتار شده بودند بحالت تباه در پیشگاه کیوان بارگاه نواب ممدوح رسیدند احوال آنها ناگفته به همین چرم و استخوان

و رمقی از جان باقی بود چون از آنها پرسیده شد که سلطان باشما
چه معامله داشت گفتند که مارا پا بزنجیر کرده بکار گل داشته بودند
بعد ازان نواب معلی القاب بجهت استخلاص اسیران
جانب سلطان که در قلعهٔ بنگلور وظیفه بمقدار حوصله خود از سرکار
یافته بآرام تمام بودند چتهی بنام کرنیل متعینه قلعهٔ مذکور نوشت
چنانچه حسب الحکم نواب معلی القاب خلاصی یافته روانهٔ
سریرنگپتن شدند پس ازان درباب واپس دادن قلعهٔ
بنگلور ونندی درگ و ماکری وغیره قلعجات متعلقهٔ سریرنگپتن
پروانجات بنام سرداران متعینهٔ قلعجات مذکور بدین مضمون
نوشته فرستادند که جمله اسباب جنگ که درحین انتزاع قلعه از
قبضهٔ قلعه داران سرکار سلطان ذیشان درون قلعه یافته اند وبعدازان
نظر باستداد عرصهٔ جنگ هرقدر سامان جنگی واذوقه وغیره که از تردد
خود درون قلعه ذخیره کرده باشند همگی آنرا تعلیقه نموده منتظر
ورود جنود عساکر منصوره باشند تا در خالی کرده دادن قلعه بدست
اهلکاران سرکار سلطان هنگام مرور مواکب منصوره بنواحی
قلعجات مذکور بهیچ نوع حالت منتظره باقی نماند. بمجرد رسیدن
افواج بحرامواج سرداران متعینه سرکار فرد تعلیقه معه کلید
قلعه سپرد اهلکاران سلطان نموده باجمعیت خود ازآنجا برخاسته
داخل لشکر ظفر پیکر شدند وبهمین مضمون پروانجات انگریزی

بنام عاملان متعینه حضور درباب گذاشت دیهات
متعلقهٔ سلطان بمهر و دستخط نواب معلی القاب مزین
گردیده حواله سید غلام علي خان وغیره معتمدان سلطان شد
پس از آنجا کوچ در کوچ در نواحي قلعهٔ ماکري منزل نمودند
سردار متعینه قلعهٔ ماکري درحین مرور موکب منصور در نواحي
قلعهٔ مذکور باجمعیت خود شرف ملازمت حاصل کرد و رسید
قلعه معه تفصیل اجناس که از اهلکاران سلطان موصوف
گرفته بود بحضور گذرانید همچنین قلعه دار هسور نیز ذخیرهٔ غله وغیره
اجناس را معه کلید قلعه حوالهٔ اهلکاران سلطاني نموده رسید گرفته
بلشکر ظفر پیکر ملحق گشت از آنجا درعرصهٔ چند روز بموضع کونکل
نزول اجلال فرموده پنجم ماه اپریل حسب الاستدعای بمهماني
تا تیا صاحب بهادر معه رفقا بخوشي تمام طعام خورده محفل آرا گشتند
وقت رخصت تواضع خلعت وجواهر وفیل واسپ وعطر
وپان گرفته بدیره خود تشریف آوردند از همان مقام هري پندت
تا تیا برای رخصت معه سرداران همراهي خود بدیرهٔ لارڈ صاحب
آمده رخصت خواست چنانچه بندگان نواب معلی القاب
برسم هندوستان خلعت فاخره معه جیغه وسرپیچ ومالای
مروارید وسپر وشمشیر واسپ معه ساز میناکار وفیل وپالکي
مغرق وغیره لوازم تعظیم وتکریم تواضع تا تیا صاحب وسرداران

همراهي ایشان نموده رخصت ارزاني داشتند فرداي آن
فوج مرهته از لشکر ظفر پیکر جدا شده رهگراي سمت پونه شد روز
دوم نواب معلی القاب بديرهٔ نواب سکندر جاه تشریف
بردند و خلعت و جواهر و اسپ و فیل تواضع گرفته از انجا
رخصت شده آمدند بعد ازان هفتم ماه اپریل نواب سکندر جاه
و اعظم الامرا و سیف الملک و راي رایان و راي شام لعل
بهادر جهت رخصت بديرهٔ لارد صاحب تشریف آوردند
ازین طرف نیز حسب المدارج همه رسمیات بعمل آمده
وانگاه تفرقهٔ فریقین رو داد پس ازان نواب معلی القاب
شهزادگان را همراه گرفته باچندین کوچ و مقام شانزدهم ماه مي
متصل قلعهٔ انبور پرتو نزول افگندند فرداي آن سود اوراق
باچند کس از رفیقان خود که اکثري متوطن آنمکان بودند
بدیدن قلعه رفت باني این قلعه راجه بود بکمال ثروت و نخوت
از نسل پاندوان که تمام ملک کرناتک از سرحد
باغ ارم تا سیت بن را بسر بقبض و تصرف خود داشت
و چون بملک بالاگهات از قوم نایر قهرماني بود پر صولت که بتسخیر
ملک پائین گهات اراده میداشت چنانچه درمیان
هردو راجه همیشه جنگ میماند ازین جهت راجهٔ ملک کرناتک
براي حفاظت ملک خود قلعه مذکور ساخته بود و رزانت

و متانت قلعه مزبور را ازینجا قیاس باید کرد که از وقت
احداث تا اینزمان قریب هزار سال گذشته هنوز عمارت
قلعه روی کهنگي ندیده و ترمیم طلب نگردیده اگر این حصار را با
دژ روئین ماژندران نسبت دهند بجاست بعد ازان اضعف
الخلایق بتقریب سیر مکانات درون قلعه رفت استحکام
در و دیوار و متانت سقف مکانات قلعه مذکور آنچه بتحریر
درآید محال استعجاب تواند بود لاجرم عنان شبدیز قلم را انعطاف
نموده بمطالب می پردازد که از بستم ماه مي بکوچهای متواتر بتاریخ
بیست و نهم ماه مذکور داخل شهر چینا پتن شده نواب
معلی القاب بسوی امیر باغ عمارت کرده نواب والاجاه بهادر رهگرا شدند
و نواب والاجاه و عمدة الامرا بهادر که با حشم و خدم منتظر مقدم
فیض توام بودند بمجرد رسیدن سواري خاص با ستقبال رفته
با نواب معلی القاب معانقه و مصافحه نموده رونق افزای
آن مکان گشتند و شهزادگان را درون قلعه بحویلي دل
چسپ و عالیشان فرستادند هنگام عبور لشکر از شهر
چیناپتن عجب انبوهي و طرفه شکوهي از نظارگیان بنظر درآمد که
هر وضیع و شریف از اناث و ذکور با لباسهای رنگارنگ
و ساز و سامان گوناگون بیرون شهر دورسته ایستاده
تماشا میکردند و اهل سواري بر اسپان خاصه زین زرین

بسته وسلاح بران راست کرده نمودار می شدند وجمعی پالکی سوار باطمطراق بسیار برسم استقبال می رفتند حتی جماعه نسوان هم بباعث شوق از بالای سقف و رخنهٔ دیوارها نظارگی بدایع قدرت آفریدگار بودند که قادر برحق چگونه بندهٔ خاص خود را بافتح ونصرت از بلای قحط وعسرت غانم و سالم باز آورده چون جان در تن وروح دربدن در این ملک متمکن گردانید سوقیان واهل حرفه دردورسته دکاکین هرگونه نفایس درغائب فراهم چیده بازار بیع وشری گرم داشتند ہجوم تماشائیان وازدحام نظارگیان بشوق مشاهدهٔ جمال باکمال آن یوسفان زندان فرقت وغربت و عزیزان مصر حرمت و عزت یعنی شهزادگان والادودمان که همراه لشکر ظفرنشان بودند بسان زلیخاجویای لقابدان درجه بود که توان گفت که تزاحم انظار حاجب تماشاگردیده کم کسی را دیدن جمال جهان آرای ایشان اتفاق افتاد الغرض آن نورچشمان سلطان ذیشان را چون مردم دیده غایب از چشم زخم مردمان درحدقه قلعه چیناپتن که از آشوب فتن مامن بودنشانیده سلامي توپها سرکردند تا آنزمانیکه جناب نواب معلی القاب وارد آنجا بودند بعد یکروز ہمیشه برای دیدن شهزادگان والاتبار درون قلعه تشریف فرما می شدند بعدچندی بلحاظ گرفتگي خاطر شهزادگان

ممدوح که دوام تمکن دریک مکان اگرچه روضه جنان باشد
موجب آن میگردد این معني را خاصه از متقیضات طبع بشري
قیاس کرده متصل قلعه مذکور قطعه گلزمین فردوس برین که
عمارات رنگین وفضای دلنشین داست برای سیر
و تفریح طبع شهزادگان تجویز نموده بنظر اینکه طبایع صبیان
مائل گلگشت باغ و بستان ولهو ولعب می باشد چنین
مقرر ساختند که هرگاه خواسته باشند از قلعه برآمده معه استاد
واتالیق که بهمراهي ایشان از حضور سلطان ذیشان مامور بودند
روزانه بسیر وتمای آن گلزمین وشبانه درون قلعه آمده بآرام
واستراحت می پرداخته باشند

روایات منشي حمیدخان ملازم نواب گورنر جنریل لارد
کارنوالس بهادر که درین مهم حاضر بود باتمام رسید؛

ذکر تولد بادشاه والاشان طیپو سلطان وخصوصیات تعلیم وتربیت ایشان ؛

سلطان گیتی ستان حضرت طیپو سلطان بیستم شهر ذیحجه روز شنبه سنه ۱۱۶۳ هجری قدسی مطابق ۱۷۴۹ع بولادت پر سعادت خویش دودمان حیدری را منور گردانید مادرش دختر نواب میر معین الدین بود میگویند که این بانوی پاکدامن بروفق عادت وعقیدت ستمره هندوستان بزیارت پارسای طیپو ستان نام که دران بلاد بکشف وکرامت واجابت دعوت شهرهٔ آفاق بود رفته دریوزهٔ همت درباره سلامت وصیانت آن بارگران امانت نمود دعوتش قرین اجابت گردید وآن مرد پاک نهاد اورا بشارت داد که فرزندش بادشاهی عظیم الشان خواهد گردید وفرمود تا اورا بنام طیپو موسوم سازند چنانچه برحسب اشارت آن مرد پاکیزه خو آن فرزند ارجمند باسم طیپو خوانده شد پدر بزرگوارش فاضلان ماهر هر گونه دانش وهنر واستادان کامل هرنوع علم وادب از هر کشور ودیار طلبیده فرزند گرامی خودرا بتاکید تام فرمانداد تا بذل جهد در اکتساب علوم نماید وهمت خودرا براقتنای کمالات دانش وهنر مقصور فرماید چنانچه طیپو سلطان از همه

علوم بهرهٔ وافی اندوخته و نیز در آداب سپاهیگری و ممارست وتیر اندازی وگوی بازی و اسپ تازی وغیر آن در صغر سن تربیت یافته و در سن بلوغ آداب حرب و ضرب وقواعد رزم وجنگ فرنگ نیکو آموخته بود نخستین بار که مهارت وچابکی او در فنون سپاهیگری و مصاف آرائی جلوهٔ ظهور نمود در سال ۱۷۷۷ع و ۱۷۷۸ع بود هنگامیکه حیدر علی خان بتاخت وتاراج کرناتک اشتغال داشت درانزمان سلطان نوزده ساله بود وبر جیشی گران از سواران سبکعنان سپهسالاری داشت ومصدر نهب وغارت عظیم گردیده حدود مجاور مدراس رایکسر خراب وویران ساخت کافهٔ سپاهیان اهل سیف وعامهٔ دیوانیان اهل قلم عظمت وجلال عهد سلطنت اورا پیش از وقوع از صفحات آثار واطوارش مطالعه می نمودند در ماه جولای ۱۷۸۰ع هنگامیکه افواج حیدر علی خان مانند سیلاب جوشان ودمان بر بوم وبر کرناتک فرو ریخته سرکردگی فوج میسره تفویض سلطان نموده شده بود واین بهرهٔ لشکر که از هژده هزار سوار خونخوار وشش هزار پیاده جرّار ودوازده ضرب توپ میدانی یاجلوی وجود پذیرفته از بهر تسخیر مرز بوم سرکارات شمالی نامزد شده بود ششم سپطنبر باجمعیت مسطوره باضمیمهٔ هشت هزار مرد دیگر که بکمک او درقیادت خالش میر علی رضا خان بهادر که ملحق او گردیده بود بر سر فوج کرنیل بیلی

درحدود پریاپالم حمله آورد ولیکن پس از ستیز و آویز درشت
ازمیدان کارزار کناره گرفت اگرچه براعادي بکام دل مظفّر و فیروز
نگردید باري بغارتیدن ذخیره و بنگاه ایشان را بروز سیاه هزیمت
خوردگان نشاید در جنگ دهم روز همان ماه فوج انگریزان یکسر نیست
ونابود گردانیده شد و پس ازانکه ارابه هاي باروت کرنیل بیلي را
سوخته و پرانیده بود سواران خود را پیش رانده برافواج انگریزي
زد و از هم پاشید مورد غایت تحسین و آفرین والد ماجدش گردید
وازان روز پسر روشن اختر خود را از مهین سپهداران و گزین
سرلشکران پنداشت دران هنگام که حیدر علیخان بمحاصره آرکات پرداخته
قلعگیان را بر تسلیم مضطر ساخته طیپو سلطان حاضر بود و برکارهاي قلعه کشائي
مبتني بر کمال هنروري و چابکي و زورمندي ناظر و ازان پس خودش
بنفس نفیس. بمحاصره ویلور و چنگلپیط و وندیواش اشتغال ورزید
و در سال ١٧٨١ع هنگامیکه حیدر علي خان با جنود خود متوجه سمت جنوبي
شده بود تا بر سر ترچناپلي حمله برد طیپو سلطان را با جمعیّتش پس
گذاشته تا کار محاصره ویلور و وندیواش بانجام رساند ولیکن باستماع
خبر فیه وزي سرئیري کوط در پورطو نو و از تمامي جد و جهد که در استفتاح
این قلاع بکار مي برد دست برداشت و هر دو کس پدر عالي گوهر
و پسر بلند اختر همت بر نگاهداشت فوج جدید و جبر آنهمه نقصان
که درین رزم و پیکار صورت گرفته بر گماشتند بعد ازین طیپو سلطان

بتجدید کارنامه رستمي پرداخته ونام مردهٔ دلیري در هندوستان
زنده ساخته فوج کرنیل بریتهویط را در هیزدهم فبروري سال ۱۷۸۲
برکنارهٔ رود خانه کولیرن تمامتر زد وخست میگویند که او چنانکه
درین رزم وستیز جوهر مردي ومردانگي خود بر خویش وبیگانه وا نمود
همچنان سنگدلي وبیرحمي خود را نیز هویدا گردانید واگر موشیر
لالي ودیگر منصبداران جماعه فرانسیس بشفاعت وجانبخشي
اسیران دشمن سعي ننموندي متنفسي از فوج هزیمت یافته
انگریزي از دست سیاستش جان بسلامت نبردي بسیاري
از منصبداران انگریزي که زخمهاي کاري خورده بودند روانه
سریرنگپتن گردیدند روزها این اسیران سکین در تاب آفتاب
مي سوختند وشبها در خیمه تنگ مانند میشان وگاوان در آورده
میشدند پس ازین واقعه انگریزان با جماعه مرهته عقد صلح وصلاح
موبد بستند ودر ایشان یاراي آن پیدا گردید که افواج خود را
باستخلاص کرناتک بفرستند چنانچه فوجي گرانمایه براه دریا بسرکردگي
کرنیل همبرطن در ماه آگسط از جزیرهٔ بنبئي فرستاده شد تا
برمرز وبوم مالیبار یورش کند کرنیل سطور در کالیکوت فرود آمد
ودر عرصهٔ قلیل آن شهر را بتصرف خود در آورد وسپس بدین فیروزي
قوي دل گشته کرنیل مذکور در اندروني بهرهٔ مالیبار دستیازي
نمودن آغاز کرد وراه پالیکاچري برگرفت وقلاع پانیاري ورام

گمراهي و ستمگاري کوته با ديگر بقاع عصيان واستوار که مشرف اند بشارع عاميکه جز آن عبور لشکر راراهي نبود مسخر گردانيده سير حاصل محالات تنجاور و مالوه را از تباهي لازم يورش و لشکرکشي وارهانيد . بمجرد رسيدن خبر تگ و تاز کرنيل همنبرطن سلطان بسرعت بادوزان بافوج درياموج خود قطره زنان دررسيد تا بمدافعه يغماگران پرداز د لشکر انگريزي نهم ماه اکطوبر بظاهر شهر ياليکاچري رسيد وليکن چون کرنيل همنبرطن آن مقام را استوارتر يافت از انچه گمان داشت و خبر وصول لشکر گران دنبال او در افواه عوام افتاده بود بنابران صلاح وقت وبده از ان مهالکه کناره گزيده وليکن در اثناي کوچ اول روز فوج محافظ آنقلعه و جمعيتي گران از سواران سلطان که پيشتر از فوج انگريزي رسيده بود بتعاقب فوج انگريزي پرداختند و اسباب و اذوقه ايشان را بسيار بغارت بردند سلطان عزيمت آن داشت که بهر نهجيکه دست دهد افواج خودرا درميان ساحل دريا و جنود انگريزي دراندازد و بدينوسيله راه نجات و گريز بر ايشان مسدود گرداند اگرچه تدبير آن سپهدار نامدار باکمال هوشمندي و چابکي بکار رفته بود وليکن از غايت عزم و احتياط کرنيل همنبرطن منصوبه آن سپهدار ستوده فرجام نيک انجام نگرديد و فوج انگريزي بسلامت بيستم نونبر بموضع يانياري رسيد پس از آنکه گوناگون زحمت و مشقت

از رهگذر تعاقب و حملات سواران سلطاني خاصه در دو روز
پسین کوچش برکشید قلعه پاليارى متصل دهنه رودي بزرگ
بر ساحل درياى شور بقرب چهل ميل انگريزي بر جانب
كاليكوت واقع است کرنيل مکلوڈ بافوجي سبکمايه باعانت
کرنیل همبرطن بدو پیوست و کرنیل مکلوڈ نسبت بکرنیل
همبرطن بمزيد قدامت خدمت امتياز داشت سرکردگی لشکر
بدو بازگردید پس ازان بزودي افواج خود را بمقام شايسته
كارزار متصل دريانهاده ميسره وميمنه ومقدمه آن را بمورچال و پشته
محکم ساخت و سپهداران جهازات پادشاهي چونو وپنڈ یچري را
فرمان داد تا هر قدر نزديک تر بساحل ممكن باشد لنگر اندازند
تا بتوپهاى مراکب بحمايت لشکرگاه پردازند هنوز درين
نظم ونسق بودند که لشکر سلطان که از هشت هزار پيادگان خونخوار
وچار صد مرد فرنگي و ده هزار سوار جرار و بيمر حشر يغماگران وجود
پذيرفته بمقابلهٔ معسکر انگريزي فرود آمده چند روز بسر دادن اتواپ
پرداختند آخر سلطان موصوف پيادگان خود را درسه رده منقسم
ساخته موشیر لالي با جوانان ملک خود بقيادت يکی ازان
سه رده پرداخته بر صفوف افواج انگريزي پردلانه بتواتر حمله آورد
وليکن ناكام بازگشت و دو صد کس از فوج سلطاني کشته شدند
وجنود قاهره از رود پاليارى عبور نموده بر جانب ديگر رحل

اقامت انداخت شب یازدهم ماه دسنبر منهیان اخبار
وحشت بار رحلت والد بزگوار او را گوشگزار سلطان
کردند بناچار بر جناح استعجال بصوب سرینگپتن نهضت
فرمود و بیستم ماه دسنبر سنه ۱۷۸۲ع بر مسند حکومت جلوس
فرمود و پس از ادا گزارش رسوم ماتمداري و ضبط و ربط ضروري
امور ملکداري بصوب ممالک آرکات باز گردیده بتصدي
منصب جلیل سپهسالاري افواج پرداخت ولیکن خبر تسخیر
جنریل میتهوس او نور را و بتکرار استماع اخبار فیروزي افواج
انگریزي در نواح بدنور و در جوار ساحل ملیبار سلطان را بران
آورد که از تمامي فتوحات حالي و فیروزیهای متوقع استقبالي
در ممالک آرکات دست واکشیده متوجه حمایت و حراست
ممالک محروسه خود که در نظرش بیشتر قدر و منزلت
داشت گردد چنانچه افواج سلطاني از راه چنگامه در اوائل ماه مارچ
سنه ۱۷۸۳ع بر گذشتن آغاز کرد تا آخر ماه متنفسی در مملکت
آرکات نماند سلطان موصوف با نهایت سرعت کوس
ارتحال بصوب بدنور بنواخت و با حشر بیمر از افواج در اوایل
ماه اپریل در ظاهر بدنور نمودار گردید جنریل میتهوس که سلوک او
درین مهم یکسر مقارن خطا و غفلت است بجای آنکه مقام
جنگ شایسته و دره تنگ کوهستان که پناه گاه مستحکم

بودی بدست آوردي تا ازانجا بهنگام ضرورت و اضطرار ممکن بودی که بسوی ادنور یا دیگر بقاع محکم وحصین بازگشتی و درانجا هرگونه مدد و اذوقه از راه دریابد ورسیدی خودرا در شهر بی پناه بدنور عرضه یکسر افواج بحر امواج میسور که قیادت وسرکردگی آن بنفس نفیس امیر صائب تدبیر بازبسته بود ساخت وبناچار تن به بیچارگي ومجبوري ومحصوري درداد فوج انگریزي ششصد مرد فرنگي ویکهزار وششصد سپاهي هندوستاني بود بااین جمعیت سبکمایه جنریل پخته کار ما متصدّي آن گردید که بی محابا بمدافعه ومقابله لشکرگشن سلطان که بیک لک نفر میرسید پردازد ولیکن دراندک زمانه بگام اضطرار راه فرار پیموده بحکم ضرورت درحصنی متحصّن گردید و شهر بغنیم مظفّر وا سپرد پس ازانکه پانصد مرد را ازبهیین جوانان خویش بکشتن داده بود برخي از سپاه گران خودرا سلطان فرمان داد که بمحاصرهٔ حصن پردازد وجمعیّتی گرانمایه را ازان بسوي شاهراه روانه کرد تادر انجا اقامت گزینند ودر کمینگاه اعادي هوشیار نشینند بدین نمط راه بازگشت برقلعگیان بربست چنانچه پس از هفده روز بخت برگشتگان اهل حصار بدنور برسبیل اضطرار سر تسلیم پیش نهاده تن باسیري دردادند این بود قول وقرار باقلعگیان که حرمت اهل قلعه سلم داشته شود و اسلحه شان بر پشته قلعه توده کرده شوند آن مال

خواسته که خاص ازان ایشان است نزد خود نگاهدارند و آنچه
زآن سرکار کمپنی بهادر باشد تسلیم کنند و باید که ایشان از
کوتاه ترین راهها تا ساحل بروند و از آنجا بر جهاز نشسته به بمبئی
روانه شوند در راه و منزلگاه باذوقه و دیگر حوایج یاری کرده خواهند شد
صدکس از سپاهیان جنریل خودش با اسلحه خویش
پاسداری وی پردازند بیست و هشتم اپریل سنه ۱۷۸۴ع
سپاه مسطور از قلعه بیرون آمدند و سلاحهای خود را توده کردند و
چون قریب یک میل راه از بدنور طی کرده رحل اقامت
انداختند گردا گرد شان جنود سلطانی محیط بود روز دیگر بر جنریل
و علمدارانش چنان فرمان رفت که در حضور امیر حاضر گردند
پس از پرسش در قید سخت داشته شدند بعد دو روز
منصبداران لشکر و بخشی فوج و داروغگان طلبیده شدند و همچنان
در بند و قید داشته بخشی بخیمه گاه باز آمد و منصبداران بارسوائی
تمام پیش امیر برهنه ساخته و پرسیده شدند زر بسیار
نزد شان یافته شد شانزده روز در آفتاب گرم برهنه تن پا بزنجیر
تا آنقلعجات که در اندرونی بهره ممالکت اند رفتند اگرچه
این معنی متیقن است که جنریل در سختی تمام مرد ولیکن در
کدام اذیت خاص مرد هیچ معلوم نیست و احتمال قوی است
که با تعذیب سخت سرش بریده باشند و منصبداران

دیگر نیز همین تانخابه جانگزا چشیدند و سلطان شرایط تسلیم را نسبت بمقاعگیان سطور بشکست وبدین گونه عذاب شدید ایشان را عقوبت کرد بعلت آن مال و متاع دزدي که جنریل میتهوس دربدنور یافته وهوسناکانه سلوک آنسپاه در بارهٔ یورش کردن و گرفتن بعضی محال راکه در ممالکت محروسه او بود چنانچه این همه مراتب را سلطان خودش بیان میکرد بهرصورت این معني نیز قرین قیاس است که مجبور گردیدن او از تسخیر ممالکت آرکات ازجهت تاخت وتاراج که این فوج انگریزي در ممالک محروسه او مصدر آن شده یکی ازان بواعث بود که اورا براینگونه سیاست و عذاب برنهج انتقام تحریض نمود پس از استخلاص بدنور سلطان موصوف بزودي بالشکر جرار وحشر بیشماری بجانب منگلور نهضت نمود وازین روکه آن مقام از بنادر نامدار ممالک محروسه او بود انتزاع آن بتخصیص وجهه همت والانهمت اوگشت اگرچه قشون چهل و دوم وچند پلتن از سپاهیان هندوستاني در قیادت میجر کنبل بحراست آن مقام نیکو اشتغال مي نمودند ولیکن باوجود انبوه بیحد که همراه سلطان درین یساق بود کار محاصره و مهام قلعه کشائی همگی بر فوج فرانسیس که ممدو معاون او بود افتاده چنانچه همین جماعه ببرآوردن

مورچال و دمدمه بذل جهد نمودند و بمساعي ايشان در اوائل ماه جولائي آنچنان تزلزل در بناي حصار راه يافته بود كه هر روز محصوران توهم يورش ميداشتند مقارن اينحال خبر صلح وآشتي كه در ميان طبقه انگريزان و جماعه فرانسيسان در فرنگستان منعقد شده بود در معسكر سلطاني رسيد بمجرد استماع اين خبر فرانسيسان فوج سلطاني از قتال وجدال با انگريزان ابا نمودند سنوح اين واقعه سبب غايت غضب سلطاني نسبت بجماعه فرانسيس گرديد وچون نيكو ميدانست كه سپاه هندوستاني او بر كفايت اين مهم دسترس ندارند بنابران گاهي باستمالت و ملاطفت وگاهي بتهديد و معاقبت مي پرداخت تا ايشانرا باز بر سر كار آرد وليكن هيچ سود نداد آخر كار طبقه فرانسيسان لشكرگاه اورا واگذاشتند كار محاصرهٔ منگلور پس از انصراف جماعه فرانسيس بتضييق محصوران و مسدود نمودن راه دخول وخروج برايشان كشيد واز رهگذر فقدان اذوقه و حال قلعگيان بنهايت تنگي و سختي رسيد چنانچه سلطان موصوف را اميد قوي بود كه در روزكي چند آنمكان مستخلص خواهد گرديد وليكن وصول جنريل مكاود با كمك گران و اذوقه فراوان كه از بنبئي براه دريا فرستاده شده بود اورا نا اميد ساخت سپس پيغام صلح درميان آمد سلطان بآشتي رضا داد و در اوائل سال ۱۷۸۴ع سر جارج اسطاطن دو سفير ديگر

از مدراس بمعسکر سلطان رسیدند و در یازدهم مارچ عهد و پیمان مصالحه بسته شد بدین شرط که اُسرای طرفین از هردو سو خلاص کرده شوند و محالات یکی که هنگام جنگ و پیکار در تصرف دیگر در آمده بخداوند آن تفویض نموده آید چنانچه حصار منگلور و اونور و دیگر قلاع که انگریزان متصرف آن شده بودند باز داده شد اگرچه دربارهٔ تسلیم قلاع و ضیاع از طرفین شرط معاهده باتمام رسانیده شد ولیکن در خصوص شرط دیگر که اطلاق اسیران باشد زنهار از طرف سلطان موصوف ایفای آن صورت نگرفت پیشتر که توثیق عهد و پیمان با انگریزان رفتار جماعهٔ ناهنجار مرهتّه سلطان را برافروخته کرده بود و چون درین زمان لشکر جرار و مظفّر در زیر فرمان داشت و روزگار موافق بنابران فرصت کار مغتنم شمرده خواست تا معاملهٔ خصومت را با آنجماعه پرخاشخر بمیانجی تیغ آبدار یکسو و کوتاه گرداند چنانچه بر طبق این عزیمت ممالک مایبار را واگذاشته از راه بدنور در خطهٔ سیرحاصل شانور در آمد این خطه از قدیم الایام در تصرّف اسلاف نواب عبدالحکیم خان بود و چاریک خراج آن بجماعه مرهتّه داده میشد در سال ۱۷۷۶ع حیدرعلی خان بهادر برین مرز بوم تاخت آورده نواب آنرا بزور در سلک خراج گزارانش منسلک ساخته و دختر او را بزنی پسر کوچکش کریم شاه برگرفته اگرچه نواب شانور را بدودمان حیدری

بدینمط رابطه و پیوند صورت گرفته بود ولیکن ورود سلطان را بدان
سرزمین و ملاقات او را ناپسندیده انگاشته در ممالک محروسه
مرهته در آمد این حرکت ازو بر طبع غیور سلطان ناگوار آمد و بفتوای
انتقام آنخطه را یکسر تاراج و غارت کرد و دولتسرای او را منهدم
و خراب گردانید و قلعه بنکاپور را سوخته با خاک سیاه برابر ساخت
و از شانور بر قلعه دهارور و بادامی حمله برده هر دو را بگرفت و از
جهت تسخیر این دو قلعه ممالکت محروسه او بر تمامی محالات
جنوبی ممالو که جماعه مرهته که در میان رودخانه کثپوریه و کشتنه واقع
اند مشرف گردید بدین فتح و فیروزی مستظهر گشته عزیمت
آن کرد که رود کشتنه را عبور کرده افواج خود را در ممالک
مرهته در آورد و آشوب محشر بر پا سازد ارکان دولت پونه
از لشکرکشی او ترسان و اندیشناک گردیده بار سال
سفیران چرب زبان خواستند که سورت غضب او را
ساکن گردانند و عهد پیمان صلح و صلاح در میان آرند در اواخر
سال ۱۷۸۴ عهد و میثاق آشتی بسته شد و مقتضای عهد اینکه
سلطان موصوف بر تمامی ممالک مفتوحه حال خود متصرف
و فرمانروا باشد بجز شانور که بنواب آن باز دهد بدان شرط که او چار
یک حاصل آنرا به پیشوای جماعه مرهته میداده باشد چون سلطان
نامدار بدین نمط صلح و آشتی غالبانه با تمامی اعادی خویش در میان

آورد و مظفر و منصور بدار الملک میسور سرینگاپتن نهضت فرمود
اکنون سلطان اقتدار و حکومت خود را مستقل و پایدار می یابد
و جمهور رعایای ممالک محروسه اش را مطیع حکم و فرمان و
امیران و مهتران جوار را معترف رفعت و علو شان خود
می بینند و بفتوای جاه و جلال دارائی بر سریر فرمان روائی جلوس
میکنند در سال ۱۷۸۵ سلطان موصوف بر خطهٔ ادهونی که جاگیر
مهابت جنگ خواهرزاده نواب نظام علي خان بود بجبر متسلط
گردید نیز بقیه بهره ریاست نواب کرنول و کرپه راکه بهره کلان
آن را پدر بزرگوارش در سال ۱۷۷۸ و ۱۷۷۹ مضاف ممالک
محروسه خود ساخته بود بتصرف خویش آورد و بدینوسیله
او را بر قلعه امتیاز گده که از قلاع حصین و نامدار در ممالک هندوستان
شمرده می شود و تا مدت مدید نواب مرحوم حیدر علي خان و جماعه
مرهته بدان چشم طمع بر دوخته بودند تسلط و تصرف پیدا آمد
چنان معلوم می شود که سال ۱۷۸۶ از سنین دارائی سلطان والاشان
در ضبط و ربط امور خانگي و ملاحظه قلاع و حصون ممالک محروسه و
پژوهش خزاین و ذخایر بسر شد چون از نظم و نسق امور
ضروري واپرداخته بسرینگاپتن مراجعت نمود فرمان داد تا هرگونه
اشیا و املاک بادشاهي را بر شمرده دفتري منقح پرداخته شود
و جواهر و زیورات و دیگر نفایس گران بها را تقویم نموده

بمعرض حساب درآرند چنانچه تمامي خزاین سیم و زر و دینار
نفایس ثمین پس از تقویم مساوي مبلغ هشتاد کرور
روپیه گردیده عدت زنجیر فیلان به نهصد رسید و شمار قطار
شتران بشش هزار و سي هزار اسپ تازي و چار لک
راس گاو نر و یک لک گاو میش و شش لک میش
و سه لک تفنگ توره دار و سه لک تفنگ چقماق و دو لک
شمشیر آبدار و بیست و دو هزار ضرب توپ مختلف
دهنه و بیشمار ذخایر بارود و دیگر جنگي اسباب و آلات این بود
تفصیل اشیاي منقوله وابسته سرکار دولتمدار سلطان ؛
اما املاک غیر منقوله چون عمارات و باغات و کارخانجات
تجارتي وغیره ازین شمار بیرونست ازانجمله یکصد و بیست
و پنج قطعه باغ از آن سرکار سلطاني بود و قیاس دیگر املاک برین
توان کرد که گفته اند * ع * قیاس کن زگلستان من بهار مرا *
و عدد افواج جنگي معه سوار جرار و پیاده هاي خونخوار مرتب و مسلح
یک لک و چهل و چهار هزار و علاوه آن یک لک و هشتاد
هزار سپاه جهت حراست و حمایت حدود ممالک و خزاین
بودند سلطان دستور نواز بهر افواج خویش بروي کار آورد
یعني از بهر بخشهاي مختلف لشکر اسماي نوایجاد کرد و الفاظ
فرمان که سپاهیان را بوقت رزم مي دهند پیش ازین

در زبان انگریزي یا فرانسیسی بود حالا در زبان فارسي وترکي مقرر نمود ونیز فرمان داد تا ذخیره غله که تا مدّت یک سال از برای یک لک فوج کفایت کند فراهم ساخته در انبارخانه سرینگاپتن نهاده شود وهمچنین در قلاع دیگر نیز بر حسب مدارج شان ذخیرهٔ آماده کرده آید در سال ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸ ہمت سلطان تمامتر مصروفِ تسخیر کورگ و خطههای ملیبار بود راجه کورگ پس از مدت چهار سال که در اسیري سلطان بوذ از زندان گریخت و مصدر آنگونه شورش و هنگامه گردید که آخر کار دران فیروزمند گشت ولیکن نائران ملیبار برخی مستاصل گردانیده شدند واکثر در جرگه مسلمان در آورده و بعض دیگر بممالک انگریزان یا هواخواهان شان فرار نمودند میگویند که سلطان دین پرور هفتاد هزار نصرانیان را که از مرز بوم ملیبار باسیري برده بود با یک لک هنود کسوت اسلام پوشانیده و آنچه مطمح نظر سلطان از توسیع حوزهٔ اسلام وتکثیر توابع وخدام بود بظهور رسید زیرا که چون این مظلومان در دمندکیش وکنش فرمانفرمای خود برگزیدند ددر جرگه مسلمانان درآمدند در عدّت جماعه اسلامیه در ممالک محروسه سلطان افزایش پدید آمد اراده سلطان در اجرای شرایع اسلامیه مقصور بر ساکنان ملیبار نبود بلکه باشندگان کوئنباتور ودیگر بخت برگشتگان هنود که بمعرض عتاب او در می افتادند

همین زهر آبه می چشیدند و آخر نوبت بدیوان نامدارش پورنیه نیز رسیده بود اگر شفاعت والده ماجده سلطان که خاتونی بود مومین دل پاک طینت درمیان نیامدی او نیز با جبار مسلمان ساخته شدی و در همین زمان فرمان سلطانی صادر گردید که تمامی معابد و هیاکل ممالک محروسه را یکسر منهدم و ویران سازند و رسم خرید و فروخت اشربه مسکره از میان بردارند و یکسر درختان خرما و تاررا از بیخ و بن برکنند و در آینده نه نشانند پس از عهد و پیمان با انگریزان در سال ۱۷۸۴ع سلطان موصوف سید غلام علی خان و دیگر دو سفیر مدبر را بدولت فرانسیسه فرستاده بود از بهر مباحثه و مطارحه درباره مصالحه کردن آنقوم با انگریزان و شریک رنج و راحت گشتن با دشمنان سلطان موصوف و از بهر تحریض کارگزاران آن دولت بر تجدید مخالفت و منازعت با انگریزان و هدایای گران بها و مکاتیب موسومه سلطان روم و بادشاه فرانس مصحوب ایشان ساخته شده در بعضی از شهور سنه ۱۷۸۴ سفیران مسطور از هندوستان روانه فرنگستان گردیده بدارالملک قسطنطنیه رسیدند بر مستخبران آثار و اخبار پوشیده مباد که سفیر چرب زبان و آداب دان سید غلام علی خان دو مرتبه از سرکار سلطانی بدولت عثمانیه روانه کرده شده مرتبه اول هنگام جلوس ٹیپو سلطان بر سریر فرمانفرمائی با هدایای

جزیله رفته و مشمول عواطف سلطان روم با تحایف خاصه آن بلاد
از برای سلطان دکهن باز گشته و بار دوم همان سفیر صایب تدبیر
با مکتوب محبت اسلوب ارسال نموده شده و با نامه سلطان
روم که در کتاب مندرج ساخته شده مراجعت نموده از ان
باز که سلطان بر تخت حکومت جلوس فرمود تا زمان ارتحال
زینهار از تگاپوی برهم زدن و تباه نمودن اقتدار انگریزان
در ممالک هندوستان نیارامید و چون هیچ حیله و وسیله از بهر اتمام
این مرام قرین قیاس او نمی نمود جز اینکه با جماعه فرانسیس که حریف
انگریزان در هندوستان دد رکار دانی و ذوفنونی همعنان ایشان
اند نیکو در سازد و بمقتضای این * مصرع * نشاید کوفت آهن
جز با آهن * بکفایت این مهم پردازد بنابران از ناکام باز گشتن
سفیرانش از ممالک فرانس خواست که باز سفیران
ستوده فن شیرین سخن بدار الملک فرانس بفرستد
بنابران از میان ارکان دولت و اعیان حضرت خویش
محمد درویش خان و اکبر علي خان و محمد عثمان خان را برگزیده روانه
منزل مقصود فرمود چنانچه ایشان نهم ماه جون سنه ۱۷۸۸ع در شهر
طولان از مرکب فرود آمدند بادشاه فرانسیسان لویس شانزدهم
ایشانرا با کمال احترام و اکرام تلقی نموده بار دیگر سیوم آگسط
سفیران سلطاني بار داده شدند ایشان مسألت امداد و اعانت

حالي از زبان سلطان دربارهٔ بدر راندن گروه انگریزان از قلمرو
هندوستان نیکو وانمودند و گفتند که در پاداش این یاري و همکاري
نیمهٔ غنایم که از کسر و نهب اعادي دستیاب و نیمه ممالک
که از کشش و کوشش افواج دولتین فرانسیسه و میسوریه مفتوح
خواهد گردید هدیهٔ دولت علیه فرانسیسه نموده خواهد شد اگرچه پیغام
این سفارت و تقدمه اینگونه اساس ثروت بادشاه
فرانسیسه را بسیار دلنواز بود ولیکن از دسترس او بیرون بود
که درخواستهای سلطان قبول نماید زیراکه دران زمان گردنش
در زیر بار گران وام مي فرسود بنابران همین قدر در جواب آن
پیغام و پیشکش با سفیران گفت که هواخواهي و صداقت
او را خاطرنشین سلطان کنند و همینکه از کفایت مهمات خانگي
یا خطوب ملکي خویش پرداخته مي شود باعانت و یاریگري سلطان
اشتغال نموده خواهد شد پس ازانکه سفیران سلطان چند ماه در شهر
فرانس بسر بردند و بلوازم مهمان نوازي و مراسم پرشکوه
ضیافت اختصاص داده شدند باز بر مرکب فرانسیسي بعزت
و احترام برنشسته روانه هندوستان گشتند و در ماه مي سنه ۱۷۸۹
بدار الملک سریرنگپتن رسیدند و چون بدان غرض که مطمح نظر
سلطان بود فایز نشدند بانهایت بي التفاتي و سردمهري از حضور احتشام
گنجور سلطان پذیرفته شدند اگرچه سلطان ازان اعانت که از جماعه

فرانسيس داشت مايوس گشت هواي فزوني جاه و مکنت اورا
به تسخير دو قلعه که بنام کرنگانور وجيا گوته خوانده مي شوند سلطان را عرضه
اخطار جنگ ميکند اين قلاع اوّل در تصرّف جماعه ڈچ تا يک
صد و پنجاه سال مانده بود در سنه ۱۷۷۹ حيدر علي خان بهادر از آن خود ساخته
چون آنجماعه در محاربه که حيدر علي خان را با انگريزان اتفاق افتاده با او
يار يگر شده بودند در جلدوي آن بديشان باز داده شد اين حصارها
در حدود شمالي تراونکور واقع اند و راجه آن که يکي از هوا خواهان جماعه
انگريزان بود خيلي شغف بتصرف آن ميداشت و چند بار بکار
گزاران ڈچ پيغام خريداري داده بود اين رو داد سبب
ناخشنودي سلطان گرديد زيرا که آن قلاع در اراضي مملوکه راجه
کوچين اند که يکي از خراج گزاران دولت ميسوريه است بنابران
سلطان از مضافات ممالکت خود مي پنداشت و در سال ۱۷۸۹ ع
سلطان از کار گزاران ڈچ بتهديد مطالبه فرمود و ايشان از سطوت
سلطان ترسيده عقد بيع آن قلاع با راجه بسته بزودي بتصرف
کار گزارانش وا سپردند سلطان ازين معامله خيلي برافروخته در ماه جون
سنه ۱۷۸۹ با فوجي سنگين بصوب کرنگانور بعزيمت تسخير نهضت
نمود راجه تراونکور از انگريزان ياري خواست و سلطان ازين معني
برآشفته بر ممالکت راجه لشکر کشيد و بيست و نهم ڈسنبر بر سرحد
تراونکور حمله برد و ليکن ناکام باز گرديد و بسياري مردم از افواج

او درین سیاق کشته شدند و چون این سلوک سلطان که ناقص آن عهد و پیمان بود که در بنگلور بسته شده و در ان صیانت مرز بوم راجه مزبور یکی از شرایط گرانمایه بود سبب ناخشنودي جماعه انگریزان گشته بنابران ایشان چند پلتن بامداد راجه فرستادند ولیکن سلطان با این همه از عزیمت وایستادي نفرمود زیراکه در ششم مارچ سال ۱۷۸۹ بار دیگر بر آنسرحد حمله آورد و باز هزیمت خورد اکنون توپخانه سنگین از سرینگپتن طلبیده پانزدهم ماه اپریل بیورش و جوش عام تمامي سرحد رابقبضه تصرف خویش در آورد افواج راجه ناچار ازان سرحد بصوب دار الملک خود باز گشتند سلطان بتعاقب ایشان لشکر فرستادن مصلحت وقت ندید بلکه بفور متوجه یورش کرنگانور گردید و پس از محاصره شدید بزودي آنرا مستخلص گردانید وجیکوته و پارور دکوري یاپالي و چند قلاع دیگر را بآساني تسخیر کرد و چون شمالي بلوکات تراونکور مفتوح گردانیده شد سلطان فرمان داد تا آنسرحد رایکسر منهدم و ویران گردانند چون این همه جسارت و پیشدستي سلطان در پندار انگریزان همعنان نقض پیمان و اعلان جنگ بود بنابران فوجي بسرکردگي کرنیل هرطلي باعانت راجه فرستادند و بر جنود بنبئي و مدراس فرمان رفت تا بقیادت سپهسالاران خویش آماده ضرب و پیکار گردند و مقارن اینحال

پیغام آشتی. جماعه مرهته ونظام علي خان از جانب انگریزان پیش کرده شد تا ایشان با انگریزان همداستان شوند واز بهر جنگ سلطان لشکر آرایند چون جماعه مرهته ونظام علي خان از سلطان دلها پرداشتند بفور لبیک اجابت گفتند سلطان ازین خبر افواج خود را از دستبرد ترا ونکور باز داشته بسریرنگپتن برگشت ومکتوبی بکارگزاران مدراس ارسال نموده خواست که سفیري روانه کنند تا بوجه شایسته خاطر نشین ایشان گرداند که باعث لشکر کشیدنش بصوب ترا ونکور چه بود جنریل میدوس از اجابت پیغام سلطان ابا نموده گفت که سلطان در نفرستادن اسرای انگریزي برحسب شرایط سنه ۱۷۸۴ مرتکب نقض پیمان گردیده است وباهمه عهد همداستاني بربوم دبرهواخواه انگریزان دست جبر وتعدي کشاده پانزدهم جون سنه ۱۷۹۰ لشکری گران که سپهسالاران جنریل میدوس بود بممالک محروسهٔ سلطان درآمده قلعه کرور را تصرف کرد واز انجا جنریل مذکور به داراپورام وکوئنباتور متوجه گشته متصرف هر دو مکان گردید وکرنیل اسطواط ڈندیگل وپالیکاچري را مستخلص گردانید وجنریل میدوس عزیمت آن نمود که از راه کهات معبر فیلي داخل میسور شود ومادامیکه لشکر انگریزي در تحصیل اذوقه وغله درکوئنباتور اشتغال داشت کرنیل

فلاید با قشون خویش از بهر تسخیر ستیمنگل پیش فرستاده شد چنانچه این مهم را جنریل مذکور بآساني تمام سرانجام نمود در عرض این دستبرد که از افواج انگریزي بظهور رسید هیچگونه مدافعه و مقابله از جنود سلطاني بعمل نیامد همین رساله سواران سید صاحب وجمعیتي از سواران پندارهٔ گاه گاه بتاراج بنگاه واسباب سپاهیان مي پرداخت وپس ماندگان افواج را میکشت چون هیچ خبر از جنبش سلطان مسموع نشده چنان معلوم شد که سلطان هنوز در حدود مجاور سریرنگپتن سکونت میدارد ولیکن سیزدهم سپطنبر طلایه فوج متعینهٔ کرنیل فلاید مقدمة الجیش سلطاني را مشاهده نمود وپس از ساعتي چند فوج سلطان موازي چهار هزار کس با توپخانه گران در میدان کارزار نمودار گردید واز گوله وگلوله بر افواج انگریزي باران سخت بارید بازار رزم تمام روز گرم بود واز هر دو سو مردان کار بسیار کشته شدند شباهنگام از میدان کارزار دور رفتند کرنل فلاید خواسته بود تا بمعسکر انگریزي ملحق شود ولیکن از رهگذر عدم چارپایان بارکش بر سبیل اضطرار بهره گرانمایه از بنگاه و توپخانه باز پس گذاشته با قشون خود چهاردهم سپطنبر روانه گردید وافواج سلطاني بزودي دنبال آن گرفتند وتمام انروز از هر دو سو بگوله اندازي هاي دور را دور بسر شد ولیکن بهنگام چار ساعت شامگاهي بمحلیکه آن قشون رحل اقامت انداخته بود جنگ سنگین

صورت گرفته تا سه ساعت قایم ماند و در آخر چون سلطان باز گشت فوج انگریزي بی دغدغه بسوی ویلاڈي کوچ کرده روز دیگر بدانجا رسید جنریل میدوس. بمجرد شنیدن خبر رسیدن فوج سلطاني بفور بکمک کرنیل فلاید شتافت ولیکن رهبران بجای راه تنگ تیمنگال او را بدامیکوته بردند و هردو فوج یکدیگر را نادیده از هم در گذشتند ولیکن سلطان کوچ جنریل میدوس را حمل بر حیله نموده پنداشت که او بدین نمط میخواهد که فوج خود را در میان سرینگپتن و جنود او حایل گرداند بنابران باز پس گشته رود دیواني را باز عبور کرده بر شمالي ساحل آن رحل آقامت افگند مادامیکه افواج انگریزي باهم متلاقي شده به کوئنبا تور باز گشتند از رهگذر چابکي وکثرت چارپایان بارکش و نیکو توانا بودن شان بر حمل ونقل ذخائر و اسباب افواج سلطاني باکمال سرعت و شتاب و همواره آماده بودن سواران یغماگرش بگرد گشتن حوالي جنود او و خبردار بودن شان از جاسوسان انگریزي که هرکرا از ایشان مي یافتند بی دریغ می کشتند وهردم اخبار کوچ و مقام افواج انگریزي بسلطان میرسانیدند انگریزان یکسر از جنبش سلطان بی خبر می بودند و او از کوچ و مقام ایشان نیکو آگاه می بود چون کارگزاران مدراس معلوم کردند که جمعیت سپاه جنریل میدوس ازان کمتر است که مصدر اثری شایسته در مقابله جم غفیر جنود سلطان تواند گردید

بنابران کرنیل مکسوئل را فرمان داده شد که باجنود خود متوجه کوئنباتور گردیده باجنریل میدوس ملحق شود منهیان این واقعه را بسلطان رسانیدند واو بزودی از بهر مقابله کرنیل روانه گشت وتا سه روز هنگامه گوله اندازی بر قشون کرنیل گرم داشت ولیکن کرنیل سطور از مقابله او کناره گزیده انتظار وصول لشکر جنریل میدوس میکشید چون نهم ماه نونبر از وصول جنریل موصوف بسلطان اعلام نمودند بزودی روانه پولاپیتی گردیده افواج خود را فرمان داد که بی مقابله غنیم بدو پیوندند وازین رو که سلطان در خود یارای مدافعه افواج اعادی ندید عزیمت آن کرد که درین خصوص بروش ستمر والد مرحوم خود اقتدا کند ورفتار او را در امور کارزار دستور العمل خود گرداند و بجای حراست وحمایت ممالک محروسه خویش بلاد وعباد ممالکت اعادی را بآتش وآب تیغ طعمه حرق وغرق چشاند بنابران بجای نهضت نمودن بمیسور کوس ارتحال بصوب جنوب از نواحی شمال می نوازد بدین نیت که در بوم دیر تنجور در اید و بیک ناگاه بر ترچناپلی حمله آرد ولیکن چون برود کاویری رسید بمشاهده حال رود که در عین طغیان بود بغایت دلتنگ گردید زیرا که عبور کردن رود اگرچه ممکن بود ولیکن افواج اعادی در تعاقب او بودند ومیخواستند که راه بازگشت را بروی بسته سازند بنابران بسوی دست چپ باز گردید ودر اثنای راه

آنهمه دهات را که دید یکسر بنهب و تخریب آن پرداخت
در ماه دسنبر تهیاگده را محاصره نمود ولیکن اثری بران مترتب نگردید
پس از هفده روز محاصره براه ترنامل و چتاپت و واندیواش
پیشتر رفت و در اثنای راه از عادت معهود خویش که
تخریب بلاد واسیری برهمنان و آلوده گردانیدن معابد باشد
دا ایستاد نفرمود و بعد از ان متوجه پاندیچیری گردید شاید بدین امید که
از جماعه فرانسیس امدادی یابد بایشان تجدید عهد وفاق و اتفاق
کند ولیکن چون حاکم ایشان با انگریزان عهد کرده بود که زنهار
باعانت طرفی از فریقین نپردازد از انجانب ناکام برگشته قلعه
برماکایل را در تصرف خود در آورد در زمان این جنگ و جدال
سلطان مطابقه سپهداری و هنر دشمن شکنی و ذوفنونی خود را در امور
کارزار نیکو آشکار و بر روی کار آورده سودای انگریزان را بچابکی
وجلاوت خویش یکسر خام و ناتمام گردانیده چنانچه انگریزان بجای
آنکه بهره اعظم از ممالکت میسور بتصرف خود در آرند چنان مشاهده
میکنند که سلطان برحدود مجاور مدراس لشکر کشیده ساکنان آنرا
شاید بگوناگون محنت و تشویش مبتلای گردانند ولیکن وصول
لارد کرنوالیس در سال ۱۷۹۱ با عدت گرانمایه سپاه و مبلغ
فراوان از سوی ممالکت بنگاله و توجه افواج مرهته و نظام علی خان
از پونه و حیدر آباد بامداد انگریزان بزودی هوای روزگار دیگر

گون گردایند بنابران سلطان نواح کرناتک را واگذاشته بحمایت و حراست ممالک محروسه خویش بشتافت بیست و نهم جنوري سنه ۱۷۹۱ لارد کارنوالیس عهده سپهسالاري در مقام ولهوت بر گرفته یازدهم فبروري به ویلور رسید چون سلطان پنداشت که افواج انگریزي از راه معبر انبور در سرحد میسور داخل خواهد گردید افواج خود را دران نواح فراهم آورده بود ولیکن لارد موصوف ویلور را گذاشته بسوی شمال متوجه گردید و پیش ازانکه سلطان از قصد او آگاه شود معبر مگلي را بتصرف خود آورده در ممالکت محروسه سلطان درآمد و ساکنان دژکولار و هاسکوته بدون مقاومت و مزاحمت هردو مکان را باو تسلیم نمودند پنجم مارچ لارد موصوف ظاهر بنگلور را مضرب خیام افواج خود ساخت و سلطان باجنود خویش درمقابله معسکر انگریزي رحل اقامت انداخت ودژ بنگلور درمیان هردو لشکر بود دراهمین روز سواران انگریزي که از بهر پژوهش حال لشکر سلطان مامور شده بودند بر جماعتي از افواج سلطاني حمله آوردند ولیکن پس از کشش وکوشش بسیار بگام اضطرار برگشته بسیار کسان خود را باکشتن دادند شهر پتّیه بیورش برگرفته شد و بسیاري از میسوریان کشته شدند و بیست و یکم ماه مارچ قلعه آن بجوش عام برگرفته و قلعه دار باهزار کس سپاهیان کشته شد و بقیة السیف

تن باسیري درداد ند بوقوع این روداد سلطان بلارڈ کارنوالیس مکتوبی برنگاشت متضمن آشتي موقت ولیکن چون این پیغام حسب دلخواه پذیرفته نشد افواج خود را بقیادت سپهداران واگذاشت تا جنبش اعادي را درنظر دارند وخودش متوجه سریرنگپتن گردید تا باعداد اسباب حمایت پردازد بیست و هشتم ماه سطور لارڈ کارنوالیس از بنگلور نهضت نمود تا با جنود نظام علي خان و افواج بدرقه که از مقام انبورکوچیده بود ملاقي گرزد سیزدهم اپریل لشکر انگریزي با فوج نظام علي خان که پانزده هزار سوار بود پیوست لارڈ کارنوالیس در ماه اپریل سنه ۱۷۹۱ به بنگلور باز گردید وسیوم ماه مي آغاز نهضت بسریرنگپتن نمود ودو مقام اراگیری را مضرب خیام لشکر خود ساخت سلطان افواج خود را برشمالي ساحل کاویري آماده جنگ گردانیده که پیش آن زمین نمناک بود که پا فرو رفتی پانزدهم ماه مذکور لارڈ کارنوالیس برو حمله برد پس از ستیز وآویز سخت بطریق اضطرار از آنجا برخاسته در پناه گاه اتواپ قلعه منزل گزید چند روز پیشتر رسیدن فوج مدراس جنود بنبئي درقیادت جنریل ابزکرنبي رسیده بود لارڈ کارنوالیس میخواست که هردو لشکر بنبئي ومدراس راباهم پیوسته گرداند ولیکن چون موسم برشکال بود ورودها درطغیان این عزیمت درحیز تعویق ماند ازین رهگذر واز سنوح

موانع دیگر لارڈ کارنوالیس یورش سریرنگپتن را تا جنگ دیگر موقوف داشت بنابران بجنریل ابرکرنبی چنان اشارت فرمود که زود تر بصوب مالیبار مراجعت نماید از جهت نایابی چارپایان بارکش جنریل مذکور بحکم اضطرار تمامت توپخانه و سامان جنگی بازپس گذاشته بود باینهمه از دست سواران یغمائی سلطان خیلی پریشان خاطر گردانیده شده چه ایشان لختی از بنگاه و اسباب لشکری را تاراج کرده و برخی از سپاهیان را اسیر و چندین کسان را کشته بودند و تمامت انبار باروت را که در بتخانه پریاپتن نهاده شده بود بامر سلطان آتش زده سواران یغماگر سلطانی پرکاهی یا برگ گیاهی را در حدود مجاور معسکر انگریزی وانگذاشته بودند جماعه سواران انگریزی نیمه پیاده شده و مواشی لشکر لارڈ کارنوالیس هر روز هزاران می مردند و درباره قطع راه رسد چنان کوشیده بودند که زنهار یک گاو پربار از برنج بجنود انگریزی نمی توانست رسید و تمامت راه اخبار و اعلام هواخواهان انگریزی باهم دیگر آنچنان یکسر بربسته شده بود که خبر افواج مرهته بسرگردگی پرسرام بهاو دهری پندت که قبل ازین بسریرنگپتن شان بایستی رسید نتوانستی رسید درین چنین حالت بیدسترسی و بیچارگی لارڈ کارنوالیس برسبیل اضطرار بران داشته شد که تمامت ساز و سامان توپخانه خود را تباه گرداند

وگلوله‌ها در رودانداز دو یکسر عرابه و گردون آلات لشکرکش
بسوزاند و در بیست وششم ماه مي بسوی بنگلور مراجعت
نماید درین تقریب شلکهای مبارک باد از قلعه سریرنگپتن بلند
گردید و در تمامت شهر سریرنگپتن شباهنگام چراغان شادي
افروخته شد و اهل دربار و مقربان سلطان بتقدیم رسم تهنیت
پرداختند که دشمنان صعب را در جنگ دوم هزیمت داده
بي بهره و ناکام باز گردانید ولیکن سلطان که هر روز اخبار فیروزمندانه
فراسیدن جماعه مرهته بد و میرسید نیکو آگاه بود که اگرچه این
بلای سیاه از سردار الملک اندکی دور شده ولیکن یکسر مندفع
نگشته است بنا بران مکتوبي به لارد کرنوالیس متضمن خواهش
صلح و صلاح برنگاشت چون از مضامینش مفهوم شد که مقصود
سلطان همین است که عقد اجماع و اتفاق که در میان انگریزان و
هواخواهان شان مرهته و نظام علي خان بسته شده است منحل گردد
واو با جماعه انگریزان تنها میثاق هواخواهي و اتفاق استوار گرداند
لارد کارنوالیس در پاسخش نوشت که هیچگونه پیغام و درخواست
سلطان را که هواخواهان انگریز مرهته و نظام علي خان را دران
مشارکت و مداخلت نباشد از در امکان نیست که او
آنرا بپذیرد ولیکن پیش از صورت پذیرفتن هیچگونه عهد
و میثاق در میان فریقین این معني پر ناگزیر است که سلطان

تمامي اسيران انگريزي را واسپارد سلطان بجد وانمود كه هيچيك از اسيران انگريزي در دست او نيست و چون نزد او بمعرض ثبوت در رسيده كه لارڈ كار نواليس از ان معاهده كه باهوا خواهان دارد از دمدمه و فسونش كناره نخواهد گزيد درصدد آن نشد كه ديگر همعهدان را از آن خود گرداند يا از همعهدي باز آرد و خود را عرضه اخطار جنگ ديگر با جماعه انگريزان سازد چون به پيوستن جماعه مرهته بمعسكر انگريزي با اذوقه تنگي بفراخي تبديل يافته بود لارڈ كار نواليس را توانائي آن پيدا گشت كه چندي در حوالي سريرنگپتن بسر برد وليكن چون اين معني از در امكان نبود كه بزودي آنهمه ساز و سامان جنگي كه عنقريب تلف گردانيده شده بود باز بهم آورده شود و بدون آن جسارت نمودن بر محاصره دشوار بود لارڈ كار نواليس مردم لشكر خود را فرمان داد كه راه آمد و شد در ميان كرناٹك و ميسور پيدا گردانند تا حمل ونقل اسباب وذخائر بخوبي صورت بندد و در بنگلور ذخيره واذوقه وسامان جنگي فراهم آرند ششم ماه جون افواج متفقه از راه ناگمنگل و موليدرگ و اوتريدرگ و ساوندرگ بهفتم جولائي در جوار بنگلور رسيده جنود مرهته بصوب چيتل درگ و سواران نظام علي خان بسوي كنچيكوٹه نهضت نمودند و فوج انگريزي به بنگلور كوچ كرد و در اواسط جولائي باره اوسور را جمعيتي از سپاه انگريزي مستخلص

گردانید و بروز نامچه که در آنجا یافتند چنان منکشف گردید که سه کس
از مردم فرنگستان دران دژ بحالت اسیري بفرمان سلطان
کشته شدند لشکر انگریزي در جوار او سوز بسر برد و بابدرقه
گرانمایه که از کرناتک می آمد باهم پیوست در عرض سه ماه آگسط
سپطنبر اکطوبر چندین دژ دوباره در حیز تسخیر سپاه انگریزان
وهواخواهان شان درآمدند نامدارترین قلاع بارهٔ انچیتي درگم
واودیه درگ ورای کوته وننديدرگ بود درین هنگام منهیان سلطان
راچنان گزارش گذار میکنند که محال کوئنباتور که در تصرف
انگریزانست سپاه محافظ آن قابل اند سلطان فرصت
کار مغتنم شمرده قشوني رابه تسخیر آن نامزد فرمود بمساعي کمک
سنگین که بقیادت میر قمر الدین خان سپهدار فرستاده شد
آن محال برگرفته و لفطننط کالمرس باتمامي جمعیتش که یکهزار
سپاهي بود اسیر گردید مقارن این روزگار سلطان بالشکر جرار
بصوب بدنور نهضت نمود از بهرتلاقي با جمعیتي از سپاه بدرقه
که از آنجا روانه شده بود وصول سلطان فوج مرهته را که بسرکردگي
پرسرام بهاو بمحاصره قلعه چیتلدرگ می پرداخت هول در دلها
انداخت ولیکن سلطان از کاریکه متوجه آن بود پرداخته متوجه
سریرنگپتن گردید چون لارد کارنوالیس راه آمد و شد درمیان
کرناتک وحیدرآباد واکشاده بود عزیمت آن نمود که آنحصار ها را

که درمیان بنگلور و سرینگپتن واقع اند تخلص سازد ازین حصون ساوندرگ و اوتري درگ بغایت گرانمایه و نامدار است و ساوندرگ آنچنان محکم و استوار که جمهور نام آنرا ازان قلاع می انگارند که دست تدبیر قلعه گشایان از افتتاح آن بسته است و پای سعی شان از تسخیر آن شکسته و هوای اطراف و جوانب آن آنچنان ردی و ناملایم طبایع است که ازین جهات آنحصار بلقب جبل اجل خوانده می شود سلطان آنقدر وثوق بحصانت این دژ ورد است هوایش میداشت که هنگامیکه منهیانش بدو این خبر رسانیدند که انگریزان عزیمت تسخیر آن نموده اند باکمال بشاشت بر زبان آورد که نیمه فوج انگریزي بآب شمشیر غازیان تانخابه مرگ خواهد چشید وبقیة السیف از دستبرد هوا برباد خواهد گردید دهم ماه دسنبر سنه ۱۷۹۱ لارد کارنوالیس بدین حصار سهمگین رسید وپس ازمحاصره یازده روز بر گرفت اوتري درگ نیز بیست وچهارم دسنبر تسخیر نموده شد افواج سلطاني آنقدر خوف زده بودند که بمجرد دیدن مردم فرنگستان از حصار بگریختند رامگدهي وغیره بی زحمت تسلیم نموده شدند و سرتاسر آن بوم وبر محکم نهاد که درمیان بنگلور ورود کاویري واقع است بتصرف انگریز بهادر درآمد جنود نظام علي خان از آگسط تا نونبر بمحاصره گرم کنده اشتغال ورزیده قلعه پائین مفتوح نمود

وجمعیتی گرانمایه از سپاه بسرکردگی موید الدوله مشهور بنام
حافظ جی بحراست وحمایت بقلعه مفتوحه ماند وباقی لشکر بسرکردگی
امیر سکندر جاه در اواسط دسنبر بسوی کولار روانه گردید
بیست ویکم دسنبر شاهزاده فتح حیدر باجمعیت دوازده هزار
سوار باسرعت یادوزان چون سیل کوهستان که برنشیبستان
ریزد برسرپیته فروریخت وتمامی جماعه مغایه راکه بحراست آنمقام
می پرداختند باسیری برگرفت ومحافظان قلعه را بتجدید کمک
نیرومند گردانید وچندین خاندان سرداران را از قلعه برآورده سالم
وغانم بسریرنگپتن مراجعت نمود چون درماه جون فوج مرهته
بسرکردگی پرسرام بهاو بصوب چیتلدرگ نهضت نموده از اوضاع
آن حصار چنان پنداشت که برگرفتن آن بزور از حیز امکان
بیرونست بنابران برشوت چاره گری نموده بتطمیع کوتوال
پرداخت تا قلعه بدو واسپارد ولیکن فایده نبخشید چندی درحوالی
آن طرح اقامت ریخته بتخریب آن مرزبوم اشتغال ورزید
پس ازان بجانب غربی آن بحال متوجه گشته بمددگاری فوج
انگریزی بتسخیر هولی هانور وچند قلعچه دیگر سرمایهٔ فیروزی اندوخت
چون همین مرزوبوم کنارهٔ وبدنور از ممالک محروسه سلطانی
از صدمه تاخت افواج متفقه محفوظ مانده بود سلطان ازین محالات
اذوقه وعلوفه مایحتاج می طلبید ولیکن چون میترسید که مبادا یغماگران

مرهته رود تنب بهدره را عبور کرده دست تطاول و تعدي بران
بوم وبر دراز کشانید بمقتضاي دوربیني و احتیاط فوجي گرانمایه بقیادت
نواب علي رضا خان بحراست آن برگماشت این سردار بقرب
لب غربي رود تنب رحل اقامت انداخته بوضعیکه حصن سمو که
درچند اول یاسا قه او بود بیاست و پنجم دسنبر سنه ۱۷۹۱
فوج مرهته از رود بهدره وروز دیگر از رود تنب که هر دو دران زمان
پایاب بود برگذشت و فوج انگریزي بیاریگري جنود او بر لشکر
میسور حمله آورد و پس از کوشش بسیار مظفر گردید نواب
موصوف با جمعیت یکهزار و پانصد پیاده و چار صد سوار بحصار
کالید رگ که بر مسافت سیزده میل از بدنور واقع است
و نواب موصوف پیشتر ازین فیلان و خزینه خود را بدانجا
فرستاده بود پناه بردسي و یکم دسنبر مورچال از بهر تسخیر
در سمو که برآورده شد و پس از محاصره چهار روز دژ را و اسپردند
پرسرام بهاو معه فوج در جوار سمو که تا ماه جنوري سنه ۱۷۹۲ چندي
اقامت ورزیده پس ازان بحصار بدنور رسیده فرمان داد
تا بر بعض مکانات بیروني آنقلعه حمله کنند و لیکن چون او شنید
که قمرالدین خان بهادر از سپهداران نامي سلطان با لشکر
جرار از بهر حمایت بدنور توجه نموده است ازان عزیمت
دست برداشته برحسب عهد خواست که بلارد کارنوالیس

پیوند و تا در محاصره دار الملک سلطان با او یار باشد چنانچه
پرسرام برحسب این عزیمت کوچ نمود چون خبر هزیمت
نواب علي رضا خان بسلطان رسید فورا بقمر الدین خان فرمان داد
تا از بهر حفاظت بدنور بشتابد ولیکن بدو این چنین فرموده بود که
زنهار در بند تعاقب جماعه مرهته نباشد بلکه این جماعه مگس طینتان
پر آشوب را بباد حمله سواران و غازیانش پراینده فوج خود را
بفراهم ساختن اذوقه مشغول گرداند و هرگاه فرصت دست دهد
آن را بسریرنگپتن روانه سازد مقارن همین حال سلطان
قشوني را از سواران یغما گرش بصوب کرناتک روانه کرد
تا بنهب و غارت آن بلاد پردازد و مطمح نظر ازین ارسال
همین بود که بشنیدن این خبر بعضی از افواج انگریزي که بر سر
مملکتش هجوم آورده آند بحمایت مرز و بوم خود شان البته باز
خواهد گردید و بناچار بار شر و فساد اعادي گونه تخفت خواهد
گرائید یغما گران سلطان برحسب فرمان تا انجا رسیدند
که مدراس ازان سه میل کمتر بود مردمان را گشتند
و چند قریه را آتش زدند ولیکن چون سلطان در آخر دریافت
که در این چنین نهب و غارت هیچگونه بهبود نیست بنابران
بتجدید از لارد کانوالیس درخواست آشتي و استجازت
فرستادن سفیري میکنند ولیکن چون لارد کارنوالیس

از جهت شکستن عهد گذشته آشفتگیها داشت همانزمان برسول سلطان فرمود که هیچگونه نامه و پیام مصالحه پذیرفته نخواهد شد تا انکه تمامي اسیرانرا که او در کوئنباتور برگرفته است خلاص نمیکنند لارڈ کارنوالیس پس ازانکه تمامي ما یحتاج محاصره و هرگونه اذوقه مهیّا گردانیده بود انتظار نمودن پرسرام بهاو را بیحاصل تصور نموده در غره فبروري سنه ۱۷۹۲ع بهمراهي جنود نظام علي خان و هري رام پندت از مقام اوتردرگ پیشتر جنبش نمود وسواران سلطان قریب یکهزار در صدد آن بودند که بغارت و نهب پردازند و لیکن چون درین عزیمت ناکام ماندند دهات را که در اثناي راه واقع بود آتش زدند و مواشي و باشندگان آنرا یکسو راندند پنجم ماه افواج متفقه در نظرگاه سرینگپتن رسیدند و بقرب رود کاویري رخت اقامت انداختند سلطان سپاه خود در جایگاه استوار فراهم آورده مصاف جنگ آراسته بود نصاب جنود سلطان درین رزمگاه چهل و پنج هزار پیاده و ده هزار سوار و یکصد ضرب توپ بود لارڈ کارنوالیس در نه ساعت شب روز ششم فبروري باشش هزار و هفصد پیادگان انگریزي بدون توپ متوجه آن گردید وجنگ عظیم رو داد و هفتم ماه سلطان چند بار جسارت نمود تا مقام شمالي رود را بدست آرد

وانگریزان را از جزیره بیرون راند ولیکن اثری مترتب نگردید وچون دل سپاهش شکسته بود جم غفیر از خدمت سلطان کناره گرفتند وجماعه فرانسیسه نیز که ملازم سلطان بودند از جهت نظر کردن بانجام بدکارزار خود را تسلیم لارڈ کار نوالیس نمودند برشرقي جانب جزیره سرینگپتن بوستانیست شاهانه خوش وخرم بنام لعل باغ درین بوستان چندین قصر بلند ونشیمنهای دلپسند است که بتصرف انگریزان درآمده بود لارڈ بهادر بحکم ضرورت مردمانرا اجازت داد تا درختان بوستاني را بریده مورچال سازند ومقارن اینحال قصرهای شاهانه وحجرهای عبادتخانه را بیمارستان رنجوران وتیمارجای زخمیان نیم جان گردانیدند ؛

بیت

آری چه عجب داري کاندر چمن گیتي
چغداست پی بلبل نوحه است پی الحان

سلطان بتماشای این عبرت فزا انقلاب که همان باغ دلکشا وبوستان نشاط افزا که در ساختن وآراستن آن هزاران هزار روپیه صرف شده بود بفحوای

بیت

جائیکه بود آن دلستان با دوستان در بوستان ،
شد زاغ وکرگس را مکان شد گرگ وروبه را وطن ؛

خراب و ویران گردانیده شد خیلی دلشکسته و پریشان گشته فرمان داد
تا گلولهای اتواپ پی هم از قلعه بران باغ و بقاع که حالا در
تصرف اعادي بود سرد ادند اگرچه بعضی ازین گولها بمعسکر انگریزي
که برکناره مقابل رود واقع بود رسید ولیکن هیچیک گره از کار
فرو بسته اش نکشود چون سلطان نیکو دید که هیچگونه صورت بهبود
در آئینه خیالش جلوه نمی نمود باز عزیمت آن کرد که دیگر بار
سلسله آشتي بجنباند بنابران از بهر تمشیت این مرام لفطنط
کلمرس وناش راکه در مهم کوئنباتور در دست سلطان اسیر افتاده
بودند پیش خود طلبیده این چنین خطاب کرد که میخواهم بزودي
از قید تان رهائي بخشم وچون از دیر باز خواهان آشتي و مصالحه ام
بنابران شمارا حامل این مکتوب بنام لارڈ کارنوالیس که
درین باب نوشته ام می گردانم باید که جواب آن بمن باز رسانید
وآنگاه مکتوب مسطور بدست لفطنط کلمرس سپرد و دوشال
و پانصد روپیه بدو داد و وعده کرد که اسباب و وابستگان او
از پس فرستاده خواهند شد پس فرمان داد که سواران
و ملازمان سلطاني او را با رفیقش در معسکر انگریزي ببرند چنانچه ایشان
فردای آنروز در خیمه گاه انگریزي رسیدند شانزدهم فبروري فوج بنبئي
بسرکردگي جنریل ابرکرنبي بلارڈ کارنوالیس پیوست دراین فوج
دوهزار جوان فرنگي بودند وچارهزار سپاهي هندوستاني در شب

هیزدهم مورچال بر جانب شمالی قلعه برآورده شد و نوزدهم فوج که
قاید آن جنریل ابرکرنبي بود رود کاویري را عبور کرده بر جانب
جنوب شرقي مقام برگرفت بمدافعت این یورش سلطان
نفس نفیس با جنود سنگین از پیاده و سوار کوشید و لیکن پس
از کوشش سخت بسرینگپتن مراجعت نمود بیست
و دوم بران محال که جنریل ابرکرنبي برگرفته بود باکمال سطوت
و شدت حملها آورده شد و لیکن دلیران میسور ناکام باز گردیدند
درا ثنای این جدال پیام عهد و پیمان مصالحه نیز آورده می شد چهاردهم
ماه وکیلان سلطان و وکلای سرداران همداستان درخیمه که بتخصیص
از بهر تلاقي رسولان طرفین زده شده بود متلاقي شدند و گفتگو درمیان
شان بعمل آمد و لیکن هیچ امری متعین نشد و قطع تنازع صورت
نگرفت اکنون مواد از بهر برآوردن مورچال آماده ساخته شد
و خبر وصول پرسرام بهاو از بهر اعانت انگریز گرم بود پس
حسب درخواست لارد موصوف سلطان بفتوای ضرورت
قبول میکند که نیمه ممالکت خود را بسرداران همعهد واگذارد
و در عرض دوازده ماه سه کرور و سي لک روپیه نقد بدیشان
بدهد و تمامی اسیران انگریزي که خودش و والد بزرگوارش برگرفته
بود از بند رها کند و دو تا فرزند دلبند خود را از بهر توثیق ایفای شرایط
سطور بدیشان واسپارد بیست و ششم شاهزادگان

موعود باکمال احتشام و تمکین بمعسکر انگریزي در آمدند و لارد کارنوالیس باجماعه از منصبداران بردر خیمه شاهانه خویش شاهزادگان را پذیرنثاري نموده و پس از معانقه ایشان باکمال دلجوئي و ملاطفت درون خیمه آورده نشانید لارد کارنوالیس بوکیل سلطان و شهزادگان فرمود که هرگونه دلجوئي و ملاطفت درخور مرتبت و منزلت شان مراعات کرده خواهد شد سپس بهریک ازان شاهزادگان ساعتی زرین گرانبها بطریق نشان ملاطفت و معاطفت داد و بعد ازانکه عطر و پان بدیشان داده شده بود جناب لارد صاحب تا فیل سواري شان برسم مشایعت پرداخت وآنگاه بازایشان را معانقه کرده مراجعت نمود و شهزادگان بخیمهای خود باهمان تواضع و تکریم آورده شدند که هنگام داخل شدن خیمه لارد صاحب بعمل آورده شده بود در روز دیگر لارد کارنوالیس برسم بازدید بخیمه شهزادگان رفت و دران مقام مراسم تعظیم و تکریم نسبت بلارد صاحب بتقدیم رسانیده و هنگام معاودت دو تا شمشیر پارسي با قبضه جواهرنگار برسم خدمت بدیشان داده شد مهر و آزرم که لارد کارنوالیس نسبت بشاهزادگان بتقدیم رسانیده سبب شادماني سلطان و خاتونان حرم سراي او گردید؛ پس ازان سلطان عهدنامه را بمهر و دستخط خود اختصاص بخشید نهم ماه مارچ شاهزادگان موصوف باهمه حشم و خدم از بهر سپردن عهدنامه جزمي مهر کرده

سلطان . بخیمه لارد کارنوالیس درآمدند لارد صاحب ایشان را
با اعزاز و اکرام تمام پذیرفتاری نمود و پس از طی شدن قال و مقال
رسمی شاهزاده عبدالخالق سه قطعه عهدنامه جزمی را بدست لارد صاحب
واسپرد پس شاهزادگان موصوف رخصت انصراف گرفته
بخیمه خود مراجعت نمودند بروایت صحیح این معنی بثبوت پیوسته
که پس از مراجعت سرداران بمعهد از حدود سریرنگپتن
سلطان در حالت غم و غصه که ازین صلح مغلوبانه عائد او شده بود چندی
در گوشه تنهائی درمیان دولت سرای خویش کناره گزین
گشت آخر کار بزاری و الحاح خاتونان حرم سرای خود را که درباره
بدرآمدن ازین کنج خمول می نمودند بسمع رضا و قبول درآورد
و مقربان درگاه خاصه میر صادق و پورنیا را بحضور خود خوانده درخصوص
اصلاح امور ریاستش استشاره فرمود و در پر کردن خزانه عامره
با ایشان رای زد درین کنگاش آرای مشیران بران قرار گرفت
که بهره از مال و نعمت خویش یاریگری خواجه خود نمایند تا تلافی آن
مبلغ زر که از خزانه سلطانی باعادی داده شده صورت پذیرد سلطان
بتقاضای مرحمت و جوادی که داشت ازان مبلغ سه کرور و
سی لک روپیه که بدان آشتی را خریده بود سی لک روپیه
وا گذاشته چنین فرمان داد که باقی سه کرور را بطریق اضافه بر خراج
معمول بر رعایا برعایت تناسب توزیع نمایند تا بر ایشان حیف نرود

اگر این زر اضافه بطریق راستي و انصاف از رعایا خواسته
شدي بران دردمندان مسکین چندان جور و بیداد نبودي ولیکن
مقام واویلا اینجاست که تحصیلداران این زر حکم سلطاني را بهانه
حیف و ستمراني خود ساخته حاکمان صوبجات را نیز برشوت
درین تعدّي و تطاول شریک خود ساختند تا بجای سه کرور
روپیه ده کرور بمعرض تحصیل درآمد و آه و نالهٔ ایشان زنهار بگوش
سلطان تمیز سید سلطان پس از جلوس بر سریر فرمانروائی دفتر
نو وابسته ضوابط باج و خراج تیار گردانیده بود و همت والانهمت
سلطاني پس از اهتمام در بارهٔ اضافه خراج مصروف برنگاهداشتن
فوج جدید بود و اگرچه مردم باو وا می نمودند که مبلغ زر کاسته خراج
حالي آنقدر گنجایش ندارد که بدان این چنین جمعیت موفور سپاه
نگاهداشته شود سلطان در جواب ایشان همین می فرمود که من
نمی خواهم که یک رساله یا قشوني از قشونهای معدوده کم گردد با اینهمه
حکم سلطاني چنین صادر گردید که حصار و دیوار آن دژها و قلاع را که قلعه داران
و دژبانانش در حمایت و حراست آن هنگام یورش و حملات
اعادي چنانکه باید نکوشیده بودند منهدم گردانند و نسبت بقلعه
بنگلور که از بهر افواج انگریزي کار ذخیره داري و انبار خانگي نمود آنچنان
خشمگین و آشفته گشته که فرمان داد تا ابنیه و حصار آنرا که در برآوردن
آن خود ش و پدر بزرگوارش لکها روپیه خرچ کرده بودند با خاک برابر

سازند پیش از وقوع جنگ وجدال گذشته سلطان راه مراسلت
با تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالي فرمانفرمائي کشور افغانستان که
در میان ایران و هندوستان واقع است واکشاده بود و اکنون
با پسر جانشین او که زمان شاه باشد بزبان قلم این چنین التماس
میکند که وظیفه دینداري وحمیت اسلامي همین اقتضا میکند که او
با مسلمانان هندوستان اتفاق کند و به تسخیر ممالک دهلي
لشکر کشد نیز وکلای ذوفنون چرب زبان او بدیوان دولت
پیشوا و دولت رام سیندهیه و نظام علي خان فرستاده شده
بودند تا فتنه و آشوب برپا سازند و آن عهد و پیمان اتفاق و هواخواهي
یکدیگر که ایشان باجماعه انگریزان بسته اند بحیله انگیزي شان
بشکنند دربار دوست قدیم و هواخواه صمیم انگریزان که نواب محمد علي خان
باشد نیز از سازش و بندش یا فسون سازي و چاره گري سلطان ذوفنون
پاک نمانده بود پس از انکه سلطان بایفای تمامي شرایط عهد و پیمان گذشته
پرداخته بود فرزندانش اجازت انصراف داده شدند چنانچه ایشان
با بدرقه شایسته بسرکردگي میجر ډوطن بابیست و هشتم ماه مارچ سنه ۱۷۹۴
بمعسکر سلطان پدر بزرگوار شان در دیونهلي رسیدند روز دیگر میجر ډوطن
بحضور سلطان رفت و شاهزادگان را اسپرد سلطان میجر ډوطن
را با کمال ملاطفت و معاطفت اختصاص بخشید و او تا ششم ماه
اپریل در معسکر سلطان اقامت داشت و درین عرصه چند بار

بحضور سلطان حاضر شد و هر بار سلطان را بذکر خیر قوم انگریزان
تر زبان یافت، رزیدنط انگریزی که در پونه بود باعلام گورنر جنریل
پرداخته بود از مراسلات پنهانی که در میان سلطان و جماعه مرهته
دران زمان بوده القصه ازان باز که عهد آشتی و مصالحه درمیان
آمد تا سال ١٧٩٦ هیچ سردار یا شخص نامور از ایران تا هندوستان
و از دکهن تا کوهستان نیپال نبود که مکتوب یا سفیر سلطان
بدو نرسیده باشد بالتماس اینکه او با سلطان حامی دین اسلام اتفاق
کرده این گروه جاه طلب را از هندوستان بیرون کند درین روزگار
چنان می نماید که اختر سلطان یاور و معین او گردیده بود که از بهر
بنگالی انگریزان دشمنان نو پیدا گشته و در دولت هواخواهان
شان نزاع و خصومت خانگی درمیان آمده تفصیل این اجمال آنکه
در سنه ١٧٩٤ فیض الله خان رام پوری سردار قوم روهیله وفات
یافت و فرزند کلانش جانشین او گردید این سردار زاده
مسند نشین بردست عیاران برادر کوچکش غلام محمد خان کشته
گردید و غلام محمد خان مسند آرای ریاست گشت انگریزان
باعانت و حمایت فرزند سردار مقتول برخاستند و غلام محمد خان را
پس از منهزم ساختنش در جنگ اسیر کردند و به دار الاماره
کلکته فرستادند در انجا او بجایه رفتن سفر حجاز و حج بیت الله از
انگریزان رخصت انصراف یافته بر جهاز نشست و احتمال قویست

که بمضمون مصراع مشهور * ع * این ره که تو میروي بترکستان است * بعض نبادر متصرفه طیپو سلطان را که پنداشته از جهاز فرود آمد واز انجا بزودي باسفیران سلطان متوجه کابل شده بناي بدسگالي و هنگامه آرائي نسبت با انگریزان نهاد وزمان شاه والي کابل رابران تحریض نمود که بانهب وغارت هندوستان لشکرکشد و همینکه او بدهلي میرسد یکسر جماعه روهیله بهمه استانیش کمر هوا خواهي خواهند بست فتوحات عظیمه که نصیب دولت رام سیندهیه شده بود و فراواني سپاه که گرد او فراهم آمده بود عرق رشک وحسد ارکان دولت پیشواي پونه درحرکت آورده ایشان رابران داشت تا از سیندهیه درخواستند که بهرهٔ شایسته از مبلغ خراج ممالک مفتوحه اش داخل خزانه دولت پیشوا نماید ولیکن بجاي ایصال مبلغ زر آنسردار ازروي حساب پیشین مبلغ خطیر زر یافتني از آن خود برذمهٔ آن دولت برآورد و با لشکري جرار متوجه دار الملک پیشوا گردید تا دعوي خود را ببرهان قاطع شمشیر بمعرض اثبات درآرد این چنین حریفي غالب از میان اتباع دولت پیشوا پیدا گردید و سنگ تفرقه در جمعیت آن انداخت و از همان زمان از رهگذر سنوح ستیز و آویز خانگي یکیک رکن ازارکان آنحکومت متزلزل گردانیده شد این بود حال دولت پونه

دران زمانه اکنون سرگذشت دولت حیدر آباد باید شنید که
دران جزو زمان چون بود غایت دیرینه سالي نواب نظام
علي خان وحدوث ناخوشنودي گوناگون دلالت نمایان بران
میداشت که آفتابش برلب بام است و روز عمرش درحدود
شام بنابران پسران جاه طلب آن امیراز بهر سند خلافت
در صدد چاره و تدبیر در آمده از هرسو استمداد مینمودند سلطان پنهاني
بهواخواهي امیرزاده فریدون جاه میل فرموده به بهانه تحصیل نمودن
زر خراج از سرداران خراج گزار فوج سنگین بسرکردگي سید
غفار بدان ناحیه روانه میکند و درخفیه بدان سپه دار چنین تعلیم
میدهد که دران خصوص نیکو متیقظ بوده چنانچه مقتضای حال باشد
بلا تعویق بعمل آرد ملاحظه تمامت این خصوصیات بالا گذشته
در برانگیختن بد گماني انگریزان وآماده سازي شان براعداد سامان جنگ
هیچگونه کمي نکرد در اوائل سال ۱۷۹۷ فوجي از افغانان که قاید شان
زمان شاه بود از رود اتک عبور نموده متوجه دهلي شد ولیکن جماعه نانکیان
پنجاب آنقدر بمقاتله ومقابله کوشیدند که ناکام بگام اضطرار مراجعت
نمود احتمال قویست که عزیمت زمان شاه فرمانفرمای
افغانستان نتیجه اجابت دعوت سلطان بوده بر حسب
منصوبه نخستین او تا بر سر انگریزان لشکر کشد خبر سنوح این
واقعه ارکان دولت انگریزیه را آنچنان قرین سهم و هیبت

نمود که ایشان جمعیت گران از سپاه در مهدي گهات برغربي کناره رود گنگ برسبیل اعلان از بهر مدافعه این جماعه فراهم ساخته بودند از فنون و فسون سلطان وجنبش و حرکت افواج او درانزمان اگرچه مراسلت او باشاه زمان دران هنگام معلوم نبود این معني قیاس کرده مي شد که او اراده داشت که این فرصت پیش آمده را ضایع نگذارد و برسر کرناتک تاخت آرد چنانچه بر فوج مدراس چنان حکم رفت که زود در میدان جنگ آماده حرب و پیکار باشند مراجعت افواج زمان شاه از هندوستان و فاش گشتن بندش و سازش سلطان با فریدون جاه پیش از انکه بختگي و نضج پذیرد و خوفناکي او از اوضاع افواج انگریزي که از بهر جنگ وجدال آماده وتیار بود اینهمه امور باهم متفق شده سلطان را باز داشته بود از اینکه بادي پرخاشخري نسبت بانگریزان گردد اگرچه چند ماه پیش ازین سلطان سفیران خود را پنهانی بسوی جزیره ماریطیس فرستاده بود تا بتجدید ارتباط با جماعه فرانسیس پرداز دو از ایشان التماس کمک ده هزار مرد فرنگي و سي هزار حبشي سپاهي نموده استکشاف این راز پنهان و فرستادن فرانسیسان سبکمایه کمک بسلطان باز سلطان را بجبر و قهر بران آورد که از افواج انگریزي انتقام کشد در ماه جون سنه ۱۷۹۸ خبر فرار سیدن سفیران ټیپو سلطان بجزیره ماریطیس و خبر دیگر امور بگورنر

جنرل هندوستان رسید بنابران بزودي از دیوان دولت انگریزیه فرمان فراهم آوردن فوج جرّار صادر شد و در اندیشي که گورنر جنرل هندوستان درین مهم بکاربرده منحصر در ممالک محروسه خودش نبوده بلکه درین امر اهتمام رفته که جماعه طرفداران سلطان و جماعه فرانسیس را که در دیوان حیدرآباد اند یکسر مستاصل گردانیده نواب نظام علي خان را بران باید آورد که شریک و همکار انگریزان در هزیمت و کسر دشمن عام گردد و نیز برین معني اهتمام نموده شده که تعارض فریقین که در دولت پونه پیدا شده از میان مرتفع شود و لیکن از رهگذر بدگماني و دورنگي که سرداران مرهته باهم داشتند و بعضی از ایشان هوا خواه سلطان بودند این امر از حیز امکان پیشوا بیرون بود که با آن تخالف و تعارض بایفای عهد و میثاق که با انگریزان بسته بود پردازد یا درین حرب و پیکار با ایشان مشارکت کند اگرچه گورنر جنرل بدین نمط تهیهٔ اسباب هزیمت دشمن نموده بود با اینهمه نمي خواست که درین مهم اسراف طلب دقیقه از دقایق آرمیدگي و تاني نامرعي گذارد بنابران مناسب چنان دانست که نخست براه مناصحت با سلطان پوید تا او تنازع و تخاصم دولتین را بوجه شایسته قطع کند و بشرایط جدیده پسندیده طرح مصالحه ریزد و از سرکینه و پرخاش برخیزد بنابران چند قطعه مکتوب بسلطان نوشت و دران هیچگونه اشارت بحرب و قتال نفرمود بلکه

از استعمال آنگونه الفاظ احتیاط واحتراز واجب انگاشت همینقدر
باعلام سلطان پرداخت که مراسلت ومخاطبت او باجماعه
فرانسیسان بتمام وکمال دانسته شد واز والتماس نمود تامیجرڈوطن
از طرف سرداران همعهد بخدمت او فرستاده شود تا نظم
ونسق امور متنازع فیه بخوبي صورت پذیرد ولیکن نامه هاي سلطان
که بپاسخ این مکاتیب فرستاده شدند همه پرحیله وفسون بودند
والتماس فرستادن میجرڈوطن یکسر ابانموده شد مقارن این حال
خبر کوچ جیش فرانسیس در ممالک مصر ونیز خبر در جهاز نشستن
موشیرڈ دیک در طرنکبار بطریق سفارت از قبل سلطان
بدولت فرانسیسیه بگورنر جنریل رسید از آگاهي این اخبار
بماه فبروري سنه ۱۷۹۹ فرمان صادر شد تا افواج انگریزي وجنود
سرداران همعهد دیگر آماده تاخت بر مملکت سلطان گردند
وتاخیر درین باب جایز نشمارند درین اثنا از سلطان مکتوبي
بگورنر جنریل رسید بدین مضمون که چون از قدیم طبع من مایل
سیر وشکار مي باشد بنابران از شهر برآمده ام امید که میجرڈوطن را
باساز وسامان مختصر بسوي من روانه سازند یازدهم فبروري فوجي
بقیادت جنریل هارس از ویلور کوچ کرد وبیست وهشتم همان
ماه در مقام کاریمنگالم بجنود نظام علي خان که دران شش هزار
سپاهي بود پیوست چهارم مارچ افواج مجتمعه بقرب ریاکاته

بسرحد میسور اقامت ورزید و از انجا مکتوبی از طرف گورنر
جنریل بسلطان ارسال نموده شد بدین مضمون که مکتوب
سلطان رسید و دیگر خصوصیات بتفصیل بوساطت جنریل
هارس معلوم سلطان خواهد گردید پنجم ماه بنای حرب وقتال
بتسخیر کردن قلعه نیامدرگم وانچیتی آغاز کرده شد و نهم ماه افواج
متفقه که از سی و هفت هزار مرد جنگی وجود پذیرفته بود درجوار کالا منگالم
مجتمع شدند پیشتر ازین فوج بنبئی قریب هفت هزار مرد
از ساحل مالیبار کوچیده و در مرزبوم راجه کورگ در آمده بر سر
رهگذار رسید اپور و سیدا سیر مقام گزیده بود هنگامیکه اعادي
سلطان بدین کثرت رسیده بودند عدت سپاه سلطاني کمتر بود
چون خبر وصول اعادي در حدود ممالکتش بسلطان رسید باکثر
بهره از لشکرش نهضت نموده در مقام مادور متصل شارع عام
که به بنگلور میکشد اقامت کرد و از انجا چندین جماعت از
سوارانش بهر سو روانه گردانید تا آن بر و بوم را ویران کنند و در
تمامي اذوقه و علوفه که در رهگذار اعادي باشد آتش زنند در همین
مقام جاسوسان خبر آوردند که فوج بنبئی بقرب سرحد شرقي
ممالکت محروسه سلطاني رسید و در چند بهره منقسم شده سیدا سیر
و سیدا پور و انموتینت را مضرب خیام خود ساخته بنابران
سیوم مارچ از مادور کوچیده افواج خود را که از دوازده هزار مرد وجود

پذیرفته بود بمصاف جنگ آراسته در پناه جنگلی پیشتر شتافت
تا بر مقدمه سپاه انگریزي که سرکردهٔ آن لفطننٹ کرنیل مانطریسار
بود تاخت آورده در میان گرفت و اگرچه ایشان باکمال
پایداري و دلیري بحمایت خود پرداخته بودند البته یکسر کشته
گردیدندی اگر بکمک و یاریگري شان فوجی سنگاین بسرکردگي
جنریل اسطوارط نمیرسید افواج سلطاني پس از ستیز و آویز
سخت از میدان جنگ کناره گزید از پس این شکست
سلطان بسوی پریاپاطن بازگشت و درانجا تا یازدهم مارچ اقامت
ورزیده بسریرنگپتن متوجه گردید و درانجا مردم لشکر خود را تا چهار
روز دراستراحت وآرامش واداشته بازکوچ کرد تا با فوجیکه
درقیادت جنریل هارس بود مصاف دهد افواج متفقه دهم ماه مارچ
از مقام ملامنگالم نهضت نمود و چهاردهم ماه مذکور سواد منگلوررا
مضرب خیام گردانید در اثنای این چهار روزه سواران سلطان
باکمال چابکي و چستي بنابود گردانیدن هرگونه اذوقه و علوفه و سوختن
دهات که در رهگذر عبور افواج اعادي بود اشتغال ورزیدند
افواج متفقه درین خیمه گاه تا پانزدهم ماه اقامت نمود و از انحالت
رساله دار سواران سلطان چنان استنباط نمود که سرداران
افواج متفقه میخواهند که بنگلوررا باز ذخیره گاه لشکري گردانند بنابران
در تمامت دهات که درحوالي آن بود آتش زد و شانزدهم

ماه جنریل هارس از راه کانکنیلي و سلطان پیتّه متوجه سریرنگپتّن گردید بیست و سیوم مارچ از جانب سلطان در باره مدافعه افواج بسیار غفلت و اهمال صورت گرفت که بغایت حصین واستوار اقامتگاه خودرا که برکناره رود ماڈور داشت و عبور دشمنانرا ازان معبر بروجه شایسته دران مقام ممانعت توانستی نمود واگذاشته مقام ملوالي را مضرب خیام خود ساخت روز آینده افواج متفقه همان مقام را که در تصرف سلطان بود خیمه گاه خود ساخت بیست و هفتم جنریل هارس بصوب ملوالي نهضت نمود و چون دران مقام رسید دید که افواج سلطاني آماده جنگ اند از گوله و گوله سخت آتش باریدن گرفتند و از طرف اعادي سلطان نیز قصوري نرفت و لیکن سلطان کناره گرفتن از میدان جنگ مصلحت وقت دید و چون جنریل هارس در تعاقب افواج سلطاني چندان فایده ندانست سپاه خودرا فرمان داد تا بخیمه گاه خویش باز گردند سلطان درین رزم سه سپهدار نامدار و یکهزار سپاه خودرا باختن داد بیست و نهم جنود متفقه آغاز عبور رود کاویري نمودند و سلطان پیادگان خودرا فرمود تا با توپخانه متوجه سریرنگپتّن گردند و خود بدولت با جماعه سواران رود را عبور نموده دوم اپریل آنقدر نزدیک رسید که افواج انگریزي را نظاره کرده پیادگان را چنان فرمان داد که متصل جانب

شرقي وجنوبي قلعه رحل اقامت انداخته بمدافعه اعادي پردازند پنجم
اپريل آن سپاه که درسرکردگي جنريل هارس بودند درمقابل
غربي جانب سريرنگپتن مقامي استوار برگرفتند روز آينده
جنريل مذکور پس از مقاومت شديد جمعي راازافواج سلطان
که درآبراهه ودهات ويرانه رويارويي معسکرانگريزي مقام گرفته بودند
ازجا برداشت چون سلطان بمقام اعادي رانيکو نظرکرد
ودانست که آنهمه مورچال ودمدمه که او بجانب جنوب
وشرق برآورده بود برايشان هيچ کارنخواهد کرد فرمان دادتا
دوخندق جديد بجانب غربي قلعه برهردو جانب رود کنندخندق
غربي کناره رود از پل پريا پاطم تا جنوبي کناره کاويري ممتد شده
تمامي آن قطعه زمين راکه درعهد محاصره گذشته سوارانش درتصرف
خودداشتند احاطه نموده بود ششم ماه جنريل فلايد باچارقشون ازرساله
سواران ازراه پرياپاطم فرستاده شد تاباجنود بنبئي پيوسته شوند بشنيدن
اين خبر سلطان تمامي جمعيت سواران خودرا بسرکردگي ميرقمرالدين
خان سپهدار روانه نمود تا بتعاقب افواج مرساله پردازند اگرميتوانند
اين هردو فريق اعادي راازتلاقي بازدارند جد وجهد يکه اين سپهدار
درين خصوص بکاربرد چنان مي نمايد که زنهار فراخور دلبستگي واهتمام
خواجه اش درين باب نبود چه او آنگاه بفوج متعينه جنريل ميرسد
که باجنود بنبئي پيوسته بود وآن نيز بعزيمت مقاومت ومقابله

نبود بلکه همین درعقب آن فوج بطمع کشتن پس ماندگان و برگرفتن بعضی از اسباب بنگاه مترصد می ماند نهم ماه جون سلطان از هجوم اعادي متوهم گردیده خواست که باب سپهسالار انگریزي راه مراسلت بکشاید بنابران مکتوبی متضمن این معني بدو میفرستد که گورنر جنریل لارڈ مارنگطن بهادر مکتوبی بمن فرستاده بود که نقل آن ملفوف است بمطالعه شما خواهد رسید من بشرایط عهد و میثاق خود نیکو قایم واستوار مانده ام نمیدانم باعث فوج کشي انگریزان برملک من چیست آگاهي بخشند زیاده چه برنگارد جنریل هرس جواب بدین اختصار برنگاشت که سلطان مکاتیب گورنر جنریل را نیکو مطالعه فرماید که دران هرچیز بتفصیل برنگاشته خواهد یافت یازدهم ماه جون کار مورچال بندي و خندق جدید گرد جزیره باتمام رسیده بود بهره از افواج پیادگان سلطاني اندرون آن مقام گزیدند و روز آینده سلطان فرمان داد تا بر معسکر انگریزي گوله باران کنند اثری بران مترتب نشد چهاردهم ماه جنود بمبئي بافواج جنریل هرس پیوست شانزدهم ایشان از رود کاویري عبور کرده مقامي استوار بر شمالي کناره آن رود برگرفتند سلطان که از بالای حصار این چالش را مشاهده کرده بود بزدي جماعه از سپاه را فرمان داد تا عبور رود نموده دردم اکرام مورچال برپا سازند ولیکن جنریل اسطوارط برایشان تاخت آورده ونا کام باز گردانید بیستم ماه جنریل هرس بر مورچال

که بر جنوب غربي کناره رود بود حمله برد اگرچه آنمقام بتصرف یکهزار و ششصد نفر از سپاه سلطاني بود انتزاع کرد بانتقام این تعدي که از جانب اعادي صورت گرفته سلطان شش هزار پیاده بجرار را که تمامت مردم فرانسیسیه قائد شان بودند فرمان داد تا رود را عبور کرده در تاریکي شب بر فوج جنریل اسطوارط حمله آرند اتمام این مهم بر ذمت میر غلام حسین و محمد حلیم که هر دو سپهدار نامدار بودند حوالت رفت وایشان باکمال جرات و جلادت بر لشکر بمبئي تاخت آوردند ولیکن همین چند ساعت برین حمله پایداري نموده بودند وشش یا هفت هزار کس را بکشتن داده وبشنیدن خبر آمد جنریل اسطوارط باتمامي جنود خویش بازگشتند بیستم ماه سلطان بازمانتوني بجنریل هارس برنگاشته التماس آشتي نمود وبیست و دوم ماه مسوده متضمن شرایط که سرداران همعهد بران اتفاق نموده بودند که اگر سلطان بدان راضي شود عقد صلح باز در میان خواهد آمد بسلطان فرستاده شد شرایط مسطور از یازده بابت وجود پذیرفته واعظم شان این بود که سلطان بزودي تمامي مردم فرنگستان که ملازم اویند از خدمت خود برطرف کند ویکسر از اتفاق و مراسلات مردم فرانسیس دست بدارد ویکنیمه از ممالکت خویش بسرداران همعهد واگذارد ووعده دادن دو کرور زر روپیه نماید بدین نمط که یکنیمه آن زر نقد بدهد و نیمه دیگر در عرض ششماه ادا کند و

تمامي اسيران را رها كند و چار كس از فرزندان و چار نفر از منصبداران
نامدار خود را از بهر نيكو وفا نمودن عهد بسته حواله نمايد و مهلت
بيست و چهار ساعت بسلطان داده شده بود كه بدان شرايط
همداستاني نمايد يا از ان سرا باز تابد نهم ماه جماعتي از افواج سلطاني
هنوز بهره را از خندق مورچال دار و از مورچالي كه بر غربي كناره رود بود
بتصرف خود داشتند و از برآوردن دمدمه هاي سركوب قلعه عايق
و مانع بودند و سيد غفار با يكهزار و پانصد كس بحفاظت آن خندق
ميپرداخت كه جنريل هارس بسپاهيان خود فرمود تا برين جماعه
حمله آرند بيست و ششم ماه بران حمله آوردند اگرچه سپاهيان
سلطان درين يساق سختكوشي را نيكو كار بستند وليكن بر مدافعت
حملات شان توانا نگشتند و بناچار پس از كشته شدن يكصد
و پنجاه نفر از انجا كناره گرفته رودخانه را عبور نمودند بيست و هشتم
ماه سلطان مكتوبي بجنريل هارس فرستاده بدين مضمون كه مكتوب
مسرت اسلوب شما محرره بيست و دوم بمن رسيد
و كاشف مدعا گرديد از نيرو كه شرايط مندرجه آن گرانمايه اند
و بدون وساطت سفيران چرب زبان طي نمودن آن دشوار
بنابران اراده دارم كه دو كس را از معتمدان خود بفرستم كه امور
شرايط بشرح و بسط بعرض اعلام درآرند زياده چه برنگاشته شود
جنريل هارس چنين پاسخ نوشت كه بابتهاي پيش كرده

تاریخ بیست و دوم شرایط ناگزیراند که بدون آن سرداران همعهد
زنهار در آشتي و اتفاق همداستاني نخواهند نمود وجز آنکه رسولان
مصحوب گرد گان و مبلغ زر در خواسته بیایند مقبول و پذیرفته
نخواهند گردید فردا تا سه ساعت انتظار جواب کشیده
خواهد شد و بس شب غره ماه مي باتش باري از گلوله هاي
حصار شکن شگافي در دیوار قلعه پیدا گردانیده شد وچون سیوم ماه مي
منهیان خبر آوردند که در حصار فراخور یورش راهي پیدا گردید
نردبان ها و دیگر اسباب یورش آماده ساخته شد و روز دیگر
تمامي افواج در پس پناه گاه آماده ماندند تا بمجرد اشارهٔ که یابند
بشتابند سلطان از آغاز محاصره قریب حصار سکونت
اختیار کرده بود تا نزدیک مقام حمله و یورش بوده باشد اکثر بزبان
شجاعت ترجمانش گذرانیده که تا دم واپسین در حمایت
قلعه خواهم کوشید چه تلخابه ممات همین یکبار چشیدنیست
چهارم مي سلطان بسوي دیوار غربي رفته رخنهاي آن را نیکو نظر
کرده دریافت که مقام او حالا خیلي عرضه اخطار است با اینهمه
هیچگونه آثار بیمناکي از ظاهر حالش پیدا نگردید بلکه او سید غفار را
که بفرمان دهي سپاه که در حدود رخنه حصار درکار بودند اشتغال
داشت باکمال آرمیدگي و درستي فرمان میدهد که چنین و چنین
کند هنگام بازگشتن سلطان بمکان خویش برهمنان منجم

خبر دادند که امروز بلای هولناک نسبت بدو بظهور رسید نیست مگر آنکه مدافعه آن بمسائلت دعا از نیکان و ایصال خیرات به مستمندان و بیچارگان پرداخته شود بهر تقدیر از گفته منجّمان سلطان بمشکوی بادشاهی رفته فرمان داد تا رسوم نذر و نیاز که ایشان تعین نموده بودند نیکو تقدیم نموده شود و بر همنان را بهدایای ثمین اختصاص بخشید نواب حیدر علي خان خلد مکان باقوال منجّمان بسیار اعتقاد داشت و بدون استجازه ایشان در هیچ مهم آغاز نمیکرد بنابران این جماعه را بناز و نعمت می پرورد و لیکن حال سلطان دین پرور برخلاف حال نواب مرحوم بود جز درین واقعه ما نشنیده ایم که از برهمنان پرسش نموده باشد هنگام نیم روز سلطان بدون ملاقات مردم حرم سرای بیرون رفت درین زمان سلطان قبای از پارچه نیمرنگ در بر داشت و دستاری شاهانه برسر و شمشیرش از کمر آویخته بود و بر بازوی راستش حرزی از ادعیه و قرآن مجید چون بکلالي ڈیدي یعنی دروازه خورد رسید منهیان اخبار و منصبداران مشغول کار بمعرض اعلام در آوردند که از تیاري فوج انگریزي چنان استنباط نموده می شود که ایشان امروز خواه هنگام روز یا شب بر قلعه یورش خواهند کرد سلطان جواب داد که زنهار قرین قیاس نیست که هنگام روز ایشان حمله آورند و شبا هنگام آنچنان حزم بکار برده خواهد شد که هرگونه جرأت

وجسارت اعادی برای ثمر و رایگان خواهد گردانید هنوز برین گفتگو
زمانی دراز نگذشته بود که بسلطان خبر آوردند که سید غفار بضرب
گوله کشته شد باستماع این خبر وحشت اثر سلطان خیلی
متاثر گردید و برزبان آورد که سید غفار مرد دلاور بود و از مرگ نمیترسید
آخر بدرجهٔ شهادت فایز گشت بگویید که محمد قاسم بجایش
بفرماندهی سپاه متعین رخنه حصار پردازد درین هنگام سلطان
پیش ازآنکه ازطعام فارغ شود شور و شغب یورش بگوش
اورسید فورا دست از طعام ناخورده بازشست و شمشیر
حمایل کرد و فرمود تا تفنگهایش پرکنند و آنگاه از راه جنوبی فصیل
بسوی رخنه حصار غربی بشتافت و چاکران و خدمتگاران
بسیار با اسلحه و آلات کار در عقب او رفتند و چند سپهدار
با جماعتی چیده از بهادران همراه او شدند هنگامیکه سلطان نزدیک
رخنه حصار رسید با جماعتی گریزان دوچار شد و معلوم کرد که مقدم
رده سپاه انگریزان از رخنه حصار در آمده بالای فصیل برشده اند جهد کرد
تا ایشانرا از گریز باز دارد پس نزدیک دیوار مقام گزیده
جماعه فراریان دلباخته را هم بگفتار وهم بکردار خود دل میداد تا
وا ایستادی کنند و درین اثنا چند بار تفنگ را بر جماعه غنیم سرداد
وچند کس را از سپاه غنیم کشت باا اینهمه کشش و کوشش
چون سپاه غنیم نزدیک سلطان رسیدند اکثری از بهادران

و منصبدارانش او را واگذشته بودند و نیز از سپاهیانش متنفسی
با او نمانده بود باوجود آن غیرت بسالتش دون مرتبه خود شمرده
که از مقام خویش پاپس ترگذارد درین حال سپاه غنیم بر مردم
دروازه تفنگها سر دادند گلوله ازان در شق ایسر سینه
سلطان رسید با اینهمه خواست که ازان میان بزور بیرون آید ولیکن
درهمین تگ و پوی جماعتی از سپاهیان فرنگستاني از اندرون
دروازه تفنگها سر دادند و گلوله ازان بر شق ایمن او رسید درهمین
اثنا اسپی که بران سوار بود زخمهای کاري برداشته از پا درآمد
و سلطان برزمین افتاد درین حال زاریکی از ملازمان بسلطان
عرض کرد تا خود را بر انگریزان ظاهر کند و ایشان از جهت شمول
رافت که لازمه شانست هرگونه التفات را که شایسته
مقام اوست مراعات خواهند نمود ولیکن غیرت سلطانیش
ازین معنی باستحقار تمام ابا نمود برین روداد زمانی نگذشته بود
که فریقی از سپاهیان فرنگي را دران راه گذار افتاده و یکی از ایشان
بر دوال گرانبهای شمشیر سلطان نظر کرده خواست تا ازو در رباید
ولیکن سلطان مجروح که هنوز قایمه شمشیر در دست خود داشت
بران سپاهي زده در حدود زانوش زخمي کاري رسانید
و آن سپاهي همان دم تفنگ خود را بر سلطان سر داد و گلوله
بر پیشاني سلطان خورد و جان شیرین بجان آفرین بسپرد

چون جماعه انگریزان قلعه سریرنگپتن را نیکو مسخر ساخته و حال
کشته شدن سلطان معلوم کرده بودند جنریل بیرد روز دیگر وقت
شام همراه قلعه دار و چاکران سلطان بدروازه که سلطان شهید در آنجا
افتاده بود درآمد و جسد مطهر او را به جستجوی بسیار از میان تودهٔ
کشتگان برآورد چهره سلطان هیچگونه خمیده و درهم نگردیده ولیکن
آثار تلخکامي و دلاوري از و نمایان بود دستار و شمشیر و دوال جواهرنگار
برده بودند جسد او را ملازمانش نیکو واشناختند و در پالکي
نهاده تمام شب در دولتسرای سلطاني نگاه داشتند بر هر بهره از
قصر سلطاني سپاهیان پاسبان برگماشته شده بودند تا هیچکس
از منتسبان باقي مانده بدر نجهد و نیز تمامي خزاین و دیگر نفایس
و ظرایف گرانبها از دستبرد مردم محفوظ ماند ازین پس باهتمام
انگریزان از بهر نگاهباني خانه های مهتران و سرکردگان سلطان
نگاهبانان انگریزي بزودي فرستاده شدند این تدبیر دل پذیر
درباره حفاظت جان و مال سرداران و سپاهداران سلطان که
از انگریزان صورت گرفت در مسخر نمودن تمامي ممالکت
میسور خیلی کارگر آمد زیرا که چون ایشان مشاهده کردند که عرض
و مال ایشان را انگریزان این چنین حراست نمودند خود را
بایکسر افواج بدست اختیار جنریل هارس وا سپردند در قلعه سلطاني
نهصد و بیست و نه ضرب توپ و نود و نه هزار فرد تفنگ

و قرابین و هشتاد و سه بار و تخانه و بیش از شمار گلوله و گولهٔ
توپ و زنجیري گوله و غیره یافته شد چون جنریل هارس فرمان
داده بود که هرگونه عزت و تبجیل که ممکن است نسبت
بنعش سلطان مرحوم مراعات کرده شود بنابران قاضي القضات
شهر سریرنگپتن رسوم تجهیز و تکفین سلطان مغفرت عنوان
بوجه شایسته و نمط بایسته بتقدیم رسانید هیچگونه کفایت زر
درین خصوص جایز شمرده نشد در رسوم جنازه که پسین سواري
آن سلطان زیبنده تخت و عماري بود بدان توزک و شکوه که
مقتضای حال و مقام باشد بجاآورده شد از پالکي سلطاني جنازه ساخته
بپارچه تنزیب کفن و بزر بفت بیش بها بالا پوش نموده بودند
پنجم می وقت پیشین جنازه سلطان همراه چهار کنپني از سپاهیان
فرنگ معه سه داران از قلعه روانه شد چاکران سلطان مرحوم
جنازه او را بردوش گرفته بودند و شاهزاده عبدالخالق دوم پسر
سلطان مرحوم بسیار مویه کنان و قلعه دار و قاضي و مفتي و دیگر
مسلمان سریرنگپتن از پس جنازه میرفتند چون جنازه بدروازهٔ
لعل باغ رسید تمامي سرداران و مسلمانان فوج نظام علي خان بجنازه
پیوستند از هر کوچه و برزن که جنازه سلطاني گذشته ساکنان آن
دو رسته استاده بدیده حسرت می نگریستند و اکثري خود را
بر خاک انداخته زار زار می نالیدند و مویه میکردند چون جنازه

بدروازهٔ مقبرهٔ نواب حیدر علی خان فردوس مکان رسید
سپاهیان از دو طرف رده بسته بفرودکردن سلاح خویش رسم
تسلیم و تعظیم بجا آوردند آنگاه قاضي نماز جنازه خوانده متصل
قبر والد بزرگوارش در گور نهادند وبرسم خیرات پنجهزار
روپیه برفقرا و ساکین که همپای جنازه رفته بودند تقسیم نمودند
از آن باز که جنازهٔ سلطان برداشته روانه لعل باغ شده بودند
تاآن زمان که جسد سلطان در گور نهاده شد از قلعه شلک
ماتمي توپها سرداده میشد همان روز شامگاهان طوفان عظیم
از باد و برق و باران صورت گرفته اکثر جا صاعقه افتاده خصوص
برمسجد و دیوانخانه و محلسرای سلطاني گوئي این واقعه هایله را
بانجام رسانید ؛

قطعه

تاریخ شهادت متضمّن تعزیت بادشاه جم جاه ټیپو سلطان
فردوس مکان که درماه ذیقعده سنه ۱۲۱۳ هجري واقع شده ؛

مویه کنید ای مهان سینه زنید ای گوان
درغم تاج شهان واندهٔ فخر انام
مرگ چنان باذلي واقعهٔ نیست خرد
قتل چنان باسلي خطبي باشد عظام

کز گهر واز هنر داشت کلاه و کمر
وز پی مجد وخطر کوشش بود و مقام
صاحب سیف وقلم واهب کوس وعلم
کاسر بیت الصنم عامر بیت السلام
سرور والانسب مهتر زیبا حسب
خسرو بیضا لقب ٹیپو سلطان بنام
حامی دین متین ماحی کفر مکین
وارث تاج ونگین از پدر بو الکرام
والی ملک دکهن حیدر لشکر شکن
چون سمیش بو الحسن صفدر عالیمقام
رزم ندیده چو او پهلوی اعدا گداز
بزم ندیده چو او خسروی شیرین کلام
هند نیاورده بر چون اورائی دگر
در فرد برز و هنر گجکلهی کشخرام
ذکر اخبار او شیرین سازد زبان
نشر آثار او مشکین سازد مشام
چون ز جهان بست رخت داد بجا تاج وتخت
با این فرخنده بخت پور مهینش همام

پیروِ گام پدر در رهِ ننگ و خطر
لیک از و پیشتر در دین بنهاده گام
قاتل اعدای دین از پی کسب ثواب
رنجبر و گرم کین از پیٔ تحصیل نام
از نیرنگِ خسان جوقی رذل از صغار
وز مکرِ ناکسان مشتی نذل از لیام
بر دستِ دشمنان کامده از هر کران
کشته شد آن پهلوان ناکام و تلخکام
کشته شده ای فغان مظلوم آن نامدار
کو را دولت کنیز بود و جلالش غلام
در صفِ ناورد و حرب اوّلِ مردان کار
در هنرِ طعن و ضرب ثانیِ دستان سام
با فرس و با حسام بود بجان مهر ورز
در سفر و در حضر مونس شان بر دوام
اسپش تازی نسب تیغش هندی نژاد
اینت جواهر فشان آنت مرصّع ستام
هندیِ او چون نهنگ تشنهٔ خون عدو
تازیِ او چون پلنگ گرسنهٔ انتقام

تیغ ورا همقرین همچو دلارام جفت
اسپ ورا زیر زین رانش راگشته رام
سلطان بد شاه مرد وین دو نباج همش
داشته از مردیش هر دو را شاد کام
هر دو بفرسش بهم همدم و هم همقدم
این آن را همرکاب آن این را همنیام
بیوه شده هر دو تن از مرگش وز حزن
چاک زنان پیرهن خاک بسر مستهام
سال شهادت ازان خامهٔ معجز بیان
گشت عزادار هم ادهم گفت وحسام

۱۱۵ ۱۰۹۸

سنه هجری

۱۲۱۳

سلطان هنگام وفات پنجاه ساله بود بشره اش
سبزه رنگ داند اش قوي بالایش قریب شش ذراع
رویش گرد و چشمش بزرگ و سیاه گونه کجی سر بینش
چهره را نیک نمایش داده بود سبلت بزرگ میداشت
وریش را می تراشید و از روی فطرت چست وچابک



TIPPOO SULTAUN,

FROM AN ORIGINAL PAINTING, PRESENTED BY LIEUT. COLONEL DOVETON TO THE MOST NOBLE MARQUIS WELLESLEY.

بود سواری اسپ بسیار دوست میداشت و اکثر تا دور
پیاده رفتن خو کرده بود اغلب بهره روزش بمطالعه قرآن
مجید وکتب بسر میشد در عهد زندگانی والد بزرگوارش او خیلی
محبوب دلها بود و لیکن پس از آنکه بر تخت سلطانی جلوس
نمود بتلون و بی ثباتی اطوارش اکثر منصبداران و مردم خانواده
نامی ازو دلگرفته و ناخشنود می زیستند و با این همه از جهت
تعصب دینداری ومدد و دلدهی اهل اسلام عامه سلمان ممالک
خود را هواخواه خود ساخته بود و از حمایت دین محمدی باغایت
عزت و احتشام بدرجه علیای شهادت رسید دوازده شهزاده
از اولاد سلطان و برادرش باسیری گرفته و با اهل و وابستگان
خود به ویلوار و از آنجا در سنه ۱۸۰۶ به بنگاله نقل کرده شدند و سرکردگان
و سپهداران او از امیران هم عهد جاگیر و وظیفه یافتند ؛

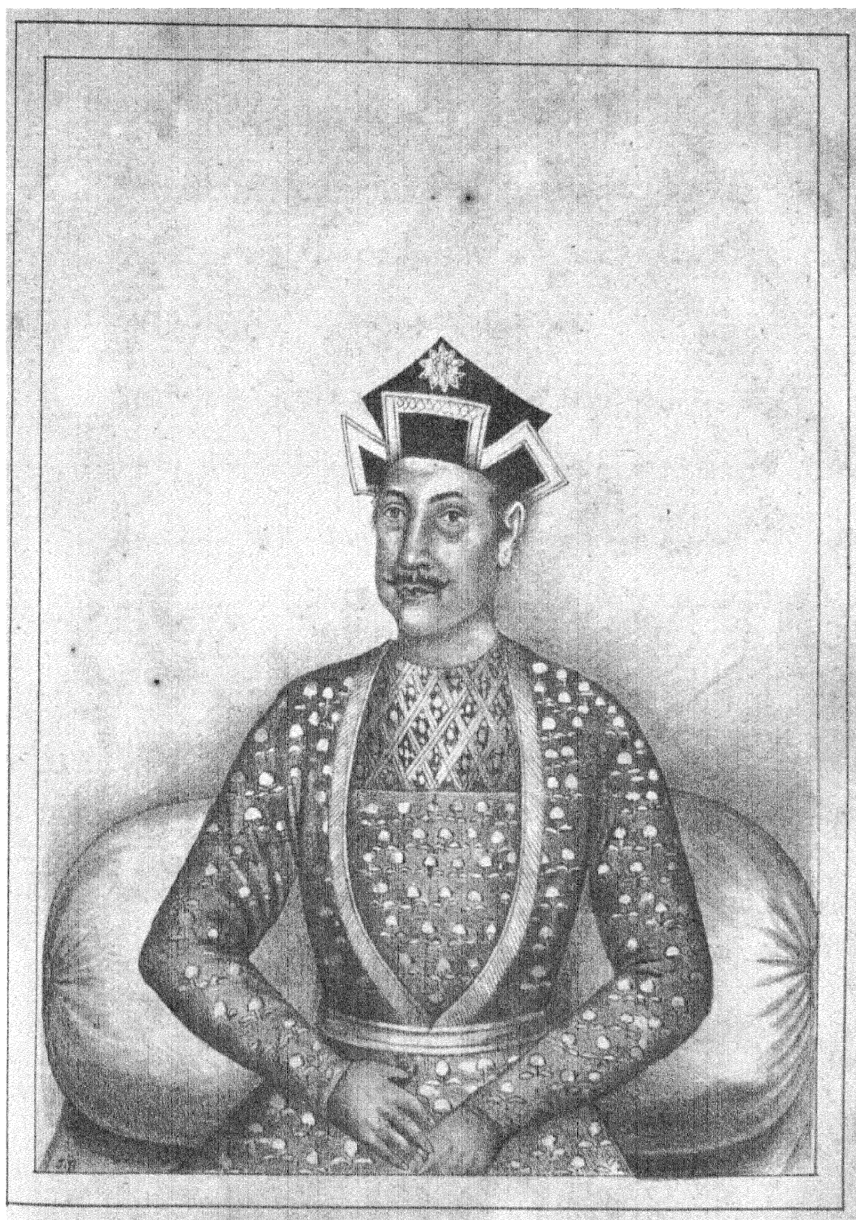
اجمالی روداد های اولاد واحفاد سلطان جنت آشیان پس از ارتحال او زین سرای گذران ؛

چون قلعه سرینگپتن مفتوح گردید و دولت اسلامیه میسور که
موسس بنیان آن نواب حیدر علی خان مغفور بود پس از انقضای
شصت سال تقریبا بقبضه اقتدار انگریز بهادر در آمد رای
اصابت انتمای ناظم ممالک هندارل بارننگطن در میان

دیگر مهام وابسته تنظیم و تنسیق ممالک مفتوحه درین دو مهم
آینده اعتنا نمودن از بهر مصالح فرمانفرمائی ناگزیر انگاشت اول
دلجوئی منصبداران نامدار و استرضائی قلعه داران والا مقدار
دوم روانه سازی وابستگان نواب حیدر علی خان فردوس
مکان و اولاد و احفاد سلطان جنت آشیان از دار الملک
سریرنگپتن بقلعه رای ویلور متعلقه حکومت مدراس وپس
از آنکه از سرکار دولتمدار کمپنی بوجه مدد معاش یکیک
از ایشان سالیانه پنجاه هزار روپیه تعئین نموده و سوپرنتندنتی
ملاطفت پیشه زبان دان که بدلداری شاهزدگان نیکو
تواند پرداخت برگماشته شد تا باعزت واحتشام در دیار
غریب بسر برند چند سال برین منوال باخوشدلی
وشادمانی میسری شد تا در عهد حکومت لارڈ ولیم بنطنک واقعه
وحشت افزای بلوای سپاهیان ملازم سرکار کمپنی بهادر
وبغاوت و عصیان ایشان در ویلور رخ نمود که تفصیل آن
در اوراق آینده بمعرض اعلام خواهد آمد اگرچه برائت ساحت
شاهزادگان درین باب بر جناب گورنر بهادر و ارباب
کونسل مدراس بر وجه نیکو روشن و مبرهن گردید ولیکن
بمقتضای حزم و دور بینی آرای ارباب کونسل آن چنان
صواب دید که بجز تنی چند از مستورات دودهٔ سلطانی همگی

شاهزادگان خورد وکلان بصوب ملک بنگاله از ان قلعه گسیل
کرده شوند چنانچه برحسب این عزیمت پس از اقامت
قرب هشت سال شاهزادگان از راه تري و مستورات
از راه خشکي بکلکته روانه گردانیده شدند ازین حضرات کلان
ترین ایشان نواب صفدر علي خان عرف کریم شاه بهادر
برادر کوچک سلطان جنّت آشیان بود که برخی از حالات
جلادت سمات او در اوراق پیشین مرقوم گردید با دو فرزند
ارجمندش نواب صفدر شکوه عرف غلام علي و نواب حیدر
شکوه عرف امام بخش و دوازده تن از اولاد صلبي سلطان بدین
تفصیل فتح حیدر سلطان عبدالخالق سلطان محيّ الدین سلطان
معزالدین سلطان محمد یاسین سلطان محمد سبحان سلطان شکرالله
سلطان سرورالدین سلطان جامع الدین سلطان منیرالدین سلطان
محمد سلطان احمد سلطان وچهاردهم ایشان نواب حیدرحسین
خان داماد سلطان مغفرت نشان این حضرات با توابع خویش
در سنه ۱۸۰٦ در مقام رسا سکناداده شدند و پس از انقضای
مدتی اولاد نواب سیّد شهباز مرحوم که نواسه سلطان غفران پناه
می باشند بدیشان ملحق شدند وجمیع شهزادگان درمهد آسایش
وآرامش بانواع ناز ونعمت پرورده شدند وابواب هرگونه نوازش وآزادگي
از قید وبند بتدریج برروی ایشان کشوده شد در وجه مدد معاش

هریک از چهار شاهزاده کلان فتح حیدر سلطان و عبد الخالق سلطان ومحی الدین سلطان و معز الدین سلطان دو هزار و پانصد روپیه واز بهر یکیک شاهزادگان دیگر دو هزار روپیه ماهیانه بصوابدید جناب لارڈ منٹو وارباب کونسل مقرر گردیده واز برای نواب کریم شاه وحیدر حسین خان و نواسگان سلطان شاهرۀ شایسته معین گشته چنانچه همه شان در سایه این دولت معدلت گستر خوشدل و شادمان ایّام حیات بسر برده اکثری از ایشان برحمت حق پیوستند تواریخ ارتحال هریک از شاهزادگان مرحوم بدین تفصیل است عبد الخالق سلطان بتاریخ غرۀ شهر شوال سنه ۱۲۲۲ هجري بعارضه بواسیر ازین شبستان فاني بنزاستان جاوداني رحلت نمود محي الدین سلطان بتاریخ چهارم شهر ربیع الثاني سنه ۱۲۲۶ هجري بضرب گلولۀ تفنگ از کشمکش این عالم دورنگ خودرا وارهانید فتح حیدر سلطان بتاریخ بیست ویکم شعبان سنه ۱۲۳۰ بعارضه سرسام ازین دیر فنا رهگرای عالم بقا گردید معز الدین سلطان بتاریخ بیست و دوم جماد الاول سنه ۱۲۳۳ بعارضه هیضه جامه عنصري گذاشت احمد سلطان بتاریخ دهم شهر شعبان سنه ۱۲۳۹ بعارضه سرسام ازین دار الغرور ظلماني بدار السرور نوراني رحلت گزید نواب کریم شاه بهادر در سن هشتاد



MOHUMED SOOLTAN

[illegible]

PRINCE GHOOLAM MOHUMED,

SON OF TIPPOO SOOLTAN,

BORN IN MARCH 1795, LIK[illegible] TAKEN IN APRIL, 1848.

و دو سالگي در ماه جماد الثاني سنه ۱۲۴۶ ازين دار هوان بخلد جنان انتقال کرد سرور الدين سلطان بتاريخ ششم جماد الثاني سنه ۱۲۴۹ بعارضه تپ و صرع وديعت حيات بخالق کاينات باز سپرد شکر الله سلطان بتاريخ بيست وچهارم جماد الثاني سنه ۱۲۵۳ بعارضه هيضه ازين نشيمن خاک بجوار يزدان پاک ارتحال نمود منير الدين سلطان بتاريخ دوم شهر رمضان سنه ۱۲۵۳ بعارضه سپرز بخلد برين رحلت گزين گرديد جامع الدين سلطان بتاريخ هفدهم شوال سنه ۱۲۵۸ هجري در دار الملک پارس از ممالک فرانسيس بافسح فراديس خراميد سلطان محمد سبحان بتاريخ بيست وچهارم رمضان المبارک سنه ۱۲۶۱ بعارضه هيضه محتبس تلخابه ممات چشيد اکنون از اولاد امجاد سلطان جنّت آشيان همين دو شاهزاده ياسين سلطان ومحمد سلطان که مدّت حيات شان چون عمر خضر والياس دراز باد باقي مانده اند شاهزاده محمد سلطان عرف شاهزاده غلام محمد بعلو فطرت وفطنت ومزيد فتوّت ومروّت وحسن نيّت وپاکي طويّت ومکارم صفات ومحاسن ملکات ممتاز است عنان همت والايش همواره بافاضت خيرات واشاعت مبرات معطوف واوقات ميمنت سماتش در اقتناي دولت ابد مدّت نيک نامي وگوهر بي بهاي فرخنده فرجامي مصروف مي باشد دو تا پسر

دارد پسر کلان شهزاده فیروز شاه جوانیست نیکو نهاد که فرخنده هنر نجابت گوهر او را رونق و بها بخشیده است و فضائل کسبي کمالات وهبي او را دو بالا گردانیده؛ از ابنیه صوري آن شاهزاده والانژاد دو تا مسجد بلند بنیاد است یکی در مقام رسا با کمال رونق و بها که از نباهت بنیان و متانت ارکان و وسعت و خرمي مکان و نزهت و دلکشائي آن این قطعه منبي از تاریخ اتمام آنمقدس مقام لختی روایت میکند؛

قطعه

تاریخ مسجد یکه در سال ۱۲۵۱ هجري در مقام رسا احداث کرده شد؛

نام خدا مسجدی پر ز بها و صفا
قبلهٔ اهل سجود کعبهٔ اهل قیام
بامش گردون سنا بومش مینو نشان
رضوان هر بامداد داده ز خلدش سلام
گرچه بنای جدید امر بیت العتیق
نیست دوئي در گذر بیت الله خوانش نام
چیست حریم درش طالب حق را درآ
اینک مژده صفا زمزم و رکن و مقام



SHAHAZADA MOHUMED FEROZE SHAH,

ELDEST SON OF

PRINCE GHOOLAM MOHUMED,

LIKENESS TAKEN IN APRIL, 18[illegible]

سال بنایش ازان گفت سروش اینچنین
گرنه دوئی خاستی ثانی بیت الحرام
۲

۱۲۵۳
۲
۱۲۵۱

و دیگر در ناف دارالامارهٔ شهر کلکته بمقام دلکشا ونزهت پرور وموضع روان افزا ونشاط گستر که از جانب جنوب مشرف است بر مرغزار مینافام مینو فسحت که از جهت وسعت فضا ولطافت هوا زاینده صحّت وبهجت است وسیرگاه هر صباح ومسا از بهر اکابر و اعاظم آن شهر خجسته بهر که این قطعه شعر بر تاریخ تعمیر آن خجسته مکان از مزایای آن اندکی از بسیار حکایت میکند ؛

قطعه

تاریخ مسجد یکه در سال ۱۲۵۸ هجري در مقام دهرمتله شهر کلکته بنا نهاده شد ؛

ابن سلطان طیپوی مغفور ٭ هم محمد بنام و هم به ثنا
نه محمد که بنده اش از دل ٭ پیرو دین او بصدق و صفا
کرده تعمیر این نشیمن پاک ٭ بهر ذکر و نماز و ورد و دعا
همچو سبع شداد محکم بام ٭ همچو ذات العماد خرّم جا

در تمنّع چو کعبهٔ اسلام   در ترفّع چو مسجد اقصا
خویشی چون بمسجداقصاداشت   دوئی اندر میانه ناپیدا
گفت روح الامین ازان تاریخ   بهر اتمام او بطرز و عا
عمرک الله مسجد الاقصیٰ   برسول حق و باهل عبا

۱۲۵۸ ہجری

الحق در دارامارهٔ کلکته تاحال اینچنین مسجد بنا کرده نشده و از ابنیهٔ معنوی آن زینت بخش لقب مهتری این کتاب کارنامهٔ حیدری است که باهتمام تمام ومحو واثباتش دراکثر مقام صورت اتمام پذیرفته و در سال ۱۲۶۳ ہجری آن تواریخ گزیده که لقب تاریخی آن نامهٔ نامی و صحیفه گرامی است بپیرایه طبع پوشیده؛

ترجمه رساله دوازدهم جلد ثانی
ازکتاب رسایل مارکوئس ویلزلی

از ارل اف مارننگطن بلفطننط جنریل هارس و کرنیل ارثر ویلزلی وآنرئیل هنري ویلزلي و لفطننط کرنیل ولیم کرکپاطرك ولفطننط کرنیل باري کلوزامینان امور تنظیم میسور؛

حضرات آزرم پیشه

مسند مصحوب ساختهٔ این نامه برحقیقتیکه زمام آن بکف کفایت

شما واسپردن مناسب انگاشته ام آگاهی خواهد بخشید چون امور وابسته نظم و نسق میسور آنچنان آسان می نماید که بی حضور من در سریرنگپتن انجام داده میتواند شد بنابران اراده اقامت در مدراس کرده ام و هرکدام سه کس از امنای نامبرده هنگام رسیدن این نامه در سریرنگپتن حاضر باشند باید که بزودی بپرداختن کارهای سند مذکور قیام نمایند و تعلیمات مندرجه را کاربند شوند قایم گردانیدن جانشینی از خانوادهٔ راجه میسور بر سند راجگی مقارن تقسیم ملک در میان سرداران متعهد که در آن سهم جماعه مرهته استبقا کرد نیست نزد من اساسیست که بران بند و بست جدید مبتنی می نمایم و در عرض دو روز شرایط معامله حال درست کرده بشما میفرستم باید که درین دو امر آینده اهمال جایز داشته نشود تا آن نظم و نسق که مطمح نظر است نیکو سرانجام پذیرد امر اول وابسته استمالت منصبداران نامدار و استرضای قلعه داران چندین حصار که از طبقه اسلامیه اند امر دوم وابسته وضع روانه سازی اهل خانواده سلطان مرحوم از ممالکت میسور با هرچه تمامتر دلجوئی و آزرم که در حیز امکان است درباره امر نخستین حالی بخدمت مسطر هنری ویلزلی خط اسمی میر عالم و نقل مکتوب نظام الدوله اسمی راقم الحروف ارسال داشته ام و مرا وثوق

است که شما بذریعه آن در نیکو استرضای نواب میر قمرالدین خان
می توانید کوشید و بودنش در سرینگپتن از رهگذر
عزت و اعتباریکه او نزد مردم دارد در استرضای طبقه اسلامیه
آنمقام نیکو موثر و مفید خواهد افتاد میخواهم که شما بتعجیل تمام او را
بران آرید که به گرم کندٔه روانه گردد و با دیگر سرکردگان اهل
اسلام آنچنان عهد و میثاق پیش کنید که احتمال بیم و خطر
بند و بست جدید از دلهای ایشان بدر شود و در تنظیم امور
همواره این معنی در نظر خواهید داشت که تا توان خزانه سرکار
کنپنی متحمّل بارگران اخراجات نشود و عهده توظیف تمامی
سرداران سلطان بر ذمه سرکار کنپنی نیفتد بلکه آنرا برامیران
متعاهد و راجه میسور توزیع باید نمود و از برای پس ماندگان
سرداران سلطان مرحوم که درین جنگ کشته شده اند نیز
وظیفه مناسب معین باید کرد از میان قلعه داران آنانکه حصون
متعینه خود را تسلیم کرده اند و آنانکه هنوز متصرّف قلاع خاصه
خود اند بقیّه تنخواه ایشان بابت ماه اپریل و می البته از سرکار
کنپنی داده خواهد شد و تا آنمدت که حراست حصون بر ذمّه
ایشان خواهد ماند مشاهره بدیشان ادا کرده خواهد شد و بعد
سربراهی امر نخستین بر شما لازم است که اهتمام امر دم را که
ترحیل و تجهیز اهل خانواده سلطان مرحوم است وجهه همت خود

ساخته دران باب آنچه ناگزیر است بعمل آرید از بهر تفویض
این مهم درد انگیز که از اهتمام آن چاره نیست هیچکس از کار گزاران
کنپني که از عهده این کار دشوار بر تواند آمد بجز کرنیل ویلزلي شایسته تر
نمی نماید بنابران زمام اهتمام تمامي این مهم بکف کفایت او
می سپارم لفطننط کرنیل ڈوطن را بقلعه داري حصار دیلور که اقامتگاه
خانواده سلطان مرحوم خواهد بود متعین نموده ام و نیز کرنیل موصوف را
مقرر کرده که وظایف ماهواري بدیشان میرسانیده باشد
و هرگونه اسباب ضروري از بهر ایشان در دیلور آماده نماید
و این خود اراده منست که از بهر ایشان وظیفه شایسته که ملایم
ارباب همت تواند بود معین کنم و شما را لازم است که از
براي مدد معاش یکیک فرد از ایشان و اخراجات زنانه نصابی
از زر معین کنید بدانشرط که مبلغ جمله زر وظیفه اهل خانواده از سه لک
و بنهایت درجه از چهار لک هون سالانه تجاوز نکند پسران مرحوم
سلطان را میرسد که ملازمان خاص خود را از بهر آوردن همراه خویش
برگزینند بشروط بر ینکه جمعیت ایشان بدان عظمت نرسد
که مظنه فراهم ساخته شدن انبوه هوا خواه سلطان مرحوم باشد
این معني مستحسن می نماید که علي رضا خان که یکی از هوا خواهان کنپني
و مهرورزان شاهزادگان است همراه ساخته شود خاتونان و فرزندان
یکیک خانه از دودمان سلطان هرقدر زود تر که ممکن باشد پیرو شاهزادگان

گردانیده شوند کرنیل ویازلی از طرف من به بیان شافی
حمایت ورعایت مراخاطرنشین ایشان خواهد کرد و مکتوب
فارسی اسمی شهزادگان (که در ذیل مندرج ساخته شده)
بدیشان خواهد رسانید؛ ولفطننط جنریل هارس در بذل هرگونه جهد

---

* صاحب بسیار مهربان استظهار مخلصان سلامت

ازانجا که بالفعل مژده رسیدن آنمهربان مع الخیر والعافیت درقرب ویلور
که جای اقامت آنمهربان تجویز شده است سرور افزا وفرحت پیرای
خاطردوستی ماثر گردید لهذا دردل خود چنان قرار داد که بهمین تقریب
بازبذریعه محبّت نامه بارقام مراتب محبّت ورافت بطمانیت آنمهربان
پردازد آنمهربان یقین کلی دارند که خاطراینجانب همواره درابراز واظهار
دلایل دوستی و خیر خواهی متوجه و مصروف خواهد بود و بهرصورت
منظورخاطربوده است که مکان سکونت درانچه بفراغت باشد حتی المقدور
بعمل آید چنانچه حکم هم نموده بود که درتدبیر و بندوبست آن دقیقه
از دقایق سعی و محنت فروگذاشت نگردد ازانجا که همت اهالی
سرکار کنپنی انگریز بهادرهمواره درپاس رفاهیت و آرام آنمهربان مصروف
خواهد بود و ازطرف لفطننط کرنیل ڈفٹن بهادر نیز بجمیع وجوه پیوسته
لوازم حسن سلوک درحق آنمهربان مرعی خواهد گردید درینصورت
رجای واثق است که درانجا هیچ نوع تصدیع و تکلیف عاید حال آنمهربان
نخواهد گردید وحتی الامکان ازرعایت رفاه وفارغ البالی آنمهربان سرور
واقعی دردل محبّت منزل حاصل خواهد گردید واینجانب را یقین است
که اطوار برگزیده و صفات پسندیده آنمهربان همواره مستوجب ظهور و
ازدیاد لوازم دوستی و محبّت اینجانب خواهد گردید و آنچه بالتخصیص
موجب خوشنودی خاطر دوستی ماثر تواند بود اینست که بصفائی دل
و بیحجابی دراظهار راز واسرار با کرنیل صاحب موصوف طریق اعتماد واعتبار
کلی مسلوک دارند و صاحب موصوف آنچه مراتب صلاح دهی آنمهربان
ازروی ایمای مخلص گاه گاهی برزبان رانند آنرا بسمع قبول اصغا نمایند وترصد
که همیشه هرچه بمخلص ظاهر کردنی باشد آنمهربان آنرا بمعرفت صاحب

وسعی در تسخیر هر دشواری که در حالی انقلاب امور میسور صورت گرفته است از خود بتصور راضی نخواهد گردید بشنیدن این سخن مرا خیلی حیرت دست داد که پس از تسخیر سریرنگپتن محلسرای زنانه سلطانی از بهر غزینه پنهانی پژوهیدند و پاس نام و احترام کمپنی ننمودند چقدر افسوس می خورم که چگویم ای کاش بیگمات محلسرای سلطان ازین رهگذر مشوش و پریشان خاطر ساخته نشدی آری هنگام جوش حمله و آشوب یورش امثال این بی اعتدالی بسا اوقات ناگزیرانه صورت میگیرد من همواره نعره واویلا خواهم زد که این تعدی پس از انقضای جدال و قتال بزمانی دراز بعد ازانکه مقام متنازع فیه تماما بقبضه اقتدار ما تسلیم کرده شده و اکابر و اصاغر آنطرف بتمامگی منقاد و فرمان پذیر ما گشته باشند روداده باشد اگر نفیسی از نفایس یا زیوری از زیورات از محل زنانه در ان ساعت ناميمون برگرفته شده باشد

موصوف بمعرض اظهار خواهند درآورد و اراده مخلص چنانست که بعد اندك روز بارسال چیزی تبرك بطریق نشان دوستي خود معرفت شخصی صاحب معتمد خود سرور افزای خاطر خود خواهد گردید ترصد که پیوسته اینجانب را خواهان خیریتها انگاشته بارقام مکاتبات مسرت آیات مسرور و مبتهج مینموده باشند زیاده چه بر طرازد *

(Signed) MORNINGTON.

مرا نیکو وثوق است که سپهسالار فرمانده از جمله وظایف
خود خواهد شمرد که در واپس دادن این چنین چیز میشوم
نیکو بذل جهد فرماید باغایت دلبستگی چشم داشت
من این است که ازان باز که هنگام ارتحال ایشان میرسه
در صیانت و حراست اشیاء خواسته‌های یکیک شاهزادگان
دستورات اهتمام تمام بکار برده شود سپاهیان انگریزی
از بهر بردن اهل دودمان سلطان مرحوم بجاوای مقدر شان
هر قدر که ضرور باشند از سپهسالار فرمانده البته خواهید گرفت
تا هیچگونه فتنه و آشوب راه جواز نیابد این معنی مستحسن
می نماید که یکی از منصبداران سپاه که از السنه و اطوار این
ممالکت آگاه باشد تا فرار سیدن لفطننط ڈوطن همراه شاهزادگان
ساخته شود و تا ایمائی از من نیاید در بندوبست صوبه کنره باید
مداخلت از شما بعمل نیاید به جنریل اسطوارط اشارت
رفته است که نظم و نسق چندروزه را در فرماندهی آن صوبه
کاربندد و تا آن زمان که از خصوصیات آن را در نیافته باشم
درباره دستور العمل آن ناحیه حکم قطعی دادن نمی توانم وامینان
پیشین را که معطل شده اند از جانب من مراتب
استحسان کارگزاریهای شان خاطرنشین ایشان کنید
وسلام دسپاسداری مرا بازای نیکوخدمتهای شان برسانید

بنای این ضوابط برین رای نهاده شده است که سپهسالار
فرمانده را همواره اختیار در حکومت ملکي یا امور دیواني نباشد
وبیشن از یک عصایا نشان اعتمادي نزد خود نگاه ندارد
چنان در خاطر میگذرد که اگر محکمه شما از سریرنگپتن به بنگلور
نقل کرده شدي همانا نتیجهٔ سودمند که بیرون آوردن جم غفیر
از سلمانان بدینوسیله باشد از سریرنگپتن مترتب گشتي
درین امر زود تر اهتمام بکار رود که مهمیست پر ضرور از بهر ایمني ما
در ممالکت میسور ؛

عهدنامه یا وثیقه

عهدنامه که از بهر توثیق همداستاني درمیان شرقي
هندوستاني انرئبل کنپني انگریزبهادر ونواب نظام الدوله
آصفجاه بهادر و پیشوا راو پندت پردهان بهادر وباتمام رسانیدن
نظم ونسق ممالک سلطان شهید برنگاشته شد ؛

چونکه سلطان مرحوم بدون آنکه باعثه از بواعث پرخاشجوئی از جانب
امیران همعهد نسبت باو صورت گرفته باشد با قوم فرانسیس
پیمان همداستاني بسته و جمعیتي را از سپاه فرانسیس بقصد بنا نهادن
جنگ و پیکار با انرئبل کنپني انگریز بهادر و هوا خواهانش نظام الدوله
بهادر و پیشوا راو پندت پردهان بهادر در لشکر خود در آورد

واز درخواستهای بجا که انربل کنپني انگریز بهادر و هواخواهانش وابسته ضمانت و گروگان دادن از بهر حمایت و حراست خویش از عزایم متفقه سلطان مرحوم و جماعه فرانسیس باز مرحوم سلطان نموده بودند و سلطان مرحوم از اجابت آن ابا نموده بود جیوش متفقه انربل کنپني انگریز بهادر و نظام الدوله آصفجاه بهادر ازبرای حمایت حقوق خود و حراست ممالک خاصه خویش از اخطار افواج بیگانه و نهب و غارت اعادي ستمگاره سنگدل بعزم جنگ و پیکار متوجه گردید و چونکه قضای یزداني بران رفته بود که امیران همعهد انربل کنپني انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر مظفر و فیروز گردند و سلطان مغفور بردست ایشان کشته شود و رعایا و منتسبانش مطیع ایشان شوند و چونکه مطمح انظار امیران متعاهد آن بود که این اقتدار و مکنت جدید را که یزدان پاک بدیشان ارزاني فرموده در تلافي اخراجات جنگ گذشته و امن و امان موبد ازبرای خود و رعایای ممالک خاصه خویش و هم ازبرای ریاسات مجاوره ممالک شان بکار برند بنابران عهد و پیمان از بهر نظم و نسق ممالک مرحوم سلطان درمیان انربل کنپني انگریز بهادر و نواب نظام الدوله آصفجاه بهادر دلابسته شده بوساطت لفطننت جنریل هاریس سپهسالار فرمانده افواج بادشاه انگلستان و جنود انربل کنپني انگریز بهادر که در کرناتک و ملیبار مي باشند

و انرئبل کرنیل ارثر ویلزلی و انرئبل هنری ویلزلی و لفطنط کرنیل ولیم کرکپاطریک و لفطنط کرنیل باری کلوز از طرف ریط انرئبل ریچارد ارل اف مارننگطن گورنر جنریل و نواب میر عالم بهادر از طرف نواب نظام الدوله بهادر تا بر حسب شرایط آینده که بتوفیق ایزد سبحانه درمیان اولاد و پس آیندگان امیران متعاهد تا خورشید و ماه بر آسمان پاینده اند موبد و مستدام خواهد بود ایشان و اخلاف و اعقاب شان لوازم آنرا بر سبیل تشارک بجد مراعات نمایند؛

شرط اول

چون این امر قرین قیاس و مقتضای انصاف است که سرداران همعهد بوسیله این عهد نامه باتمام نمودن مقاصد اصلی یعنی تلافی اخراجات که در باب حمایت و حراست خود شان صورت گرفته و حراست واقعی ممالک خاصه شان که در آینده از اعادی محفوظ تواند بود البته بکوشند برای همین معنی اتفاق نموده شد که بر و بوم مندرجه فرد آ که این عهد نامه بدان مذیلست با ضمیمه سرراها که از ممالک مرحوم سلطان بابهره از املاک و اعمال کمپنی انگریز بهادر یا هواخواهان یا خراج گزارانش که واقع پائین گهاتها بر حدود سواحل شرقی و غربی است یا بقلعجات که مجاور و مشرف بر همان راهها اند مملوک و متصرف فیه دولت

انگریز بهادر خواهد بود و کنپني انگریز بهادر عهد میکند که او از خراج همان بر و بوم از براي نیکو تربیت و پرورش تمامي وابستگان دودهٔ مرحوم حیدر علي خان و وابستگان مرحوم سلطان نصابي شایسته از زر که کمتر از دو لک استار هون نباشد و آن از روي حساب دو لک و چهل هزار کانتریه هون مي باشد که ساوي هفت لک و بیست هزار روپیه است و قیمت یک کانتریه هون سه روپیه مقرر خواهد فرمود چنانچه پس از وضع مدد معاش خاندان حیدر علي خان و دودمان سلطان مغفور از خراج بوم و بر که در فرد آ شمرده شده بر حسب تعین سلطان مرحوم در سال ۱۷۹۲ هفت لک و هفتاد و هفت هزار و یکصد و هفتاد کانتریه هون است در بهرهٔ شرقي هندوستاني کنپني پنج لک و سي و هفت هزار و یکصد و هفتاد کانتریه هون باقي میماند؛

شرط دوم

بمقتضاي شرط نخستین بوم و بر مندرجه فرد ب مملوک و متصرف فیه و همواره منضاف ممالک نواب نظام الدوله بهادر خواهد بود و نواب موصوف بدین معني پیمان کرده است که از خراج همان بوم و بر مدد معاش میر قمر الدین خان بهادر و اهل و عیال و منتسبان وي مقرر خواهد فرمود و از براي اتمام این مرام

جاگیر خاص از بهر او در خطه گرم کنده که حاصل سالانه اش مساوي دو لک و ده هزار روپیه یا هفتاد هزار کانتریه هون باشد جدا خواهد ساخت و نیز نواب موصوف عهد کرده است که علاوه جاگیر مذکور بطریق جایداد محالي از بهر تنخواه جمعیتی شایسته از سپاه که از برای ملازمت سرکار نواب ممدوح بسرکردگي میر قمر الدین خان بهادر نگاه داشته خواهد شد نامزد او خواهد نمود و چون مبلغ خراج بوم و بر مندرجه فرد ب برحسب تقویم مرحوم سلطان در سنه ۱۷۹۲ ع شش لک و هفت هزار و سه صد و سي و دو است پس از وضع جاگیر خاص میر قمر الدین خان در بهره نواب نظام الدوله بهادر پنج لک و سي و هفت هزار و سه صد و سي و دو کنتریه هون خواهد بود؛

شرط سیوم

از بهر نگاه داشت امان و اطمینان جمهور و بند و بست امیران متعاهد این معني مناسب پنداشته شده که قلعه سرینگپتن بکف کفایت کنپني بهادر را سپرده شود و اتفاق برین امر نموده شده که قلعه مسطور معه جزیره و قطعه زمین که بجانب غربي جزیره است و بسمت غربي محدود است بجوی که بنام میسور ناله خوانده میشود و در رود کاویري بنزدیک جنگل گهات میریزد منضاف آن بوم و بر شمرده خواهد شد که در بهره کنپني ممدوح افتاده است و همیشه در ملک و تصرف کلي او خواهد ماند؛

شرط چهارم

اینکه حکومتی ممتاز جداگانه در میسور قایم کرده خواهد شد و آن این است که مهاراجه میسور گشتنه راجه اودیاور بهادر که از اولاد قدیم راجگان میسور است قابض و متصرف آن بوم و بر خواهد بود که بعد ازین تحدید کرده شده است بدانشرایط که ازین پس مذکور خواهد گشت ؛

شرط پنجم

امیران متعاهد باهم اتّفاق کرده اند که بوم و بر مندرجه فرد ج که در ذیل این عهدنامه است بر مهاراجه موصوف بدانشرایط که مسطور در خواهد گشت البته واگذاشته خواهد شد ؛

شرط ششم

کمپنی انگریز بهادر درین باب اختیار خواهد داشت که آن مبلغ زر را که از برای مدد معاش اهل خانواده نواب حیدر علي خان و سلطان مرحوم برحسب نخستین شرط این عهدنامه متعین شده است وقت بعد وقت برحسب اقتضای روداد های مختلف چون فوت رکني از ارکان آن خانواده یا در صورت وقوع بغاوتی یا عصیان از رکني از ارکان آن برحکومت و اقتدار سرداران متعاهد یا بر رغم امن و امان ممالک ایشان و ممالک راجه میسور محدود و موقّت گرداند یا یکسر آنرا موقوف سازد یا بهرهٔ ازان بکاهد چنانچه مناسب داند ؛

شرط هفتم

پیشوا را و پندت پردهان بهادر از بهر همداستاني و اتّفاق درین عهد و میثاق البته استدعا کرده خواهد شد و اگرچه پیشوا موصوف درین جنگ و پیکار در اخراجات لوازم و جهد آن مشارک سرداران معهد نبوده و زنهار استحقاق آن نداشت که در غنایم و منافع ظفر بناچار سهام فریقین متعاهد که کمپني انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر باشند گردد ولیکن از بهر پاس حقوق دوستداري که درمیان پیشوا بهادر و کمپني انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر و مهاراجه میسور کشتته راجه بهادر متحقق است برین معني عهد و اتّفاق کرده شد که آن بوم و بر خاص که در فرد ذیل این عهدنامه تفصیل آن مذکور است استبقا کرده خواهد شد که از آن او ساخته شود تا بتمام و کمال مملوک و متصرف فیه و مضاف ممالک پیشوا بهادر بوده باشد بدان نمط که گوئي فریقي از فرق متعاهد درین عهد نامه بوده است بشرطیکه پیشوا موصوف این عهدنامه را بتمام و کمال متلقّی بقبول اندرون یکماه ازان روز که دران برحسب ضابطه امیران متعاهد باعلام این عهدنامه خواهند پرداخت گردد و نیز بشرط آنکه پیشوا موصوف دربارهٔ آن مقدمات که اکنون میان نواب و پیشوا ممدوح مذبذب مانده اند و نیز دربارهٔ آنمقدمات که به پیشوا

موصوف از طرف کنپني انگریز. بهادر گورنر جنریل با انگریزي رزیدنٹ در پونه اعلام خواهد نمود کنپني و نواب ممدوح را تشفي و جمعیت خاطر بخشد ؛

شرط هشتم

اگر برخلاف چشمداشت دوستدارانه امیران بهمعهد پیشوا موصوف سرابا از قبول این عهدنامه یا از تشفي بخشي دران خصوصیات که در شرط هفتم بدان ایما رفته برخواهد تافت درینصورت استحقاق و حکومت آن بوم و برکه ازین پیش از بهر او استبقا کرده شده در مشترک قبضهٔ اقتدار دولتین کنپني انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر خواهد ماند و انگاه ایشان آن بوم و بر را بدان خطه و ناحیه از آنِ راجه میسور که متصل ممالک خاص ایشان است با راجه میسور مبادله یا معاوضه خواهند نمود یا بند و بست آن بتجویز دیگر که مناسب دانند خواهند کرد ؛

شرط نهم

از بهر قایم گردانیدن مهاراجه میسور گشتنه بهادر بر مسند مملکت میسور این معني مناسب پنداشته شده که راجه موصوف بجمعیتي شایسته از افواج کمکي یاري داده شود وبرینمعني اتفاق نموده شده که افواج مذکور آراسته کرده خواهد شد باهتمام

کنپني انگريز بهادر برحسب شرايط آن عهد و ميثاق جداگانه که بزودي درميان کنپني انگريز بهادر و مهاراجه مذکور بسته خواهد شد ؛

شرط دهم

اين عهد و ميثاق متضمّن ده شرط امروز که بيست و دوم ماه جون سنه ۱۷۹۹ع مطابق هفدهم محرّم سنه ۱۲۱۴ هجري است درميان لفطننط جنريل جارج هرس و انرئبل کرنيل ارثر ويلزلي و انرئبل هنري ويلزلي و لفطننط کرنيل وليم کرکپاطريک و لفطننط کرنيل باري کلوز از يک جانب بنام ريط انرئبل ارل اف مارننگطن گورنر جنريل بهادر و مير عالم بهادر از جانب ديگر بنام نواب نظام الدوله بهادر منعقد گرديده شد لفطننط جنريل جارج هرس و انرئبل کرنيل ارثر ويلزلي و انرئبل هنري ويلزلي و لفطننط کرنيل وليم کرکپاطريک و لفطننط کرنيل باري کلوز يک نقل همين عهدنامه را بدستخط و مهر خود موسوم گردانيده به مير عالم بهادر دادند و مير عالم بهادر نقل ديگر را بدستخط و مهر خود موسوم ساخته به لفطننط جنريل جارج هرس و انرئبل ارثر ويلزلي و انرئبل هنري ويلزلي و لفطننط کرنيل وليم کرکپاطريک و لفطننط کرنيل باري کلوز حواله نمود و لفطننط جنريل جارج هرس و انرئبل کرنيل ارثر و انرئبل هنري ويلزلي و لفطننط کرنيل وليم کرکپاطريک و لفطننط کرنيل باري کلوز

ومیر عالم بہادر از جانبین عہد ومیثاق می بندند کہ عہد نامہ مسطور اندرون
ہشت روز از روز تاریخ عہد نامہ بدستخط و مہر گورنر جنریل
البتہ موثّق و استوار گردانیدہ و اندرون بیست و پنجروز
از روز تاریخ عہد بدستخط و مہر نواب نظام الدولہ موثّق
واستوار کردہ خواہد شد ؛

مہر نواب نظام الدولہ

موثّق گردانیدہ : درحیدرآباد بنواب نظام الدولہ بتاریخ سیزدہم
ماہ جولائی سنہ ۱۷۹۹ع موثّق گردانیدہ در قلعہ سنط جارج
بہ ربط انربُل گورنر جنریل بہادر بتاریخ بیست و ششم
جون سنہ ۱۷۹۹ع ؛

AN ACCOUNT OF THE MUTINY AT VELLORE,

IN THE YEAR 1806,

BY J. DEAN, ESQ. M. D.

Translated from " the United Service Journal and Naval and Military Magazine."—

1841. *Part* 2.

اخبار هنگامه وقتل عام که درقلعه ویلور در دهم جولائي سنه ۱۸۰۶ع واقع شد بروایت مسطر جونس سرجیئن و مسطر ج ڈ ین معین سرجیئن که از آغاز این سانحه نامیمون تا انجام آن حاضر بودند ؛

سرکرده سپاه محافظ قلعه مذکور در تاریخ مسطور کرنیل سنط جان فنکورط بود و سپاه محافظ بدین تفصیل چهار کمپني از شصت ونهم رجمنط بادشاهي شش کمپني از اول رجمنط پیادگان هندوستاني ودوم دسته از بیست وسیوم رجمنط پیادگان هندوستاني جمعیتي از گولندازان فرنگستاني همگي سپاهیان هندوستاني یکهزار و پانصد هیچ گونه عرف وحکایت بدگماني درمیان نبود از سانحه واقع دهم جولائي سنه ۱۸۰۶ع من طعام شام روز گذشته باکرنیل ماکراس خورده از میدان گاه قواعد میرفتم که در دولتخانه قلعه هنگامهٔ عیش و عشرت گرم تر یافتم محل شهزادگان منور و روشن بود واز آهنگ رود و سرود آثار جشن

و شادمانی نمایان زنهار خیال بلیّه آینده پیرامون خاطر نمی گشت
در اوایل ساعات صباحی روز دهم جولائی سنه ۱۸۰۶ ع بآواز
شلک تفنگ بیدار گردانیده شدم چون از دریچه نظر
کردم دیدم که چندین کس دوان میروند در عرصهٔ قایل
دو منصبدار نوجوان از همان دسته که من متعلق آن بودم در خانهٔ
من آمدند و گفتند که سپاهیان فرنگستانی رجمنط شصت و نهم
بیرون رفته اند و بنای آتشباری بر سپاهیان باغی نهاده گفتم
من حالی رخت پوشیده همراه شما بارک سپاهیان
میروم ایشان انتظار من نکرده راه خانهٔ خود گرفتند بعد ازان موزه
می پوشیدم که لفطننط کط کایف از رجمنط اول آمده ظاهر کرد که زخم
گلوله ببازوی من رسیده من او را همراه خود بخانهٔ مسطر جونس
جرّاح برده صورت واقعه را بدو وانمودم او گفت سانحه سهمگین
روداده است القصه زخم آنمرد خسته بسته شد آنگاه بخانه اجیطن
نخستین دسته اول رجمنط پیادگان هندوستانی رفتیم در آنجا
مانه نفر اسلحه پاسداران هندوستانی گرفته آماده جنگ شدیم
درین میان آواز شلک بندوق از هر بهرهٔ قلعه شنیده می شد
و آتشباری گلوله صورت عموم پذیرفته چند نفر را شنیدیم که در راه
صدر خانه در تگ و تاز بودند هنگام بیرون آمدن در خانه را نیمه
وا گذاشتم تا اگر کسی قصد در آمدن کند دیده شود اکنون جماعتی

از باغیان که قریب بیست نفر بوده باشند از کوچه بصدرِ برآمده درآمدند و در صدد آن بودند که داخل ایوان شوند تفنگ ها برایشان سر داده شد چنانچه ایشان فی الفور باز پس گریختند و آنان را که از گلوله زخمی یا مرده بودند همراه خود بردند و باز از ایشان اثری پیدا نشد و چنان پنداشتیم که خانهٔ سطر جونس از آفات ایمن تر است ازین رو که نزدیک بارک بود زمانی متردد ماندیم که در بارک خود را وارسانیم ولیکن چون سپاهیان باغی گرداگرد خانه را برگرفته بودند اثری مترتب نگردید اکنون سپیدهٔ صبح نمودار شد چنان بگوش میخورد که بسیاری از سپاهیان در عقب خانهٔ ما میگردند و راه درآمدن میجویند ولیکن تا آنزمان که روز روشن شد هیچگونه دست و پا زدن ایشان بجائی نرسید در آخر جم غفیر از باغیان بنای بر شدن بر دیوار خانه های بیرونی عقب خانه ما نمودند و ما آمادهٔ حمایت خود گشتیم همین یک دروازه بود که از آن در آن حجره که ما قرار گرفته بودیم آمدن ممکن بود و دروازهٔ دیگر در صدر که از آن بسوی برآمده و کوچه میتوان رفت اکنون سپاهیان باغی قصد تقرب بسوی ما کردند و چون بدیشان نظر کردیم بدیوار برشدند و بنای سر دادن تفنگ نهاده به حمایت دروازه پرداختیم و حینیکه ایشان نزدیک آمدند بسوی برآمده شتافتیم

دبجای گلوله بکنده تفنگ بمدافعت شان پرداختیم وایشان برما گلوله می زدند من ضربی خورده فرو افتادم درین میان مردم شصت ونهم رجمنط آواز آتشباری شنیده دریچه بارک را که بجانب ما بود واکرده برما بانگ زدند تا در بارک بیائیم بشنیدن این آواز باغیان بدنبال ما شتافتند ولیکن آتشباری ایشان باز داشته شد بدان گلوله ها که سپاهیان شصت ونهم رجمنط ازان دریچها که مشرف بربرامده بود بحمایت ما برایشان سرمی دادند القصه صحیح وسالم با آنمرد مجروح از راه دریچه داخل بارک شدیم دراین اثنا باغیان سه عرب توپ از سلاحخانه آورده بر بارک قدیم چیده بر بارک شصت ونهم رجمنط که درمیان شان راهی بود تنگ برسبیل استمرار بنای آتشباری نهادند وگلوله های تفنگ ازهر دریچه بارک باریده می شدند وعلم طیپو سلطان برافراشته شده جوق جوق باغیان دیده می شدند که بمقامهای منصبداران میروند تا ایشان راازمیان برگیرند و دو تا منصبدار خالی دیده شدند که عاصیان ایشان را مانند بندي بسوی قلعه می بردند وتمامت قلعه در تصرف این باغیان درآمده است عجیب پریشانی وآشوب در بارک پیدا گشته بود سپاهیان بارک بامدادان پگاه قصد آن کرده بودند که راه دروازه بارک بزور در قبضه خود درآرند ولیکن چون توپها بران

مشرف بود بگوله‌ها ایشان را بر خال انداخت در آخر سپاهیان
براین قدر دست یافتند که راه دروازه بارک را بسته ساختند باز
آن گلوله‌های تفنگ از هر سو بر دریچه‌های بارک متصل هم می بارید
و پناه گاهی که از برای دو کس دم دران ملتجی توان شد منحصر بود
در عقب پیلپایه‌های بارک کپطان مکلاکلن فرصت کار از دست
نداده فرمود تا همه ساز و سامان جنگی را فراهم آرند و هر کس که توانائی
حرکت داشته باشد از راه دریچه‌های که متصل دیوار قلعه بود بیرون
رود چنانچه از هر یک ازان دریچه‌ها دو کس در یکبار بگونه زحمت
بدر آمدند و امید چنان بود که از آتشباری اعدا در پناه خانه‌های
سپاهیان زن و بچه دار سالم خواهیم رفت و نیز باعث قوی برین
حرکت آن بود که نزدیک ذخیره خانه کوچک مقام خواهیم گرفت
چنانچه کپطان مکلاکلن همراه سپاهیان ازان دریچه‌ها بدر آمد من د
سطر جونس هر دو کلاه سپاهیان بر سر نهاده و تفنگ
در دست گرفته همراه سپاهیان بدر آمدیم و رفیق مجروح ما نیز
همراه ما بود القصه مردم در پناه خانه‌ها میرفتند چند کس زخمی شدند
و هر قدر که بدیوار قلعه نزدیکتر می شدیم عرضه گوله بیشتر بودیم
چون بدان ذخیره خانه رسیدیم دروازه آن را کشاده یافتیم
معلوم شد که گوله‌های آنرا باغیان برده اند لفافه‌های خالی از گوله
بهر یک از ما داده شد وانگاه بحصار بر شدیم کپطان مکلاکلن ما را

فرمان داد تا دران برجی که نزدیک بود بنشینیم تا دیگر سپاهیان
برسند معبد هندوان که بران باغیان جا گرفته بودند مشرف
بود بران برج که ما دران بودیم باغیان ازان معبد آتشباری
شدید بر ما کردند پیش روی ما برجی و دمدمه بود که بران توپ
بامدادی و شامگاهی سر داده میشد این برج را فوجی سنگین از
باغیان بتصرف خود داشتند کپتان مکلاکان هنگام رسیدن
جمعیت کافی از سپاهیان فرمان داد تا پیش روند و او نیز پیش
سپاهیان میرفت زخمی کاری برانش رسید و فرو افتاد
و در همین زمان کپتان بارو که در زیر حصار قلعه با عیال خود زندگانی
میکرد با جماعه سپاهیان ما پیوست بزودی برج و دمدمه مذکور
بدست آوردیم درین چالش چند کس از طرفین کشته شدند
و در آخر باغیان آنمکان را وا گذاشتند کپتان بارو و همراهیانش
بسوی دروازه متوجه شدند و باز از معبد آتشباری باکمال شدّت کاری
برما صورت گرفت هنگامیکه متوجه بخشی خانه و غیره بودیم معلوم
گردید که باغیان بخشی خانه را غارت کرده اند و کیسه های زر قریب
حصار نهاده بعض از سپاهیان رجمنط شصت و نهم که از حصار
بدانجانه میرفتند کشته شدند سپاهیان که در صدد برآمده بودند باز از
بلند گلوله میخواستند گفتیم که روپیه های آرکاٹ را بجای گلوله بکار
برند چون این خانه حفاظت کرده شدند ما متوجه راه دروازه شدیم

دآنکسان که از ما پیشتر درانجا رفته بودند باغیان را ازانجا بیرون رانده دریجا کیسه زر که باغیان از بخشی خانه گرفته گریخته بودند یافته شد بعض سپاهیان و منصبداران شان مائل آن شدند و بعضی ازحصار آماده فرود آمدن گشتند کپطان بارد بدیدن این پاسدارانرا بران معین کرد و فرمان داد که نخستین کس را که قصد وا گذاشتن مقام خود کند بگلوله بندوق بکشند دران زمان که درراه دروازه بودیم تماشای جگر گداز بنظر آمد که جمعی را از فرنگستانیان تخمیناً پانزده نفر از بیمارستان فرنگستانی فوجی سنگین از باغیان تا صدر دولتخانه بردند و بشلک همه را کشتند و تا ضرب توپ باغیان از سلاح خانه برده دراندرونی راه دروازه نصب کرده بودند شاید بدین نیت تامارا از رفتن بمیدانگاه قواعدباز دارند حالا گلوله ها طی شدند دردل کپطان بارڈ گذشت که از سلاح خانه بم پروف میتوان یافت زیراکه دراستعمال کردن روپیه بجای گلوله بسیار وقت تلف میشد درینجا چندین خانه متصل حصار بودند کپطان دیوڈ ویلس که منصبدار بیست وسیوم رجمنط بود جسد اورا پیش خانه اش یافتند بر دیگر جانب حصار خانهٔ بود که دران اهل و عیال لفطنظ ایلی منصبدار شصت ونهم رجمنط سکنا داشتند چون بعضی از جماعه ما اندرون رفتند یکی از بچگانش را یافتند که باکمال بیرحمی کشته بودند دربن زمان

جوق جوق باغیان در مختلف بهره قلعه دیده می شدند وآتش باري
سخت بران مردم که درراه دروازه بودند بعمل آورده میشد چنانچه
لفطننط میکائیل منصبدار شصت ونهم رجمنط راازان گلوله به بند دست
رسیده واز ریزش خون بسیار بی تاب شده اکنون دراینجا
همین کپطان باردوسطرجونس ومن باسپاهیان باقي مانده
بودیم یتاق سنگین در مکامن بخطر ازآتشباري باغیان درجاهای
مختلف واگذاشته سپاهیان ما باکپطان بارود درجستجوی
سازجنگي بدان سلاح خانه در مقابل قلعه که بالا نوشته شد متوجه
شدند پیشروي ما برجی بود نزدیک بیمارستان فرنگستاني
وخانهٔ کپطان فنکورط قلعه دار برج قلعه را باغیان بااستواري تمام
درتصرف خود داشتند چون متصل آن رسیدیم عرضهٔ آتشباري
خطرناک گشتیم به کپطان بارود براقم عروف گلوله رسید مرا
بر پشت پاکه بدان چندان متاذي نشدم ولیکن کپطان بارود را
در ساق سخت زخم رسید که دررفتن محتاج بیاریگري دیگران
گردید مرا سفارش کرد تا همراه سپاهیان بروم چنانچه بدیشان
پیوستم و داخل برج شدم اگرچه درینمقام از مختلف جاها سخت
آتشباري بعمل می آمد چون مردم رجمنط شصت ونهم آنرا متصرف
شدند همه باغیان راه گریز پیمودند سپاهیان معلوم کردند که کپطان بارد
مجروح گشته بچنداول برده شده ایشان گفتند که اکنون ما قاید نداریم

گفتم من و مسطر جونس همراه شما ايم و در هر كار خطرناك شريك شما در ين مقام يكي از سپاهيان بيمارستان بما پيوست و گفت كه انبوهي گران از باغيان در بيمارستان آمدند و همگي سپاهيان بيمار را كشتند و من از انميان گريختم چون بسياري از چند اول بما پيوستند آماده رفتن سلاح خانه مذكور شديم در اثناي راه تفنگها بر ما سر داده دو كس را از جان كشتند و ديگران را مجروح كردند درين زمان چند نفر از سپاهيان با ما پيوستند اكنون از حصار فرود آمده در پناه ديوار انبار خانه غله بهيئت مجموعي در آمديم من قصد يكي از باغيان كردم او تفنگ سر داد و كلاه از سر من بر افتاد و اين كس يكي از سپاهيان دسته من بود او را مي شناختم گوئي بي اختيار از زبانم بر آمد چيست آدم خان چون كلاه از سرم فرو افتاده بود مرا او اشناخت و فرياد كرد ڈاكطر صاحب معاف كرو معاف كرو اكنون ما متوجه سلاحخانه شديم و هنگام گذشتن ما تفنگها سر داده شد بهرصورت با چند كس در سلاحخانه رفتيم و با مصيبتي تازه دو چار گشتيم تمامي يتاقيان فرنگستاني و سپاهي پاسبان بقتل رسيده بودند و منصبدار در حال خواب بگاوله كشته شده خواستيم تا بدشنه تفنگ وغيره قفل سلاحخانه را بشكنيم ميسر نشد چون بمسطر جونس اظهار اينمعني كردم گفت كه بحصار برشوم و خودش پائين آمد

وگفت که بکام دل رسیدم القصه خمی پراز باروت بالای حصار
آورده شد ولیکن گلوله نداشت چون از یافتن گلوله مایوس شدیم
قصد اینمعنی نموده شد که باز بسوی سلاحخانه باید شتافت و در
راه علم سلطان را از پا باید درانداخت چون از بارک سپاهیان
دور تر نبودیم چند کس راهمراه خود گرفته بسوی برج قلعه بشتافتیم
دیدیم که سپاهیان باغی مشغول بر بستن غنایم اند با اینهمه
بمجرد دیدن ما تفنگها را سر دادند ما باز گشتیم وایشان در پناه دیوار
دولتخانه پیروی ماکردند بزودی با رفیقان باز پیوستیم و بسر دادن
تفنگها پرداختیم بدینمط جنگ کنان تا علم رسیدیم و در اثنای
راه از اصطبل شهزادگان واز باغ عرضه گلوله های تفنگ گشتیم
سه کس از ما آماده شدند تا بر چوب علم برشوند نخستین بگلوله کشته
شد بعد ازان سارجنط ماکمانس مقتدی این مهم گردید درحالیکه
باران گلوله از خانهای متصل بردمی بارید شخص سیوم پریویط
فلیپ باطم در قدمگاه نردبان استاده بود تا بر تقدیر رسیدن
آسیبی بسارجنط مذکور خودش بالای آن برشود درین میان
چندین کشته و مجروح شدند چون دوست من جونس علم از سارجنط
برگرفته بود ما بسوی راه دروازه باز گشتیم اکنون مارا گزیر نبود ازینکه
آن مجروحان را از انتقام باز بریم اگرچه درین میان عرضه سخت
آتشباری بودیم چه اگر ایشان همانجا افتاده بودندی بی شک

کشته می شدند این زخمیانرا در بر جیکه نزدیک بیمارستان بود واگذاشتیم درین هنگام چند منصبداران بیکار پیش من آمدند و از راه کمال مهر و آزرم وانمودند که نزد شما اکنون نه اسباب جنگی مانده است نه آذوقه و آثار مایوسی بهمه حال ظاهر و امید کمک منقطع بنابران چنان مناسب حال می نماید که از برای سلامتی جان چند کس از بقیة السیف طرح آشتی بر بهترین وجهیکه ممکن باشد ریخته شود من بجوابش پرداختم که چندین منصبدار که بیرون قلعه می باشند بعضی از ایشان البته انتهای این واقعه به کارپردازان آرکات نموده باشند چه زنهار قرین قیاس نیست که این چنین سانحه سهمگین یکسر از اخبار مهمل واگذاشته شده باشد و ازان پس گفتم اینک راه صدر دروازه حالی در تصرف ماست و از میان باغیان کیست که خود را بدو تسلیم نمایم و شک ندارم که کمک نزدیک است و مارا باید تا دم واپسین در تصرف و نگاه داشت آنچه داریم بکوشیم دوست من جونس درین زمان از خانه کپطان ماکراس برحصار آمد من سخنان آنمنصبداران بیکار بدو گفتم او با من درین معنی یار شد که کمک حالی میرسد برین ماجرا زمانی دراز برنگذشته بود که کرنیل گلسپی و کپطان ولسن فرمانده نوزدهم ڈراگون متصل راه دروازه بکمک رسیدند بر کرنیل گلسپی درینجا وانمودند که جمعیتی کثیر از باغیان از راه دریچه نهانی حالی

میگریزند چنانچه جمعی از سواران بدانصوب فرستاده شدند
پس ازان کرنیل حال من پرسید و ما هردو بیرون حصار رفتیم
وجونس علم میسور را که برگرفته شده بود بدست کرنیل داد
و او حال کرنیل فنکورط پرسید ولیکن هیچ نتوانستیم گفت
وانگاه خبر کپطان بارد پرسید من اشارت بدان برج کردم که او دران بود
وچگونگی مجروح شدنش بر و پیدا ساختیم پس از من پرسید که هیچ
زخمی بمن رسیده من اشارت بقدم خود نمودم که نشان آن
بر موزه من نمایان بود پس مرا گفت تا بدان برج که کپطان بارد دران
بود همراه او بروم علمهای بیست وسیوم رجمنط از خانهٔ کرنیل ماکراس
بصدر دروازه قلعه در آورده شده بود وزیر حصار نهاده سپاهیی علم بادشاه را
بر داشت و همراه ما ببرج دمدمه رفت اگرچه عرضهٔ شلک
باغیان در اثنای راه شده بوذیم بسلامت بدان برج رسیده
دیدیم که سواران دیگر با توپهای میدانی پویان از آرکات
بسوی قلعه می آیند هنگام واگذاشتن برج دمدمه کرنیل گلسپي
با کپطان بارد گفت بیاری خدای پاک انتقام شما خواهم گرفت
هنگامیکه بسوی دروازه باز گشتیم عرضهٔ گوله از معبد هنود بودیم
تا آنکه دور تر گشتیم چون بدروازه رسیدیم توپهای کمکی بدروازهٔ
درونی آورده شد و کرنیل گلسپي فرمان داد تا توپها را سرد هند چنانچه
لفطنط بلاکطین منصبدار که با سواران از آرکات آمده بود این

کار را بدان خوبي بعمل آورده که دروازه در نخستین شلک واگشت
حالا کرنیل گلسپي فرمان داد تا آماده جنگ شوند اگرچه درانجا
بیشتر از پنجاه کس نبودند که درخور کار باشند القصه از حصار
با کرنیل گلسپي روانه شدیم و یک رساله ڈراگون و یک
رساله هندوستاني در عقب ما بود همینکه آواز پیش روید
از زبان کرنیل گلسپي شنیده شد ما بسوی میدان گاه روانه شدیم
بمجرد وصول ما دران از معبد و بارک قدیم آتشباري سخت
صورت گرفت جمعیت سپاهیان ما بسوی صدر دولتخانه پیشتر
رفت و چون نزدیک آنمقام که دران سپاهیان بیمار کشته شده بودند
رسیدیم باران گلوله بسیار سنگین بارید بسیاری از جماعه ما کشته
و زخمي شدند القصه بدین آتشباري نظام جمعیت ما برهم خورد
و مادامیکه کرنیل گلسپي ما را بسوی راست راه می نمود
تا سواران ڈراگون را بحمله کردن فرمان دهد یکی از سواران که
شاید زخمي شده بود از صف بیرون جست و کرنیل بصدمه
آن فرو افتاد من و سارجنط براڈي او را از زمین برداشتیم
اگرچه آسیبی سخت رسیده بود مگر تندرست مانده حالا
سواران متوجه صدر دولتخانه شده تمامي باغیان را که از دولتخانه
راه گریز می پیمودند کشتند پس از ان دیدم که کرنیل ماریط
از خانه بیرون می آمد من بکرنیل گلسپي نشان دادم و بزودي

نزدیک آمده بمصافحه اش پرداختم هردو کرنیل باهم درسخن بودند که ما داخل دولتخانه شدیم و مقام شگفت بود که از بام دولتخانه جمعی از باغیان تفنگها سر دادند و راه فرار پیش گرفتند کرنیل گلسپی مرا فرمود تا ایشان را مقید گردانم بعضی ازین باغیان سلاح افگنده بودند بعضی را از ایشان که تفنگ در دست داشتند گفتم تا آنرا برزمین بنهند و بروند اگرچه پیشتر پاسبانان بر دروازه نشانیده بودم تا ایشانرا از بیرون رفتن باز دادند آنگاه کمربند ایشان را برگرفتم از جیب ایشان چند گوله برآوردیم و بدان تفنگهای خود را پر کردیم کرنیل گلسپی و کرنیل ماریط گفتگو درمیان داشتند کرنیل ماریط وانمود که هیچکس از شاهزادگان از دولتخانه بیرون نرفته است و چنان اعتقاد دارم که هیچکس از ایشان ذرین هنگامه با باغیان شارکت نداشته چون کرنیل گلسپی درباره اندرون دولتخانه رفتن سخن میکرد مرا در صحن دولتخانه واگذاشت و فرمود تا در نگاه داشت قیدیان نیکو بکوشم این قیدیان از بیست و میوم رجمنط بودند هنگام رسیدن سواران بدروازه جماعتی از سپاهیان فرستاده شده بودند و بسیاری باغیان را که از دریچه پنهانی میگریختند کشتند هیچکس از منصبداران با سپاهیان کارتا حال بجز کرنیل ماریط نه پیوسته بود کرنیل گلسپی بمن گفت که من

شما را یکی از منصبداران می شمارم برو د بنگر که آنجا چه حال است و اگر با منصبداری از رجمنط شصت و نهم دو چار شوی بگو تا بزودی با سپاهیانش باز پیوندد من از میدانگاه ورزش بسلاحخانه گذشتم با سارجنطی از ڈراگون دوچار شدم و گفتم که من از برای تفتیش حال از نزد کرنیل گاسپی می آیم او گفت که سلاحخانه حالی بآتش پرانیده می شود از بهر خدا درون آن مرو القصه اندرون رفتم و دیدم که هنگامه آتشباری درمیان ڈراگونان و سپاهیان که درانجا پنهان گشته بودند سخت گرم است لفطننط بلاکسطی را درانجا دیده صورت حال را ازو پرسیدم گفت باغیان در سلاحخانه آتش زده بودند بزودی خاموش گردانیده شد چون از انجا می آمدم دو منصبدار را از شصت و نهم رجمنط دیدم و پیغام کرنیل گاسپی بدیشان رسانیدم تا بزودی بسپاهیان خود ملحق شوند کرنیل گاسپی را در صحن دولتخانه یافتم و آنچه لفطننط مذکور گفته بود بدو رسانیدم تمامی منصبداران که بسعادت بخت از ستمگری باغیان کناره گزیده بودند بزودی پیدا شدند من از دولتخانه متوجه خانه خود شدم دیدم که خانهٔ مرا تاراج کرده اند مگر اسپ و چند چیز دیگر از دستبرد ایشان باقی مانده بود بزودی بر اسپ سوار شده باز بمیدانگاه ورزش رفتم دیدم که قیدیان را از دولتخانه برده اند و زیر دیواری نشانیده

سامان کشتن شان آماده کرده می شود چنانچه توپهای میدانی در قلعه آورده متصل سپاهیان رجمنٹ بیست وسیوم که موجد شورش و باوا پنداشته شده قریب شصت نفر از ایشان بودند که گلوله های توپ بر ایشان سر داده شده کشته شدند بعد نیمروز جماعه از سپاهیان باغی که بامداد ان قلعه را واگذاشته حصار کوه را بتصرف خود در آورده بودند حاضر کرده شدند و بر اجساد کشتگان برنشانیده همان آش در کاسه ایشان ریخته و همان خاک بر سر شان بیخته شد بعد زمانی منکشف گردید که بیست وسیوم رجمنٹ سر بلوا بود بلکه نخستین رجمنٹ این همه گرد محنت وبلا برانگیخته منصبداران هندوستانی که بامدادان دار هاینده شده بودند بعد زمانی در محکمه جنگی داوری رانده کشته گشتند بعضی بگوله توپ پرانیده و برخی بگوله تفنگ زده و دیگران از دار آویخته این سیاست بعد چند هفته بعمل آمد هر دو رجمنٹ بر طرف کرده شد و علمهای شان در میدانگاه ورزش سوخته یاد دارم که قریب چهار و نیم صد از جماعه باغیه در قلعه کشته شدند اکنون ختم کلام بشمردن منصبداران کشته و خسته نموده می آید؛

شمار کشتگان بدین تفصیل قلعه دار لفطنٹ جان فنکورط فرمانده سی و چارم رجمنٹ شاهی از رجمنٹ شصت و نهم لفطنٹ ایلی انسین بوفم از نخستین دسته اول رجمنٹ کپتان میلر لفطنٹ

طکیورن و ریلي و اسمارط از دوم دسته بیست و سیوم رجمنط لفطننط کرنیل جیمس ماکراس کپطان ڈیوڈ ولیسن لفطننط وطیشپ لفطننط رجالي اسمتهاس کوئیر بخشي من ڈیپوطي مکساري توپخانه مسطر گیل کاند کطر همان توپخانه میجر چارلس ارم اسطرانگ فرمانده پیادگان هندوستاني شمار زخمیان بدین تفصیل از شصت و نهم رجمنط کپطان بارو مکالکن لفطننط میکائیل از نخستین دسته اول رجمنط لفطننط کط کالیف همه شان زخم کاري خورده؛

روایات مسطر جونس سرجیان و مسطر جے ڈین معین سرجیان باتمام رسید؛

از طرف نواب حیدرعلیخان بهادر فرمانفرمای ملك دکهن بکریم خان فرمانروای ایران مسوّده لاله مهتاب رای منشي سرکار حیدري محرره تاریخ نهم رمضان سنه ١١٧٩ هجري ؛

تا سطوع شعل خورشید درخشان ولموع شمع ماه تابان بر سطح ارض وسما نورافشان وازفیض ابرآذاري چمنستان شش جهت امکان سرسبزوریان است شبستان سلطنت واقبال وگلستان خلافت واجلال صدرنشین محفل عظمت وفرمانروائي ومسندگزین بساط شوکت وکشورکشائي زینت آرای وسادهٔ ابهت وکامگاري رونق افزای کارگاه بسالت وبختیاري باني بنیان داددهي وعدالت موجد قوانین خلق نوازي ونصفت باستنباط پرتو افضال خالق ظلام وانوار وباستترشاح سحاب الطاف آفرینندهٔ غزان وبهار روشني ریز ونضارت خیز باد نامهٔ عطوفت آگین وصحیفهٔ مهر تضمین مشعر اصناف خلّت وولا ومحتوي آلاف توجه وصفا دراوانیکه چشم مشتاق برراه انتظار جویای خیریت بود وزمانیکه سعادت ازان دریوزه سعادت می نمود صحابت سیادت اکتساب ونجابت انتساب شاه نورالله وعالیجاه والامکان میرزا محمد سلیم وزین العابدین خان

لمعهٔ وصول افگنده ساحت دل صفوت منزل را بغایت شگفتگی رشک گلشن و دیده منتظر را منور و روشن فرمود و تفهیم خصوصیات که بزبانی سیادت اکتساب و عالیجاه ان سطور محول بود ممنون اعطاف نمود ازانجاکه رب الارباب وثوق مراسم محبّت و وفاق و ثبوت لوازم الفت و اتفاق درمیان جمهور انام شریف ترین صفتی آفریده خصوص فیمابین حکام عظام و فرمانروایان ذوي الاحترام انضباط این امر اشرف را منتج مصالح موفور و مورث فوائد نامحصور گردانیده بناء علیه اخلاص منش باصغای خوبیهای ذاتي و صفاتي آن گوهر اکلیل جهانبانی بمصداق اینکه

مصاحبت چه ضرور است آشنائي را
هنوز باد یمن محو نکهت عربي است

محترک سلسلهٔ موانست و موالفت گردید لله الحمد آنچه از آئین مروت و تفقد چشم داشته بود بمنصه ظهور رسید و بحسب آرزو اساس موالات استحکام یافت و آفتاب مواخات بر کشور بواطن تافت زیب نگارش یافته بود که از بنادر متعلقه ممالک ایران هر بندریکه جهت لنگرگاه غرابات وجهازات سرکار صداقت کیش مطلوب و مرکوز باشد ایما نمایند چون در عالم اتحاد ولایت طرفین حکم واحد دارد تمامي

سواحل متعلقه ممالک ایران از خود دانسته میشود و امید آنست که آن زینت بخش اورنگ فرماندهی نیز بمقتضای القلب یهدی الی القلب همه بنادر و سواحل متعلقه ولایت این صافی منش را از خود تصور فرموده هر بندریکه پسند افتد بمخلص اعلام و متعمدان سرکار خود درار دانه آنمقام فرمایند که بجان منت تفویض نهاده آید تا از انجا چوبینه و تخته ها و غیره سرانجام تیاری جهازات که درین ضلع بوفور است و هم تحایف و نوادر این دیار متواتر میرسیده باشد دیگر مراتب از گزارش سیادت مآب سید نور الله مبرهن رای کشورکشا خواهد گردید ترصد از تلطف قلبی آنکه پیوسته باصدار صحایف شرایف مشتمل بشارت خیر و عافیت ذات جامع حسنات و فرمایش کار و خدمات مسرت بخش خاطر نیاز مظاهر خواهند بود؛ آفتاب سلطنت و اقبال از افق اجلال لامع باد؛



صورت کتابی که زمانشاه فرمانفرمای افغانستان به طیپو سلطان شهریار دکهن برنگاشته؛

پس از ستایش ایزد دادار و درود رسول مختار و القاب سلطان مکتوب الیه کتاب اینچنین نقاب از رخ میکشاید؛ مکتوب بهجت اسلوب مشحون بکنوز مودت و ولاء و مخزون

برموز صفوت و صفا، منبي از توجه همت والانهمت بر اشاعت دين اسلام، و استيصال بدكيشان نافرجام، و مشعر برينكه در روزهاى جمعه پس از اداى نماز در مساجد جامع واقع ممالك آن سلطان ادعيه ترقي حوزه مملكت و فيروزي رايت نصرت آيت ما بدرگاه باري عزّ اسمه پيش كرده مى شود، و برينكه ديگر خصوصيات آنجا زباني سفيران آن والا مرتبت سيد حبيب الله و سيد محمد رضا بر ما منكشف خواهد گرديد، و تحايف چند مصحوب سفيران مسطور فرستاده شده اند، با ضميمه درخواست اينكه دو كس از سركار ايشان در ديوان دولت ما همواره حاضر باشند معه ديگر خصوصيات مهر و موالات در اسعد ساعات رسيد و چهره اتحاد و وداد را رنگي تازه بخشيد؛

چون وجهه همت آنمعالي منزلت قلع و قمع بي دينان شقاوت شعار و اذاعت ملت بيضاى رسول مختار است بعنايت ايزد سبحانه بزودي با افواج منصوره بدانصوب نهضت خواهيم كرد تا باكفره بد آئين و سه خوانان بطالت قرين مصاف جنگ آرائيم و بآب شمشير برّان آن ممالك را از آلايش كفر شست و شو دهيم خاطر مودت مظاهر درين باب قرين جمعيت باد كه شكان آن بلدان عنقريب بداد خود خواهند رسيد و بطمانيت و آرامش خواهند گرائيد؛

در باره ارسال دو کس از آن سرکار که درخواست کرده شد تا از بهر مزید استحکام بنای دوستي والتیام در میان ما و آن والامقام در دیوان دولت ما اقامت ورزند آنرا بطیب خاطر پذیرفتیم؛

همراه سفیران آن والامقام که مراتب سفارت و مقاصد رسالت را که بدیشان واسپرده شده بود بر وجه حسن بعرض تبلیغ در آوردند نبذی از هدایای برنگاشته ذیل فرستاده شده است تا دال باشد بر مزید توجه و التفات ما؛

همواره باخبار ضمائر وخصوصیات خویش دلخوشي افزای ما باشند؛

درست وراست ترجمه مکتوب انگریزي که اولا از پارسي بانگریزي نقل کرده شده بود؛

فارسي ترجمه از انگریزي مترجم از عربي مکتوب سلطان سلیم خوندکار روم موسومه شهریار دکهن طیپو سلطان محررهٔ هشتم شهر ربیع الثاني سنه ۱۲۱۳ هجري که از سرکار سلطان موصوف بمسطر اسپنسر اسمته که رزیڈنٹ دربار سلطان ممدوح از طرف پادشاه انگلستان است حواله شده بود؛

بران سلطان برادر قدردان واضح باد در ینروزها که قوم فرانسیس

با اکثر ریاسات ولایت فرنگ جنگ و جدل در پیش
داشتند ما بدولت بهیچ نوع در قصد معاندت قوم مزبور
شریک دیگران نشده. بپاس اتحاد قدیم که با قوم مزبور منوط
و مربوط بود سلوک طریق صلح کل و عدم جانب داری اختیار نمودیم
بلکه درباره آنها چنان شفقت و الطاف بظهور رسانیده بودیم
که موجب شکایت دیگر سرکارات بود. بمقتضای همین قسم
صداقت خاطر شفقت مظاهر ما بدولت که در حق آنها مبذول بود و
نیز بجهت اینکه اعتماد ما دولت بر اظهارات دوستی آیات
آنقوم محکم بود سوالات چند در چند و تمهیدات ممالاستفاعات
سرکار ما بدولت را که از طرف سرکارات جنگ آرا مشروط
بجانب داری بعمل آمده بود. بسمع رضا اصغا ساختیم بلکه
نظر بر اقتضای قوانین حلم و حق بینی که دستور العمل ما بدولت
است تا عدم وقوع سببی صریح از مناقشهٔ آنها اجتناب
ورزیدیم و به ثابت قدمی در جادهٔ بی طرفداری مستقل ماندیم چنانچه
این همه مراتب بر تمامی عالم ظاهر و آشکار است در همین حالت
که اهالی قوم مزبور دلائل عظیمه شفقت های ما بدولت را
مشاهده نموده بودند و ما بدولت را جای انتظار این بود که. بجلدوی
آن از طرف آنها نیز همانقسم سلوک محبانه مرعی خواهد گردید برغم این
چشمداشت درینوقت که هیچ یک امر موجه موجب تحلل

سررشته آشتي و مصالحت فيمابين مطلق عارض نشده بود اهالي آنقوم مزبور ناگهان باظهار حركات دغاو فريب پرداخته اند اوّل در تولون يكي از بنادر متعلقه ملك فرانسيس به تياري جهازات بطرزيكه ادراك غايت آن دور از وهم وخيال ديگران بود پرداخته بعد انجام سرانجام ولوازم روانگي جهازات مزبور فوجي عظيم بران جهازات نشانيدند و نيز بعضي مردم ديگر راكه در زبان عرب مهارتي داشتند و سابق درملك مصر رفته بودند همراه دادند وسركردگي آن بموسي بوناپارطي كه سپه سالار آنقوم است مفوض ساختند چنانچه موسي مزبور مع جهازات وغيره مرقوم الصدر بسمت جزيره مالطره گرا شده درانجا رسيده آنرا به تحت تصرف خود در آورده و ازانجا بطرف اسكندريه روانه شده بتاريخ هفدم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۱۳ هجري محاذي آن رسيده ناگاه تمامي فوج همراه خود را درانجا فرود كنانيده بزور داخل شهر گرديد بعد اندك روز درميان جميع فرق آنجا اشتهار نامجات بزبان عربي به مضمون مشتهر ساخت كه عزيمت ما مهم آرائي بر سركار عثمانيه نيست صرف تنبيه و سزاي بيگ هاي مصر كه در اوقات ماضيه نسبت بتاجران قوم فرانسيس مجوز بي عرمتي و ظلم شده بودند منظور است و رابطه صلح و آشتي باسركار ممدوح بدستور برقرار پايدار است و از مردم عرب كسانيكه

با قوم فرانسیس موافق شوند سلوک مستحسن در حق آنها مرعي خواهد بود و کسانیکه طریق مخالفت اختیار نمایند بعقوبت مرگ گرفتار خواهند شد و نیز در بعض جاهای دیگر علی الخصوص در بعض سرکارات هواخواهان مابدولت اینهم برسبیل کنایه شایع گردانیدند که مهم بیگها باطلاع و استصواب مابدولت بعمل آمد و حال آنکه این معني دروغ محض است بعد ازین شهر روضه را بتصرف خود در آورد حتی که نوبت جنگ باافواج عثمانیه رسید که از شهر قاهره در کمک آفت رسیدگان متعین شده بودند در میان جمیع اقوام و ریاسات قاعده ایست مستمر که در اوقات ابقای صلح بر تعلقات یکدیگر تعدّي نمی نمایند و در صورت وقوع هیچ یک حادثه هم که مفضي بمناقضت شود اول از وجوهات آن بیکدیگر اطلاع می سازند و تا زمانیکه اظهار جنگ بطور علانیه بعمل نیاید بعزم تاخت بر تعلقات یکدیگر مبادرت نمیکنند پس هرگاه در حالتیکه در میان سرکار مابدولت و سرکار قوم فرانسیس نسبت بسررشته صلح و آشتي مطلق رخنه بظهور نرسیده و هیچ گونه آثار ناموافقت فیمابین بوقوع نیامده بود قوم مزبور چنین حرکات گستاخانه و بی موجب از راه دغا ناگهان بظهور رسانیدند این معني دلیل ناطق بر خفت مابدولت و بی ایماني قوم مزبور متصور است و سرزمین مصر بسبب بمقاربت مکه معظمه

که قبلهٔ مسلمانان است و نیز مقاربت مدینهٔ منوره که مرقد مطهر پیغمبر علیه الصلوات والسلام است در میان جمیع اهل اسلام معزز و محترم و هم سرچشمه رسد و آذوقه سکنه حرمین الشریفین است ماسوای آن از مضامین بعض خطوط آنها که گرفته شد نقشه عزیمت آنها چنین بوضوح پیوست که ملک عرب را در سرکارات خورد منقسم نمایند و با مسلمانان بقصد اضمحلال و انهدام دین و تخریب آن. محاربه دریائی پیش آیند و بتدریج کل مسلمین را از روی زمین منعدم سازند پس بمقتضای اینهمه وجوهات که بالا مذکور شد بخاطر ما بدولت تصمیم یافت که توکل برخدای عزوجل که سرچشمه عون و اعانت است داشته و بر شفاعت آنکس که فخر انبیا است تکیه نموده بمدافعت این اعداپردازیم و هرگونه تردداتِ جهت دفع این مخربان دین بروی کار آریم از انجاکه در حقیقت سوای واسطه هم مذهبی روابط یگانگی و اتحاد بآن برادر قدردان که در کمال پاسداری دین واسلام بواقعی مشهور اند است تامت واستدامت تمام دارد و نیز رسمهائیکه در عالم اتحاد مرسوم است کرات و مرات فیمابین ما بدولت و آن برادر بعمل آمده وبذریعهٔ آن رشتهٔ ارتباط مابین ممالک طرفین استحکام تمام پذیرفته است درینصورت رجای واثق از والامنشي آن

برادر آمدار دکه بمقتضای ثابت قدمي و میلان خاطر آن برادر مهربان در باب اصلاح انجال عرق حمیت دینداري بجوش آمده در هم عزمی مابدولت حتی الامکان بتقدیم لوازم شراکت و امداد از طرف آن برادر دریغ نخواهد گشت و بسمع مابدولت رسید که درین روزها قوم فرانسیس در اضلاع متعلقه سرکار انگریز در کشور هند برحسب اقتضای ضوابط مستمرهٔ خود در اخفا انواع سازش بکار برده اند و در ضمن آن فیمابین قوم مزبور و آن برادر موافقت کلي بعمل می آید چنانچه اهالي قوم مزبور وعده نموده اند که برای نوکري سرکار آن برادر والاقدر جمعیت افواج از راه مصر متعین خواهند ساخت مابدولت را یقین متصور است که نتایج و مقاصد تدابیر قوم فرانسیس که درین روزها بظهور می رساند از نظر فراست مظهر آن برادر مخفي و محتجب نخواهد بود و نیز براظهارات مگر آیات آنقوم توجه مصروف نخواهند داشت و چون از یکطرف اهالي سرکار انگریز برسر مهم قوم مزبور مصروف اند و از طرف دیگر مابدولت در مدافعت شر و فساد آنها متوجه ایم ازینرو که قوم فرانسیس معاند هردو سرکار اند پس بمقتضای یگانگي فیمابین لازم که اهالي هردو سرکار در تقدیم هرگونه اعانت و امداد یکدیگر که مقتضای شارکت است سرگرم باشند و این معنی

مشهور عالم است که اهالی قوم فرانسیس همت نکبت سرشت در اضمحلال و انهدام جمیع دین و مذهب برگماشته مسلکی جدید را موسوم باسم آزادی بنا نهاده اند و خود طریق دهر اختیار نموده تا آنکه دست تطاول از ممالک پاپای روم که از ائمه متقدمین آن سرزمین و درمیان جمیع اقوام ولایت فرنگ محترم و معزز است باز نداشته اند و نیز ریاست بیش گران هم که از قبیل ریاست الاجماع بود باوجود اینکه اهالی آن ریاست در مهم فرانسیس از مخالفت آنها اجتناب داشتند بلکه در اثنای آن خدمتهای قوم فرانسیس نموده بودند تمامی ممالک آن ریاست از دست تصرف اهالی مزبور باتفاق دیگران انتزاع نموده درمیان خود تقسیم کرده گرفتند و نام آن ریاست را از دفاتر روزگار محو ساختند و درین معنی شک و شبهه نیست که از تاخت قوم مزبور بر ممالک سرکار عثمانیه و نیز از ارادهٔ مابعد آن که بمقتضای طمع دولت و خزاین هندوستان در سر آنها پیچیده مقصود همین است که ببهانه ضرر رسانی نسبت بقوم انگریز تمامی ممالک هند را خدانخواسته مسخر و هریک مسلمانرا ازان بدر سازند و قصد آنقوم همین است که یکمرتبه در ممالک هند دخل یابند تا مرکوزات و مکنونات خاطر خود از مکمن قوه بفعل آرند چنانچه در هرجا که دخل یافته آند همانقسم

بعمل آورده اند خلاصه اینکه فرانسیس قومیست که سازش مکارانه و داعیه های غدرانگیز آنها حد و حصر ندارند و سوای تطویل دست تطاول بر جان و مال مردمان و اضمحلال بنیان مذاهب و ملل در هر جا که قابوی آنها میرسد خیال دیگر ندارند پس هرگاه اینهمه مدارج باطلاع آن برادر قدردان خواهد در آمد امید قویست که برحسب قوانین دین اسلام در اعانت و امداد جمیع هم مذهبان خود بلکه جهت محفوظ بودن ملک هند هم از شر تسویلات قوم فرانسیس لوازم تدهي و تردد دریغ نخواهند داشت درصورتیکه اشتهار مربوطي روابط موافقت و مرافقت فیمابین آن برادر قدردان و قوم مزبور که بسمع مابدولت میرسد اصلی داشته باشد امید چنان است که حسن و قبح مراتب و نتایج حال و استقبال را که از روی اینقسم روابط منتج میتواند شد در میزان عقل سنجیده آن برادر قدردان ازان احتیاط ورزند و احیانا اگر خیال شارکت قوم فرانسیس یا قصد مهم آرائي برانگریز در خاطر آن برادر قدردان راه یافته باشد رجاکه اینقسم اراده را از دست خواهند داد الغرض بالتحقیق استدعای مابدولت اینست که آن برادر قدردان از ارتکاب قصد مهم آرائي برانگریز دست بردار شوند و اظهارات قوم فرانسیس بسمع قبول اصغا ننمایند درصورتیکه آن برادر را جای شکایت

بر سرکار انگریز باشد از کیفیت آن مابدولت را اطلاع دهند
که هرگونه سعی محبانه از طرف مابدولت جهت تصفیهٔ آن
مرعی خواهند یافت تمامی خواهش مابدولت اینست که
موافقت آنقدردان با قوم فرانسیس بموافقت سرکار انگریز
مبدل گردد و مابدولت را انتظار کلی اینمعنی است که آن برادر
بعد غور و تامل مراتب مندرجه این مکتوب و ضرورت اعانت
جوامع اهم هم مذهبان درین جهاد نیز در لوازم مشارکت
جهت استخلاص اضلاع مبارک از دست معاند بدکیش بمقتضای
دین داری هرگونه تدبیر باعانت این مهم که مقدمه جمیع سرکارات
است بتقدیم رسانیده بذریعهٔ آن اتحاد و یکجهتی قدیمانه که بوجه
احسن فیمابین سرکار مابدولت و آن برادر قدردان منوط
و مربوط است مستحکم و مستدام سازند زیاده چه؛

غلط نامه



صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۲	آینده گان	آیندگان
۵	۱	قزون	فزون
ایضا	۸	بنالند	بنالند
ایضا	ایضا	بحض	محض
ایضا	۱۱	ببي	ببي
۶	۱۶	سیر	سیر
۸	۳	مروم	مردم
۱۰	۵	والای	ولائی
۱۱	۳	شئل	شمائل
ایضا	۵	سیر	سیر
ایضا	۶	متحم	متحتم
۱۲	۱۱	پرواز	پرداز
ایضا	۱۶	تواریج	تواریخ
۱۵	۴	کشور	کشور
ایضا	ایضا	کشای	کشای
ایضا	۹	متصاف	منضاف
۱۶	۴	آتهصطاب	آتهنطاک
۱۹			(۱۹)
۲۱	۱	داقع	واقع
ایضا	۱۷	له	که
۲۴	۷	محتویست	محتوایست
۲۵	۱۷	میکشر	میکشد
۲۶	۹	کشتنه	کشته
۲۷	۵	سیر	سیر
۲۹	۱۱	کواهی	کوهی
ایضا	۱۵	کابلیان	کابلیان
۳۰	۱۱	میکشر	میکشد
۳۱	۲	زان	ازان
ایضا	۲۹	بجبله	بجیلهٔ
۳۶	۱۲	کوئنباتر ر	کوئنباتور
۳۸	۱	ملتان	ملتان
ایضا	۳	نیسال	نیپال
۴۸	۱۳	ایخامه	ای خامه
۵۸	۱	ملسبار	ملیبار
۶۳	۹	نگاپوی	تگاپوی
۶۶	۱۰	فرمابر	فرمانبر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۴	۱۲	احتلال	اختلال
۷۵	۱۰	سپهار	سپهدار
۷۶	۱	جبنش	جبینش
ایضا	۱۳	بدر	پدر
۷۷	۹	بقمه	بقیّه
۸۰	۱۴	بنده	نیده
۸۸	۶	،	
۹۲	۹	روزء	روزه
۹۳	۶	آدري	آوري
۹۴	۱۵	حاصره	محاصره
ایضا	۱۸	استغال	اشتغال
۹۵	۶	شاقته	شافته
۹۷	۳	نرز	نیرز
۱۰۲			۱۰۲
ایضا	۷	مسور	میسور
ایضا	۱۳	حدر	حیدر
۱۰۳	۷	میرزند	میرزند
ایضا	۱۳	ترویز	تزویر
۱۱۸	۸	لشته	کشته
۱۳۲	۱۶	خالدان	خاکدان
۱۴۸	۱۴	بیلنده	بیفگنده
۲۱۳	۱۵	سه	شریر
۲۱۹	۴	و	آخر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۲	۱۸	لمین	کمین
۲۷۲	۱۷	ستر	باستر
۲۷۹	۱۷	لپرد	گیرد
۲۹۴	۲	چناب	چنگ
۲۹۷	۳	گرفتا	گرفتار
۳۳۰	۹	افاوغنه	افاغنه و
۳۳۱	۳	شمار	شما
۳۴۶	۱۷	شخص	شخصی
۳۵۰	۱	لنبز	گنبز
۳۵۴	۱۱	طفال	اطفال
۳۵۶	۱۵	تا	اتا
۳۶۵	۱	اطال	اطفال
۳۶۶	۱۱	شصی	شخصی
۳۷۲	۳	ضب	ضرب
۳۷۸	۱	حلم	حکم
۳۸۳	۶		و
۴۰۹	۵	یلغار	بایلغار
۴۳۳	۳	اصاص	اختصاص
۴۳۷	۱۸	نیلبخت	نیکبخت
۴۴۸	۱	هر	قاهر
ایضا	۳	بهاسرانی	بهگسرانی
۴۶۵	۱۹	ابهر	اینخبر
۴۹۰	۱۳	چلو	چگو

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٩٤	١٧	طوفاني	طولاني	٧٨٠	١٩	ل	ک
٤٩٧	٦	لروه	گروه	٨٢٦	٢	بصد	بقصد
٥٦٩	٤	فرسنگتا	فرنگستا	٨٣٢	١	نمی	می
٥٧٥	٨	خوهي	خواهي	٨٥٠	٣	لزان	گزان
٥٧٧	١٨	خور	خود	٨٦٣	٩	تماي	تماشاي
٥٩٨	١٧	لرديد	گرديد	٨٧٧	١٠	حرو	محروسه
٦٠٦	٢	لشيد	کشيد	٨٧٧	١٧	پراخته	پرداخته
٦١٤	١٣	تکيه	تکيه	٨٧٨	١٣	لفته	گفته
٦٢٩	٢	جنال	جنگ	٨٧٩	٢	ترلي	ترکي
ايضا	٥	لينه	کينه	ايضا	١٠	جرکه	جرگه
٦٣٣	٨	خوهان	خواهان	٨٨٠	١٦	فسطنطنيه	قسطنطنيه
٦٤٧	ايضا	رهاندر	رهگذر	٨٨٢	١٩	پذيررفته	پذيرفته
ايضا	٩	لز	گز	٨٨٣	٥	محاريه	محاربه
٦٧٣	١٦	١٨٨٢	١٧٨٢	ايضا	١٣	مطاليه	مطالبه
٦٨٤	١٣	ميلرائد	ميگرائيد	٨٨٤	٥	وايستادي	واايستادي
٦٨٨	١٧	باز	باقر	ايضا	١٨	يقيادت	بقيادت
٧٤٣	١٦	بر	بر	٨٨٥	١٣	ان	آن
٧٤٧	٢	.	با	ايضا	١٦	اسطواط	اسطوارط
٧٥٥	١٨	ستعداد	استعداد	٨٨٦	١٩	شهمگاهي	شامگاهي
٧٦٩	١٣	ل	ک	٨٨٨	١٥	وير	وبر
٧٧٠	١٨	هان	خواهان	٨٨٩	٧	باندیشان	يابديشان
٧٧٤	١١	کارنجات	کارخانجات	٨٨٩	١٢	کارزار	کارزار
٧٧٦	١٤	نگ	جنگ	ايضا	١٧	کارنواليس	کارنوالس

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۹۰	۱	تک	ثک	۹۱۷	۶	مقام	مقام
ایضا	۳	کرنوالیس	کارنوالس	۹۲۴	۲	یا او	با او
۸۹۲	۷	[illegible]	سپا	۹۲۵	۴	ستجوی	جستجوی
۸۹۳	[illegible]	[illegible]ید	نماید	۹۲۹	۱۳	مهروزر	مهرورز
۸۹۶	۱	تخاص	تخلص	۹۳۱	۱۱	ویلوار	ویلور
ایضا	۹	سخیر	تسخیر	۹۳۲		۹۲۲	۹۳۲
۸۹۷	۵	یاد	باد	ایضا	۹	شاهزگان	شاهزادگان
ایضا	۱۸	بحفوظ	محفوظ	۹۳۴	۳	معز	معز
۸۹۸	۲	واکشانند	واکشایند	۹۵۰	۳	اولا	اولاد
ایضا	ایضا	نقیادت	بقیادت	۹۷۲	۵	ازاري	ازري
۹۰۰	۵	ازوفه	ازوقه	۹۸۱	۱۶	شیر	شر
۹۰۳	۴	منفس	بنفس	۹۸۳	۱	نعمل	بعمل
۹۰۴	[illegible]	مبها	نبهنا	ایضا	۹	اشهار	اشتهار
۹۰۶	۶	ن	نا	ایضا	۵	انگریر	انگریز
۹۰۹	۹	ه	نه	۹۸۵	۷	آلالیه	الآلهیه
۹۱۱	۱۹	بجریره	بجزیره	۹۸۶	۲	و	د
۹۱۶	۴	اسوار	استوار	۹۸۷	۱	تو	نحو

جواب مکتوب خونکار روم از شهریار دکهن طیپو سلطان

الحمد الله الذي زيّن الاسلام بضبط الرؤساء العظام وشيّد اساس الدين بتنسيق السلاطين الكرام والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله وصحبه مويدي طريقة خير الانام امّا بعد فلا يخفى على جناب وارث المرتبة السليمانية جامع رموز الحكمة اللقمانية مظهر القدرة آلالهيه مورد الكرامة الغير المتناهيه مجمع العلوم والحكم معدن معالي الهمم متقدمة جنود الفتح والظفر منتخب كتاب القضاء والقدر سلطان البرّ والبحر خليفة الله في الارضين سلطان الرّوم خلد اللّه ملكه وخلافته ان كتابكم العالي المتعالي متضمنا على اذمايم القوم الفرنجلويان ومعاداتهم لاهل الاسلام وارادة استيصالهم جميع الملل والنحل من العالم وحمايد القوم الانكترلويان وعزيمة جنابكم العالي على التكفّل بالتصفيه فيما بيننا وبينهم وامر جنابكم المتعالى لنا ببيان سبب المعاندة الواقعة بيننا وبينهم وصل الينا في احسن الاوقات وعلمنا كل مطويّاته ليس مخفيا على جنابكم ان همّتنا الجهاد في سبيل الله وتنظيم امور دين الله والحق ما قلتم ان القوم الفرنجلويان قوم ليس لهم وفاء ونحن نعلم ذمايمهم ولكن في هذه الاوقات قدم القوم انكترلويان على حربنا وهيّأ واسباب الحرب والضرب فلهذا وجب

علينا الجهاد بل على جميع اهل الاسلام فالمرجو من جنابكم ان يدعولنا في خاصة الاوقات ويعاونوا بدعائكم وهمّتكم وهوالمسئول منكم والله يكفي لنا ولكم وكنّا ارسلنا المكتوب قبل هذالزمان بصحابة سيد علي محمد وصدارالدين وفصّلنا فيه امورنا باحسن التفصيل وايضاً ارسلنا المكتوب الثاني بوساطة يوسف وزيرمن طريق المدينة المنوّرة سيظهر على جنابكم تمام المركوزات مشروحاً ومبسوطاً وصلّى الله على النبي محمد وآله واصحابه الابرار ؛



مكتوب ماركوئس ويلزلي گورنرجنرل بنگاله به ريط انرئبل وليم بنطك گورنرمدراس ، (واين يكصد وچهل وهشتم مكتوب است ازجلد سيوم كتاب رسائل ومكاتيب آنجناب امارت مآب)

خديومن

مكتوب بهجت اسلوب مرقومه بيست وپنجم نونبر مشتمل برنقل رقيمه كرنيل كنبل فرمانده ويلور متضمّن روايت مظنون قتل كنيزي بامر شاهزاده عبدالخالق امروز رسيد ؛

پاس حرمت وعزّت فرزندان مرحوم طيپو سلطان اقتضای آن ميكند كه ايشان از تكاليف محكمه های عدالت ما معاف داشته شوند ، وليكن اين معافي مخصوص خواهد بود برخودشان وچاكران

ولواحق ایشان ازین معافي بهره ور نخواهند گردید بنابران کارگزار ماموراً عبدالخالق درباره این قتل مظنون البته پژوهیده خواهد شد تا برحسب ضابطه عدالت بر وی داوري رانده شود و بیگناهي یا جرم عبدالخالق بمقام ثبوت رسد؛

در کاغذ متضمّن پژوهش اظهارات که درین باب درویاور بعمل آمده چنان ملاحظه کرده مي شود که آنکس که زهر پیش کنیز مقتول آورده برین معني اطّلاع داده شده بود که همین براست گفتن جانش از سیاست مامون خواهد ماند؛

این اطّلاع بخشي پژوهش عدالت و حکم سیاست را ازوی براستي موقوف نمي تواند داشت ' ولیکن درباره جریمه اش که بثبوت رسانیده شد اگر وعده ازان قبیل که مذکور شد رفته است البته آن جناب را میرسد که بجان بخشیش فرمان دهد؛

اگر بپژوهش گماشته مذکور اتّهام بر عبدالخالق بمقام ثبوت رسد سیاستي که بروی بعمل آوردني است همین کاهش مشاهره وافزایش تشدّد قید و بند او خواهد بود؛

اگر بشهادت درست نیکو پیدا گردد که عبدالخالق مصدر این کبیره گشته است آنجناب را میرسد که بفرمانده دیاور اشارت کند تا آنشاهزاده را فرصت آن دهد که در تابریه وحمایت

خود کوشد و برا ءت ساحت خود برانجناب وانماید؛ و پس
از دریافت سخنانش که در تبریه یا اظهار پاکدامنی خود
برنگاشته است اگر نزد آنجناب جریمه عبدالخالق ثابت
گردد، التماس من آنست که آنخدیو بکاستن لااقل
نیمه مشاهره اش و بتضییق قید و بندش لااقل تا شش ماه
در قلعه ویلور فرمان دهد؛
این امر نازیباست که بدستور مستمر عدالت پژوهش
عبدالخالق نموده شود ولیکن مصلحت چشم نمائی و عبرتِ
عام و ضرورت بربستن راه این چنین کبیره مقتضی آن می باشد
که لااقل تا مدّت حدودِ بالا بر و سیاست رانده شود؛
محرره نهم دسمبر سنه ۱۸۰۳ ع

تمام شد